

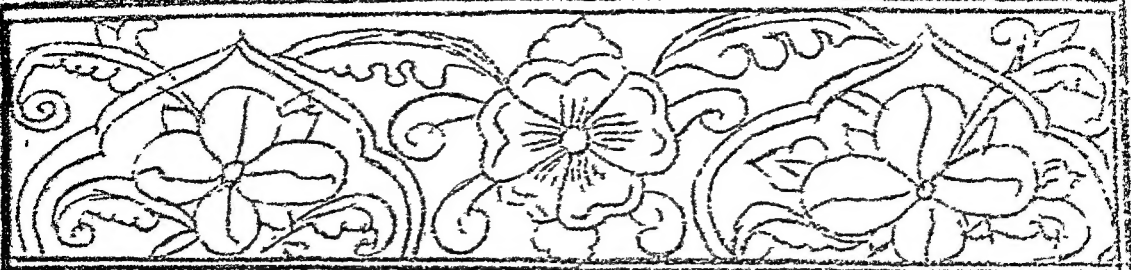
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة

الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم  
سورة



سنة بتقدیم علی البطل علی الخیم بنی فیضی قال مکان لیس فیضی و الخیم بتقدیم الخیم علی الخیم بنی فیضی جواد و دای مصمم من



حمد و بحمد و شرافت و اتانے را که تجلی حیات از عالم انبیا کی علامت محبت است و بزرگ  
حکمت بنور ابد و در راهی احدیت کاشت و از ان در ظاهر علم که نور شهود از لوازم و در عیان  
ثابت وجود منی یافت از ان در مخانه وحدت که توحید رحمانی است هنوز کاف تا فون نرسید که  
شیوات جلالی و کیمانی جمالی وجود ظاهر و پری چون نور محمدی که هیولی عقل کل تا عقل الشافین یافت  
وقایع را که چون از کتم عدم شایه مختلفه ز وجود آورد و بتفصیل که در فنیج وحدت ممتاز کرد و بدین  
اجزاء و صفات پیشر و باز نمود آن بفرزانتش را نه بند و تحفه در و در کل و اتم نامعد ویران  
برگزیده وجود که اوست قبله و اچهر و میجو دیا که از فیض وجود خویش حسیل و فیاض قدس سریت  
او از سائر الشرائع دنیا و رسل آسمانی و عقل فرمود که عقل الشافین لم یقننا بما بقی العقل

حسنا علینا فم تریب و لم نهم اشارت بدست بر خلفاء الراشدین که هر یک باغبانان و باغبانان  
اولیای که سر و سر و فرائی حقیقت رشده چارتن هم اند از تحقیق هر یک باغبانان و بر جمله اصحاب  
همه منزله انجوم اند و بر ال و حضرت ابی که طیب بر طاهرین اند و باغبانان و فنیج التابعین و ایوم  
القیس سرود دیا و اما بعضی صنف عباد الله قدسوس علماء و درویشان و طمس احوال و  
فضائل ایشان میگوید که از چهار رده خاندان و از ان در شاویش اشایخ و اولیا حضرت سادیت  
پنجاهی سید علی ترمذی رسیده بود و از و باین قدسوس شمه بشام کام رسیده است پس تا کجاست  
که بالتاس فرزند چنبر از ان از انجوم بود و خواهم بیان کرد و چون جمله اهل ایمان حاضر  
عالم را دیدیم که از چند چیز تا چارست بطریق اجمال درین مجموعه بیان خواهم کرد و تا مر



ایمان پسندیده بود و نام این رساله ارشاد الطالبین نهادیم تا هر چه طالبی که دم از  
طالبی سیر سلوک نداید که درین جانظر کند بلکه در حفظ آرد تا در سلوک مخالط شود و ضلالت  
مضل گردد و پس این کتاب ایچهار باب نهادیم تا بچهاره که جوهرش باشد و الله اعلم بالصواب  
باب اول مشتمل بر چار فصل است فصل اول در توحید فصل دوم در ایمان فصل سوم در  
و ملائم آن فصل چهارم در نماز و ملائم آن باب دوم مشتمل بر چار فصل است فصل اول  
در توبه فصل دوم در علامت پیر کامل ملائم آن فصل سوم در چهار علم و ملائم آن فصل چهارم  
در ذکر کتاب سوم در سیر سلوک باب چهارم مشتمل بر چار فصل است فصل اول در خلاق  
حمیده فصل دوم در خلاق سیه فصل سوم در صبر فصل چهارم در شکر باب اول مشتمل بر چار  
فصل است فصل اول در توحید و توحید به بی غیرت یعنی یگانه شدن پران آ  
عزیز که در نفحات اهل امام محمد غزالی قدس سره العزیز توحید ابر چهار نوع مقرر ساخته است  
و در اصطلاح صوفیان التوحید اسقاط الإضافات کما سندن که فی موضعه اول توحید عام  
آنرا توحید بیان گویند چنانکه عوام الناس از انبیا و اولیا و غیر ذلک ران فرست نیست کما قال الله  
تعالی یُشَدُّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّانِيَةِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَقَوْلُهُ تَعَالَى  
إِنَّمَا إِلَهُ الْكَوْمِ اللَّهُ وَاحِدٌ پس اگر اینها نیامده بودند و کتب آسمانی وارد نشده بودند که هر یک را  
لازم بود که در بدیهه دانست که این چنین مخلوقات مختلفات در ارضی و سماوات را خلقت  
بست چنانکه اگر کسی از بندگان بعید مشاهده کند و در پس هر کس چنین برهی میدانسته باشد که  
در اینجا آتشی هست که غیر آتش و در وجود ممکن نیست پس چنین بداند که هر حادث را پیدا  
کننده هست و بیگانه ای و هر یک قابل باشد که آفریننده عالم واحد است بلا شریک و برادر و برادر  
پرستید هر که برادر و برادر پرستد او کافر مطلق است و او را خداوند که همتا و مخالف بهم ستیزه  
و یا منافق بهم سازنده باشد نیست و نباشد و ذات پاک و شایسته وجود نه چون شری که تخری نیست  
و هر که او را بیگانه ای ذات صفات شناخت او را عارف گویند چنانکه ذات اقدس است صفات  
او نیز قدیم دانند که اگر صفاتش قدیم نباشد پس علم که صفت تدبیر است و سنت بعد از جمل بوده است  
باشد و این در حضرت پاک و نسبت که در آن کفر محض است و از او صفت و نسبت خلق را

ناچار است اول حتی مست که زندگی او نه چون زندگی ما که بر بدن جان باشد دوم علم که ظاهر باطن  
جمله ممکنات و جزئیات و کلیات در علم او آسان تر از سپید دانند که بر دست است و قدرت که اگر صفت  
قادر بر آسمان این عظمت در پوست بادام گنجاورد که آسمان را بطنی خود دارد و این را بهتری  
خود اگر چه در افهام خلق نگنجد اما در پس قدرت او کمتر و آسان تر از در آوردن رشته در سونای  
است و ارادت که هر چه از تمامی مخلوقات و فعال ایشان در وجود آوردن جمله ممکنات از ان  
تا ابد در ارادت او روشن تر از شمس منیر بود که ذره از ان تجاوز و منافص نخواهد شد و این چهار  
صفت ذاتی را اجهاتی گویند که جمله اسماء و صفات را اگر چه قدیم اند از صفت با ایشان است  
و تسبیح که بآلت گوش شنو است بصف شنوائی و بصیر که بآلت دیده و در کج چشم اگر در شب تاریکی  
بر رنگ سیاه مورچه و پشه سیاه میرود بصف بصارت و آلت بینی و بصف سمیت شکستگی  
پایه مورچه پر پشه و جنبش رفتن و شنیدن و بصف عالمی استخوان پشه و مغز مورچه پیرانه  
پس گویا که صفت از دیگر ممتاز نباشد آنجا که یک است همه باشند و کلام یعنی گویاست بکلام او  
از جنس صورت و حرف نیست که ان جبرئیل کیسه صقوناً و اکاشی کلّم الله تعالی  
علی ما اراده الله تعالی یعنی وال و حجت بر کلام حق سبحانه چه چیز است که آنکه در تفسیر حق  
آوده است چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در آسمان و نیار سید طایفه شنید  
که السّلام علیک یا رسول الله حضرت رسالت پناه تحیر شد که آواز شنید و صورت دید  
چهره جبرئیل علیه السلام گفت که جواب سلام باز گوی یا رسول الله بعد از جواب حضرت رسالت  
پناه صلی الله علیه و سلم از جبرئیل پرسید که ایشان کیانند گفت این دو فرشته اند که ایشان را در منزل  
تسفره و برره گویند کقولہ تعالی یا یذی صفیة کیرامہ بزرگوار و پس آن نازنین کونین از  
جبرئیل پرسید که یا اخی شما اورا چه میباید گفت یا رسول الله بلکه آواز ایشان میشنوم و  
مبزن و بلا محال میدانم که هنوز آدم در وجود دنیا مدد بود که جمله کتب منزل از ایشان شنوم  
و بکارگی در دل من محفوظ شدند و در آسمان دنیا پیش ما روت و ما روت که ایشان نیز تفر  
بودند گفتیم و ایشان بر اوراق درختان یا قوت که در آسمان اند و شش در و بصر حاد و بی غیران  
را بر ایشان رساندم که ذره از ان کم و بیش نشود و دلیل دوم آنکه کلام را سه نوع تقریر که در داند

یکے آنکه گفتیم که این را کلام صوتی گویند دیگر کلام صورتی و سوم کلام معنوی و مراد از کلام صوتی  
 لوح محفوظ است آنرا جبریل معاینه میکند و کلام معنوی چون دو درویش در سخن نشسته باشند  
 و هر دو از خود منتفی شده و خود را بتصرف حق سپرده پس بعد در روح سر ارج یک بدرگیر بیاگاهند  
 چنانکه عاقله خلق را در آن طلاع نباشد پس این کلام برباهاست مامقروضت و در اولیای  
 محفوظات قرطاس مراد و مخلوق آمانست که قائم بذات است و صفت ازلی است چنانست  
 چنانکه بود پس هر چه حضرت رسالت پناه بر ما خواند و او را جبریل شنید و جبریل از سفره کرام  
 برزخ و ایشان از حضرت پاک لم یزل بیکام و بی زبان آگاهی یابیده اند ذره ازان بیش  
 کم ندانند و غیر مخلوق اند تا ایمان سلامت ماند و در بوستان اولیای آورده است  
 قال علیه السلام من قال القرآن مخلوق فهو كافی بالله و شیت که آنرا انکسین گویند که  
 هر چه در ارادت قدیم خواسته است اکنون بیج ذره از ذرات ممکنات ازان کم و بیش تغیر  
 و تبدل نیاید و بغیر مشیت او گنایه و لقی در شجر زوید و نه فتد و این را صفات مولوداتی و  
 لازمی گویند که آن چهار قول متعدی اند و هر شیت بلکه جمله صفات و اسما و ثبوتی و قدیمی  
 بخلاف صفات مخلوقات که حادث و عارضی اند و بی چون بیچگون و بی عیب بی نقصان  
 چون سبع قدوس صفات سلبی و تنزیهی گویند که بغیر ذات پاک و طلاق نتوان کرد و معجز و  
 و محیی و ممیت صفات ضمائی گویند پس عارفان را چنانکه در توحید ایمان اگر نفقه و ضری  
 از حق تعالی ندانند و ارباب باطل چون دانند از دایره ایمان بیرون آیند و در ورطه کفر  
 افتند و طائفه عرفا را توحید علمی است چنانکه در طوطی شمس در بیان توحید ایمان آورده است  
 که در یگانگی او چنان بیشک باشد چنانکه هست صاحب کشف برد بهقان گذر کرد و پرسید  
 که ای دهبقان میدانی که خدا یک است گفت بیشک و شبه میدانم که خدا یک است شیخ گفت  
 اگر کسی دو گویند چه گوئی رنگ و رو آن دهبقان تنبیر شد و بعلیه که در دست داشت بجا ره از  
 غایت بی طاعتی برداشت و گفت که اگر تو گوئی همین زمان در سیرت کوم و گرفت را بشکنم  
 شیخ تبسم کرد و گفت از بهقاد و یک دلیل که من نقلی و عقلی دانسته ام و الله ثم یا الله که همین یک اعتقاد  
 شما بحد است و در مشارق الانوار آورده است که شیطان هر روز تحت خود را بر سر آب



بیایان و بند و شیاطین اور پیش خود میخواند و میگویی که بروید و در عالم مردمان از زمین حتی  
 بگروانید چون باز پیش من میروند هر یک را میپرسم که چه کرده اید یک گوید که یک را خمر خورانی  
 و یک را زنا کنانیده ام و بدین طریق هر یک از گناه گناهان را عرض کنند گوید که سهل است که  
 کرده اید و چون بگوید که فلان اورا و آن چشم طلاق گویا دیدم و یا مردوزن اقتصاد بر پیش من  
 گردانیدم و زن شعی بر یکدیگر طلاق شدند پس شیطان گوید که تو ندیم منی نزدیک من بیا که کار کرده  
 اگر از خود جدا کنند سزاوارم که شود و اگر بغیر تو به محل جدید باشند و حال از آن کافر شوند و هر چه  
 طریقی در پی اسرائیل کنی از زندیمان آن ملعون پیش من بیا که رفت که بمقاد سال و صد و موته مستقبل  
 قبله گذرانیده بود و پیشانی فراتو و کف دست در میانند گردن گاو و درشت کرده بود و او را پرید  
 که زاهد اگر خدای تبارک تعالی بهفت طبق آسمان زمین او سوار شود و از آن گذرانند بیا که  
 گفت چه نام و آن ملعون از پیش من گوید و پیش عزرائیل آمد و گفت چه کردی گفت فلان نه ابرار  
 باین فسق رسیدم و باین طریق جواب داد و گفت ندیم خاص منی که او را کافر کردی پس عفرار و طمع  
 است که نفی و ضرر او سبب است نه از سبب پس جمله ممکن بود و قبحه قدرت او داد و التو بیشتر  
 بیند پس هر چه ایشان نشان سزاوار حق تعالی دانند در نه بیند از خلق چنانکه منقول است که حضرت  
 جبرئیل عبادی قدس سره چون مردمان بنزدش رسیدند و دیدند که کسی مبارک او چون  
 مگهان غسل که غسل جمیع ایند همچنان مگهان گرفته بود پس آن میگفتند که یا شیخ خدا دست داده  
 است باید که بخیانی تا بر خیزند گفت که تکیه چند جویانیده بودم و چون نظر و علم ایقین کردم و بود  
 گمان از ایشان ندیدم بلکه از حق پس آن تصرف و تدبیر و صفات خود گذارستم چنانکه عراقی گوید نظم

تا جنبش دست است با دام	سایه متحرک است نا کام	چون سایه ز دست یافت مایه
پس خود را اصلیت سایه	هزار چیز بگوید و او را خود نیست	همیش نهادن ز خود نیست

هر آن چیز که بحق قیام دارد	او نیست و لیکن نام دارد
----------------------------	-------------------------

پس عفرار چون نظر از آن منقطع شد و دیدند که غیر نامش نیست که شرک ایمان عوام است که در  
 عبادت غیر الله را شرک کنند که در حق ایشان الفقه و بسقاطا کلاضافات تا اگر اضافت غیر  
 الله کنند و چه چشمتش از او را و ایمان بدین شود اما ایشان را استقاط اضافت از جمله است

اول از دست که خطا دانست و او را خطا

کہ شیخ آیت میں نیست کہ قوله تعالیٰ وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ وَمَا يَحْكُمُونَ ایضا قوله تعالیٰ اِنَّهُ یَعْلَمُ  
 السُّرُوءَ وَآخِرُ اور شرح فصوص آورده است کہ ہرچہ در ظاہر و باطن مخلوقات در وجود  
 می آید خداوند تبارک تعالیٰ در غایبات افلاک پنهان کرده و در محل خود بوسے میرساند و  
 طالع ثموس است کہ سرانچہ و غیرت و نفی آنچہ هنوز نیامده باشد و ہرچہ خاطر و مکیڈر  
 بسا باشد کہ معلوم نباشد و اگر مر از ان جاہل دانی پس ایمان بیکانگی من نیامده و ہا بشی والا  
 ولا تستر لنا ظہیر از ناظران مجازی مر یک ندانی پس چون عارفان میرا علم سرخشی دهند  
 خود را اسیر کرده بد و سپردہ و ضرر و نفع خلق از میان بر طرف کرده و اگر نہ از دائرہ عارفان بجز  
 اما چون حید ایمانی دارند در کفر خود زند و نہ فتند اما در دعوی معرفت کذابانہ چنانکہ مش حضرت  
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم کافر و شقی شستہ بود از غایت ادبی یکے در دست و دست آویز  
 بر زمین سخت نیرو و بحضرت رسالت پناہ سخن میکرد ناگاہ پارچہ از ان نے جدا شد و گشت و سطحی  
 مبارک ان خم شد و از خون و ان شد آن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم همان گشت را در دست  
 گرفت خون پنهان کرد تا نظر امیر المؤمنین عمر رضی اللہ عنہ بدو نرسد کہ سرش از تن جدا خواہد  
 زیرا کہ حق سبحانہ و تعالیٰ در حق من فرمودہ است قوله تعالیٰ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ  
 تا در حق او رحمت نشوم و در ان مان نظر حضرت در کجید علمی بود چون ان کافر چنان حال مید  
 سلمان شد پس عارفان را اسقاط اضافات این رفرت تو حید سوم حال ان چون دائم الملام  
 خود را در ہن نہنگ حدت دانہ کہ اذا انکس السفینۃ یزکبہ البخس کہ چون سفینہ وجود ممکنات  
 از نظر منقطع شدہ ایشا ترو دریا و صحت بچہا و ہا و صفات بہر نوع کہ بتجداد ازلی یافتہ است  
 در ظلمات آرد ازین است کہ منصور میگفت نشعر ولدت افعی باہا و ذامن اعجابی : انا  
 طفل صغیر فی جوار صغافی : ظاہر کروا حدتیت و تراثت و خوشی را و حدت کہ حدت حب  
 عشق سافج نامند کہ پیش از قضا خلق از نام و نشان صفہاے قدیم خود مستغنی بود چون قضا  
 وحدت در واحدیت معرہ او ممکنات وجود دینی بایست کہ از اعیان ثابت گویند و ہر اہم خواہان  
 اثر خود شدہ ہا مای جلالت خواہان اثر خود شدہ و جالیہ خواہان اثر خود شدہ پس حدت امی احدیت  
 چنانچہ شاہ قاسم امیر فراید بہت عشق است کہ باب عالم است تحقیق بہ جز عشق کہ را بدید

هست بگوید یعنی آنچه در ذات حرف مخفی بود بطلعه و صحت در واحدیت خود بخود مشاهد کرد  
 علم و نور و شهود از لوازم واحدیت است و کمالات چون خود را درستی یافتند فرزندانند و کتب  
 هر اسمی همچنان در پستان اثر خودست چنانکه مرآت باطن بر پستان برآید و مرآت باطن بر پستان  
 پس یافتن لمحده در لمحده و شاره سفر که می آید از باطن بر پستان و جلای آورد و آنکه مکر  
 است گویند که در کنار وایگان با اندوه و لعل بر آن که در آید از باطن بر پستان و جلای آورد و آنکه مکر  
 سیکرد چه در آن حال خلق اسرار گسار میکردند و بهر حق که درین مقام سالکان انکس را هم  
 نه بینند و پرده بایار باشند از ان سبب ایل و حرمت با ایشان نمیرسد چنانکه قاضی حمید الدین  
 ناگوری در تصنیف خویش در طوابع ششموس آورده است که چنانچه را بهر حرمت عاشقی بود  
 گرفته بودند و اوری صد چوب زدند و ویرا خبر از عالم چوب نبود خلق متحیر شدند که این حال  
 است که در وصف این حال بود گفت محبوب و در میان این جمع است و نظیر او در محبت  
 و چوب در نظر او نمی آید و او نیز در نظر محبوب در دست از ان سبب مصنون است که خبر از چوب نیست  
 و آورده اند که حسن نوری رحمه الله در ضمن مشاهد بر حلالی رسید بهریت رفته در میان  
 در دیده برقص میزد چون وقت نماز شد و بخود آمد و نماز گذارد و باز در رقص شد و  
 هیچ آزاری بوجود نرسید که در عصمت محبوب بود و او را خبر محبوب نبود و نیز در طوابع  
 ششموس است که وقتی در بنی اسرائیل زلزله بود و بیست سال تحریریه نماند و در درجه  
 مستغرق و اندوه خود و محراب شاه بود و بعد از ان آگاهش کردند بخود آمد و گفتندش حال چه بود  
 چون تحریریه چشم غیر الله را پس بخت انداختم و چشم حق بینی باز شد و غیر الله جمله است بلکه قبله راهم  
 فراموش کردم و بتصرف عصمت الله شاه بودم و منقول است که بزرگه در ان جان کند  
 بود و وازده بود و در چشم او کشاده بر یک قرار بودند و بر هم نه زد و مجموع که خلق مضطرب شدند  
 دیگر را در پیش و دعوت نمودند چون چنان بریدند مبارک و بجانب خود گردانید در حال چشم  
 و طیر روح او از قفس قالب پرید گفتند که ای شیخ و غفل و چه کردی گفت چشم حق بین او در شاه  
 بود چون رو او بجانب خود گردانیدم جان را تسلیم کرد که این روز و از ده روز و ذوق محبوب بجا  
 بود که گویا یک یک زده است و در ذکره الاولیاء نکوست که چون حضرت باذریه سلطانی



قدس سر و در هنگام سكرات انا سبحاني و ما اعظم شكافي گفت بده مریدانش گفتند که یا شیخ شما  
 سخن بیوزون شرح گفته اید شیخ قدس سره گفت اگر بار دیگر گویم مرا بشنید و بقلم تراش ماه پاره کنید چون  
 روزی باز در خانه نشسته بود و وجود او بظاهر چندان بزرگ شد که تمام خانه پر شد و سرش از خانه برگشت  
 باز انا سبحانی و ما اعظم شكافي گفت مریدانش بکار و زدن هیچ اثر کار بر او ظاهر نشد پس در وقتیکه باز  
 سجود آمد پرسیدند که یا شیخ چه سخن بیوزون شریعت گفتی گفت مریدان دید گفتند فرمان بجا آوریم اما کار  
 شما اثر نکرد گفت پس من بودم که او بیت وجود مرا محو کرده و وجه چکفت خود بخود گفت من میان مردم  
 و بعضی گویند که هر سوره در گنج است خلاصه چندان سخن الم ظاهر شد که فریاد برآورد و گفت که من اینهم  
 آن بودم که او بود و گفتند آن چه بود که سر آن خانه گذشت خانه پر شد گفت که از حال مردان نشنیده بودم  
 و حتی که آدم منفی اند از خاک پاک آب مزجیده اند میر و در آنکه مبارک و پاک او و طائف که درازی  
 او بفرستگاری و چون از بهشت فرود آمدند در دنیا سر و پا نداشتند و میسید و متهر جبریل پر خود برآورد  
 تا بقدر شصت که آمد برین پنج عجاایب غرائب تصرف الوهیت او بسیار است در تفسیر الوهیت  
 است که شیخ حضرت سالت پناه از خانه مادر یونان بی بی عائشه صدیقہ میر بی بی مدونی بی از آنجا که حضرت  
 عورتان ست غیرت بکار آمد و متهم شد و گفت مباد که در حرم دیگر رفته باشد بر حیا و در پیش محله  
 حرم رسول صلعم رفت و دید یافت و در خانه بی بکر رفت اینجا نیز نیافت و در حیا آمد و دید که خود را  
 درون مسجد معکوس کرده و پاک مبارک در برابر من در سقف خانه نشسته است برین قضا و بود بی بی چون  
 چنان بیدار شد و شفقت میر بخش ابا لا گرفت و بالا آمد و درین بالا کرد و بسیار مضطرب شد  
 بعد از تکلیف بسیار حضرت پرسید که کیستی بی بی گفت منم عائشه گفت عائشه کیست گفت بنت ابی بکر  
 صدیق گفت صدیق کیست گفت پسر محافه گفت قحافه کیست گفت پدر خود محافه علیه السلام گفت  
 محافه کیست بعد از آن بی بی دست از کو باز داشت و در خانه آمد چون حضرت رسالت پیام پرورش  
 آمد و خود را از رس خلاص کرد و در خانه بی بی آمد بی بی احوال را باز نمود آن باز من کونین صلی الله  
 علیه وسلم گفت یا ایها الذین آمنوا لا یسعی فیهم ممالک مقرب ولا یبئ من سئل و سائل  
 التوحید تواف الاضافات این رفعت چنانکه در مکتوبات شیخ شرف الدین میری آورده است  
 که اوج الله تعالی ولیام بنی ابراهیم و یاولیاء خویش ان الله تعالی العبد و العبد منکم

بسم الله الرحمن الرحيم

بِالظَنِّ وَالظَّنِّ مُتَّصِلٌ بِالرَّبِّ وَدَقِّقًا بِلَهُ اَوَّاهٍ وَرَوَّاهٍ هَيْتَ مَبِيتٍ تَوَدُّرٍ وَكَمَّ شَوْكٍ وَكَمَّ  
آنچه بود که گم شدن کم کن که تفریق آن بود که برادر بیخاکم شدنت زدم زدن: کلام مومن  
و کلام مومن در عریست و دعوی کذب بارت الارباب بانی خود مرد دوست چنانکه خلق میفرماید  
سے تاکه تودم میرنی بهم نه تاکه معی نازده محروم نه و حضرت شیخ سعدی شیرازی میفرماید  
مثنوی این سخن عشق ز پروانه بیا موزه کان سوخته را جان شد و آواز نیامد این معیان  
و طلبش بچرخانند کانز که خبر شد خبرش از نیامد قال غیره هیت هر که مارا دوست دارد  
کافر مطلق شود پیشوای خلق گردد سالک برحق شود به لغت عربی سائر دارد  
چنانکه زمین ایشان نیز کافره گویند که زمین پوشیده تخم گیاه است و شب تاریک نیز کافره  
گویند که همه چیز را میپوشد و محبت محبوب سبب بر اینست که بنمیز گفت الکاف و الا که امان  
فی کفره و حکا الجنة و اینجا کافر بنی کفارت دهنده است یعنی دوستی من چه ظاهر و چه باطن من  
رسول صلی الله علیه وسلم است پرچم رسول علیه الصلوة و السلام در آوان سکران دوستی من خود را  
و ملک مقرب ایشان بیند پس چاکران و کلاف دوستی زنده بطریق اولی شان دوستی من شوند  
لِقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اِفْضَالُهُ فِي اِفْضَالِهِ وَ اِفْضَالُهُ فِي اِفْضَالِهِ عِنْدَ اِفْضَالِ حَقِّ اِفْضَالِ شَدَّ  
از خود و افضال از حق با افضال شدن خود پس در چشم سالک حق هر چه غیر از شست محو و منحل شود  
سوی الله چنان پوشیده باشد که خود را و غیر را نداند پس چون جمله عبارات و اشارات از خود  
شد گویند که ما بر مطلق شد نگاه پیشوای خلق را شاید و نام سالک بر و طلاق توان کرد و توحید  
چهارم را توحید الهی گویند و آن چنان است که در ازل لا اله الا الله غیب الغیب بلا نشان  
عبارت بود اکنون به چنان است که هر چند کسی از انبیا و اولیا بیان ببیارت کنند ایشان  
خود را و از خود گویند که محمد و در ما محمد و در مقالات و مفهومات او وزن محالست که معنوی  
او و عقولات عقلا در نمی آید پس چنانکه ذات پاکش کس عقل و فهم تواند آورد و چنانکه روزی  
این فقیر را سخن با محمد و غیر انما ده بود که غیر حسیست آن محد که اکثر مسلمانان از زمین برده بود  
در تحت مصطفی صلی الله علیه وسلم را در پس پشت انداخته و محبات را مباح داشت چنان تقریر نمود که  
غیر غیر خدا را گویند فقیر کلامت پیش آمد و گفت که اکثر چشم حق بین باشد غیر در محراب ایشان

چنانچه شدی و آنجا که میروی بود و اظهار کرد و گفت که چون کسی آمد و میسر از دروازه نماند  
از مردان با دین و کرم میان بخوف سازد و یک طرف را پوست و دیگر طرف را پشت و میانش را  
مغز مانند جملہ جزئیات بشیر نیست گفتش که از این سبب مردان چنان امری خود ساخته  
و انداخته است برین میوه و در سبب یا خیان پیش گرفته بعد از او گفت که در دین صوفیان  
شما غیر صفت گفتش صوفیان را آن که در غیب الغیب سلطنت حق و حریت و عدم بودند و چون  
میگویند و غیر از اینست بشیر نیست و اما چون شب تنزلات وحدت از علایق و شغل که شد که  
انشار الله تعالی وجود حسی یافته حکم و عجیب گویند چنانکه عراقی فرمایند نظم هر گاه که سلطان  
که شود پادشاه آخر سلیمان که شود پس عجب نیست کین مرگد که چون که سلطان نیست سلطان  
که شود پادشاه نیست برینا در سبب این چون عین نیست آن که شود اما اگر غیر از کربلای ناصحی  
اما در قضا و صفاتی چون قابلیت و شت گویند که شور انگیزی پیدا کرد و وجود را که در میان  
ثابت بود و ظهور حسن در دو نام غیریت نهاد و حالا باز فردا نیتش بخود راه نهد و عجب از آن رو  
که غیر محل واقع شده است که جبار آنرا گویند که جبر را در غیر محل نهاد که ادراک هیچ فرد بر سر  
از نیست که حق اجبر است گویند چون سخن بدین جا رساندم می گفت که غیر محل چنانچه باشد  
گفتم که چون ازین چوب خشک می بینند و حال آنکه وقت میوه با نیست و این چوب از جنس  
درختان میوه نیست و درین حال از و زرد آلود با انواع میوه با ظاهری شود و چوب تغییر و تبدیل نام  
و کس از آن میوه بخورد و لذت میوه یابد و چوب آهچنان که بود همان باشد و چوب بر جای خود  
میوه بر جای خود و چون سخن شنود از آنجا که جالب او بود و خنده آغاز کرد و قسم یاد کرد و گفت  
ثم بالله آنچه شما گفتید حق است زیرا که هر چه در آن چیز نباشد صادر شدن از محاسن  
و آن جماعتی که میزدان او بودند از سخن او خوشدل و خرم شدند پس باز فقیر و فقیر بود  
و گفت اگر این از فرقان میوه خود یاد کرده باشد پس باید که شکار از معدی خود باز گردید و بک  
شود و من بعد دست انابت ندیدم و خلق اگر از سازید درین شرط جزم کرد که هرگز در کلام  
شریف چنین نباشد گفتم در وقت که نمودیان مردمان کوچی و ترک بودند و آنها بسیار و آب زند  
داشتند و شود کم آب را میگویند بعد از وفات بود و پیغمبر صالح پیغمبر علیه السلام بر ایشان از طرف

فان کونتم فی شکک لیس فی انفسهم و فی و علی الرضی و لکن شاه از چند آگاهی است



دیگر پیدا شد در سالت خود بایشان اظهار کرد و ایشان قبول نمودند تا آورده اند که در  
عید ایشان بود و ایشان در محراب و بیابان گرد آمده بودند جمع شدند و سنگسار را بیهوشی  
پرستیدند حضرت صالح علیه السلام نیز آنجا حاضر شد و گفت ای بختان سنگسار ز لائق خدای نب  
ایشان گفتند ای صالح بر آن محجزه پیدا کن که هم ازین سنگسار شتر را بپاشد و که گمان ازین  
باشد و از آن شتر بچیز یزاید که ازین بقیه بپاراید باشد و بر بخییری شما گواهی دهد و ما را ازین  
نفع بسیار باشد چنانچه میر خدا گفت ای بختان هر محجزه که شما خواهید بفرمان خدا استیجا پیدا  
خواهد شد اما بعد از آن شما ایمان نخواهید آورد و بعد از آن گرفتار خواهید شد و ایشان شرط  
کردند که بایان ایمان خواهیم آورد پس صالح دو گانه ادا کرد و از آن دو گانه سر بر زمین نهاد و  
در سجده عزت و خجسته چون سر بر سجده برداشت از سنگسار شتر بر خاست و از آن سنگ  
سیاه که بپایشان بود همچون دروزه که عورات را باشد آویخته برآمد و از دوشتر داده پید  
که سر و سینه او صدمه میست گزید و دوا و نیز بستم مدینه از آغاز کرد و از آن شتر داده پید  
سر و سینه او نیز صدمه میست گزید و هر دو پیران فصیح بر سالت صالح علیه السلام گواهی دادند  
که آله الله صالح رسول الله پس ایشان کار نیز بر دو گانه و در یکدیگر حوض آید  
و شتر را بقتل میزد و در آنجا آب جمع میکرد و در شرب پر میشد و در آن چهار پیران  
مواشی ایشان بکله آب انجور و در آن این دو شتر پیدا شدند آب را بنوبت کردند یک روز  
این هر دو شتر بخورند و آن حوض چنانچه شیر ایشان میشد و روز دیگر مواشی ایشان بخورند  
و آن بقیه ایشان صوفیها بستم کردند و از شیر ایشان بخورند و آن بدخشان و بدخشان  
ایمان نیار و در وقت مدید بر ایشان برآمد و بپلوانان ایشان سر و دوشتر را  
در خانه و در میوه نماند و آن و در آن مال بسیار بود آن بستم کردند که زود  
بایشان برآمد اطعام لطیف و گوناگون بپاشند آن بپوشه زمان از سیران که بپوشه  
آن بپلوانان گفتند که چرا چنین گفتی گفتند از ترس شتران شتران مواشی بایان گیاه  
بخورند و در آن شتران را بخورند مواشی بایان میگردد آب نیز بپوشه یا بند گویا که  
خوب بایشان خشک شده است و در آن و شیر از کجا باشد آن بدخشان گفتند که از این شتران

بپاییم بایان چه خواهیم دید چون آن روز زمان صاحب جمال بدکاره صاحب مال بودند  
گفتند ش که ما هر دو مع اموال خود یکدیگر شتابا بشیم و آورده اند که راه گذر ایشان که باب  
میرفتند زیر سیم ایشان زمین مثل ذره گافته شده بودند و آن هر دو ملعون نقشه و دران  
رنگدور در هر دو جانب زمین ایجا میدند و غاسی رست کردند و دران غار پنهان شدند  
چون شتر ماده اولی از هر دو جانب برخاستند و پای خیره او را پی کردند و راه تنگ  
ایکان از گشتن شتر نبود و الا هر دو را ملاک کردند و چون بچپاش از عقب آمد و مادرش که پسر  
اقاوه بود از پیش ایشان گریخت بفرمان خدا درون کوه درآمد و غائب شد تا مدت یک  
سال و برکتی تا مدت سیال گوشت و میخورند که تا قه بهشت بود گوشت او را بدیو میخوردند  
نمیشد و بعد از آن بصافه او شاز را ملاک کرد و با نهم کلان سنگها آتش برایشان بلید و زیر و

در شدند بقبر خدا کما قال الله تعالى فقال لهم رسول الله ناقة الله وسقيا فكتبوه فحقروا

و در سوره بود نیز مذکور است چون این آیت را بزبان شرح دادم و گفتم که ای پر خجانه خدا و را  
چندان مانع و اختراع است که چه وانه عقل اجز پر سوختن سوختن است که التقدير بحر حقیق

من عسویه فقد ضل بیت کمال عاشقی پروانه و از آنکه غیر سوختن پروانه را در و اگر شما  
نکه یث رید استخوان آن شتر بنور تبیت تا این مان که حاجیان میزند و دران موضع چند  
مغولک تنگ و دامه غیر ذلک پیدا میکنند از ترس آنکه اگر آن شتر بچه آواز دهد تمام عالم را

نهره بر قدس ازین تقدیر مرید و که دعوی خدای میکرد گفت که حضرت خدا که خداست نه ام  
و مرا از خدا جدا چه ساختی و من غلط کرده بودم که خود را خدای میگفتم و متفلسف است که با یزیدی  
قدس سر بر زمین میزد و میگفت ای مدعی کذاب که ترا سلطان جهان فرین میگویند و تو حق را

فرموده است ما قدس الله حق قدس پس باینکه گفت در روز جوانی ازین من جو آمد پی در پی من  
نهاد و چون این نگاه کردم جوان گفت باینکه اگر از پستین خود پاسبان تیرک پی تا من نشند خود  
و دفع گشتن اگر پوست خود را بچشم و تو پوشانم باینکه نشوی تا بچشم بیاخت من نه آن جوان

گفت این کینه ریاضت خویش بمن بکنی گفتم کینه مجاهده من نیست که در این درخت کمال خودم  
اندیشه کردم از آن بود که آبا بیشتر از وظیفه خود بودم بعد از آن قسم خوردم که در حق بحال اب





و جبریل شنود و محمد رسول الله تعالی فرمود که و تاورد در ملة ضلالت شفتی و تا از کمال معرفت او چون  
سرور انبیا بجز او قرار کرد و گویند عاجز تر باشی و بطریق محمدان دعوی گداز یعنی تا بمومن  
سنی باشی سوال حضرت داود ع از حضرت حق اعظم بجز این عدم خوش خفته بودم و تلمه بایستی  
خوش خوش بود و از خواب خوش ملر بیدار کردی و نگیدیم ترا این چیست مقصود جواب  
از جانب حق بجز این عدم خوش خفته بودم ترا این بیتی خوشیش خوش بود و زبیر معرفت  
بیدار کردم و یقین میدان همین بود و است مقصود و فصل دوم در بیان

ایمان گوید بدان که عزیمت ایمان اندر و مومنت ادخال النفس فی الاقائنه و از سر  
 شروع نقد یقین النبی ما جاء به من عند الله تعالی و در مطلق صوفیان خود را حقیقت ایمان  
 پیرست پس نزد امام عظیم رضی الله عنه چون ایمان عامست بحمل کافیست چنانکه گوئی که  
 حدیث محمد صلی الله علیه و سلم بر حقست و آنچه گفته است آسمانی منزل شده اند بر انبیاء  
 السلام همه حق اند و درست اند و این ایمان و را کافیست اگر مومن برین ایمان ثابت ببرد  
 نجات یابد از عذاب قبر و عذاب ابدی و رخ چنانکه در تفسیر حلالین مذکورست و معنی این

آيَةُ قَوْلِهِ تَعَالَى أَتَشْكُرُ اللَّهُ الَّذِينَ آتَوْا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

وَمَرَأَا ذَا خِرَافٍ ثَمْبَرًا شَمِثًا إِذْ كَفَرُوهُ فَرَسْتَهُ بَيَانِيهِ وَبِشِيرَتِهِ مَن رَّبَّكَ وَمَن يُبَيِّنُكَ وَمَا يُؤْنِسُكَ

پس چون خون بر حوض نجس باقر و صمدی ایمان بت دار و در آنجا گوید در حق الله واحد

وہی محمد رسول اللہ و پیغمبر اسلام پر ایمان آپس میں ان میں استیلا پان

مَنْ دَعَى اللَّهَ وَلَا يَمُنْ بِشَفَاعَةِ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهُ كَيْفَ يَشَاءُ مَا تَدْعُوهُ

بر رسول او قبول نمود کافرست زیرا که در حق او کتابی نیست قوله تعالى يسرفون

کما یعرفون انہا کیم بنی ناخت ایمان ان نیست کہ فرعون نیست و کزو بنی ناخت و

حدیث سنن اکبرین چہ کلہی و شاہ عرب پروردگار و دنیا کا محاسب رسول اللہ کریم ہو

[illegible][illegible]

...and the fact that the *Phragmites* are not a native species, but were introduced from Europe in the 1800s. *Phragmites* is a highly invasive species that has spread rapidly throughout the United States and is now one of the most common and widespread of the non-native species in the United States. It is a highly competitive species that can outcompete native species and is a major threat to the biodiversity of the United States. It is a highly invasive species that has spread rapidly throughout the United States and is now one of the most common and widespread of the non-native species in the United States. It is a highly competitive species that can outcompete native species and is a major threat to the biodiversity of the United States.

گرفت پیغمبر که از دست کونج بسیار یافته بودم پس پیش محمد رسول الله تبارک و تعالی گفتم که یا رسول الله این عرض کن که من سلام شوم پیغمبر گفت بگو میباشند ان شاء الله الا الله  
و ان شاء الله ان شاء الله و در سوره چون گفت بیا بجان که گفتند و حیه کلی در گریه و زاری  
پس حضرت منع کرد و نماز استاده گفت که یا رسول الله چندان گناه کردم که هرگز در دل من آرام نگذرد  
رسول علیه السلام گفت که گناه است صیت حیه کلی گفت یا رسول الله در ملک و ولایت خود رسم کن  
این بود که دختر ده ساله آجاکها خوب پوشانیدم و در میان بان در چادر می اندختم و آن در میان چادر  
پاک میشد و من بادشاه ایشان بودم از عاری انیکه دختر را چگونه بکنم هم بنفاد دختر را که همه  
جانبها میدویدند و من بشیر میباشتم چون چنین گفت رسول الله صلی الله علیه و سلم با جمیع اصحاب  
که پیشند در حال متبرجسته بیا بیا از حضرت رب العالمین گفت که ای خواجه کائنات خلقت  
موجودات خداوند تبارک تعالی بر تو فضل الصلوة فرستاده است بعد از بعزت و جلال خود  
به پیغمبری تو قسم یاد کرده است که چون حیه کلی بوجد نیست من بر سالت شما گواهی داد آن جمیع  
اطفالن بگیا و شخصت هر گناه کبیره دیگر بر تو بخشیدم و عفو کردم و دیدار خود و بهشت کردت  
و من زیر که انی اذا صالحت عبد الله اساله عما مضی پس برادر چون بیان بان است خود را  
بنیر شک مومن انی که هر که در میان ایمان نشاء الله گوید قبول ما عظم هم کا فر کرد و ایمان مخلوق  
پایدار است لقوله تعالی خلقتکم و ما تمکون زیرا که ایمان قرار و تصدیق است و اقرار  
تصدیق فعل بنده است بنده مخلوق است فعل و نیز مخلوق است در بوستان ابواللیث  
سمرقندی آورده است که محض غلط است که در بعضی نسخ گفته اند که ایمان کاله الا الله  
است و لا اله الا الله از قرآن است و قرآن غیر مخلوق است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن  
مومن است ایمان باین نیست چیز که مومن باند تا اگر کسی همه ابا و رد و بان همه قرار و تصدیق  
آورده که رانده کافر است پس ایمان غیر مخلوق باشد زیرا که قرآن مومن است ایمان باین نیست چیز  
که مومن باند تا اگر کسی همه ابا و رد و بان همه قرار و تصدیق آورده که رانده کافر است پس ایمان  
و کتابها و تفهیم غیر مخلوق اند و فرشتگان رسولان و فرقیاست مخلوق خواهد شد و بعثت نیز  
مخلوق است پس ایمان آوردن بغير مخلوق و مخلوق مساوی شد و اما باریت که از فوق است





بر ایشان آمدم تا بنده یار ملاک شود مہتر ابراہیم گفت کہ تو میگوئی یا خدا تعالی گفت من میگویم  
 مہتر ابراہیم گفت کار تو نیست و کار من بخدا تعالی است بعد از ان مہتر اسرافیل آمد و گفت اگر  
 بگوئی صور بدم تا جانہائے ایشان قہض شوند و ترا با آسمان برسم گفت بامرا یزدی میگوئی یا خود گفت  
 خود آمدہم و بران نیز سوال جواب مذکورہ کرد چون مہتر یحییٰ رسید گفت اگر بگوئی تمام دریا با  
 بر ایشان فرو ریزم تا ہلاک شوند و ترا بر آسمان برسم در ان نیز سوال جواب مذکورہ کرد بعد از ان مہتر  
 عزرائیل آمد و گفت اگر بگوئی جانہائے ہمہ قہض کنم و ترسجاست و ہم در ان نیز ہمین گفت و دل از  
 از غیر خدا چنان غالی بود و خلاص کمال شست کہ در ان ہلاک از ملائکہ مقرب بعرف نجست و چون  
 باتش رسید زنجیرے کہ در دست و پا او بسته بودند در یک لمحہ تمامی سوختند و بر سرش آتش  
 گذار شد کما قال اللہ تعالی قلنا یئس رکونی بردا و سلاما علی ابراہیم و آد و ابہ کبر  
 فجعلنہم الاخیرین یعنی خدا تبارک تعالی آتش را حکم کرد کہ بر دوست من سرود و تا سلامت  
 ماند از تو ابراہیم علیہ السلام و عن ابرہہ اسرہ اللہ عنہ و لو لم یقل ذلک ای سدا ما ہلکہ بحد  
 یعنی اگر خطاب سدا مانیہ ابراہیم از غایت مری ہلاک شدی و المعنی ان شاء اللہ تعالی نجات  
 عنہا طبعہا علینا ای خلفا عنہا من الحرق و ابقاها علی الاضاءۃ و الاشراف کما  
 کانت و هو علی کل شیء قدیدر یکید یعنی احراق پس گردانید ایشان الاخیرین فارسل علی  
 نمرود و قومہ البعوض فاکلت لحمہم و شربت دماؤہم و دخلت البعوضۃ فی دماغ  
 نمرود فاہلکته و نجات دوم ابراہیم را و از نجاست کہ ابو بکر صدیق از ان حضرت مازنین کنند  
 رسید ثقلین رسید کہ الا یمانی ان حضرت رسالت پناہ در حالت مستغرق بود کہ اضافات جود  
 بشریہ از او منحل شد و در جواب گفت و شد اعلم و چون از ان دریا خطرناک از طرف سکر در  
 ساحل طرف محو آمد گفت الایمان یا یمان اگر ازین برسی کہ مومن چند از ہفت اند چنانکہ گفت  
 باللہ و ملتکته و کتبہ تا آخر صدیق را خود نمرود از آفتاب است زیرا کہ صدیق را روشن بود کہ  
 حضرت در ان مراتب سیدم است پریدہ تا از ان مگر شہ شہود فاما حضرت رسالت پناہ گفت  
 واللہ علم کہ حقیقت ایمان از خود فتن و بصمت دوست پیوستن و از اشارات و عبارات زبان  
 بستن و عصمت و ابرہات کونین در حفظ و امان باشد چنانکہ در خبر است در حیکہ ابراہیم

و این حدیث در تفسیر این آیت است کہ اللہ تعالیٰ را خبر است از ہر شئی کہ ہو و کون و کما و کیف و از ہر شئی کہ ہو و کون و کما و کیف و از ہر شئی کہ ہو و کون و کما و کیف

خلیل الله را در خنجر کمر کردند و در هوا بردند و کجاشک که از اعنایب گویند نیز در خنجر با او  
بهره نشست با نفعی آواز داد که ای کجاشک ضعیف چه میطلبی که در محل ملاکت نشسته عندلیب  
گفت که در تمامی عالم دنیا وی یک خلیل الله است و اکنون آنرا دشمنان حق و آتش موافقانند  
من نیز میخواهم که با دوست حق تعالی دوستی و در آتش باشم چون آتش بر ابراهیم مشت شد  
بیمم نیز میسوخت درخت بسوزد عندلیب را نیشخ درختان تسبیح حق مشغول شد و چنانکه  
علامت نیست که دختر نمرود در کوشک نشسته بود حال ابراهیم دید که در عصمت الله مصمم شد آن  
و دختر نیز ایان آورد و گفت لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله که دین پیغمبر حق است دین کفار  
باطل است آن ملعون انحر کردند که دختر ایان آورد و فرمود که در این دران بجای حق کردند و  
آتش از خنجر و مهر جبریل رحیم سبب عالمین شد که از اینها برگرفت و در سلسله نبی و در خنجر  
است که سه زمان اکنون حیات اند که در خنجر و دوم خواهر بهتر موسی علیه السلام سوم با و دختر خضر  
علیه السلام عاصفا و با صفا و ساگره هر سه در یکجا عبادت میکنند امیر المؤمنین امیر حمزه و امیر  
مطلب گفته اند که در آن وقت که تولد شد چون کسی بآه کلان میشد و کسی یک وز میشد و چون  
دیگری یک سال کلان میشد و دیگری یک ماه میشد و چون بکمال رسید ببلوان رکوع زمین شد نقل  
است که دیوی بود و را دیو سپید میگفتند آن دیو در یک پا خود خشت زربها میزد و میافت  
هر که پایه برادر این خشت زرا و باشد چون امیر حمزه پیش آوردت و پایه او یک است  
گرفت و برداشت و او را براندخت چند آن رفت که دیده شد و خشت در با اسبابا خج و با سبابا  
عمر که با دیو و صرف کرد و عمر بیست و یک بود که چهل گز میخواست او همه خلق را در دین ابراهیم خلیل  
الله می آوردند و عمر تیر و کمان کجاند و خشت که تیر او بی یکمان بود و کمان او کمان گر است  
نکرده بود بلکه خود را خوب گرفته بود و کلاه کاغذ و سر میکرد و در وقت تقابل عدو و هر دشمنی که  
پیش ایشان آمد عمر چهل گز میخواست و نیز تیز کرده در چشم دشمن میزد و امیر المؤمنین حمزه را هیچ اسباب  
طاقت برداشتن ندشت و هیچ کمان بدست راست و آمد و عمر که مایه او بود و در بیا بان میخواست  
از جهت اتهام براق او ناگاه بکشدی رسید حصار دید و دران حصار یکسج همناک بد که از  
زیر پیش در متن نتوانست و تمامی براق برین نفع بود و در ایشان بر شگسته نوشته بود که هر که

در خنجر است که سازان اکنون حیات اند

و در سلسله نبی و در خنجر

این سپاه زمین نشین براق را برادر داشتی باشد و پس نتواند بر سپهر عبدالمطلب که نام او  
حمزه باشد و آن براق از مهر سحاق صلیواته علیه نازده بود چون عمر پیش حمزه آمد و قتل اعلام  
کرد امیر حمزه و آن شد چون سپید شد سپید دیدند که بجز آگاه خود آمد امیر حمزه و بر سپهر حمله کرد  
و گفته اند که تنه روز خود را گرفتند و بعد از آن برون کردند و گرفت و بیکدست بجای زمین کمانه  
و شمشیر بست و سپهر گردان زدخت و جمله براق اپنی و غیره کوفت شد و سوار شد و عمر پیش او چهل گز  
نیست و نیست ناگاه به سپهر او شش هزار لشکر دید که راه را نگاه میداشتند و سالار لشکر پهلوان بود  
عمر پیش او رفت اندر پرسیدند که این کار چیست گفت خداوند این راه بست گفت خداوند منم که  
باشد گفت خداوند راه و دست که بشرف بیان مشرف شده سپهر عبدالمطلب و پیشی امیر حمزه هشتان  
طعون و غرضش و لشکر خود را ساخته پیش آمد و بیاباری هر که پیش آمد و عمارت اهلک میکرد و تیر  
چشم و نیز چون بدید که این همه اهلک خواهد کرد و عمر پیش آمد عمر گفت یا امیر باین پهلوان شما خود پیش آمد  
چون مقابل شدند اول حمله پهلوان کرد و امیر حمزه سپهر پیش گرفت زخم او بر سپهر گرفت و امیر حمزه گرز  
گردان او نهاد و از سپهر زیر پای او انداخت و گفت سرت ببرم و یا ایمان آری کار گفت دین  
اهلیم بر من عرض کن می گفت بگو لا اله الا الله ابراهیم خلیل الله و آن شش هزار لشکر مسلمان  
شدند و آن راه را با و سپهرند و چون رخانه آمد چند قریش را مسلمان کرد و گفته اند که همتاد هر کس را از  
لشکر او فیروان دل مسلمان کرده بود حتی که پریان بیکدیگر می خصومت داشتند از یک جانب دیوان  
بسیار بودند و آن جانب بیکدیگر ضعیف بودند و ایشان امیر حمزه را همراه خود بودند و موضع ایشان در راه  
در میان عمان بود و امیر باد دیوان پریان حربه کرد و چندان رقتل کرد که در حساب نیامد و هر گیت  
ساختند و عاخر شدند و پیش امیر آمدند و آن امیر جنیان پریان دیوان بخت باز با و همراه  
ساختند که امیر حمزه را از دیوان پند می آیند و ایشان که عکس عداوت که داشته اند در کنار دیوان  
مانند الشمر ضعیفان پیش آمد و می خواستند علیه السلام را یافت و دید که از طرف مغرب دریا آتشین آمد  
و دید که آتش شور همراه میشد و علاج شد و راه گذر یافت پیش و حضرت خضر علیه السلام رفت و دید که آن  
دو دختران در راه مانده اند از شش پرسید که علاج شد یا آتش عمان چیست که من بگذرم که از دیوان  
دور آمده ام و شمر ضعیفان کنید گفت در دیوان آتشین مرغانند که درین آتش می باشند و سمندرمی نامند اگر



اور کشتی و بسائی بنایا بهر آه کشتی و تمام اندام خود و اسب خود و بپای و راب کشتی نصر زبانی است  
 این سندر بادشاهان به پیا که میبایند و چون چرخ را بر شود در کشتی میبایند از نه که چرخ و میبایند و  
 پاک میشود و میگویند که هزار و دهم بهای دوست و امیر به پیا که رود و پیا آتشین آب و آن شد  
 غرق نمیشد و از آنجا از جزیره مدیا که شش بودید که آنرا اشتر و یوزاد گویند و آن اسپان بود  
 که از آن گرفت و در مدت سه روز و ماه و پندر آرد و در غرض ازین حکایت توکل و خلاص بود که هر که با  
 خلاص رست بخدا و بگردان حق عصمت جویند و خروم نمایند چنانکه نصرت در وقت که هفت روز  
 کشتی رست میکرد و یکو پیرینه بود و ماده گاو و دشت بر رفت حضرت پیش نوح علیه السلام و او  
 میگفت که مرا بوقت طوفان فراموش نکنی پس آن وقت که کشتی نوح و مرتب شد آب از نور هفت  
 نوح بپوشید و از آسمان نیز آبل نازل شد که تمام ملک عالم را آب گرفت و از بندگی هر کوه آب چهل گز بالا رفت  
 از جهت کفایت که پیشتر نوح بود زیرا که دو میگفت که من از هر بندگی بلند ام و بر سر کوه بلند را ایم آب مرا چ  
 خواهد کرد و چون خدای تعالی کشتی نزدیک کنان رسانید و کنان آب بجای کرده و شلن چهل کنانی بچه  
 بر سر میزد و چون نوح علیه السلام این را بدید گفت کما قال الله تعالی یا نبی اکفنا کشتی نگوشت مار شدن  
 گرفت و نوح تو بیکر دهان مان جبرئیل آمد و کشتی را رست کرد و گفت که او را و تبارک و تعالی میگوید که  
 چرا دشمن را فرزند گشتی اگر تو بیکر دی کشتی را غرق میکردم جدا حق شد که کشتی دوست من بپوشد و او را کم  
 آن کوه امر تبه و مشرت بسیار باشد در خلق تمام که بهای عالم گمان بزند که برافرو و آید و کوه جودی گمان  
 بر دین خود را آمد که یا جودی چه آند و نگری گفت یا رب من که بشم که کشتی دوست تو بر من فرود آید  
 حق گفت که هم بر تو کم خواهم آورد که عاجزی آورد و چون پیرینه از خواب بیدار شد و پیرینه  
 و نه روز دید که هیچ طبع نام و نشان میر و شهر و آبادی مانده است و تمام دنیا را آب بپوشد و  
 غراب ساخته است پیرینه شحیر شد و خانه خود بر قرار و گاو و گوساله و متباع خانه بر قرار و دید چون نظر کرد  
 که جودی عیال نوح را و در حضرت گرفته پیش ایشان رفت و هفت نوح گفت که ای عزیز من یا چشم میدانی که  
 دنیا چه شد و طوفان گذشت و من ترا فراموش کرده بودم اما حق تعالی بپرکت انخلاص ترا از این شد  
 بدان ای عزیز من که خلاص نجات هر جهان است بحسب به نسبت نفاق با کت هر و جهان است و نسبت  
 نجات نیاید چنانکه کنان نیافت و نسبت نیز بر چهار نوح عبت نسبت عام که پیغمبر علیه السلام فرموده

هر که مومن اچنان نخواهد چنانکه نفس خود را پس از از من نیست بلکه صاحب نعمتند یا رسول الله یا  
 درین نیت بسیار مضطر شدیم زیرا که هر یک میخواهیم که احباب نیادی چون این فواید بسیار است  
 تعلیم بهتر مریگیان این باشد حضرت فرمود که این طریق نمیکوم ما آن میگویم تا در قضا و زمین  
 کافر شود و یا کافر و ایمان آورد و شما بنحرم او غناک و بشادای و شاد نشودید حتی که اگر دشمن نیادی باشد  
 بدو عیسی یا بیان تواند کرد که خوف کفر است اصحاب خرم و دل شاد شدند که این نیت را بجمالی داریم  
 اگر تمامی نیار بدین پیغمبر خود را آدم بهتر بود و دوم نیت خاص است چون نظر در علم یقین از  
 و جمله نمک را از ازل تا ابد در تصرف است و صفات الهی بینند و دانند و نیت پاک ایشان بجمه اشیا  
 مساوی باشد چنانکه نقل است که رئیس محققان شیخ شبلی قدس الله سره که از جای گذر  
 و از مسافت و در خانه آورد و چون این زبان باز کرد و مورچه او دید که سرگردان میدوید و چون از  
 و در دست مبارک خود میدیدست و روز دیگر در آن منزل که گندم خرید بود و در گفت بپیت  
 صروت نباشد که آن مور در پیش پیرا گنده گردانم از جای خویش به سوم نیت حاصل خاص این  
 منازل تیر روان طریقت و شاه یازان حقیقت است که چون حضرت صلی الله علیه و آله و  
 ادنا الاشیاء کما فی فرموده است پس ایشان شیار از چشم حقیقت می بینند بلکه وجود ایشان  
 خودی خود منحل و بجمه اشیا وجود شامل و مساوی بینند و هر نفع و مضرت که با ایشان پیدا  
 گوید که بوجود ایشان میرسد زیرا که ایشان همیشه در محاصره حسن مشغول اندیم از نیست که  
 بوجود ایشان ظاهراً هر میشود چنانکه نقل است که در روزی ملاک روم نشسته بود و سوار در راه  
 و سپه اتباز یانه زد و کمین کرد و شیخ آواز در دناک از سینه مبارک کشید و آه کرد چون کمال ظاهر  
 با و کم عظماء بودند گفتند یا اباجسن خرقانی این چه برست که سبب امیرند و شما آه میکنید شیخ  
 را و خود را نمود که زخم تازیانه بران و ظاهراً هر بود یقین کردند که قضاء فی الله بقاء بالله و  
 داده بود و کمین نقیر نیز بود همراه پاسبانند پیده خصال و مجیده احوال چشم غیر بین را  
 پوشیده و در اوقات غیرت را دیده و همیشه غرق در یک الوهیت نشسته میبود بلکه بیان  
 با دست داده بود که از خواب غافل و آشامیدن سحای کردن پنج ماه میراشده بود و از حبت  
 حضور می گفت چنانکه که میش حق بودی کنم ناگاه قطع طریق از جانب پیش آمد و مختصر

و بان درویش مجاوله کذب کرد که من بشما حق دارم و در پیلو و فقیر نشسته بود و از شما که  
 حالت درویشان است با و التفات نکرد و گریان خرقه باز کرده نشسته بود و استخوان  
 او مانند چوب خشک بود و آن ظالم بے انصاف شکم کلان در دست گرفته بود و بگو بالا میکرد  
 آن درویش او نمو گرفت بلکه ناگاه از جا شد و چندان که فوت داشته بود بر سین او کوفت  
 درویش تشبیه کرد و فقیر و عین مراقبه بود چندان الم ضرب بفقیر رسید که مقدار دو فرسنگ من  
 رفتم و از خود خبر ندانم و می پنداشتم که دلم از پس پشت برآمده است چون بعد از آن از من  
 سوال کردم که هیچ الم ضرب بشما رسید و قسم یاد کرد و الله یاد کند که من بمقدار گل از تخمین  
 سنگ خبر ندانم و محاصره خمسین رباعی رباعی ظل ارواح اند شلیح همه به ظل اعیان  
 اند ارواح همه باز اعیان ظل اسکے حق اند باز اسما ظلمات مطلق اند پس چون صورت  
 جمله ممکنات که ظهور شده است از اثر و فیض روح سرحدی که آنرا حقیقه الاشیا و خالق کیانی و  
 بکنه عالم کن غیر ذلک از اسما و صفات صفاتی گویند گویا که ظل است و ظل او وجود نباشد مگر  
 و مراتب اسما و صفاتی که بر تئیه از اعیان ثابت که از انور و فهو گویند و نور است گویا که ظل اعیان  
 اند که نور دیدن خود را و غیر را گویند چون وجود جمله معلومات که در غیب غیوب بود در علم آورده اند  
 علم و نور و شهود که استعداد هر ذره چنانکه خلی دست تعیین کرد پس گویا که در پی هر بر لب آب  
 تعیین کرده است تا بحسب ادب پرورد و اعیان چون تقاضا و احدیت اسما و صفاتی مفصل است گویا  
 که ظل اسما است از و مراتب از و متوجع پس اسما بعد و دارند و هر یک خواهان اثر خود شد  
 اند گویا که خواهان نام و نشان اند چنانکه بزرگو گفته است بهیت تشریف دست سلطان چوگان  
 بود و لیکن به گوی و زمیدان چوگان چه کار آید پس اعیان با طور خود تا ظهور حسی گوئی  
 پندار و اسما را چوگان ذات مطلق از آن رو که بخت و ساز و صفست گویا که تقاضا و اسما صفات  
 قدیم خود هم ندارند پس اسما ظلمات مطلق اند ذات قدیر رب لوجود از ابتداء و انتها معروض است  
 پس نیست خاص الخاص متابعت بنظر دارند که چون در نظر ایشان غیر الله ناید نیست نیز مساوی  
 بنفع و ضرر مطلق و نیست خاص الخاص حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم و انبیاء را بود علیهم  
 السلام که چندین معارضه و خلاف و کید کفار میدیدند و ایشان هر روز بلکه هر ساعت و خون میکرد

و چنانکه در حدیث آمده است که هر که در این کتاب را بخواند و در این کتاب را بخواند و در این کتاب را بخواند



و با سلام میخواندند که نیت و قصد و ایشان ایان و سلام حق بود هر چند که این امیدیند و دعوت  
 با سلام میگردد از جهت شفقت بر حق خدا از برای خدا تعالی چنانکه نقل است که چون حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بهوش شد و برین پادشاه بود و خود نام گفت بروم در امتحان  
 کنم و چون نزدیک مکه مبارک رسید جا چهار از تن خود کشید و جامه زند و کهنه پوشید و خور  
 مثل دیوانه ساخته در مسجد حضرت رسالت پناه رفت و هر چند که پیغمبر علیه السلام الطاف و مهربانی  
 میکرد و دیوانه ناسزا بد و گفتن گرفت چون دید که به بد گفتن بر دباری میکند و هیچ خشم و غضب  
 و جود و نرمی آید بوی غلط در سجده کردن گرفت اصحاب در غضب شدند حضرت علیه السلام گفت  
 که ای یاران باینه زمین کنده ای آخر سخن سهل است فاما دل دیوانه رنجاندن مشکل است نباید  
 رنجانید دیوانه چون دید که خاطر مبارک هرگز رنج نمیشود خاطر مصطفی وارود است که لاشه  
 علی الرضایه بیشک بنمیرست بعد گفت ای محمد تو میگوئی که پیغمبر آخر الزمانم هر که بتو ایمان  
 آورد و حجت است خدا تعالی و بر سالت تو معترف میشود با و آتش چه باشد گفت خداوند تبارک  
 و تعالی در قرآن مجید و فرقان حمید وعده بهشت کرده است هر که ایمان آرد و قوله تعالی ق  
 اٰرَفَتِ الْجَنَّةَ الْمُصْفِيْنَ آن دیوانه گفت در بهشت چیست گفت حوران و کوشکها و سرایها و ارقیای  
 حله و نعمتها و گوناگون که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش شنیده و هیچ خاطر نگذشته است  
 گفت رسول الله من پادشاه و مالک مینام و نام من محمد است ازین نوع که در بهشت گفتی  
 هر یک در کار نیست حضرت گفت که دروغ است در راه گذر هر یک که حق تعالی فرموده آن حجج  
 کانت قوصاد اللطاعین مابا المبین فیها احتجابا هر یک که از فرمان حق سرتابد همیشه در  
 دوزخ باشد و بعد از اها گرفتار باشد و دوزخیانرا عذاب ابدی و گوناگون است گفت از دوزخ  
 نیت رسم پس حضرت گفت چه طلبی گفت اگر ضمانت قبول کنی که الله و پادشاه و بر این ازانی  
 وارو من باین شرط ایمان آرم پیغمبر صلی الله علیه و سلم گفت هر که نیت پاک خلاص ایمان آرد  
 من ضامنم و پادشاه من گفت دین سلام بر من عرض کن پیغمبر گفت بگو لا اله الا  
 الله محمد رسول الله چون کلمه طیبه بر زبان ائمه خاست و رفت و غسل کرده آمد و دو  
 رکعت نماز ادا کرد و سر بر زمین نهاد و گفت خداوند چون از پیغمبر تو ضمانت دیدار تو شنیدم

دیگر ز سیتن برین سرافاقی نخواهم فی الحال جان بحق تسلیم نمود پس حضرت رسالت پناه با جمیع  
 اصحاب تجنیز و تکفین او را ساختند و دفن کردند و جمیع اصحاب حاضر بودند پیغمبر علیه السلام تنه  
 نمود و یاران گفتند یا رسول الله این جگه قبرست تنهیم از جهت چه بود گفت چون دیوانه را دفن  
 کردند و حوران آمدند بدست هر دو شراب مملو بود و کما ز جنت العدن آید و در دیوانه را گرفتند  
 شراب بخورد و پاد کمار شود دیوانه از ایشان روگردانید و دوست از غیب پیدا شد و دیوانه  
 کمار گرفت و گفت که ای پادشاهت که بنیر و پادشاه من هیچ رضی نشدی پس از اینجا کتاب میگویم  
 ای پادشاهت و من بپای تو خرابست تو هم میدانی + جگر من بپای تو خرابست تو هم میدانی + دوستی  
 نیست که در باغ نشینم بپای تو باغ بید و دست غذاست تو هم میدانی + سه روز و شب گیم  
 در وقت صبح پنهانی نیست بیدارم از فوق جهان بستانی + و نیز آورده اند که ملائم ابن  
 ولید همیشه حضرت را ایذا رساندی رسول گفت که خداوند از اینک ولید در مانده شد دم  
 چهره آمد و گفت یا رسول الله خداوند تبارک و تعالی تو را سلام و درود میسرساند و میفرماید که  
 دعا تو مستجاب خواهد شد و اما اگر خواهی از پشت ولید فرزند می تولد خواهد شد خالد نام که چندان  
 هزار خلق از بکرت او بشرف ایمان مشرف خواهیم کرد حضرت گفت خداوند از رحمت دنیا  
 بگذرد اگر چه ولید دو چندان از اینک رساله عمر او را دراز گردان آن فرزند می تولد  
 شود چون خالد از ولید در وجود آمد و مرا هفتی شد پیش حضرت رفت و ایمان آورد و پیش  
 حضرت همیشه میبود و شکر رسول علیه السلام شب و روز می گفت و این خالد همراه بود خوب  
 ویرا غلبه کرد و عثمان از دست او رفت و سپاه را از لشکر خود جدا کرد چون بیدار شد لشکر خود  
 ندید و سپاه را بهر طرف میدوید تا روز شد ناگاه دید که در کثرت دریا وادی است و در اینجا  
 هفتاد هزار خمیه نصب کرده دید و نهشت که لشکر است و آن لشکر او کفار بود خالد بن ولید سپاه  
 خود را در جگه پنهان بست و خود را بماند ایشان کرد و در میان لشکر درآمد و دید که کفار با یکدیگر  
 نرسایند و دشمنی است کرده بودند و آن معلم بر سر منبر آمده و پادشاه و سائر ارکان ولایت هم  
 حاضر بودند و آن معلم میخواست تا او عطا بطل کند و حق را بدو بشد خالد بن ولید دعا کرد و گفت  
 خداوند بجز دست زبان این یار بدو فرغ گفتن بر زبان معلم ترسان هر چه خواست سخن از

زبان او پر می آمد معلم تر سا گفت آقا قوم برانید که در میان ما محمدی آمده است و در حق  
 سحر کرده و زبان من بسته شده است پادشاه کفار را امر کرد تا تمام لشکر مخصوص کردن و  
 خود را بپایان ایشان کرده بودند تا خنجرش گفتند یا امیر یافته نمیشود معلم تر سا گفت  
 ای محمدی ترا سوگند بآن محو است که خود را به او بگو که در حق من چه سحر کرده خالده رطبی مدینه  
 اندیشید که بجان چه باشد اگر هزار در هزار جان مرا بگذرد و حضرت رسالت پناه میکردم بر خا  
 و گفت ای قوم منم محمدی و ای پستان سحر در دین محمد صلی الله علیه و سلم حرام است و کند  
 سحر کافر است و معلم چون بر منبر آمدی و خوانتی که باطل را حق گوئی و حق را باطل من  
 حق تو دعا کردم که خداوند از اجزای است از زبان او دروغ بیرون میار معلم تر سا گفت که من  
 از تو هیچ سوال میپرسم اگر گفتی بنهاد والا از جان خود دست بشو خالده گفت قبول دارم  
 اما بشرط آنکه من از تو نیز یک سله میپرسم جواب آن بگویی پادشاه و ارکان دولت در میان  
 گواه شدند معلم گفت در توریت خوانده ام که هر شبی در بهشت چند من طعام و شراب  
 خورد و در هیچ بول غلط نباشد نظیر او در دنیا کدام است جواب داد که چون فرزند در  
 شکم مادر می از چهار ماه دود شیب زنده میشود و روح در قالب و در روزی زرق  
 خداوند تعالی باو میرساند و چون تولد شود در حال بول و غلط کند و اگر در شکم مادر بول غلط  
 کردی مادر او را هلاک شد و نیست قدرت خداست و ای باز گفت در توریت دیده ام که در  
 درختیت طوبی نام که هیچ کشته و سرا و خانه و جای در بهشت نیست که شاخ و برگ و میوه  
 سایه آن درخت طوبی در دوزخ رسیده است نظیر او در دنیا چگونه است جواب داد و گفت چون  
 آفتاب در نیم روز با سید هیچ جای نیست که اثری بر روی و روشنائی آفتاب بدو رسیده است  
 پس درخت طوبی مثل آفتاب است و در قدرت خداست که نیست باز گفت که آن کدام  
 زمین است که یک گرت آفتاب را دیده است گفت آن قعر دوزخ است که چون سحر سحر  
 را تبطیان که قوم فرعون بودند و نیده ساخته بودند و بطریان بر اسیان سوار میشدند و از  
 دوزخ مردان ایشان اندوه ساخته و خود و کلمان ایشان را تیر و کمان بدست گرفته نمودند و بجهت  
 بسیار ایشان اندوه پس بهتر موسی علیه السلام را گفتند که اگر ما را از ایشان خلاص کنانی بتو

سلاطین علم زرا

سلاطین علم زرا

سلاطین علم زرا

سلاطین علم زرا



ایمان آریم هت موسی علیه السلام گفت که هر کس پیش صاحب خود برود و بدو سپرد براق بطلبید  
از ایشان بگریزد و خلاص شود قوم هت موسی بهر یک پیش صاحب خود رفتند و گفتند که  
ما را جای ممانیت و هر یک بنده خود را سوار کرده و فرستند شما نیز ما را سوار بکنید هر یک گاو  
خود را سوار کردند و روانه شدند و ایشان خند میکردند که چکاره بر سپه سوار شده اند  
همه از اسبان خواهند افتاد چون سه روز گذشت تا آنکه فرعون فرمود که بفرستند  
شما یان سخن مرا قبول نکردید که ایشان خواهند گریخت اکنون در پیش ایشان باید رفت فرعون فرمود  
که هشتاد کس سوار و عقب ایشان ارغال کنید چون لشکر فرعون شنیدند هشتاد کس عقب ایشان  
رفت چون لشکر هت موسی بر و تیل رسید عقب غوغای لشکر فرعون شنیدند و قوم هت  
موسی شش کس سوار بودند همه از خود نا امید شدند چون لشکر رسید و آفتاب حکم جلیل یک نیزه  
وار نزد یک همچنان ایستاده بود ایشان دو از ده قوم بودند یک قوم یک یک از آب  
بشکافت و از ده نقش شدند چنانکه جمله لشکر یک یک را میدیدند و آن آب آفتاب حکم جلیل  
یک نیزه وار نزد یک شد تا زمین که زیر آب بود خشک شد و قوم هت موسی علیه السلام در گذشت  
و فرعون رسید آب همچنان ایستاده بود و رسید همهمان گفت شاید که بدایت هت موسی علیه  
السلام شده باشد تا مان بخت گفت شرم نداری که دعوی خدای میگردی این بان  
هت موسی که گشت و تو میترسی و این آب نیست که بفرمان تو پیدا شده بود و از زمین نرفت  
است فرعون هر چند را اسب گشت اما اسب گشت بود نتوانست در رود و آورده اند  
که در آن مقدار یک اسب مادی نبود بلکه جمله نر بودند هت موسی علیه السلام بآین از هشت  
سوار شده آمد و بر آن در و از ده که فرعون بود در پیش شد و سپه فرعون گشت بود و در  
رفت و منع نتوانست کرد و فرشتگان از آسمان فرود آمدند و تمام اسبان لشکر را بر آریان  
زود چنانکه در در و از ده آب در آمدند که ساعری و پامان زیر که خود را از اسب انداختند  
سامری از زیر سیم و دیان جبریل گفت خاک گرفت و همراه گرد و گاه میشتند چنان که  
قریب به بیرون آمدن شدند و عقب تمامی در آمدند آب بر چرخ زد و شکست و جهان آوار  
که جمله لشکر موسی بر زمین افتادند و یکم غارت تمام لشکر فرعون را آب جبریل لشکر موسی

اندرخت در جانها ایشان قیض شد ولیکن بخیار موی اسلح و یراق مجامع سپان ایشان بپا  
 نشده بود بلکه همه سلامت برآمدند تا قدم موی غنیمت کردند و در عون این یافتند و چون نیکی طلب  
 کردند با پان تراز جبهه لشکر او را یافتند و دیدند که پیرین بر سر نشسته بود آورده اند که تیرین عون  
 بر سر دار پیسته و گرفته بود و آن پیرین موارید از پیش او پیچید گفتند که تو کستی گفت من آن  
 مسلمانم و در کز درل آورده بودم که در عون آمده بیا بچم تا موارید پیش من بچینم چه خوش بود  
 زمان قحطی عالی این اور دست من از خست که من موارید را چینم پس خا لدین یک گفت که آن زمین  
 روئیل است که یک تبه قناب دیده است باز معلم تر سا گفت که آن کرام چا فرست که اندر خنای  
 ملک نیست و با سلیمان بن خیم بن میگرد جواب گفت آن مورچه بود که قوم خود را گفت که در مورچه  
 خود را آیند که ظالمان آمدند مباد که زیر سم سپان شتران هلاک شوید با درفته پیش مهر سلیمان  
 غازی کرد که مورچه چنین گفته است حضرت سلیمان آمد و در پیش خود طلب کرد که لشکر مراح  
 ظالمان گفتی گفت در حق مورچه چنان بود که ظالم اند که از احوال ایشان خبر دارند پس سلیمان  
 گفت که امی مورچه است چرا که ان است مورچه بلیچا نام گفت که سرم پر از خصل است سلیمان باز  
 گفت که مرت چرا بار یک است گفت خوردنم اندک است باز سلیمان گفت دنبال چرا که ان است  
 مورچه گفت هر که دنبال خود داشته باشد از دنباله دیگران نترسد گفت چند خوردنی خوردی گفتی  
 در سال دو دانه گندم بعد از مورچه او شیشه حبس کرد و دو دانه گندم پیش او نهاد و بعد از  
 بعد از هفت سال کشیدند یک نیم دانه خورد و بعد از هفت سال گفت که چرا نخوردی مورچه گفت از بی  
 خود اندیشیدم که مرا یاد آرند بانه باری این را نیز قوت چند روز به سازم باز مورچه گفت که بی  
 خدا نامست چرا سلیمان کرده اند مهر سلیمان گفت که شما بگو سید مورچه گفت سلیمان چرا ایست  
 تا سلیم باشی بر بندگان خدا هر چه زنده سر از تنه ریزد مورچه گفت که شتاب بر هوا که عیبه  
 گفت با دمی که گفت در در قیامت خورانی چنان که باشد گفت پادشاه گفت که پادشاه و  
 نیاید که در حقه سلیمان را و با از حبس کشیدند باز آمد و معلم تر سا گفت که آن کرام بود که در  
 گشت و آن جانور که امست که این چنین است و در پیش در آید حال این که جواب  
 گفت که آن از ده مورو کسین بود که امرا هم را گفت که کرام لشکر تو با من بر آری گئی لشکر را من

سلیمان و مورچه

سلیمان و مورچه





مؤمنی تو نیز جواب او گویی مسلم گفت که در صورت دیدارم که بر در بهشت نوشته است  
 لا اله الا الله محمد رسول الله هر که این کلمه را بگوید از عذاب فرخ خلاصی یابد و بهشت  
 بر نعمت میرسد و حور و قصور و دیدار حق تعالی بایر باد شاه گفت و ای صد و یک تو که ما را از این  
 بر نعمت محروم داشته بروی پس پادشاه و محکم تر ساد و کای بهشتا و هزار لشکر مسلمان شدند پادشاه  
 خالد را پیش خود نشانید و گفت ما را از محمد رسول الله خبر ده که کجاست خالد رضی الله عنه و قد  
 از خود گفت که من نیز همراه بودم و راه غلط کرده ام و باین جانب در شما افتادم و در آن عشت  
 مهتر جبریل بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نازل شد و گفت هیچ میدانی که خالد کجاست و چه  
 در تمامی لشکر تفحص کرد و او را یافت و از مهتر جبریل پرسید که کجا باشد مهتر جبریل جواب داد که در میان  
 وادی است و این مقدار لشکر مسلمان کرده است حضرت هم در آن ساعت یکایک بجانب او فرستاد  
 و یکایک از هو تن شده هم نگرفتند و بخدا استیغاثی بپدران فدایش خالد رسید و پیغام حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم معلوم نمود خالد و پادشاه مع تمامی لشکر روان شدند نزد چون اقرب رسیدند  
 ایشان را قریب خود نشانید و مرحبا و لطف بسیار کردند پس حضرت گفت الحمد لله که از نسل و اینده عالم  
 پیدا شد که دین مرا روشن کرد و آورده اند که در هنگام خلافت امیر المؤمنین حضرت ابابکر صدیق  
 رضی الله عنه شش هزار لشکر مسلمان کرده بودند پس نیست حاضر الاخص انبیا برین جمله است که  
 تمامی خلق بوحالت ادب تعالی و با و امرو نهیات او مقرر باشند و ایمان بر پیچیدن و آنچه  
 بر پیچیدن اراده شده است آورده باشند و با آن خلق تحمل بگردند تا ایشان ایمان آرند و  
 بپندار سیردی گرفتار نشوند البتة چه چون ایمان بوحالت است و بر رسالت مصطفی صلی  
 الله علیه و سلم آوردی شاید که ایمان اعزیز داری شریف تر و دوست تر از جان زین و از  
 داری عفتت او و بقیای دور چهار چیز است اول بیافتن ایمان ثانی باشد بیشک و یقین دانستن  
 که ایمان بهین است که هر که در حکم او درآمد درین جهان جان مال و فرزندان او گمان کرد  
 و او را بدو حق بخانیدن و در مان زاید و در آن جهان از عذاب بدی خلاصی یابد و بهشت  
 پر نعم و بزرگوار عظیم حق علی مشرف گردد از بکشت ایمان و دوم ترسناک بودن از اول  
 ایمان این چنین است که کجاست هر چه جهان تا در دست پس از آنکه گفتار کفر بدارد و چنانکه

دستور القضاة است که اگر کسی مسئله شریعت شنید که متن بهشت لا اله الا الله محمد رسول الله  
 است یا شنید که سبب گناه اندک نیز کسی نمایان نفر شود و سامع گوید که اگر این چنین است با اعم  
 نیست و یا طری نسبت کافر گردد و نیز اگر کسی مسئله شرعی را سامع گفت که باری که میرسد کافر گردد  
 نیز اگر کسی مسئله طریقی و عطا گوئی که چنین نه باشد و بهشت است یا چنین عذابهاست نفر و او گفت که  
 از آن جهان کسی نیامده است کافر گردد زیرا که کتب آسمانی ایمان نیاورده باشد و نیز مؤمن بهشت  
 چیز اند اگر یک ایشان را یک گفت قولاً و فعلاً و تقوا و کافر گردد چنانکه گوید اگر فلان خدا حکم جهان  
 و یا فرزند خدا گردد و ام خود از او بستانم کافر گردد و یا فرشته را شکر شود و یا دشمن را رو خیا که گوید  
 که دیدار فلان بر من چنین دیدار عزرائیل و یا منکر و کبیر را بد گوید یا خازنان و رخ را بد گوید و دشمن  
 وار و کافر گردد زیرا که ایشان هر چه میکنند بفراوان به عزت و کنند پس یک یا که حکیم حق ارضی باشد  
 و یا اگر گوید آنچه در کتابهاست هر چه دفع و فسانه است عالمان را سیاه می گویند و در ایشان علم  
 طینی و سفیدی در ایشان عالمان اقدیم الایام دشمنی است کافر گردد زیرا که عالمان را کتاب گویند  
 گو یا که بکتایب و تکرده باشد و اگر بنیبران از بزرگ و فضل از همه خلق و از ملک و دیانداند کافر گردد  
 چنانکه بعضی عوام که خود را پیشوای خلق دهند و باین حدیث چنگ میزنند که الولاية فضل من البقوة  
 با فقر و در فضل مگر ای معنی حدیث تحت لفظ بمریدان بیان میکنند و ولایت خود را فضل از نبوت  
 مهتر موسی علیه السلام و غیر ذلک میدانند و خود را و مریدان خود را از دایره شریعت و ایمان بیرون  
 آورند و در ورطه کفر و طاقت گردند و خبر ندانند چنانکه در رساله عبد الشفیعی آورده است که چون  
 شیطان شیخ عامی او خلوت یا بدخنده و شادی میکند که سبب این خلوت ویرا کافر سازد و صریحی  
 را در دست گیر و در آن لیل میکند و کمین میخواند و در ویرا میگوید که مبارک باد ترا این مرتبه  
 و ولایت که این گلاب خوشبوئی بهشت است و بعضی دیو و پری را میگوید که چه غماها در تو دارند  
 و مرغزارها و جایها خوب که این منزلگاه شایسته بهشت است و بعضی دیو و پری را بد و بنای بهشت حوران  
 و بعضی بصورت پلر و عصا در دست و ایشان را می آید تا او را بدان میل و غمختگی که در ویرا  
 که شیطان عرش و کرسی سبع ملکات بد و نماید که الحال از عرش گذشتی بلکه یک صورتی را بد و نماید  
 که این خداوند جهان است و آن شیخ جاهل بد و معتقد شود و گوید که خداوند جهان را بد و می بیند

کنند و شیطان را در گوهر که کمال کارشما از قهر موسی در گذشت زیرا که بر تخیل منتهای شده باشد و بر شما  
 تخیل زائیه شده است شیخ عامی بر معتقد شود که اگر دو معنی حدیث بظاهر از روی حقیقت این  
 است که حضرت سالت پناه معلم ولایت خود را از نبوت خود فصل گفته است زیرا که ولایت با نبوت  
 بودن از خود منحوشدن بود و نبوت شما را دعوت خلق و طلب حجرات و متعلقان با خلق است  
 ازین جهت که حضرت سالت پناه نماز تحجد را و شب بیداری بر خود فرض کرده بود که شب  
 با متعلقان است و صلیت محبوبان است چنانکه روزیابیش از خواب بیدار میشد و محرم عاشقان  
 بشهر با شطربا اما از روی حقیقت بی مع الله وقت که ایستاده از ملک مقرب از خود کنی سالت  
 خبر نبوت اما صوفیان ولایت اخبارات از وحدت بر اند که سلیقه واحد موجود که لولان لما  
 خلقت الافلاك اشارت پرست که اوست و بعد از ان جهت که خوابان او و جمله خلق شده  
 قبله بود و وجود را بخوار و طفیل وجود خود بعبان یابست تا ظهور نور محمدی تا اهل الساقین ظهور شده  
 نیز قبله بود و نبوت ملامت است که مذکور شد که چنانکه در وقت مضطر شده بود بسبب آنکه پانزده روز  
 از روی منقطع شده بود چنانکه در مصباح العاشقین است که روزی اهل کتاب شورت  
 کردند و عالمان اجماع کردند تا پیش حضرت وند و چهار مسئله از او پرسند اگر دور گفت و دور  
 گفت پیغمبر است الا انتر اگر است نعوذ باشد مهاد که انتر اگر یان گمردان از روی دیگر نیز میگفت  
 چون پیش حضرت آمدند و گفتند که اگر شما رسول خدا یید بگوئید که قصه بهتر فوج و وقیانوس جگوه  
 بود و مثل ما ندرج چیست یا بگو و قیامت که خواهد شد حضرت بتوقف گفت فردا بگویم و شب  
 در میان آورده پانزده روز بهتر جزیل از رب العزت پناه حضرت زنده پوشید و در که  
 رفت و دیگر سبب کافران هر قدر می آمدند و یکدیگر میگفتند که خذلهم الله که این مرد پیغمبر نبود اما  
 فرست بر بگذاشت و بدستنی گرفت و شرم نهشت که و تومی پیغمبری بیکر و خاک و زمین ایشا  
 بچانه پانزده روز بهتر جزیل آمد و گفت چنانکه از مشرق تا مغرب پرها و خود آگسترانیده بود  
 خیمه است و او می شد با بهتر جزیل بصیوت خود آن عظمت که او داشت حضرت سالت پناه را  
 کفار که لا تأخیره بود و در اوقات دیگر بصیوت بار می آمد که در آن مجلس خانه  
 اجنوت و چه گلهای بر می و پاد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم وَالصَّحَّةُ وَالْيَلَّةُ إِذَا جَاءَ



وَدَعَاكَ رَبِّكَ وَمَا قُلْتَ إِلَّا خُوفٌ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ طِينٍ ثُمَّ رَدَدَهُ إِلَى تَحْتِ  
 درود و لطیف الود و میسر اند و قسم باید کرده است بوقت چاشت یعنی پرده شانی روز و تبارکی شب  
 تا یک چنان تبارکی و یعنی از شب تا یک روز روشن بپیران بدواز روز روشن شب تا یک بپیران  
 آید و این قسم بر قدرت خداست که آفریننده روز و شب است و برایت از روز و جمال حضرت است و تبار  
 و زده از فرخ جمال اوست و از شب و گیسوی مشکبار اوست و جواب قسم اینکه نگذشت ترا خدا  
 تو و بدینی نگرفت شمار و آخرت که سر قیامت بهرست شمار از دنیا فانی اما چون میان جمع  
 دشمنان را ریاده کردی و نشاء شد گفتی برا حسن تا و بجزیر لایمخ که دم قصه جنت ترخ علیه السلام  
 و و قیاموس چنانکه معروفست بیان کرد و از بے قیامت این است بخواند قوله تعالى ان الله عتده

و الله قسم بهر پنج علیه السلام و دنیا قیاموس

عَلَّمَ السَّاعَةَ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيُعَلِّمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي  
 نفس باقی از حقیقت و ان الله علیه صبیح یعنی قیامت لاریب لا شک منی است اما در وقت  
 و تعیین گفتی او کفر محض است و نیز از آمدن یاران از شکم مادران از کتاک استقبل و از رسیدن  
 موت کسی نداند بستی که خدا را علم و خبر است و گویند قبول کنند و این پنج عیوب که خواند و در شان روح این است

خَوَانَهُ قَوْلُهُ تَعَالَى يَسْأَلُكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي وَمَا أُوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا  
 و چون روح تحت ظل کن گفت و در حدیث چهار صحیح وارد است که جسم لطیف است حضرت رسالت پناه صلعم  
 بر پیشتر ازین آگاه نکرده و از بیان وضع کرد پس را و شما را اولی ترست که هیچ نگوئیم و ساکت باشیم و آنچه گوییم  
 و بخوان از روح چیز و میگویند و مریدان خود را گمراه میازند که ترا روح بهایم و در خلوت عوام الناس اطوار  
 تجلیات شیطان معاینه میکنند از ترس شیخ جاهل ولی تر از شیطان بدید کرد زیرا که ایشان متیاز میان  
 روح و میان است اما الله تعالی نمیتواند کرد بلکه سب نقصان خود روح را عین ذات دانند که فرستند و الا  
 اگر مرشد مستقیم بر تیرت بود و باشد تجلی روح را از تجلی ذات متیاز میداد زیرا که روح را قبول صحت  
 فی کمال تجلی است مگر همه از برای انبیا است که در حقیقت حقیقت رسالت پناه صلعم فرموده است کقوله

عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَلْقُ هِدَايَةُ وَالْخَلْقُ ضَلَالَةٌ يَعْنِي هِدَايَةُ وَرِثَانَهُ كَيْفَ هُوَ كَيْفَ هُوَ كَيْفَ هُوَ  
 باشد و آن کامل نیز و متابعت کامل دیگر باشد تا عهد رسول الله دست بدست آورده باشد و کامل  
 کسی را گویند که چهار علم تمام دانسته باشد اول علم تفسیر احادیث تمام و اند دوم علم فقه که گفته اند که

اگر یک ساله شرعیه باشد و در امر برگزین رؤیت نمود علم مظاهر و علم کلام عقاید تمامید و اولاد  
 و صالحان و عقاید انضامش نیاید چهارم علم لغات یعنی از تفسیر روح خبردار باشد که سید جمال بخام  
 در ساله خود آمده است که بسیار مردان از پیران تفسیر خلوت و مراقبه ذات روح را به بینید و ایشان  
 خلعت پندارند کافر شوند چنانکه نجم الدین کبری قدس الله سره را مرید بود و او و خواهر ساخت و در خلوت  
 رفت و بعد از ساخت پیران آمد و گفت یا شیخ خدا و جهان اویدم گفت خاموش باش که آن نور خود  
 بود که از ابتدا می و وضو تا آخر سلام هتاد و در نور مشاهده میشود نه نتیجه از آن وضو و نماز است  
 ضلالت در حق کسیست که علم ظاهر چنانکه مذکور شد و از علم باطن چون حدیث حدیث که غیر  
 است نیز آگاه نباشد اما پسب جهل عامه خلقت و جهال را در خلوت و روح آرند و تجلی شیطان  
 القافضانی همه اگر اهل ضلالت و مضلل بنارند می گوید که با خدا را دیدم دیگر می گوید که با ذات را دیدم کسی گوید  
 با صفات او دیدم کسی گوید که باکال ملک ملکوت را دیدم و علم حق و احادیث و تفسیر احادیث را گوید  
 و ضلالت و ضل میگردد و از آن روز نشیده اند که در نصیحت لایس است قوله تعالی و نصیر الی

مِنْ أَخِيهِ وَ أَهْلِهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ چوین و رخ را بناید و روز قیامت که قوله تعالی

إِنَّا سَمِعُوا لَهَا شَرِيكَ لَوْ هِيَ تَفُورُ تَكَادُ تَمُوتُ مِنَ الْغَيْظِ وَ أَيْضًا قَوْلُهُ تَعَالَى فَكَيْفَ تَقُولُونَ

إِنَّا كُنَّا قَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِجَابًا السَّمَاءُ مُنْقَطِرٌ بِهِمْ كَانَ وَعْدُهُ مَقْعُودًا وَ أَيْضًا

قَوْلُهُ تَعَالَى وَ جِئَ يَوْمَئِذٍ بِجَحْشٍ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ لَنْ كُفَىٰ أَوْرَادُهُ از روز

را با قصد گوشه است و در هر گوشه او با قصد نام است و بر هر نام او با قصد فرشته دست و

مؤکند تا روز قیامت بالا میکشد و کلامی هر فرشته چنان است که یک پیرا و در آسمان زمین

گنجبر چون و رخ را این بین و یک کند و شماره او چون سکر یکا کلان را بر هوا با قصد سال را در

و آواز پانیه او چون آواز خرد گیش هر یک سید و قصد سال را بعضی از پانیه و رخ میگردد

از چشم جدا چون یک صین می پوشد و از آواز آتش او از یک گریه متناوب میشود و با زبیم پیر و شما

او بالا بشکافد چون گل سرخ گردد و مانند روغن گداخته گردد و مو و مو که در کان از بهیست سفید گردد

و بهتر از این خلیل الله در یک دست بهتر از خلیل و در دست دیگر بهتر از این هر دو دست را گرفته باشند

و بهتر موعنی و بهتر از این صلوات الله علیهم دست یکدیگر گرفته باشند و بهتر موعنی و بی بی موعنی

بیان حضرت و رخ

دست بیکدیگر گرفته باشند و چون ران و قیامت که خدای تعالی آن روز عظیم خوانده است شد  
 و هر یک از معاندان که بیکدیگر دست بکشند و بر ستون عرش چنگ زنند و هر یک گویند  
 نفسی که حضرت رسول علیه السلام ران و زاتی اتی گوید و چون پادشاه و مادران فرزندان و پسران  
 پدر و پسر از مریدان از شهر هر شهر نیر و انفراد نمایند و فرشتگان عذاب آنها را تسخیر کنند  
 گرفته پیر و مرید را یکجا کنند و گویند که چرا دعوی باطل کردید که پیر خود را خدای و پیغمبر گفتید و تجلی  
 شیطانی را تجلی ذاتیه و صفاتی میگفتید و سخن علم و علم را قبول کردید ایشان گویند که ما طالب هدایت  
 و نجات بودیم و همین شیخان پیران را گمراه کردند و بعضی بایان ضامن میشدند که ما شیخ زاده و پیر  
 زاده سید زاده ایم چون را دیدی نجات یافتی بلکه تکلیف عبادت ایشان بر دوش و هر طایفه که  
 پیش ایشان میگردد و میگفتیم ما منع نمی کرد پس پیران گویند که شما چرا چنین پیروی پیشوائی  
 میکردید که بندگان حق را و دست محمد را از راه راست که شریعت محمد است بیرون میکرد و پیران  
 زمان بن پیران گویند که چون ایشان را بطریق هجوم جا بجا پیش آمدند و نیز چیزی از شر  
 خود گفتیم و بعضی از یکدیگر میسر شدند که ما پیر مرید نه ایم چون خدا علیم و علامت حکم کند که هر مسمی  
 یعنی پیر و مرید و شیطان ادر و فرخ اندازید و آنکه پیران کامل اند و مریدان خود را در تصاحب حضرت  
 رسول مستقیم داشته اند در روز قیامت در کفای قیامت پیاده شوند که گفته اند آفتاب را  
 هزده روز است احوال و چهارم آسمان است و یک روجان است و پیش این یک روجان  
 جانب است که در پیش روجان میرود و اگر تمام عالم را بسوزد و در آن روز زمین بیکدیگر  
 که آن زمین سفید باشد بحال الله تعالی یوم تبدل الارض غیر الارض و آن روز آفتاب را  
 یک نیزه از زمین نزدیک کنند و هر مسمی و پیر آفتاب پایان کنند و هر فردی را چندان عرق پیدا  
 شود که هشتاد و شتر نشسته اگر خوردند سیل شوند و هفت طائف در زیر سایه عرش باشند چنانکه  
 عالمان عالم و امیران عالم آنکسانیکه شب روز و صراط از قرآن بخوانند و مؤمنان جمعی و کسیکه  
 خدمت علما کنند و کسیکه در خدمت خود را فریب دهد و کسیکه برزنا قادر شود و از ترس خدا امر و  
 و جل و در شود و دره اراکین و متفقان گویان در وقت سحر برشته ان بهشت سوار باشند در آن  
 پیران کامل را فرمان شود که در زیر عرش و پیر ایشان گویند مریدان پیران پیران بجز رسول خدا



آورده بودند و امر و نهی قبول کرده بودند اما بسبب ایمان و توکل روزی الهی بپایه شرف و رفاه ایشان گشت کار بود و همه اینها فرستاد و هر یک را در وقت سوگند یاد و گفتند که بایان بهشت نرسیدیم در میان خود را همراه خود به بهشت نبردیم چنانکه در کتاب مجید فرموده بودی قوله تعالی یوم لا یغنی

عَنْ شَرِّهِمْ شِفَاؤُا لَهُمْ یُضْرَوْنَ اَلَا مَنْ رَزَقَهُهُمُ اللّٰهُ که در روز قیامت یار یار از یاد به نیاز نسازد از دراز بگرک که ایمان آورده باشد حکم شود از حق تعالی که ایشانرا سزاوارست که در

کار اندازد و بسبب بهشت کشید چنانکه در خبرست لله عباد یسوقون الی الجنة بسا دل اگر چه ملائک و کاتبه بچسبند از جای چنانچنین توانند و چنانچه ایمان ایشان بخشد و اگر در آخر قیامت شک دارد

که کسی خواهد شد یا بگوید که قیامت چنان شود که فرود و اگر تقدیر نیکی و بدی هر دو از حق نداند کافر شود اگر بعد از مردن نداند که حق نداند کافر شود و سوره شرط از شرط بقای ایمان اینک

از بخانیدن خلق که در از که میاد که بخانیدن خلق خدا را حلال اند کافر شود چنانکه در کمال المؤمنین عثمان روزی بنده و دوابی و افراتی کرد حضرت میرگوشت و ارتباط با گوشتی که

خود پیش غلام داشت و گفت گوشت من نیز کمال غلام گوشت و کشید این گفت که بیشتر مال که از او میسر غلام گفت شما که خواجیه من از خدا میسرید من چنانچه ترسم گفت ترا آزاد کردم و نیز روزی

حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مسواک پست بیاورد و نوشته بود و کثیر که آب دفته بود و روزی

نیا حضرت گفت نماز را وقت کردی اگر از خدا ترسید میبایست مسواک اینم و میبایست عاقله صلی

عنها گفت یا رسول الله چند لطاف میکنی که مسواک و یا هیچ الی نرسد حضرت گفت یا حمیرا اگر مسواک

بزم سوگند بخداست تا حساب کند بهشت را نه بدی بی در گریه شد و هر دو چندان گریستند

بهیوش شدند و ایضا که از گشت بود پس هر دو در کنار داشت از غایب دوستی از کنار خود

نمود و روزی نوشته بود و کثیر که آن را در دست داشت و بر صاحب خود دست دراز کرد و سخاوتش

فصل  
تجارت ایمان

فصل  
تقصیر حضرت

فصل  
ساعت بانه

فصل  
که بگوید

فصل  
که بگوید

و از من ترس نمی آید که تقدیر خدا بود که دره زیاده و کم نمی شود و ایضا گفته اند که بزرگوار می  
 بود غلام خود را از سبب ناپا فرمائی طبایع چند زد و باز بسلام گفت که تو نیز مار طمانچه بزنی تا برابر  
 شویم غلام گفت که غلام را از درون خواجیه عاریست گفت من نیز صاحب ارم و از آزدون او  
 بیشترم غلام گفت شما آزدون صاحب خویش نمائی یا نه میست بزرگوار گفتا و و جان آنجی تسلیم  
 آرد و ده اند که غلام سیاه در پیش او لیا آمد و تو بپوشید و آن بزرگوار گفت برو هر گاه بچاییده آرد  
 طلبش کن تا تر اتم نباشد آن غلام همچنان که در ناگاه سحبه رسید و پویش شده افتاد چون بپوش  
 آمد پرسیدندش که حال چه بود گفت حکم پیر را بجا آوردم و درین جایگاه خرمی را چند چوب زده بوم  
 بیادم آمدند نام که بخشش از که جویم و بجل از که خواهم و هم از ناخاک گفته اند که جوانی در پیش پیر توبه کرد  
 چون از جانب پیر برگشت باز پیش پیر آمد و گفت در وقت که گناه میکردم خدا تعالی میدید پیر  
 گفت غافل تو ندانسته که خدا می علم سر و خنی است گفت و ای بر من که پیش این چنین خدا گناه  
 میکردم نفسی در آرد و و جان حق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف در جاست و ایمان تر

بهر دو دارد چنانکه گفته اند الحرف ذکروا الرجاء انی یقول لمنها حقیقة الایمان هیبت مرغ  
 ایمان او بر خوف رجاست مرغ بر پر پراپیدن خطاست چهارم سبع شرائط مشهوره ایمان  
 را بجا آوردن شرائط ایمان است اول هستی خدا را و بهشت و دوزخ را بغیب باوردن استثنای  
 علم غیب را خاصه حق تعالی دانستن سوم با اختیار خود ایمان آوردن چهارم حالای خدای را احلال  
 عتقاد کردن پنجم حرامها و حلالها را عتقاد کردن ششم حرمت حق تعالی امیدوار بودن به نعمت از عذاب  
 ترسیدن و فیصل ایشان در رساله عصمه الایمان بیان نمود و اینجا از بکلی آن گفته شد تا اگر یکی  
 از ایشان منکر شود و بجا نیارد یا نش زوال پذیرد و اما دانستن حلال حرام هم مهمات ایمان  
 است که اکثر وقوعها و الناس منها غافلون لقوله علیه السلام الویل للجاهل منة و للعالم سبعین  
 ذرة زیرا که عالم را بر هفتادین شبهات و بهات مباهات که در نظر جاهل قبیح نماید لازم است تا در هیبت  
 ایشان عامه خلق در ضلالت نیفتند لقوله علیه السلام زلة العالم زلة العالم چون عالم در  
 بعضی امور که بعضی مباح گفته اند امید عالیان از آن در گذرند و در حرام افتند و طاعت اند که فرمود  
 چنانکه در مجموع خانی معاملات آورده اند که هر که شیره شود و گندم و بچ و از زن را بخورد و حلال اند که

و غلام خود را از سبب ناپا فرمائی

و جان حق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف در جاست و ایمان تر

و جان حق تسلیم کرد و بعضی گفته اند که حکم ایمان خوف در جاست و ایمان تر

گردد و اگر خمر بخورد و چون شعلیده انگور که به مدت کف پیدا کند و مست کننده شود و یا از مویز و خرما  
 و نیشکر شربت کنیزه سازد و عاهی شود و یا که این را مطلق حرام دانسته باشد و در آن شعلیل  
 آرد و حال آنکه حلال نیست کافر شود که در مشرق و منبیه الی الیست و خمره ملک  
 و نیز در مشرق و مشرق برین طریق مذکور است که سنجید گفت هر که خمر بخورد ایمان از وی  
 چنان بریزد چنانکه کوزه پر از آب کنی با گوشت و بر گوشت خود گرداند و در هیچ آب نماند و شکو  
 در روز قیامت از چنان رخ بر کند اصحاب پرسیدند یا رسول الله خبال چیست و چرا خورد  
 گفت یعم و زرد آید و در خیال که در فرخ جمع شود و گل گردد و چنان زرا بخورد گوشت و پوست  
 روده ها و ایشان بریزد باز در طرقة لعین بر آید عذاب بر ویانند و ازین جهت خوردند که تمام  
 ایشان تبدیل کنند و اما گو دیگر نهند چون بخی و شیر و بوز و سوسر پس رسول گفت که ز بهار  
 صید نهاده اند و ایشان خمر خوراند و را بشید و باید که با قوال ایشان هیچ عتبار نکنید و در میان  
 الی الیست است که از دانشندان که و موقوفه نباشند و در یا شیر و از ایشان علم گیرید و بسبب ایشان

مسئله  
در طهارة

محاسن کنید لفظه علیه السلام الصلوة تقترن بالصلوة علیها السلام مثل الجالس الصالح  
 کمثل العطار و مثل جلیس السوء کمثل القنین و می علیه السلام و رباب خبر حدیث فرموده است  
 کل مسکر خمر و کل خمر حرام و خمر از خمار گرفته اند و خمار و می را گویند که رو پوش باشد پس خمر گویا که  
 رو عقل پوشد پس شرح مشروق است که خمر از آن جهت فرموده اند که اگر کسی خمر از جو کند  
 و از زن بیخ سازد و از آن خمر نداند کافر گردد و خمر شونج نوع است که آنکه از انگور و خرما و مویز و

مسئله  
در طهارة

شبهه گیر و چهار دیگر که از حیوانات مذکور است لفظه علیه السلام کل حیوانات اذا خرج منه حیة  
 الاصلیة فهو ملحق به من اكلها فهو ملحق به و حیوانی که از حدیث جو سر که میگیرند نیز  
 حرام است زیرا که شعلیده غلظت است چون تغییر یا به حرام شود مسئله اگر میوه و پیر و شیر بر چند  
 فاحش باشد حلال است او رده اند که امام محمد غزالی را پرسیدند که یا امام بیخ گاهی از شما  
 تبسم می دیدم گفت و تیکه من مقصدی بودم تبسم میکردم و بیاران نیز مزاج میکردم اما چون معتدا  
 شدم یعنی پیشوا تبسم بر من حرام شد زیرا که اگر من تبسم کنم دیگران نیز که قهقهه را حلال  
 دانند کافر شوند و من خورده باشم و شونج سفیان خوری در بلوان غیر میبخت تا گاه یا بلوغ بد

مسئله  
در طهارة

و در زحمت غیر رسید یافته آواز داد که ای شور تعلین در پایی چگونه در پوان و پیران میری  
 و نیز روزی که چپ مسجد اول نهاد بر آواز و شنید که یا شور و نام او ابو سعید بود  
 بنزدان لقب خود را نوری کرد و آورده اند که حضرت یزید سبطی قدس الله سره روزی  
 پایی چپ در مسجد برآمدن نهاد از پایی کفارت برده آواز داد که در پایی که در وقت دخول  
 مسجد یا پیا را از تعلین بکشد و بدین پاک کند بعد از آن در مسجد بنشیند مثل است که روزی در  
 وقت خلافت امیر المومنین رضی الله عنه یکبار صاحب آمد و پایی از تعلین کشید و بنگ  
 دروازه مسجد بمالید رضی الله عنه گفت اگر بر روی من بمالیدی بهتر از آن بودی که بنگ مسجد بمالیدی  
 پس بدید که چون در مسجد درآمد پدید که در مسجد اگر کسی باشد که مشغول بذكر و تلاوة قرآن  
 نباشد و سنتی بدارد و یا پیشین نگذارده باشد سلام بگوید و اگر کسی نباشد سلام برین طریق  
 گوید که السلام علینا و علی آباء الله الصالحین و تحت مسجد بگذارد و در رکعت اول  
 بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و سوره خلاص سه بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه اخلاص سه بار و  
 بعد از فراغ روقبله بذكر و یا تلاوت مشغول باشد و مادام که در مسجد است بریت تمکاف باشد  
 اگر چه یک ساعت باشد و سخن دنیاوی نکند که گفته اند چون سخن دنیاوی کنند از دهر ایشان گنبد  
 بوی در مسجد بر آید و فرشتگان از مسجد بیرون آیند و حضرت با لغت بنالند که یارب  
 مایان از بیت مبارک بیرون کشیدند از حق تعالی نداید که صبر کنید که تا مکافات شما و روز  
 قیامت از ایشان بگیرم و در خیر است که توبه چهار کس قبول نهفتند که سخن کنند و دنیاوی  
 مسجد دوم کسیکه در حالت جماعت و یا بول غائط و استنجاء سخن کند سوم در وقت وضو و غسل  
 زیرا که در وقت جماعت غسل اگر آن کاتبین پشت داده باشند که تا بچورت اولگاه نکنند  
 پس چون آواز کنند ایشان گویند لعنک الله که ما از تو شرم داریم و تو از ما شرم نداری و آواز را  
 نوشتن ناچار است که روی بآورد و نویسد چهارم در وقت نماز کون عالمان و عطا و پند نصیحت  
 شاید که سلام هم گوید که گوش داشتن در وقت وعظ و خطبه فرض است و سلام سنت پس ترک او  
 اولی است و نیز جواب سلام بگوید اگر چه فرض است که استماع وعظ و خطبه فرض عین است و جواب  
 فرض کفایت است چنانکه در هیچ ملک است که در نوبت از ویب عیان تا حد عراق ازین

در شاد الطالین

در شاد الطالین

در شاد الطالین



طائفه ج ساقط است زیرا که از یک طرف خطر در پست و از طرف دیگر باج دادن ببردوم و در ضمن  
است پس در عبادت که پخت آید ترک آن اولی ترست و نیز بسیار مسائل است که امام عظیم  
از آن تفت کرد و یکی از آن خسته کردن است که اگر خوردن خسته کردن فرمایم طفل بیگناه را از جای  
بشمارد و اگر بالغ را گویم از سبب سنت فرض ایراد کند بشمارد و این نشاید و صاحبین گفته اند که کم  
از ده سالگی سنت بجا آید و اگر بعد از بلوغ رسید بقبول عتق خسته کردن ساقط شود که فرض  
از جهت صحت برهنه کردن نشاید و نیز در طحاوی آورده است اذ بلغ الصبی عتق سنه لا

بجوازہ ان ینام مع امہ و اخنتہ و الا فرأى العجینۃ و علیہ الفتوی و در رسالہ  
شاہ قاسم ہر الدین کو روئی اور دقت کہ دینی اسیر تیل عالم بود کہ متعاقبت نفس و ہوا اشکارا کرد  
بود و نہایت کہ از گناہان باز کرد و توبہ کند بہ پیغمبر و قشعی آمد کہ آن عالم را بگوید تا ہر کہ  
گفتہ و دیدہ توبہ گماہ دلیر شدہ اند تا ایشان از فعال باز گردانی توبہ تو موقوف است  
ایشان قبول نہند و چون از مسجد بیرون آید اول پا محجب بیرون نہند و حضرت پیغمبر  
صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ ہر کہ از مسجد بیرون آید و نظر سے آسمان کند و این آیت بخواند خواہ  
تکلی ربنا ما خافت ہذا باطلا و سبحناک فقنا عذاب النار خدا متعالی اور نظر

رحمت بگرد و در تفسیر را که این بیت است قساره تعالی و لا تزلوا لی الذین ظلموا  
فتمسکوا بالذین عدوا الله من اولیاءکم لا تنصی و ان حضرت شیخ سیاح توری  
منقول است که در روز پنجشنبه از آنش که لا یعلم طولها و عرضها الا الله پس این بیای  
پایه عالمان باشد که از برای گرفتن مال دنیاوی بدور می رود و اگر آن نشسته باشند و  
زیر لب بگویند و در پیش ایشان تملق تملق الهی میکنند و اکثر اوقات از ترس ایشان  
مسئله خیر را هم نمیکنند و از جهت مال دنیاوی ترک امر معروف و نهی منکر می گیرند بخود بالله

من أفعال فيهم وقال عليه السلام ففروا من العلماء الذين اتخذوا باب الأمل للخصيل  
مال فهم كذا باب الخصرة تصدير على القدرة وايضاً قوله عليه السلام العلماء امناء  
الله تعالى انما لم يخاطبوا بالامراء فلو خاطبوا بالامراء فهم لصورة الدين وورع عمدة  
الاسلام است كما علم بنوفايد عمل وتقوى فيضرايه كوايكه بنما ودر خود دشمنی وعلو تكيه



و سرور و در مشایق لقای تو سرور ایم شاید که اندر انصاف و ابرار بقادرین ایام طریقت نمائی جوان  
از خواب بیدار شوی و حسین را در پیش خود خواند و در کوا ایشان میدید گاه خنده میکرد  
گاه گریه میکرد چون مرتضی علی درآمد حالش چنان میگفت ای خاتون جنت گاه خنده میکنی گاه  
گریه میکنی این چه حالت بی بی گفت که من در خواب چنان دیدم چون چال پدر و مادر و کتا  
ایشان خواهم دید از وقت بخندم و چون جدائی دیگر گوشگان بیادم آید از غم میگیرم و چون  
بی بی وفات یافت و دفن کردی شب مرتضی علی را در خواب دیدم که مضطرب بود و فرمود که ما  
خاتون چون مضطرب و گریه استاده گفت سوزن از زخمهای آورده بودم اندر برای دوختن بجا  
گفته خود چون که نه را و ختم در فلان گوشه دیوار گذاشتم و باز با و ندادم مرا چه بشت راه نرو  
و هند چون حضرت علی بیدار شد آن سوزن را یافت و بصاحبش رساند شب دیگر در خواب  
که در قصری از قصرهای بهشت نشسته است و حوران در پیش او صف ده استاده اند و حرکت  
و یکدیگر از زنان میآوی نیز در خدمت خاتون جنت استاده بود مرتضی گفت که یا خاتون  
بهشت این زن کیست گفت این همان خیر بهتر سلیمان منجی است که شوهر او را شما صفت  
میکردید آنحضرت صلی چون فرمود که قیامت شود و علم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم  
که بمقام ساله راه باشد استاده گفته و جمله نکوت در میانند از طایفه جنانند که نمیتوانند پس تقوی  
از تنبیه آید و در حدیث آمده که هر که شیرین در دنیا در وقت خود بکس ننموده بود و  
این زمان علم پیغمبر علیه السلام بگیرد بسبب و آبادی و مرتضی علی یکبارست بر علم از نه همچون گذشته  
بداده و جمله صلح و علم و در آن علم باشند هر یک مانند گوهر شب چراغ بدخشند پس امام و مختصر سلیمان  
تاج و بیایم فانی نیست و شما تاج علم مصطفی در عرصه صفات یابید و گوهر شب چراغ در آن  
عروان باشید و از صراط گذرانید و باشید پس آن عزیز چه و کوشش تمام باید نمود در طلب علم که  
عالم از قوه کنه اجتراد کند و اگر در آن قدم حرام داند کافر نشود و چنانچه از قوه مناسبتی توکل و فعل و  
عشق و اخیر نباشد و چنانچه در اسلام محبت نیست پس کمالی نیست او کفر بود و در تحسین است که گناه نزد  
را اگر همیشه یاد دارد و از سبب آن از محبت حق تعالی ترساک بود آن گناه خرد شود و با صبیحه  
رسد خرد شود و اگر گناه خرد را از او بپوش کند و خرد و اند بزرگ میشود و با بکیره رسید پس ازین جهت

پیغمبر علیه السلام فرمود فضلی العالم علی العابد کفضل علی امتی لان العلماء سراج الدین  
 وایضا قال علیه السلام سئلت جبریل عن فضیلة العلماء قال لهم سراج امتی الدین  
 والاخرة واولی الله تعالی المرتبة هم العلماء اهلی وعیالی وسانو الناس عبیدی واملهم مالی  
 ومن اعطی مالی علی عیالی فله الجنة ولا ابالی ومن منع مالی علی عیالی فله النار ولا ابالی و  
 قوله علیه السلام من كان فی قلبه ذرة من بعض العلماء یبقی فی جنة دهر اطویلا نقل  
 است که در زمانه یارون رشید ارکان دولت باو مجاوله کردند که کام ائمه و خراسان بر علماء است  
 میکنی و یا این طایفه درویشان که مستقبل قبله نشسته اند و در عبادت حق تعالی مشغول اند و علامه  
 از خاندان بریده امیر کم داری و گفت که حکام دین نبوی قوام شریعت مصطفوی حکام  
 عقاید یقینی بعالمان است و عالم هر چند که بجهل باشد چهل کس شفاعت وی بر پشت روند و عابد  
 اگر در متابعت عالم باشد نهاده و بر پشت روند و الا بدوخ لقوله علیه السلام شفاعت اربعة نفر  
 حق اولهم الانبیاء ثم العلماء ثم الشهداء ثم الاطفال لا یولد یسیر ارکان دولت گفتند که  
 بیاید امتحان کنیم یک شخص او میان زجابه در آورند و آن زجابه را بهیک آل می درست اندازند  
 کرده بودند و در اندرون آن زجابه جای روشن و آتش کرده بودند چون شب شد آتش درو کرده  
 پس تمام از ستر پاپ یک رخ نمود و آن شخص گفتند که در صومعه فلان عابد بر و امتحان کن چون  
 آن شخص در صومعه درآمد تمام صومعه نور شد عابد از جای حیرت و گفت من انت آن شخص گفت  
 انا جبریل گفت شما مرتبه پیغمبری شد زیرا که ریاضت بسیار بجا آوردید و شقت تمام کشیدید  
 حکم باری تعالی بر نیست که شما پیغمبر شوید من جبریل ام هر چه جز که از شما خلق میخواهند من بر شما خواهم  
 آمد و با تمام خواهیم رسانید شما باید که فردا دخی پیغمبری بکنید و دعوت کنید عابد گفت اگر فردا  
 شما نیاید من چگونه خواهم کرد گفت روا باشد که جبریل هرگز دروغ نگفته است عابد قبول کرد و آن  
 شخص با کرام تمام از صومعه بیرون آمد باز پیش عالمی رفت که بغیر از فرض خدا هیچ از نوافل بجا  
 نیامد و در شب بغیر از خواب میگردید چون در پیش او رفت از گشت پایش کشید عالم به پیوسته بجا  
 شد و خانه پر نور دید کلمه تجید گفتن آغاز کرد و دید که از پیش او نور و گفت کیستی آن شخص گفت منم  
 جبریل که تو پیغمبر شدی و حق تعالی در و میفرستد که شما علم بسیار حاصل کردید الحال باید که پیغمبری

بیان فضیلت  
 علما و ارکان  
 دولت امتحان  
 ایشان  
 قصه کردن  
 رشید  
 شفاعت چهار  
 نفر  
 امتحان زجابه  
 در صومعه  
 عالمی  
 عالمی  
 عالمی



قبول کشید عالم گفت که ای طغیان بر محمد بن عبد الله که را پیغمبری نیست دست بر چوب بر  
سقطش گفت و خجسته که چوب بر سرش که بدان شخص از پیش او گریخته در خانه خود آمد و  
شده باد شاه دار کاین دولت آن شخص را در پیش خود خواندند و پرسیدند واقعه باز نمودیم  
از کاین دولت باد شاه امام یوسف را پرسیدند گفته که باید کافر شده زیرا که این مقدار نیست که  
بیز از محمد صلی الله علیه و سلم پیغمبر دیگر باشد و عالم ایمان خود را بسلامت بر دین معلوم  
که آن حکام شریعت محمدی بحالمان است که گویانانین اند نه بجایان نه بدان لجه برادر  
احقر از کن از عاید عامی جهان از عالم پیغمبر کار و غافل آورد و اند که سه صد شخصیت  
مریدان امام حسن بصری قدس الله روحه در ظاهر و باطن ننداشده بودند و اگر  
مشتند چنانکه در آینه آتش مینمود در ایشان چنانکه آورده اند که یواز ایشان اصل نام  
بن حارث روزی چند بخدمت امام حاضر شد امام که را فرستاد تا او را دعوت کند چنانچه  
آنکس رفت سلام داد جواب گفت فرستاده گفت ترا امام میخواند گفت بخدمت امام هر دو یک  
چشم میفرستم اما بطویل امام بخدا میرسیم و کمال فیتن پیش امام خود خدای خستیم نمیدان  
چون آنکس پیش امام رفت دو قصه باز نمود امام و پیرا باز فرستاد و گفت بگو که امام خود جواب  
آرد و الا بیای آن شخص رفت و گفت که امام این چنین گفته است گفت از آمدن او خدا باشم  
اما بر فتن من خست خدای نیست چند کرت آنکس در میان گشت آن مرید اجابت ننمود  
عاقبت امام خود پیش او آمد و از آمدن امام نیز برخاست و جواب سلام گفت امام گفت که  
این طریق از کجاست رسید گفت که هم از طفیل شما بخدا میرسیم امام گفت این حاجت باید تا  
واقعه رست باشد ناگاه تحت نورانی بالای سر وصال مدو شد و چنانکه نور او بوزن آفتاب  
ناگشت و اصل بر بالای آن تخت سوار میشد و باز فرو می آمد و آن تخت غایب شد امام گفت  
روز دیگر نیز باید نمود تا کارت با تمام رسد قبول کرد و روز دیگر از طرف لایت بصره مردمان  
حاضر شدند در روز دوم چون امام رفت و می بینان و خرمی بی ادبی خویش بود امام گفت که  
دیر و زینده امروز باز پیدا باید کرد و باز تخت پیدا شد و آمد امام گفت سوار شو هر چند که  
کرد تو هست سوار شد امام گفت امولعت الله حراره مریدین زدگی آن تخت در نه

بنامزد و وسیاه و پرانده شد و اصل خجل و شرمند شد و بپای امام افتاد و و نامش گفت یا  
 امام این چه بود گفت تحت شیطان بود و روز چون من بطرف او نگاه کردم رخسار او در دست  
 و دست دراز میکرد و سوار میشد چون من امروز نظر کردم تو نیست رخسار را پایان کردن  
 از ترس من چون لعنت کردش گم شد و گفته اند که بعد از وفات امام بغیر از من و اصل خود را  
 پیر و پیشوای خلق کردند بسیار جهان از دین حق بر باطل انداخت و معتزل کرد و از انجمله  
 مریدان عبدالواحد بن یزد و حبیب نجفی از آن او بود که پنج خان داده از عبدالواحد بن یزد  
 پیدا شد اول زیدیه دوم فضیلیه که تعلق بفضیل بن عیاض دارد سوم اوهمیه چهارم ابوهریره  
 پنجم چشتیه که تعلق بمشار دارند و نه خانواده از حبیب نجفی پیدا شده اند چون جمیع دوم او  
 سوم کرخیه چهارم سقطیه پنجم فردوسی که تعلق بجنید بغدادی دارند ششم عباسیه که تعلق بخواجه  
 عثمان مغربی دارد هفتم سهروردیه که تعلق بشیخ ابونجیب سهروردی دارند هشتم کبرویه که تعلق بشیخ  
 نجم الدین کبری دارند نهم ستاریه که تعلق بعبدالله ستاری دارند و فصل است از امام حسن بصری که  
 هر که بغیر از من پیر کامل ارشاد خلق کند ضال مضل باشد و این چهارده خانواده بر حق و هر یک  
 بعض یک و بعضی تا چهار تا پنج کس را مرید میگرفتند اینک بهجوم و جماعت مردمان میروند و پیر میگیرند  
 و پیر گوید که شمارا چیز که بنمایم از اطوار و انوار گویا که همان پیر و همان نیست بلکه شیطان است  
 که ایشان از راه حق بر باطل خواهد انداخت و در ضلالت اندازد و چنانکه روزی امام حسن بصری  
 مر اصحاب خود را گفت که شما مثل اصحاب سول خدا هستید ایشان خوشحال شدند امام گفت برش  
 و قش میگویم نه از روی عمل که اگر شما ایشان اویده بودید همه اویوانه میداشتید بسبب آنکه از جمله تعلقات  
 دنیاوی منقطع شده بودند و اگر ایشان شمارا میدید همه را کافر میدانستند و نیز روزی کرام  
 را پرسید که یا امام مسلمان کجاست گفت مسلمانان در زیر خاک خفته اند و مسلمانی در کتاب نقل  
 است که روزی امام رضی الله عنه در قبر مرید خود نشسته بود و میگردد و گفت ای یاران هر کس  
 این گور را گور خود دانید از میان کس گفت که آن خواهد آمد گفت لایل هر چه آمدنی است آمده است  
 هر همه چند ان گریستند که آن خاک را گلاب کردند اینست طریق مریدان ازین حالت  
 که روزی سید جمال جهانیان بخاری ثانی که پیر است در روضه حضرت رسالت چلی شد

در بیان خانواده  
 چهارده نفر

در بیان  
 کرامت

علیه السلام نشسته بود که از بالا که ترس آمد و از روضه مبارک میشت حضرت ایشان میگفتند  
 که در پیش فرادین نشین چون نشست شیخ فرید عطار بود از گفته سادات آل تنگ حضرت  
 گفت که این شیخ شما عالم کرده اید یا گفت من سفید طلب دارم سید جلال بخاری گفت که  
 شیطان را دیده شیخ فرید گفت یک مرتبه دیدم اگر آن باشد باشد حضرت ایشان گفت  
 چگونه بود شیخ عطار گفت که در الحاق چهار مستوره سید زاده خواهران بود دینی بی نور بی با  
 حور و بی بی تاج دینی بی شهباز دختران بی بی تاج در باب هر همه اولیا بودند و بی بی نور و بی بی  
 روز روزه فطار میکرد و من هم کمر کت مروان بستم که من نیز به دارم چون نظر کردم از چهارده  
 روز بیشتر رفتن توانستم روز چهارم علی الصبح روضه مشرق نهاد بودم و چون شعله آفتاب  
 برآمد در میان و چپ می سفید بود در آمد و در و دانه رفت تشنگی و گرسنگی از من برفت اما در دم  
 چندان کدورت و سیاهی بنشست که آنچه از علم باطن و مراتب در ایشان سید نهم از باطنم جبهه رفت  
 خودم تا خود را در چپه آویزان کنم چون خود را آویزان کردم آواز داد که کار تو بر آمد بر سر  
 چون بر آمدم هیچ سیاهی از دامن رفته بود باز خود را آویزان کردم باز آواز داد که بر آواز بید  
 آدم از خاطر م سیاهی رفته بود همچنان مدت شش ماه آویزان میشدم و مرا بیرون میکشید بعد از  
 شش ماه چون آویزان شدم باز آواز داد که کار تو بر آمد ازین چاه بر آ و گفتم ای ملعون تو ازین  
 چاه بپای چون شناختمش بار دیگر آواز نکرد و آن سفید از دانه بیرون شد و در خاطر صفائی  
 پدید شد و آنچه از باطن من چپه رفته بود باز آمد پس سید جلال گفت که سفیدی و عین سیاهی  
 است زیرا که اگر شمارا علم طیب و شیطان دره شما نمی شکست و در مدت شش ماه شمارا فریبید و  
 و از روضه مبارک بالا نمی پرید و که پای نهایت بالا روضه بود پس شیخ عطار گفت که یا سید  
 جلال شما که عالم کرده اید شیطان را بهم گفتم دیده اید گفت دو مرتبه یک کثرت درین مانع بودم زیرا که چون  
 من بیرون روضه می آمدم از حق کسی فریاد کرد یا سید جلال شما کار می دارم من بیست  
 علم دریافتم که درین چنین محل که من زیارت روضه حضرت میروم و مرا منع نمی کند نباشد مگر  
 شیطان گفته ای لعنه الله چه کار داری و دیگر روز می دیدم که کلام الله در دست گرفته بود گاهی  
 سید امیر و گاهی غائب گشتم ای لعنه الله بکلام حق چه کار داری شیطان کلام الله را از دست

از تحت و رفت بعد از آن حضرت خواجه عطار در طلب علم مشغول شد ای برادر خوف این مسلم  
 باید کردن که خسته و او همیشه گریه میکرد و از گریه کردن نموی آسود و حیثان مبارکش مرم گرفت مختصر  
 جبریل آمد و گفت ای و او گریه از براس چیست گفت از برای آنکه اگر ما را از کار آخر بیاگانند  
 مختصر جبریل گفت که خدا تعالی میفرماید که اگر چندان گریه کنی که سنگ خاره با چشم بگذازی آنگاه  
 محترم و محمد آخر زمان آید که از طفیل و جمله موجودات در وجود آورد و او را نه آگاهانم مرا یاد و لام کارست یا  
 از جانب رست بعد از خروج ارواح آواز آید لَا يَخْلُقُونَ و یا از جانب چپ آواز آید لَا تَشْتَوُونَ و نیز مختصر  
 یحیی علیه السلام چون بنایت جوانی رسید چندان گریه میکرد که زخواره مبارک و ریش شد و چون  
 افتاد بر دو طرف استخوان و نمود و مختصر ذکر یا علیه السلام گفت که ای پسر من عا کرده بودم که خداوند بزرگ  
 ده که تغییر مرسل باشد و پیش ازین نام بنام او کسی نهاده باشد بفرمان خدا نامش که منی نهاده و شما  
 چندان گریه میکنید که روز روشن بر من تاریک شده حال چیست گفت ای پدر جبریل آمد و گفت میان  
 دوزخ و بهشت و اوست که مسافت قطع نشود مگر با چشم مختصر ذکر یا گریه کرد و گفت ای پسر  
 گریه را زنده مانیر گریه باید و در جا بیشتر از خوف باشد لقوله تعالی سَبَقَتْ رَحْمَتِي عَلَى عَذَابِي  
 چنانکه وقتی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با خداوند خود تماس کرد که یارب العزت  
 حساب امت من بدست من بده تا در پیش بنمیران دیگر شرمند نشوم حق تعالی گفت یا محمد حضرت  
 ما از حم از همین است بخواب که پیش تو نیز شرمند نشود حکایت آن جوان با کون آن جوان  
 بود که روزی جوانی پیش شما آمد و گفت که یارسول الله گناه عظیم دارم و دیگر که مانند گناهگاه  
 را در کدام دوزخ در اندازد و شما فرمودید که چه گناه کرده جوان گفت عاشق و خسر بودم و او پار  
 بود و هیچ نوعی با فضل ناشناخته نم کرد و چون از دار الفنا پاره بقار طلت نمود و شب رفتم و او را  
 از گور کشیدم و خواستم که با و مجامعت کنم دست رست بر اندام نهانی خود و هر چه که تکلیف  
 کردم و در تنو استم کرد و کار کشیدم و دستش را بریدم باز دست چپ بر اندام نهانی خود نهاد و از  
 بریدم و کار ناشناخته بدو کردم و چون روان شدم از عقب آواش شنیدم که ای جوان مرا در  
 معرکه مردگان جنب و شرمند کردنی بر و در عصا شرمند شوی یارسول الله پس چرا  
 من چه باشد شما فرمودید که از پیش من دور شو تا از شویت تو بر من عذاب نزول نشود

و این حدیث از کتاب  
 جامع السعادات است  
 و در آنجا که  
 حضرت جبریل  
 علیه السلام  
 فرموده است  
 که اگر کسی  
 از این کارها  
 بگذرد  
 خداوند  
 او را  
 از عذاب  
 نجات دهد  
 و این حدیث  
 از کتاب  
 جامع السعادات  
 است و در آنجا  
 که حضرت جبریل  
 علیه السلام  
 فرموده است  
 که اگر کسی  
 از این کارها  
 بگذرد  
 خداوند  
 او را  
 از عذاب  
 نجات دهد





ہر دو کفر است و چون ایمان ادنیٰ کمال و پایا بدست و در ذخیرۃ الملوک اورود  
 کہ ایمان اچھا کمال است آوار و تصدیق و عمل بالارکان متابعت رسول اللہ و ہر کراۃ  
 نیست او کا فرست و ہر کراۃ ہست و تصدیق نیست او منافق است و منافق ہزار کا فرست  
 كما قال الله تعالى ان المنافقين في الدار الأسفل من النار و این ہر دو طائفہ را چاہید و  
 دوزخ باید بود برین عقاب باید کرد و ہر کراۃ و تصدیق ہست اما عمل بالارکان نیست اوراد  
 عامی گویند بقول ہمہ اہل سنت و جماعت کہ ایمان زیادتی و کم نمیشود چنانکہ قرص آفتاب  
 ہر چند گرد و غبار و کسوف میشود کہ اورا سیاہ کند اما قرص او را هیچ نقصان نمیشود و ہر چند  
 کہ روشن شود قرص او نیز زیادہ نمیشود پس ایمان بجز زیادہ نشود و بگناہ کم و نقصان نہ پذیرد  
 پس عمل حسنہ بارکان کردن از کمالات اوست نہ زیادتی و نہ نقصان و عمل نیک کمالیت ایمان  
 است چنانکہ صیقل مرآئینہ را و عمل سیدہ کہ ورت است مرا بمانندہ نقصان چنانکہ زنگ آئینہ را و  
 ہر کراۃ و تصدیق و عمل بالارکان است و متابعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نیست اورا

تبعہ گویند نیز ہمیشہ در دوزخ باشد لقولہ علیہ السلام اهل البدعة کلاب من اهل النار  
 و بدعت مانند کسی است کہ بخ را باب تر میازد و پیچد و میگردد کہ نان خویش را خود یا تم پس از تبعہ  
 احمق تر باشد کہ متابعت حضرت رسول اللہ را ماندہ و فعل خود ساختہ را وین والستہ ہر کہ غیر عمل

مقصود و اند مقصود و نہ رسد کہ پیچیدہ گفت کل بدعة محدث و کل محدث ضلالة و کل ضلالة

في النار و گفته اند المبتدع من يجعل غير طريق الشرع والشارع بايشان دشمنی و دشمنی کے از

اصول دین است کما سجدہ انشاء اللہ تعالیٰ و با ایشان دوستی از ترس و ال ایمان است ہر کہ

ایشان را در مجلس پرست و یا زبان غیبت کند و یا بر خاند خداوند تبارک و تعالیٰ از فرج اکبر کہ

ہر کہ را در قیامت در پیش است اورا امان بخشد قوله علیہ السلام من اهان اهل البدعة

امنہ اللہ من فرج اکبر و نیز کہ کہ با ایشان دوستی دارد و سخن نرم و چرب گوید و ویرا و

شدت یاری دهد و در قضیہ پیغمبر سلطان ابرہیم او ہم قدم اللہ سرہ گفته است کہ یوز

ایمان علامت شریعت از و برگیرد ہر کہ اند و ہناک شود از جدائی یا اہل بدعت کو یا کہ گوشت

بخرا بی عالم میکند لقولہ علیہ السلام من نذهن لاهل البدعة سلب عین نور الایمان و



و نیز نقلست که سلطان ابراهیم بن دهم قدس سره العزیز در وقتیکه امیر ملخ بود خواب  
دید که دو شخص پیش او آمدند در دست یکدیگر دو دست دیگر و پارچه کاغذ گفت شما کیانید  
گفتند که ما یان هر دو فرشته ایم که نامه ای از پادشاه راجع کنیم و با شما میبریم گفت نام من  
نیز بنویسید گفتند تو از ایشان نه گفت من اولیاد الله را دوست میدارم از روی در گذشتند و  
همدران خواب بیدار شدند همان فرشتگان آمدند و آن کاغذ را نمودند که نامش مقدم است  
اولیاد بود گفت چون از تو گذشتیم فرمان خدا تعالی برین شد که نام او بنویسید که دوستدار  
دوستان نیست لقوله علیه السلام من احب قوما فهو منهم و جزاءه جزا اثم و حشره  
فی ذمیرتهم و ان لم یعمل باعمالهم نقلست که بزرگوار گوی که در حرم او میبود  
و خاصیت آن گریه این بود که هرگاه در خانقاه آن بزرگوار مهمانان و آمدند گریه نزدیک  
ایشان میرفت و شخص میکرد که چند کسانند و در حرم میآمد و آواز میکشید و ایشان خاصیت  
گریه آنست بودند هر چند گریه که گریه آواز میکشید آن مقدار مهمانان را خورونی سرانجام  
میکردند آورده اند که یک روز مقدار آواز او خورونی بخت بود و وقتی که مأمور حاضر آوردند و  
که یک کس از آن یاده بود ایشان گفتند که اگر غلط شده است چون گریه در رسید و  
یک مرد بیگانه است در میان آن مردان و آنکس را بچنگال میزد و چون شخص کردند آنکس از مهمانان نبود  
آورده اند که روزی یکی از مهمانان یک نشانه بودند و بر روی آن دیگر بر خوله نمود ناگاه  
باز عظیم اندران یک افتادنی الحال گریه رسید و از هر طرف آن یک میگشت و فریاد  
میکرد و آن دیگر بچنگال میزد ایشان گفتند که امر و نمیدانیم که این گریه را چه حال است  
و قهر میکردند و او را از آنجا میزدند آورده اند که چون خورونی بخت و یک جوش میزد و گریه  
ناچار شده خود را در آن یک زخمت چون بزودی او را کشیدند طاققت نهشت مرد پس  
چون خورونی مردار شد کشیدند و انداختند ناگاه دیدند که اندرون و یک ری کلان  
پخته شده بود چون داشتند که کاسی این بود آن بزرگوار گفت که خود را فدای درویشان  
ساخت باید که او را در کفن کرده و دفن کنید آورده اند که چون مردمان بزیارت آن بزرگ  
وار میرفتند او را زیارت گریه میکنند بعد از زیارت آن بزرگوار میرفتند اما روایت صحیح نیست

حاصل  
ارشد و اهل بیت  
که در میان  
خداوند است  
اول  
بزرگان  
بود

حاصل  
که گریه  
در میان  
دوران  
بود



که گریه جهان از این چشم منظرش که در بلاد باطن خبر دست هنوز محاسنان نرسیده بودند که آن  
 گریه آواز میکشید و بیخ خود را خبرت که و قبل این نیز معلوم بود که از سبب دوستی اولیاء الله گریه  
 چندان کرمست حاصل شده بود پس هر که خدمت و متابعت و دوستی اولیاء گزیده پس چه عجب که  
 بدرجه ولایت برسد اما کار خلاص متابعت است که مستقیم بشریت بوده باشد و او نیز  
 تابع کسی باشد که سبب رسد و نه در خدمت و متابعت پر اوم صورت و شیطان سیرت که  
 در متابعت او خبر ضلالت نتیجه نیاید از سبب است که پیغمبر گفته است **الْحُبُّ لِلَّهِ وَالْبُغْضُ**  
**لِللَّهِ** پس هر که اقرار و تصدیق و عمل با لارکان و متابعت رسول الله است او را اولیاء الله گویند  
 چنانکه باینکه ببطامی و ابوالحسن خرقانی و معروف کرخی قدس الله سرهم که ایشان در  
 قدم از شریعت تجاوز نموده بودند و مرجع ملکی آورده است که هر اولیاء الله اگر یک مریوب از  
 شریعت تجاوز کند و حلال اندکافر گردد و اگر حرام داند پس از مرتب حق و ولایت و وفا داده با  
 و اگر گوید که شریعت دیگر و طریقت دیگر و حقیقت دیگر و معرفت دیگر است درین خوف کفر است  
 زیرا که عوام الناس گمان برند بغیر شریعت مصطفی راه دیگر است که سلف نهادند و باین  
 ظن و فساد افتد اما اگر گوید که طریقت و حقیقت و معرفت زینتها و کمال شریعت اند و است  
 چنانکه آورده اند که روزی حضرت باینکه ببطامی همراه اصحاب چند زیارت بزرگوار رفت  
 و گفته اند که کرمست و چنان بود که مریوب چنانکه کور و ننگ و غیر ذلک در نظر او آمد و نرسد  
 شدی چون حضرت باینکه در رسید وقت ضحی بود بیرون مسجد آمد استاد چون شیخ برآمد نظر کرد  
 میوبان صحت یافتند ناگاه شیخ رو بقبله آورد و آب دهن را در دست حضرت باینکه بزرگان جا  
 برگشت و زیارتش کرد و یاران گفته که یا شیخ از راه دور آمدی چرا زیارتش نه کردی گفت ای کرم  
 مسئله شرعیه خبر ندادم که آب دهن و قبله انداختن مکروه است و آنچه از کرامات او ظاهر میشود  
 همه کرده و هتد راجع شیطان است چنانکه صدیق اکبر ابی بکر الصدیق رضی الله عنه گفته اند که در خانه  
 یکی از اصحاب نزدش رسید گفت آب دهن مبارک خود را چرا در دامن نهاداشته گفت که بطرف  
 چپ نمی توانم گشت که آب از دهن اندازم و اما بطرف دست راست از آن با که من بغیر ایمان  
 آورده ام آب از دهن نه انداخته ام و در وصیت نامه امام عظمی را آورده است که در هر ولایت که گشت

در بیان تمام  
 شریعت و طریقت  
 و حقیقت

باب اول  
 بیان کرمست  
 کرمست

بخت و الهیعت ظاهر شوند قوم آن ولایت را خدا تعالی بدست پادشاه ظالم اندازد و سماع  
 است از مشفق قطب الاقطاب سید السادات سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز که روایت  
 خواجہ نجم الدین کسیری قدس سره بغیر وجود دست مبارک خود بالا میگرد و در حالت سخن کردن  
 آورده اند که در آن سال تمامی بخارا چندین بلاها و گوناگون پدید آمدند که خلق از مصرت ایشان  
 هلاک شدند و اکابر شهر پیش شیخ رفتند تا دعا کنند که مصرت بلا دفع شود چون شب شد شیخ وضو و سجده  
 و بر بام برآمد و دعا کرد که خداوند این بلا را دفع گردان تا نفوس بر سرش آواز داد که این بلا از شومیت  
 آن بود که دست را بغیر و حید بالا کرده بودی گفت خداوند ابدیت من کردم گناه خلق چیست  
 بلا من تعلق دارد و ششکان از پیش انداختند پامی مبارکش شکست بران آن در شهر هیچ درو  
 سے ہم نامد علی الصباح خلق معلوم شد بعبادت او رفتند و گفتند یا شیخ ما شمارا وسیله نجات  
 تا بل از من دفع شود از ما دفع شد و شمارا سبب چیست گفت شومیت ما بود و کار شما خلاص  
 شد پدیس ای برادر چون بیان با کمال استی باید که اصول دین نیز بدانی مجموع او درین حرف  
 است تنوع این عبارت است توحید است یو گفتن و یو دانستن و یو عطا کردن است و عبارت  
 از تون نبوت است که اول همه آدم صلی الله و آخر او ختم همه محمد مصطفی عربی هر که چنین نداند اوست  
 محمد صلی الله علیه و سلم نیست و عبارت از الف امامت است یعنی کار دین از کار و نیامقدم باید و  
 چنانکه آورده اند که داود طائی قدس سره را هشتم و درم از میراث پدر بدست آمد و  
 پادشاه آن زمان او گفتش چه اتصرف فقرا و مساکین بکردی گفت حق پادشاه بود زیرا که کسب  
 قدری بود میراث کافر و ارثان حرام است و تعلق بیت المال ارد و هشتم و درم از میراث پدر بدست  
 و هشت از اتصرف فقرا و گفتند چه چندین خزان را تلف کردی گفت خالی بود باقی کردم گفتند  
 چرا بپای فرزندان نماند و گفت فرزندم از و حال خالی نباشند اگر دوستان حق باشند حق  
 دوستان خود را ضائع نکند و اگر دشمنان حق باشند غمخواری دشمنان حق نخواهم کرد و عبارت  
 از عین عدل است یعنی انصاف هر یک از خود و در خود بجا آوردن چنانکه پادشاهان را در رعیت  
 عدل و محبت کما قال علی السلام صاحب الود و ملعون و تارک الود و ملعون چنانکه منقول  
 است در فتاوی غرائب که پادشاهی بزرگوار را پرسید که معنی این حدیث چه باشد گفت صاحب

از شادان الطائین  
 و رو شایسته و تبارک و روشن که بر شما انبیا و ریشیه نافله اضافی و بعد از خلق مقدم است که سیمین فرموده  
 است عدل ساعت خیر من عبادۃ الثقلین ایضا عدل ساعتی یاری عمل الثقلین و تبارک و روشن  
 که عمل از آنرا ویم گفته اند که خوف بعد از خرابی دلالت و قبائل و اگر خانه را چاره نیست که خراب  
 شود و در و خیره الملوک است که وقت و پادشاه روم که نام و عیسی بود فوت شد و اتفاق  
 کردند که مارون رشید را خلیفه باید گرفت که در فقیه و دوتار علماء و فقراست چون مارون  
 رشید خلیفه شد تمام امته اسلام پیش او رفتند و همه را بصر و ضامن خود قرار کرد و مگر سفیان ثوری  
 که پیش از آن انبیا را در ایام طالب علمی در ویشی محبت و دوستی بسیار بود و الحال آن محبت  
 او با نمود و حاضر نمیشد مارون رشید نوشته فرستاد که در ویشی ما و شما چه نقصان افتاد که  
 درین ایام حاضر نمیشود اگر قدم شریف خود را بنجه نوامی عنایت کرده باشی شیخ نیز نوشته فرستاد  
 که در آن ایام که طلب علم میکردی به میراث محمد رسول الله نوشته بودی که قال علیه السلام  
 العلماء ورثة الانبیاء و شرح قصص آورده است العلماء ما و ارفقه دینا و اولاد دینا  
 انما و رفقه العلم و الحال به میراث فرعون نشستی را بشما دوستی و آشنائی دیگر نشاید چون این  
 سخن بشنید در وقت نیم شب فتابه را گرم کرد و در راه گذر شیخ سفیان نهاد چون شیخ از دروازه  
 برآمد مارون رشید کوزه پیش و پشت شیخ روی از او بگیرد و انید مارون رشید بگوید است دین او  
 گرفت و دست دیگر کوزه بدست گرفته استاد شیخ گفت دست خود را از دامنم بدار که روکشمارا  
 بخوانم و به خلیفه گفت شمارا بایده روی ماران بنید که روی ملکوت دنیاست و من دین شمارا بخوانم  
 مانند که دین شما دین من است دست از دین من نکشیم چون شیخ این سخن از خلیفه بشنید روی بدو آورد و  
 مسافتی کرد و گفت که شمارا بنجا اسپرسم باز از من طمع حیاست تا رسید پس امر را عدل است  
 نه نیست و از دروازه وارد درویشان را بایده کرد و او را خود را و هیچ حال ترک نکرد که بنیر از  
 ضرورت که نصیرت و فیض نیز ساقط شود و اگر ویرد را ترک کند بجا گرفتار شود چنانکه او در  
 که نماز توحید بر محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در آغاز اسلام فرض بود و بر او ایاء الله که در متابعت  
 حضرت اند و حبیب است که بزرگوار است را گفته اند که کشت نماز توحید از وفات شد در آن وقت  
 نوشته بود ناگاه از بالا آمد و در گذشت و پای او را شکست و چاره نمودند

بود و تاب پیچ میگرد و ناگاه هفت آواز داد که باز نماز تجد را فوت خواهی کرد و چندان اندوه  
و غمخواری بدور رسید و تاسف خورد که مضرت یا فراموش کرد زیرا که هر که امری را در پیش گیرد  
و لایق آن زند باید که بجا رساند و ترک ندهد که شرمندگی دو جهان است چنانکه نقل است  
که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که من خاتم از خدای خودم که مرا از گناه صغیره و کبیره  
آگاه کند خدایتعالی بمن نمود حتی که از گناه ذره نیز آگاهم کرد و هیچ کتاب بدتر از آن نمیدهد  
که کسی بایست کلام الله را یاد داشته باشد یا فراموش کند و در شرح مشارق آورده است  
که پیغمبر فرمود علیه السلام که بدترین مردمان کسی است که آنچه بر او فرض نباشد بر خود فرض گرداند  
یعنی نذر کند و عهد کند و عهده وفا نکند و تاجی نرساند و آورده اند که حضرت یوسف علیه  
السلام را طیب پسریدار رسول الله در ایامیکه بادشاه مصر بودی و در اعلام و گفته دوازده  
هزار مردمان دوازده هزار زن و دوازده هزار دختران بکره از شوق و محبت شامروده  
بودند و اکنون از آن حال جهان آرا شمه باقی نمانده است اگر کوئی هر ضعیفی شما که باشد  
فقیر علاج کند حضرت یوسف فرمود که ای طیب من محتاج علاج ندارم و من غنا هست و من  
من نیست که مدت سی سال است که من بادشاه مصر گشتم و چندان خزائن و اموال و اوراق  
بیت المال دارم همه صرف فقر میکنم و در روز روزه میدارم و چون وقت طعام شود نان  
از مزدوری زنیل بانی که بدست آورده باشم بخورم که بخورم در خاطر من آید که بباد آورده و لایق  
من فقیرم که گرسنه خفته باشد و من از احوال او آگاه باشم فردای قیامت ما خود شوم خفت  
او من نیز گرسنه خواهم خفت پس درین سال من بنان جویم و بایستی که خود را بسیر کرده ام این ضعیفی  
از آن سبب است که برادر و در نقل است و عدل بر سلاطین فرض است پس کفایت از سبب فقر  
اهم حمایت است ازین جهت که حج بیت الله اگر چه فرض است اما از بادشاه و امراء و سلاطین  
بیت الله انصاف خلق ساقط گردانیده است زیرا که درین امر حق الناس از حق الله است  
پس اگر الله ارحم الراحمین است اگر خواهد بخشد و اگر خواهد عقوبت کند و آدمی هرگز خود را  
و بخشند نقل است که در خبر باضی بادشاهی بود از هر جای قلع و رنهای بیرون قلعه بیرون نمیداد  
سرهای آن رنهای و درون قلعه کشیده بسته بودند و بیک جا بکروه بسته بودند از هر



طرف که فرایز خواهم آمد آن رهنما را می چنانید بادشاه اورا می آورد و کارش با نضاف  
 میرساند آورده اند که روزی که می رسد از سوداگران آمد و بدان رسن پشت خود را خارید فرمود  
 مگر فریاد خواهد باشد بسیار چون حاجبان رسیدند که خبر پوش کرده نبردش آوردند و گفتند که  
 بشیرین خرد میگوید چون بدید که پشت آن خرافکار و زخمی بود فرمود تا پشت او را بشیرین بکشد  
 زیرا که این خرنیز و یادی پشت خود بود که پشت او را کس نمیشد و در مناسبات آورده است  
 که کبیر که پشت از طلا و هر روز در هر یک جانب یک یک است از تحت و حکم کرده بود تا هر که کبیر دارد  
 باشد ناگاه رفته این کبیر و شکم سپر رسید و آن سپر برد و مادرش گرفت و ویش  
 او آورد و نگفت مرا نیز قصاص بکنید همه مردم ازین اباموید که کشتن بادشاه از جهت یک  
 سپر و شرع روایت بعد از آن وزیران بسیار بر مادر پدرش او را صنی گردانید و بعد  
 ازان ترک آن انداختن گرفت و بطریق دیگر مال را بقصر صرف میکرد و بدان که برادر  
 چون عدل ادستی و بچا آوردی حسان این مردان بجا که حسان از قبیل عدل است و حسان  
 شفقت کردن است بر خلق خدا تعالی و خدا چنان پستی گوید که او را می بینم و چون او را دیدی  
 خود را در میان آوردن و شمر و نشاید چنانکه او بیک صدیق و در وقت سجد بر پیشانی  
 کمرش می گذارد و تمام کردن آن نماز که در دم در پیشانی امیرالمومنین آویخته بود و در مسکن و بعد  
 از اسلام دور که دش چون خبر بر رسول علیه السلام رسید گفت ای صدیق من فرموده بودم که اقتلوا  
 الاسد دین و لو کان فی الصلاة و شایچه اگر نوم را در پیشانی آویخته بماند میگفت حضرت شایحه این  
 فرموده بود که خدا را چنان بقتید گوید که می بینید او را پس مشاهده حق دست چنانکه  
 بر او پی دیدم و نیز این فقیر حالتی پیش آمده بود چنانکه در نیم شب در سجده رفته و تحمید و تکبیر  
 بستم و آن شب از بسیاری ابر بختی تاریک بود و ناگاه برق چمیدن گرفت چشمم شرمیم  
 در میان من و سجد گاه من را در کشیده افتاده است و چون نظر در عین البقیین کردم  
 دست داده بودم خود را ندیدم و تمام بخت صدیق کردم و چون سجد کردم او را خبر نشد و بار  
 نیز سجد کردم بفرمان خدا او بچاستی من رسید که خبر یابد و چون از نماز فارغ شدم او را  
 بکمر اقتلوا المونیات قبل الا یذنب و لو کان بشرا فرمودم تا کشتنش و اگر در هنگام مرگ

سکه بیان

سکه بیان مقام حضور

اور انجو بنی اوبیشیک کے شبہ تراے بنید ازینجا است کہ سہیل بن عبداللہ چہل سال خراج  
 انکر وہ بود کہ گفت کہ چارپار اور ازینکوئی گفت شاد نظر بادشاہ مجازی پے را دراز نمکنید  
 من نظر بادشاہ عاملین کہ جباری قہاری صفت دست چگونہ پے دراز خواہم کرد و نیز  
 خواجہ ضیاء الدین نقشبند ہمیشہ خواہے کرد اگر خوابے کرے پیشانی خود را بر زانو خود و خود را بر زانو  
 و گفست کہ زانو را خدا تعالیٰ پے پیشانی آفریدہ است گفتند پے را چہ دراز نمیکنی گفت ہرچہ آ  
 از زانو یافتہ ام المکبر ات مرت پاریا دراز کردہ بودم پایم درد منخ رسید و بشرحانی پے بر نہ  
 سیکشت گفتند چہ پے را نہ پوشی گفت خداوند تبارک و تعالیٰ زمین البساط خود خواندہ است  
 شمایان بر البساط بادشاہان مجازی نعلین پے کہ در رفتن نہ تواید پس من بر البساط  
 العزت چگونہ نعلین اور پے گیرم و چون بشرحانی باین مرتب رسید حق تعالیٰ چندان  
 نیک نامی و نیک واداد و مخلوقات پر کندہ کرد حتی کہ چہار پایان را ان مدت عمر او در  
 حصار روم سرگین نمود و روزی دو کاہار و اندرون حصار سرگین بد فریاد کرد کہ گشت  
 مگر بشرحانی در عالم ناز کہ سرگین اندہ حصار پیدا شد چون شخص کردہ رحمت حق تعالیٰ از او  
 الفنا بار البقار حلت کردہ بود و او را دہ اند کہ بادشاہ بود روزی در باغ در آمد زن باغبان  
 را یافت کہ بختیہ صاحب حال بود چون جالش دید دلش از دست رفت دست برداش  
 زد کہ ترا من خواہم کہ گشت و ان زن فقیرہ و یار سا بود گفت تحمل کن ما دروازہ باغ  
 بہوشم چون دروازہ را پوشید در پیش او آمد و گفت کہ دروازہ ہارا پوشیدم اما یک دروازہ  
 بہت کہ صبح و چہ پوشیدہ شود گفت آن کہ امست عاجزہ گفت امیر خدایا ہنوز چہ  
 کہ بصفت بنیائی ہیچ ذرہ در ممکنات نیست کہ در نظر حق تعالیٰ درون بیرون طول و عرض  
 آن بقدر پسندد اندہ چیز نیست کہ بر پوشیدہ باشد امیر چون باین سخن بشنید گفت ای صاحب  
 تو خواہی دمن برادر دمن تو بہ کہ دم دبار گشتم بآن خط کہ وانا میناست بقا است کہ  
 عتبہ غلام قدس سرہ کی از مریدان فلول مصری بود و در ہفتم روز فطار میکرو و درین ہفتہ  
 بیک ضووی بود گفت چہ چہ نیوی گفت شرم میدارم از وانا و دنیا کہ در پیش رو پول  
 غلط کردن بسوی پادشہ است آودہ اند کہ روزی در بازار میگذشت و کاہار و باغبان

که با عجب گوشت فرجه است و لائق شایست گفت که این گوشت لائق کسی است که درم دارم  
 درم ندارم و گاه اگر گفت پیش از چند روز نمیخواهم کرد و گفت من نمیفهمم خود بگویم هر گاه که درم  
 بیایم نفس خود را گوشت نخواهم داد و گاه اگر گفت ازین است که در وجودت گوشت نماند است  
 و گوشت بر آن گویا است هم نبود و خوب بودی اما آن جوان رو بگردانید و در روز شنبه  
 سرور یک پیر این میبود و گاه گاه روی درنگ و تغییر میشد و تمامی وجودش عرق میکرد  
 گفتند چه گفت در آن خردی گناه کرده ام اگر چه تا شب ششم اما چون بایستی آید از تر  
 خدای باین حالت میرسم آورده اند که روزی پیر این رو پوشیده بود و استین دراز کرد و بیک  
 میرفت و اولهون مصری را هم پیر بن عبد الله با ملاقات شب پیر گفت ای غلام بچه که شمر می  
 گفت چون مرا غلام خدایم که بچه بیاری زدم و بچه گفتن شوق در رو پیدا شد و قصه زده  
 زمین افتاد چون نیز و یکش رفتند و دیدند که جان بخت تسلیم کرده بود و بعد از دفن او خواب میدادند  
 که یک جانب رو او سیاه شده بود گفتندش چه گفت میباید که در روزی او مجلس امام حسن بصری بخانه  
 میرفتم و کعبه امرویش من آمد و گوشه چشم در نگاه کردم باز تا شب ششم چون بر طحطا اولیا پیر  
 میرفتم از در خانه آمد و آن جانب که بخت دیدن امرویش شده بود در رویم گزید و گفت اگر غلام  
 دیده بودی حال خود را میدیدی پیران ای پیر در جهان شفقت بر خلق خدای گوشت  
 آورده اند که روزی پیر شاه بچه را بکشتن امر کرد و کشتن پیر شاه را و شتام داد و پیر شاه گفت  
 چه میگویی پیر بیک محضر گفت میگویند الکاظین الحیظ و العافین عن الناس والله

بجبت الحسین با و شاه از سر خون و در گذشت روزی پیر رضی علی سخن محسان  
 میرفت که میباید از الواه مبارک او بر آمد که محسینیت که بر لب جهان تبسم کند و بآدم جهان  
 گوید آورده اند که روزی در سر پیر فقیر شده بود و گفت یا مرتضی اگر شده ام بیک وقتی نان بیا  
 بیا غلام خود و گفت این فقیر را نان بده غلام گفت نان در بار است گفت بیا برانیز باده گفت  
 بر شتر است گفت شتر هم بده گفت شتر در قطار است چه شود گفت تمامی قطار باده غلام  
 گفت من بترسم که مرا نیز باده خدای بخشد که از خدمت تو محروم خواهم ما را آورده اند که روزی  
 عمر بن عبد الله بن کشتن بیک خانه امر کرد و آن کس در وقت کشتن پیر شاه را و شتام کرد و پیر

و آن کس در وقت کشتن پیر شاه را و شتام کرد و پیر

سیر خون او در گذشت گفتندش که این طور لائق قصاصی چگونه بخشیدی گفت چون مرا  
 دشنام کرد و مرا بدشنام خود دشنام شد از جهت دشنام ترسیدم مبادا که از جهت دشنام خود  
 باشم یا از جهت جنایت حال آنکه از جهت دشنام کشتن نیامده است نباشد که فردا مانا خود را  
 بخشیدمش و عبادت از الف امر معروف و از ان نهی منکر بداند که امر معروف و نهی منکر فرض  
 است هر کس اندر خود بخود و حال کان را بر دست است چنانکه سیاست و حد و قصاص غیر فرما  
 که بعضی را زخم زده و چوب غیره امر معروف کنند و بعضی را زخم تیر و شمشیر از نهی باده دارند  
 که اگر خسته را مردم از یک خیمه ترک دهند و یا تراج را و یا اذان ترک کنند بر حاکم فرض است و  
 لازم است که آن موضع را تراج سازد و قاضی و مفتی را امر معروف و نهی منکر بداند است و علمای  
 بگفتار آورده اند که در روز قیامت بعضی علمای بسیارند و انجام تشریف برده بن ایشان باشند و  
 بر سر ایشان نهاده اند که این آن عالمانند که امر معروف و نهی منکر از خلق دریغ داشته اند و عمل بحديث  
 نبوی نموده اند چنانکه در عین العلم آورده است قال ثم من کتم علما الجیم یلیام النار الا ان  
 غیر اهل چنانکه اذان گفتن یکی از جمله امر معروف است چنانکه در وقت رسول علیه السلام چون  
 غایبان بسیار نبودند اذان نیز اندک بود که اصحاب پیش از اذان جمع میشدند و در وقت  
 تأمین اهل من حی علی الصلوة و حی علی الفلاح و جل اذان کردند از برای خواندن خلق بر آن  
 نماز و در وقت تبع تأمین اهل کوفه الصلوة خیر من التیم و اذان باید داد و افزونند بجای تنبیه غافل  
 در زمان متاخرین فتوی دادند که مؤذنان کوچک و بزرگ و مسلمانان و کافران و غافلان  
 بشتابید بسوی نماز که فلاح شماست که بغیر از نماز در روز قیامت نجات نیابید از جهت اینکه خلق  
 از طاعت حق روگردان گاه کمال کمال و بی پروا گشته اند مگر آنکه دلها و ایشان خدا ترسانند و  
 حکما قال الله تعا و افاذک الله و جلّت قلوبهم و آنجا دارند پس علمای لازم است که در همه احوال امر  
 معروف و نهی منکر را از جهت زمین خیرا که در حقیقت که رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود اگر  
 کسی پیش از امر معروف کند یا خود نباشد و اگر بگذرد گشته شود ثواب نهفتا و شهیدان باید کرد  
 از کشتن نجات یافت گناه را و اذان را نه اعمال و ننویسند و این فقیر نیز با کمالی خود در پیش  
 امیر جابر نظر بند بود و آن ظالم همیشه بخون رختن مردم مشغول بود و هر روز بیعت یا پیشتر را



یکشت بر این روز که در پیش او آمدند آن شسته بودند و تفسیر حسینی میخواندند چون درین  
محل رسیدند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم سوار استاده بود و جمیع اصحاب ناگاه مرکب بول کردند  
بن عبید که منافق بود پیش حضرت استاده بود چون بول بدین خود را گرفت و خود را پس کرد و از  
استخفاف مرکب الهی حضرت رسالت فرموده هذا طیب منسک عبد الله بن عباس چوب خرم  
بر سرش زد و سوار شکست و جنگ بسیار در میان اصحاب منافقان افتاد و نمایان بسیار شکست  
چون این میر جابر بن سخن بشنید خاک روی آن سنگ را گفت که پیغمبر گفته است و عبید الله هم بد کرده  
است که سرش شکست و آن استادش از ترس هبیت او چوب گفت و خاموش شد این  
فقیر چنانکه رسم نظر بند است و در شسته بود و چون این سخن شنیدم آتش خیرت درلم چنان  
شعله زد که از جان خود در گذشتم و گفتم هر که قول پیغمبر را زشت پندارد و زشت گوید کافر گردد  
و گفت که از جهت این گفتم که مسک طالع است و بول در این بول چون بهتر از مسک فرمود  
فقیر گفت که حضرت در اینجا تخصیص کرده است که بعد از پدیدان کافر بود زیرا که بول اگر بر  
زمین رسد بعد از سه روز آن زمین پاک میشود و کافر همیشه پلید است و در نظام المؤمنین  
آلوده است که دست کافر نتوان گرفت بمصاحت زیرا که پیغمبر است و اگر بگیرد باید که بشوید  
كما قال الله تعالی المشرکون نجس پس چون است مؤمن و کافر هر دو شک باشند و هر دو  
بهم مناسبتی شوند پس باید شود و دست مؤمن شستن واجب میشود پس بطریق اولی باید شود و  
عبد الله که سوار شکست امر معروف بجای آورد و چون از آن ظالم بجا میخواست حال شد قول بنده را بد  
و اگر این شخص خود فاسق و فاجر باشد پس آن مست که امر معروف و نهی منکر کند و فتوی برین  
قول است زیرا که در حق خود اگر بد کند یا باید که برادر مؤمن نصیحت کند و امر از راه بد دور دارد و این  
بماند که مست که در چاه افتاده باشد پس او را شاید که فریاد کند و گیرد که شما برین ایه نیاید و اگر  
فریاد نکند و گیران نبرد آن چاه افتد و دیال آن معاقلان که بعد از دور چاه افتد بر زمین او شوند  
چنانکه آورده اند که مست برادران بودند هر سه شب کور چون شب شد که هر سه بجای میرفتند آنکه  
اول میرفت چاه افتاد و فریاد کرد و دو که عقب او آمدند نیز در چاه افتاد و فریاد کردند ثالث نیز  
در آن چاه افتاد پس هر دو اول میرفت آن ثالث شریک شد و سقوط است که در عهد

رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم جوانی بود فاسق فاجر شنید کہ اصحاب رسول لشکر کا فرمان  
 فتنہ و قتل کردند و اسیران کفار و غنائم بسیار آوردند دل و شاد شد بحضرت سیادت  
 پناہ صلی اللہ علیہ وسلم نہ آمد کہ فلان جوان فاجر را خدای سبحان بیک مسلمانان محبت  
 بیاوردیدے پس برانکہ معروف را و چوں کہ است کہ قول و قبول کند و از گناہ باز گردد  
 پس معروف کردن حبست نشاید ترک کردن اگر میدانند کہ قول و از رشت خوانند تمام  
 و او پس ترک فعل او نیز اگر او را بخت سبب معروف او بران صبر نخواهد کرد و کار میان ایشان  
 بعد از ترک فعل است و اگر او را بزند و صبر متواند کرد و شکایت ہم در پیش نمیکنند  
 باک نیست کہ او را باز دارد و از نہی منکر کردن باز دارد کہ آن کار انبیاست چنانکہ هر حبش  
 پیغمبر علیہ السلام کہ در طرف ہند وہاں میرفت و دعوت میکرد ہندوانا بہ تشیعین خانہ و دعوت  
 و خوشنم آمد ہفت بار کشتہ شد از زندہ میشد بامر خدا تعالی چنانکہ در پیش شیراز خندانہ  
 بشمشیر زندہ و در آب غرق کردند و باز زندہ میشد آخر الامور را با تش سوزند شہادت یافت  
 و ایشان ایان نہا و زندہ باز آن آتش بر ایشان نازل شد ہمہ ہلاک شدند و اگر میدانند کہ قول  
 قبول نمیکنند و از خدا نمیترسند محیرست و میان ایشان ترک کردن امر کردن و انفعال است  
 ابو سعید خدری روایت کردہ است از رسول اللہ علیہ السلام کہ آنحضرت گفت چون بیک گنہگار  
 پس را بضررت پیغمبر باز دارد و اگر توانی بزبان پس اگر بزبان ہم توانی بے بدل عطا  
 او بجزا کہ این حاجت اہل ایمان است آوردہ اند کہ امر معروف بدست امرست و بزبان  
 علماء و بدل مرعائم مونساز کہ گفتہ اند کہ اگر کسی مسجد بر آید و فریاد نماید و یا در جمعہ کافران  
 و متہدعان رشک مسلمانان شکست خستیا کند و یا بر کافران حجے کفر مسلمانان است  
 باید کہ او را تعزیر یا جلا مال کند و حکم و رویت اخذ آن جلال باشد و اگر میدانی کہ اہل بیت  
 و فضائل است کہ امر معروف و نہی منکر را و مسلک شریعہ طعن میکنند و محبت و پیش نمیزارند  
 و علم و علماء دشمن میدارند و بگفتہ عالمان عمل میکنند و آتش معروف در ہنرم تر بدست اثر  
 نمیکند پس از ان ترک اولی است و اگر قوت داشتہ باشی پیغمبر گفتہ است من بدل دینی فاقلو  
 میتوان گشت و اگر قوت قتل و تعزیر نداری اگر میدانی کہ جلا مکت و خوبی با گنہگار

الحضرت یاسه او چادر را داشت که بکشد

لاچارست بدو بجا نیت کردن چنانکه حضرت سالت پناه صلعم را گفته اند که روزی جو آکا فریاد  
 او آمد و حضرت چادر خود را در زیر او انداخت و گفت بنشین جوان چادر را برداشت و بدو درگاه  
 چشم نهاده و گفت که ای پسران آدم و بکر دیدم بآن خدایت که ترا به پیغمبری بر خلق فرستاده است  
 زیرا که شما دوست خدا باشید و با دشمنان خدا چندین ملائمت کنید که ایشان شرمند و شونند و  
 هیچ نوع بازگردانند و بگزارش که تا در خری خود باشند چنانکه گفته اند ریاضی آنکه محرم نیست بر دبا  
 کوه مدعی پیر پال بی پر یاش کوه تو بنادان سپرد و انانی ده بهما قیامت بچنان خریاش گو  
 کما قال علیه السلام لا تطرحوا الدرع فی افواه الکلاب و در وقتیکه این فقیر در قدس بودی  
 شیخ المشایخ سید السادات والا ولیا محقق قطب بن کهنه ان سید بن ریزی قدس الله روحه  
 بروم روز و قضا را در غایت قضا می جهان شدیم چون شخص کرم از راه دست مصطفی بیرون  
 آمد بود و در میان خود را هم بیدین ساخته به بند خواری و دوزخ خواری و غیره ذلک متلا کرده بود  
 میگفتند بر شما حلال حلال است و دیگر داشته بود که او را امیر نامیدند که دعوی کردی که من  
 مرتضی علی ام و گفتم گفتمی که من خود محمد ام و گفتمی که من خود خدایم و آن مرتد زندق بدین تر  
 کرده بود و سپرد و او صیت کرده بود که بر چند سال شمارا شاید که در دهلی بیایی و من سپرد و از ده  
 بادشاه و دهوی با تم و من شمارا خواهم شناخت و این قصه آن سبک پیش حضرت ایشان تقریر کرد  
 و گفت که دو سبب اگر تیر بروم چون حضرت این سخن شنید تا کید بسیار کرد که شمارا ده صده هزار بگوید  
 و مانع نشود و این تا کید نزد حضرت چند کرت تکرار کرد البتة البتة مانع نشود چون از خانه او بیرون  
 رفتم فقیر گفتم که ای بادشاه حکمت تا کید شما چیست گفت که دانستم که نقش از شکال با من و دوست  
 و دشمن و سنا خیت از دل من و دشمنی من و دشمن تا کید بر منش از آن بسیار که دم کرد و دود  
 را بنیاد بر روی سیاه و شرمند و خجل شده ریخته بیاید و عقیده فاسد را هنوز فاسد تر و تباہ تر شود  
 و از پدر و خویش بپشتاده و در کس اباید که در هنگام امر معروف و نهی منکر کردن توکل بخاک کند و از خدایا  
 پترسد و از دیگران نه چنانکه آفوده اند که روزی او لیاد الله در کوه میگذاشت و از پیش او شکایان  
 پراز شراب و شاه و آمد و در پیش چون شروع دید و دست از کرد و همه را در زمین سخت گرفتند  
 و در پیش او شاه بر و در پیش او شاه اند و در غضب گفت که شمارا چه کس محتسب کرده بود که حساب

ناموجه گردید در پیش گفت پادشاه همام را باید که از جهت شکر خبیث بلکه الم بخاست دل رویش را  
برنجاند و اگر حساب نمی فقیه حساب یافته است پادشاه گفت از که یافته گفت از کسی که ترا با خود  
کرده است او محاسب کرده پادشاه از خرم او در گذشت و بهیله کرد و اگر در آید در آن امر عفو نمی  
شکزد در آن خوف مرد مال و باشد باید که لاف حق مینی زند باز نگر و خپا نکند آورد و اند که اولیا و الله  
اگر بر کاوان فتاد و دید که همه ایشان پیش کینک گرد فرام آیدند و او را بخاک پرتیدند و آنرا  
بیت و دیو و نامیدند گفت کم بدختان شمارا چه حالت است که خدا پیش و بی نظیر را مانده و رنگ  
بخدای میگیرد این بدست نبندان اخلاص و صبر و پندارید که اگر شمار خست همید من این را  
بکشم و او دست من بگیر و گفتندش شمارا رخصت دایم اگر شکستید فیها و الا پس کار بجشم  
در پیش تبر اگر رفت و در پیش آن بیت شد چون تبر بدست بالا کرد دست او خشک شد و دست  
که از تنگ چه آید این نصیب من بود بدست چه بدست آن نیز خشک شد گفت هم نصیب من  
بود اما باید که بیک کله نرمم چون کله زد و همچنان خشک شد بیا چه چپ و آن نیز خشک شد و دست  
که خدا مرا بخواد که مرا از وار قتا بدار بقا میسر میسب این کرد اما مرا باید که سر خود را به زمین بستم  
یا سرم شکنند یا میرم و یا میب شکنند و رویش چون اشارت کردیت پارچه پارچه شد و پیرین  
فتاد و عجمه عجمه او صحیح شدند آنرا آرد و داد که سر همدق و مقین امتحان کردم و در گامی  
من چگونه صدق آید الا سنگ باول که تپه پاره میکرده و معراج نامه حضرت سالت  
پناه علی علیه وسلم خوانده ام که حضرت شب معراج چون کبوه طود رسید کوشک از جانب  
سیر رسید گفت یا جبریل این بوی مشک از کجا می آید گفت این کوشک از غلامان فرعون می آید  
آن حیوان بود که زین فرعون او آید بود مسلمان روی سر آن زن ایشان میکند و دشمنان از  
دشمنش افتاد و گفت لعنت بر فرعون بر کسی که او را خدای گویندش گفت که غیر فرعون خدای در آسمان  
و انسته کنیز گفت خدای من را پیش جهت منزه و میرسد اما امت دینا و دینک و رب فرعون  
دب السموات و رب الارض و رب العالمین گفت زمین سخن باز گردی والا فرعون را گویم  
ترا چنان عذاب کند که کسی را ندیده باشد کنیز گفت آعوذ بالله ان خدای من است که مانند عذاب  
او عذاب بگیرد کسی نباشد و فرعون منغلل بپهار علت است که آنکه در سر او اندک کاوشا نه است و هم آنکه



در عتب آوردند و بپای سگ بست و بچو و نام و دست چهارم عذر و تان و میرا همیشه جاری  
 است و بقدیر یک نیم گز پس این را بطور چگونه خدا باشد این چنین خدا را نشاید نه فرعون و آن شده  
 پیش فرعون رفت و در سجده نهاد و گفت یا الهی کنیزک شما غیر شما خلع و دیگر امید و بجز  
 آسمان ایان آورده است و فرعون فرمود آتش بپا ریز و غنچه در دیک مسین کرد و آن عاقره را در  
 دیک نشاند و آتش و درخت و افروخت تا بختی که سخت جوشیدن گرفت آن کنیزک را تا بخت  
 بود آورده اند که فرعون ملعون فرمود که تو گمان بده که غیر من خدا و دیگر است گفت آن  
 ربکا و ربکا رب السموات و الارض آن بعین گفت ازین سخن باز گرد و الا چنان عذاب کنیم  
 که پیش ازین هیچ کس نکرده باشم کنیزک گفت که تو خود عاجزی بیز راتل کردن عکس تو و قدرت ربی  
 و آن خصمیت که مانند عذاب و عذاب کسی نباشد و فرعون شوهر و طلب کرد و با تمامی عیال حاضر کرد  
 گفت که زن شما چه میگوید که غیر من خدا و دیگر است شوهر زن گفت که رهت گفته است که خدا  
 او خلع تو و خدا و من آفریننده زمین و آسمان است فرعون گفت باز گرد و الا چنان عذاب  
 کنم که کس نکرده باشم گفت از عذاب ایا به ترسید که مانند عذاب و هیچ عذاب سخت نباشد چون چنین  
 گفت طفل شیر خواره و کنارش بود از آزار پایش گرفت و در دیک انداخت آن طفل اندر راه  
 دیک زبان صبح آواز داد و کبابا یا ایا به استعجلوا استعجلوا انتم علی الحق و ان فرعون علی الباطل  
 و تمام خانه اش را در دیک انداخت و آن دیک در بخا و غاصب شد و آنجا روضه از ریاض حبه  
 است و علما و بهشت پوشیده و خواهران و بهشت در پیش ایشان نهاده و این بود ایشان  
 عواید پیغمبر گفت الحمد لله که اقرار کرده بود و انیت الله و بر رسالت رسول الله را این چنین مرد  
 خواهد شد و شاید که در امر و بی گفتن نیست خاصه الله و استقامت شریعت مصطفی کند و نه یک  
 غرضش قصه خوانی و خلق را گفتن و خود و غافل بودن و محتاجی چیز از کسی باشد لقوله تعالی انما یؤمن  
 الناس بالذکر و تنسون انفسکم چه آنکه آورده اند که در یک ولایت درخت بود که جمیع اهل آن  
 ولایت بر آن درخت معتقد بودند و آنقدر از او درند و زیارتش میکردند و در آن میان عالم بود  
 که گفته اند ایشان عمل نمیکردند چون شب را بدان عالم تیر گرفت و راهی شد که آن درخت را از  
 رنج بکنم قضا را شیطان در آن شب راه و ولایتی شد گفت کجا میروی عالم گفت بس قطع اندر

میفرماید شیطان گفت من شما را نخواهم ماند هر دو در خود در آویختند میان خود دست گیر آمدند عالم بر شیطان  
 نصرت یافت و زور و شد و شیطان ابر داشته بر زمین بر شل خنثی پاره و زور بر گرفت بعد از آن  
 شیطان بر کار جلالت پیش آمد و گفت هر روز در وقت باید از زیر صلی خود به زمین که یکبار از زیر سرخ  
 انداخته باشیم و این رخت برین بجان که قطع کردن و چه خواهی کرد آن عالم گرفت دو سه روز بخوابید  
 یافت بعد از چند روز دنیا را نیافت باز آن عالم تیر و در دست کرده روان شد شیطان در رشته  
 راه باو ملاقی شد و گفت کجا خواهی رفت گفت بر آن رخت شیطان گفت شما را نخواهم  
 ماند باز در خود بایکد گرفت و شیطان عالم را بر زمین زد و عالم گفت شیطان که این چه کاریست  
 شیطان گفت که عالم بقتل اول بر آن شکافته آمدی بحال از جهت دنیا پس ظفر یافتی و آورده  
 که پیرینه در پیش امام یوسف رح آمد و پسرک پیاد را آورد و گفت که این پسرک که بسیار بخورد  
 که کرده از خاک دارد امام یوسف رح گفت بعد از هفت روز بیارتا دعا کنم چون بعد از هفت روز آورد  
 امام دعا کرد و بخش زائل شد و دلش از گز خورده باز ماند گفتند که یا امام اول چرا دعا نکردی گفت ما  
 نیز که خورده بودیم و که چربی ندارد و هر چربی ندارد و ما هفت روز از شر آن میماند و بعد از  
 هفت روز از شر آن برود اگر آن وقت دعا میکردم قبول نمیشد اکنون چون شر که مانده است حجاب  
 شد پس امر و نهی برین جمله است تا هر که امر بجا آورد و از نواهی اجتناب نموده امر و نهی او دیگران  
 را بجز مرتبه باشد از آن کسی که میگوید و خود نکند و از عالمی بجز امر و نهی قبول ناید کرد و صحبت  
 بایشان بناید کرد که فائده نیابد و مبادا که بدان متبلا شود و شرح مشارق آورده است که  
 سبب یک سخن رست گفتن بهر جهت و اگر چه یک کلمه است و از سبب یک سخن رفع بد و رفع رو  
 اگر چه یک کلمه است پس سخن گفتن نیز امر و نهی آمده است که غیبت گوئی را منع کند که بزه کاری و از  
 غیبت گوینده بشنوند بسیار است که غیبت او میگوید و نهی گوئی را نیز منع کند که گفته اند اگر کسی  
 سخن بیره گوید که در آن کفر باشد و عامه خلق بخندند گویند و شنونده همه کافر شوند و تصریح  
 للکلمات آورده است که سخن بهر نوع است بجز آن گویند چون مسکه شرعی و ذکر خدا امر و نهی کردن  
 اجر و ثواب یابد و دیگر زجر و چون غیبت و غمزه و نهی که در حق نهی گو گفته اند که هر کس که بدو سخن  
 شود که زجر و عذاب یابد و یک حلال چون سخن لایب و چنانکه طلب اکل و شرب یا زنی و فرزند که

گفته اند هر که فرزند طفل سخن نرم و بخوشی دل گوید همه تسبیحات است اگر چه لایبنی نامی باشد  
قال علی السلام من لم یحم علی صغیرنا لم یحم علی کبیرنا چنانکه روزی حضرت در حجره با خود  
وحیث نشسته بود و ایشان هر دو بیایت خود بودند حضرت را گفتند که شما اشتر شریف را  
سوار شویم حضرت هر دو دست بر زمین نهاد و پشت خم کرد و ایشان هر دو سوار شدند  
که مانند شتران وان شو حضرت روان شد گفتند مانند اشتر فریاد کن حضرت دو کت غوغا  
کرد و گفت از بیرون حجره که گفت که درون حجره رسول اشتر است حضرت شرم کرد و ایشان را  
از پشت فرود آورد و در آن زمان حضرت جبریل بکلم رب کلیم میاید و گفت یا رسول الله چون دو  
کرغیو کردی و حجره است تو بخشیم و اگر سه کت کرده میبودی همه است تو بخشیدم و اگر ده  
هر کت یک ایرپ سپس بریخ و دختر را بنا صبیحه مادر پدر را بقدم بوسه دهد این چهار بوسه بیایت  
شریف ترند و بهر بوسه مقنا و گناه از تو محو شود و بهقا و نیکی رویوان اعمال و بنویسند و دیگر مساجد و  
آن بود اگر کسی ترا پرسد و سوال کند باید که جواب را باختصار و مختصار گوئی و دیگر فضول طاعت  
آنست که اگر کسی گوید که آب پده تا بخورم و هنیم و می نرم و طبق سق و ماری بری غیر ذلک برین مختصر  
نه کنی که فضولی فضولی نیز در جانب چاره و ده گفته اند از جهت یک سخن پیروده تا نیم روز و در آن پیرو  
گرم روز قیامت نهاده کنند و آن نیم روز مقدار پانصد سال باشد و گویند که چرا گفتی و از بیجا است  
هر روز و هر شب بزبان حال این شخص را گوید که ما را تحمل گذار زیرا که من رفتنی ام و آن چه فرمود  
شب روز دیگر باشد و من گواه شما ام در روز قیامت بر اعمال حسنه و سیئه و در آنچه به است که روز و  
ست و چهار ساعت اند و بهر ساعت بر این کس یک صدوق است میکند پس در روز و شب  
و چهار صدوق است میشود و در روز قیامت در تراز و همه را حاضر کند مثل کوهها بنامند بعضی بر  
نور و بعضی بر تاری و بعضی خالی باشند و آنچه در ذکر و فکر و صوم و صلوة و غیر ذلک بر افعال صالحه  
کرده باشد چه نور باشد و آنچه در عمل سیئه کرده باشد بر تاری باشد و آنچه هیچ نکرده باشد  
آن خالی باشد بسیار تاسف و پشیمانی خود و که کاشک اینها را بهم پر کرده بودم از نور و سیئه  
حاصل از روز حضرت رسالت پناه را گفت که یا رسول الله مرا پند بده حضرت صلی الله علیه و آله و سلم  
فرمود باز از آنکه در سه کت تکرار کرد حضرت همین جواب گفت یا گفت باز حضرت فرمود و بهر ساعت

بپیر بهتر ازین پند دیگر نیست که چون با داد کسی بر خیزد تمامی جوانی زبان چال میگوید که  
 باشی که راستی ما از راستی تست و کجی ما از کجی تست و شرح مشارق آن ورده است که از جهت  
 سخن است نجات یابی و از جهت یک سخن رنج و در هلاک رفتی زیرا که ایمان کفر بخیر یک کلمه بشر  
 نیست که سخن گفتن زبان آسان است و در وزن شوار بقوله تعالی انا سنالقی علیک فکلا  
 ثقیلاً اصحاب گفتند یا رسول الله تعالی چیست گفت کلمه طیب سخن است مومنان از زبان  
 آسان است و وزن تراز و گران که در روز قیامت یک را بپایزند گناهان و در طبع بدی چون  
 کوهها نمایند ویرا بر سر که هیچ عکس داری او گوید خداوند تو عالم الغیوبی که من هیچ عکس را با تو دارم  
 که نجات من باشد مقدار دو گشت کاغذ را بپایزند که در کلمه طیب نوشته باشند در پله نیکی او  
 اندازند همه گناهان او بمانند خسته بالا کنند و در حق کلمه شهادت آورده اند که در روز قیامت  
 نمود و نه کتاب بدی این کس مقدار مدبر بپایزند و در پله بدی و اندازند و بمقدار کاغذ مدبر بپایزند  
 که در کلمه شهادت باشد و در پله نیکی و اندازند آن همه کتاب را در هوا بر دار و او از طبع جیب  
 و کلمه کفر و بیوه مرفاسقان او فاجران از زبان آسان باشند اما بیک کلمه کفر جمله اعمال حسنه  
 و ایمان او را چون کاه خشک آتش بسوزانند و حضرت رسالت نپا صلی الله علیه و سلم را بر سینه  
 یا رسول الله در قاف کردن حره را هشتاد و سه لازم است و در قاف کردن جمله حکم چیست  
 در اینجا حضرت فرمود هر که بنده خود را دشنام دهد یا در فلان و آنجا هر فلان یا صبر فلان  
 که نیز که چنین چنان گوید اگر وجهی است باشد فیه و الا او را در روز قیامت هشتاد و سه بار  
 آتشین زنند و بعضی حکمت گفته اند که زبان یک گوش و دیگر است تاد و بشنوی یعنی  
 دو سخن یک گوی یعنی یک جواب بکش و امر اند که درین جهان حد و تعزیر و قصاص و نیاید  
 اما دران جهان ما خود خواهد شد چنانکه لوط که او را خدایت برین جهان اما پیغمبر گفت که خدا  
 بعزت و جلال خود سوگند یاد کرده است اگر بر آیم خلیل الله موسی کلیم الله و عیسی روح الله  
 باشد او را بغیر آتش نخواهم گذاشت و گفته اند و فیکه او را در گور دفن کنند او را انقال بهم  
 گرفته بدوزخ ببرند و در حیمه آورده است قال علیه السلام ناکح الید و ناکح البهیمة  
 ملعون و همیشه بخت خدا باشد اما اگر دست مال ندارد و در وقت حذر از نیکه در حرام  
 اند

در بیان آنکه سبب آن حال لازم است



و بکنند پاک نیست و بهر این تمثیل اگر پدر پسر را بشود یا صاحب علم را در انحصار نیست و اما  
 این احلال اندک فرستود و در روز قیامت بر این قتل با خود با خوانیان باشد و یا پدر کنیز را  
 گرفت و زن را که او را حد نیست اما عقرب لازم آید و اگر چه کمر او است و اگر پسر کنیز پدر را و می کرد  
 چه اگر وی گفت حرام شد اتم حاسا قط شد و قصر لازم شود و بجه و خول عفر جدا گانه و کنیز کنانی  
 قبیلیم است و اما اگر کسی گمان برد که سقوط حد این است یا نه کوره در آن جهان نیز حد نیست که از خود  
 که در زن را کردن یا جنبیه و بجز علی التامید فرقی نیست در و بال اگر کنیز که خود را بولام خود را  
 باشد و با و وحی کند و یا با و در خواهر زن ناکند و میان ایشان فرقی آرد که فرستود زیرا که فرقی  
 جز این نیست که جنبیه نکاح حلال شود و مادر و خواهر هرگز حلال نشود اگر کسی تاسف خود و دید  
 که اگر زن حلال بودی که فرستود زیرا که در هیچ عصر تا حلال نبود لقوله تعالی و لا تقربوا الزنا  
 لانه کان فاحشه و لفظ کان ماضی است یعنی در همه عصاره ضمیمه مانع بود و اگر تاسف خود  
 که کاشکی نکاح خواهر و یا خمر و یا فروختن فرزند و یا یکدیگر و کشتن حلال بودی که فرستود  
 اما عاصی شود که درین پیغمبر افضل از همه ادیان است پس گویند که تاسف آن ادیان منسوخ کرده  
 باشد زیرا که در زمان ابوالشیراز وقت نوح نکاح خواهر حلال بود و بعد از آن منسوخ شد و خمر و  
 وقت اصحاب میخوردند و قتی که امیر المومنین عمر فرست بود و در نماز مغرب امامت میکرد و سورت  
 الکافرون میخواند و حلالا چهارگانه است و این است نازل شد بر حضرت رسالت نبی صلی الله علیه  
 سلم قوله تعالی یا ایها الذین امنوا لا تقربوا الصلوة و انتم سكارى و انتم بعد از آن در وقت  
 نماز میخوردند و سایر اوقات میخوردند بعد از آن چون قتی که امیر المومنین عمر فرست بود و در نماز  
 حرام مطلق شد و آن چنان بود که روز جمعه اصحاب رخا نه بود علی نشسته بودند و عمر میخورد  
 امیر المومنین عمر چون مست شد صراحی را بر سر یکی زد و سرش را بشکست بعد از آن این است

منزل شد لقوله تعالی اما الحنود و المیسر و الانصاب و الا زکام رجس من عمل الشیطان  
 فاجنبوه لعلکم تفلحون و اما یزید الشیطان ان یوقع بینکم العداوة و البغضاء فی الحنود  
 و المیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوة فصل انتم متهمون یعنی حرام است هر چه عقل را  
 بپوشد و جمله قمار است تا اگر تیر انداختن که حلال است اگر که از یک جانب باشد نیز حلال و در

واما اگر از جانبین باشد که تیر و غیر ذلک میگیرند حرام است که از قبیل قمار میشود و حرام است بت  
 پرستی و بنییر خدا سوگند چون بر بنییر علی السلام و کعبه و بکلام آمد و بدیهی است عظم و باستانه و قیصر  
 بنییر این اولیاء و غیر ذلک این همه حرام است و دور بودن ازین کارها فلاح هر دو جهان است و چو  
 اوقات شیطان بعین چون عداوت و بغض جنگ جدل در میان خلق می آید از بسبب خمر و  
 میسر اندازد و از ذکر الله تعالی و از نماز باز میدارد کسرا که خمر بخورد و خمر را گفته اند که چند  
 خاصیت او بزرگتر از جمله گناهان است اول آنکه هیچ گناه که از حق تعالی از در خود پیش نراند  
 که خمر خورد که وَلَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى آمده است دوم ام نخبائت لقب کرد سوم  
 اینکه بدتر از نجاست است که سگ و انم خورد و چهارم اینکه او را همراه بت پرستی یاد کرد و پنجم از بیداری  
 شیطان یاد کرد و ششم عداوت خلق را بسبب هفتم سبب نجاست چنانکه در قصه ابو تخم که دلیسر  
 المؤمنین عمرو و مشهور است هشتم سبب طلاق است که خمر خوار را همیشه طلاق بر زبان میرود و طلاق  
 او و قعت است و او را خیر نمی باشد و بزین خود مجامعت میکند و حلال بنیارد و کار کرد و تخم با نیرارد  
 که از تکاوت کلام الله و جمله ذکر الله و هم باز میدارد و از ادا کردن نماز و نماز گزارنده با خدا  
 است پس خمر باین آیت حرام شد اما از روم بکین روم میخیزد و در بعضی بده روم بیشتر نفوذ خلق  
 پس این نیز حرام شد و خود خلق فرزند در وقت محتر یعقوب سرتی بچراغ فروخته و در  
 خیرست که چون عزیز را محتر یوسف بر یعقوب رساند چون بکجان رسید بیک پیر را دید که جا  
 میشت و گفت او که ما در هیچ میدانی که خانه محتر یعقوب کجاست گفت چه کار واری گفت  
 خبر یوسف آورده ام آن پیر زن فریاد برآورد که خداوند او رخ بجا و عده کرده بودی پس  
 گفت چگونه گفت پس را یعقوب فروخته بود و خداوند بجا و عده کرده بود که تا اول پیر را  
 نیاید خبر پیر را و پدر را نام پیر تو چه بود گفت عزیز گفت بر خیر که منم و قتل در وقت  
 قوم هتر موسی چون گو سال را پستیدند بر ایشان حکم شد فَا قْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ هتر و هزار  
 یکدیگر را گشتند بشرط اینکه هر کس از تیغ بگذرد و اندک او باشد باز حکم شد که یک نشیند و دیگری  
 بگذرد نش بزند اگر طرف شمشیر بپند ایام و نباشد و این من از جهت این قبول میکردند  
 که بجز هتر موسی که بر سر مجالس ایشان فرو می آمد و چون او شکستن قیصرهای ایشان

بنشیند و دیگران این قبول میکرد پس در زمانم و پیش از آن وقت چنانکه بعضی علوم  
 عالمان جهان بزرگ بپایه زنا حلال دانند کافر میشود اما کلمه طیبیه بر کافران گران است تا باینکه  
 که اگر کسی کافر را بزرگبگیرد و بگوید که کلمه گوی و الا بختت خود را میگذارد اما کلمه را نمیگوید و گفته اند  
 هر که این توفیق دست بدد که در آغاز سخن تمام سخن کلمه طیبیه بگوید اگر ده هزار سال عمر او باشد  
 و هر روز صد گناه کند گناه او نوبیند پس بدوستان و آسان است این مرد کردن بر مقابله  
 و کافران چنان گرفت که سنگ ایدندان گزیدن سخنهای ناشائسته گویند و این سخنهای  
 گفته اند که اگر کسی سخن بزرگ بگوید بهشت کند پند سال و دوزخ پاند و عبادت از ناتوان است  
 و تکی ثانی تیر او تولا دوستی بدوستان خدا و تا حدی کند که اگر چاه آتش باشد خود را باندازد  
 از دوستی دوست چنانکه او رده اند که چو دی بود و زن و مخفی از ایمان بحضرت است  
 پناه آورده بود و هر روز آن پیش از اکل و شرب بر مبارک سایه دید و بعد از آن بخانه خود  
 میرفت روزی آن جهود گفت که تو هر گنجایی میروی گفت در دل من دوستی حضرت افتاده است  
 گفت اگر تو ترا کسی در راه دید بر من حرام باشی منافق بودی سخن ابشید روزی که آن جهود  
 میرفت و در پیش آن بزرگ نشست تا او بگذرد آن منافق استاد و گفت رو بیا آن  
 او از کمر دور خود اندر نمود آن منافق گفت ترا بدوستی محمد رسول الله سوگند است که رو  
 خود را بمن بپائی آن بچاره رو خود را با و نمود بعد از آن بربارت رسول رفت چون باز  
 خود آمد گوئی مبارکش بپای تو تغییر شده بود و شوهرش گفت که چه چنین بپائی آن بزرگ  
 باز گفت آن جهود گفت خوشی در خانه رفت چاه کاویدن گرفت و سه روز آن بزرگ  
 یافت چون گرم گشت او را در آن خانه خواند و پسر که خود در کنارش بود از او گرفت و گفت  
 بدوستی محمد رسول الله سوگند است که خود را درین اندازی آن بچاره بپای کاف در و رسول  
 گفت و خود را در آن چاه انداخت جهود سرچش بر آن چاه نهاد چون چنان بپای آتش  
 فراق و صدق و در دلش اثر کرد و گریه کنان آن پسر که او را گرفت و پیش رسول  
 صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله دوستانه ده شمار آتش سوختم و واقعه باز نمود و حضرت  
 دست مبارک خود بر شمار برد و باز فرود آورد و گفت یا الهی دوستانه محمدا را با آتش مسوزانی

هنوز دست بدست نبرده بود که خبر تل آمد و گفت یارسول الله اگر سر خود را برهنه کنی  
هفت طبق آسمان تا عرش برهنم و تا چیز گردانم و خدا تعالی میگوید که من دوستان شما را  
بدوستی گرفته ام کما قال الله تعالی وکی الذین آمنوا ورا بائتش نسوزانیده ام چون  
حضرت خود بر سر آن چاه رسید و روپوش باز کرد و دید که آتش بر و گلزار گشته بود و آن مستوره  
در میانش چون بلبل بر گلزار نشسته بود آن آن چو و نیز بر رسول خدا ایمان آورد و مسلمان شد  
و نیز آورده اند که در شبی اسرائیل و لیاریا آمدند بود که چهار صد سال در صومعه متکلف بودند  
الله میگرد و فرشتگان گفتند که یارب بنده شما را و خدمت شما چیست و چالاک ندیم اقا  
آنهاش کنیم گفت بکنید فرشتگان بحکم رب العزت پیش او لیاریا آمدند رفتند و گفتند که ای پسر  
چه مشقت بیفاده موری بیخ بیخ میبشی عبادت تو بدرگاه حق مقبول نیست گفت چو  
شمار بنده گفتید بنده گان خدمت مویاید کرد مقبول یا مقبول مرا کار نیست و لا اثم  
نیست زبانی و ریخانی بنده مقبول توام و در دکنی چاکر و معزول توام و در قبول  
تو مرا کار نیست بهای بهر دو حال مشغول توام و بعد از آن خطاب عزت در رسید ملائکه چگون  
دیدید بنده خاص مرا که در هیچ اوقات روز از من نمیگردانید گفتند یارب العالمین بنده تو  
خاص خواص است و دوستان و رازرجهت دوستی او خود را در مجاهدات و اموشنای بد کرد چنان  
ابراهم غواص من الله سه لهری و دوازده سال در بیابان کشیده بود که برگ درختان ثروت  
خود میساخت روزی در بیابان درخت انار را دید بخود اندیشید کرد که ازین انار بخورم اما  
نباید که ملک غیر باشد از آنجا گذشت که حضرت خضر علیه السلام ملاقات کرد و گفت پیاد او  
حق تو به ما میگوشتی گرفت و در غای رسید که در آن غار کجی زنده بودی را دید که سر پوشیده بود  
و بار و کثردم برو جمع شده بودند و بخوردنش ابراهیم را گفت برو پایش را بگیر چون ابراهیم  
غواص پایش گرفت گفت او ابراهیم بن غواص چه طلبی گفت از کجادی که من ابراهیم بن غواص  
ابراهیم گفت کسیکه خود را در تصرفات حق سپرده است از جمله ذرات مخلوقات خبر دارد و نه  
اینکه انار را از ترس کسی نخوردی که ملک تو باشد و الا حظوظ نفس میگرفتی چون ازین  
در گذشت حضرت خضر گفت او ابراهیم در بیابان دوازده سال برآ چه میکند را می گفت کول را

قصه اولیه  
سید و بقول  
و مقبول  
شدن نظر  
و کرد

قصه سابعه  
غواص ابراهیم  
سال و سیاحت



و در سجده گتم حضرت تو را این نیست که تمام یلوه پیدا تو را خود را سپهر است نه خالص  
کردن بیایا متوکلان ای تو بنام چون فرستادید که کسی قیاده است سر خود را بر نهاده پوشیده  
و تمام وجود او را ز نوران سرخ گرفته و ینیش نیز در گفت این ای متوکلان خدا و مردمان خدا  
ایزاکیم را پیش کرد و خود پس ایستاد چون ابراهیم بطرف سر حضرت حضرت خضر علیه مبارک بدو رسان  
گفت ای همت خضر چه طلبی ابراهیم اتفاقات بود که که همراه من حضرت و من نمیدانم آن اولیا  
از غائب شد چون باز بدو دید خضر نیز غائب شد بعد از آن ابراهیم از مجاهدات خود پشیمان

لَقَوْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُنْ عَالِمًا وَتَعْلَمًا اَوْ سَلِمْ اَوْ خَادِمًا وَلَا تَكُنْ مِنَ الْخَامِسِينَ فَاِنْ تَكُنْ مَخْلُوقًا  
فَتَهْلِكْ زَيْرًا كَمَا وَفَّقَنِي بِاَجَابِلَانِ بَلَاكَيْنِ سِتْ بَلِيَّتْ سَكَّةَ كَمَا تَرْتَشُّوْا زَبْرًا لَّا يَكُ تَرْتَابُشُدْ اِنْ اَنْزَلَ  
كَ كُنْ خَلِاطًا بِاَعْمَانِي وَوَرَسَاكُ شَاهُ قَاثِمِ بَدْرَالْدِيْن كَرُوْرِي اَدْرَهْ سِتْ كَمَا مَوْنِ خَلِيفَةِ  
رُوْرٍ وَرَحْمَتِ مَجَالِسِ اَوْ خَفَضِ كَيْفِ حَاضِرِ مَشِيْدٍ چُونِ اَوْزِ مَهْتَمِ دَوَاعِ مِيكُورِ شَيْخِ كَفْتِ اَرْشِشْتِيْنِ  
چُو سَوُو كَه دَرِيْنِ اَيَّامِ اَزْ مَنِ يَكِ مُسَلَّمَهْ نَهْ اَمُوختِ اَوْ جَوَابِ كَفْتِ اَيْنِكِهْ مَنِ اَزْ شَاهِ چَهَارْ سَلَكُ نَوَاحِي  
وَكُفْتِيْدِ كَه اِيْنِ رَا حَضَرَتْ رَسَالَتِ پَنَاهِ فَرَمُوْدَهْ سِتْ مَنِ بَهْ اَدْرِ عِلْمِ اَرْمِ شَيْخِ كَفْتِ كَه اَلَمْ  
كَفْتِ اَيْنِكِهْ شَاهُ كَفْتِيْدِ كَه حَضَرَتْ فَرَمُوْدَهْ سِتْ نَظَرِ كَرُوْنِ اِيْرُوْ عَالَمِ بَهْتَرِسْتِ اَزْ دُنْيَا وَهَرْ چُو رُوْدِ  
سِتْ فَرَا اَرْشَا پِيْدِ كَه دَرِ نَهْ كَا مَ زِيَارَتِ تَبْسِيْمِ وَتَهْلِيْلِ مَشْغُوْلِ شَوُوْا يَزْ كَفْتِيْدِ كَه رَسُوْلِ  
نَفْتَهْ سِتْ كَه يَكِ سَاعَتِ نَشِشْتَنِ بِاَعَالِمَانِ بَهْتَرِسْتِ اَزْ اَدْرَا كَرُوْنِ هَرَارِ بِنْدَهْ وَنَهَارِ اَسْبِ كَفِي  
بِهِيْلِ اَشْدِ بَغَا زِيَا نِ اَوَهْ بَاشْدِ وَنَهَارِ گَرَسَنَهْ رُطْحَامِ دَاوَهْ بَاشْدِ وَآبِ اَوَهْ بَاشْدِ وَنَهَارِ بَرِ  
رُجَاهِ دَاوَهْ بَاشْدِ وَحَدِيْثِ سُوْمِ كَفْتِيْدِ كَه هَرْ كَه وَرَحْلَتَهْ نَدَا كَرِهْ عَالِمَانِ بَنَشْتِيْدِ وَ يَكِ  
مَرْعِيَهْ پَرَا نَدِ بَهْتَرِسْتِ اَزْ عِبَادَاتِ هَرَارْ سَالَهْ وَهَرْ سَكَنَهْ كَه دَرَانِ مَجْلِسِ شَوُوْ سَمْعِ يَاقَا قُلِّ بَرَابَرِ  
شَدُوْ حَدِيْثِ چَهَارْمِ كَفْتِيْدِ كَه چُوْنِ كَسِيْ نِيْرِيَا تِ عِلْمَارُوْ دَوْرُوْ اَنْ شَوُوْ صَدْرِشْتَهْ بَغْرَمَانِ  
تَعَالَى حُوْ اَيْنِدِ سِتْ بَرَابَرِ سُرُوْمِيْرُوْ نَدَكَهْ دَرِ هَرِ قَدَمِ وَرَجَهْ اَوَلِنْدِ مِيكُنْدِ وَ سِتْ دِيْشِ  
رُوْ نَدَكَهْ دَرِ هَرِ قَدَمِ نِيَكِيْ دَرِ وَقْعِ اَعْمَالِ وَ مِيْشُوْمِيْنْدِ وَ سِتْ عَقِيْبَا مِيْرُوْ نَدَكَهْ بَهْرِ قَدَمِ بَدِيْ  
مَنْ اَعْمَالِ وَ مَحُوْ كُنْدِ وَ سِتْ پَرَابَرِ سُوْسِتِ رَسْتِ اَوِيْرُوْ نَدَكَهْ بَهْرِ قَدَمِ كُوْشَكِهَايِ دَرِ بَهْتَرِسْتِ رَسْتِ  
مِيكُنْدِ وَ سِتْ پَرَابَرِ سُوْسِتِ چُپِ اَوِيْرُوْ نَدَكَهْ دَرِ هَرِ قَدَمِ مِيَاْنِ اَوِيْرُوْ نَدَكَهْ وَ نَخِ صَدْرِ قَدَمِ رَسْتِ

در بیان  
آئینہ  
برینار  
عالم  
نواب

میکنند پس چون بدینیز او برسد خداوند تبارک تعالی بیکام و بی زبان او بود که گواه باشید  
 ای فرشتگان که در میان زمین هستید که آنی غفرت له و لا بیع قبل ازین که قدم در راه میرود  
 و نیز در خبرست که چون بوسن زیارت بوسن و آن شود فرشتگان گویند خداوند انکه او را زیارت  
 کرده میشود و رفیق و یار است و این اثر گناه ملوث است پس چه کنیم فغان یا لعنتت در سید که  
 گناه از او می بردارید و در فرخ اندازید باز گویند آن عالم نیز تعلقات دنیاوی و رانده است حکم شود  
 که گناه او نیز بردارید و در فرخ اندازید تا هر دو پاک هم رسند و هر چند راه که را می رود آن زمین  
 به مقیم زمین در پله اعمال و نهید چنانکه آورده اند که در بنی اسرائیل عالم بود که نود و نه کس اکتشته بود  
 روزی پس از ترین بنی اسرائیل رفت و گفت که گناه بچه دارم که نود و نه کس اکتشته ام اگر تو بگویم  
 خدا تعالی قبول کند یا نکند زاهد گفت از پیش من دور شو تا از شومیت تو مرابعدا بگیر و تیغ را از نیام  
 کشید و زاهد را بکشت و بعد از آن بگو از عالم ترین بنی اسرائیل رفت و گفت صد کس اکتشته ام که یاران  
 مجموع فغان زاهد است اگر تو به کنم هیچ روی صلاحیت دارد عالم گفت پیش از صلاح برو توبه و خدا  
 بپذیرد از آن جا روان شد آورده اند که با بقصد رسید و او را راه مرده یافتند و دیدند که کوی خط  
 از غیب بر او افتاده بود چون مطلع گردید چنان نوشته بود که برین کس فرشتگان رحمت بخت کردند  
 فرشتگان عذاب گفتند که فاسق و فاجر است بایان او خوش قبض کنیم و فرشتگان رحمت گفتند که  
 زائر و تائب است چنانکه عزم توبه کرده بود او را خوش بایان قبض کنیم ایشان حکم شد که هر دو طرفین  
 را وزن کنند چون وزن کردند دیدند که یک طرف زمین بهشت از خانه خود بخانه آن صلاح نزد ایشان بود  
 حکم برین شد که فرشتگان رحمت جاننش قبض کنند بسبب برکت آن صلاح آورده اند که مالک دنیا را  
 را با و هر یمنایعت افتاد هر یک زمین گفتند که من بر ختم چون در میان مردمان جهان بود و اتفاق  
 کردند قبول دهریه که هر دو را دست پست برینند و در خانه درازند و در آن خانه آتش زند چون  
 جهان کردند خانه بسوخت و ایشان هر دو سلامت ماندند مالک دنیا را بجات کرد که یارب مرا با کافور توبه  
 ادی خطاب حضرت عزت در سید که مالک دنیا را و از برکت شما خلاص کردم اگر تنها پیچیده و شسته  
 خدمت و مودت بدو نشان حق چنان پایید که که قطب الاقطاب حسین الحق و الیدین نجی و در  
 ناب خود آورده است که روزی در خدمت مرشد خود شیخ المشایخ والا ولیا شیخ عثمان مارونی

این کلام از کلام  
 حضرت علی علیه السلام است

در سفر بودم از افواه مبارک خواجه برآمد که بقول امام عظیم رح چون دو کس سفر روند باید که یکی را  
 بادشاه کنند تا خطای سنت جماعت نباشد پس آفتاب و صلی از او گرفته و گفتم که بادشاه بی لائق  
 شایست چون شب شد او خواب رفت یک ناگاه باران باریدن گرفت بر خاتم و زنده خود را بر  
 سیر او گرفته تا با بار و بار و تاده بودم چون شیخ بیدار شد عالم چنان بدگفت چرا گفتم چون شما را  
 بادشاه گرفته پس من متبادر شدم چنان باید که در شیخ بنظر ملک در من نگاه کرد و بقتضی رسیدم  
 عمر پیر خپل که داشتی بدوستان حق دوستی کردن ثوابت پس بدوستان او دشمنی کردن ثواب  
 است و نیز در جات رفیع است و اگر دشمنی بدست نشود بدل البته باید کرد چنانکه در مفتاح الحیا  
 است که جوانی بود فاجر و ظالم که در همه عمر خویش محبت را نیکو و آن همه ابا و در یک فقره بدوشت  
 و جمع کرد و در خوردن شراب نشسته بود که کسی نزد و پیش رسید او را گفت که بیا خود بخور چون  
 آنکس را خبر بدست گرفت بادشاه گفت جوان فاجر و ناست که این کس از منی است تبر و دشمن  
 مرد جوان بخود آمد و گفت که دانسته قتل کرده ام این این دران و فقره سم چون دران فقره  
 و کشا و دید در هر جا که خون زنا و خمر کرده بود در اینجا چنان تبدیل یافته بود که این کس چندان  
 برده آزاد کرده است و چندان ختم قرآن کرده است و چندان گرسنه را طعام داده است پس هم  
 اعمال بسیار و بسیار دشمنی بدوستان حق بیکی مبدل شد و در رساله خوانده ام که آسمان زمین  
 و عرش و کرسی لوح و قلم نبود که دل ز جان سوال کرد که اول کار چیست و آخر کار چیست  
 ثمره کار چیست گفت اول کار ناست و آخر کار بقا است و ثمره کار وفات گفت فنا  
 چیست و بقا چیست و وفا چیست جان گفت فنا از خودی خود میسرین آمدن بقا به  
 پیوستن و وفایمان بخیرت و دوستان بستن پس اگر سالو گوید که چون هیچ نبود دل جا  
 بجا بود و خواب این فقیر میگوید که جان مفیض که او را فیض اقدس و وحدت و حقیقت محمد  
 و قبله واحد میگویند و دل اسما و الله که هر یک مستعد او اثر خود وجود یافت گوید که یک از دیگر  
 سوال کرد که اراده حق با ایجاد خلق مقصود همین است و الا خلق در وجود نیامد و  
 دوم که جان اسما و الله و دل اعیان ثابت که از علم و نور در شهود آمد گوید که آن حقیقت  
 موجودات شد و از این ناست ... که پنجم را قبله واحد و موجود گویند که چون

ارادت بد آورد قبله واحد شد و چون موجودات از قبیل خود یافتند قبله موجود محض  
سوم چون از علم و نور و شهود که اعیان ثابت معده ممکن و خود را می یافت عیان جان  
گویند و چون بصوت خانه و حرمت هر اسمی تجلی فاصله گردید که چنان چنان ظهور باید کرد  
اینجا بکنه و ارواح سرچو دل توان گفت محاضره چهارم چون در محل کن و فعل آمدند که  
هر تا عقب فعل خود شدند و بحسب تدریج و چگونگی ظهور شدند پس کن که حقیقت کیانی  
گویند جان توان گفت و موجودات ظهوری که آنها هیولی و عرش کل و عقل کل گویند دل توان  
گفت محاضره پنجم جمله ممکن و ظهورات چون در قفسه الوهیت اسیر و مغلوب و مقهور اند پس  
از روی حقیقت از انحراف نظر باید کرد و موثر را باید پس موثر را جان و اثر را دل توان گفت  
که الاله الخالق والامر پس خلق چون کشفیات و امر چون روح و ملکوت همه او است و او بی  
مباش اے عزیز این اوست باریک و خون انابت رختن است پس تاج کس باید بود و  
خدمت او خود را باید سپرد که او خود را بحق سپرده است و در لباس شریعت خود را چنان پوشیده  
که هیچکس از احوال و خبر ندارد اگر چه مشهور بود او مستور باشد تا بمقتضای برسد چنانچه  
مورچه پنهان خود بکعبه رسد تا خود را در پیکر تیر و خنم کند ریاضی تو بدین رفتن منزل که  
رسی تو بدین حسین حاصل که رسی پس اگر آن جانے و پس اشتد ولی با سبک و جان بدین  
دل که رسی و چون نظر در عین یقین و حقیقت کنی الوهیت واحد پیش نیست پنهان  
خاصیت موجودات و متحد و ایشان اتحاد است از ان جهت است از ذات جمله اسماء گویند که  
ذات از صفات متمایز نیست چون صفات تویم قضا و ایجا و ممکنات که در از روی نامیدن  
تقدیر و احوال اول و غیره ذات گویند اما چون همان ذات است که بر تیر منزل که ده است و  
باطوارات سبب و کمالات مختلفه ظهور شد و صفات را عین ذات توان گفت کقول الشاعر  
لشعر بلوح خودست فتنه نقاش و کس نیست درین میان تو خوش باش بهنم من فهم  
پس سوال از زبان قضا و امر مرتب بتدریج خویش و جان که مسئول است فیضی از قدر  
که بر مرتبه نزول و ظهور آمده پس سائل و مسئولی احد نیست چنانکه دل بن شخص جمله ضمیر  
است و از مرتب ارواح بیاید بچندین مرتب و از مرتب سترچ و مکنه و حقائق کیانی و غیره که



من کلام الصوفیه میگویند و حقیقت گوید که مسائل اندر او وحدت که از اولی الامر و روح و برنج کبری  
 و حقیقت محمدی گویند قال الله تعالى وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون لے  
 یسرفون سرگشته ست اما جمله متابعت برت است جمله افراط و خود روی و ضلالت است  
 سماع است از مرشد محقق طالب الشریع و حل الحجت مشواہ شینم که کشتی در دریای عمان شکستید  
 و در سب و دوست پخته بر و فریاد کرد که یا حضرت خواجه خضر فریادم پس منتر خضر آمد و  
 از دستش گرفت و بر روی آب میرفتند آنکس نام خضر بر زبان میراند آنکس چون دید که خضر نام  
 یار میکند من نیز یاد میکنم چون آنکس نیز نام الله بر زبان میراند و خضر نام الله گفتن آغاز  
 کرد و پاپایش آب غرق شد بهتر خضر گفت که شمار بدرگاه او مجال نیست شما نام من گیرید  
 من نام او و ایا نام محمد غفر الی هر بار رسیدند که چندین علم و فضائل بچه سبب یافتی گفت هر چه  
 از کس دینم دینم و بعام و خاص میفتم و بخیل نمودم و آنچه ندانم از دستن او عارفانگ کردم  
 اگر چه یک مسئله بود و بقوله علیه السلام لیس من اخلاق المؤمن التلق الا فطلب العلم و آو و در  
 که روزی مہر عیسی علیه السلام در بیابان میگذاشت و اکثر عمر در بیابان میگذاشت راعی را دیدی گفت  
 ای راعی چرا طلب علم نمو کنی تا بخدا نزدیکی بدست آری راعی گفت من پنج مسئله در علم دانستم  
 پنج دیگر شما نایید تا هر همه دو مسئله شود مہر عیسی گفت آن کلام اندر راعی گفت شما را باید اول بیان  
 کردن مہر عیسی گفت اول شما بگوئید تا من بگویم راعی گفت اول اینکه حلال خورست و حرام حلال  
 میخورم و حرام دوم رست خورست و دروغ بدست میگویم و دروغ نه سوم اینکه اطاعت خورست و  
 معصیت بدست اطاعت میکنم و معصیت نه چهارم تا عیب خود دارم عیب دیگران بگویم پنجم شنائی  
 با خدا باید کرد و با خلق نه پس با خدا انتم و با خلق منم مہر عیسی گفت که علم اولین آخرین مہر است  
 شما را و اما دهم خلق را بدست که بجا آوردند پس حاجت دیگر توضیح نیست زیرا که توضیح علم بر  
 عمل است تا عزت و ثناء و شرف عقیلی بدو دست و بدو خوش گفت آنچه گفت بدست چو کس علم کردی  
 در عمل کوشید که علم بے عمل بدست بے نیت بدو فصل بعدی در در و خور و علم آن  
 پدر آنکه وضو بر چهار فرع است وضو ظاہر و وضو باطن و وضو فرض و وضو مستحب بدانکه وضو  
 بضم الواو مشتق از وضو است و آن پاکیزد وضو بفتح الواو پاکیزد وضو بضم و وضو بفتح

الواو والهزة روشنائی را گویند و در مطلق غسل اعضا مثل شستن مسح الاراس گویند و چون بپوشان  
را چنان شرط است پاک ساختن باطن نیز منور و روشن گردد که از نتیجه وضو و طهارت و وضو  
باطن دست دهد چنانکه از حسد و کینه و خقد و عجب و باخلاص یابی خوش گفت آنچه گفت بدیت  
چون بسیاری طهارت ظاهر و طهنت نیز حق کند ظاهر از جمله نامشروعات ظاهر را طاهر باید  
چنانکه آورده اند که شیخ بی بی رابعه بصری قدس وجهانشسته بود که چراغهای پادشاهان  
افزون گرفت بی بی آخر قه پاره بود و بدان چراغ و وقت هر چه از انوار و اطوار و احوال و لیاء الله  
بود از وقت بخود اندیشید که چه نامرضی از من در وجود آمد که من اینحال رسید بعد مدت مدید  
ضمیمه نیش آمد که خرقه را بدان چراغ دوخته بودم آن چراغ از نامشروع بوده باشد پدرم آن  
تار را از خرقه باز کشید آنچه از وقت بود باز بدور رسید و از اینجا است که مستوره از بزرگواران رسید  
بشعله پادشاهان چیر میتوان کرد و یاد گفت شما کیستید که ازین احوال و لیاء الله و  
مستیان خبر بگوئید گفت من خواهر بشیر حانی ام گفت از شما باید پرسید آن حضرت رسالت  
پناه صلعم مرئی بی فاطمه زهرا گفت که خود را همیشه خوشبوی اری گفت یا بابا بچه چیر گفت با وضو  
زیرا که هر که همیشه در وضو باشد تبار عرش خوشبوی و میرسد و نه خوشبوی مجازی که هر آن  
که خود را پیشک غیره خوشبوی خوشبو کند و بوی او با غیر شوهر برسد عذاب نادر نامه اعمال او  
بنویسند زیرا که رنگ ابریشم و زربزنان است و خوشبوی مردان است و سمره هر دور است  
شیخ نجم الدین کبری را مرید بود چنانکه شرط وضو است بجا آورده بود و در وضو وضو  
چون برآمد گفت خدا جهان را دیدم شیخ گفت غلط کرده زیرا که این نور وضو بود و وضو  
را بجنور تمام باید کرد که بقتل و دوزخ سالکان را می نماید همه را از نتیجه وضو تا آخر سلامت  
پس چون اول حاجت انسانی رود باید که در آمدن خلایق اول ای چپ پیش نهند و بگویند

افغانستان

قصیدہ  
توقین قدیم  
حاجب

آیه را کند تا رتبه باو نرسد و اگر پشت بقبله آرد و بغیر بر پشت و من باک نیست تا خدمت  
 مروم هندوستان شود و چون بر خیر داوای در دست بردارد و بگوید الحمد لله الذی اخج  
 عنی ما یؤذینی و امسکته بما یمنفخنه و سه کرت گوید غفرانک ربنا و الیک المصید و پیش از  
 ناستن خود را بسنگ و کلنج چنان پاک کند که دل و یقین گیرد و شاید که تخیم زند اگر میان او با  
 مسافت باشد اگر چه اندک باشد چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روزی بول کرد  
 چون خواست تخیم ز دیار آن گفتند یا رسول الله آب زد و یکت گفت از آب برگ زد و یکت  
 و استنجای نه نفع است چهار فرض است و آن چون از مخرج بمقدار درم شرعی تجاوز کند دوم  
 جنابت سوم از حیض چهارم از نفاس و یک واجب و آن چون مقدار درم شرعی باشد و یک  
 سنت است و آن چون کم از درم شرعی باشد و یکو مسحت و آن از بول است و یکو حیاط و آن  
 چون باشد پیشک شتر خشک افتد و الا این مخرج نشود و یکو بدعت است و آن از جهت  
 و گرم خشک پس هر چه فرض است بآب میتوان شست که فرض است و دیگران بسنگ کلنج و آن  
 که نه کافیت و چنانکه بعضی عوام میگویند که بیه سنگ است غلط کرده اند زیرا که آن چند  
 امام شافعی است و آورده اند که در ائمه کین نهادند و نه در آن حین آمده بودند و رسول  
 بیعت میکردند و حضرت رسالت پناه حاجت انسانی میرفت از عبد الله مسعود سنگ طلب  
 کرد و دو سنگ یک سرگین و حضرت سرگین را بر تاپ کرد پس امام عظیم ابو حنیفه کوفی میگوید که  
 اگر سه سنگ سنت بود و حضرت سنگ دیگر را طلب کرد و امام شافعی میگوید که اگر سنت نبود  
 چند الله سنگ ندارد و متاخران برین اند که درین زمانه بآب یا بیه شست زیرا که دیانت از مردان  
 کم شده است و ز یاد رفته اند و عوام الناس کایه نام اند و از نجاست که گفته اند الاستنجای چنانکه مذکور  
 شد و الاستغناء تا حدیکه دل و دوا گیرد و پاکی او اما چنانکه بماند عوام الناس و سوسه کنند و  
 آب بسیار بریزند که در کتابهای معتبره نهفت کرت را در آب ریختن نهفتند و مانند و استبرأ است  
 خود را بر دیوار یا بر زمین یا لدا از نو بپوشد و شاید که استنجای با تخوان چوب پنبه و جامه نو و دست  
 رست نکند که مگر و است و نیز بقی غیر نمک چنانکه از دیوار و زمین غیر کاخ گیرد و نکند و اگر از زمین کس کلنج  
 گیرد و باز در آن زمین اندازد آورده اند که چون امام شافعی غریب خود را امتحان کرد و ولای از زمین

مبارک و برآمد که اگر من در عصر امام عظیم بودم و او را در اول مسأله الام می‌دانم روح سراج المومنین  
 و خواب نبود و گفت که اول مسأله این نیست که لا اله الا الله محمد رسول الله الام بده چون آن  
 خواب بیدار شد بیدار بود و فرمود که علم ده حصه است نه حصه مرا مام را بود و یک حصه مایا ترا و از آنجا به  
 یمن بروم و شام سیر کرد و بیشتر خلق را در مذہب خود آورد و تا بعد یکم پنج رسید ابواللیث سمرقندی  
 در خانه نبود امام شافعی آن خوراک فوزه راه پس مانده بمقداد شاکر و آن پیش آمد و مسأله و سواری  
 از شاکر و آن ابواللیث پرسید ایشان چهار نوع گفتند و او هفت نوع دانسته بود امام چون جواب  
 صحت شنید از همانجا بازگشت و کوچ کرد و بطرف روم روان شد چون ابواللیث سمرقندی در خانه  
 رسید واقعه را باز نمودند ابواللیث گفت که فوای قیامت جواب امام عظیم چگونگی که تمام این مذہب  
 او در مذہب خود آورد اما باید که در عقب بروم چون ابواللیث سمرقندی روان شد منزل منزل  
 او میرسد امام شافعی یک منزل بیشتر میرفت چون ابواللیث بیرون حصار روم رسید امام شافعی  
 داخل مصر شد و امام شافعی در آن شب مناجات کرد که الہی مرا از وارفتا بدر بقار حلت بخش  
 فی الحال جانم تسلیم شد چون علی الصبح حضرت ابواللیث بدر و از ره رسید و دید که تابوت  
 مبارکش پیش آمد که این تابوت امام شافعی است او نیز وضو جدید کرد و دو رکعت نماز گذارد  
 و سر بسجده نهاد و گفت او نیز از نجات خود را بجهت حق تسلیم کرده است الہی مرا نیز از وارفتا  
 بدر بقار حلت بخش که تا پیش امام می‌باشی و نیز جانم بحق تسلیم کرد الخرض ابواللیث  
 سمرقندی درین سفر و شتر از کلوخ از زمین بپای کار کرده بود و بیشتر از شاکر و آن سمرقندی  
 چون بسیر می‌رفت کلوخ استنجا بجمراہ خود می‌برد و ندو شاید که محل استنجا سخن نگویید که مکروه است  
 و قبل از استنجا که هنوز تن خود را برهنه نکرده است این دعا بگوید اللہم احفظ فرجی و بشری

مِنَ النَّارِ وَالزَّوْءِ وَالْكَرَامِ بِسْمِ اللَّهِ الْعَظِيمِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَىٰ دِينِ الْإِسْلَامِ الْإِسْلَامِ حَقًّا  
 وَالْكَفَرُ بَاطِلٌ وَحَسْبُ الْإِسْلَامِ فَارْعَ شَوْءَ بَاطِلٍ وَبَاطِلٌ وَهُوَ فِي حَقِّهِ وَهُوَ فِي حَقِّهِ  
 بَاطِلٌ كُنْ أَنْجَامُ الْقِيَامَةِ أَنْكَرَ الْأَخْدَامِ طَلِبُ شَفَاعَتِ أَوْ مِیْکَنْدَرُو مِیْکَنْدَرُو مِیْکَنْدَرُو  
 نَشْنِید که پنجمین گرفت در حالت وضو سر برهنه کردن نزول رحمت است و دل اچان  
 حاضر در جهان که معیت مشیت او مثل بر چله حرکت و سکونت خود و اندک خود را در میان



نه بیند و بگوید سبحان الله العظيم والحمد لله على دين الاسلام نويت ان اتوضأ تقربا  
 للصلاة فجز الله تعالى پس آفتابه برست چپ گیر دست راست برست برست برست  
 برست برست گیر دست راست برست چپ برست برست برست برست برست برست برست برست  
 چنانکه آورده اند که حضرت امام زین العابدین علی هاشمی بر وضو کردن میخواست زکات بوزیر  
 بنام تو متغیر میشد پرسیدندش یا امیر چه گفت هیچ میدانی که در پیش چه کسی حاضر خواهیم شد و چون  
 آب در دهن کند بگوید اللهم لئن حججتی و تقضیت ذنوبی و بیض وجهی ما بیضت انسانى  
 و مسواک از دخت تلخ از ثروت و بلبلان باشد که پیغمبر گفته است که بهشت بخیرید بشاخیه اگر که مسواک  
 از شاخیه مسواک است و بدرازی یک بالشت باید و اگر از بالشت زیاده باشد شیطان بر سر او  
 میشود و وسطی بقدر انگشت خنصر باشد و خوراز قبضه نباشد و باید که سه انگشت بالا و  
 خنصر و ابهام زیر او کند و در دهن از بد اول بجانب راست دندان بالا باز زیرین آن جانب  
 باز بجانب چپ دندان بالا باز زیرین باز زبان نیز باید بعد از آن بهر جانب که خواهد نرسد  
 باید که مسواک ساز زبان نکند اول بشوید بعد در دهن بزنند و آخر بشوید و نگهدارند و اگر در کمال  
 قبضه گیر و آفت ناسور بد و در رسد و مسواک را به پهنای دندان زند نه بطول دندان و مسواک  
 را بر زمین نهند که خوف دیو و پری است که بدو آفت رسانند و برابر گوش نهند که جای قلم است  
 در سر است او کند که در حیرت که روزی صحاب سؤل قلعه کفار حصار کرده بودند و جاسوس  
 کافران جاسوسی ایشان میکرد و دید که ایشان بر کنار حوض نشسته اند و مسواک بار از کشیده  
 دندان خود در شستند و مسواک باز در سرها نهادند جاسوس حایل کرد که اگر ایشان سوان با خود  
 همراه دارند که دندان خود را بدان نیز میکنند و بدان نیز خشک خواهند کرد و جاسوس رفت و قلم  
 را باز نمود که اگر خطر یابد یا آن ببردند بکنند لشکر کفار اگر سخت پس این همه برکت مسواک بود و  
 را شکر میانی و کس با یک روش شکر ثلث لیس فی اشتراک به النساء و الطشاط و المسواک  
 و نیز باید که بعد از آب در دهن کردن زند که خشک بخت است و در وضو زند نه پیغمبر وضو یک  
 مسواک غسل است از بقا در کت پیغمبر مسواک و مسواک سنت است زمان مرغان این در صلو  
 حاجتی مذکور است و اما در صلو مستودی میگویند که زمان اگر در مقام مسواک است و

خمس اوقات زند و قبول شافعی در رمضان در وقت ظهر و عصر توان پذیرا که همچنین فرموده  
 یح فم الصلوات طیب المسک پس بزدن سواک بوی او میرود و قبول امام عظم در رمضان  
 نیز در خمس اوقات پذیرا که وقتی که بوی بد عبد الله خوش باشد بوی خوش نیز خوشتر باشد  
 آورده اند که سواک نیمبران علیهم السلام از دخت زیتون بود و اگر سواک نداشت  
 شهادت نیز بمقام سواک باشد و چون دوم کثرت و سوم کثرت آب در دهان کند غرغره کند  
 چون آب بر بینی کند بگوید اللهم ارحنی من دواخی الجنة والذقی من نعمتها و آب بر بینی  
 راست کند و بدست چپ پاک کند کبر عکس این مکره است و مبالغه در شستن چنان کند که آب  
 بالا کشد تا زرمه و در موضع غرغره کند و این غرغره سنت است هم در غسل هم در وضو و غیر صالح را  
 بعده روی شود که فرضیت و از رستنگا به سوی پیشانی تازی نخ و از زرمه گوش تازی گوش دیگر و از  
 که در سر روی نباشد پس حد پیشانی از چرک است که در ایام طفولیت در بالای پیشانی او می باشد و ریش  
 تنگ را پوست باموی باید شستن اما کلامان ریش را که پوست رو را پوشیده باشد شستن است  
 ساقط است و سفیدی که در میان دوزلف و گوش است شستن او نیز فرض است بقول امام عظم  
 و بعضی بتهان که زیر نخ می تراشند اگر تیزی نخ تراشیده باشد در وقت وضو آنرا نشوید و  
 بر سج کردن و یا خشک ماندن نماز بگذارو که فرض پذیرا که فرض بجای آورده باشد و هر که یکبار سواک  
 و غسل و وضو از خشک ماند آن وضو محسوب نباشد پس بوضو نماز گذاردن کفر است و  
 فرضیت در سج ریش در وقت معلوم شود که رنگ کرده باشد و خلال ریش از جانب چپ از فرو  
 بالای اوست و در آمدن شستن بگوید اللهم بیض وجهی بنورک یوم تبيض وجوه اولیاء  
 ولا تسود وجهی یوم تسود وجوه اعدائک اللهم بیض وجهی استخرج قلبی صدی و طهر  
 قلبی و آب ابرو و سخت نزن و چشم را کشاده نذار و نه سخت بپوشد که مکره است و دست تا  
 آرنج بشوید و سنت اینست که سه کثرت بکثرت و شهاب ریز و تا جانب آرنج کشد که رو فرض آرنج  
 میریزد و جانب کف دست می کشد و در وقت دست رست شستن گوید اللهم اعطنی کتابی  
 یمینی و حاسبینی حساباً یسیراً و در دست چپ گوید و لا تعطنی کتابی بشمالی و لا من  
 و راع ظهری یوم یدعوا بنو ادا و یصلی سعیداً و از سه کثرت سختی آب کم و زیاد کرده

است بر اندام تا یک بار فرض است و سه بار است دست و پا بپایه کردن تا اگر طایفه  
 ششتری مسیح کند یعنی ترکند روان باشد و اگر جائے مسح را بشوید روا باشد اما کرده یعنی تمکین  
 گفته اند ان منکر و کلا یستحق حرمان الشفاعة چهارم حصص مسیح فرض است و  
 تمام مسیح دست پر شاید که آب نوبکیر و اگر از جائے شسته مانده باشد نیز دست مسیح بر میان  
 مسیح کند که خضر و بنصره وسطی از هر دو دست بجم رساند و سپاه و ایهامه اکشاده اردو این ششتری است  
 رایت مارک خضر و بالاکشده تا قفایر و بعد از هر دو کف دست از طرف قفایر و دو جانب سر نه پائین  
 اردو سپاهین و اردوین رآرد و ایهامین از هر دو طرفین ایشان گردانند مسیح گوش آب  
 سر سنت است و مسیح سر گوید اللهم احفظ شعری و بشری من النار و مسیح گوش گوید اللهم لا  
 تسحق غلیان اهل النار و بانهان شش انگشت مذکور را آب جدید تر کند و متصل کرده برگردان  
 بنده پشت انگشتان از موے گردن مسیح نگذرانند که بیت دست زیرا که روض میگویند که کلمه امام  
 اسلمین امیر حسین صلی الله علیه و آله از جانب قفایر و اند پس مسیح برین طریق نباید کرد و ایشان  
 طرف طلقوم مسیح میکنند تا محے گردن سیر مانند و نیت وضو و مسیح گردن هر دو دست و مسیح  
 گردن گوید اللهم اعتق دقتی و دقة ابائی و دقة امة محمد من النار و السلام و  
 الاعلال و مسیح ریش و خلال ریش گوید اللهم هون علينا سکرات الموت و یا یکذا  
 رانیز تر بر بشوید که اگر در یک اندام مکتب کند ترک سنت نباشد اما اگر یک بشوید و مکتب دامن  
 کند بعد از آن دیگر بشوید کرده باشد و نیز تر شیب چنانکه خدای تعالی خیر و اود است بکند و تمام  
 خلاف روض باشد که ایشان اول پایی بشویند و بعد و دست و بعد و روض و استنجاء کنند و  
 ایشان میگویند که چون اول استنجاء کنیم بعد دست را چگونه بر روی زمین آلوده می شود  
 آورده است اگر استنجاء فراموش شود و بعد از وضو باید کرد با احوال وضو و بنصره بتوان کرد و  
 پایی دست بشوید گوید اللهم تبّیت اقدامی علی الصراطی و منزل به اقدام و جواب  
 پایی چپ بشوید گوید اللهم اجعل سعی مشکورا و و ضوئی مقبولا و تجارتی لن تبورا و  
 من التوابین و اجعل من المتطهرین الذین لا خوف علیهم و لا هم یحزنون مسکون  
 ترخیص الصلوة آورده است که خلال انگشتان پایی بخضر دست چپ از جانب پای راست از زجر

خنصر و بنصر است از زیر بالا کشد و کف دست در زیر پای دارد و نیز در فرجه که میان سپاه و  
 ابهام از پای چپ است آغاز کند و در فرجه خنصر و بنصر چپ ختم کند و آورده اند که امام  
 عظیم کوفی علیه الرحمة از پای یمن پایان خلخال میکرد و چون مسئله دید که از پایان باید کرد است  
 سه ساله نماز را اعاده کرد چهار گانی را چهار گانه و دو گانی را دو گانه اما نماز شام را چهار گانی کرد  
 و چون نفل در همه صلوة سوره با فاتحه قرین کرد و آورده اند که منصور حلاج در یکی از خواب  
 خلخال انگشتان افراموش کرده بود و در آن شب جمال جهان آرا حضرت را در خواب دید که  
 از من گفتناده بود و گفت یا رسول الله چرا گفت شمارا باید که سنتی ما را ترک کنی یعنی نمی باید  
 شیخ معین الدین بخیر خشتی قدس سره ترک کرده بود نیز همین خواب دید و قدس را باید از تقبیله و خلخال دید

آشامید که در آن شفا هست و بر آن این دعا بخواند اللهم اشفنی بشفائک و ما فی بدوائک

واعصم من الاضرار و الاوجاع یا ارحم الراحمین و نیز در هر اندام بعد از دعا کلمه شهادت  
 تکرار کند و شرح او را در کتب بعد از آن آورده است هر که در هر اندام شستن تمام اتقاد تکرار کند  
 بجهل اعدای ظاهری و باطنی ظفر باید و چهار آب استاده خوردن افضل است آب وضو که باقی مانده  
 آب زرم و آب پس خورده علماء و صلحا و آب سقا که در بازار میگردانند و بعد از وضو و سست

آسمان کند و بگوید یا شهمدان لا اله الا انت وحدک لا شویک لک و انشهمدان عجل عجل

و سئواک و نیز بسوی آسمان نظر کند و بگوید یا کائنات حق سبحانه و تعالی بنظر حرمت بر من گرد و در او

وضو سلام و کلام منع است تا اگر یک کس را که در وضو یا در نماز یا در وقت خواندن خطبه سلام او

بر ایشان جواب لازم نه آید اما اگر گویند سلام آثم باشد و دل چنین حاضر دارد که در وضو

امام محمد غزالی در وضو نوشته بود و در وقت پای شستن کفش خود را دید که گفته است در

خاطرش گردید که بروم در بازار و کفش بخرم درین میان امام محمد غزالی راسته که ابدال و ارسته

دیوانه خبر دار سلام بود یعنی فعال و مسمیه او بافعال حمیده مبدل شده بود سلام داد امام چون از

وضو فارغ شد گفت دیوانه چرا سلام کردی ندانستی که در او آن وضو سلام بی ادبی است گفت

شمارا در وضو ندیدم بلکه در بازار و در تقصیر کامل است که اگر در میان وضو سخن کرد نوشته

خواب کرد وضو نشکسته اما اعاده وضو افضل است زیرا که آنچه در وضو است ثواب آن



آن بیاید کرد که پیغمبر فرموده است اسباحت الوصف بحرق الذنوب کما یحرق النار المشیتین  
و بعد از وضو سه رکعت سوره انا انزلناه بخواند که هرگز از این عمل چشم نه بندد و خداوند تبارک  
تعالی بطیفت خویش جان او قبض کند و در شرح ابوالحسن است که فرمودی آورده است پیغمبر گفت  
هر که بعد از وضو سه رکعت سوره انا انزلناه بخواند ثواب ابراهیم خلیل الله و موسی کلیم الله و عیسی  
الله و محمد رسول الله بر او صحاب گفتند یا رسول الله چنانکه مراتب این پیغمبر است تمام بیاید یا پیشال  
گفت تمام بیاید و ده رکعت سوره خلاص بعد از وضو بخواند آمرزیده شود و هر حاجتی که داشته باشد

بر آید و سه رکعت انا اعطیناک و سه رکعت اللهم صلی علی محمد و عترة بعدد کل معلوم ملک  
و اگر ده رکعت این در رو بگوید فضل باشد و آیه الکرسی و من الرسول و سوره انا انزلناه الم تر  
کیف ولا یلاف یگان بار خواند که در دو کار و هرگز نباشد و در هر مرتبه هر که بعد از هر وضو سه رکعت گوید  
اللهم اجعلنی محبوباً فی قلوب المؤمنین و ببلغنی عمری الی مائة و عشرين سنة من غیر عاقله  
و هم عمر اوصد و سب ساله شود و نیز اگر بخواند اللهم اجعلنی محبوباً مقبولاً فی قلوب

المؤمنین و ببلغنی و بشر فی عمری الی مائة و ستین سنة و اجعلنی محبوباً مقبولاً فی قلوب  
المؤمنین و ملائکة المقربین و النورحائین و ببلغنی و بشر فی عمری الی مائة و ستین سنة  
و اجعلنی محبوباً مقبولاً فی قلوب الانبیاء و المرسلین و ببلغنی و بشر فی عمری الی مائة و ستین  
سنة من غیر عاقله و هم خداوند تبارک تعالی عمر و شصت ساله گرداند بعد از متصل و گمانه

بگذارد و شانزده اول باب بر سه رکعت راند و بار بار بروی چپ راند و این را بخواند اللهم زیننا بزینة النجاة  
در رست گوید و در چپ گوید اللهم زین الرجال بالحیة و النساء بزواشهن و از جانب رست از طرف  
باله ریش نشانه دارد و بهتر نیست که نشسته باشد و گوید اللهم صج لحنی و فرجنی من العقم و العقم  
و از جانب چپ از رو و پالایینی زیر رخ بسوزد خدشه و سوره الهکم التکاثر نیز بخواند بعد از هر دو جانب  
از رو و پائی هر طور که بخواند شانزده سوره و الفی و الله نفسی کما و انا اعطینا سه بار بخواند و نیز سه رکعت  
گوید اللهم صلی علی محمد و عترة بعدد کل معلوم ملک و در خمس الاوقات و هر گاه که وضو سازد و شانزده  
گفته که در شرح ابوالحسن آورده است که حضرت رسالت پناه شانزده از آن خواند و آنرا در دست رشتند  
بعد از نماز شام آساده بود و ریش را شانه میکرد و گفت این شانزده را چیزی که خوبی است و بعد از آن بخون

اگر وضو جدید کند مینماید و الا شانه را ترکند و ریش را شانه کنند و توبه بجا حدیث معتبر گردد  
و نیز شاید که شانه منکسر نباشد که در ویشی آرد و بعد از وضو آفتابه پر کند بر آب وضو و دیگر که  
مستحبت و بر او پوشیده و در اجتناب الفقیر حدیث نبوی مذکور است که هر آفتابه و هر مشک که بر سر  
و بدن او پوشیده و بسته نباشد شیطان لعاب می بیند خود در آن اندازد و هر آفت و در و که با  
کس میرسد سبب آن لعاب شیطان است و نیز آفتابه شکسته نباشد که در ویشی آرد و آفتابه اجنه  
برای خود کردن بدست است بدان که بعضی نیز که وضو ظاهر صلیح مومن است لقوله علیه السلام  
الوضوء سلاح المؤمن و سالک باید که بغیر سلاح نباشد از نیکه و می همیشه پایش خود و شیطان  
مخارجه آرد و در سلسله چشتیان بامرید را مقدم از همه مضامین بدوام وضو فرمایند حتی که اگر خواب  
بیدار شود و چیزی پاک از جنبش بین چون سنگ کلنج و سب و غیر ذلک تمیم نیند و حضرت شیخ  
المشاخ و الاولیاء فرموده اند سید علی ترمذی که مرشد این فقیر بود قدس سره را خاصیت بود که  
هر گاه در تعلیم علم التوفیق مذکوره میشد فی الحال وضو جدید میکرد و میگفت که الوضوء علی الخوض  
کالغدر علی الفقد و آن مشکلات را حل میکرد و از برکت وضو و چون کسی بدوام وضو باشد طهارت  
همیشه بحق مشغول حاضر باشد و در نظر آسمانیان همچون ستاره روشن و نماید چنانکه اهل زمین  
آنروز ستارگان را ندیدند که اگر میدیدیم ایشان نیز آنروز می بیند پس وضو و طهارت گویا که  
نیمت و وضو ظاهر است بدانکه در اجتناب الفقیر آورده است که بعد از وضو رو در آید بر زمین و آن  
پاک کند که در ویشی هر دو جهان است باید که دستار چه را با خود نگذارد تا بداند آن رو پاک کند و  
خبر است که فردای روفیامت اگر بدی کسی بماند که بهما باشد دستار چه را بطرف یکی بپزدان  
پله بدی همه بالا شود و باید که بدستار چه غیر بر او پاک نکند که محبت میان ایشان منقطع شود حتی که  
اگر اخلال خود مجامعت کند هر یک باشد جدا گانه اندام خود را پاک سازند و الا عداوت میان ایشان  
میخیزد و شافعی مقدم و چون وضو ظاهر را بجا آوردی باید که باطن از غش و کدورت نیاورد  
و از حقد و عجب و کینه خلق و از هر چه باطن است پاک داری چنانکه شیخ شبلی گفته است هر  
گاه که میل دنیاوی بخاطر رسد وضو جدید لازم میشود و اگر میل عقلی بخاطر رسد غسل لازم  
میشود و پس هر دو را بجا می آید و غسل ازین جهت لازم می آید که در عقلی خطر شش است چنانکه

نبی اسرار و مخ سنان را می یابد چنانکه برگ درختان میوه گیاه را میوه آن میوه روز  
 هر سه استقامت برین بر دند روز و چندان خود مناجات کرد که خداوند امر است کردی  
 زیرا که مدت پنجم سال است که دعا می کنم بدرگاه تو سجا می شود و میوه می دهی که تو در میان  
 خلق می باشی که خوردن میوه پیش از ایشان بهانه می جویست و بر بیا پستی برو و مردی بسیار  
 پستی برهنه و زنده پوشی و میوه سرافراشته لقان باشد و نام او برست و او را بگو که دعا کن مستجاب  
 و چون مقرر می شود در میان آن وقت آدمی موصوف را یافت و نامش پرسید گفت نام من برقی گفت  
 طلب باران کن که حکمت به دران جا ساده شد و گفت بطریق نماز که باید از حکم شما پیران  
 رفت که ابر را پر کنند نم نم کنند و یا خزان رحمت خالی شد و یا گناه گاران و دران جهان عذاب  
 نتوانی کرد که درین جهان سبکی چون همه بر جاست و در پاشان ران کن به دران ساعت  
 جهان پاران باریدن گرفت که بلند می وستی همه احوال کرد و در پاران خدا و در یک روز گیاهان  
 ساق آمدند و مقرر می گفت خداوند شما را چه خاصه بند گانند فرمان شد که خاص نیست که  
 و و از ده سال در میان آن فتنه و از خلق بریده وین پیوسته اما در باطن که ورت و حرکت  
 دارد که لائق خواصی من نیست که روزی در گرا به سخت خرقة را باز کرد و شمال را بر سینه خود گرفت  
 که بر سینه خیمه محبت من نهاده باشد از ضرر و فتنه دنیاوی خبر نباشد پس خودی باطن سپید می کنید  
 پیغمبر گفته است که اعمال بالنیات و غیر فرموده است که حسد و کینه و ریاضت ظاهری را چون  
 آتش گیاه خشک را میوزاند و در حیرت که ذلت آدم از نفس شهوت بود و آخر زیده شد و لغزش  
 ملعون از کبر و حسد بود و آخر زیده نشد پس چون عمل را بر نیت بسته اند و نیت عمل را قبول فرمود  
 از بقوله علیه السلام ان الله ينظر الى نياتكم ولا ينظر الى اعمالكم که بر باطن باشد و خاصه  
 نیت باشد الا بر یا و نمازش خلق پس باید که هر یک از علم که هر است که الزام من الی کفر و عمل او  
 عن الناس عمل می نماید و عز او باطل پس نیت که غیر نیت فاسد کننده و ضلوع او شد  
 او عز می چون وضو می باطنی را و نیتی و میدانی باید که حکایت چند از اولیاء الله می شنوید که  
 و در حیرت که اولیاء جنود الله و غیر فرموده است که عتق اند که الاولیاء نزول الرحمة و  
 تسوید این حکایتها غرض آنست که فرزند فقیر شما را اندر که حوال و حال و اقوال اولیاء الله

قریب هر گل میتوان بود تا اگر فضیلت و رتبت ایشان اثر بر دل و شود چنانکه در تذکره احوال  
 است هر که در هر روز دو حکایت از اقوال و احوال ولیای الله مذکور سازد و بیشک فی شیهه برآید و تا  
 برسد و دوست ایشان گردد که من احب شیئا اکثر ذکره متفق است که در پیش بی بی بی  
 بصری کس نشسته بود و بسیار بسیار دینار را بدست میگفت و دلیل میدادست بی بی گفت ای شیخ  
 چرا این مقدار دینار دوست میداری کس گفت که بی بی او ششام میداد بی بی گفت که ازین  
 حدیث خبر نداری که من احب شیئا اکثر ذکره پس کثرت ذکر گو یا که کثرت دوستی است بی بی  
 را بعد از آنکه دیدیم که گفتند که بغیر الله دشمنی نیست روزی او را پرسیدند که خدا را دوست میداری  
 گفت آری پس گفتند که شیطان را دشمن میداری گفت دل من چنان بدشمنی او مستغرق است  
 که از دشمنی کسی خبر ندارم پس گفتند که بخیر است دشمنی باشد و غیر حضرت رسالت پناه صلی الله  
 علیه و سلم را دشمنی بد کردید و میگفت ای را بعد از دوستی بسیار بی بی گفت هر آن دل که  
 در دوستی شما نیست ترقیه و امانم چنان دوستی حق گرفته است که از دوستی غیر خبر ندارد و روزی  
 روی مکاشفه بهشت را دید خوشحال شد تا نفی بر آواز داد که ای را بعد از نه گفته بودی که بغیر شما بجز  
 دوستی را رضی نشوم و بدین بهشت دل شاد شدی را بعد از این بهشت تب لزه در وجود آمد روزی  
 امام حسن بصری پیش از وفات یک بار روان شید چهار هزار دینار آورده بود و پیش در او نهاد  
 و او را رخصت نمود و چون امام را دید بهشت کرد و تضرع نمود که ما گفته شما را مفتوح را قبول کند  
 چون امام در صومعه درآمد گفت خلیفه زمان تصدیق آورده پیش در شاد است اگر قبول  
 شود بی بی گفت پس چرا نیست باید که تصرف فقر کنند که مرا روزی بمشاهده بهشت دل شاد  
 شده بود و خطاب شما بر سرم آمد این پنج ماه است که از آن همیشه قنایم و گفته اند که هم  
 از آن همیشه بحق رسید و زکری بی بی گفت که خداوند را هر چه نصیب من است درین دنیا  
 کافران ابد و هر چه از آن بهشت است مومنان ابد مرا درین دنیا در دود و دوزخ دیدار  
 نصیب است که سلطان العارفين ابراهیم او هم قدس سره چهارده سال در راه کعبه میرفت به قدم  
 رفتن میکرد تا بکعبه الله رسید بی بی را بعد در آخر قافله بود چون سلطان ابراهیم رسید که را  
 برجا نیافت متعجب شد از ابالاتی که آواز کرد که در آخر قافله مستوره است که که زمارت او در بهشت



چون مکہ پیش بی بی رسید پشت داد و گفت مرصا جان نه جوابی چون کشته بخانه رسید و خادم  
 آمد که حرمت مکہ آنقدر بر من فرض بود که دم و عده کرد که به پلوروم پا بر زمین دراز میکشید بانه  
 محاسن او در کت نما میکشید همچنان محنت کشید و بعد از هفت سال زبصره بکمر رسید چون بخواست  
 برآمد گفت خداوند اعظم تمام کس با تفتی نه اگر که عشق مشکالی است که هیچ گیسوی درو نبوده  
 چون طریف ابدان نگاه کرد در پائیکه خون دید گفت خداوند این چه دریاهاست نه آنکه که این خون  
 از عاشقان من است که خون ریخته رفته او گفت ای ترین مقام ایشان من بنامی دران زمان  
 بدو حقیقت میداد که کمتر منزل بر او عشق نیست که در هفت سال از برای دوستی من نهاده  
 گاه خود آید و زیارت آن گلرخ رویش نگردانم و محنت خود را در میان آورد که من خیره کرده ام که باز  
 شده باز گشت و گفت بے نصیبی من چون کسیه من قبول نکردم و چون من بدم لافش  
 نشدم و از که است او گفته اند که شب مشائخان کبار و صومعه او جمع شده بودند و جلیغ نبود با  
 خضر خوف ز آتش و روانه وقت بماند چراغ در گرفته بود آورده اند که روزی بکشد  
 کسی گفت بی بی پشت مگر شمار نمی ست تو شده چگونه خواهد بود گفت به من چون آن شخص حاضر  
 فرو تو دید آن بار بر پشت آن مگر بخواه میرفت آورده اند که همدان سفر از غایت بے  
 طاقتی مگر پشتران شده با فدا و هیچکس طاقت نکرد و و نیز همراه مگر در بیابان ماند چون با فدا  
 بکمر رسید او را در که قنبر بامریش بهم گفتندش ترا چه کسی آمد گفت کسی که مگر غلطانده بود و  
 روزی که در ویش زیارت و صومعه او رفتند پیش او و دو نان جو بود و پیش آورد ناگاه  
 سائلی بر و رسید و پادشاه کرد از پیش ایشان گرفت بسائل او ایشان متحیر شدند و دم نبرد  
 کشیدند که کنیز که از در آمد طبق پنجم در دست دشت و پیش بی بی آورد بی بی چون بهر  
 بر دشت دید که در و نان حلوا است آن نانها را بشمرد که ششده نان است برگشته اند بر کنیز که داد  
 چون آن کنیز در خانه رسید بی بی اش پرسید چرا گفت راجه گوید که غلط کرده گفت چرا گفت  
 که چند نان است گفت ششده نان است گفت دو نان گیر به نزد من است نان زکرادم  
 چون بست نان بر کنیز مودرت کرد که من غلط کرده بودم و دو نان مانده بود پیش هر یک رو  
 دو نان و مقداری حلوا نهاد و بعد از فراغ طعام گفتش که چرا در اول مرتبه این نان باز

فرستادی گفت من از دست نان نذر کرده بودم و گفتند از کجا داشتی گفت چون شهادت کس بود و دید  
 نان بخور و خود سودا کردم که یکبار به درین جهان عده کرده است و هفت صد هزاران جهان  
 پس ده نان مرا درین جهان دست بدست بد تا بهمانان بدهم که همان گرسنه نروند چون گرسنگ  
 نذرده نان آورد و استم که و عده حق دروغ نیست اما گیسر غلط کرده باشد برگشته وادم کما  
 قال الله تعالى من جاء یا کسنته فلا کسنته امثالها او روه انه که امام حسن بهیجی  
 و مالک و نایب و شفیق لحنی پیش از رفتن بی بی گفت که خیر است از عشق گوید ایشان گفتند که شایسته  
 سخن ما خوش نمواید خود بگوئید گفت بایست که خیر گوئید امام گفت لم یصدق فی دعواه من  
 که یصد علی ضرب مولا که گفت از سخن شما بی سنی می آید اما گفت لم یصدق فی دعواه  
 من که میگوید ضرب مولا که گفت شما در کویچه دیگر رفته اید شفیق گفت لم یصدق فی دعواه  
 من لم یلن از ضرب مولا که گفت شما نیز طریقه او نیافته اید گفتندش که بی بی بی شما عیبت  
 فرمائید گفت لم یصدق فی دعواه من لم یلن لم الضرب فی مشاهده مولا که گفت تبصرو  
 قول من کلام الله مطلق است و آن است که چون نان بر سر در پیش زینهار عقد و طاعت کردنش  
 زینجا بدست هر یک یک تنج و کار داد و گفت و قتی که شما امر کنم بخورید و یوسف فرمود ما بجا  
 خوب پوشیده و آری چون یوسف برآمد گفت بخورید هر یک چون یوسف و یوسف دیدند  
 کار و با از ترنج غلط کرده بدست میروند و میگفتند کما قال الله تعالى فلما دار بینه الکره و  
 قطعن ایدیمن و قلن حاش لله ما هذالبشر ان هذالاکملاک که بی بی سرچین بمشاهد  
 مخلوق زمان مصلح الم دست با خبر بود و یکسکه بر عشق خالق عاشق باشد او چگونه از خود  
 خبر داشته باشد آورده اند که خون حیض نیز از ایشان پیدا شد پس عرق خون شدند بر جوش  
 افتادند پس مشاهده خالق چگونه که از خود خبر داشته باشد تفلسف است که رفتی در عمارت  
 نمود و همه اهل آن ولایت پیش ذوالنون فتد و گفتند یا شیخ طلب باران که بدست بود  
 از مصر بیرون رفت چون برگشته آمد و دید که باران شده و مرغزارها سبز شده و هر گشتی  
 شده مروغان پیش از رفتند که از شما طلب باران کرده بودیم شما کجا رفته بودید شیخ گفت  
 در حدیث خوانده ام که اکثر اوقات باران سبب بدکاران گرفته میشود پس از خود بدکاران

در میان مردان کسرا ندیدیم و پیرون بنفتم و بر شما باران باید آید عزیز سخن در وضو بود  
 کلام اولیاء الله در خاطر بسیار بسیار دلکش بودند اتم پس وضو و باطن پاک داشتن از نیت  
 است و دل از هفت چیز که آنرا شش نفس گویند پاک باید توان کرد که چهارت یعنی نیت اول از  
 حرص که قناعت در زیاده دوم از هوا که خوف در چار و زیاده سوم از کینه که حلم در زیاده چهارم  
 از حسد که شفقت خلق در زیاده پنجم از کبر که تواضع در زیاده ششم از اینا یعنی آزار کردن که کم آزاری  
 در زیاده و کم آزار را عارف گویند و عارف کسوت که خود را از همه کس فروتر دانند و هفتم از کینه  
 دروغ گفتن که راستی در زیاده چون این هفت نامضیات را دور کردی و هفت ماضیات را  
 دور جادوی پس ل تو پور گردد و مرید حق را چشپاش شود و کدورت با سوا می باشد پس  
 و حق را بحق مشاهده کند او در میان ما وضو فرض پس از بے پنجوقت نماز و سب نمازخانه  
 و تلاوت قرآن اگر اندوی مصحف بخواند و برای سجده تلاوت لفظه علیہ الصلوٰۃ و

السلام من سجد بغير الوضوء فقد كفى وضوءه چون تلاوت قرآن می مصحف و سب  
 زیارت مشائخ آن خوردن طعام و گفته اند چون از تهرات خانه بیرون باید کرد تا وضو  
 نکند بغير وضو و تمیم بطرف آفتاب یا ستارگان ننگد و ایضا بر سر ماور و پیر  
 پس و استاذ ننگد و چیزی که از نام خدا و آیات کلام الله که در وقت خواب از خود دور کرده  
 بود بدست بگیرد بے خلاف تا وضو نکند و یا تمیم زند که وضو بر سر مصحف فرض است و در  
 مصحف است نیز مبالغه کردن مستحب است چنانکه بی بی عائشه صد رقیه رخ روایت کرده است  
 که حضرت رسالت پناه در هر شب یا زده کرت مسواک زد و چندان مبالغه کرد که بیدار  
 مبارک می رسیدم گفتم مبالغه بیک چیست گفت یا عائشه در مسواک بست خصلت محمود است  
 یکی از آن اینست که بن دندان محکم میشود و چرک دندان بیرون میرود و بیک دندان بیرون  
 دندان پیچید کند و روشنائی چشم را بیدار کند و بلغم را کم کند و بر دشمنان بینی و دنیاوی طفره ببرد  
 و از خواب مسته و اندر بر سر خواب از خنده قهقهه که بیرون نماند باشد و بعد از غیبت و شعر که  
 در روز کزلف و خالی شد از جمله دشمنان لایعنی وضو کردن مستحب است بدانکه ناقص وضو  
 ظاهری نیز شوره چیز است و مجموع او درین حروف است بجموس که بخرق نمید حق

[illegible]



و اگر بر سر جراحت نهاده است بجایه یا بدست برداشته شود و وضو نشکند و نیز اگر دانه بخنده  
 باشد و در آن انگشت نهاده و بیم برین آید اگر دام که انگشت بر و نهاده است برین می آید و قوی  
 که انگشت باز دارد برین می آید پس برین طریق هر چند برآید شکنده وضو نباشد و در زان که برین  
 فقیر و قدوسی حضرت رشید حقیق پیر و شکر شیخ المشایخ و الاولیا محمد بن الاسیر و فضل الایام  
 بنیاد میر سید علی ترمذی بود و زنی بر چوبک رسیدیم حضرت شیخ وضو جاری ساخت چون تو بخیز  
 شیم به پیش دانه بود و آنرا بزور شلیدیم و بیم برآمد از فقیر پرسید که چگونه است گفتیم وضو  
 بر جاست گفت اگر وضو جدید کنم گفتیم خیر حضرت شیخ تا شرط نبرد رفت باز برگشت کرد  
 خلاف شریعت کرده شیم باز لطیف برفت و گنجا چند کرت تا آب میرفت باز آمد آخر گفت  
 دور گشت شریعت وضو بختم تا از بدخت دور شیم زیرا که آورده اند هر که وضو کند و تحت وضو  
 نهد از باز وضو جدید کند بدعت است بعده گفت که بنحیر فرموده است الوضوء علی الوضوء  
 کالفرع علی الشجر پس بر نور زیاد کند و عبارت از آن زرد آب است و حکم او چون حکم یم است  
 اما اگر چشم کسی بخت باشد و از آب رد می شود و نیز ناقص باشد و این اکثر وقوع است و الناس عند  
 خافون و عبارت از آن قی پرده باشد اگر چه تلخ یا طعام باشد و اما اگر خون بسته باشد نیز حکم  
 پرده بر آن است و اگر خون با یک آب پهن غالب آید نشکند و اگر خون بر آب غالب بود وضو بشکند  
 اگر بر آب است از برای حیاط وضو میتوان کرد و اگر خون در چشم آمد و برین برآید وضو نشکند زیرا که  
 اندرون چشم را در غسل وضو شستن فرض نیست و اگر در سر چوب خلال ندان خون ظاهر شود و بیم  
 پیدا نشود وضو نشکند آورده اند که چهار اولیا را شد در مجلسی با هم نشستند بودند شنیدند که طایف  
 درون شنید میگردند و میگویند که یو الین اولیا الله را قاضی میسازیم چون چنان شنیدند ایشان  
 هر چهار در میان خود مشورت کردند که ما هر یک یک حال شویم که دیوانه شده و دیوانگی پریش گرفت و یک  
 خود را مرده ساخت و یک را گنیت اعظم هنوز بر جای بود که ایشان رسیدند آن مرده را برداشتند و دیدند  
 مرده افتاده است باز ماندند و امام اعظم و آن دیوانه را پیش پادشاه بردند پادشاه گفت که مرده را ببرید  
 و من گنید و دیوانه را پرسید که بیا قضا را قبول کن دیوانه گفت یا دوشاه همه شران شما کجاست  
 و علی بن ابا دوشاه که میگفت دیوانه و دیگر میگفت اولیای الله و امام السیاح گفتند که قضا را قبول



کرده ام پرسیدش که ای دیوانه زن چگونه باید کرد گفت بائش تا بسپا بر بندم بعد از آن گفت  
 امرأة لك وامرأة لك ولغيدك وامرأة لك ولا لغيدك باز بان نے سوار شد و گریخت این  
 کس در جنبش رفت و گفت نزدیک من میا که بسپا ترا بگذراند باز جوان گفت که بیان کنی که چگونه  
 دیوانه گفت آنکه تر است بکرت که شوهر دیگر ندیده باشد و آنکه تر است و هم از دیگران زن بویا  
 که از شوهر اول فرزند دارد که اگر خوشدل باشد از تو ترا مرد دل دارد و الا نه اول را در خاطر آورد  
 و آنکه نه از تو و نه از غیر تو آن زن چون و عقیقه زنیست چنان کس نیست که بخش و نشندان و خود تر  
 و دیوانه است این چگونه باشد باز در جنبش رفت و گفت که احوال خود باز گوئی گفت که من فلان کس  
 بودم که از ترس خدا قصار قبول کردم و از ترس پادشاه خود را دیوانه و چنان ساختم و عبارت از  
 هر مباشرت فاحشه چون مردوزن هر دو بهم اندام را مصاس کنند بلا اظهار تری و بید خول نیز  
 ناقص وضو باشد و عبارت از هر مستی چون شراب بنگ بوزد و خورد و حدی آنست که در رفتار او  
 جنبش پیدا شود و درین زمانه فتوی برین نیز داده اند که طلاق نجی واقع است و عبارت از  
 تب بهوشی چنانکه از خود خبر نباشد و اگر کسی را گردن کسی را بگیرد و بهوش شود نیز ناقص وضو  
 باشد یا جنی باشد بهوش شود و یا حالت درویشانه باشد و بهوش شود نیز ناقص وضو باشد  
 و عبارت از کدیوانگی و عبارت از خ خون بیان و در میان تر گفته شده است و عبارت از  
 قی قهقه خنده و نماز کیمه ذات الرکوع و سجود باشد پس اگر در نماز جنازه بخندد و تپاه نشود وضو  
 او و اگر کودکی در نماز بخندد وضو نشکند زیرا که خنده گناه است و کودکی عاقل بالغ نباشد گناه او  
 نوشته نمی شود و در عمده الا اختیار آورده است که چهار خنده تپاه کننده وضو نیست یکبار از کودکی  
 دوم در نماز جنازه سوم اگر در نماز خواب برود و خنده کرد چهارم هر آن وضو که در جنب غسل حاصل شد  
 نیز بخندد و نشکند و خنده برشش نوع است اول استیراق و آن چون رگ و پیشانی بدر خنده و دندان  
 نمایان آن خنده اینهاست دوم اشکاف آن چون دندان بناید و آواذ نباشد آن خنده او کتا  
 باین هر دو نماز نشکند و وضو هم نشکند سوم تبسم است و آن چون لب و لب زرد آواز نیاید این نیز نشکند  
 وضو و نماز تبسم چهارم ضحک است و آن چون خود بشنود و غیر او نشنود تبسم خنده مومنان  
 حقی است و ضحک خنده عامیه مومنان این نشکند نماز است و خنجم خنده و آن چون قاف از

منتهی ظاهر کند چنانکه خود شنود و غیر نیز این خنده عاصیان است ششم استغراق و آن چون کلام  
 بدن بلند و آن خنده کافران است هفتم هر دو هم نماز شکنند و هم وضو و خنده قهقهه برون  
 نماز و رسلک ناشمرده اند اختر از باید که در گناه کبیره است و ابوذر غفاری گفت که من عجب میدیدم  
 از کسانیکه خنده قهقهه میکنند و ده فرع در پیش است که از هیچ یک نگذاشته است و هر یک که از او  
 در زبان آید میکنند و نینداند که کرام کاتبین از و غافل نمید و خابها و کاهمای بزرگ است میکنند و  
 مینداند که نزل و گور است در خبر است که در بنی اسرائیل اولیای بود که خانه است میگردن و آنچه از قوم  
 و انبیای بنی مبریه و گذشت بنجم را گفت که بین عمر بن چند سال است بنجم گفت عمر شما صد سال باشد  
 ولی شد دست از گل بخت و راهی شد بنجم گفتش چرا گفت عمر سه صد سال در زیر آسمان خواهیم  
 گذرانید و آورده اند که محتر عیسی علیه السلام تمامی عمر در بیابان گذرانیده بود و دو خلق در بخت  
 روزی در بیابان خفته بود و سنگ را در زیر سر نهاده بود شیطان از پایش گرفت تا پیدایش  
 ملعون از من چه میخواهی گفت این که شما نگفته بودید که من تا که دنیا ام گفت ای ملعون  
 در پیش من از دنیا چیست گفت این سنگ از دنیا است محتر عیسی آنرا از زیر سر خود انداخت و  
 باز خود را در زیر سر نهاده و در خبر است که مومن اهر چندی که از دنیا فریاد در و نش نقصان شود  
 و در تنبیه ابوللیث است که پیغمبر گفت که خداوند تبارک و تعالی بغیر وسطه هر گفته است که شما را  
 سه نشان است بن بیماری و سر انجام کار دنیاوی و را بدین گنم و دلش غمناک دارم و شما را  
 نیز سه نشان است بن تندرست و کار دنیاوی او را سر انجام و دلش بغم و نیز در خبر است که  
 حضرت گفت که خداوند تعالی بر من وحی کرد که دوستان خود را چنان از دنیا بگذارم چنانکه شما پیغمبران  
 را از آن بگذرانید و سر فرموده است علیه السلام لا تباشیر عباد الله و ذین عند الناس الفقر ذین عند  
 الله و شیخ عند الناس حضرت جبریل علیه السلام حدیث قدسی فرمود که فقیر را نیم روز پیش از تو بنگارم  
 که زردی من نشانند بهشت رسد و آن نیم روز یا قصد سال باشد حضرت رسالت پناه صلی الله  
 علیه و سلم چنان بخت از خوشی که دستار مبارکش آسمان رسید گفت من فقیرم و برادرم سلیمان  
 را بنگارم یا قصد سال پیش از تو بهشت رسم است عزیز چنانچه تطهیر از نجاست فرض بود تطهیر از نجاست  
 نیز فرض است و در صلوة مایه آورده است که از شش چیز لازم شود اول نزال منی



بشهرت جهنگی در خواب بیدار می شود غایتش در خفته بجز انزال و صرود و بهائیم اگر انزال  
 نشود و دخول حقیقه لازم نیاید سوم بعد از قطع حیض که اقل و سه شبانه روز است اگر در سه شبانه روز  
 و اگر از سه شبانه روز بمقدار تخمینه نماند نقص شود و تخامنه باشد و اگر از ده روز زیاده شد غیر تخامنه باشد  
 و در روز پنجشنبه است آورده است که الظاهر المختل بین الدین بدین نوع است اگر نه یک روز خون  
 و یک روز طهر و سوم روز تمام خون بدین حیض باشد و اگر یک روز خون بدو سه روز طهر باز یک روز خون  
 و بدو پنج حیض باشد و اگر یک روز خون بدو پنج روز طهر باز یک روز اندک پیش خون بدو پنج  
 است که حیض و هفت روز شد و اگر یک روز خون بدو هشت روز طهر باز یک روز خون بدو نه  
 حیض باشد و شاید که این مدت حیض باشد و معنی الظاهر المختل بین الدین این است یا بدین  
 اگر مدت حیض او سه روز باشد پس اگر مختل شود روز سوم باید که تمام خون باشد و الا حیض نباشد مگر آنکه  
 اخیر روز را تمام خون باشد تا غروب این هنگام نیز حیض باشد و در دیگر روزها اگر اندک بدو یا بسیار  
 حیض باشد و اقل طهر میان و حیض یا نوزده روز است و اکثر او را حد نیست مگر در ایام چهار و آن چنان  
 است که اگر ده روز حیض بدو و منقطع نشود تا ده روز دیگر آن ده روز حیض باشد و ده استخامنه نیم  
 روز طهر بدین پس این پانزده روز در میان حکم پاک دارد و اگر بعد از حیض دوازده روز طهر بدو و سه  
 روز خون این نیز حکم پاک دارد و اگر دوازده روز طهر بدو پنج روز خون این نیز حکم پاک دارد که  
 حیض کم از سه روز نیست و اگر دوازده روز طهر بدو شش روز خون یا نوزده روز طهر باشد و آن سه  
 روز حیض چهار آن باشد اگر راتبه او تمام شده ده روز از هر ماه حیض شمر و و است روز پاک اگر  
 مقادیر است ایام معروفه خود را نگه دارد که در اول یا آخر یا وسط است و اگر ایام خود را کم کرد که بدین  
 بود و در کم ایام و بود برای هر پنج اوقات محسوس کند و از فراغش قرائت که سه است برده باشد زیاده نخواهد  
 و در روز را تمام ماه ارد و است یک روز قضا کند و بر او تیره روز قضا کند و اگر یک کت خون بدو  
 و شش ماه بدو بعد که خون تمام شد و آن عادت معروفه را فراموش کرد پس عادت او نوزده ماه و  
 ساعت کم باشد که طهر او شش ماه باشد یک ساعت کم و ساعت کم از جهت آنکه مدت حمل و شش ماه  
 است پس طهر او شش ماه است پس طهر او یک ساعت کم باشد و چهارم بعد از منقطع شدن نفاس  
 آن خون است که بعد از زادن فرزند آید و خون که در حالت زادن پیش از بیرون شدن کام

مسکنه  
 بنیان  
 حق  
 فکل  
 حکم

مسئله  
 بیعت

سئل عن آید تخاضعت واستاذ فقیر جمال الحق والدین پر سیده شد که تخاضعت گفتن این بخوار  
 چه تید است گفت که هیچ فرض از وساقط نشده است و نزدیکی شوهر با و درست و اگر سر فرزند  
 ظاهر شد سر در یک بار و پا چتر در بین بجا و دگر نه به پهلوی خفته نماز ادا کند و نفاس نوازی  
 از اول است تا اگر یک و نه بزیاید و بعد از چهل روز دیگر بزیاید اگر خون بر و دروست که طری کبک نماز  
 بگذارد و دروزه بار و قیل نفاس را صی نیست و اکثر او چهل شبانه روز است چون پاک شود و طری  
 کند و آن نفاس نیز کند و در فو زلجیات آورده است که اگر از فرزند اول تا چهل روز منظر شود  
 شست و اگر نه عادت معروفه در نفاس کم از چهل روز چون می باشد و اشت یک کت از و  
 زیاده شد و اگر در چهل است و منها والا نازده روزینه رخصا کند و حیض نیز بهین حکم دارد و اگر و  
 چهل است و من بعد عادت او چهل باشد و اگر در چهل است و آن روز در تخاضعت باشد که در حالت میفر  
 و نفاس شاید که در اوقات صلوٰۃ وضو سازد و در و بقیله نشیند و منقها و بار بگوید استغفر الله  
 ثواب منقها و نماز و دیوان او نویسد و درین حالین و اگر نیز ناف از یوسف مس منع نیست شاید  
 که از بار پوشیده همراه شوهر خود خواب کند و زن او درین دو حال از خود جدا نکند همچون سوم کا و  
 پنجم غسل از احتلام که کثرت و قوعها و الناس منها غافلون اگر کسی خواب بد و تری ندید غسل واجب نشود  
 و اگر خواب بد و تری یافت و لذت یابد و او غسل واجب شود اگر چه بول باشد و اگر خواب بد و یاب  
 نداند اما اگر منی یا بد غسل واجب شود و اگر چیزی دیگر یابد واجب نشود و بعضی گفته اند اگر در حالت  
 خواب است و الت نشده بود غسل لازم شود زیرا که اگر لذت آن انتشار پیدا شده باشد و الا لا  
 در کفالت الاسلام آورده است که عبد الله بن عباس رضی الله عنه گفت هر که شب بستانه بخود دست  
 بخشد پس بوی بچکان با و همان کار کند که با زن خود می کند باید که علی الصبح غسل کند و نماز صبح  
 شود و الا از جنابت برین نیامده باشد و ششم را تا و گویند و آن گم شدن ایام است که در  
 بدیت هر زن را که گم شود ایام غسل باید بر نماز ادا کند پس حلیه غسلها سپرده و چه شدش  
 فریضه مذکور و چهار سنت اول بر آن نماز صبح در و چهار آورده اند که اگر بعد از غسل جمعه  
 کرد غسل را با عادت کند که پیغمبر گفت زیر عرش زنده سرور اویدم که او را صد هزار مرتبه  
 و در هر صد مرتبه از من درشت و در هر صد هزار مرتبه درشت و در هر دهن صد هزار بار

در وقت و با هر زبان بعد از آنکه گفت خدایا تسبیح و تهلل مکلفت یا این گفتند یا رسول الله تو این  
را باشد گفت هر کس را باشد که در روز جمعه بر آن نماز جمعه غسل کند و در سجده حاضر شود و بگوید سبحان

الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم الثواب  
این نذره سرو آن فرشتگان مر آن کس را باشد که غسل عیدین بآورد آخر شب کند صبح صیقل و با  
صحن صحنی و بعد از غسل خود را معطر کند و جامه های خوب بپوشد آورده اند هر که مردم مسجد را روز عیدین  
و غیره را معطر سازد پس در قیامت در تمامی عرصات بود خوش او پریشان شود تا در شام هر  
یک سحر سوم روز عرفه که مر حاجیان است چهارم صبح اجماع بستن حاجیان و دیگر غسل است و بخت  
که اگر مرگ میزد و مردمان نباشند نه او را باید که غسل بدهد زیرا که زن هنوز در مدت چهار ماه و ده روز  
تعلق دارد و اگر زن میرد و زمان نباشد مرد را نباید که زن خود را بشوید زیرا که او را بزنی بعد از وفات  
هیچ تعلق نیست اگر در آن حال نکاح دیگر کند روا باشد بلکه چون زن در قبر نبند باید که پدر آن زن  
و برادران غیر ذلک از اقربا او را در قبر نبند و شوهرش او را دست نکند و اگر مرد و زن هر دو را یک نفر  
بندد و دفن کنند باید که پیشتر مرد را نبندد و بگوید بسم الله و در میان ایشان بپوشانند و بیک از  
خاک بگیرند پس از وزن بگیرند و نبندد و اگر مرد در میان تنان که زن او نباشد مرد و زن در میان  
آن مردان که در آنها تنان نباشند مرد باید که از زنان زن صالح و از مردان مرد صالح آنها غسل دهد  
سرو و شهادت را به پاره لثه به پیچد و در زمین زند و به نیت تمیم بوضع تمیم بکشد زیرا که مرده را غسل و تمیم  
نکنند تا از چهاره بر او نباشد و کافر چون در حالت جنایت ایمان آورد غسل او نیز واجب است  
است چون کافر در غیر حالت جنایت ایمان آورد و یا کوفه بالغ شود و اگر کوفه یا چلایم و غیره بلوغ  
خود شناخت باید که یک نماز پیش از آن که ادا کرده است قضا کند آورده اند که شخصی از امام جعفر  
صادق پرسید که غسل طریقت چیست گفت نصیحت پیر بجا آوردن هر پیر که نصیحت استقامت  
مستقیم بودن بر شریعت نکند و بگوید شراب باغ نه آموزد وصال وصال است و هر مرگی که نصیحت پیر  
بجا نآورد و پیر از پیر رود و مراد خود طلبد گوید که بخت و طریقت است و در اینها شافعیان  
آوردند است هر شخصی که مرید خود را اول بآورد پیشتر از روز ایام نبیند و بگذارد و آن نماز او از این  
دو به نماز بجز و در خمس الاوقات بخواند و سحر او را از نیت نصیحت نکند وصال وصال است چون

مرید دین شیاء مستقیم شد و مراد خود را بجز او پیر و پیغمبر و بعد از خلوت دهد اگر داند که او را از  
 تجلیات شیطان نگاه خواهد کرد که اکثر جهال در خلوت دیو و پری می بینند و متابعت ایشان  
 میکنند و کافر میشوند و بعضی دعوی سح اطاوار می کنند و ندانند که سح اطاوار چیست اگر ذات  
 گویند صفات کفر محض است چنانکه سید علی همدانی در او را آورده است یا من نقیص  
 عن الاشباه ذاته و تنزه عن المشابهة امثال صفاته زیرا که هرگز ذات و صفات از مشابعت  
 و در میسند و بعد از خلوت اگر داند که حرامی ذکر را احتمال تواند کرد و ذکر الله و هدای عریض  
 محققان هرگاه که بر او خود آیند و مراد حق را فراموش کنند خود را جنب و اندک مراد محقق نمیکند  
 سید راه اوست چنانکه آورده اند که امام احمد خضریه در حالت نزاع نوشته در پیش پای  
 فرستاد و در آن نوشته بود که اگر آسمان زمین از زمین شد و که از قطره باران نیامد  
 و از زمین گیاه نروید و تمام عالم خیال من بودی پس کل من بحق چنان است که ذره اند و  
 در خاطر من نیاست حضرت باین یک گفت که مشرک اید از آنکه این غایت هنوز در بند نفس خود  
 مانده اید ایشان باز نوشته فرستادند که شما چه حالت است حضرت باین ربم الله الرحمن الرحیم نوشته  
 فرستاد چون خواجه احمد خضریه دید جان را بحق تسلیم کرد و در تفسیر ملا یعقوب است که  
 آنچه در همه کتب نزول است از روی معنی در قرآن است و آنچه در قرآن است در سوره فاتحه  
 است و آنچه در فاتحه است در بسم الله الرحمن الرحیم و آنچه دروست در باستان است و قدی  
 و کان ما کان و بی یکون و ایضا گفته اند که بالباء ظهر الوجود یعنی حق تم اضافت  
 ما سوی الله را بهستی خود کرد که مقام واحدیت را حرف با گرفت و از آن چنانکه حق تنزل  
 است با اوت وحدت و مرتبای و نکور را تا مرتب ظهور خلق ظاهر گشت پس گویا که این زنان  
 جمله بکن در کنار دایگان آنها صفات اند پس سالک که اصناف بخود کند و خود را بخود متوکل گویند  
 مشرک حقیقت است بر سخن باز آیم که در وقت خلوت جمله ادبای بجا آوردن خود را از شرک  
 دیو و درو اند تا فرقه مدعی او پزاید که اول مقصود کند منکوحه را که هیچ سخن ریان نگوییم بلکه  
 نشویم و نام خدا را بر زبان آریم یعنی بسم الله الرحمن الرحیم بوقت دخول و در تفسیر خواجهم  
 که این غایب بخواند اللهم جنبنا من الشیطان و جنب الشیطان هو ذقتنا و رول است رست



پایی چپ او را در زیر بغل نهد و بدست چپ پایی راست او را در گردن او و باز بدست راست  
 پایی چپ در گردن او و اگر در آن حالت لبش بدان گیرد حیوان از گناه پاک شود گویا که  
 احوال از مادر زاده است و چون بپوشد و بر سر ساعت در کنار گرفته خواب کند که در محبت  
 که بعد از جماعت اگر شست بزنی اگر از جهت خاطر زدن آسمان بپزد شود و از حق علم جوید که  
 رب زمانه تا بروی تو و پیش و حضور آفتاب و ماهتاب و سارگان و چراغ و باطلع کن کنند تا  
 گفته اند اگر غسل در جای کند که او را نه بیند و یا آواز غرغره او نشنود گویا که آنکس بجمال خود مشرب  
 کرده باشد و باید که در حالت جماعت یا پیش از آن که در طهائی گوید که فرزند صالح و شایسته زاید  
 و آورده اند که آب در وضو یک نیم من باید و منی در غسل است و هر غسل است بهلوی و در  
 غسل تحصيل است و صاع چهار من است پس در وضو یک نیم من است و اگر در وضو یک نیم من است و در  
 شوی و اگر مسح نموده باشد یک من کافی است و اگر مسح نباشد و شستنی یک نیم من کافیست و  
 غسل نیم من است و نیم من است و در وضو یک نیم من است و اگر تمام اندام روان کند اول  
 کتف است بعد بر کتف چپ بپزد و اگر آب گدازد آن آب باشد از آنجا پاک شود و بدان  
 نیم من باقی پایی بشوید و اگر پخته و سنگ باشد شاید که تقدیم غسل بر جلیین کند و اگر در حالت  
 اضطراب سر یا باشد باید که آب در دهان و بینی کند و بقیه ترتیب در آب در آید و در شرح  
 او را شیخ شیخ آورده است که حضرت رسالت پناه صلیم فرمود مرصحاب که آب در غسل چپ  
 من است اصحاب گفتند یا رسول الله اگر کسی درشت اندام و بزرگ اعضا باشد چه کند حضرت گفت  
 او را نیز همین چهار من است اصحاب میپاخنه نمودند که یا رسول الله همه کسان بنیابت درشت و  
 عظیم اندام میباشند ایشانرا چگونه چهار من باشد حضرت اعراض کرد که فرمان حق بر من همین  
 است دیگر شما را نیدر حکایت آورده اند که رسول صلی الله علیه و سلم را پرسیدند که اسراف در آب  
 هست یا نه گفت هست اگر چه در کنده چینی روان باشد و آنچه در نام حق گفته که ۵ در تو  
 خواجه بلخی بگوید منی نیست اسراف هر چه پیش می آید مراد از آن نیست یعنی اگر سکر و شهاب تمام  
 به کرده بر اندام اندازد و بکشی نیست اما اگر زیاده اندک است اسراف است و اسراف در وقت گذرانی  
 چیز است از خود اگر چه عبادت کند اما شایان دوستی خداست نباشد چنانکه بغیر از او را حله من طریق

مسئله  
 در بیان شستن  
 دست و پا  
 و شستن  
 بدن



و در قضاوتی سراجی آمده است که زنی از برای داشتن مسئله خود بیرون آمد و شوهر را  
منع نیست و در این وقت که در نماز و عزیمت نماز فرستاده و چنانکه آورده اند که در  
حضرت سالت پناه صلوات الله علیه بود که هر یک از دو نفر که در نماز سجده دست را بر سر و  
دیکر نگه داشت را در وقت نماز حضرت ایشان را بیرون از خود مالید و در وقت صحابا پرسیدند که یا  
رسول الله این چه بود گفت این را روزگونی بزرگ از من سوال کرد که در آنجا زن ایشان  
خود را در وقت نماز بر رویا بپوشان من گفتم بپوشان من گفت علی مرتضی رضی الله عنه فوت بپوش  
داشت چنانکه چیل را در یک شب غسل میکرد و اگر در آن وقت از آن غسل می نمود استاد و  
رحمت می یافت بی بی زهرا پیش پدر رفت و گفت یا رسول الله اگر کسی جمیع روز را در وضو  
دست و پا را در وضو هر یک را جدا جدا باز بپوشد و یا بپوشد یا بپوشد حضرت گفت یا کاین بسیار و این روزی  
است یعنی بپوشد کند و باز گفت اگر کسی در وضو و وضو از آن نشنود کشتی را از جریان  
استاده کند یا با تدریسیت خود حضرت گفت اگر کسی در وضو بپوشد و اگر در وضو بپوشد  
بر وضو از آن مرتضی علی کچل سیر و در وقت از آن استاده نموده و باید که غسل و وضو  
تاخیر نکند زیرا که همه نفاس حیات آدمی محسوب اند اگر که ام وقت حساب تمام و منقطع شود  
در حین موت بر وضو و غسل باشد از دوستان می بود که ای الله یحیی المیتین و در  
است که اگر در شب یا وضو بخوابد و از درشتگان بر سر عرش بر نه و بخوابد و تبارک و تعالی روح را بپوشد  
کنانند و ایشان نزول رحمت شود و وقت بیداری روح را بپوشد اگر بر وضو و غسل  
ارادتش را بپوشد و از نه پند پس آن عزیز بپوشد عقاید بپوشد و با وضو و غسل باید بود که  
چنانست حضرت سالت پناه صلوات الله علیه را پرسیدند که شما را بر حیات خود چند عبادت ابو بکر صدیق  
گفت که من چون نماز بپوشد و او را بپوشد میباید که نماز را بپوشد و این را امیر المومنین علیه السلام گفت  
چون نماز بپوشد و او را بپوشد میباید که وضو بپوشد و این را امیر المومنین علیه السلام گفت که من از عصر  
ترتیب ندارم و مرتضی علی گفت که من از مرتب تا عشاء میباید که رسول الله گفت که ای یا  
من که بپوشد است سلام و تم تا جانب چپ میباید که بپوشد چنانکه بر او میباید که عصاره بپوشد  
گفته استاده بود و در وقت که بپوشد هم در پیام جان را بپوشد و در وقت نماز را بپوشد

بود بعد از این که در تخت نریزید و پاشید تا عصای او را خاک سازد و بر آن اهورگان  
 سرخ رفتند و عصا را خوردند و بهتر جبرئیل او را خوابانید تا این زمان جلایا پوشیده و ناگشتی در  
 دست خفته است و اندک طرف تخت دیوان پریان ستاده اند و می پندارند که مهتر سلیمان را خواب  
 زخم است مگر حال پیدا خواهد شد و مایان منتظر باشیم که مگر مایان اخذ است فریاد اگر هم ایشان بگویند  
 که محضر سلیمان مرده است جمله دیوان پریان با و میان نریزید و تمام عالم را بدی و خرابی رسانند  
 و چون مهتر علیه صلوة الله علیه بر آبی بی مریم گروه پریان میگردید و میبخت که هر دو قطار  
 گروه هنوز باقی ماند که بی بی مریم باز آفت تسلیم کرد و آورده اند که روزی مهتر جبرئیل مهتر  
 سلیمان را خبر داد که درین هفت روز صفت وزیر اعنکیوت بخورد و او بدیه مهتر سلیمان علیه السلام  
 ز جاجه بقدر وسع خانه رست کرد که در خواب بول و غائط داخل و شرب بود و صفت را در آن  
 ز جاجه رون کرده سر پیش کرد که راه سوزن بهم نباشد و زرش دین و زها با سبیلان و پود  
 بهنتم عنکیوت آمد و بطرف شیشه میزد و آن زن انصیت شوهر چوکی و دوست پس او میدید و میفرمود  
 بیک گاه شیشه از زخم آن چوب که در دست او بود شکست و عنکیوت از رون برآمد و زرش فریاد  
 کرد که اصف را خورد چون شیشه شکستند او را مرده دیدند و ملائم این آوردند که وقتی مهتر  
 قوم خود را از فرعون خلاص میکرد و خود است که بروم برود و شکرا و در تیه بود چون و میان شنیدند  
 جمله کلاستران سرنگان پیش بلغم پادشاه که صوفی وقت او بود آمدند و گفتند که پیش ازین خدمت  
 شما نمی کردیم احوال خدمت شما کو شیم اما باید که شما دعا کنید که مهتر موسی در روم نیاید و گفت که  
 من در حق پسر خدا و علی بدینم هر چند تضرع و زاری کردند قبول نمیکرد ایشان غلین شدند و در جا  
 خود رفتند و گریه میکردند زنان ایشان خود را آراسته کردند و از در و بعل و جواهر طیفها پر کردند و تهرهای  
 گوناگون گرفتند و در پیش زن از رفتن فتوحات دادند و جاجها خوب پوشانیدند و نعمت خود را نیند  
 و الحاح کردند که شوهر از زن بیچاره میباشد شما را باید که بشوهر خود بگویید که دعا کند آن زن جاجها خوب  
 پوشیده و خود را آراسته و پیش شوهر شد شوهرش متعجب شد که این چهفته باشد چون نزدیکی رفت و قه  
 بلغم نمود و آنچه که زنان است از مایه این نام و دست اندازی و غیر ذلک آغاز کرد چون پیش شوهر  
 غالب شد دست اندخت زن منع کرد و بدین وقت باز آمد و گفت باید که دعا کنید شیخ باز ایام خود

مهتر  
 درین  
 وقت  
 بود

در  
 قریب  
 بود



علی بن القیاس چند گزشت برین اندرون شد میگفت اگر این بد باشد بعد از دعا تو به باید که شش  
 ناپاوار شده قبول کرد و عهد کردند و بجا آمدند که روزی در صومعه رفته دعا کردند و عایش قبول  
 شد و هر سویی بشنید و سفر از تیر کویج میگردید نگاه باز به نایاب بود مناجات کرد که خداوند این چه کار  
 است جبرئیل آمد و گفت که در حق تو بستم و اگر ده است و اجابت شده است و شمار باید که  
 احوال و تیریه حصار است کنیز و اینجا باشد و هر سویی در حق و دعا کرد که خداوند این نتیجه ایمان از تو  
 بستان پس حصار بر است کردند چون نوبت به تیر و داوود بیدار و ز شنبه جمعه ایشان بود و حکم بود که  
 روز شنبه با همی نگیرند و مال نیاید می آید از یک روز و غیر نکند و روز شنبه چندان بی نماند  
 که در آب با همی میگردید و بعضی بر تیران و ز شنبه با همی گرفته در آن جا در آب نگاه میکردند و  
 روز دیگر آوردند و در باز صاف و خشت و غیره میکردند چون چهل سال برین که شست از جمله  
 شش رکخانه دوازده هزار خانه مسلمان شدند و دیگر همه کافر شدند زیرا که میگفتند اگر این غیر  
 بود بنا فرمائی بر آن ملک میرسد و اگر نباشد و کفر بود و تیر و داوود علیه السلام آن روز و از ده هزار  
 بایرون حصار آوردند که زنان و کودکان مسلمانان ایشان را دیده کافر شوند از اینجا است که حضرت  
 منع کرده است که مسلمانان با مشرکان کافران در یک سو نباشند تا زن و فرزندان کافر شوند  
 و بعد از نماز عصر حضرت داوود و سلیمان هر دو مسلمانان نیز کافر شدند و پادشاه ایشان  
 دعوی اندامی میکرد و بنقص سال در ایشان موت پیدا نشد و کسی نمرود و پنجمین حافظ نام  
 بر ایشان معیشت شد و خوشی که تحمل نکردند و از حصار بیرون کردند شش یک کیلومتر آوردند  
 و بر سر کوه میبود و مدت سیصد سال و در آنجا میسر ساندند و روزی آن یک کس که است او بود گفت  
 که اگر در حق ایشان دعا بکنی چه شود حافظ گفت از جهت خاطر شما سیصد سال گذشته است  
 چون سیصد سال دیگر بگذرد و ما کفر در آن شب بنهاد و کس از گمان آن شهر میزدند علی الصبح  
 چون بیدار میکردند پیدا نمیشدند و بعد از پادشاه نمودند پادشاه فرمود تا بر آن کشتن اندازند  
 و گوشت ایشان را باز نمودند و کشتن میزدند و بیدار نمیشدند و بعد از سه روز بجای باز ایشان آمد  
 فرمود تا ایشان را در آب انداختند و شش بعد از آن در هر ساعت مردم می نمودند پادشاه نیز سید  
 فرمود تا کوشه است که در چهار روز بود و در هر سه هزار جوانان نهاد و کشتن اندازند و

نشانند و درون کوشک گنبد رست کردند از روی ساله نفقه با خود اندرون بروی گنج  
 نیز اندرون بود که در وقت در سوزن آمد گذشت در وقت سحر هتیر غز ایل با پیست تمام  
 خود را با و نمود و گفت کیستی گفت منم غز ایل گفت زاندا ام قابضاً گفت برای حقش آمده ام  
 گفت امروز بگذار فردا هم درین وقت بیا هتیر غز ایل قبول کرد چرا که آن وزیر از عجز و ماندن بود  
 چون او غائب شد برون آمد و جوانان را بدید گفت و بهیبت تمام کرد که شما غافل بودید که او آمده  
 بود و شما نکشیدید ایشان گفتند که ما میان تیر و تفنگ و ناوک در دست گرفته استاده بودیم که هیچ  
 از جلای نه جنبیده ایم گفت حاضر باشید فردا درین وقت خواهد آمد البته بکشید و باز درون رفت  
 روز دیگر نیز برگذاشتند و چون از دوم جان او اندرون چاهها آبی و از ده هزار  
 کس بیرون قبض کرده شد و هیچ جا از مرگ خلاصی نیافت کما قال الله تعالی ایما تاتکونوا

ید که الموت ولو کنتم فی بروج مشیتة و بعد از آن دریا عمان بر ایشان برآمد و همه  
 حصار تیر را فرو گرفت و نگه ماه حصار تا این مان غائب است و بهر کشتی که بدان جای رسید  
 می یابد و میکشند و آنچه باقی ماندند بگریختند و بجانب پیغمبر جان آوردند تا بالا از ایشان دفع  
 شد و آنچه مقرر شد که هتیر داود علیه السلام با دوازده هزار خانه بیرون آمده بود آن باقی  
 نیز بجا گرفتار شدند چنانکه بعد از سه روز علی الصبح چون برخاستند هیچ آوازی از شهر  
 نماند چون بیرون شهر تیر رفتند دیدند که همه پوزنه گشته بودند و یک پد بگریه میخاستند  
 اما سخن کردند نمی توانستند بعد از سه روز آب طعام نخوردند و باران بارید همه باره

در دریا انداخت چنانکه در تفسیر کامل آورده است اصحاب السبب که توفیق خستین  
 و معلوم باد که آنچه منخ میشدند از احم ماضی عمر ایشان اکثر از سه روز نمی بود و در روز قیامت  
 کافر را بصورت خاک آید بر آید و آنچه مومن بودند کفایت گناه ایشان باشد باز  
 بصورت خود آید بر آید رحمت و آنچه عوام الناس میگویند که این صورتها محسوس از ان باشد  
 و یا این مال قارون است محض رافع است زیرا که مال او در زمین رفت و نیز حضرت گفت  
 چنانکه برادر من مادران باموسی در بیابان میرفت درختی دیدند عظیم که تن او از درخت  
 و برگها و از نقره و بریک تحت زیرین استاده بود که هر طرف آن تخت مکل بر و جواهر

بود و بران بساط از نور که استر آن بساطها از استیضای بود و بارون گفت که ساعتی درین  
 تخت بیا سیم بهتر موشی گفت ندانم اگر ملک غیر می باشد نخواهم رفت بهتر بارون نشید و  
 بالایش برآمد و سپید بهتر عزرائیل جانش قبض کرد و آن تخت بهوارفت بهتر موشی  
 چون در خانه آمد واقعه باز نمود و یکس گفته او را چو لنگر دو تهنش کردند که از جهت میراث  
 او را گشت روز دوم چون علی الصلیح برخاسته و دید که آن تخت موصوفه در میان شهر  
 استاده است و بهتر بارون برو حقیقه تمامی عالم شهر به و درند بار تخت بهوارفت و از چشم  
 ایشان غایب شد ای عزیز چه اعتبار بحیات نباید کرد و دل از دنیا بیا بیدرید که دنیا بجا  
 یاشش نیست و ضلوع و غسل را آخرین میتوان است که بدست دیگران سپهر شدن معلوم  
 است چنانکه شاد قائم فرماید رباعی ایندم که در رکاب تو ای جان من شان و ترسم که  
 امان بدو نماند و گریه به بار من که مردم صد جان می گیرم چنان میتوان کرد ان عجایب  
 پس مراد از موت موت و اقبل ان تموت است چون خود را از ان رو که در حب تصرف تو بود  
 نداده است لای خود بینی در تصرف ظالم کج و حدت که اسماعیلی اند و درین هنگام که بیت  
 عاجز و مغلوب بینی پس خود را زنده بدان که زنده گی عارضی است و مادریست که الذاکر کلوم  
 پس بهر اقبه که خود را چنین دانستی گویا که صد مرتبه از ولایت او بیا بدست آوردی که نبوت  
 اشتهارست و ولایت اشتهار پس ازین جهت است که پیغمبر علیه السلام گفت و لایتی افضل من نبی  
 نبی نبوت من ملک نبوت نبوت من دوست ساختن است از یکدیگر گفت علیه السلام  
 انا قل من ربیبین بقیة ای هو القدر و انا الحادث و هو القادر و انا العاجز و  
 سالکان را باین دو اسماعیلی خود را بایر سپرد و یکدیگر را بهیچ که اسباب جلایه است دوم بهیچ که ضلالت  
 بجا است پس هر چه در عالم ظاهر بود و صادر شد و جمله مضرت از تابض و جمله منفعات از بساط  
 دائر و خود را در میان ندان پس او را مراتب محال شود که اگر چه نبوت افضل است لاشبه و لا محال  
 انما شرف و لاییت خیر است و دیگر است ایشان از آنکه که آورده اند که جریخه بالفی چند از حجاب  
 میرفت تمام عرب گفت که خالصیت محبوب من است که مرده را زنده کند و هر دو در شهر که در بریده  
 شد و بر زمین افتاد و خون بجا از ویرفت و از آن حجاب هر دو شهر که او گرفت و بریده و بر جفا

و روان شد و مرتبه اینها که چهل و چهار مرتبه فضل از مرتبه اولیاست که او را تجربه باشد و این را  
 اما انوار از روی شوق و اشتها گفت که چنان نتوان کرد و عجز از سحرانه از روی فضل چنان که  
 رسول امام جعفر صادق علیه السلام جامه آب بپوشی پوشیده میرفت و کا ندری در باطن اندیشید که خاندان  
 رسول الله را این جامه چه حاجت امام اولیا گفت کیسه یک کرت بمیر و جامه آب بپوشی آنچنان  
 مرا و را مباح است و منکه هر روز صد بار میگویم چه لازم نیست و دست و کا ندر گرفت و در شستن  
 برو که لباس رشت در ستر و شست که دست و کا ندر را خراشید و گفت هذا الخلق و هذا الخلق  
 بیت منی ناب حدت کنوش کرده که دنیا و عقبی فراموش کرده و و خدا و اولیا الله  
 فراموش کردن با سوگند است تا آنکه از خود نیز خبر نباشد و آورده اند که در ایام ماضیه و  
 بود که هر چه از ماکولات و دیدی میگرفت و بخور می و هر چه بر دوش می آمد و میگفت اهل شریعت  
 او را نه پسندیدند که سخن نامشروع بسیار از و صادر شد و عالمان فرمودند تا تنه را گرم کردند  
 او را در و انداختند و سر پوش بر آن نهادند و جوانان طالب حق رفتند و تخلص کردند و دیدند که  
 سلامت نشسته است بجانب ایشان دید چندی گفت که ایشان هم چیز کردند آن هر روز  
 مشورت کردند که شان خدمت است و سی سال در خدمت بودند و همیشه بی خود بود و بعد  
 از سی سال از سکر خود آمد با ایشان گفت که شمار مقصود چیست گفت دیدار چنان بهوش  
 و بهوش رفت که بدتر از اول شد بعد از دو سال دیگر در خدمت او بودند و باز بهوش رفت  
 و دیدار از کم شده گانست و از احوال بدتر شد و آن جوانان دست از خدمت باز داشتند  
 آورده اند که خواجہ گران بودند که بدتر بیک فروش عاشق شده بود اما در آن چهار معین  
 حقیقت رسیده بود و از خود بریده و بدوست پیوسته بود و از خود و اسوا گندم و از خود  
 روزی که اولیا الله در پیش او استاد بود و او بیک است سبک و فوج پر کرد و پیش آن ولی را  
 که زو و پاش این قبح را بخود و از ترس بپایه شدن در گریبان خود برکت و زود در خانه آمد و  
 جامه را بکنیز داد که زود بشوی کنیز که جامه را به تمام شست اما نقطه از اثر خمر باقی ماند که زو را  
 نمیشد و آن را بدین حرکت دید آن چرخ جامه رفت و از حلق آن کنیز در گذشت چند  
 علوم و اسرار ظاهری و باطنی بدوست داد که بپزد و ستان حق گشت چون بخانه آمد کجالت



دیگر بود صاحبش پدید که حالت چگونگی نماید و خود را بار نمود که از بخت آن یک خطه بکشد و نمک  
و لای ویدیه باز آمد و در پیش استاد و گفت ای برادر نصیب هر که بود بر دس کسی گمان نماند که  
از دست هر ناقصه قاتل می باید قبول کرد که این طایفه را با من که کون است چنان  
طبیعت خارق اگر کسی را زهر قاتل خورد باید خورده که ایشان نیز طبعیان عاذق حقیقت  
اند که هر کشته و جلوه کس با حق میرساند چنانکه حاجه حافظ شیرازی قدس سره العزیز فرمود  
بیت بی سجاده رنگین کن گرت بهر مغان گوید که سالک خیر بود ز راه و رسم منزه  
و اینها آورده اند که روزی جوانی بخدمت جنید بغدادی آمد و گفت ای خواجه کجاست نمیکنم  
و نالیش عمل نمیکنم از آن بخت بد چهره در پیش شما میگویم اینکه مدت چهل سال است قائم لیل و صبح  
الدهر و قاری قرآن و چهل حج و چهل کعبه کشیدم اما هیچ از احوال حال دلیا الله معانده نمی شود  
شیخ امر کرد که امروز هیچ کن جوان فرض ادا کرد و وقت آنچه مقصود او بود دید علی الصبح چون  
باز مسجد مشرف شد و گفت دیدی گفت دیدیم جنید گفت چه گفت جنید را بگو که مان را برین  
چرا را نبردی که طالبان مرا اتهم است بسو و کشف و کرامت راه منونی میکنی زیرا که درگاه  
مرا شایان اتقام است که کشف و کرامت جنید گفت علی تو سیر را دتو و چون از بندار عمل  
که شتی بخیرستی ایضا آورده اند که روزی شیخ بهاء الدین که ریاضی از خرقه خود را بخواجه  
کرک فرستاد و خواجه آن خرقه را در آتش انداخت روز دیگر با شیخ کس فرستاد که خرقه را بده و خواجه را  
بزرگ یک تنگی سوخته بود اما باز در آن آتش میگرد چون کس سید و ازو طلب کرد دست در و یکبار  
که خرقه را بر آورد و بر هم زد و غبار برآمد و بکس گشته داد تا به شیخ بد و این باعی ابرو زبان  
شیخ داد و باعی کرک نموشید گئی خرقه بد و نموشتر اشید بگرد و بد خرقه چه پوشی چه تراشی از سر  
این دو کان است ازین گذر ایضا و پاد زنی را بر سید ند که چنانکارانم کنی گفت من همیشه  
در نماز و پیروی استقامت و هر چه از حضور شکسته ام و علمای از نماز و انم من از دهن در قهر معلوم شود  
آورده اند که بعد از وفات چون او را در تابوت نهادند و خواجه کرک سید گفت ای زنی این مقام  
را مانده میسر آورد و گفت نروم کرک گفت برو و برو بعد از دهن چون به پهلوی دست رو بقبله  
نهادند و دیدند که سرش بجانب قبله و پایش بجانب مشرق برگشته بود و احوال هر ماه حجا و ان

قبور را رست میکنند باز همچنان میگرد و پیرو شکیلی بن فقیر را گفت که من یارت قبرش را گروم  
 که بطرف هند است و ایضا دیوانه بود که خود را برهنه میکرد و در مسجد بول و غلط میکرد و روز  
 نشسته بود عالم گفتش که خود را بپوش گفت خاموش باش که بیشتر کشتنم کسی خبر آورد که حضرت هاشم  
 شام و گفت رَضِينَا بِقَضَائِكَ وَصَبَرْنَا بِكَ كَلَامِكَ عَالَمِ بَارِ گفتش که خود را بپوش باز گفت بیشتر  
 و دیگر شمار کشتنم باز کسی خبر آورد از وفات پسر که آن عالم راسته پسر بود نه هر ستم زد و آن عالم باز  
 گفتش خود را بپوش گفت من هر ستم پسر ترا نده کرده ام کسی خبر آورد که پسران شما هر ستم زده کرد  
 و ایضا وقتی بست کسی از مجذوبان در ولایت ما و النهر پیدا شدند که هر چه از ماکولات میدیدند  
 از حلال و حرام میخور و دند و هر چه بزبان شان میآمد میفکند عالمان حکم کردند تا حاجاها از ایشان  
 برگیرند هیچ نگفتند و چند چوب سنگ زدند هیچ التفات نکردند گفتند گوشه های ایشان بپرید  
 هیچ یکی التفات بر نده گوش نکرد مگر یک کس را و از ایشان جدا کردند و دیگران امانده  
 دادند مسئله آورده اند که مسواک هر چند خرد باشد استعمال کنند اما چون برابر گشت شهادت باید  
 باید که او را البته بچید و دفن کنند که در روز قیامت در عرصه عرصات درخت عظیم گردد و فرمان  
 الله تعالی که او را و اقربای او را از گرامی روز قیامت زیر سایه خود گیر و بعد ازین بدانکه در وصیت  
 نامه امام عظیم آورده اند که هر که خاک او در حق طهارت چون آب بنزدند کار و روزی که هر دو بآیت کلام  
 الله ثابت نموده اند كما قال الله تعالى ان لم تجدوا ماء فتمسوا صعيدا طيبا قال عليه السلام التمسوا

طهر لا تلمسوا ولو الخشبي و این تمیم مریض و جنب حاضرند و نهاسه مساویت و آنرا چهار  
 فرض اول و ضربت یک بار و دوم بر آب و دوست سوم نیت و چهارم خاک پاک  
 و چهار چیرینست است انگشتان در وقت ضرب کشاده دارد علی الحکم و استیصال استندار یعنی دست  
 را بر زمین نهد و پیش و پس و بعد بر دارد و بیفتانند اگر چه گرد نباشد و استیصال تمیم شرط  
 و در قنای سراجی آورده است الاستیعاب شرط فی التیمم هو المختار خلاف لما ذكره الفقهاء

الامام صدق الاسلام فلو ترك تحليل الاصابع لا يجزیه و كذا اذ لم يحرك الخاتم آنچه در نام حق آورده  
 است قول بعضی باشد تمیم محدث و جنب افرته نکرده اند بلکه همه یکسان اند تا کسی طهر نبرد که جنب را  
 در خاک غلطید نیست چنانکه آورده اند روزی حضرت سالت پیام جامع صحاب در بیان

مسئله  
 بیان تمیم  
 و وضو و شستن  
 مسواک

رفته بود و آب ساقیت فرمود تا نیم زنند عمار نام صحاب بود خود را در خاک انداخت حضرت فرمود باینکه  
 اصدت حلالا اما کیفیک الوج والدعا عان یعنی و عمار آنچه زکوی فعل حارست زیرا که بنده بود شمار  
 مسح روی و دست و پا این تنبیه است نیت در وضو و غسل فرض نیست پس اگر کسی در آب افتاد  
 دریا باریان برود باید که تمام اندام او تر شد جائز باشد از غسل وضو اگر آب در دهان و بینی کند و اگر  
 تیمم بخواند آن قرآن یا زیارت بزرگان یا بر روی نماز جازه و یا در سجده شکر یا بر سر  
 آمدن از مسجد کرد یا بن تیمم نماز و انباشت تا خاصیت بر آید نماز کند و خاک پاک اگر بجای پدید شود  
 و سه روز آفتاب برود بر آید اگر چه در سایه باشد آفتاب نه بیند در حق نماز پاک است و در حق تیمم باید  
 زیرا که در کلام خدا خاک پاک یا در کوه است و بکثرت از فرقه ها و نقلها هر چند گذارد و آب باشد و تیمم  
 و معتبر است که اگر تکمیل از آب و در باشد و میل چهارم از آن است بجز حریب که هفت مشت باید  
 بقول اصح ما اگر کم ازین باشد روئیت باید که نماز را فوت کند چون آب برسد قضا کند الا  
 بعد از هفت و بیماری که وضو و غسل پنج افزاید پس درین هنگام نیز تیمم کند و اگر تیمم در دو یا سه مرتبه  
 سه یا هفت که تیمم جدا شدن اندام باشد و یا چاه بی رس باشد و یا شش آب ندارد اگر چه آب موجود  
 یا نزد یک است تیمم روا باشد و اگر مسافر است آچار و اما از ترس نفس خود که هلاک از تشنگی خواهد شد  
 او نیز تیمم کند و بر نماز جازه بخیر ولی امام را او و بجا روئیت و از بر روی نماز عید اول روئیت  
 و بیمار و است که این دو نماز حلیفه دارند و از بر است جمعه اول و بیایه روئیت زیرا که خلیفه او هر  
 است و مسائل چند که از جهت شریعت گنایار حوض محلش نه آورد و الحال بشود بداند که آب است  
 هر چند اندک باشد و یقین شود که پایداری در روئیت و کسر وضو و استیحا و غسل بطریق علوم الهی  
 کرده است باید که چند نمک که از کاسه بدست گیرد و در حلیه دیگر استحال کند و است تا آب تمام  
 به فرسود و اگر آب حوض عشر فی عشر باشد حکم جاری دارد و اگر نجاست در واقعاده باشد مگر  
 تغییر کند بکلی از او صفاتی مثلثه او که طعم و لون هیچ باشد دیگر آنکه مقصود از زده و زده است که تمامی  
 نفس پاک شود و اما اگر مریخ باشد چهار گوشه او زده باشد تا چهل شود و باز هر که  
 ده ناسی و دیگر و شود تا صاف گشت حاصل آید اگر عدو باشد باید که گرداگرد آب سی و شش باشد چهار  
 تمام شود و اگر مطول باشد باید که طولا است و پنج گز باشد و عرض و چهار گز باشد تا حدی

مسئله  
 در بیان  
 در روئیت

شود و قس علی بن ابی طالب و ائمه عتیق و اعتبار دیگرند و دیگرانیکه گفته اند چون آب بغیر کعبه و بازمان  
 زمین آب میگیرد و شستنی کافیت بر آنکه آب چاه پاکست و حق و خود غسل و شستن او را  
 که اکثر علمای امام محمد بر سر چاه گذشته بودند پس ازین جهت انما من رقی چاه قوی بقول و قبول  
 کرده اند و سخن او معتبر گفته اند بیکه در جمله اشربه چنانکه در تحریریم خبر و پوزه و دیگر نیز قوی بقول  
 اوست و در مسائل جنس و نفاس قوی بقول امام ابو حفص کبیر است پس اگر چاه بر سر راه باشد که  
 کو و کان بدست آب او گیرند و بخورند پلید نشود مگر بدست و پا و ایشان نجاست حقیقی باشد  
 تا اگر جنب پای و آب چاه در آورده و پلید نشود و اختصار از قول عوام الناس که ایشان میگویند که  
 اگر رسن او دلو را نداشتند از آب پلید شود زیرا که در عرف رسن و لو پلید می باشد و آنچه در  
 نسخ آب لازم شود تا به مقدار که باشد پس نسخ و لو آخرین لور رسن چاه هر چه پاک شوند و اگر چاه  
 چشیده اریا باشد و استخراج جمله آب و لازم شده باشد و ممکن نمیشود پس باید دانست که قوی بقول  
 امام محمد است که در بیت لو پاک کشید بر لو که کیصلع در و گنجد و لو هسغرو اکبر را بدلو صاع حساب

### فصل چهارم در بیان نماز که قال الله تعالی و ما کان الله لیضیع ایمانکم ای صلاتکم

و انما یسه الصلوة بالایمان لانه علامه الایمان پس معلوم یابد که نماز عینی بیان نیست بلکه علامت  
 ایمان است و اهل کتاب عین بیان بود و نشان نزول آیت است که مفرد ماه حضرت سالت  
 پیام صلی الله علیه و سلم بعد از پیغمبری بجانب بیت المقدس که قبله بود و آن ترسیان بود نماز  
 میگزارد و در آن آیت آمده قول و جهك سطر المسد الحرام روی بجانب که آورده است  
 المقدس منسوخ نشد و بعضی معجرات در وقت نزول آیت حاضر نبودند و بغیر از قمر بودند چون  
 بر گشتند و مطلع احوال شدند و نگین گشتند که حال نمازهای ما که بعد از نزول آیت بجانب بیت المقدس  
 کرده ایم چه باشد این آیت مذکور در نشان نماز ایشان نازل شد و وجه تسمیه نماز پایمان این بود  
 که یهودان نماز ایمان و گشتند پس چون بیت المقدس منسوخ شد و سجایان فرج شدند که نماز  
 روی قبله تا آورد و یهودان نگین پس چون بیان هر طائفه که نماز آنها شد از برای سر نشانیان  
 این آیت آورد و الله المشرق و المغرب فاینما تلقوا فتثم و وجهه الله معنی قبله مشرق و مغرب هر دو  
 از آن خدا هست پس هر کجا که بامر خداست رو کردید همان مرخص نیست و شاید آن تقاضا و تخمین شود



و بعد آنکه امر او چه گفت زیرا که امر کردن کسی بچیز موافق جهت یعنی روی آوردن نحو شود تا دلی  
 کسی که سر و کار او بعد از آن امر کند که فلان کار کنی کسی گوید که هفت روی آوردن به چیز خدا را  
 نشاید زیرا که روی آوردن بچیز بیرون نوع است حقیقی و حکمی پس حقیقی در حیوانات است و حکمی در  
 اوصاف باری تعالی پس معلوم باد که وجه امر را گفته اند نه روی را چنانکه بعضی صوفیان شیطان سیرت  
 آدم صورت گویند که هر جانب در هر جا با هر کس رو خدا هست و هر جا خداست این محض کثرت  
 زیرا که جابر است کردن بچیز محض کثرت بدان که غیر از آنکه حضرت رسالت پناه فرموده است که  
 مثال صلوٰه خمس مثل پنج جوی هستند که در خانه هر کسی برود و آن کس هر روز پنج کثرت در آن  
 جویها غسل کند پنج اثر چرب بر بدن آن کس نماند پس همچنین صلی صلوٰه خمس اگر کما حقہ چنانچه حق  
 نماز است از رکوع و سجود و قیام و قرات و غیره و کاک بجای آورد هیچ اثر گناه صغیره در دفتر او نماند  
 چنانکه آورده اند که روزی یکی از اصحاب پیش امیر المومنین عمر فاروق آمد در ایام خلافت  
 او و میگفت ای کفایت که در این صیت گفت یا امیر کتاب از من در وجود آمد گفت چاکو گفت  
 روشن در بازار سیفر و ختم زنی صاحب جمال بر من آمد و گفت روشن بخورم گفتم این روشن  
 لافق شما نیست اگر بندگان من آلی روشن خوب بشمار و ششم چون بدکان خود آوردش  
 اندرون بردم و بوسه کردم و روشن گفت از خدا نمی ترسی از بهیبت خدا میگویی امیر المومنین  
 عمر گفت که وقت خشن بیا چون آن شیر خشن او را کرد و غطا آغاز کرد آنکس فریاد برآورد و گفت  
 یا امیر شکم کشاید ای کفایت که نماز پیشین عمر و عمر و خشن و عقب من ادا کردی گفت آ  
 ای کفایت قال الله تعالی ان الحسن یذهب السیئات یا لکنه از گناه صغیره از او شدی قال  
 علیه السلام اول ما یجاسب به العبد یوم القیمه بعد التوحید الصلوٰه پس اگر خلاص شود  
 از حساب نماز نشود برو که ای بنده چون در حساب نزد دست آمدی دیگر حساب با بر تو آید  
 کنم و الا همه حساب بر تو دشوار کنم آن عزیز پیغمبر گفته است که از نیاز بندم است باید که بجنود  
 باین ده خاصیت دانسته ادا کند تا نماز بنده قبول گردد و الا برود و نشود و معنی آن ده  
 خاصیت درین ده صورت است و در هر یک فرض مراد از ستم بستی و کالی در نماز  
 نکند که کار نماز فغان است کما قال الله تعالی فوبی للمصلین الذین هم عن صلوٰتهم

الَّذِينَ هُمْ يَرَاوْنَ وَيَسْمَعُونَ الْمَلَكُوتِ سَمِعِي فِي نَازِ يَأْتِيَاكُمْ فَرَامُوشْ كُنْهِ نَازِ لَعْنِي كُنْهِ نَازِ لَعْنِي  
 بعد از وقت خورش و تنها پس کی گذارند و در رو خلق ثقیل پس بیکر ده باشند و الریاء من الکفر  
 راند نهسته اند و مراد از آن سر بر نفس است که شش هفت اند چون ریا و غیرت و کینه و  
 حرص و هوا و آرزو باید که هر چه از نماز بر نه بینی در خاطر نه آرند تا قبول شود و مراد از آن  
 از غیر خدا تو به کند و خدا را چنان پرستد گویا که حق را می بیند و الا خلق و راجع به و مراد از  
 و ویل است یعنی در روز خ چاهها اند که چهل هزار سال اعتراف دارند و از خون زرد آب عصبان  
 پراند و عید برای صلیان نخل است پس مصلی را باید که در نماز آن چاهها را در خاطر آورد تا غافل  
 نباشد و مراد از آلف است نهاسد که کار بندگان است از عدم در وجود آورده و قابل شهود  
 کرد و مراد از حج جهد و کوشش نماز و عبادت خدا کند که بنده مکلف فاعل مختار است و مراد از  
 ب بدی خلاف با نفس کردن که در خبر است بهر شغنی که نیکی کنی یصلح آید الانفس کم هر چند  
 و حق و نیکی کنی خلاف پیش آید بقوله علیه السلام شَرُّ النَّفْسِ شَدَّ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَ مَرَاوُ  
 ف دل از ماسوی شد فارغ کند و چون کبیر تحریمیه حرام کننده هر فعل ظالم است همچنان هر طره  
 ماسوی است حرام داند و مراد از هر حرام است که خلق است بیا و خدا چون نماز یا و خدا میست پس نماز  
 او را رحمت باشد و مراد از ضعیض ضائع کردن نماز است نماز را ضائع نکند و نماز وقتی ضائع  
 شود که در اقل نیت نماز مقارن کبیر متصل بجای نه آورد که فلان نماز است و مقتدی گوید خلعت  
 امام است و در آخر حضور که فلان نماز را او کردم بجای نه آورد پس نخبین کس ضائع کرده باشد نماز را که  
 رسول علیه السلام گفته است هر که ده خاصیت در دلش آورد و نداند منافق است اگر چه نماز میکند  
 و در خست پس از عزیزی باید که در نماز جهد و جهد بسیار کنی که در روز قیامت از جهت نماز  
 و رانگی و سختی بسیار است بکاف قال الله تعالى كل نفس بما كسبت رهينة الا اصحاب  
 اليمين في جنت يمسوا بون عن الحجر من ماسلاكم في سقراقوا لواله من المصلين و  
 خبر است که من لا صلوة له لا زکوة له چون در شب معراج حضرت رسالت نباه ازت  
 العزت پرسید که باریت در قرآن هفت صد جا نماز یا زکوة یاد کردی و همیشه چه باشد از آنکه  
 یکجا نیز کافی بودند شنید که و محمد بر سر بنده گان من است تو هیچ علی بهتر ازین ندیده ام



نیکو شوق و بد آنکه در روز سه شنبه و شنبه و یکم در وقت افطار روز و آنوقت اجابت دعا  
 است دوم جنبه است از آتش و وزخ سوم جنبه است از نظامی یا شیطانی است باید که فطر و صوم هر دو از  
 غروب که فطرب نماید بکند و در محرقه اندازد پس آرد و ده است که دوازده فریق در این وقت  
 متفق برین اند که فطر و متفق بکند که همان از ستارگان بر شود و نماز مغرب پیر در این وقت  
 او کند پس تشبیه یا فعال ایشان نباید کرد و مقبولی و موقوف بر و چیرست اول بصره فطر  
 او کردن و فطر واجب است بر کسی که مالک قدر نصیب باشد و مال را می شرط نیست چنانکه اگر  
 کسی را دوشمیر و دوشمیر و دو گمان و دو کتاب و دو خانه و دو سگ باشد یا شکر و آب استمال مال  
 و دیگر را در حساب بیج در آرد تا اگر تمامی مال بقدر و نیست درم رسد صدقه فطر بر او لازم شود  
 پس صدقه فطر او کند از جهت نبد شک و کودک و از هر کسی نیم صاع از گندم و نیم صاع دوس  
 چهل بلبل و دوسمین هشتاد و چهل و سیصد و از چوبهار من و هر که صدقه فطر را منع کند یا بهر  
 دانه مار و گزوم و رگور و پیداشوند دوم تراویح است رکعات بدو سلام و باجماعت گذاردن است  
 است و نیز ختم قرآن در دو رکعت است باید که در هر رکعت ده آیت چون سوره الفاتحه و سوره الفاتحه  
 حاصل شود و در این اوقات و در ده است که اگر کسی از سوره فیل تا آخر قرآن بخواند است  
 را بجا نیاورد و باشد و فریاد قیامت با خود شود اگر جمعی از اهل قبله تبرک تراویح متفق شوند  
 باهشام سلام را باید که همان به رتبه و تالاج کند بدین احوالی که چون وقت نهانه و آید  
 با تها و درست ظاهر و باطن از اسوی الشبک کن و غیر از الله چیز را در دل راه ندهد  
 چنانکه شیخنا شیخ المشیخ والا و لیاریس سالکان خواص مان کشف الامان شیخ عثمان ثانی  
 قدس الله سره العزیز و پیر قطب الاقطاب شیخ جامی شریف زنده و کی هر دو روایت کرده اند  
 که هر امانی که بداند که در زمین نیست و در بسیار عمر و نیاز او نزد سالکان چو نیر و لفظ  
 علیه الصلوٰه والسلام الصلوٰه معراج المؤمنین من لا صلوٰه له لا معراج له چون کار که  
 معراج باطنی مصلی است و زنیه باید است تقرب حق پس حضور تمام باید کرد و خود را بر تها  
 و معیت او در میان نباید دید چنانکه حضرت رسالت بر او صلی الله علیه و سلم در معراج ظاهر  
 از حجابات افرد گذشت آواز و تشبیه که یا محمد ازین است خدای تو در زمانه است یعنی در سبوح



و قدوس است و این اصفات پس گویند که پر دانه عقل فهم و خیال دین پر سوز و این حضرت  
رسول الله صلی الله علیه و سلم چون الای عرش رسید و در باطن او قطره از جزایات الوهیت می  
و حدت بچکید و او را از شعور محری در بود اول هفتاد هزار مرتب بود و ای که بود آسمان نماند  
محدود که آنرا ساکنان پرده های نفس گویند ازین در گذشت چون ازین پل شد مرتب مذکور  
دید و چون از دل جدا رسید که محل اخذ معرفت است هفتاد هزار پرده های حقیقی رنگ که از مراتب  
قلبی گویند و دید چون از نور او سپید شد هفتاد هزار پرده های سرخ بنایت صاف و دید و سر را بهیئت  
میان فواید و روح و چون از سر روح شد هفتاد هزار پرده های خرد و دید چون از روح بخی شد هفتاد  
هزار پرده های سفید و دید و چون از خفا باختر رسید هفتاد هزار پرده های سیاه و دید و از خفا از نفی و جو  
خبر بود و چون از انفعال بفرود آمد صرف گذر کرد هفتاد هزار پرده های سیاه و پیش بود که آنجا  
نشان نبوت و شعور انانیت و اشارات خالقیت مخلوقیت محض محل شد پس بهیئت قدوس یعنی  
دارد که عبارت از اشارت ادر در نیست یعنی سر در انبیا و برهان انبیا و تاج انبیا محمد مصطفی صلعم  
را چون اشارت شد که قربت حق که تصور و تحقیق نماند و قربت بیستم حق که محض است بلکه قربت برانست  
نهم و حضرت مرتب پرده های مذکور که سراج باطنی بود و بعد از سراج ظاهری و لقد راه بالافق  
البلین یعنی چون در افق افلاک رسید تحقیق مبارک خویش گویند که شخص و بالای عرش منع شد  
از سرجه پس سر مرتب مذکور که نفس دل و فواید و روح و خفی و صفات و سیر مع الله کرد و  
این پرده ها را اطلاق بذات و صفات حق نتوان کرد که این اعلای نور و حجاب گویند اگر میان  
سایک سلسله نور محمدی و غیر ذلک من کلامهم گویند و هر پرده ازین پرده ها چون هفتاد هزار مقدار  
این جهان است از نور نماند و در افق املاک یعنی در جاکه حاج از کیفیات غایب دارند و خود جز  
هفتاد هزار برابر این دنیا نماید اما چون از روی شمول ایشان که نظر کند که در کل ایشان متباین و  
اتحاد ندارد پس تنها بی اندرید که آنچه او لیست از آنست نماید و درین عالم کیفیات نماید نه خلق از  
کیفیات معلوم باد که چنانکه ذات و صفات باری تنها بی و ماحدود و محیط جاهل کمالات غیر  
اتصال انفصال است این پرده ها نیز همچنان است و مرتب طوالت حق تسنن کرده و یک برگ  
نیز از مرتب ندارند پس اگر عزیر اول چون مستقیل قلبه شوی شاید که بگوید آب دین نه اندازی که

در این  
نمایند  
در این  
نمایند

در شرح مشارق آورده است که در آن ساعت روی بخیزد آورد دست یمنی بامرویس گویا که بگوید  
حق آب دهن انداخته باشی و اگر آب یمن بسیار گردد و برکتش چپ بر گردد و اندازد که شیطان از  
عقب و سوسه بکشد پس گویا که بس شیطان انداخته باشی و چون از وضعت و جهی للذی فطر

السموات والارض حنیفا و انا من المشرکین گوئی تحقیق چنان بدانی که باطلی از ماسو

الله شستم و معراج باقی را با حق در پیوستم و دل از غیر حق عاری باید کرد که ماسراج حق بخت

باشد که کمتر است کسان برسی که سر را از غیر الله خالی کرده اند و بختی بر آب طنی پیوسته اند و دست

برداشتن تخریب اشارت بدان است که ماسو الله را پس پشت انداختم و چون دست را زیر پای

نبی الله اکبر گوئی زیر که اگر در آوان دست برداشتن گوئی پس نقص نیست اول شود گویا که شمر

را پس پشت انداخته باشی و چون در آوان دست نهادن گوئی گویا که شمر الله کرده باشی و معنی

ماسو الله و باید که بجنورت نام چنانکه سالک محقق خود را در میان کعبه و حدت که مولد زوات

محمد است داند و الا چون عوام الناس خود را بجهت کعبه که مولد زوات محمد است داند و خواجه

فرید الدین عراقی در معنی این حدیث فرموده و تاویل کرده است که احدی گفت مع الملوک

افضل من سبعین رکعات بغير مسواک پس او گفت که یک رکعت بر حق و که تو در میان نبی باشی

افضل است از هفتاد رکعت که بخودی خود بر او ادا کنی و بدانی که نیت شرعی مقرر است سه

نوع اول متصل آنکه تکبیر بانیست پیوسته باشد که فلان نماز است دوم مفصل آنکه نیت کند بعد از شکر

منافی نماز در میان آن دو تکبیر گوید سوم متعارف آنکه نیت با تحریمیه با هم مطابق چون خاتم و صبح

و اگر نیت محققان که بایست اوست ندانی بایست خود را در فهم هر کلمه که در صلوة آید بچنانکه هر یک چه

معنی دارد و بخوانم که از جمیع کلمات از یکتیرا سلام فهم سخن گویم اما چون در کتاب ارشاد المریدین

آورده بودم سکوت کردم و باید که بعد از افتتاح شروع در قرائت کنی و خود را در میقات حساب گاه

حاضرانی و قرائت یک حساب یا حق دانی و چون قرائت غلط خوانی گویا که حساب غلط کرده

باشی و در رساله شرح المسائل قطب الاقطاب قطب الدین مختیار اوشی حشمتی قدس سره هرگز نگوید

اگفته است که اگر غیر المعصوب را بدال حجه خواند که سفیدان اگفته باشد و اگر بگوید پالان ستر

را گفته باشد پس مجبور و تقدیر نماز ناسد شود و در تحف المصلون آورده است که اگر در دو

مسئله  
در تحف المصلون

اللهم صل على الحسين كغيره من آل البيت  
 قوت اگر نشتی حسین گوید نمازش تباه شود زیرا که تباه است و حسین یعنی فراموشی  
 و اگر بجای تو هم ستم حسین گوید نمازش فاسد شود که ثم براس تعقیب است و هم سوگند را گویند  
 محافت قرأت بعدی خواند که خود شنود که قرأت و طلاق و عتاق و قسم و شهادت را خواند  
 مستبر نیست و وقعه نشنود پس چنین قرأت کار صحت بین نماز است باز از خارج و طریقی قرأت  
 کلام الله بقدر امکان خود و بالتامس فرزند عبد کریم صلح الله شانه بیان کنم چنانکه خلیل ان  
 احمد قدس الله سره العزیز خارج حروف ریش بیان کرده اند هجاء از بن حلق قریب بسینه  
 و کلا قریب بحلق بالاتر از منزه و ح فروز از مری و ح بالی مری و ح بالاتر از و ح نزدیک  
 این شش را حروف حلقی گویند و در سنجیده آورده است که مخصوص در فاتحه اگر کسی بار بجای  
 دهد و یا بر عکس نمازش فاسد شود و در اذان کس لا اله الا الله چنان گوید که حلق را خبر نشود و الا  
 که گفته اند و ح را تمام حلق گویند و در مذکوره الاولیا آورده است که روزی حبیب عجمی  
 امامی که در آن زمان امام حسن بصری از جانب روم رسید و هند آمد اگر حبیب عجمی الحمد لله  
 گفت نام از آن نماز شروع برگشت و تنها نماز گذارد و روزی امام را و جاد در دیشان پدید  
 آمد گفت یارب نزدیکی خود بمن بنمای تا بفهمم بر او آواز داد که نزدیکی من یافته بودی و در ترک  
 داری امام گفت یارب کدام بود گفت نماز خلف حبیب عجمی گذاردی چرا که دل و لسان و  
 بشریت مصطفی شده بود و خود را به خود و پا پیوسته بود چنانکه در سابق آورده اند که  
 هرگاه که کلام الله خوانده میشوند حبیب اشوق و جبهه پیدا میشوند میگفتندش که عجم را شیخ  
 کلام که خواندن نمیدانند گفت لسانی عجمی و قلبی عربی و معلوم باد که این حکایت نفسی  
 عالیست زیرا که اگر جاز بودی و امام نمایم بجاعت را ترک نداد و این حالت در ویش  
 است که تعلقی به باطن دارد و تادیر میخواند و گفته اند که التادیر کالمعدوم اما عامه خلق را  
 فتوی برین است که اول حروف فرض است چنانکه اگر در آياتك تعبد و آياتك تستعین  
 تشکیر را بگذارد نمازش فاسد شود و آورده اند که شیخ قاضی حماد الدین ناگوری  
 امام شده شیخ قطب عالم قطب الدین اوشی و معین الدین حسن بنجری و بهاء الدین کریم و شیخ

ش  
 ف  
 ب  
 ا  
 ن  
 ز

الله سبحانه و تعالی که در دهم بیست و یکم است و در تائیم شفا صبی قرآن و در یک کتب ختم کرده  
 جمله سجده نماز و سجده نماز سجده آورده و در سجده بر یک چپ نهادند و در رکعت دوم هر ختم  
 قرآن کردند بطریق اول و بعد از فراغ مناجات کردند که خداوند اچنانکه حق شناختست  
 و حق عبادت تست بجا آورده و منافع آواند که به محبان چنانچه حق عبادتست برستیدید  
 و چنانچه حق معرفتست شناختید ما را و ما شمارا بخشیدیم و متابعان شمارا نیز بخشیدیم تقاضاست که  
 روزی قاضی شهاب الدین ناگوری کوفات یافت و او را دفن کردند منکر و کبر و پیش و آمدند و  
 سوال کردند که من دیک قاضی گفت این که ام من است چون فرشتگان اعلم نحو و علم حقیقت نیست ما بود  
 و برگشتند و مناجات کردند که خداوند اچنانکه شما چنین میسر خطاب عتاب از حق برایشان شد که  
 بروید و جواب گوید زیرا که چندین هزار بندگان من که می پرسید جوابی گویند و شما یک بنده را  
 جوابی توانید گفت چون بضرع و زاری کردند حکم شد که بگذارد و پیش او نرود تقاضاست که روزی  
 قاضی حاد الدین ناگوری قدس سره را پاشا گرد و خوشی قطب الدین بختیار او شتی چشتی میباش  
 شد که در آخر کلمه شهادت عبده و رسوله مطلق است شیخ قطب الدین گفت نیست و یادش  
 زبان مرید شیخ قطب الدین بود و نیز حاضر بود چون در کتب دیدم حق سبحان قاضی بود و شیخ لوح  
 محفوظ را نمود که در وسط مطلق نبود قاضی قبول نکرد و گفت خدا را یاد کرد و از جهت شهادت  
 در حال دور کرد زیرا که در کتب دروغ واقع نشده است با و شاه اعراض کرد که عجیب ترین قاضی لوح  
 محفوظه را قبول ندارد و قاضی رصفت جلالت اثر کرد و چون شیر شتر زه بغیرید و غضب نیز  
 اثرش کرد و چون برق بدرخشید و بیا خاست و شیخ کفشش را در دست کرد و در عقب او دوید و  
 گرفت قاضی رو کرد و بپایان نهاد تا آب در پیش آمد همراه کفش در آید و چون برآمد شیخ  
 قطب الدین دامن او گرفت و دامن خودش پاک تر کرد و دیگر آلوده ماند چون مسافتی پیش رفت  
 قاضی گفت دست از دامنم بردار که تحت پادشاه را نگونسار کردم شیخ گفت پادشاه فدای سر تو باد  
 بر فقیرم کن گفت شما نیز بعد از هفت روز خواهم دید رفت گفت عمرم فدای تو باد و ایمان من نظر  
 کن بعد از آن قاضی گفت که ایمان تو در ایمان حق باشد چون شیخ بخانه آمد پادشاه را مرده یافت  
 و بعد از هفت روز شیخ نیز وفات یافت و عرض ازین حکایت ایست که تا هر کس لازمست که بخندد





او غام باغنه و غنه اولنه باریک گویند و در هر دو لغام بی غنه نظیر نون ساکن بی غنه  
 چون بید اول آید چنانکه من رستم و من لکنه و باغنه چون بعد از چهار حرف مذکور آید چون  
 من و رار و من غنه و من بقول من با و او غام باغنه مقدار مدید آید تا حروف چال کلمه ظهور  
 یابد چون انشاء الله ان الله نظیر نون تنوین بی غنه چون همی التفتین و من ثمرة رزقا و نظائر  
 تنوین باغنه از واجاتیر صبیح بعد و برق و بشیر و ذی و آیه مکان ای حروف هفت با نزه و  
 و چون با بعد از نون ساکن و تنوین یک از ایشان آید نون اخفا باید کرد اخفا باغنه او کفزد و  
 اینست ت ش ج د ذ ز س ش ص ض ط ظ ف ق ک نظیر نون ساکن پنجم من قبل  
 ان کنت من ثقلت من جاد من و ان یسکن الذی ان و حین شمرین سبیل من قبل من قبل  
 ان یلتم من طهر و نظیر تنوین چون کاکا و کاکا صفا صفا قوم تهلون رزق کریم و غیر ذلک  
 و بدانکه در رسم یسألون در عما و مائون ساکن است او غام باغنه باید کرد و هر جا که بعد از  
 نون ساکن و تنوین حرف با آید قلب با برسم باید کرد باغنه چون من بعد بصیر یا یحیون  
 بدانکه هر جا که بعد از میم ساکن چون هم و کم و لم حروف خلق آید اظهار باید کرد و دیگر همه اخفا  
 است چون الله لیستمن بهم و یدهم و ترسمهم بحارقه و یدهم فی طعننا شیم و یدانکمل  
 ساکن در هشت جا او غام باید کرد و درت چون قد تبین در کال چون قد و خلوا و  
 جیم چون قد جعل و در سین چون قد سمع الله و در شین چون قد شغلها حبا و در صا و  
 چون قد صدق و در ظا چون قد ظلم و در زال چون قد ذهب بدانکه ذال و ظ و  
 او غام شود چون از ظلم و از ذهب و در جیم چون از جعل و تا زائیت و در وال و در  
 و ت او غام کنند چون ا حبت و نحو کما فاست طائفة و طاساکن در ت او غام کنند چون  
 سبط و ان فرطتم و لام بل و قل و لام و را او غام کنند چون بل فقه الله و بل کتم  
 و قل ربی و هر جا که دو حرف از یک جنس بهم آیند اولین ساکن دوم متحرک اول او و دوم  
 او غام کنند چون یدرکم الموت و اینا یو جبه و من یکر هم من مالم تسطح علیه و من را هم محیط  
 گرد و محلی که حرف اول آن ساکن حرف علت باشد چون الذی یوسوس الذی یکذب و  
 کلمه الم یخلقکم فان و کاف او غام شود بالاتفاق فقط و ت و ت او غام کنند اگر ت ساکن

درین مثال  
 کاف  
 در هر دو



ضروری نیز گویند چون ولا الضالین و حاج ابراهیم و لا تخافون و نما جوفی چنانکه برنده در  
 هوا باشد و باهنگی بر زمین فرو آید چنان نفس اماره در فرو و آرد چون و ما من دابة و لا هاتما  
 و تضاحت فضا و شاید که این مد ضروری بغیر از باب اضیال نماید باشد و در ولا الضالین دو  
 مرتبه یک ضروری دوم از برای وقف آیت و در حالت وقف آیت چون نزدیک حرف آخر حرف علت  
 ساکن واقع شود نیز باید کرد چون نستعین و المومنین و اولئك هم الکفرون و مدتهی که در اول  
 سورت از مقطعات واقع میشود اگر در لفظ او حرف علت آید چون ألم و صدق و ن  
 و اگر در لفظ او حرف علت نباشد مد نکند نحو ط و در عین کصینص و حم عسق و دو وجه است هم مد  
 هم قصر و هم مد ضمیری چون ما بعد ضمیری همزه باشد و ما قبل و ساکن نباشد چون من شیخ  
 عتده لکنا ذنه و اگر ما قبل و ساکن نباشد مد نباید کرد چون انا انزلناه و عنه و فيه اگر ما بعد  
 ایشان همزه آید باید کرد و مد تبدیل و اگر گویند که بدل از همزه و یا از تخمین باشد در حالت وقف  
 چنانکه آمنوا و آمنوا و سوار و در بعضی احوال چون و حرف علت هم آیند نیز مد کنند چون  
 ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات اما انک مد کنند بقدر متصل و متصل چهار المعنی اند و ساکن  
 سه المعنی و مد تبدیل از همزه یک المعنی و مدتهی باتفاق سه المعنی و مدیت و وقف باتفاق قرار  
 سه المعنی است و در فوائده اسامی و ایضا در فتاویٰ غریب آورده است که در آخر آیت  
 که وقف میشود به پیشیم که آخر است مع است یا بر است م اگر از یک مع است و فرج است شاید  
 که نفس نشد و کبیر کوع گوید و اگر نفس شد نمازش فاسد شود و کافر گردد چون کفوا احدی  
 مؤمنین و صالحین و فادخلی عبادی و ادخلی جنتی و اگر آخر سورت بر ای و هم یا  
 شاید که نفس نشد بعد کبیر کوع آغاز کند و اگر دم نکند نمازش فاسد شود و کافر گردد و چنانکه  
 و الکفرون هم الظالمین و کفرین و ظالمین و مشرکین علی هذا القیاس است و علی  
 تعلق بهج و ارو چون فمن کان یرجو لقاء ربّه فلیعمل عملاً صالحاً و لا یشترک بعباد  
 ربّه احد الا قول ربّنا و اجر دعوتهم ان الحمد لله رب العالمین و است و عیبه تعلق بهج  
 و ارو چون و قودها الناس و الحجاره اعدت للكافرين و الضمّانی عدد مد و مد و  
 اما بنعت ربک فحدث و ما ادرک ما هی نار حامیه و فی صفت ابراهیم و موسی



و علی هذا القیاس و اعراب نیز صحیح خوانند زیرا که اگر اعراب از جای خود تغییر کند و معنی او نیز  
تغییر شود و کارگر و قتل داد و جالوت اگر داد که قاتل است شیخ خواند و جالوت بفعل  
است برقع خواند و نازش ناسد شود و کارگر و در کنت من الظالمین بفتح خواند تا معنی تو تائید و یا  
ظلمت نفسی شیخ تا معنی تو قانیه گوید و یا خشی الرحمن بضم نون گوید و نازش ناسد شود و کارگر  
و اگر ما بینهما الرحمن را کسیر یا ضم خواند و است بدانکه حروف مشد و سینه اند چون کورا  
ایشان باید در آید الف لام و در میان حوامه و کور تمیخ شود چون ت د ذ ر ز س ش ص ض  
ط ظ ل ن چون التائبون ان الذین قنتع الذکوی لبسم الله الرحمن الرحیم الزوا

السلامه - الشکوه - الصبر - ولا الضالین - الطیبین - الظاهرین - واللیل - والناس  
و بی این معلوم باد که نماز را چهار رکن است قیام و قرات و رکوع و سجود و اما قرات رکن اول  
نیست که امام از مقتدی بر دارد و آن ثلثه و دیگر بر داشته نشود و نیز در نماز سه گانی و چهار گانی  
مکرر نمیشود و این را رکن متصل میگویند و کبیر اول را متصل و مفصل میگویند از جهت اختلاف  
او در دخل صلوٰه و خارج صلوٰه تا اگر در عین کبیر خنده تهنئه کند و صد نشکند و قعده آخر را رکن  
متصل گویند اما در عهده الاسلام آورده است که کبیر اول و قعده اخیر فرض اند اما رکن نیست  
و ترتیب را رکن ثانوی گویند چون رکوع در هر رکعت یکبار است و اسباج خود باید کرد و اگر قرات او از نماز  
کمر و رکوع آمد و او نشاند باز کرد و قرات تمام کند و رکوع بار دیگر کند و اگر از رکوع سجود آمد و خطا نماز  
فاسد شود و در همه نماز آنچه یک باشد میشود و ترتیب و نیز فرض است چون کبیر اول تا اگر کبیر در آن قیام  
نگفت و کبیر گویند یا رکوع آمد نمازش درست نباشد و قعده آخر نیز ترتیب او فرض است تا اگر او  
جای خود تغییر دهد و بر رکعت زائد شروع کند اگر آن نماز را تا به شستن سر از سجده اول بعد قیام نکرد  
است باز کرد و قعده بجا آورد و الا نمازش فاسد شود و قرات را از خود داد چنانکه با یک دنیا گفته اند  
که ایاتک نصبر و ایاتک نستعین را تا صد و بیشتر میگفت گفتند شک برآید بر آیه چیست گفته که حنیفه  
مخاطب است تا اول حضور طلق مشغول شود چگونگی ندارم و آورده اند که بزرگوار بود مالک الدین  
گفت سجد الف در آن شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را در خواب پدید آمد که از وی  
گشاده بود گفت یا رسول الله اعراض بچهره چیست گفت هر که در نماز معنی قرآن میدانند بر آیه

هر حرف که ذکر میکند از بسایه او کوشک در بهشت پیدایش شود و نهر از نیکی رویوان او نوشته میشود  
 تو نهر از نیکی نهر از کوشک از اعمال خود کم کرده و امام عظیم ابوحنیفه کوفی را گفته است که قرأت ختم  
 قرآن آورده روز تمام باید که در نماز هر کلمه قاری را بنده و عبرت حاصل شود و در نماز عبرت گرفتن  
 لازم داند که راز حق است آورده اند که ابو بکر صدیق در نماز با یاد سوره الحاقه یا الحاقه می خواند تا  
 سجده رسید که حذوه فخلوه ثم الجحیم صلوة بے هوش شده افتاد چهل روز بهوش شده افتاد بود  
 چون بهوش آید گفتندش که یا صدیق حال چه بود گفت چون خطاب بود که بگیرد و بخیر در  
 گردن اندازید و آتش و وزخ بدو سازیدند اشم که مگر بخیر در گردنم کردند و آتش انداختند و  
 ایضا امام حسن بصری را گفته اند که در نماز باید سوره یا ایها المذلین بخواند چون پایتجا رسید طعنا  
 ذاعصه و عذابا الیها آید بن حلقش بایستاد که فرو و بالا نمیرفت سه روز بهوش افتاد چون بیدار  
 آمد گفتند که چه حال بود گفت چون عید بود که میوه و وزخ در دهن کند هزار سال در گلو استاده باشد  
 که فرو و بالا رود و چون شکم رسد روهایش زیرین قدم باز بکشد عذاب بر وی نرسد اشم که در دهن  
 من کردند گلو گرفته شد آید بن فرو نمیرفت چون قرأت را تمام کرد گوید که از حساب گاه قیامت  
 فارغ شد و از گرافی بار سر فرو کرده بر کوع آئی که امام عظیم را گفته است که رکوع را چنان کند تا سر  
 بسریع و بر ایر باشد تا اگر قرح آب پر کرده بر پشت او نهند نه ریزد و اگر همچنان نکند خوف او  
 زوال یابست و چون بگوید رو و سمع الله من حمده گوید و ما را در قیامت تمام کند و باید که بجزم  
 گوید و نه بگوید چنانکه بعضی عوام شافعی است زیرا که الوقف تفصیل کلمتین بقول حمده گوید چنانکه  
 بعضی عوام در قومه بعد از حمد نفس نمکشند و سجده میرند بزه کاری بسیار است و بعضی گفته اند  
 که خوف کفر است و باید که ای که را در سجده تمام کند و بعد از آرام در و در جلسه تمام کند و از سجده  
 دوم چنان برخیزد گوید که در زیر پیشانی او انگشت سرخ بود و در رکعت دوم برین نشستن کند و در رکعت  
 که در آن ذکر حکم شد بادم علیه السلام سجده بکشد اول بهتر است و فیل کوه و در مساجد او همه  
 فرشتگان سجده کردند بحکم قوله تعالی و اذ قلنا لللائكة اسجدوا لادم فسجدوا الا ابلیس  
 ابی و استکبر و کلف من الکفرین مکر ابلیس مکر و بعضی فرشتگان متابعت ابلیس کردند چون  
 بهتر است فیل سر از سجده بر آورد تمام کلام الله در پیشانی او نایب شده بود و ابلیس را دید که تمام

مسئله  
 بیان سجده  
 در رکعت  
 و سجده

رویش سیاه شده بود و آن فرستگان که متابعت او کرده بودند همه با آتش قهاری سوختند و در  
 جهنم اسیر فیل بازگشت دوم سجده شکر و توفیق بجا آوردن این جهت بر او و سجده فرض شد معلوم  
 یا که سجده اول عبادت آخر عبادت اول آن که چون حکم اگست برنگیشت مومنان یکی گفتند  
 و کافران هیچ گفتند و در آن ساعت تجلی ذاتیه بر ایشان شد و امر از سجده شد باز مومنان سجده  
 کردند و کافران نکردند و در آن در بعضی مومنان تاسف خوردند که کاش که سجده نکرده بود  
 احوال از مومنان برانید و کافر میشوند و بعضی کافران بر نکردن سجده تاسف کردند و الحال  
 از کافران برانید و مسلمان میشوند و آخر آنکه چون در عرصهات قیامت خلق اولین و  
 آخرین جمع شوند و دوزخ را نزدیک کنند و بنایند و همه احکم بچند شود که چندی خلاص می‌دهد هر که  
 نکتی پاک شود آورده اند و یک سبب دارند داشته است و قصر می‌کنند در آن و سبب است  
 او نیزه آهنین شود و او را بسجده کردن می‌اند و پیشانی او بر زمین نرسد و هر که در نماز رکوع و سجود  
 خوب بجا آورد در آن فرسخها آهنین بر پشت ایشان زنند تا بر زمین رسد و ایشان را  
 را قدرت سجده حاصل نشود پس ای عمر یزید بشنو که سجده ستر است از اسرار الهی لقوله علیه  
 السلام لا کبر فی سجده و اگر در حقیقت پنداشت انانیت است می‌شاید که ساجد و سجدی  
 و اندک عین سجود دارند با ساجد هر که بخیر از حلول آحاد از اسرار مصیبت او طماع یا بد او از ره  
 معکم ایفا کنم خبر باشد و ایضا فقیرا حالت است که از مرشد کامل رسیده است که تا این سجده  
 بجا نآورد خود را در سلاکت نمازان و شمار و چون بقدر رسیده اند و خدمت حق را بجا آورده  
 و بر من حکم شده که بنشینم بر آنکه در طلوع شمس آورده است که چون با و شاه کسی را بنواز و خطاب  
 قعود و می‌کند و برانزان زبان تحت بکشايد و خود را بمسراج باطنی داند و آورده اند که چون  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بدگاه کبریا رسید آواز آمد که یا احمد بنشین و بعد از قعود  
 زبان تحت بکشايد و آورده اند که قبل از آن را هم ماضیه قعود و سجده در قیام اتمام صلوة  
 میکردند چون حضرت رسالت پناه را حکم قعود شد بر ما فرض کرد و بعد از این معلوم باد که  
 نماز بر چهار رقع است فرض سنت و واجب مستحب فرض مفده رکعت است و سنت مکرره  
 دو رکعت است و واجب سه رکعت و مستحب الی نهایت و در مسراج نامه عربیه دیدیم که

چون حضرت رسالت پناه در بیت المقدس سید ارواحان جمیع انبیاء حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه وسلم پر پیشوائی آمدند جبریل گفت یا رسول الله بر ایگانگی حق تعالی یک کت نماز بگذار پس حضرت تحریمیه است و جمله انبیاء اقتدا کردند چون آن کت تمام کرد و مہتر میگذاشت با مقتدا و نہار فرشتہ انازل شد مہتر جبریل گفت یا محمد یک کت نیز باین تحریمیه بگذار حضرت با ستاد مہتر میگذاشت و انازل شد و بعد مہتر اسرائیل با مقتدا و نہار ملائکہ انازل شد باز مہتر جبریل گفت کہ یا محمد خیر یک کت دیگر بگذار باز حضرت تہا و مہتر اسرائیل اقتدا کردند چون قرائت در رکعت ثالث تمام کرد و مہتر عزرائیل با ملائکہ بشمار رسید باز مہتر جبریل گفت کہ یکسیر آوردہ دعاء قنوت بخوان حضرت همچنان کرد و

مسئله  
دبیان  
پادشاه  
محمد از قزاق

جانب  
در بیان





دیگر ساقط میشود و باید که نماز جنازه را تکرار نکنند زیرا که تکرار ممنوع است مگر بغیر ولی او آورده باشد  
ولی راقی اعاده است و آورده اند که تکرار نماز جنازه خاصه حضرت رسالت پناه بود صلی الله علیه و آله  
سلم اول کرت نماز جنازه یاران کردند و امام ابو بکر صدیق نبود و باز آدم صفی الله جامه پرستیم انست  
آورد و تن مبارک حضرت را بدو پیچید و با یاد آدم امام شد و همه را احاطان پیچید و آن قدر کرد و نماز  
جنازه گذاردند و کرت سوم بهتر چیز است امام شد و همه فرشتگان آسمان و زمین قنات کردند و  
نماز جنازه گذاردند بعد از آن از هر یک که مردم آمدند نماز جنازه میگذاشتند و آورده اند که  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله را هفت کفن بود از حریر و نقاست از عباد الله بر چهارین  
که او گفت چونکه حضرت رسالت پناه را در محد نهادم و کفن با از روی مبارکش بر کردم دیدم که لباس  
و جنبیدند گوش خود را بدو نهادم و نزدیکش دم شنیدم که می آتی میگفت و آورده اند که نماز  
جنازه بر یاد آدم صفی الله بهتر چیز است بجا آورد و در سزایب نهاد و بدانکه در حیرت که چون  
صلی مومن نماز را چنانکه هست بجا آورد مع جمیع ارکان شرط آورده اند که آن نماز را در جائه  
سید پیچید و در زیر عرش بر نهد و سر بسجده نهد و بی آرامی کند و بگوید و از حق تعالی خطاب  
که ساکن شو گوید که ساکن نشوم تا آن صلی را آمرزیده گردانی و عزیز بخنی چنانکه ما را عزیر  
کرده است امر شود که آمرزیدش پس آن نماز دعا میکند و حق آن صلی که اعوذ الله كما اغترتني  
و حفظ الله كما حفظتني و چون نماز را چنانکه هست بجا آورد او را در جامه سیاه پیچید و چون  
بالا رود او را راه نمهند باز گردد و بر سر او آن صلی قنات کند چنانکه کرت بالا رود و بگوید و بعد از آن  
همیشه بر عا بناید گوید ضیعتك الله كما ضیعتني بدانکه آورده اند که در تحت عرش غر  
است سفید رنگ که با او در بحر حیوان نام دریای است در بالای هفتم آسمان  
است که بر این هفت آسمان و هفت زمین است آورده اند که آب باران نیز از آن دریای است  
بطریق حجب فرشتگان از آنجا می آید و بر این طریق سواخ غریب است میکنند و در این نقطه  
شده میرند که هیچ نقطه نقطه دیگر آتش نمیشود بحد قدرت الله تعالی آورده اند اگر قدرت  
خدا نبود و همچنان آمد و این هفتم زمین بگذشت از بعد مسافت او در زیر عرش شش است  
از نورانی که پنج او در تحت الشریست و آن مرغ سینه خود را بر آن ستون نهاده است و آن

تسانک ن مرغ هنوز با بید هست از جهت کلافی او دور روز و شب بختار  
 مشک و غیر بر آن مرغ می بار و چون وقت نماز شود آن مرغ بالهای خود را می نشاند  
 و غیر از و میریزد و درخت طوبی میرسد و برگهای درخت طوبی چون گوشتها خیل برسد  
 آن برگها چون میوه می آید و می نقش راست میشود و از آن شکای حق می آید پس را توبه  
 از آن برگ و از جامه ملکوتی چیز که بزرگان بنماز مشغول اند پس بنده را باید که نماز  
 آورد تا به نظر ملکوت شمرده نشود و باید که نماز را بجا آید و در سجده چنانکه در حضرت  
 شد شد فی الثانی کسیکه تنها گذارد نماز را و در درخت و در شرح مشارق آورده است  
 که اگر کسی باشد شاید که زن یا کودک و غیره که تعلیم نگذاشته و وضو کند و از دور ایستاده  
 این عید خلاص بناید و در ترجمه الصلوة آورده است که اگر عبادت تمام اولاد آدم را بیاورد  
 و نماز را بجا آورد و در سجده است آورده اند هر یک یک از آنها بگذارد و چون چهل هزار  
 کت بانکه و یک سوال کند این مقدار عذاب بدو برسد که یک سال ایشان چه دشواری  
 چنانکه امیر المومنین عثمان ع فرمود گفت که من ایشان را دیدم که سرهای ایشان مثل گاو  
 و روپای ایشان سیاه از شبها و آواز ایشان مانند آواز رعد و دندانهای ایشان مانند  
 و چشمان سرخ که شراره آتشین از چشمان و دندان ایشان میریزاند و گریه بدست گرفته که اگر  
 عالم با هم شوند یک گز ایشان بالا کرده نمیتوانند و امیر المومنین ع فرمود گفت باری  
 احوال مومنان چه باشد و هنگام سوال حضرت فرمود که بغیر عنایت الله کاس نیست معلوم  
 پا و اگر نماز خلف نماز کند از عید حاجت خلاص شود اما آن مقدار ثواب نیاید که  
 متقی موعود است زیرا که پیغمبر فرموده است کسیکه خلف طاعتی ادا کند پس گوید که خلف پیغمبران را  
 کرده باشد و مقتدی اگر یک گز باشد بدست است امام ایستد و اگر زیادت بر آن باشد  
 طرف باید که شش بطرف راست کند که اگر یک کس در بسیار باشد و دیگران همه در میان و آب  
 زیرا که اول رحمت بر امام نازل شود و بعد بر کسانی که طرف راست امام استاده باشند و  
 بعد بر کسانی که بطرف دست چپ اند و در حضرت که رفته یک از صحاب خدمت رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله اگر کسی چهار وقت نماز خلف امام ادا کند

مسئله  
در بیان  
نحوه  
نماز

تنها او کند حال و چگونه باشد حضرت گفت هو فی النار همچنین است که سوال کرد حضرت  
میگفت هو فی النار پراکنده در وقت نماز بافش باشد که سنت هرگز است و اعلم ان السوء  
هر ادسال العلقه من تحت العمامة ممایلی القضاء من جانب لا یسیر من قوله تعالی  
ویمدکم بکعبه خمسة آلاف من الملائكة مسویین وهو من النبی علیه السلام من سنة اهل  
من فضله قال علیه الصلوة والسلام رکعتان معها افضل من سبعین رکعة بدو نما  
وانه علیه السلام ارسلها فی جمیع الاحوال المהالة السیروهی ثلاثة انواع قبضنة و  
قبضتین وقبضات حتی الصدر الاول لضعیف الایمان والثانی ملتو سطر الایمان  
والثالث لکامل الایمان کالامر بالمعروف والنهی عن المنکر والقبضات فی حقها کثیرة  
لکن لو بسطنا فیما سبق الانوار وههنا فنقول من شیخ المشکوة فنقول من شرح المسمی  
بالطبی عن جابر بن جبر قال سمعت عن استاذی اسامة وهو قال رايت رسول  
الله ﷺ لف العمامة علی اربعة اوجه بعلافة سفلی وعلوی وبعلافتین سفلی و  
علوی وبعلافتین ان یرید الصلوة وقراءة القرآن سفلی وان یرید الفیة  
علوی وان یرید احکام الشریع فیکلیهما وان یرید السیر والصید یجدهما جامع الغرائب  
من مصنف الامام محمد بن حسن الشیبانی قال للنبی علیه الصلوة والسلام رکعتان  
بعمامة خیز من سبعین رکعات بغیر عمامة وکفته انه در وقت استسجود و سنت اول  
آنکه مفید خالص بند و فوط بستن برعت ست دوم و تبار و از به پیرنه غریبه اجابت آنکه  
بهر عقد ثواب باید سوم آنکه بزرگ باید تا کفر بشود و آفتیا اگر در حیات بموشد و دفع گزاف و  
کند و در غیب الصلوة است که در تبار حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم و بیان  
بهفته نیست و هر روز هفت گز بود و آنکه در جمیع عید و حجت و از ده گز بود پس تبار که متر  
از هفت گز بود و آنکه سف کن چهارم آنکه با طهارت بند و پنجم بر قبلیه بند و ششم در هر  
صلوة نور شد بر محمد علیه السلام شفیع استاده بند و در خیم است که ان موجب الفوت کفر  
العمامة جالسا هشتم هر جا که خواهد که ویران کند و از سر بلند باید که عقده عقده کشاید چنانکه  
بسته بود و در یکبار بر زمین نه اندازد و تخم آنکه در آئینه بند و سیمین و در آب بند و سیمین



و ہم بافش بند و در پی و شرح مشکوٰۃ مذکور است کہ فرش مانند آن سفید است و نوک دست و در  
 سبک و و عید بسیار واقع است ہذا المسائل مذکورۃ فی تحفة الاخبار من مصنف  
 الاسام الغزالی قال صلی علیہ وسلم البیض کفوا فیہا مقنا کہ و قال علیہ  
 السلام ان الله خلق الجنة بیضاء وان احب الثیاب لی الله تعالی البیض فیلبسوا الحیاء کہ  
 و کفوا موتکم و چون فی صبح و سارا و برای نیست کہ تا کفن شود سفید بود و دست است اگر  
 یک بار سیاه نیز منقول است و دستار سبست سنت است و فضیلت او بسیار است و فضیلت  
 پر آنکہ میخیزد فرمودہ است ہر کہ پیوستہ و مسجد او او کند نماز را یک از شایہ ثبوت ایمان او گواہی دہد  
 قال علیہ الصلوٰۃ والسلام المؤمن فی المسجد کالسماک فی البحر و المناق فی المسجد کالطیر  
 فی القفس چنانکہ کہ آمد ہمیشہ و عصمت اللہ و اہل و محبین و اہل مسجد آن ہمیشہ و عصمت اللہ  
 باشند حتی کہ چون بحال الحین بیاجح و حاجج بیایند ہر کہ در مکتب اللہ و مسجد و اہل شود خلاص شود  
 و آجیہا ہر کہ عدس سیاہ در خانہ داشتہ باشد آن نیز خلاص شود و ازین جهت عدس سیاہ را در  
 کفن میت انداختن ثواب بسیار است مریت را در عوارض المعارف است کہ چون حکم  
 جاری شد کہ آدم را پیدا بکنم او دوست من باشد و من دوست او باشم ہتہر چہزل و ہتہر یکا یل  
 و ستاد کہ تا ازین خاک برگیرید انفس کہ اللہ آواز بر آمد کہ شمارا بچند اسم کند است کہ ازین  
 خاک بچیرید چون بازگشتہ حکم شد کہ چنانکہ رفتی گفتی کہ یارب را ہر شمارا سوگند بشمار  
 پنداشتیم گفتیم باز ہتہر را فیل یا فرسا و فیہر چنان بازگشت باز ہتہر را فیل را و ستاد و زین  
 باز سوگند بخدا و او ش قبول نکرد و گفت خاموش باش کہ من بخوانم گذشت و آورده اند کہ  
 پوست رو گرفت و جمع کرد و آدم را از آن آدم گویند کہ آدم پوست را گویند چون ہتہر را  
 بدرگاہ حق آمد حکم شد کہ چنانکہ رفتی گفت از سوگند شمارا حکم را حکم دانستم و گرفتہ حکم باری تم  
 برو شد کہ چون با رحمی کردہ قابض ارواح بندگان کہ ازین آفرینم تو باشی و چون بیا آدم را  
 آفریدند سرا و در مکتب بود و پے او در طائف کہ یکی سہ صد فرسنگ بود و در عین ہما بخاک احوال کہ است  
 تودہ خاک ہائی ماند و آن تودہ را یکمے نامیدند احوال را بہیم بدل کردند کہ شد و آوردہ اند  
 کہ آنچہ او آواز سے کرد و سوگند بچاک کہ میداد خاک حضرت رسالت پیادہ صلی اللہ علیہ وسلم بود سوگند

مسئلہ  
 در بیان  
 نماز مسجد

مسئلہ  
 در بیان  
 خاک

از جهت این میداد که ازین خاک بندگان پیدا شوند و ایشان میفرمائی گفت خدا را و مستحق عذاب  
 شوند و چون بابا آدم از بهشت برآمد و نماز و روزه و خوراک بجانب همان توده میکرد تا زمان این که  
 الله بعد از آن مهتر ابراهیم گفته الله را بران جای رست کرد و بعد از آن در پی اسیریل مهتر داوود است  
 المقدس است که در زمان طوفان نوح آن توده خاک در تمام عالم پریشان شد و آن خاک  
 حضرت رسالت پناهنده از آنجا بدین توده تار و خسته مبارکش در مدینه شد و در آن جا که بابا آدم حضرت  
 کرده بود و آن محراب اچهارم آسمان برود و آسمان در چهارم آسمان از آن کعبه ساخته اند  
 که یک دانه مر و اید است و او را بیت اهور نامند و آن کعبه فرشتگان است که هر روز هفتاد هزار  
 صف ملائکه بطواف میرسند و هر صفی هفتاد هزار فرشته میباشد که تا قیامت هیچ فرشته فوت  
 و گرنیاید و آن خاک باقی در عالم برانگه شده تا هر جا که مسجد رست میشود آن خاک در میان  
 و آورده اند که در روز قیامت گفته الله بانه کشتی باشد که تمام حاجیان بر او گنجند و از بلطراط و گنبد  
 و مسجد نیز همچنان شود و تمام اهل مسجد و گنبد و از بلطراط و گنبد و در حجاب فقر  
 آورده است که چون کسی در میان آن دو پس روقت نماز باید که مسجد رست کند و در نماز گذارد  
 و چون است کند هفتاد هزار فرشتگان روقیام می نمایند و عبادت الله میکنند و تا روز قیامت  
 همانجا میباشند و مغضرت آن شخص از آنجا میخوانند و چون است بکنند شاید که زیادت از پنج  
 سنگ یا کمتر طریق بت برستان میشود و در مصالح جهان آورده است که شخصی عاصی  
 فاجر بود و انا خاصیت داشت که چون جای خوب میدید و در آنجا مسجد رست میکرد و بعد از وقت  
 او را بدو پنج پروند دید که آن سنگها جمع شده بودند و در ما و در فرخ را گرفته بودند و او را نمونما  
 و حکم شد که بر گشایده به بهشت برید و ایضا آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلعم  
 معراج با آسمان چهارم رسید فرشته دید که یک پرا و در زمین نمونگنجد و حیثان او بشل شماره  
 آسمان بود و چندان گریسته بود و میگفت که از هر چشم او جوهر روان میبود و چون حضرت  
 رسید و سلام گفت او را هیچ خبر نبود از جهت اشتغال و بگریه بهتر چه مثل خبر کردش که محمد آخر  
 الزمان بنو سلام کرد و بعد از آن جواب سلام داد حضرت پرسید که گریه چیست گفت هر چه حق  
 آفریده است و موافق حساب و بمن حواله کرده است و حساب میدهم اما چند چیز را برگزیده ام

حساب کرد و گویند که یک بعد از نماز و بار و دو و چنانکه فرستاد و دوم ثواب یک از ده جهان زیاده  
 خانه او آیند سوم آنکه در نماز خلف امام ده مقتدی یا زیاده اتساده باشند ثواب آن امام من  
 مقتدی آن نیست و آنم در حساب و در و یک دیگر آورده اند که خصوصاً در از خشتن چهار کس پنج  
 امام همین حکم دارند و معلوم باد که چنانکه گفته اند از تقسیم آسمان گذشته است مسجد نیز همچنان  
 تا آنکه آورده اند که اگر کسی داخل مسجد باشد و اندرون مسجد آب و من اندرون و نماز و من رود  
 روانی باشد اگر چه بیرون اقتدر بر آنکه این هو اینر حکم مسجد دارد پس باید که بکناره مسجد ایستد  
 آب و من اندرون که او مسجد و گفته اند اگر کسی در آن ایستد و اندرون تا آنکه آب و من جانب قبله و جب  
 دست راست و جانب آسمان انداختن گو پاکه جانب رحمت انداخته باشد و اگر جانب دست چپ  
 در زیر پای و پس پشت اندرون گو پاکه برست شیطان انداخته باشد و در غیب الصلوة  
 منقول است که در مسجد پرور یا مصلی انگندن که است دست کمر آنکه بے اونی است و دیگر که  
 سجده کردن بر چیز که متصل زمین باشد مثل دست چنانکه سجده کردن بر زمین فضیلت  
 از همه سجده با حکایت موافق این بشنود آورده اند که در زمانه ماضی پادشاهی بود که  
 نام چون وفات یافت و پس خلف او ماندند که حجاج نام و دوم مهنج حمله ارکان دولت  
 پس در نزد میال ایشان ترقی اندازیم تا بر هر که بر آید پادشاهی از وی و دو هر دور گفتند که  
 شما نیست خود را ساز کنید تا در پادشاهی چه خواست کرد و مهنج در دست گرفت که اگر پادشاه  
 عدل و همان شفقت و رحم بر مسکینان و در ستم عالمان و مضع و مضع خواهی کرد و حجاج  
 در دست گرفت که اگر پادشاه شوم تمام میان اکابران اهل دین و عجم و خرابی عالم کنم  
 بندگان ارکان دولت و سنگ گرفتند که سپاه و یک سپید و در آورند آب انداختند  
 گفتند هر دو شهادت اندازید دست هر که سپید آید پادشاهی او است آورده که چند کرت  
 انداختند هر کرت سنگ سپید بدست حجاج آمد پس ناچار شدند او را پادشاه گرفتند در ایام  
 سلطنت چند آن ظلم کرد که اگر کسی نزدیک او نشست از ظلم بگریزد و خود و نه هر را او بیا  
 انداخته بود که اکثر ایشان بیان بیدان بودند خصوصاً از امام جعفر صادق رضی الله عنه  
 را طلبیدن گرفت و جلاد را گفت که چون امام جعفر صادق اندرون در آید من دستار از

مسئله  
 در بیان  
 پادشاه  
 بصفه نام

سرش بگیرم و توانم قضا کردنش بزن چون الام داخل شد حجاج کسی زیرین خود در پیش امام  
 انداخت و جلاد را از شمشیر زدن منع کرد بعد از آن از پرسید که شما حکم کشتن کرده بودید این  
 قدر تعظیم من بر آنچه بود حجاج گفت چون داخل شد ثقبانے دیدم همان باز کرده گفت اگر امام را  
 بکشتی ترا فرو خواهیم برد و باز یک هزار دوست کس بجانب موم رفتند تا چهار روز غباری بود  
 از آن خبر ایشان رسید که بجانب موم رفته اند حجاج بخت رویان گفت که ایشان اگر  
 بمن فرستادید فیهما والا شما بیان احزاب خواهیم ساخت پس رویان مخوفانه ریشه کردند که اگر  
 اولاد رسول برای کشتن پدریم قروا قیامت بحضور رسول چه جواب خواهیم داد و در ولایت  
 روم دوست کس زوان بودند پیش ایشان رفتند و گفتند که شما قاتل شوید پسیدی برید  
 که شما بیان حجاج طلبیده است و عیال شما را اینقدر از زبردیم که بخت پشت بخورند والا شما  
 بنام دزدان کرده بشیم و عیال شما را بفروشیم ناچار شده بیچارگان قبول کردند پس ایشان را رهی  
 کردند چون ایشان رول خود فکر کردند که یارب العالمین بایان بگویند اولاد رسول علیه السلام  
 خورا قتل اویم که قروا از شفاعت رسول محروم نمایم درگاه حق تعالی دعای بیچارگی ایشان  
 قبول شد یک وزه راه در میان مانده بود که خبر آمد که حجاج در جهنم شد و مر و ایشان را بطول  
 رسول الله و اولاد امجاد خلاص شدند باز گشته بولایت خود آمدند و دست بوسی و تعظیم  
 میکردند که سیدان اند نفوذ بالله من لک چگونه خورا پسیدی قرار داده بودند و بدعتها  
 را اظهار کردند از برای حاصلات دنیاوی و قریب خفتند و اقوال بقاری رخصت آنها  
 صادر شده است آورده اند که الحال کثرومان که خورا پسید میگیرند و خورا بر نفس کشند  
 و سبب صحابه کنند و خور و زنا کردن خود حلال میدانند و سبب رستگاری کنند و همراه  
 علم و علما و دین که بد آنها ثبوت شریعت است دشمنی میکنند و خورا شاه خوانند و میگویند ایشان  
 اولاد همان دزدانند و حق نسب نیستند بلکه نسبت خورا تبدیل کرده اند و پیغمبر علیه السلام  
 فرموده است که ایشان بوجبه نیست نیابند لقوله علیه السلام من بدل اباه بغير ابائه  
 فالجنة علیه سلام ایضا روزی امام حسن بصری از برای کشتن طلبیدگان را در فتنه  
 امام حسن گریختن گرفت و در صومعه خود درآمد چون ایشان رسیدند حبیب جمعی که مرید امام بود



بر کوه صومعه تهاوه بود گفتند امام چه شد حبیب گفت که درون صومعه هست چون را آمدند هر چند  
امام را نیاقتند برشته رفتند چون امام برآمد از حبیب پرسید که در آنجا چه امر انودی حبیب گفت یا امام  
این بکت راتی بود که خلاص شدی و الا نمیدانم که چه شد انحضرت چون حجاج برود در خواب  
ویدریش بماند مشک بر آزار افتاده بود گفتند که حارث شجاع که گفت مرا بیا مرید گفتند چرا  
گفت بدو خاصیت بود آنکه هرگز بغیر از خاک سجده نمیکردم حتی اگر در شش می بود و یا بر زنجیر  
میفرمودم که خاک را در سجده گاه من اندازید و دیگر آنکه سنت نماز دیگر را فوت نکرده بودم و آن  
سنت دیگر چهار کثرت است یک نیت و یک اقلاص مسئله اگر زمین پلید باشد و جامه بر و انداز  
دلق کرده اگر از طرف بالا اثر نکرده است نماز رواست و اگر جامه یک طرف پلید و یک طرف پاک  
باشد اگر پیوسته باشد چنانکه قیاباید که همان طرف پلیدی بر زمین کند و طرف پاک بالا کند و بدو کلمه  
اگر جامه در زمین اندازد پاک نماز چنان کند که گردن او را زیر قدم اندازد اگر کلمه همراه باشد هر دو  
طرف سر پست حیوان او را زیر قدم اندازد و طرف ونب اجابت قیاب کند مسئله اخلاصیانی  
جلد الحیوان فشرطین یجعل رقبة تحت قدمیه فان لم یجعل لایحوز صلاة و مقصود  
مسئله بدانکه پنج بنای مسلمانی بر دو گونه است بعضی بالفعل اند و بعضی بالقوت اند بالقوت  
چون در کوفه و بالفعل چون نماز و کلمه در روزه پس اگر خواهی غلام را گوید که بر تو کار من فرض است  
و کار حق را باید گذشت و یا غلام گوید که کار خواهی بر من فرض است و کار حق نیست کار گذارد  
زیرا که فرض خدا را آنچه بالقوت است مستحق آن نگر و لازم نشود و آنچه بالفعل است لازم  
است پس هر کس از آزاد و بنده و مرد و زن بر همه فرض عین است و فرض عین آنرا گویند  
هرگز از کسی ساقط نشود و خوش گفت آنچه گفت طاعت اوست فرض عین شده  
بر همه خلق و چون شده مسئله و بر پای و قنات خمس صلوة - ا امرت  
صلوة فجر طلوع فجر و یومی است و آن سفید است در افق آسمان از جانب مشرق لقوله  
السلام لا یفسد نیک اذان بلال و آن چنان بود که در زمان رسول علیه الصلوة والسلام  
روان اذان بود و شب اول اذان بلال میگفت بایستگاه خلق تا اکل و شرب نبرد  
در رمضان و یا تجمیع کنند و غفلت نورزند در سایر ایام و در وقت ماید اذان اذان

پس حضرت صلی الله علیه وسلم فرمود که یا ذان بلال زنیقه نشوید که آن هنوز شب است و اول وقت نماز پیشین نزدیک گشتن آفتاب است و آخر وقت او و چندان گشتن سایه هر چیز را جز سایه ای که چیر مثل آفتاب است رسول دوبار کرده است در اول و در نزدیک گشتن آفتاب بود و در آخر روز نزدیک دو چندان گشتن سایه هر چیز بود و در سایه ای و اول وقت صبح بیرون رفتن ظهر است و آخر او غروب آفتاب است و اول وقت نماز مغرب غروب آفتاب است و توقف میان غروب مغرب چندان کند که کسی سه رکعت نماز بجا آورد حتی که اگر کسی شروع کرده باشد در نماز دیگر و آفتاب غروب شد و او یک رکعت کرده باشد و سه رکعت مانده است نمازش فاسد شود زیرا که بعد غروب است مقدار وقت بحساب عصر است و آخر وقت مغرب غائب شدن شفق است بقول ابو حنیفه هر دو آن شفق سپید است در کنار آسمان و اول وقت عشا از غائب شدن شفق است و آخر وقت او تا طلوع فجر ثانی که آنرا هیچ صادق گویند بدانکه صعب ترین اوقات در حق مغرب وقت ظهر است زیرا که شفق بحساب شهر و در اول پس شمه ازان بیان کنم انشاء الله تعالی چنان چنان

بهار و درون	سپیده	میان	عقرب	قوس	جبدی
دلو	حوت	حمل	ثور	جوز	سرطان
چبان	جیز	بک	بیضه	مار	ساون

بدان که عمر نیزه را این مقدار است از شفق تا حساب فرض عین است تا هر یک که باشد وقت نماز را شناخته باشد زیرا که شناختن وقت یکی از فرض عین نماز است بدانکه این را سه نشانی کوه قاف و در زیر کوه قاف گردن برج است ازین زمین و آفتاب بر آسمان میرود و این شب پایاوست و در زمستان آفتاب بکناره آسمان میرود و در زمستان و در تابستان در وسط آسمان میرود و در کلاخ شود و در کنار کوه قاف زود برگشته و آید شب خرد می شود و در زمستان از کوه قاف دور تر میرود شب کلاخ شود و او را در ده اند که هفت طبق زمین نظر آسمان بیا چون حلقه در بیابان است و این آسمان در نظر آسمان ثانی چون حلقه در بیابان است از کلاخی و بگذرانا هفتم آسمان باز پاک هفتم آسمان بیابان است که آنرا

بحر حیوان نامند هفت برابر آسمان زمینهاست و این همه که مذکور اند در نظر کسی چون حلقه دریا  
 است از کلافی او و باز کسی نظر عرش چون حلقه دریا باینست و ذکر عرش و کرسی و بهشت  
 لقوله علیه السلام ارضی الجنة کسی و سقما عرش الرحمن و کرسی از زر سرخ است و در و غیره  
 است که هر فور و فرار بر این دنیا کلاف میشود و در آن فرار بر آفتاب اند که هفت برابر این زمین  
 زیر یک اسم ایشان میشود و عرش شصت هزار پاییست و از یک پا و تا پا و دیگر چهل هزار سال  
 راه است و در هر پایی او هفتاد هزار سید است از سیدان و دیگر هفتاد هزار ساله راه است  
 و در هر میدان هزار پستان اند و نوری و در هر پستان هفتاد هزار شهرستان و در هر شهر هفتاد  
 هزار سرشت و در هر سرای هفتاد هزار خانه است و در هر خانه هفتاد هزار از او بهشت و در هر از او  
 هفت هزار تخت و در هر تخت هفتاد هزار حور و در هر حور ده اند که چون عرش را خلع عز و جل  
 آفرید بالا و هم فرشته را بپای فرید که سر و بال عرش پای او و تحت الشری آن فرشته حضرت  
 عز و جل التماس کرد در بنا فرمان ده تا بگرد عرش عظیم بگردم حق سبحانه و تعالی فرمان داد که بگرد و گرد  
 عرش گرد و آن فرشته همیشه گرد اگر عرش تا روز قیامت میگرد و در هر قدم ده هزار ساله رکعت  
 که منقطع می کند تا ابد الا با و از آنجا عرش خبر نشود و از آن جایگاه که راسی شده است و باز  
 بهمان جای رسد و پیغمبر علیه السلام فرموده است که حول العرش منابر من النور و فیها خلق  
 من النور که همگی خیر است ایشان نورانی باشند و آن منابر انبیاء و شهیدان نباشند بلکه انبیاء  
 و شهیدان نیز آرزو برند بآن منبرها یاران گفتند یا رسول الله از پایی که باشند گفت آن  
 کسی را باشد که خاصه الله خدمت عالمان کرده باشد و همیشه در صحبت ایشان باشد صد  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم الغرض که اگر در زمین کو بهشت قاف نام پنج مقدار از  
 زمین بالی سر و ست و سر و به نزدیک بعضی متصل آسمان است اما اهل دیده گفته اند که در  
 او آسمان فرج است و اگر در آن کوهای پیچیده است و مقدار یک شبر و نب خود را در  
 دهن گرفت است و آورده اند که چون عالم در جهان وفات یابد چهل روز فرشتگان جایگاه  
 سیاه پوشیده می آیند و قائم می کنند که خرابی دین پیدا خواهد شد و تمام حیوانات رو زمین  
 از وفات او حیرت شود و ابد و مبد و میشود حتی که آله را از آن خبر مشه و از

خود را بخورد و باز روره کرده مقدار شبر دیگر بدین میکند ازین جهت است که زمین خروید و  
 و ولایتها بے بعید یک دیگر نزدیک میشوند و راس کوه قاف زمین است کشف مقدار ده هزار  
 برابر این دنیا که بر وی مخرج و مخرج میباشد و ایشان از اولاد یافت اند و هر یکی از ایشان نیز  
 اولاد ایشان چهار هزار پیدا میشوند و خوردنی ایشان باری باشد چون سال قحط باشد بر ایشان  
 یک مایه بار و چون فراخی شود و بار و همه ایشان کج فرزند که بود بهشت نیابند و قدر ایشان بعضی  
 اند هر بلندی بلند و بعضی سگ بلند و یک نیم گز صدر دارند و صد تن سنگا صد گز دوری اندازند  
 و بعضی بقدر یک شبر و پوشاک ایشان گوش ایشان است یک گوش را در ده و اندازند و یک گوش  
 بالا و خود را پوشند و تمام وجود ایشان پانصد خوک است و در آن هوا هشتاد زمین سفید اند که از  
 هوا گویند و لطیف اند و فرشتگان بر آن چندان اند که اگر از آسمان هر سوزن بسا پید راه نیاید  
 کثرت ایشان و یکی ایشان لا اله الا الله محمد رسول الله گویند و راس ایشان هفتاد هزار  
 زمین از تقره خام است و هفتاد هزار از گلاب طلا و هفتاد هزار از مشک سفید و هفتاد هزار  
 مشک سیاه و هفتاد هزار پرده کبود و هفتاد هزار از عقیق رنگ و هفتاد هزار از زرخ ظاهر  
 و هفتاد هزار از زرد و هفتاد هزار سفید و هفتاد هزار سبز و هفتاد هزار سیاه بعد از پیغمبر گفت علیه  
 السلام که اهلک حق تا تنه ای است اگر بیان کنم زهرای بترقد و راس ایشان جلال و جمال  
 حق است که بیان نتوان کرد و قال الله تعالی قل لو کان البحر مداد الکلمات ربی لنفذ البحر  
 قبل ان تنفذ کلمات ربی و لو جئنا مثله مدها و این آسمان نیا از همه زمینها گذشته است و قباب  
 و شصت برابر این دنیا است و احوال بر آسمان چهارم است و پانصد گوشه دارد و هر  
 گوشه پانصد زمام دارد و در هر زمام پانصد فرشته مومل اند که او را گردن میکشند و سیرت میکنند  
 آورده اند اگر سبب تازی در و انیدن از زمین پاسبان گیر و آفتاب هزار ساله راه دور میرود  
 چنانکه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم روزی وقت پیشین از مهر جبریل پرسید که هست  
 یانه جبریل گفت لا نعم حضرت گفت واقعه باز که گفت چون گفتم لا هزار ساله راه بگذشت وقت  
 شد بعد از آن نعم گفت آورده اند که در زمستان از آن جهت سمر میشود که بطرف شمال دریا  
 بسیار اند و بعد ازین معلوم باد که نماز فجر را اول وقت تا خیر میخوان که ثواب بسیار است حتی که

مسئله  
 بیان کائنات  
 شریک از کتاب



آورده اند که چند آن تاخیر کند که میان طلوع شمس و غروب صد آیت خوانده شود و این بطریق است که  
 در نماز پنجاه آیت بخواند و نمازش فاسد شود تجدید و صلو کند و تا باز پنجاه آیت بخواند و شود  
 لقوله علیه السلام اسئروا بالحق فانه اعظم الاجور و در نماز پیشین و غیره فصل است با و خلاصه  
 او شود و در خلاف امان ساهون نهند و در نماز مشرب قبل کند آورده اند که روزی که  
 المؤمنین عمر بن نماز مغرب را کرد و از سجده برآمد ساره دید یک بنده را که قنات آزاد کرد و  
 گفت که تاخیر کردم لقوله علیه السلام لا يزال العبد بالخیر ما لم یصل المغرب یا شتباک  
 الخیر و آورده قرین و فتن متفق اند برین که نماز شام را تاخیر کند و فطار را بطیخ بخورم  
 کند پس بنی ابایه که خلاف ایشان کنند و در قنای لوی او آورده است که نماز را از وقت  
 خود تغییر دهد عذاب سی و شش بار برابر در نامه اعمال و نویسد و در نماز خضوع تاخیر تا شش لیل  
 اولی و پنجمین فرمود که اگر بر دهقانان میخواند بود و فرمود می تا خضوع بر شش لیل و اگر در  
 والا حاجت نباشد و ما بهتاب گفته اند که نود و نه حدیث ازین بنی کلان است و در آسمان چهارم است  
 و او را نیز بر گردون میکشند و آورده اند که فرشتگان بجاییت سرعت میکنند در کشیدن  
 آفتاب و ما بهتاب حتی که در آسمان چهارم دریاها اندگاه گاه گردون کشند و در آب می افتد  
 هر چه مقدار از ایشان در آب رستند تاریک میشوند و خسوف و کسوف می مانند و آن نیست  
 که بعضی عوام الناس میگویند که آنها از کثرت محبت خلق و پا و فایات بزرگ گرفته میشوند زیرا که  
 ایشان چاه و اندوازی که بدختر دارند چنانکه آورده اند که چون ابراهیم فرزند حضرت  
 رسالت پیام علیه صلعم بود و فایات یافت و در آن در آفتاب گرفته شد بعضی گمان کردند  
 که گرفتار ابراهیم چنین شد حضرت فرمود که نه چنانست که آفتاب و ما بهتاب فایات که گرفته  
 شوند و آن فرشتگان هیچ از شتاب کشش آید نمیشوند تا آنکه باز حکیم باری تعالی رست گردند  
 و معلوم باد که شهر بعضی قمری از بعضی شمسی ابر و قمری بعضی سی روز باشند و بعضی یک  
 کم از سی و شهر شمسی نیز دوازده و اند و سال محاسب شهر شمسی یا دوازده روز از حساب شهر قمری گمان  
 است چنانکه در حساب صبیان گفته است لا اولالب لا اولالاشیه است و لک  
 که لال شهر کوه است و کل شهر سلطان اسد جولا سنبله و نیز ان محراب توسع می گویند

سید  
 کانون  
 از  
 کوه

و بشنو که در زیر این زمین همه با دست و پایی قوم عاد چون از سر سوزن ازان یاد آمده بود که  
 همه ایشان از یزد و بر ساخت و در روز قیامت آن با و پایی که از حضور یافته  
 نیز همراه میشود و این عالم را خراب خواهد کرد و این زمین پانصد ساله راه درازی از او و پایی  
 ساله راه پهنائی دارد و قصه میان آنست که ایشان کافران بودند و از هر بنی الهی بودند  
 حتی که یوزان طرف کوه میرفت و دیگر این طرف کوه میرفت و هر دو بهم سخن میکردند و میان  
 ایشان بود و پیغمبر مبعوث شد و این قوم را دعوت میکرد قبول کردند و پیغمبر فرمود که ای کینه خوار  
 شما از بت پرستی باز گردید و الا شمارا هلاک خواهد کرد و ایشان پرسیدند که هلاکی مایان بچه خواهد شد  
 همنو گفت شمارا یاد هلاک خواهد کرد آن بنگان بعقل در کوهها رفتند و بر سر آن کوهها دیوارها  
 همیا کردند بنایت کلان گفتند که ازین دیوارها یاد نگذر و روزی جمع شده به پیش همنو آمدند که یاران  
 نمی شود اگر شما پیغمبر مستنید یاران از خدا خود بخوابید و او بر پیداکنید و علی السلام گفت ای  
 چگونه پیداشود گفتند بر سیاه باشد در آن زمان حکم خدای بر سیاه پیداشد مقدار سر سوزن  
 ازان با بیرون آمد که همه ایشان بر سر هم زو آورده اند یک بد یک دست میگرفتند و  
 میخواستند و شکم چوب خاک بر بالی ایشان می پاشید و در زیر شکم میشدند و در زیر  
 زمین و مخلق خداوند که قامت ایشان بماند قامت گوشت و استخوان ایشان بماند  
 سر آدمی است و آورده اند که از هر حیوان یک نشانی در ایشان هست حضرت رسالت  
 پناه صلی الله علیه و سلم را پرسیدند که آدمی اواند گفت نه بلکه در روز قیامت مانی شوند بحال یک  
 از ایشان عاصی نشد همت از ترس سنگها گرم فروخ که در زمین چهارم است آن سنگها را گیر و  
 نماند اگر یک از آن سنگها درین جهان آید همه کوهها و کوه زمین چون دم بگذارد و آید در  
 خود بایستد و در زمین تخم ماران فروخ اند و در زمین ششم کوهان فروخ اند مقدار ایشان کلان و  
 زمین هفتم تحت شیطان است و شیطان گفته اند که یک اندام حضرت و یک اندام را بر دیگر اندام  
 نیزند هر زنی او ده نفر آیند و تحت او را چین نامند و آن چین سنگی است که بر این زمین است  
 و میان کاه و کاه بالی سنگ بگریطه سر پوش بر نهاده اند و ارواح را بخواران و رانجا بخت  
 و این هفت زمین بدست یک فرشته است که آن فرشته هفت بار بر آسمان و زمین است

[illegible]

همان مین ایستاد تا این مخلوقات درو گنجید و وزیر آن زمین نیز در پاست که در زیر آن  
 باز زمین است و علی هذا القیاس هفت دریاست هفت زمین آورده اند که در آن زمینها  
 مخلوقات اند که حساب آن خداوند که سوزن را آن زمین گنجید و عبد الله انصاری رحمه الله  
 عنه از حضرت پرسید که آدمی را و اند حضرت گفت از آفریدن آدم خبر نداند و ایضا گفت که  
 شیطان با ایشان حرکت میکند گفت لا بلکه از خلقت شیطان خبر ندارد از انقضای سال تمام  
 بر آن مردمان و از ده روز میباشند یعنی سی و در این میان یک و آن مخلوقات پیش و حکمت الهی  
 او در آن زمینها در پاست که ده هزار بار برابر این دنیا است و عرض طول و عمق او برایت  
 و آن در یار هم نامند که از خون یم و زرد آب صیان است و سخت جوشیده است و از آن  
 خون کنندگان بناتج در آن دریا است آورده اند که در روز قیامت نشانه هر طائفه جدا  
 باشد اما چهار طائفه را نشان برابر باشد اول زنا کنندگان و صیل فروشان و خمر خواران  
 و کسی که بزوری مرد و زنا حق کند شهیده روز راه چرم ایشان درشت باشد و در میان هر دو  
 تنق ایشان چون مانند کشتی جابه کاران که در مان باشد و لپهای ایشان چون جبل  
 الحد کلان باشد و پیشانی چندان کلان شود که سه روز راه سپ تازی و وان دوان  
 بران و دوسر را که در بخواران چون کوههای کلان شوند که طاقت استخوان نداشته باشند  
 بلکه بر سر و خود بایستند و پایها بالا کنند و مانع زکوة را و کسی را که در تجارت مال خود را بکند  
 ستایش کند شکهای ایشان چون کوههای کلان باشند و پرازداران و کثرت مال و ثقل است  
 یکو از هجاب و زوایا شتر فروخت بی حد و دم چون این خبر بهشام که یکی از اصحاب بود رسید  
 او عقب آن سوداگر و دیدن گرفت چون رسید گفت اشتراک کشتن خریدی یا بیکبار  
 هفت بار گفت از بار نیست زیرا که سم و سوراخ دارد و چون آن را جرد و بیع کرد که برنج  
 صددم کم کرد بد و صددم خرید صاحب شتر در پیش بهشام رفت و در کاپیت کرد که چرا صددم را  
 زیان کردی بهشام گفت که من خود را و شمار و اهل قریه را از عذاب خدا خلاص گردانیدم  
 زیرا که حضرت رسالت پناه فرموده است که چون بیع عیب ناک باشد و صاحب مال آن عیب را بجا  
 نماید و مطلع کند عاصی شود و هر که از اهل قریه بدان خبر باشد و خبر نکند همه ایشان عاصی شوند



پس من تمامت حضرت کردم الغرض در روز قیامت بر این طایفهها میفرمود و بر کفار و کفر  
جمله عاصیان جانی که بیهوده بکشته شده باشند بیالیه ای از آن دریای پارس چون ریشش آید از بختی و  
گرمی آن زو آب گوشت رو و ایشان بریزد و در آن ساعت بر کعبه ایشان گوشت پاز  
بروید و چون از گوشت تمامی گوشت پوست ایشان بریزد و باز بر و بند و بر خلاف این  
چرخان در عصا در متقیان او را بیان آنچه صلاح کاران و بیالیه های از بهشت بیازند  
از مشک خوشبو تر باشد و از برف سپید تر و از مسکه نرم تر چون از گوشت آن بجای هزار سال  
چون یک ساعت بر ایشان بگذرد و در زیر آن بیازنی است از برف و ژاله و کلافی او کفایت  
کرده هزار سال که بوی خوش میگیرد از طرفی تا طرف دیگر برسد اگر آن زمین نبود و بجای املاک  
گرمی و دوزخ بسته و در زیر آن سرخوشی و فرخ است که طول عرض و عمق او خداوند و در  
آن بهشت دوزخ است که اول ایشان تحیم نام است و دوم جهنم و سوم لظى چهارم سقر پنجم سیر  
و ششم زهره و هفتم باویه که همه دوزخها بدان گرم میشوند و در باویه منافقان و برهنان  
یک سو کنند بخدا بگنجد و در فضی کسی که دین حق را تبدیل دهند باشد و در زیر ایشان  
هفتاد هزار پرده آگیزد و اندک هر پرده هفتاد هزار بار بر این دنیا است و در زیر ایشان  
هفتاد هزار پرده و با حقیق رنگ اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده و با حقیق  
خالص اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان هفتاد هزار پرده با و در اندک علی هذا المقدار و در زیر  
ایشان هفتاد هزار پرده و با حقیق رنگ اند علی هذا المقدار و در زیر ایشان حضرت رسالت نباه صلعم  
فرمود که جلال و جلال حق است که در حدیث آمده در بیان آید و دل صراط گفته اند که در شربت  
ماریت و آن در دوزخ است و نام او علیخاست و در تمام سال در نفس میگذرد چون باو  
در بینی است او در گرمی باشد و تابستان میشود و چون از بینی بیاید و سردی  
در میان شود و معلوم باو که آفتاب درین جهان حکایت ای یکسان نمیگردد چنانکه آورده  
که طرف شمال و لایق است که ما در عتبات ایشان نمیباشد زیرا که چون با باد او آید  
ظهر و عصر و صبح و صبح صادق میبرد و نام آن ولایت هجاست و مردمان آن ولایت  
بنی بیه طرف اند و بطرف عین شهر است که بخارنازند که در تمام سال چهار روز بر ایشان

صیقل  
در بیان دوزخها  
در شربت

صیقل  
در بیان باویه  
دوزخ

صیقل  
در بیان آفتاب  
در شربت

هسته  
سپیدان  
دلاستگاه  
شش ماه  
ایران  
دولت  
شش ماه  
ایران

عشائے باشد زیرا که ظرف نماز وقت است پس بعد از وقت عدم نماز لازم آید و بطرف مشرق ولایت  
است که شش ماه در پنجشنبه باشد و شش ماه روز که اصل همه دریاها از انباراهی شده است و  
همه ولایت پر از نیست حتی که آورده اند که هرگز از حیوانات که در انبار رسد بر مشو  
و در شش ماه تابستان چون آفتاب میان آسمان باشد بر آن ولایت روبرو می باشد و برف  
میگردد و دریاها گلان میشوند و شش ماه زمستان چون آفتاب بخماره آسمان و در آن  
ولایت شب باشد و برف بسیار دید که حکم نماز ساقط گردانیدن است و ست از زمه خواه  
با و خواه بقیصا یعنی اگر وقت آورده شود او را شود و اگر بعد از وقت آورده قضا شود و پیش من  
تفتی را باید که اوقات نگردد و اما آنچه معلق بوقت نیستند در آن کتاب تمام باید که وزیر که  
هر نفس که بر می آید گویا که یک سنگ از دیوار عمر تو خراب شود و هر شب که بخوابد که من فردا  
قیامت گواه توام هر چه از عبادت میکنی بمن هر روز نیز بخوان میگوید و هر قدم که گرفته میشود  
گویا که بجانب قبر چنانکه بزرگوار گفته اند که درون خانه قبر را کا و دیده بود  
علی الصبح غسل میکرد و زننده میپوشید و در آن خواب کرده و گفت یا رب امروز هلمت و ده  
تو شسته اینجا بیارم تمامی فرد و شب عبادت الله صرف میکرد میگفت که ای پسر من کمالی کن که  
فردا ترا نخواهد ماند بگذارد تمام عمر خیان میکرد حکایت با یزدی بطامی در رساله  
خود آورده است که بلبل در باغ آشیان داشت و در ایام بهار عمر خود را بخوشی و خورمی و  
بذوق و شوق گل میگزرا و نیز اما چون باد خزان است نظم در او کرد و تمامی باغ را به برگ  
گل ساخت و آشیان از آن جا خراب شد و در زیر آن درخت خانه مویچه بود که در تمام  
ایام صیف تو شسته در زمین جمع کرده بود و در زمستان بفراموشی شده از خانه بیرون  
نمی آید بلبل ناچار شده و در پیش آن مویچه رفت و سوال کرد که ای یار قدیم درت مدید  
در اینجا چه گداز می ایام الحال چون کم خرج چیست بمن بده تا غذا کنم مویچه گفت که ای  
بلبل بے عقل بر بهار غرور نمیکردی و از آن شد زیرا که باد خزان در پیش منست و منی گذرد و بهار بخارجی  
خود می گذرد و باید که مومن چنان زیاده که آن مویچه کرده بود که خزان آخرت در پیش  
است و ایضا حکایت ملائم این گفته اند که غلام بخت خواجی چیت بود چون خواجی را

بر و رحم آمد و از آزاد کرد و دیار زبید و داد پس غلام را به کتبه افتد گرفت چون در شتی در آمد  
 الهی کشتی شکست و بر یک تخته ماند و آن تخته بر جزیره پیرون آمد چون چند روز و راجا  
 ماند بغایت گرنگی و تشنگی کشید تا که او دید از طرفی جمع سواران پیداشدند و او را لباس  
 پوشانیدند و طعام و شراب خوراندندش و بر اسب سوار کردند و الهی را سخت در شهر رسید  
 بغایت آبادان و زیارت منقش و آراسته و او را به تخت نشاندند و چند هزار لشکر بعید و موجود  
 و غلامان پیش او استادند غلام بغایت متحیر شد که گوئی گفت که مرده ام و باین وجه رسیده ام و گلب  
 گسته که خواب دیده ام فی الحقیقه از ایشان سوال کرد که این حالت است گفتند که شما را بادشاه ضعیف  
 و شایا بیدارید و مرده نداید و معلوم شما یاد که خاصیت مایان حیاست که چون کیمیا لنگر و درخت  
 ماجاست که هرگز از تری آب نشان نمیدهد و نه سایه و نه درخت دارد و بادشاه خود را برده  
 در آنجا اندازیم و می بینیم باین قریب یا میگردیم هرگز نه باین دم خواه و نخواه زن می یابیم او را باز  
 می کنیم غلام گفت که مرا نیز خواهید از اخت گفتند آست گفت حکم من قبول میکنید یا نه گفتند اگر  
 الحال تمام مردم خود را در آب اندازیم و خلاف امر شما کنیم غلام گفت بروید و آن بجای رابین بنایا  
 رفت چون آنجا رسید بغایت صفت کردید غلام مرد حکیم بود و مودت و راجا عمارت و در سرهای و خانه  
 رست کردند و در خان از رنجایم کردند و در آنجا نهال میگردید حتی که از خانه های ایشان غلبه می برد  
 و ران خانه های اخت ایشان ببادشاهی و دیگر شدند و آن موسم را بگاه میداشتند چون آن وقت  
 شد غلام را برده در آنجا ماندند و ایشان بر شتند چون آمدند دیدند که درین لایت هیچ خوشی و  
 شرمی ماند و بود بلکه همه خراب و ویران بود و با ناچار شدند و نزدیک آن غلام رفتند و در آنجا او  
 ببادشاهی قبول کردند و در آنجا میباشیدند پس همین شمال است کار دنیا و آخرت بقوله

علیه السلام الدنيا من رغة الآخرة پس چون آن ای عزیز که تقریب الی الله و یافتن نجات اخرو  
 حاصل نشود و مگر بجای آوردن و امر و باز و یاد و نوافل کما قال حدیث قدسی لا يزال العبد یقر  
 الی بالنوافل و معلوم باد که بعد از ایمان افضل ترین عبادتها نماز است لقوله عا هم صد  
 معراج المؤمن من لا صلوة له لا تعراج له پس افضل ترین و بسیار ساز و نوافل نماز است اما  
 سخن چند از نوافل نماز و در بیان کتم نام هر مومن را فایده حاصل شود و باید که هر نماز نفا

مسئله  
 بیان فضل

روزه نفل که کسی بجای آن نیت کند و اگر خیر و صدقه بدی نیست نقصان نکرده  
نکند تا مگر در فروض و نقص شده باشد باین درست شود و معلوم باد که نماز نفل را بقیام ادا کرد  
و چون آن ثواب است که در قعود ادا کند و اگر نه مربع نیز دوست و قرأت خواندن در نوافل در  
همه رکعات فرض است بعد از این نوافل نماز و روزه و اعیان که او را در قیامت و از کتبها  
رواج گرفته است چون نخبه الالوار و مفتاح الجنان و اواد شیخ الشیوخ و جنت الفروس  
و غیر ذلک من احادیث البیروینی کتاب خواهد آورد آورده اند اول بعد از طلوع صبح  
صداق باید که بغیر وضو بکار دنیاوی مشغول نشود و گفته اند هر که بغیر وضو بکار دنیاوی  
اشتغال نماید بعد از طلوع صبح صداق در روز قیامت همان کار او را با تش و دوزخ گرم کند  
و بدو نزدیک کند و او را بدان بسوزند و از کلام دنیاوی نیز احتراز کند و سنت نماز

فجر را باید که در خانه ادا کند و این دعا بخواند اللهم اجعلنی نورا قلبی و نورا فی صدقی

نورانی لسانی و نورانی راسی و نورانی فنی اللهم اجعلنی نورا یا صاحب النور فاعقل

ذنبی و اعتقنی من النار بحتک یا ارحم الراحمین آورده اند که او را در چستان است  
که سوره یا ایها المنفل بخواند ثواب بسیار است و بهفت بار سوره انا جاهد نفسا لله بخواند و  
نظر بکوهها کند آن کوهها فوای قیامت در پله نیکی و انداخته شوند و پانزده مرتبه این دعا

بخواند یا حنیب الفقراء یا انیس الغرباء یا معین الضعفاء و یا دلیل المتهیرین یا حی

یا قیوم یا حنان یا منان یا بدیع السموات و الارض یا ذا الجلال و الاکرام ثواب بسیار است  
و نیز اگر این دعا مذکوره را بر پایه خاک از قبر بدو بران قبر اندازد و بیج عذاب بران گوید

نماند اگر چه مستحق عذاب باشد و بست کرت این بخواند یا قیوم فلا یفوت شی من عمله و لا  
یندیه و خاصیت این اتم مذکور است که بهفت تنگ یگان بار بخواند و در آب اندازد

و فی الحال گم کرده خویش بیاید و اگر بعد از صبح صداق بست بیج کرت بخواند ثواب بسیار  
است و چون بجانب جد و دیگران فوضن فجر در راه آیت الکرسی بخواند و سبحان الله

و سبحان استغفر الله صد بار بخواند و ایضا صد کرت استغفر الله العظیم الذی لا اله الا  
هو الحی القیوم و اتوب الیه و اسأله التوبه و بهشتا و کرت و ان تعذوا نعمه الله لا



تصوفا ان الله غفور رحيم بخواند حق تعالیٰ فرزند ان اور احتیاج کے کندہ و صد یا جید  
بخواند و صد یا رب یا سمیع بخواند و چیل یا رب یا عزیز بخواند کہ ثواب بیچ نعمت از حق تعالیٰ  
خواہد و اگر صد یا رب بخواند عزیز ہر دو سہرا گرو و چیل و کیا یا رب یا جی یا قیوم یا احسان یا مہمان

يا بديع السموات والأرض يا ذا الجلال والإكرام ان تحي قلبى بنور معرفتك يا الله

یا الله یا الله بر جنتك یا ارحم الراحمین و پیغمبر فرموده که خاهاست خود را پر نور کنید یا بران  
گفتند یا رسول الله چگونه باشد گفت بدو چیز یک سنت باید در خانه او کنید و فرض در  
مسجد و دیگر فرض عشا و مسجد و در خانه آورده اند که هر که وضو کرده بجانب مسجد  
رای شود ثواب حج قبول را برابر هر قدم پیاپی در ثواب مهاجران می یابد بعد از اول  
فجر اگر امام باشد بجنب مشرق آید و اگر مقتدی باشد بجنب سمت قبله نشیند زیرا که  
پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که بعد از آن فجر رو قبله نشیند و یا و را و تسبیح و تمجید  
مشغول شود تا بر آمدن آفتاب خدا تعالی ده کار بر او آسان کند اول در دنیا و اوم دار  
بگردد و در دل جمله مومنان خلایق دوست گردد و مخفی جان کند بر و آسان شود  
و سوال منکر و کبیر را نیکو جواب بدو قیام و روضه بهشت شود و از گناه قیامت در سایه  
درخت نبات پاید و نامه اعمال او بدست رحمت او و همه و از بلطراط چون برق جنبه  
بگذرد و بهیم بهشت بر حساب برساند و دیدار چون خود روزی گردد و در خواستگری  
مستراح ایمان و جنت الفردوس آورده است که هر که بیفت گرت بعد از نماز فجر که الله

الحق الرحيم كاله الا الله عهد رسول الله هفت کار او بحق تعالی درست میشود و اول تبارک و تعالی  
گور بر او آسان شود و ماران و کژدهان برو اثر نکنند در قیام و هفت هزار شرمندگی  
و دوزخ بر او به بندند و حسابی است بر او آسان شود و کتاب اعمال و بدست رست دهند  
و بر پسر او چون برقی بگذرد و نیز درین دنیا محتاج کس نشود و دست یر دارد و این نجات  
بخشند الهی ملک پادشاه این عاصی و جانی را با همه مسلمانان با جان داری و با ایمان  
بری و از شرمندگی در خلق او لیلین آخرین در زیر پناه خود نگهداری و جماعت محمد علی سلام  
حاضر گردانی و عاقبت مگردانی و پسر او چون در سجده خود مشرف گردانی و از پسر او با کمال

بگذرانی و بهشت خویش اگر امت گردانی و سکرات الموت و لمحنی جان کندن و تبارکی  
گور و سوال منکر و کبیر آسان گردانی الهی ملک بادشاهان در آن مان که ملک الموت قصد  
جان ناکند و البیس لعین قصد ایمان ناکند ایمان را و پدر و مادر و همه مسلمانان را از غارت  
مردود و زیر پناه خود نگهداری الهی از جواب خلاصیت ده و ویدار بے منت ده و شوق  
بشارت ده و رضا با قلت ده و تمنی بعلیت ده نماز یا ترا فتح و نصرت ده و کافران را  
مغلوبی و هلاکت ده و حاجیان اسلامت ده و عالمان را علم و آخرت ده و مردگان را  
آمرزش و مغفرت ده **و ذلک الحمد یا الله العالمین و یا خیر الناصرین بحکمک یا ارحم**

الرحمین بعد از این اگر کسی ورود و او را داشته باشد و اجازت از شیخ خود داشته  
باشد بگذرید که بجا اجازت شیخ خود اگر کسی روزه نفل و نماز نفل او کند روا باشد  
و ثواب نیابد و در تفسیر ملا یعقوب کمالی آورده است که روزی مریدان شیخ نجم الدین  
کبری بحضور شیخ رسیدند شیخ گفت مغاومان که آب خوردن بیارید مگر یاران تشنه  
مانند یکدیگر از آن میان گفت که حضرت من روزه دارم شیخ گفت بجا اجازت مرشد روایت  
روژه نوافل را افطار کرد و از سلسله چشتیان و سلسله شطاری باین فقیر حیدر  
و او رسید دست بیان کنم **اول شکرته استغفر الله الذی لا اله الا هو الحق**

**و القبولیه و اسأله التوبه** بگوید بعد از سی و سه بار سبحان الله و سبحی بر الحمد لله و سبحی  
بر الله اکبر و سبحی بر الله العزیز و الله العزیز حلقه شده نشیند و اسم الله را بر زبان آید  
تا بر آمدن کتاب چیده سوره پیش بخواند چیده سوره کافرون و اخلاص و معوذتین  
بر یک سده گان بار بخواند و سوره و الهی و لیال عشق و از سلسله کبرویه از سید علی مهدی  
مرشد محقق بنواچه اسحاق قتلانی و از سید السوات سید احمد نور بخش و از و غیره  
نور سید یوسف نور و از و غیره خود سید السوات شیخ الشلخ و الاویا قطب الاقطاب  
فرزانه سید علی ترمذی قدس الله سره العزیز اجازت سلسله و او را و سید علی مهدی  
رسیده بود و از و باین فقیر مصنف رساله رسید دست تا اگر کسی اجازت این سلسله یافته  
باشد بعد از فجر بدوشنول شود و این او را از هزار و چهار صد شکر گرفته است یعنی ورود

که کراچ کرده محل ساخته است و امیر سید علی بهرانی گفته است که چون این جمع کردم بطواف مکه  
 و زیارت قبر حضرت رسول رنم چون زیارت قبر کردم حضرت در خواب از جا بیدار گشت و بمن فرمود چون  
 بیدار شدم در دستم بود و در روایت دیگر آورده است که لایل چون از ولایت خود برآمد بسبب  
 آورده اند که امیر هرگز به مشرق نمی نشست بلکه همیشه روی بقبله می بود و روزی خلیفه زمان او را  
 کرد و خوشحال جابت نمود و خلیفه خود آمد و در پیش او نشست و امیر روایه کرد و این خلیفه گفت هرگز  
 روی از قبله نمی گردانیدید بحال چرا گفت از روی شایسته گشایم خلیفه گفت از ولایت من بر  
 شود امیر گفت وقت ظهر خواهم ولایت تو ظهر خود چون وقت ظهر شد وقت پیشین امیر ای  
 شد و در آن خبر زیارت قبر بابا آدم صلی الله علیه و آله رسید و در زیارت قبر بابا آدم گفته اند که  
 فی الحال خوبی و رشتی کسی پیدا میشود زیرا که در آنجا زمین شگاف میکنند و دست در آن زمین  
 اگر روی خوب باشد خلافت او میرسد و اگر رشت باشد آهین بدست او میرسد چون امیر و صاحب  
 رسید در خواب شب حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خواب دید که این او را در از جا بیدار گشت  
 بدو او گفت فرزند هر که این خواب را خواب اولیا یابد و هر که با خلاص تمام این خواب را بشنود  
 خواب این یا بد اگر در حفظ او نظر کند عیادت گیرد و چون نام بیدار شد در دست یافت و از آن  
 طرف کشمیر رسید و مدت مدید در کشمیر بود و از آنجا با جمیع اصحاب ای می شد و در ولایت پشت  
 رسید مدتی چند در آن جا مشکن بود که در آن ولایت رحمت حق از در انبیا بهار القیام حلت  
 نمود چون اینجای ولایت باطله رسید مریدان آنجا با او آمدند و او را کشیدند و میخواهند میان مردم  
 این ولایت و آن لشکر نزاع شد آن لشکر میان ظفر یافتند بعد از امام در خواب نمودش که از در  
 من در بخا و من کشید و قالب من در آن ولایت برید و بچنان کردند چون روز دیگر دیدند هیچ  
 زخم و شش بر نفی و چون ولایت بلخ رسید مریدان بلخی او نزاع کردند باز آن لشکر ظفر  
 یافتند اما در خواب نمودش که مراد همین حادثه کشید و من کردند چون روز شد و بدند که بر  
 با بخت نهاده بود و از آنجا ولایت خود برودندش و معلوم ما بود که تسبیحات با انگشتان  
 حساب کردند و آن نیست که تمام انگشتان حساب کنند که آن رسم جهودان است  
 تسبیحات بیست و چهار است که بیست و چهار گشت میکنند و بدو گشت حساب کنند بی

بنحصر و بنصر وسطی میکند و با گشت شهادت ابهام حساب کند و آن چنان است که اول  
 بنصر در کف دست کج کند و بنهد بعد بنصر بنهد بعد وسطی بنهد باز اول بنصر در او و باز  
 بنصر در او و باز بنصر بنهد و وسطی بر او و باز بنصر و بنصر بنهد و بر او و بنصر  
 باز بنصر بنهد بنصر در او و باز وسطی بنهد باز بنصر بنهد تا ده شود و این هنگام گشت سیاه  
 بر ابهام نهد یعنی بر سر ابهام بنهد که این وضع ده است و چون علی بن ابی حمزه و دیگر زیادت  
 شود سیاه بر این ناخن ابهام نهد تا بست شود و چون ده دیگر زیادت شود سر گشت ابهام  
 در اول بند گشت سیاه بنهد تا سی شود و باز ده دیگر بر بند دوم نهد تا چهل شود و بعد  
 سر گشت ابهام در بند گشت بنصر بنهد تا پنجاه شود و بعد باطن بر اس سیاه بر ظاهر اس ابهام  
 نهد تا شصت شود و بعد سر گشت ابهام بر این سیاه بنهد تا هفتاد و بعد باز سر سیاه در این  
 ناخن ابهام نهد که اول در حساب بست بود و حال هشتاد و شود و بعد سیاه بر او و اول بند  
 ابهام نهد تا نود شود و بعد سر سیاه بر این ابهام نهد تا صد شود و علی بن ابی حمزه و دیگر  
 نهادن غیر و شستن ایشان اما در اول بر دشتن رفع بنصر چهار و رفع بنصر پنج میشود و  
 این در حساب است و در سایر کرات نیست مگر باز حساب ده دیگر شروع کند و همچنان هر کت  
 ده حساب کند و بگرداند تا ده در ده صد شود و این بیست و پنج که از چوب گردن غیر  
 گرفته باشند و در ایام رسول آمدند و نیز نزدیک امام شافعی روایت است اما نزدیک علما  
 ماروست که این را برعت حسنه گویند و آورده اند که صید قبادی از دست خود غن  
 اندخت یکو از صاحبان رسیدش که ظاهر ابا یوسف اندخت و بر باطن با پی مشغول شد گفت  
 من از برکت این ظاهر بر باطن رسیدم از این جهت دوست دارم که بعد از او ایام او  
 ده گان یا از اق خواند بطرف مشرق بدمد آورده اند که حق تعالی از آن جهت ترق  
 دهندش که او را از وی هیچ خیر نباشد و دست راست در سینه نهد و بگوید یا ارحم الراحمین  
 یا علم السموات و الارض بگوید هر چه بشنود یا و شن شود و صد کرات آم یا فتاح دست راست  
 بر سینه نهاده بخواند هر چند کند و این باشد سینه اش روشن گردد و بعد سبغات عشر بخواند  
 كما سئله انشاء الله تعالی فی الا حیات صمد بارک الاله الا الله الملك الحق المبين

مسئله بیان ظاهر بر کت شیش رتق در چوب گردن





سنکه کلیم شما بستم مرا هم ترس است در درگاه شما خطاب حضرت عزت شد که موسی ما نزد شما  
 کلیم را چندان ترس است که کسی در شب تاریک و در اسباب جنگ نداشته باشد و همراه هم  
 نداشته باشد و همتا و جایگزین شیران آدمی خور راه او گرفته باشند حال و چگونه باشد بهتر موسی  
 سوال کرد که یارب ما من کلیم را جان کنان چگونه باشد خطاب شد که موسی ما نزد شما کلیم  
 را چندان بود که کسی که سفند زنده را از پوست بکشد و باز پرویاند و یاد بکشد که خدا هفت کثرت  
 بر اوید و بکشد بهتر موسی از بهول آن خطاب چندان گریست که سینه مبارکش گویا که ترسیدان  
 گرفت و بعد از آن خطاب حضرت عزت رسید که ای موسی هر که این دعا را بخواند جان او چون  
 آسان کنم که چون کوک پستان مادر و درین گرفته باشد و در خواب رود بعد از آن بکشد  
 کثرت یا ظا هر بخواند و صد کثرت یا باطن بیده چهار رکعت نماز بگذارد که ثواب او از حد و عد  
 بیرونست در رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یکبار و اخلاص هفت بار و در دوم  
 بعد از فاتحه و الشمس و ضحی یکبار و چون از رقعده اولی بر خیزد و در ثالث و رابع بعد از فاتحه  
 یکبار کثرت آیت الکرسی بخواند و سه کثرت اخلاص بکشد نماز هفت بگذارد و اگر روز یکشنبه باشد  
 چهار رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه امن الرسول الخ یکبار بخواند بعد از صد بار  
 این تسبیح بگوید لا اله الا الله العزیز الجلیل یا عزیز یا جلیل و در روز ووشنبه و در رکعت چهارم  
 و تعوذتین سه گان بار بعد از سلام این تسبیح بگوید صد بار اللهم صل علی محمد و آل محمد  
 و در روز شنبه و در رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه اذ جاء نصر الله و کانت النصارى  
 هفت بار سوره فاتحه خواند و بار و در رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار و بعد از آن  
 صد بار لا اله الا الله خالصا مخلصا و در روز چهارشنبه و در هر رکعت و در هر رکعت بعد از فاتحه  
 اخلاص معوذتین سه گان بار و بعد از سلام صد بار لا اله الا الله خالق کل شیء قدیر و و  
 روز پنجشنبه و در رکعت بعد از فاتحه کافرون پنج گان بار و اخلاص ده گان بار و صد بار بعد از  
 سلام این تسبیح بخواند سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لا حول و لا قوة الا  
 بالله العلی العظیم و در روز جمعه اول نماز اعرابی او کند و آن چنان بود که روزی حضرت سالت  
 پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که پنج جمعه مسجد جامع حاضر نشود کافر گردد و اعرابی در آن میان

مسئله  
 در بیان آسانی  
 جان کنان  
 و دعا آن

مسئله  
 تا روز  
 هفت روز یک  
 شنبه تا روز  
 ووشنبه تا روز  
 روز شنبه  
 خانه در پنجشنبه  
 نماز و در روز  
 روز ووشنبه

حاضر بود گفت یا رسول الله فقیر بخجالتی دورست از مسجد پیشتر خدا فرمودش هر که بعد از  
 اشراف روز جمعه این نماز بخند اول دورکت در رکعت اول بعد از فاتحه سوره فلق بگوید  
 و در دوم بعد از فاتحه سوره خمس یک بار و بعد از سلام هفت بار سوره فاتحه بخواند بعد از  
 رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اذاجا یکبار و اخلاص بیست و پنج بار و بعد از سلام هفت  
 بار لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم پس حضرت فرمود که کند از نده این نماز نیمه و تا جائی  
 خود و بیست و پنجاه و بیاید بقدر ثواب مقدر یا ان امان که نماز جمعه را می کند و عطا کرده  
 شود آورده اند که چون ثواب این نماز حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم می بخند  
 فرمود چهل صحابه چنان خوشحال گشتند و شتران و گوسفندان و مصالح دنیاوی که داشته  
 بودند اکثر بآن اعرابی دادند که از سوال شما میایان را نعمتی عظیم است آمد و خبر در شنیدیم و  
 بعد از این نماز چهار رکعت حفظ ایمان یک سلام او کند و در هر رکعت بعد از فاتحه یازده بار خلام  
 بخواند و بعد از سلام صد بار لا حول ولا قوة له بخواند هیچ گناه روا ل بمان نشود و بعد از  
 چهار رکعت نشنودی خصلان در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص یازده بار و در دوم قل  
 یا تحا الکفر دن سوره و اخلاص یازده بار و در سوم بعد از فاتحه اهلک التکاثر سوره و اخلاص یازده بار  
 و در چهارم بعد از فاتحه آیت الکرسی سوره و اخلاص بیست و پنج بار بعد از سلام لا اله الا انت  
 سبحانک انکنت من الظالمین چهل خصمان و ام امان او را خدا میجانی خوش شود و گرانند و در رکعت  
 دیگر بگوید و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره والناس است و پنج بار بخواند و دیدار یحیی بن یحیی  
 میخالی روزی او کند و بعد از سلام هفتاد و یک مرتبه این تسبیح بخواند لا حول ولا قوة له  
 و در روز شنبه و در رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه سوره  
 الکافرون یک بار و اخلاص سوره بار و بعد از سلام لا اله الا الله الملك الحق المبین قل  
 رسول الله و بعد از این نماز هفت بار تسبیحی او کند که اندک و در رکعت است و در هر  
 رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار رکعت بخواند و اگر ده اند که اگر در چهار رکعت اول  
 بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و اخلاص سوره بار بخواند و در رکعت دوم بعد از فاتحه الک  
 تسبیح یک بار و اخلاص سوره بار و اگر چهار رکعت آخرین در رکعت اول بعد از فاتحه دهنس

سوره  
 ان نماز  
 بخواند  
 و در رکعت  
 ان

و صغایا یکبار و در دوم بعد از فاتحه و الیل انا یغنیه یکبار و در سوم بعد از فاتحه و ارضی  
 یکبار و در چهارم بعد از فاتحه اَلَمْ نَشْرَحْ یکبار پیغمبر فرمود هفت که هرگز او را فرزند ان و  
 عیال و ارحق تعالی محتاج کس نکند و معلوم باد که اگر کسی در سفر باشد و در رکعت ازین  
 شخصی لازمست که ادا کند و ترک ندهد زیرا که آورده اند که چون صاحب این طیفه ترک کند پانصد  
 شتر بخیر و عقوبت و فریاد میکنند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود موسی شعی  
 را که اگر تبا منه نمی توانی بای چهار رکعت نماز ادا بایه کرد و در رکعت اول قل یا ایها الکفرون  
 یکبار و در رکعت دوم خلاص یکبار و در رکعت سوم فاتح یکبار و در رکعت چهارم و الت  
 یکبار و بعد از سلام این سوره های مذکور بخواند تا خلاف جهود ان کرده باشی زیرا که ایشان  
 نماز صغی را روانه میدارند و بعد از سلام سر بر زمین نهند و هفت کرت یا قواب گوید و مستحبات  
 بدرگاه حق کند و بخواند آنچه میخواهد و تسبیحات بعد از صد بار اللهم اغفر لی و ارحمنی خافیه  
 و تبلی انک انت التواب الرحیم بعد از صد بار بگوید یا حاکم یا علی یا محسن یا احسان  
 هر چه بشنود و فراموش نکند و قوت حاقی بے کر ان حاصل شود و هر که هر روز چهل و یکبار  
 ایت الذی بخواند سرخرو می دو جهان گردد و او را فرزند ان و ارحق تعالی محتاج  
 کسی نکند و اگر از برای حاجت و وجهانی چهل و یکبار یا حی یا قیوم ان تقضه حاجتی  
 و اذن عتی سواک بخواند بر آورده خیر گردد و بعد ازین طالب حتی را باید که همیشه  
 در پاس انفس خود یا شمه تا اگر یک زمان از حق غافل شود نامه وفات او در تمام ملکوت  
 غیر جن و انس بر آگنده شود که فلان طالب وفات یافت چنانچه آورده اند که روزی  
 دو جوانان بهدل قصد زیارت امام حسن نورانی کردند یکی از ان دو کس عالم بود و جمیع السنه  
 حیوانات چون ایشان نزد یک شهر او رسیدند و دیگر بهیم سخن میکردند که امروز امام حسن فی  
 در عالم نماند یکی از ان جوانان که جمیع السنه عالم بود و دیگر را خبر کرد که واقع چنینست  
 هر دو متحیر شدند بعد از ان گفتند که زیارت قبرش بکنیم چون نزد یک خانه امام رسیدند امام نزد  
 ان خانه برآمد تا که هر دو نیک متحیر شدند امام پرسید که چیرانی چراست گفتند که واقع چنینست  
 امام فریاد برآورد و گفت که آری پیغمبر فرمود هفت کُل نفس اذ اخرج بنیذک کو الله تهمیست



من امر و ساعته غافل بودم تا آوازه وفات من در تمام ملکوت پراکنده شد و در صبح  
ویش گرفت چون در بیابان رسید بپایته نشسته شد بر سر چاهی رسید گفت اگر رسن  
دلو بودی آب کنیدم اندرین بود که آهوان رسیدند امام از سر چاه دور شد که ناآهوان  
چکند چون آهوان بکناره چاه رسیدند آب چاه بکیارگی بالا شد همه ایشان بخوردند  
بعد از آن چون امام رسید که آب خورد آب بکیارگی فروفت امام گفت یارب آهوان آب  
میدهی چه بنده صاوق خود نمیدهی تهنه آواز داد که تو میدی دلو و رسن کرده ایشان  
بمن کرده بودند از آهوان خطاب نام رنگی فراموش شد و سر در بیابان نهاد و چون  
راوید و آن جوان نیز و کیش رسید گفت السلام علیکم یا حسن نوری امام بعد از  
جواب گفت چه دانی که من حسن نامم و نام پدر من نهریست گفت آنها که خود را بتصرف حق  
سپرده اند از همه چیز های خیر اند و نه خوشی که تو کل برسن دلو کرده بعد از آن جوان  
گفت که طریقی طایر مت ما و شما چه میدانید که غرض چیست گفت لاگفت من خواهم مرد و  
مرا دفن باید کرد گفت از غیبی توان گفت جوان طهارت کرد و سر بر زمین نهاد  
و وفات شد چون او را دفن کرد و بر قبرش نشست و دعا خواندن گرفت جوان خنده  
کرد امام گفت زنده کس در گور نشود و مرده آواز نکند جوان گفت که ای امام نشنیده که

ان اولیاء الله لا یموتون و لکن ینقلبون من ارالی دار و هر که هر روز صد بار یا قهار گوید  
والا لم یحب و یا سر و شود و هر که در وقت نیم شب نیم روز صد بار یا قاف گوید درجه او بلند  
شود و باید که بعد از زوال وضو سازد و دو رکعت تحیت وضو داد کند و چهار رکعت نماز  
زوال داد کند در هر رکعت بعد از فاتحه پنجاه بار خلاص اگر نتواند ده بار خلاص الا سبک  
اخلاص بجا آورد صد بار یا مملک گوید و در سجده و نشیند و بر خیزد تحیت سجد او کند بجا  
و ذکر ثانی فضل الایمان و بعد ازین چهار رکعت سنت ظهر داد کند در رکعت اول بعد از فاتحه  
سوره الکافرون بخواند و دوم رکعت بعد از فاتحه خلاص و در سوم بعد از فاتحه فلق  
در چهارم بعد از فاتحه سوره الناس بعد از سلام صد بار گوید استغفر الله العظیم  
الذین لا اله الا هو الحی القیوم واقب الیه و اساله الذیبتا و روه اند که اسباب

در بیابان چاه بکناره چاه رسیدند

و دنیاوی جهان و توبه نماید که اگر او گیرد خلاص نشود باید که میان سنت و فرض تمیز  
و باید از سخن نگوید که ناقص سنت نباشد و بیک سخن وید و سخن و بیک لغت و بد لغت  
و به یک و شرب نشکند و در شکسته و بید از آن از ادای فریضه دور است سنت  
او کند آورده اند هر که بعد از اداء فریضه سه رکعت کلمه طیبه گوید ثواب بسیار است و  
ابیر المؤمنین عمر رضی الله عنه را پرسیدند که یا امیر چه ثواب باشد گفت هر که یک رکعت گوید  
جان کند و چون جان کند دوستان حق باشند و اگر دور است بخواند چنانچه جان  
کند و حلیلان باشد اگر سه رکعت بخواند هر فکر و ماسو که بر خاطر او گذشت باشد از  
عفو فرماید و مهر عزرائیل را بخیم نمیند و خواندن آیه الکرسی نیز بعد از اداء فریضه هم همین

حکم دارد و دست بردارد بنگار آیتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة و قنا عذاب  
النار و باید که در حالت دعا کردن دست برده باشد و الا بدعت است و در چهار رکعت  
آورده است که در حالت دعا دست بر آبرو خود بالا نگیرد و عوام الناس فلن برند که خدا  
تعالی بالا است باید که بر بر پشته بر آید و بر زانو نینهد که شیطان یا خود را بر آن دست  
نهد و از رحمت حق محروم گردد و معلوم باد که در میان فرض ظهر و مستحب و تسبیح  
و دعا کردن و استماع لقله تعالی فاذا قرأت فالصبر و الی ربک فارغب و آنچه بعضی  
گفته اند که میان فرض و سنت دعا نمیتوان کردن آن قول صحیح نیست و در رکعت شصت  
اخیره را باید که در رکعت اول بعد از فاتحه به فلق تمام کند و در پیش آیه و الناس او کند  
و چون از ادای فریضه خلاص شود باید که از آنجا یکسو شود و سنت و نوافل او کند آورده اند  
که دو چیز باشد مکروهات نماز است یکم آنکه در نماز یا در و چون امام تسبیح باشد و در وقت  
یکم اداء سنت کند و دیگر آنکه چون امام از نماز فارغ شود و نوافل را در آنجا ادا کند بلکه چون نماز  
یکسو شود و در نماز است که از آنجا یکسو شود و نوافل او کند و چون فارغ شود اول رکعت  
نماز حفظ ایمان گذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و احلاص تسبیح بر و بعد  
ازین دو رکعت دیگر است که از آن نیز حفظ ایمان گویند در رکعت اول بعد از فاتحه آن را یکبار  
الله الذی خلق السموات والارضین ما قریب من المحسنین بخواند و در رکعت دوم

اِنَّ الدِّينَ اَمَلُوْا وَعَمِلُوْا الصَّالِحَاتِ تَاٰبِعِيْنَ اَدَاتِ رَسِيْلِهِ اَحَدًا يُّؤْمِنُ وَيُؤْمِنُ بِرَسُوْلِهِ  
 زمین نهد و سترت یا حی یا قیوم برحمتک استغیت اللهم ثبتنی علی الایمان بما  
 او از غارت کردن شیطان مرود و حفظ و امان حق باشد و بعد ازین در رکعت دیگر بگذار  
 و در هر رکعت بعد از فاتحه اطلاق ده بار و بعد ازین ده رکعت نماز خضر علیه السلام بگذار و این  
 نماز وصال نیز گویند یعنی هر که بجا آورد وصال حق روزی کند و بهتر خضر علیه السلام  
 را شایسته کند در هر رکعت بعد از فاتحه هر چه خواهد از قرآن بخواند اما افضل آنست که از سوره  
 فیل تا آخر قرآن در هر رکعت یکبار سوره بخواند و بعد از سلام دست بردارد و دعا بدو گوید  
 بخواند نیت لبیک لبیک اللهم لا شریک لک لبیک ان الحمد والنعمة لک و

الملك لا شریک لک واستغفرک واتوب الیک باقی اشهد انک لا اله الا  
 انت وحدک لا شریک لک واستغفرک واتوب الیک و اشهد انک لم یلد ولم یولد

و لم یکن له کفراً احد انک انت عفور رحیم برحمتک یا ارحم الراحمین و بعد ازین  
 تسبیحات نماز پیشین خواندن گیر آورده اند که حضرت بی بی فاطمه رضی الله عنها  
 در خانه خود دست بسیار نهاده بود و بدان غله خوردنی بدست خود آورد و از کثرت  
 احتمال ستهام او آبله شده بودند زیرا که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم کار را  
 مناصف کرده بود میان ایشان آنچه تعلوق پادشاهان خانه داشتند بی بی را بسیار آوردی  
 و آنچه بیرون خانه بود که آنرا بر قضی علی اکرم الله وجهه بجا آوردی و از کثرت حضرت  
 رسالت پناه حاضر شد و چگونگی حال خود را بنمود حضرت فرمود که من و رو را بشما از موم  
 که از خزان دارین بهتر باشد بی بی در طلب شد گفت اول اینکه بعد از پنج وقت نماز  
 سعی سه بار سبحان الله و سعی سه بار الحمد لله و سعی سه بار الله اکبر و یک بار لا اله

الا الله وحدک لا شریک له له الملك وله الحمد بحی و میت و هو علی کل شیء قدير  
 این اگر مومنی تا هر که وارد کند اگر گناه او ببرد و نجوم سموات در یک سیایان و برکت خزان  
 باشد آخر زنده شود و دعا آخر گفته اند که اگر در باد اوان و شبانگاه و در کت بگویند  
 ثواب او ثواب کسی نباشد مگر آن کسی که او نیز گفته باشد و بعد ازین صدکرت در و گوید

و صد کرت غلام و صد کرت عالم الغیب الشهادة و صد کرت یار رحمن و صد کرت  
 یار رحیم و صد کرت یاباری و اینها عقیب هر نماز بگوید و یگان کرت سوره انا فتحنا حجازنا  
 و یگان کرت سوره نوح را بخواند و هر که بعد از نماز ظهر سه کرت این دعا بخواند الحمد لله قبل  
 کل احد الحمد لله بعد کل احد الحمد لله علی کل حال ثواب بهتر از اینهم و بهتر از اینهم و بهتر  
 است صلوات الله علیهم بیاورد و بعد ازین با پس انفاس کند آورده اند که در تحت معنی  
 هر کلمه از نماز و تسبیحات لفظ الله را رادت داشته باشد تا خفتن و بعد از خفتن بیستم  
 صادق در تحت معنی هر کلمه ای که رادت دارد تا ده کرت گفته شود آورده اند هر که ده  
 هزار کرت اینها بگوید کشف او را حاصل شود و چون وقت نماز آید بپاید که اول چهار  
 رکعت نماز سنت عصر گذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه سوره العصر را بخواند و پنج  
 گناه زوال ایمان و نشود و در هر عصا که پنجاه هزار سال باشد و بخیر از سایه عرش دیگر  
 نباشد او را در تحت سایه عرش دارند و اگر چهار رکعت نتواند دو رکعت البته بخواند و هر چه  
 خواهد بخواند و بعد از آن فريضه سوره عم یستار لون بخواند اگر یک کرت بخواند سوال منکر  
 و نکیر بر و آسان شود اگر پنج کرت بخواند محبت خدا و روزیش گردد و سوره والنار عات  
 نیز بخواند که او را در زیر سایه عرش دارند و تسبیحات مذکور بعد ازین بخواند از ان صد کرت بگوید  
 اسْتَغْفِرُكَ رَبِّ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ وَاسْأَلُهُ التَّوْبَةَ و هر که بعد از عصر تا غروب کلام  
 دنیاوی نکند و بگوید و بگوید مشغول شود هر حاجتی که داشته باشد بر آورده شود و این را صبح  
 عاشقان گویند و خاصیت بعد از عصر و در جمعه و قبله تا غروب قاتب بنشیند و این را  
 تکرار کند یا الله یا رحمن یا رحیم و سخن گوید البته حاجت او بر آورده خیر گردد آورده اند  
 که روز جمعه اصحاب پیش حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه شدند و پرسیدند از آنچه  
 حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرموده است که در جمعه یک ساعت است اگر کسی آنرا بپاید  
 ثواب روز و شب جمعه در آن ساعت است پس که یافته باشد امیر المومنین گفت که بی بی  
 فاطمه هر یافته است چون اصحاب پیش بی بی شدند بی بی گفت که حضرت ایشان دو  
 کرت یافته بودند و من یک کرت من پدر و ایشان هجده اشتم و ایشان پاره من بید



و آن ساعت میان عصر و غروب است و نیز پیش از غروب است هر که بعد از هر نماز سه رکعت  
 بگوید استغفر الله ربی من کل ذنب لک آمرزیده شود و همه گناه او و قبولیت نماز او چون قبولیت  
 نماز من باشد و چون فرضیه نماز شام ادا کند و شش راجه تمام رساند رکعت او شش رکعت  
 کافرون بعد از فاتحه و در دوم خلاص می یابد که پیوسته بدین سنت اقام نماید بعد از نماز او  
 بخواند که اکثر او است که سبب یک فاتحه و یک خلاص می یابد و شش رکعت است در هر  
 بعد از فاتحه سه رکعت خلاص و او این نام در دوازده بیست است تا هر کس این نماز ادا کند بران  
 در آید و آن روز از شیوه مصلیان این نماز در پیش نشوند و بعد از این دو رکعت نماز او  
 بخواند بعد از فاتحه شش آیت از سوره انعام بخواند در رکعت اول بعد از فاتحه بخواند الحمد  
 الله الذی خلق السموات والارض ما کانوا به یستهنون و در رکعت دوم بعد از فاتحه

این آیت بخواند امیر و اکام اهملکنا من قبلهم الی فحاق بالذین یسخر و منهم ما کانوا به  
 یستهنون و نیز پیش از غروب است که گزاردند این نماز شفاعت من بپاید اگر چه قاتل و لادین باشد  
 آورده اند که نرید به بخت همین تفکر بخورد که اولاد او را بچشم و این نماز ادا کنیم چون از  
 نماز شام غایب پیش خداوند تبارک و تعالی از شومیت آن تفکر در دهر و مسلط میگردد تا  
 نماز شام میگردد و بعد از این دو رکعت نماز پنج خواند در رکعت اول بعد از فاتحه سوره  
 و السماء ذات البروج بخواند و در دومی سوره الطارق بخواند این را نیز نماز نور گویند و صلی  
 این اواب مذکور باشد و نیز در رکعت دیگر نماز نور در رکعت بعد از فاتحه خلاص یازده  
 رکعت بخواند آورده اند که چون مصلی این نماز روز شنبه را بگنجته شود و او ماه شنبه را  
 تا بیان باشد و خلق اولین و آخرین در نظاره او شوند پذیرند که ولی اله است یا شهید  
 است و یا نبی است و از همه دگر و دوزیر سایه عرش رسد و بی و جمله کلام حق شود که  
 این دوست من است زیرا که مصلی فلان نماز است و بعد از این دو رکعت شکر شب در رکعت  
 اول بعد از فاتحه سوره الکافرون بخواند بار و در رکعت دوم بعد از فاتحه خلاص بخواند یا مصلی  
 این نماز از پنج تبارگی خلاصی یابد اول تبارگی ایمان در وقت نزع یعنی ایمان و سلب نشود  
 دوم از تبارگی گور در وقت سوال منکر و کیم سوم از تبارگی عرصات در وقت نماز خواندن

چهارم از تازیکی میزان یعنی میزان نیکی و سبک نشود پنجم از تازیکی بلصراط در وقت  
گذشتن از و بعد ازین دو رکعت حفظ ایمان در هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و  
سوره انا اعطینا یازده کرت و ایضا دو رکعت دیگر حفظ ایمان در رکعت اول بعد از فاتحه  
خلاص هفت بار و فلق یکبار و در رکعت دوم بعد از فاتحه خلاص هفت بار و سوره وائال  
یک بار و بعد از سلام سر سجده نهد و سر بارگوید یا خُ یا قیوم ثبتی علی الایمان چه بیچ گناه  
نوال ایمان و نشود و بعد از آن دو رکعت بنیت او این از جهت بر آمدن حاجات و جهانی  
بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه پنجبار این آیت بخواند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا وَتَجْزِلْ  
فَرْعَنَا وَدَعَا بِنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و در رکعت دوم بعد از فاتحه پنج بار این آیت بخواند رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا وَتَجْزِلْ  
فَرْعَنَا وَدَعَا بِنَا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و ایضا پنج بار که تجبیده خواند و بعد ازین این دعا بخواند اللَّهُمَّ اِنَّا سَأَلُكَ اِيْمَانًا دَائِمًا وَثَقِينًا

صَادَقًا عَلاَ خَالَصًا وَ لَدَا صَالِحًا وَ لِقَاتِكَ بِلَا حِجَابٍ وَ جَنَّتِكَ بِلَا حِسَابٍ اللَّهُ غَنَى  
عَنِ الْعَالَمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و بعد ازین دو رکعت ایضا بنیت او این بخواند  
و هر رکعت بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و آیت الذین یقولون ربنا آما اخری نریع الحساب بخواند  
و چهار بار سوره خلاص معوذتین یکبار بار و ثواب این کار آنکه از حدیث روایت  
ازان در علم نیاورم و بعد ازین دو رکعت حقوق والدین در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص  
سه بار آورده اند که مایه پدرش آمرزیده شوند و هر چند گناه کار باشند و حقها و ایشا  
بر جا شود هر چند که رنجانیده باشند و بعد ازین دو رکعت نماز خستودی جمله مشایخان و هر  
بعد از فاتحه خلاص هفت کرت آورده اند که در روز قیامت شفاعت جمله مشایخان در یابد  
جمله از دست خستود شوند و بعد ازین دو رکعت هدیه رسول صلی الله علیه و سلم بخواند و هر رکعت  
بعد از فاتحه خلاص هفت کرت بخواند آورده اند که در عصا قیامت حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه و سلم چنانچه کسی گم شده خود را بطلبد او از میان مردمان طلبیده بکشد و بعد ازین دو رکعت  
نماز هفت گشت شب شنبه بعد از فاتحه خلاص یک بار و در شب یکشنبه بعد از فاتحه خلاص دو  
بار و در شب دوشنبه بعد از فاتحه خلاص سه بار و در شب سه شنبه بعد از فاتحه خلاص چهار بار و  
در شب چهارشنبه بعد از فاتحه خلاص پنج بار و در شب پنجشنبه بعد از فاتحه خلاص شش

مسئله  
در بیان  
حفظ ایمان

در بیان  
نماز و دعا  
در بیان  
نماز و دعا

مسئله  
در بیان  
نکات  
و سبب  
التمسک

بار و در شب جمعه هفت بار آورده اند که مصلی این نماز در هر شب ازین شبها که میرد  
 این نماز شفیع او شود و از جمله براهین و قیل و خلاص کند و بعد ازین دو رکعت هر یک  
 تکبیر بگیرد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار سوال منکر و تکبیر حق تعالی بگوید آن  
 کند و بعد ازین دو رکعت سراج القبر بگیرد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص و معوذتین  
 سه گان بار و پروایت دیگر و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص شش بار و بعد از سلام دست بردارد  
 و سه مرتبه بگوید اللهم اجعل صلاتی سراجاً فی قبری و فی قبر والدی یا الله و غیره  
 التماس حضرت محی الدین شیخ عبدالقادر گیلانی قدس سره العزیز فرموده است هر که بیان  
 شام و خفتن و در رکعت نماز بگیرد و در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایها الکافرون بازده  
 بار و در دوم رکعت بعد از فاتحه اخلاص بازده بار بخواند و قیامت من شفیع او باشم و اگر بعد  
 از نماز مذکور بازده بار و در دو بازده گام بجانب عراق نهد و در آنجا بایستد و بازده  
 کرت و بگوید یا زده یا زده یا الله بگوید و بگوید یا الهی بحرمت شیخ میران محی الدین عبدالقادر  
 جیلانی الهی بحرمت این اسما معظم و کرم حاجت من برآورده خیر گردانی ببنک و کمال  
 کریم بالنبی الامی آله الامجاد بر ختمک یا ارحم الراحمین مقصود و حاجت که داشته باشد اگر  
 بر آورده خیر نگردد و قیامت چنگ آورد و امن من باشد و این نماز شافی بطریق مقید  
 بوقت نیست بل فی کل حین جائز است اما در حاشی ابوالکارم دیدم که این گام زدن  
 ممنوع است و بعد از آن یک رکعت فاتحه بعد از سلام سر بر زمین نهاده بفتا و بار بگوید  
 سعی فرحت برے حاجت آورده است دیگر چهار رکعت شلیدن گوید و در رکعت من عند  
 نازل شده است آورده اند که چون مادر امیر المومنین مرتضی علی کرم الله وجهه وفات  
 یافت و نام او نیز فاطمه بود و برهول خدا ایمان آورده بود حضرت مصطفی را ایشان  
 پرورش کرده بودند چون او را در گور نهادند حضرت قمیسی خود را برپوشانید و بیک دست  
 بیک طرفش گرفت و دست دیگر بر طرف ساعتی برین بود چون دست بالا کرد و یاران  
 گفتند یا رسول الله دستها را برے چه گرفته گفت معلوم بشما بوده باشد که چون آدمی را  
 در گور نهند اول طرف از زمین در میکند و او را چون بشکند در جوانی بهجید و بعد از آن غلها

دیگرے یا بدخواہ مسلم باشند خواہ کافر و ہتھامے خود را گرفتہ تا اور این بخشیدار ان  
چندان گریستند کہ گویانہ ہر ماہ ایشان تر قیدین گرفتہ و ان زمان حیرت و ہجیم  
رب اعلیٰ آمد و این نماز آورد و گفت یا رسول اللہ ہر کہ این نماز را بخندارد از شلیدن  
گور خلاص شود و کرت دیگر آنکہ چون سعد بن عبد اللہ وفات یافت حضرت مصیقت مہربان  
را کہ بر سر گشتان بیاورد و آہستہ روید تا فرشتگان از سیر پا خود نکیند زیرا کہ بسیار نازل  
شدہ اند چون و را در گور ہما و نذر گاہ کہ مبارک حضرت تنہی گشت و گریہ کرد و یاران گفتند یا  
رسول اللہ چرا گفت اگر از شلیدن گور کسی خلاصی یافتہ شود و یاران چندان  
گریستند کہ شرح نتوان کرد و باز ہمین نازل شد پس یاران گفتند یا رسول اللہ سبب چه بود و غدا  
اورا گفت بال اہل خویش بدگوئی قلع گوئی و و ازان واسطہ آوردہ اند ہر کہ مکنیز و غیر  
را دشنام دہد کہ چندان کس شمار او طی کردہ است اگر است گوید ہما والا بہترین اورا شہاد  
تا ز یادہ بزنند و موافق این حکایت آوردہ اند کہ چون ہما وفات یافت چندان  
فرشتگان منزل شدند کہ گرد و بخار و زمین پیدا شد از کثرت ایشان یاران ہمہ سلاح را  
گرفتند کہ مگر لشکر کفار آمدہ است حضرت فرمود کہ لشکر نیست بلکہ فرشتگان اند زیرا کہ  
معاویہ آمدہ اند یاران گفتند یا رسول اللہ چہ فضیلت داشت گفت سورہ اخلاص اکثر میخواند  
در ہمہ حال ترک نمو کرد و نماز این است در رکعت اول شہاد کرت خلاص بخواند و در رکعت  
چہارم است کرت خلاص بخواند آوردہ اند ہر کہ بعد از نماز شام سورہ واقعہ بخواند ہرگز  
در ماندہ نشود چنانکہ آوردہ اند کہ چون حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ در رکعت  
میکرد و ختران بسیار داشت کہ گفت بد ختران خود وصیت پیچ می کنی گفت من کہ وہم  
و آن نسبت کہ چون کہ عقب نماز شام سورہ واقعہ بخواند ہرگز در دنیا فقیر و در ماندہ نشود  
و ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید کہ بعد از ہر خمس صلوٰۃ سی و شہ بارہ گوید سبحان اللہ و ہی  
بار گوید الحمد للہ و ہی شہ بارہ گوید اللہ اکبر و کیا لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ  
لا املک و لا الحمد و هو علی کل شی قدس بخواند و این تسبیح را پنج گنج ازان گویند کہ  
بی بی فاطمہ چند کرت شکایت سختی و بیوی پیش حضرت کرد و ہر کرت این میفرمود کہ بعد پنج

در ہمہ حال ترک نمو کرد و نماز این است در رکعت اول شہاد کرت خلاص بخواند و در رکعت  
چہارم است کرت خلاص بخواند آوردہ اند ہر کہ بعد از نماز شام سورہ واقعہ بخواند ہرگز  
در ماندہ نشود چنانکہ آوردہ اند کہ چون حضرت امیر المؤمنین عثمان رضی اللہ عنہ در رکعت  
میکرد و ختران بسیار داشت کہ گفت بد ختران خود وصیت پیچ می کنی گفت من کہ وہم  
و آن نسبت کہ چون کہ عقب نماز شام سورہ واقعہ بخواند ہرگز در دنیا فقیر و در ماندہ نشود  
و ذکر نماز و تسبیح نماز شام باید کہ بعد از ہر خمس صلوٰۃ سی و شہ بارہ گوید سبحان اللہ و ہی  
بار گوید الحمد للہ و ہی شہ بارہ گوید اللہ اکبر و کیا لا الہ الا اللہ و لا شریک لہ  
لا املک و لا الحمد و هو علی کل شی قدس بخواند و این تسبیح را پنج گنج ازان گویند کہ  
بی بی فاطمہ چند کرت شکایت سختی و بیوی پیش حضرت کرد و ہر کرت این میفرمود کہ بعد پنج



نماز این را بخوان که ترا بهتر است از جمله خزان و نیا و صد بار کلمه طیبه بخوان صد بار درود  
فرست و صد بار خلاص بخوان و صد بار یا رحیم و این نامهارا هر که بپزد از هر نماز صد مرتبه بخواند  
کینه او درود و منتها را بگوید سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر یا عبادات

المستغنین ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و صد بار عالم الغیب الشهادة بخوان  
پاد که این مقدار تسبیحات عقب هر نماز بخوان گفت آورده اند که روزی مهتر موسی  
از حضرت رب ابراهیم سوال کرد که یا رب من در تورات خوانده ام که قوس از آدمیان  
باشد که چون چشمان بپوشند در بهشت در آیند ایشان را از بهشت من گردان خطاب کرد  
لا بک الیسان است محمد مصطفی باشد مهتر موسی گفت یا رب چه خاصیت داشته باشد گفت  
بعد از نماز شام نوافل بگذرانند که وقت عشا داخل شود و خاصیت دیگر در شب تاریک  
در مسجد هر چند سنجی باشد بروند یا موسی چون چشمان بپوشند و از مردم غایب شوند  
ایشان را در حوران بهشت در آید بعد از این نمازهای هفتگه او کند در شب یکشنبه چهار  
رکعت بدو سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه گان بار یا و سلام هفتاد و یک رکعت

بگوید استغفر الله العظيم الذی لا اله الا هو الحی القيوم و انقلب الیه و اساله التوبه و  
این اسید تنفهار گویند و باید که هر کاتب این را خطی کمالان نویسد تا مشهور شود و در شب  
دوشنبه دو رکعت او کند در هر رکعت بعد از فاتحه کافرون و فلق و الناس هر یک  
پانزده بار بخواند بعد از سلام پانزده بار آیه الکرسی بخواند و ثواب این نماز مذکوره در خبر  
آورده اند که ثواب این نماز اگر در یا با دو گردید و گاه و درخت قلم گردند و جمله انس و  
جن نویسند گردند هرگز تمام نشود و در شب سه شنبه شش رکعت یا سه سلام در هر رکعت بعد  
از فاتحه اخلاص سه صد و تین بیکان بار بخواند و در شب چهار رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه  
اخلاص چهل بار و در شب پنجشنبه هشت رکعت یا چهار سلام در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص  
ده گان بار و بعد از سلام صد مرتبه بگوید لا اله الا الله مالک الحق امین محمد رسول الله

و تسبیح در رکعت حقوق و الدین و در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی و کافرون خلاص  
سه صد و تین پنج گان بار و بعد از سلام پانزده بار درود و پانزده بار استغفر الله الذی

لا اله الا هو الحق الفیتوم واقرب الیه واسالہ التوبۃ اوروہ اند کہ گزارندہ این نماز را  
 ہر حرفی کہ ذکر کردہ است در ان نماز گناہ و یکیک کم شوند و ثواب و یک یک نوشته شود  
 و مادر و پدر و اگر زندہ باشند خشق و شوند و در دنیا مزاجم نشوند و اگر مردہ باشند فرشتگان  
 بید و بیابند و باہر یکے طبقہا و نور باشد و بر قبر او بنفشانند و چلہ اہل مقبرہ خوشنود  
 شوند و در شب جمعہ و در رکعت نیت آسانی سوال نمک و نمک و ہر رکعت بعد از فاتحہ آیت الکرسی  
 یکبار و اذان زلزلت الارض سہ بار و نیز در رکعت بدین نیت مذکور در ہر رکعت بعد از فاتحہ  
 خلاص صد بار و بعد ازین دو رکعت دیگر بار و اح مادر و پدر و یا ہر نومردہ کہ باشد در رکعت اول  
 بعد از فاتحہ آیت الکرسی پنجبار و در رکعت دوم آیت الکرسی و کافرون و اخلاص و معوذتین  
 یکبار و بعد از سلام سر بر زمین نہند و سہ رکعت بگویند واللہ غالب فوق عبادہ و ثوابین  
 را بدان مردہ بخشد و حال او را حق تعالی خشق و گرداند و در رکعت دیگر رکعت اند کہ اگر ماہرہ  
 مغربہ عشا بخواند در شب جمعہ ازین جہان زود تاجے خود را و ہر شب نہ بیند در رکعت  
 اول بعد از فاتحہ آیت الکرسی یکبار و خلاص سہت و پنجبار و در رکعت دوم بعد از فاتحہ  
 کافرون یکبار و خلاص سہت و پنجبار و بعد از سلام ہفتاد بار احوال و لا حقۃ الا باللہ  
 العلی العظیم بخواند و دیگر در رکعت اول بعد از فاتحہ ہفتاد بار و خلاص بخواند و بعد از سلام ہفتاد  
 بار سید الاستغفار بخواند حضرت فرمودہ است کہ اگر مصلیٰ بن نماز تمام است من ان را اند تعالیٰ  
 شفاعت خواہد خدا تعالیٰ بدو بخشد و در رکعت دیگر در ہر رکعت بعد از فاتحہ دس تا ایتا تا آخر  
 بخواند ہفتاد بار و بعد از سلام صد بار اللہم اجزنی من النار یا عجیز گویند پنجم فرمودہ است  
 ہر بار ہر حرفی کہ ذکر کردہ است ثواب یکسجہ و نامہ اعمال و نوشتہ میشود و در رکعت  
 دیگر بعد از فاتحہ آیت الکرسی پانزہ بار و بعد از سلام سہ صد بار اللہم صل علی محمد و آلہ  
 الا حق حضرت رسالت پناہ را در خواب بیند و ایضا اگر بغیر این نماز ہمین در ووند کہ  
 در شب جمعہ نہ را بار بخواند حضرت را بخواب بیند و اگر کسی از برائے بر آمدن حاجات در  
 شب جمعہ سید بار بخواند حاجت او را آورد و خیر گردد و در رکعت دیگر در ہر رکعت بعد از فاتحہ  
 اخلاص نہ را بار و اگر این نماز بعد از غسل کند نہت را در خواب بیند و معنی ہا پنجم

مسئلہ در بیان دعا شب جمعہ است حاجت در دوامی از انبات رسول اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ وسلم

گفته است که هر که در شب جمعه این عارچل و یکبار بخواند هر حاجتی که داشته باشد تا  
جمعه آینده دیگر درست آید و اگر درست نه آید بر من لعنت گوید تعویذ باید سهوا دعائیت

سُبْحَانَ الْقَدِيمِ الَّذِي لَمْ يَزَلْ سُبْحَانَ الْعَلِيمِ الَّذِي لَا يَجْهَلُ سُبْحَانَ الْجَوَادِ الَّذِي لَا يَخْجَلُ

سُبْحَانَ الْحَلِيمِ الَّذِي لَا يَجْلُ بِجَهْلِكَ اَرْحَمَ الرَّحِمِ بِشَايِحَانِ كَقَوْلِهِ هَرَكَمُ وَرُوشِي زَنْدَوَانِ عَمَلِ نَزَا  
را ندانند فقر و فقر و حرام باشد و اینها دو رکعت یک حاجت وینی و دنیاوی و مجرب است  
آورده اند که امام یوسف سبنانی علیه الرحمة گفته است که من این نماز را بیست علم میگویم  
به قضا و شاکر و ان من بدینچه دشمنی رسیدند اکثر شایگان آن نموده اند است در هر رکعت  
بعد از فاتحه خلاصه بار و تسبیحات کعبه و سجود و تهنیکان بر بعد از سلام سر زین بنده بار

گوید اللهم صل على محمد وعلى آل محمد وبارك وسلم عليه ووده بار و دنیا تا فی الدنيا  
لن یخوانه و حاجت بخدا تمیالی اعرضه کند بر آورده و در دو رکعت پیش از وتر بجا گفت  
جمعه قضا از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم منقول است که قضا را می چهل شبت او یعنی پدر  
و کتان پدر و هر چنانکه بالا رفتا چهل پدر و چوبی شوند در رکعت اول بعد از فاتحه  
کافرون شهر و بار دوم بعد از فاتحه خلاصه شمرده بار و معلوم باد که این همه را در هر  
جمعه است و در شب شنبه شش رکعت بسطام و در هر رکعت بعد از فاتحه خلاصه سه بار و نیز چهار  
رکعت بیک سلام در رکعت اول بعد از فاتحه کافرون یکبار در دوم بعد از فاتحه خلاصه یک  
بار در سوم بعد از فاتحه قل یکبار در رکعت چهارم بعد از فاتحه و الناس کبار و چون خفتن  
در آید اول چهار رکعت سنت نماز خفتن بخواند که گویا و رایی و میگوید گفته اند از آن  
نیا و رویم که درین مختصر گفتیم بلکه از قیام لیل نیز این را در اول رکعت اول بعد از  
فاتحه آیه الکرسی بخواند و بعد از آیه الکرسی این آیهها متصل بدو نیز بخواند لا اکره فی الدین  
تا هم فیها خاله و لایلم ترالی تا و الله لا یهدی القوم الظالمین در رکعت دوم بعد از فاتحه آیه  
الرسول تا آخر بخواند و در سوم آخر سوره حشر بخواند و در رکعت چهارم بعد از فاتحه هو الله  
الدی لا اله الا هو الحشر یکم بخواند و بعد از آنکه آورده اند هر که تشنه بر صور بگذارد و کافر گردد  
و کافرش بپاد شود و بعد از آنکه فرض عشا در رکعت سنت در رکعت اول بعد از فاتحه

فلق یکبار و دوم بعد از فاتحه و الناس یکبار بعد چهار رکعت سنت به نیت قیام لیل  
و نماز حاجت نیز گویند در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی سه بار و در رکعت دوم  
بعد از فاتحه اخلاص سه بار و معوذتین یکبار و بعد از تشهد رکعت سوم چون اول رکعت چهارم  
چون ثانی و اگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار بخواند نیز درست و بعد از سلام  
کرت یا کریم گوید سر سجده نهد و سه کرت این دعا بخواند سبحان القديم الذی لم یزل سبحان

العلیم الذی لا یجمل سبحان الجواد الذی لا یجمل سبحان الحلی الذی لا یجمل و حاجت  
خواهد و عرض کند بر آورده شود و نیز چهار رکعت بر قیام لیل و حاجت و رکعت اول بعد از  
فاتحه کافرون یکبار و در دوم بعد از فاتحه خلاص یکبار و در سوم بعد از فاتحه فلق یکبار  
و در چهارم بعد از فاتحه و الناس یکبار و سر سجده نهد صد بار یا حتی یا قیوم بر خشک تنهیت حجت  
خود عرضه کند مجرب است که بر آورده و خیر گردد و بعد که دو رکعت بار و اح ام المؤمنین بی بی  
عائشه در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار آورده اند که بی بی عائشه از حضرت رسالت  
پناه صلعم سوال کرد که یا رسول الله من فرزند ندارم چگونه باشد فرمود هر که این دعا کند  
از فرزندان شما باشد و او را فرستای قیامت بتوبه بخشد و این دعا دو رکعت نقصان تقصیر نماز  
در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص سه بار بخواند جمله تقصیرات او بر چاش شود و کمال پذیرد و در  
رکعت دیگر در رکعت اول بعد از فاتحه آن را رسول یکبار و اخلاص نازده بار و در رکعت  
دوم بعد از فاتحه آخر سوره که هف از ان الذین امنوا و عملوا الصالحات انهم و اخلاص نازده بار  
و این آیه حفظ ایمان گویند و این چهار رکعت نماز سعادت آورده اند که در هر شب او کند  
والا در هفتة والا در ماه والا در هر سال والا در تمام عمر که مراد از کافیهست و اگر این نماز  
بعد از هفت و خوادا کند یعنی وضو کند و تحیت وضو کند و باز وضو کند و باز تحیت وضو  
کند بکند هفت کرت هر جایی که داشته باشد بیشک و اگر در ایامی که در چاکند که در آن کس  
ببیند و فقیر در هر شب این ترک بخورد در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص ده بار و در دوم بعد از  
فاتحه است بار و در سوم سی بار و در چهارم بعد از فاتحه چهل بار و بعد از سلام پنجاه و یکبار صلوة  
فرستد و پنجاه و یکبار سید استغفار گوید که کافی بده افضل و پنجاه و یکبار و لا حول و لا

مسئله در بیان نماز هفت و خوادا



قُوَّةُ الْإِلَهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ بخواند و هر سجده نهد و نماز بار یا مهاب گوید و اگر سر بریند کند مثل  
 و یکبار گوید اللَّهُمَّ اسْعِدْ سَعَادَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ و اگر تسبیح نماز خشن  
 آورده اند که بعد از عشاء سوره باری که می بیدد الملک بخواند چون هرگز نهندش شکر از رسول  
 کند و یکبار واضح کند که این شخص سوره تبارک عقب عشاء بخواند نمیشود این سجده و شاید که سوره  
 فاتحه یکبار بخواند و شش آیت اول کلام الله تبارک و تعالی و آیه الکرسی بخواند و  
 اَمِنْ الرَّسُولِ و آیت شهادت الله ان لا اله الا الله و آیه الحجاب و بعد از قُلِ اللَّهُمَّ مَا لَكَ الْمَلِكُ  
 تَبَايَعِ حَسَابِ این و سوره آل عمران شاید که این مقدار از کلام الله در عقب هر نماز بخواند  
 و ایضا باید که در عقب هر خمس صلوة این آیه بخواند که ثواب ایشان از حد و عدم بیرون  
 و در کلام تحریر فرمایان تقریر کنی سبحان الله حین تمسک و حین تضرع و تادب العبادین  
 بخواند و در خشتن شاید که بعد از پنج رکعت صد بار کلمه تمجید و صد بار اخلص غیر از این المذکورین  
 بخواند و در خست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با میر المؤمنین مرتضی علی نه گفت  
 که یا علی تا ختم قرآن کنی و طواف خانه کنی و مهاباتی جمله پیچیدان بجای باری بجمعه کافران  
 و شیاطین غرانی و جمله است من از حق تعالی نخواهی و هزار رکعت نماز را و ان کنی از لازم  
 و واجب است که بخوابگاه بروی آورده اند که مرتضی علی بنایت عاجز شد و گفت یا  
 رسول الله فقیر را این مقدار امکان از کجا باشد حضرت فرمود که من بیان کنم اول چهار  
 رکعت فاتحه خوانی و از سبج یابی و چون مواز ده رکعت خلاص خوانی ختم قرآن کرده  
 باشی و چون ده رکعت کلمه تمجید بخوانی بجمعه کافران و شیاطین غرانی کرده باشی بخوان  
 ده رکعت در و بخوانی جمله پیچیدان را مهاباتی کرده باشی و چون ده رکعت اللَّهُمَّ اجْزِئْنا مِنَ  
 الدَّارِ الْکُوفِیْ کام است من از الله تعالی خواسته باشی و چون ده رکعت سبحان الله المقدم  
 دُشَاءَ بقدرة فعال باید بدین بخوانی هزار رکعت نماز گزارده باشی آورده اند که  
 از زمان نیکو کار بخود قسم یاد کرده گفت شود هرگز کم مگر کسی را که هر شب هزار رکعت نماز بخواند  
 و از میان جوانی گفت که من میگردم بعد از عقد چون نکاح کرد و جوان بخیر از فریضه نوبل بجا  
 نمی آید و زن گفت چرا بعد از این وفا کردی گفت بیوفائی کرده ام بلکه هر شب میگویم که در جنت صحیح

خوانده ام که این است مذکور در کسی هر شب بخواند ثواب هزار رکعت نماز می یابد و ایضا شاید  
که هفت بار گوید **بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ** که اگر کسی بخواند و  
رکعت خلاص بخواند و علی بن القیاس شاید که در یک بار نیز این پنج خواند آورده اند که از جمله ملاط  
و آفتها و از شر ظلمانی از صفت آخر الزمان و این باشد و ایضا در باره و شبانگاه شاید که  
هفت بار گوید **يَا مَلِكُ يَوْمَ الدِّينِ يَحْيٰ اِيَّاكَ تَعْبُدُ وَاِيَّاكَ نَسْتَعِيْنُ** هر حاجتی که داشته باشد  
برآورده خیر گردد و گوید که اگر در روز کاس نیت و ایضا از باب کفایت مراد است هر  
جهانی هفت بار بخواند **يَا اللَّهُ يَا رَحْمَنُ يَا رَحِيمُ يَا غَفُوْرُ يَا حَنَّانُ يَا مُنَّانُ يَا بَاسِطُ يَا مُسَبِّحُ** یا  
دِیَانُ **يَا شَكُوْرُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِکْرَامِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ** و دیگر بعد از نماز شام شاید  
که پیش از آنکه کسی سخن بکند هفت بار گوید **اَللّهُمَّ اَجِرْنِيْ مِنَ النَّارِ** اگر در آن شب میزد از  
آتش و روز خلاصی یابد و اگر در روز گوید اگر در آن روز میزد نیز خلاصی یابد و شاید که میان  
و عشاء خواب کند آورده اند که در روز کاس نیت بجا یاید و بدو بود که اگر قطره از آن آب  
در دنیا آید تمامی دایه عالم بدو تلخ شود تا هر که از آن دریا یا چشمه میزد آن آب نصیب کسی  
باشد که میان مغرب و عشاء خواب کند و ایضا فرشتگان بعد از نماز عشاء و قرا و از آن یک  
بد با آسمان برند و عرض کنند پس چون کسی در نیات خواب کند آن فرشتگان گویند بعت  
خدا باشی و میان پشت و روز معلق گردی چنانکه بایان اسطق ساختی بر خیز و عشاء او  
کن تا میان نیز راهی شویم و ایضا حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده است هر که در  
حالت خواب کند آتش و روز مقدار یک گز نیز بکشد و میزد و در زمین یا چون حکم خدا است میزد و  
آورده اند که در همانان ازین حدیث انکار نمودند و در خواب رفتند و چون بیدار شدند  
گفتند که یک گز زمین او را بر خود بجانیم تا بپیمیم آورده اند که چون یک گز زمین بشکافند  
آتش چنان شعله زد که هر دو ایشان سوخته و گداخته ناچیز گشتند و در رکعت نماز بعد از  
قیام لیل و این نیز نماز حاجات گویند و اگر در شب قدر بگذارد و ثواب شب قدر بیاورد  
هر شب را شب قدر داند و بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه اخلاص هفت بار و در رکعت  
ثانی چون را اول دعا کند و چون کسی در خواب میزد شاید که طهارت باشد و الا شاید که



و شکر ت رب اے ظلمت نفسی ما غفر لی و انک لا یغفر الذنوب الا انت و در مصباح  
 الجنان آورده است که در حضرت رسالت پیام صلی اللہ علیہ وسلم فرمود  
 میگوید که قریب نزدیکیتر بمن از آن کس نیست که در سجده پهن آیت مذکور بخواند و اینها  
 هفت مرتبه گوید ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانک فقنا عذاب النار و ربنا انک  
 تدرخل النار فقد اغتربت و ما للظالمین من انصار و ربنا انکنا سیمنا منادیا بینا و ی  
 لا یمان ان امنوا ربکم فامنا ربنا ما غفر لنا ذنوبنا و کفر عنا سیمنا و توفنا مع  
 الابرار ربنا و اینها ما عدتنا علی رسولک و لا نخذ نایمہ القیمۃ انک لا تخلف المیعاد  
 آورده اند هر کس این آیه را در آن حالت بخواند هرگز فرزند آن اوراقی تعالیٰ محتاج  
 کسی نمند و آیت آخرین ایشان اگر کسی در اوقات تکرار کند فراموشیاست هیچ  
 گناه باخود نشود و این آیه را در سوره عمر است نزدیک سوره نساء یک مرتبه گوید  
 ربنا افرغ علينا صبرا و ثبت اقدامنا و اضرنا علی القوم الکافرین و یک بار  
 ربنا اغفر لنا و لاخواننا الذین سبقونا بالایمان و لا تجعل فی قلوبنا غلا للذین  
 امنوا ربنا انک رؤف الرحیم و شکر ت لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین  
 فاغفر لنا ذنوبنا کلها صغیرها و کبیرها سورا و عاکبتہ ظاهرا و باطنا بعد هر یک  
 الہی بحسرت توبه و استغفار محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و بحسرت توبه و استغفار مہتمم  
 علیہ السلام شکر ت گوید صلوة اللہ علی اذمر علیہ السلام آورده اند هر که هر روز شکر ت  
 صلوات بر آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یوسف و داود و یونس و عیسیٰ و محمد و  
 علیہ السلام و بحسرت توبه و استغفار مہتمم داود و علیہ السلام و بحسرت توبه و استغفار مہتمم یوسف  
 علیہ السلام الہی بحسرت توبه و استغفار جمیع انبیاء و رسل توبه و استغفار این عاصی جانی توبه  
 کنی و شکر ت ربنا تقبل منا انک انت السیمہ العظیم الہی بحسرت توبه و استغفار  
 انبیاء عفو فرموده گناهان صغیر و کبیر و ابر عاصی و جانی عفو فرمائی و شکر ت گوید  
 و اعف عنا و اغفر لنا و ارحمنا انت مولنا فالضربنا علی القوم الکافرین الہی بحسرت  
 انبیاء و رسل انکه بدلت و لغزش نکردی این عاصی جانی را گناه صغیر و کبیرہ بگیری



و سحر کرت گوید دُشمنانِ تو را خن نماند تَسینا اَوْ اخطا نارتنا و لا تحیل عَلینا اَصْرًا کما حَمَلْنَا  
عَلَى الَّذِینَ مِنْ قَبْلِنا دُشْمَانًا و لا تحِلُّنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهِ و اعْفُ عَنَّا و اغْفِرْ لَنَا و اَرْحَمْنَا  
اَنْتَ مَوْلَانَا فَانْفِرْ نَا عَلَی الْکُفْرِ الْکَافِرِینَ و سحر کرت گوید اَللّهُمَّ اجْعَلْهُ مَحْبُوبًا فِی قُلُوبِ  
الْمُؤْمِنِینَ و یُکَفِّرْ عَمَّا فِی الْوَالِدِینَ خَشْرَ سَنَةٍ مِنْ غَیْرِ عَاقِبَةٍ وَ هَرَبٍ و اگر ده رکعت گوید  
افضل باشد و بیج کرت همان معنی مذکور که در فصل وضو عقب این دعا گفته ام بخواند

و اعْبُدْ رَبَّکَ و انْ عِسی عَمَدُ اللّٰهِ و اَبْنِ امِیَّة کَلِمَةً و انْ یُجَنِّتَ حَقَّ و النّارَ حَقَّ بِرَحْمَتِکَ یَا  
اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ پس چون از چهار چیز و اوّل کفش را بپوشانند اما روزِ شوم در روز نباشد چون  
روان شود اوّل پا چوب بزدارد و سائر آداب را در فصل وضو گفته ام و چون از در  
بر آید گوید اَللّٰهُمَّ اَصْهَفْ فِی دِیْنِی و دُنْیَا فِی وَاٰخِرَةِ و چون از وضو فارغ شود و حال  
تحت وضو بگذارد در رکعت اوّل بعد از فاتحه خلاص سه بار گوید رکعت ثانی چون اوّل  
بعد از آن و در رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص پنج بار و چون از وضو فارغ شود و در هر  
رکعت گوید یا بَدِیعُ الْجَوَاقِبِ و هزار و یک رکعت یا دِیْتُ یَا دِیْتُ و چهل رکعت یا کَرِیْمُ و سر نیز بر زمین  
نهند و این دعا بخواند اَللّٰهُمَّ یا خَالِقُ الْعَدَمِ اَنْزِلْ خُصَّةً مِنْ مَشْغُولِیْنَ غَمَّ کُنْیَ و از اول دور و بمرمت  
آن پیر که در روز نماز است و پاشنه پایش در دهن راست پشت و روز مشغول بطاعت  
چهار است نصرت یا اللّٰه یا اللّٰه یا اللّٰه یا رَحْمٰنُ یا رَحْمٰنُ یا رَحْمٰنُ یا رَحِیْمُ یا رَحِیْمُ یا رَحِیْمُ یا رَحِیْمُ

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ شَهِدَ سَوَّلَ اللّٰهُ بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ آورده اند که محمّد صلی الله علیه و آله و سلم  
این دعا هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد و بعد از آن در رکعت دو گانه بگذارد و ثواب آن  
جنت الفردوس باشد و بدید که از حد و حدیث بیرون است و از غایت در گذشته است و در رکعت  
اوّل بعد از فاتحه آیه اَلَا هِیَ اِلَّا کَرِیْمٌ و کافرون چهار بار و در دوم بعد از فاتحه خلاص سه بار آورده اند  
که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ثواب این دعا را بیان می گفت یا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ  
اگر فوت شود چه باید کرد گفت که سنت نماز فجر را بدین طریق گذارد و همان ثواب و بیش  
گردد و بعد از ده رکعت نماز بگذارد اما سبک است بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه  
خلاص یکبار و بعد از هر رکعتین سه بار گوید اندک مراقبه در ذکر و فکر نیز بکند و بداند که

در نماز تہجد اقامت و رکعت اول بعد از فاتحه آیت الکرسی یک بار و در دوم آمین از شمول یکبار و بعضی در هر رکعت بعد از فاتحه آیت کشح لک صدق یکبار و اگر چهار رکعت بیک سلام میکنند پس در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص سه بار بخواند و اگر خواهد در رکعت اول بعد از فاتحه یک بار خلاص و در دوم دو بار احسان و در سوم سه بار خلاص بکذا تا در دهم رکعت معززه خلاص شود و اگر خواهد در دهم رکعت مذکور بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه رَبَّنَا اقْبَلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و در دوم رَبَّنَا إِنَّا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةٌ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ و سوم رَبَّنَا لَا تَجْعَلْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ ذِكْرًا إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ و در چهارم رَبَّنَا إِنَّكَ جَامِعُ النَّاسِ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ و هر که این بیت همیشه بخواند و هر روز یکبار بخواند همیشه ملاقات فرشتگان بود و در پنجم رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا الْخِطَاةَ وَدُرِّسْهُمُ رَبَّنَا آمَنَّا بِمَا أَنْزَلْتَ وَاتَّبَعْنَا الرَّسُولَ هَ كُنَّا مَعَ الشَّاهِدِينَ و در چهارم رکعت دیگر همان چهار ربنا مذکور که در آخر سوره عمران است گفته ام و در دو رکعت دیگر همان ربنا مذکور که بعد از ایشان گفته ام و بدانکه نماز تہجد را خواب از حدیث بیرون است اما گفته اند که چون صلی این نماز سر از سجده بردارد و در روز شنبه و از ده کس برابر این و از ده رکعت در پیش و استاده باشند چهار بنیملین هر سال اول دم صفی شد دوم ابراهیم خلیل شد سوم موسی کلیم شد چهارم عیسی روح الله بنحج محمد رسول الله و چهار فرشته مقرب اول ایشان جبرئیل دوم مہر میکائیل سوم مہر اسرافیل چهارم مہر عزرائیل صلوات الله علیهم و جمیع چهار خلقات را شدند اول ایشان ابو بکر صدیق بن ابی قحافه دوم عمر خطاب سوم عثمان چهارم علی بن ابیطالب رضوان الله علیهم و جمیع بیکت شرافت دیدار ایشان از جمله چو لہاس قیامت خلاص باید و پیشتر برسد آورده اند که جنید بغدادی قدس سره را کسی در خواب دید گفت چه چیز بشما نفع کرد گفت نمائی که در شب میگوید و بدانکه نماز تہجد را حضرت رسالت پناه صلعم فرض بود و بر پشت نفل ابا طالب که دم سالکی و طالبی زنده بود

مستحکم در بیان خواب نماز تہجد

فصل در آنکه کسی که در نماز تہجد صلوات علیهم و السلام کند که هر امانتانی نیز ده میشود



فاتیحہ پڑھا بعد از غلاص بعد از بیست و دوم الحمد گوید کہ تکلیف تمام کند و نفس گرفتار رکوع  
بعد از بیست رکوع بیست و دوم الحمد گوید و بقوم آید بیست و دوم الحمد گوید و سجدہ رود و سجدہ  
تیسرہ سجدہ بیست و دوم الحمد گوید و سجدہ آید بیست و دوم الحمد گوید و در سجدہ دوم بعد از تیسرہ سجدہ  
دوم الحمد گوید و در رکعت دوم قبل از فاتحہ پنجدم الحمد گوید و الباقی کلاوی و بعد از  
سلام سر سجدہ نهد و این بابی را بخواند عشق تو رفیق را ز من باد و نہ ز خیمہ تو خیمہ  
نواز من باد و از سر سر عشق تو سر سر مراد این سر مراد مراد از من باد و پاکیزہ  
کرت این آئینہ کند و محبت حق جوید و در آوان این نماز خود را و اسوا اللہ را و ز خود را  
او مستغرق و اسیر اند و باک و بر آوگہ ارد و بعد از این چهار رکعت نماز محبت کند و  
و در رکعت اول بعد از فاتحہ صد بار یا اللہ و در دوم بعد از فاتحہ صد بار یا رحمن و در سوم  
بعد از فاتحہ صد بار یا رحیم و در چهارم بعد از فاتحہ صد بار یا ودود و بعد از سلام  
درو گوید اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و باریک و سلیم علیک و صل علی

جَمِیعِ الْأَنْبِیَاءِ وَالْمُرْسَلِینَ وَ عَلَی عِبَادِ اللَّهِ الصَّالِحِینَ  
وَ عَلَی أَهْلِ طَاعَتِكَ أَجْمَعِینَ وَ ارْحَمْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اللَّهُمَّ  
صَلِّ عَلَیْ مُحَمَّدٍ وَ عَیْنَتِهِ بَعْدَ كُلِّ مَعْلُومٍ لَكَ وَ ائِینْ عَابِدُؤُنَا لِسَمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِیمِ  
اللَّهُمَّ احْبِبْ مُحَمَّدًا لَكَ وَ اَمِیْنَتِیْ مُحَمَّدًا لَكَ وَ احْسِنْ لِیْ سَحْتِ اَقْدَامِ احْبَابِكَ وَ صَلِّ  
تَعَالٰی عَلَیْ خَیْرِ خَلْقٍ مُحَمَّدٍ وَ اٰلِهِ اَجْمَعِیْنَ وَ ائِینْ نَازِا اِگر بعد از عشاء بر احوال حاجت  
آورد و هست و بد آنکه این دو نماز فقید بوقت نه اند اما چون حاجت فقیر بود کہ درین  
حالت مکرور بیان کردم و بعد از نماز محبت نیز این دعا بخواند اللهم ارزقنی حبک  
و حب من احبک و حب متابعه احبائک و نیز صبا حاد و مساکین من عار آنکه اگر  
و عاریت اللهم ارنال الحق حقاً و ارزقنا ابتاعاً و ارنال باطل باطلا و ارزقنا اجتناباً  
آورده اند کہ حضرت رسالت پناه این دعا مکرر در بسیار مکرر میکرد و بد آنکه حضرت  
کہ حضرت رسالت پناه همیشه در حقیت بود و باطل را برود کار نشود و مکرر آنکه هر صبح  
السمت باطل است پس حضرت از مساکین و اجتناب طلب میکرد تا به بی مع اللہ وقت

در بیان نماز و دعا و این دعا را بخواند



لا یسعی فی مملکت مقرب ولا ینقیر مسل همیشه باشد و ازین جا در آوان سحر اق  
 کفشی آریا الاشیاء کما فی سینی چنانکه توفیق دقیام ایشان توست و هر چه هست می گزیند  
 مریضی و غیره گوید اللهم ادر فنی خلا لا طیبنا واستغفرنی عما صلتنا بوجنتک یا ارحم  
 الراحمین و بعد ازین بر آنکه در شرح مشارق است که عابدان را با نیاه و شاق است و ترا  
 پیدا از تنی بود امیکند و عارفان از بحیات آنها در نیست و اول شب که کند آورده اند حضرت  
 رسالت پناه و تر است که میکرو اول بعد از عشاء و مسجد میکرو و بعد در خانه میکرو  
 بعد در آخر شب بعد از تحجید میکرو چون در اول شب بعد از وتر فارغ شود باید که در رکعت نشسته  
 بگزارد که از آنکه میگوید در رکعت اول بعد از فاتحه اذان زلت الارض یکبار و در دوم یکبار  
 انکما شر یکبار و نیز در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الذین باسبح بحساب و در رکعت دوم بعد از فاتحه  
 کتابا انصربا انزلت و انبنا الرسول فاکتبا مع الشاهدین آورده اند هر که در اول  
 شب هزار بار یا الله گوید آمرزیده شود و اگر دو هزار بار گوید مرد صالح گردد و اگر سه هزار بار یا  
 گوید در اصل حق گردد و این صاحب شهاب الدین سمرقانی گفته است هر که سه هزار بار یا الله گوید  
 هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد و نیز هر که بعد از هر نماز هزار رکعت بگوید استغفر الله  
 هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد و دیگر هزار تا دراد فقیر اند و بقیه بوقت نیستند  
 بی فی کل حین و التا حان اند و در شب قرآن بجا آورد و افضل این است که در شب او کند  
 اول چهار رکعت نماز اگرین هر رکعت بعد از فاتحه آیه اگر کسی پنج بار و از شهد این تسبیح  
 الحساب ثمانی الاله الا الله صد بار و در رکعت بعد از تسبیح لا اله الا الله چهل بار و بعد از تسبیح  
 و تحمید و ترقی و نیز چهل بار و در سجده بعد از تسبیح نیز چهل بار و در طس نیز چهل بار و در سجده دوم  
 و تسبیح نیز چهل بار و در سجده این نماز را شایسته است که دست از خود و ماسوی کشد بشوید و از ابرو  
 در اما کند و از رحمت خود و انجات دهد و نماز او را کند و اما کرده شده و اگر او مریک در اما  
 نمی کشد و در آله اثبات چیزی که تمسکمان گفته اند که لا یسبحوا الا الله و صوفیان  
 گفته اند لا یسبحوا الا الله دیگر چهار رکعت نماز کن فیکون انبراک هبات دین دنیاوی  
 رکعت اول بعد از فاتحه افضل از تسبیح الاله صد بار و در رکعت ثانی بعد از فاتحه الاله صد بار

مجلسی در بیان این باب از کتابها نقل کرده است

الامور صد بار و سوم بعد از فاتحه بسم الله و قلمه قريب صد بار و چهارم بعد از فاتحه  
 انا فتحنا لك فتحا مبينا صد بار بعد از سلام غفرانك ربنا و اليك المصير صد بار بعد  
 سر زمين نهد بار استغفر الله گوید و حاجت خود عرضه کند برآورده شود و حکم بارتجالی  
 چهار رکعت نماز حاجات در هر رکعت سوره فاتحه چهل و یکبار و اخلاص یک بار بعد از سلام  
 خد رست بر زمين نهد و چهل و یک بار گوید یا حی یا قیوم یا زهد چپ بر زمين نهد چپ  
 و یکبار گوید و عنت الوجوه للحي القيوم و حاجت خود عرضه کند و دیگر چهار رکعت  
 نماز اگر حاجت دنیاوی داشته باشد در روز و اگر حاجت دینی باشد در شب گوید  
 در هر رکعت بعد از فاتحه ایا انزلنا و ما اخرجت بار و تسبیح و رکوع سبحان الله العظيم  
 و تحمید سبست بار و در سجده سبحان ربی الاعلی و تحمید سبست بار و بعد از سلام سبست بار  
 استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم غافر الذنوب ساتر العیوب اتوب الیه  
 من شئ و انفسنا من سیئات اعمالنا و سر بر زمين نهد و حاجت عرضه کند برآورده شود  
 و دیگر چهار رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از  
 فاتحه ربنا ظلمنا انفسنا و انکم تغفرون و ترحمنا لنکونن من الرحیمین صفت بار  
 و ده بار الله غفور رحیم و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار الله غفور رحیم گوید و بعد از تسبیح  
 تحمید و ترمیم نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در هر دو سجده  
 سلام گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم و اتوب الیه و اسأله التوبة  
 صد بار و سر بر زمين نهد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته  
 عمدا او خطا سزا و علانية و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی  
 لا اعلم انک انت علام الغیوب غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی  
 العظيم و در هر چهار رکعت که حضرت رسالت سماعت ثبته فرموده میارای که نماز را می باید  
 که بماند ما گذارد و حضور ال و اکمید و الا و رست نهفته میارای گفتند یا رسول الله چنانچه شما  
 نمازهایان چگونه باشد حضرت فرمود که هر که بخواند هر نماز این دعا را بخواند نماز او چون  
 نماز من باشد و قبول است و دیگر چهار رکعت نماز بهر دوستان از فرود را گویند پس

در هر رکعت تسبیح و تحمید و ترمیم و در هر دو سجده بعد از تسبیح و تحمید و ترمیم نیز ده بار و در هر دو سجده سلام گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم غافر الذنوب ساتر العیوب اتوب الیه من شئ و انفسنا من سیئات اعمالنا و سر بر زمين نهد و حاجت عرضه کند برآورده شود و دیگر چهار رکعت نماز استغفار که کفایت گناهان صغیره و کبیره است در هر رکعت بعد از فاتحه ربنا ظلمنا انفسنا و انکم تغفرون و ترحمنا لنکونن من الرحیمین صفت بار و ده بار الله غفور رحیم و بعد از تسبیح رکوع نیز ده بار الله غفور رحیم گوید و بعد از تسبیح تحمید و ترمیم نیز ده بار گوید و در هر دو سجده بعد از تسبیح نیز ده بار و در هر دو سجده سلام گوید استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القيوم و اتوب الیه و اسأله التوبة صد بار و سر بر زمين نهد و ده بار گوید اللهم انی استغفر الله ربی من کل ذنب اذنبته عمدا او خطا سزا و علانية و اتوب الیه من الذنب الذی اعلم و من الذنب الذی لا اعلم انک انت علام الغیوب غفار الذنوب و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظيم و در هر چهار رکعت که حضرت رسالت سماعت ثبته فرموده میارای که نماز را می باید که بماند ما گذارد و حضور ال و اکمید و الا و رست نهفته میارای گفتند یا رسول الله چنانچه شما نمازهایان چگونه باشد حضرت فرموده که هر که بخواند هر نماز این دعا را بخواند نماز او چون نماز من باشد و قبول است و دیگر چهار رکعت نماز بهر دوستان از فرود را گویند پس



رکعت بعد از فاتحه سوره انا انزلناه و بار و کلمه تجید تا اکبر پانزده بار یعنی سبحان الله و لا اله الا الله و الله اکبر پس رکوع روید بعد از تسبیح رکوع تمام تجید و بار و بعد از تسبیح و تجید و روید  
 تا اکبر سوره و در هر دو سجده چهار سبحان بی العلم و بی کبریا تا اکبر و دیگر رکعات علی هذا القیاس  
 و بعد از سلام ده بار سوره فاتحه و ده بار سوره انا انزلناه بخواند و سی سوره تجید تا اکبر بگوید یک یا این  
 در رو گوید اللهم صل علی محمد النبی لانی جزا الله محمدنا هو اهله بر جنتک یا ارحم الراحمین  
 و دیگر چهار رکعت نماز درود معلوم باشد که نماز درود و تمامه بنماز تسبیح محمد و ما در اینجا کلمه تجید تسبیح  
 و درین نماز این رو بخواند اللهم صل علی محمد عبدک و نبیک و حبیبک و رسولک النبی اکرم  
 و باید که در هر شب او کند و الا در شب جمعه المبتدا کند که بنایت ثواب است و در آخر هر شب که چون  
 بنده مومن رو فرستد در سائر ایام مهتر جبریل همین خبر را در حضرت رسالت پناه میرساند اگر بنده  
 لائق باشد حضرت نیز مگوید که رحمت خدا بر من باد و چون از زبان مبارک رسول الله رحمت  
 آید باتش و نور و انوار و چون در شب جمعه بگوید الصلوة والسلام علیک یا رسول الله حضرت  
 بگوش می شنود و بر رحمت می فرستد و دیگر نامه حاجات از موده است در هر رکعت فاتحه چهار بار بگوید  
 اذا جاءک من بعد فلاح من غیره یارب و در و در ویت دیگر خوانده ام که یک یا فاتحه و نه بار و اچار  
 و یک یا فلاح و تسبیح و سجود و رقت یا گوید و این فقیر روزی که حاجت کرده بود و قبول اول  
 در حال بر آمد بید و علی نور خواند و اسناد دعا و زکوار و روزی حضرت رسالت پناه مصر  
 جبریل را گفت که یا اخی جبریل چنانکه هست و صوت تو است بمن بنجای صورت خود را جبریل  
 گفت یا رسول الله در بیان بد شد چون حضرت در بیانان رفت مهتر جبریل هر دو بال  
 خود را پریشان کرد از شرق تا مغرب رسید حضرت بهوش افتاد چون بهوش آمد گفت یا  
 اخی از شما کسے کلان تر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلان تر است زیرا که او را نه قصه است  
 و هر چه او چون تمام جبریل کلانی دارد مهتر جبریل گفت که اگر من همین میکائیل که هست هر سال  
 بر منی او بپرسم از حضرت تا طرف دیگر او را خبر نشود حضرت فرمود یا اخی از مهتر میکائیل کس  
 کلان تر باشد گفت از من مهتر میکائیل کلان است که نه قصه دارد و هر چه او چون تمام میکائیل  
 است اگر مهتر میکائیل بظن خود در گوش مهتر میکائیل کسے کلان تر باشد گفت "عزاکم الله"

مسئله در بیان نماز درود

در حضرت فرمود و از مهتر میکائیل



چنانکه مذکور بالا یکمیر وادو عرش خداے کلان است که شصت هزار بار بیدار و روز  
تا پانچ و دیگر چهل هزار سال راه است روزی از حضرت رب العالمین متبرک فی السماں کرد که  
پادشاه عرش خود را بمن پناه بخشید و حال خطاب حضرت عزت برداشت که برو بین او روز اند  
که شصت هزار سال یکایض سپید اما پیمایش کهنه و شکسته شده افتادند باز التماس کرد  
پیمایش نمود میدند باز شصت هزار سال پیمید باز پیمایش افتادند باز التماس کرد باز  
پیمایش نمود میدند بخیر است که مانده پیر و خطاب حضرت عزت برداشت که بین که چند سال پیمید  
گفت هر همه هست و یک هزار سال گفت پس بین که چند بالا رفته چون نگاه کرد تا ساق رسید  
بود پس خطاب حضرت در رسید که ای امیر فیل تو یابین عظمت و قدرت است و یک هزار  
سال پیمیدی اما چند کرت پیمیدی تو افتادند و تا ساق او نرسیدی پس من مانع اترام  
ابداً لا بد نرسی الحال لائق تو نیست که فرود روی پس امیر فیل عاجز شده باز نشست حضرت  
رسالت پناه گفت یا اخی حبیب من از عرش خیرے کلان است گفت یا رسول الله چون عرش عظمت  
خود بنمازید خداوند تبارک و تعالی ماے پیدا کرد و مان باز کرده که عرش در میان دمان و چون  
خونود خداے تبارک و تعالی این همه بد و نمود از ما بهیت این اسماء معظم یک طرف دمان او را  
و یک طرف پاپان ماند و خشک شد و عرش چون چندانه در کام ماے نمود و فنیست  
این عابسی است اما مختصر کرده شد لبیم الله الرحمن الرحیم یا نور تنورت بالنور  
و النور فی نور نورك اللهم یا عزیز تعزرت بالعزیز و العزیز فی عزیزك یا عزیز  
اللهم یا جلیل تجللت بالجلال و الجلال فی جلالك یا جلیل اللهم یا جلیل  
بالجمال و الجمال فی الجمال جمالك یا جمیل - اللهم یا واحد توحدت بالوحدانیه و الوحدانیه  
فی وحدانیتك یا واحد اللهم یا فرد تفردت بالفردانیت و الفردانیت فی  
فردانیتك یا فرد اللهم یا علیم تعلت بالعلیم و العلیم فی علیمك یا علیم  
یا رفیع ترفعت بالرفیع و الرفیع فی رفیعك یا رفیع - اللهم یا حفیظ تحفظت بالحفظ  
و الحفظ فی حفظك یا حفیظ - اللهم یا واصل توصلت بالوصل و الوصل  
و واصلك یا واصل اللهم یا فاعل تفعلت بالفعل و الفعل فی فعلك یا فاعل

اللهم یا فارض تعرضت بالفرض والقرض فی فرض فرضک یا فارض - اللهم یا  
 حلیم تحلیمت بالحلم والحلم فی حلم حلمک یا حلیم - اللهم یا عظیم تعظمت بالعظمة العظمی  
 فی عظمة عظمتک یا عظیم - اللهم یا مملک تمملکت بالملک والملک فی ملک ملکک یا  
 ملک - اللهم یا قدوس تقدست بالقدوس القدوس قدس قدسک یا قدوس - اللهم  
 یا رحمن ترحمتم بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتک یا رحمن - اللهم یا رحیم  
 بالرحمة والرحمة فی رحمة رحمتک یا رحیم - اللهم یا حنان تحنن بالحنان والحنان  
 الحنان فی حنان حنانک یا حنان اللهم یا منان تمنن بالمنان والمنان فی منان منانک  
 یا منان یا لاله الا انت علیک توکلک والیک انبت وصلى الله تعالى علی خیر خلقه

محمد وآله واصحابہ اجمعین ورواں شیخ اندلسی بن عاویہ دست پر داشتہ باشد و چون کلام کند سر  
 بزمین نهد و حاجت خواهد کرد و بفرمان شد تعالیٰ و چہار رکعت دیگر نماز حاجت در رکعت  
 اول بعد از فاتحہ اذان فصل شد تا آخر سیم و بار و دوم بعد از فاتحہ اذان آخر یازده بار  
 و در سوم بعد از فاتحہ اذان آخر بار و در چہارم و اذان آخر سیم و بار و بعد از شہد و رو  
 چہل و یکبار اللهم صل علی محمد و علی آل محمد و بارک وسلم علیہ و چہل و یکبار حسبنا الله  
 و نعم الوکیل نعم المولیٰ و نعم النصیر و بجانب است سلام و در سرب زمین نہد چہل و یک بار  
 یا ذا الجلال و الاکرام و در بار یا صمد و در بار یا احد و سر بردارد و بجانب چپ سلام و در وقت  
 عرض کند بر آورده شود بحکم اللہ تعالیٰ و دیگر چہار رکعت نماز حاجات آورده اند کہ در حدیث  
 قدسی حق تعالیٰ چنان فرمودہ است کہ اگر حاجت مصلیٰ بن نماز بر آورده بختم پس فریندہ او  
 نپاشتم پس خواند در رکعت اول بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی سہ بار و در دوم سہ بار فاتحہ متصل  
 با سیم و سہ بار خلاص و معوذتین بجان بار و رکعت سوم چون اقل رکعت و چہارم چون  
 ثانی و چہار رکعت دیگر در سہ رکعت بعد از فاتحہ آیتہ الکرسی یک بار و اذان یک بار و  
 اخلاص بار و بر از سلام سہ رکعت در و گوید و سرب زمین نہد و حاجت عرض کند و  
 کرد بحکم اللہ تعالیٰ بدان اسے عزیز کہ این نماز ہر روز شب بجا آوردن بہتر باشد  
 زیرا کہ شب سہ غفلت اکثر مردم است پس بر عکس غفلان شاید کہ بیدار باشی

خواب تمام و مخفی لقوله عليه السلام النعم اخ الموت چنانکه آورده اند و کفایت  
 ولدان که چون وقت سحر شود حق تعالی بر آسمان بیایم آید و از میگرد که گیت که درین وقت  
 از من حاجت خواهد تار و کنش و گیت که فریاد خود بین آرد و بدرگاه من آید تا قبول کنمش  
 آورده اند که چون که صبح صادق پیشتر بیدار شود و بر خیزد و بر حرکت او مستغرق  
 میشود و چون صبح بیدار نشود میگوید علیک لعنتی یعنی لعنت من بر تو باد و چنان  
 تو همیشه خواب آلوده باد و خواب تو از چشمان تو زود و اکنون حل این مینی کنم که حق است  
 خود در آسمان می آید بدانکه حق از مکان از جهت جانب و رفتن و آمدن منزله است و گویند  
 این نماز چنانکه می فرماید هر چه هستی که و سوالی که بگوئی بجا است بگویم آخر در هر چه حاجت منم  
 یعنی از آن جهت که وجود نامند و قیامت و هر چه با سود باشد اگر چه ممکن باشد اما ممکن است در  
 نظر تحقیق این جائز است که او نیز که بگوید و سوالی و چیزی نامیش نیست چنانکه گفته اند  
 بلیت کجا غیر که غیر که نقش میرد سوالی الله و الله مافی الوجود و چون با حاطت با بشود  
 محیط است که والله علی کل شیء حسیط پس گویند و شنونده و بیننده و نداننده گفتن  
 شنیده و دیدن ندانند که از خود بخود میگوید و بیننده و نداننده اما این کار  
 سزاوار نیست و هر کس را درین خل نیست مگر عارف حق و درویشان با عارفان گفته اند  
 بهیچیت اگر ز کوه فرو افتد آسیا سنگی که عارف است که از جای سنگ بر خیزد و نیز که  
 لشکرانده و آورنده این سنگ نیست مگر حق پس هر چه از حق آید راضی باشد والا دعوی  
 عارفی کننده احوال نماز را بیان کنم که در هفته او کرده میشود اول روز جمعه بعد از ظهر  
 چهار رکعت و در هر رکعت ده کرات فاتحه و کافرون فلق و والناس نیز ده گان بار و  
 بعد از سلام هفتاد بار استغفار خواند و هفتاد بار درود و هفتاد بار لا حول و لا قوة  
 الا بالله العلی العظیم و ثواب این نماز بیست و یکبارست و آنچه در نظر فقیر آمده است  
 نشان این نماز مقدار هشت ورق حدیث نبوی صلعم وارد است که درین مختصر نگذرد  
 از ظهر چهار رکعت نماز قضا عکری و نیت چنان کند نیت کردم تا او کنم چهار رکعت  
 نماز کفایت نماز ما که از من فوت شده اند در همه عمر در هر رکعت بعد از فاتحه آیت

این کلمات را در هر روز بخواند  
 و در هر روز از آن استغفار

در بیان نمازهای هفتاد

الکبری یک بار و انا اعطینا تا آخر پانزده بار آورده اند که بعد از وفات در میان صحابه اختلاف شد بعضی گفتند که از حضرت چنان شنوده ایم که بیست ساله قضا نماز او بر جای شوند و بعضی گفتند چهل ساله قضا او بر جای شود ابابکر بی فاطمه زهرا گفت که من از حضرت چنان شنوده ام که چهل ساله قضا شود هیچ سیدیم یا رسول الله اگر این مقدار از وفات نشده باشد گفت از پدر و مادر او بر جای شود و تسبیح نماز جمعه بخواند یا حی یا قیوم ان تقضه حاجی و اغننی عن سواک صد بار بخواند و بر آن کفایت هفتاد

هر دو جهان صد بار بگوید سُبْحًا یا مَسْبُوحًا سُبْحًا یا مَسْبُوحًا یا مَفْعُ الْاَلْوَانِ  
 و در شب جمعه باید که این دعا را نکرده بخواند و در آخر شب الصلوة اورد و دست  
 اگر کسی را نماز یا بسیار قوت شده باشد در روز جمعه بعد از نماز ظهر و از ده رکعت نماز کند  
 و بسته سلام و بعد از فاتحه در هر رکعت خلاص یا نذرده بار کفایت کند نه نمازها و اورا و ایضا  
 و خبرست که عبد الله انصاری از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم پرسید که اگر کسی را نمازها  
 بسیار قوت شده باشد چکند حضرت گفت باید که در روز دوشنبه نیت روزه کند و وقت  
 ضعی و در بیابان و غسل کند و در رکعت تحیت وضو بگذارد و پنجاه رکعت نماز بگذارد و  
 هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص یکبار یا یاد که همه ارکعتین بگذارد تا بستی و پنج سلام شود ایضا  
 آورده اند که شخصی نزد حضرت رسالت پناه آمد و گفت یا رسول الله گناهان بیدارم چه  
 کرد حضرت فرمود توبه کن گفت یا حضرت گناهان من بغایت بسیارند حضرت هر چند میگفت  
 توبه کن و می گفت گناه بیدارم بعد از آن حضرت گفت که در بیابان برو و غسل کن  
 و در رکعت تحیت وضو بگذارد هر چند رکعت که توانی از ده تا بستی یا بیشتر کلیه طیبته بکار کن  
 و توبه کن از گناهان گذشته و آینده و چون رخانه بیانی چیز تصدق کن همه گناهان  
 بفرمان الله تعالی آمرزیده شوند و در نظر آمده است که بخیران اصفی که پیش از حضرت  
 رسالت پناه بودند هر روز دست ایشان را پیش ایشان میشد که در کتابها می دیدم که در شبهای  
 و نیا یک شب است که در همه گناهان اولین آخرین بخشیده میشوند اگر کسی در آن شب بطاعت  
 الله تعالی باشد ایشان میگفتند که آن شب از نایابان پوشیده است و آن شب چنانچه

دوسرا ماہ رمضان مسرت -



که بعد از ماه آید که نام او محمد باشد و خواهد نمود زیرا که گناهان است او بسیار باشند تا  
 در آن شب آمرزیده شوند و چون آخر الزمان صلی الله علیه و سلم مبعوث شد صحابه پیش  
 او شدند و گفتند که آن شب را بیا یان نمائی که کدام شب را بیا یان دهی چنانچه هر یک از آن  
 در رسید و گفت یا رسول الله خداست تعالی بر شما تحفه در و لطیف آورد و فرستاد بعد از آن که  
 مرده و خوشی و دشمنی و دوستی شمارا که آن شب ایامه السلام نماز و آن شب بخت و سوم ماه  
 شوال است هر که از هفت شمار در آن شب دو صد رکعت نماز بگذارد بعد سلام ماه شوال است  
 فاتحه خلاص یک یا رب یا رسول الله یا رب هر حرفی که مصلی این نماز درین نماز یاد کرده است یکی  
 او نوشته شود و بر او ایشان بدی او در شود و بر او ایشان بر او کو شک در بهشت میا  
 کند و اگر جانور چون شتر و گاو و گوسفند و مرغ قح کند بر او هر حرفی که بر آن جانور است  
 چندان نیکی او نوشته شود و چندان بدی او در شود و چندان کو شک بر او در جنت  
 بنا کنند و اگر غله یا پنجه را تصدق بنیر علی بن ابی القیاس ثواب دارد و اگر در آن شب سوئه  
 روم و سوره عنکبوت بخواند خواننده و شنونده را بآتش و فرخ کار نباشد و نیز این سوره  
 را اگر در شب بخت و سوم ماه رمضان بخواند نیز همین حکم دارد و در رساله شیخ نور قطب  
 عالم دیده ام هر که در هفت این نماز بخواند هر حاجتی که داشته باشد در خواب بیند باید که در  
 شب او کند پیش از آنکه خواب کند شش رکعت نماز در رکعت اول شش هفت بار و در دوم  
 و لیل او انیشنی هفت بار و در سوم و انشی هفت بار و در چهارم هفت بار و در پنجم و در ششم  
 و در هفتم هفت بار و در ششم انا انزلناه هفت بار و بعد از این دعا بخواند اللهم یا رب

ابراهیم و موسی و رب اسحق و یعقوب یا رب منزل الصحف و منزل التورات  
 و الانجیل و الزبور و الفرقان اری فی مناجیه هذه الیله امرنا انت به اعلم ذکر نمازها  
 که بعضی شهرها و روزهای بزرگ او کرده میشود اول ذکر شب قدر بدانکه شب قدر را این  
 جهت قدر گفته اند که هر چه در آن سال میشود از آن پس در آن کل محکومات و افعال ایشان  
 در آن شب مقدر میگردد و فرشتگان آسمان زمین و تمامه در آن شب در کعبه جمع میشوند  
 و آن کسان از حق آمرزش میخواهند که در شب بطاعت و تصدق و غیر ذلک بر عبادت

صمیمانه در بیان نماز فرموده است بنیر نور قطب عالم بر سر الطائیفه و این دعا را بخواند در بیان شرف

مشغول باشد و در حضرت که حضرت سالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود اگر کسی تمامی نیاید بگذرد  
از ظلم و نقره و همه را در راه حق بگذرد بهتر از آن این باشد که اگر در آن شب بکشد اما از لاله مهر  
بخواند قال الله تعالی ليلة القدر خیر من الف شهر و در ده اند که چون از حضرت عزت خطاب  
چنان آید که آن شب بهتر باشد از هزار ماه پس معلوم شد که طاعت و تصدق در روز نیز بهتر باشد از  
طاعت و تصدق هزار ماه و آورده اند که اگر کسی در هر ماه هزار حله و یا هزار اشترو یا هزار  
کا و یا هزار گوشت و یا هزار مرغ و یا هزار نان و غیر ذلک من متاع الدنیا به بدید و بدید و بدید و بدید  
هزار رکعت نماز بگذارد پس بهتر از آن این باشد که درین شب یک چیز و ازین چیزها یک رکعت بگذارد  
و یا یک رکعت نماز بگذارد و در مشفق است از حضرت سالت پناه صلی الله علیه وسلم که سه شب در  
ماه پوشیده شده اند اول شب معراج در شب شبان در شب شبان شب قدر و در رمضان پس  
بنده مومن اشاید که در شبها از این ماه تا چیرک تصدق و عبادت بکند تا اگر شب قدر  
را یافته باشد و یا شب برات و یا شب معراج را یافته باشد و فضیلت این شبها نیست که اول  
کلام الله در و نازل شده است بر حضرت رسول و انس بن مالک عبد الله بن مسعود و چنان  
گفته اند که مایان خادمان حضرت رسالت پناه بودیم و در ماه رمضان او را میدیدیم که بعد از  
گذشتن نوزده روز حضرت رسالت پناه در همه شبها بیدار میبود و در بخوابی غیرت تالبت  
نهم روز اتفاق بهم صحابه رضوان الله علیهم اجمعین بر آنست که شب قدر است و مفتیم باشد و درین  
شب دوازده رکعت نماز و هر رکعت بعد از فاتحه اما از لاله ده بار و خلاصه ده بار و هر رکعت  
رکعت و هر رکعت هر رکعت هر رکعت مذکور و اگر همه در یک شب شوال پس بایک که درین شبها که  
از نوزده تالبت و ختم است چند چند رکعت او کند و ذکر شب روز عید و طهر عید و عرب بحیر  
العین چیرک را گویند که کسی را از اندیشه وفات و بلیات باز دارد و ایضا شکر مسلمانان  
را نیز عید گویند و مهمانی را نیز عید گویند و فطر از آن جهت گویند که صائمان ماه شریف را در  
افطار میشود و آن چنان بود که در اجماع بانیه سی و پنج بار درین بین همدارین روز عید فطر  
برایشان قیامت حشری شده است و بر وایتی پنجاه بار چون طوفان نوح و مسخ قوم و غیر ذلک  
من این ختم پس چون آنکه از آن مبعوث شد صلوة الله علیه آن غم و اندوه از برکت او بر طرف شد

نیر که چو دان ترسایان این مان که این شب این وز بیدارست شب روز در گریه  
 و زاری فزع میباشند که مگر باز مبادای برایشان نازل شود پس بهتر چیز بی آنکه بایستد  
 الله حق تعالی تنحه در دو میفرستد بعد از آن خنده آنکه غم و اندوه را من از دست تو بلکه از بخت  
 است تو از تمام عالم برگزیده ای که تا خلف ایشان درین شب روز شادی و طربانی  
 نماید که شما و امتان شما درین روز چیر تصدق بکنند تا از شهر این روز خلاصی یابند و روز  
 صدقه فطر گویند و در شب عید فطر دو رکعت نماز در رکعت اول بعد از فاتحه آیه الکرسی صد بار  
 و در دوم بعد از فاتحه خلاص صد بار و در رکعت دیگر در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهل بار  
 بخواند و این دو نماز باید که در شب عرفه که غم و اندوهی الحجه است و در شب عید صبحی نیز بگذارد و در  
 روز عید فطر نیز غسل کند و خوشبوی در بدن بپاشد و جامه نو و پاکیزه بپوشد و اگر نوبه جو باشد  
 شسته بپوشد و غسل کرده بپوشد اول صدقه دهد بعد از آن بگوید گاه بود و شرح  
 مختصر ابوعلی رودباری مریده ام که نماز جمعه را نیز از امام معنی پادشاه و امرای که انشاید از  
 روستایان صحرا نشینان که او کنند اما اگر نماز عید را مردمان و ستایان با اتفاق جماعت خواند  
 کند روا باشد و اگر نفل است و لهذا از جهت اوجیم زدن است که خلیفه ندارد و باید که پیش  
 از نماز عید نفل کند از جهت وقوع و اشراف و غیر ذلک بر آن که مرده است و نماز نیز و عیدین  
 دو رکعت است در هر رکعت تکبیر یا بقول اصح نزدیک خلیفه یک تکبیر تحریریه و تکبیر کوچ و شستن از پا  
 و آنچه است که بعد از تکبیر اول است القان که در روز یاف نه بند و شستن تا غیر خواند یا دست  
 بردارد و تکبیر گوید دست القان کند یا بردارد و تکبیر گوید بکن تا سه رکعت و بعد از تکبیر سوم دستها  
 زیر ناف بندد و نمود و تمییم خواند و فاتحه یا سوره خواند پنجم تکبیر کوچ بگوید در رکعت دوم اول  
 ابتدای فاتحه یا سوره کند و بعد از تمام قرات دست بردارد و دست القان کرد بکن تا سه تکبیر گوید  
 و تکبیر پنجم تکبیر کوچ است بگوید پس نهیم خلیفه نماز هر دو عیدین برین طریق است و تکبیر شریف  
 از یاد عید فطر تا عصر و عقب هر نماز گوید در راه برای عید گاه رفتن نیز تکبیر شریف گفته باشد  
 و تکبیر شریف در آن ایام یاد و در عرفه تا عصر و در بقول با هم پنجم بگوید تا هشت نماز شود و در  
 روز عید در رکعت نماز دیگر بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه انا عیدنا سه بار اگر کسی را قوت قربانی باشد

این کتاب از کتب معتبره است  
 و در آن کتب معتبره است

در روز خنجر باید که همین نماز مذکور را ادا کند ثواب قربانی بیاید و نیز در هر دو عید چهار رکعت نماز  
بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه پنج اسم بکمال علی الهدی در دوم بعد از فاتحه و اشمس و رسم بعد از  
فاتحه و لیل و در چهارم بعد از فاتحه و اشمس و اگر این سوره چهار بار نهد باید که در هر رکعت بعد از فاتحه چهار  
بار نهد و بر بخواند و چهار رکعت نماز خستوی خصمان که در روز جمعه گفته شده باید که در هر دو عید در  
نهم ماه ذی الحجه و ترویبه که ششم اوست و عرفه که نهم اوست و در آخر جمعه در رمضان وقت چاشت  
بگذارد و هر چند که خصمان بسیار داشته باشد خستود شود عید خنجر و آن آنست که بابا آدم و  
بهشت نعمتها و گوناگون پرورده شده بود روزی در پیش و حوسه پرید بابا آدم چون او را  
دید از شوق و محبت اوست شد و در عقب او دوید هر چند بابا آدم بد و پیشتر میشد او را ندو  
میگرفت تا که بابا آدم بنیاید و گریه شده افتاد و در خواست آورد و اندک اما خوار از پهلوی چپ او  
پیداشد چون بابا آدم بیدار شد او را در پیش خود نشسته دید گفت من آنست یعنی تو کیستی گفت انا  
حواک یعنی حوا که تو ام بابا آدم خواست تا دست بدواند از دورین بود و دست چپ را آمد که بغیر کج  
دست درازی نمی باید کرد خدای عزوجل خودی خود یکبارم و بی زبان کج او را بپست فرمود

الکبر یا زدائی والحظمت ازاری والخلق کلهم عبیدی وامانی اشهد وایا ملائکتی سکان

السموت والارض افرقت تزوجت آدم ببدیع فطرتی وحوالامتی علی صدق ان کلام الا

انا وانه خدا عبیدی ورسولی یا آدم وحوالاسکما جنته وکلام من شرتی ولا تقر باهذه الشجرة

السلام علیکم ورحمتی واین وایت در ستور قصصه آورده است وکذا فی تفسیر الدرر و عده لایزال

تس چون عقد میان ایشان بسته شد و فرشتگان تمام بهشت جمع شدند و طبقاتی از بهشت پر

از گل و ریحان و در و جواهر آورند و بر ایشان جمع شدند و پاشیدند و شادی کردند پس از حق

تبارک تعالی ندا شنیدند که یا آدم هذا عیدک و عید اولادک الی یوم القیمة و بعد از مدت های

مدید چون حکم خدا شد که ایشان از بهشت بکشند و در آن زمان ابلیس رفت و وزیر کرسی استوار

در آن زمان ابلیس را فوت آن بود که بر آسمان با میرفت و حال بعد از تولد محمد مصطفی صلی

علیه وسلم بر آسمان نمی تواند برآمد چون ابلیس را خجالت داد که آغاد کرد و طاوس برنگاه بهشت

نشسته بود چون دید گفت چه شخصی در گریه بر سر چیست ابلیس گفت که من شنیده ام که حکم خدا بر این



است که شما را و با آدم و اما خور از بهشت می کشد گفت چه باید کرد ابلیس گفت اگر مرا کشتی  
در آید و من را نکند که شما بمان را نکشد طافوس غلبین شده رفت و این قصه را با گفت با گفت که  
من ادا می توانم در آورم ما را آمد و ابلیس گفت که در دهن من درانی اما چنانکه آباد کن که رسید  
شوی در جهت یابی آورد و اندک که ابلیس نصیحت او را قبول نکرد و چشم باز کرد و مایکی بنایت  
و شوار و نیز رسید چون عادت حیوانیت است آب بنی شیطان رو قناده آورد و اندک که چون شیطان بار  
از بهشت بر آمدند و درین بین غلط کرد همان آب بنی شیطان چنان قناده و از درخت بیخ روید ازین  
جهت حرام است که آب بنی شیطان است چون شیطان در بهشت آمد و پیش اما حوا شد و گفت ای بی حکم  
خدا بدین است که شما را و با آدم او را و طافوس از بهشت بیرون کشد اما آنچه من گویم اگر قبول کنی شما  
نکشند اما حوا گفت بخوبی شیطان گفت اگر ازین بی رخت که در دهنی شماست بخورید شما را بیرون نکشد و  
آن رخت گندم بود چون اما حوا دست برد و از درخت رخت خود را بالا گرفت حتی که اما حوا از جای رخت  
درخت هنوز بالا تر شد اما حوا دست از درخت بپزدانه بر پادامه نگاهام دست از درخت و دست او را از پای  
او را شتابانگ بر او تا فرق منکشف شد ازین جهت است که این اندام را در و خلوشستن فرض کرده اند چون  
با با آدم آمد از بهشت اما حوا بد و نمود با با آدم دلیل کرد که این درخت که در دهنی من است این حرام  
و لذت که این از نفی جنس است و بعد گفته اند که فراموش کرد ازین جهت که او را انسان نامیدند که  
مشق از انسان است و آن فراموشی را گویند سه دانه با با آدم خورد و دودانه اما حوا در حال خطا و اشتباه  
از ایشان پریدند و هر دو بر همه محض مانند حتی که اگر نزدیک خانه و درخت می رفت آن نیز از ایشان میگریختند  
تا گاه عیب انسانی که غلط باشد از ایشان پیدا شد گرفتند و بغل و شمر نگاه خود بهمان میکردند  
ازین جهت موعظه رشت برین جایگاه پیدا شدند و چون بر رخت انجیر پناه گرفتند انجیر برگ خود را  
داد و اما بیخ برگ بود سه اما حوا پوشید و دودا با با آدم علیه السلام خطاب حضرت عزت بر انجیر شد که  
این مقدار درختان بهشت با ایشان برگ ندانند تو چرا وادی انجیر گفت یارب اگر میبخشای  
است اما من همان تخم قدیم شما را یاد داشتم که شما گفته بودید که در زمین دوستی با فریم و او را  
خلیفه خود خوانم از جهت دوستی شما و آدم پس خطاب حضرت عزت در رسید که بارت نیک که من  
در میان تو استخوان را پیدا کنم و هر مومن که از شما بخورد او دوست من است اول در بهشت

مسئله اشارت بانه که شستن او در و فراموشی شد.

چهار نفر بودند و بوقت برآمدن پنج نفر شدند اول شیطان برآمد بعد از او طائوس بعد از او  
 حوا بعد از او آدم پس حکم باری تعالی شد بر مار که برو تو دشمن فرزندان آدم باشی و ایشان دشمن  
 تو باشند و طائوس را نیز همچنان گفت پس میان بابا آدم و اما حوا فرقت افتاد و بابا آدم نه صد سال  
 در سرزمین ری بر خاک نهاده افتاده بود که هرگز درین مدت بالان شده بود آوردند و او را که رو  
 و کنجشکان بر او گذر کردند آب چشانش چون ده جو در روان شده بود آن کنجشکان از آن آب  
 خوردند و یکدیگر گفتند که چه خوش آب و چه خوشبوی و لطیفست بابا آدم گفت یارب کجا رنید  
 چنان کردی که کنجشکان با جوال فقیر بخندند در حال مهتر جبرئیل آمد و گفت ای آدم کنجشکان  
 دروغ میگویند بلکه شما نعمت خورده اید این آب شیم تو از آن خوشبوی ست و در آن حالت  
 سر بالا کرد و وقت صبح صادق بود چون نظرش بعرش رسید و نوشته دید لا اله الا الله  
 محمد رسول الله بابا آدم گفت یارب این چه نام است که متصل نام خود نوشته است گفت این نام که  
 از اولاد شماست که اگر او نموی و دشمنی پدید آنی کروم و پنجاه و دو شبست پس از تو بپای بابا آدم گفت یارب  
 بجزمت آن نام خطای مرا بیا فرم خطاب بروشد که شفیع نیک آوردی جبرم ترا بخشم و جود بابا  
 آدم درست پناه بود اما سه روزه دشت از روزه ایام بعضی چون اول ذره دشت سوم حصه  
 وجود او سفید شده بود و در روزه دوم دو حصه و در روزه سوم تمام وجود نیک سفید شد از بخت  
 ایام بعضی خوانند و چون از سر اندر بر عرفات آمد اما حوا را بابت خوشحال شدن ازین جهت آن  
 موضع را عرفات گویند فرشتگان طعنه پرازد و جواهر گل و برجان آوردند و بر ایشان پاشیدند  
 گفتند هذا عیدک و عید اولادک الی یوم الدین یعنی تا قیامت پس عید خجی از آن پس مانده  
 درین حکایت رو قول با حقیقت است که ایشان گویند دنیا مانند گلزار است و زمان باغ گل  
 بر که خواب گل را بیدار کرد که چون یک بابا آدم و یک حوا بود که خاص بر او آفریده شده بودند  
 بے نکاح زن نکرد پس بدان اگر شهری باشد باید که بعد از اول نماز شخصی قربانی بکند و اگر روستا  
 باشد هر وقت که خواهد بکند باید که ضحیه ابدست خود بخند و مشقو کسب از بی بی فاطمه زهرا  
 رضی الله عنها که حضرت رسالت پناه چون قربانی میکرد تمام اهل و عیال خود را حاضر میکرد  
 و میگفت که هر که این خون ابره بیند آمرزیده شود و آورده اند که حضرت رسالت پناه یک

روز در قربانی صد شتر را خوا بایده بود و شصت چهار را حضرت پست خود فسخ کرد و باقی را امر تقضی علی بنج کرد و حضرت رسالت پناه دو جانور قربانی میکرد و یکی از برای خود و یکی از برای امت خود و میگفت بهترین همان من گشت که دو جانور قربانی کند و یکی برای خود و یکی برای مردمان و آنچه باید که ستم روز بعد از عید نیز میتوان فسخ کرد اما اگر فرجه بود و فسخ نکرد تا گذشتن ایام بعد از آن بفقیران تصدق کند و الا قیمتش تصدق کند و اگر در ماه که اگر کسی مالک نصاب شود و زکوة بدهد مال او تلف شود و تمامه زکوة از زکوة و ساقط شود اگر مالک نصاب در شده بود و صدقه و قربانی نکرده بود از زکوة او ساقط نشود و اگر عاشور که و محرم ماه محرم است باید که تمام شب را بگذرد و فکر نکرده از خواب غفلت نه ورزد و در شب عی باید که پس از سه گشت بخواند یکی در اول شب باز در میان شب و آخر شب چون روز شود در فتنه غسل کند و بپوشد تحت و وضو چهار رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه دو بار بگوید اخلاص یا روح امام حسن و امام حسین شیخ سفیان ثوری گفت که من این نماز را در حق ایشان ادا کرده بودم ایشان را در خواب دیدم که من از من بگشتانند و گفتند که یا امیرزادگان گناه من چیست گفتند شما را بیاخته است که شما را پیشتر بریم از حق شما شرم داریم و معلوم باد که این روز ماه محرم به اتم با ضمیمه فرض بود و بر نفل و در روز عاشوره حضرت فرمود که در روز داری که درین روز امیران نیز به سجگان خود شیر نمیدهند و اگر یک روز عاشوره تنهای بدارد باید که یا زدهم روز نیز زده بدارد که ثواب پارس است و آن نیست که بپوشد و آن میگوید که این روز زده است از جهت جنگ جمل بود و صحابه باید که بپوشد ایشان را نیز گرسنه باشیم و بدانکه نوحه دشمن درین روز که شب طعام خورد و در روز عادت و فرض است و در روز عاشوره چشم سیاه کردن نیز سنت است تا خلاف فرض شود که ایشان میگویند که نریز چشمان خود را بخون امیر حسین سرخ کرده بود این فرض دروغ است باید که روز آخر ذی الحجه روزه داشته باشد و روزه باشد که ماه محرم را بپوشد اول روز محرم را نیز روزه دارد و آورده اند که این کس ثواب صائم الدهر یابد و باید که سال گذشته او را هم بر روزه نویسد و آینده را هم بر روزه نویسد که درین روز دو سال را تفرقه حاصل است میشود و در سال تمام شش روز است که هر یک ثواب صد هزار ساله

مسئله ناز عاشوره

مسئله ناز عاشوره

مینویسند یک از آن روزهاست و دو محرم است که اول حضرت رسالت پناه و در آن روز است  
میکرد و آورده اند که بهتر جبرئیل آمد و در پیش حضرت استاد و امارت کرد و گفت هر چه من کنم  
بجهان و شش بکنید پس حضرت فرمود که گفت که خلف من یستید و هر چه من بگویم بجهان و شش بکنید پس  
قوم جبرئیل را نمیدید و معلوم بود که جبرئیل امام نبود بلکه معلم بود و الا نماز قوم بد و امام حاکم بود  
و ذکر صفه پد آنکه صفه او از این جهت گویند که همه انبیاء و رسل را در محبت میرسد و رنگ  
ایشان زرد میشود و چون ماه صفر در آید شب اول او یک هزار طایفه نازل میگردد و در دوم هزار  
و در سوم سه هزار و در چهارم چهار هزار و در پنجم پنج هزار و در ششم شش هزار پس باینکه در اول شب شش  
رکعت نماز بگذارد و بدو سلام اول چهار رکعت یک سلام و باز دو رکعت یک سلام در هر رکعت  
بعد از سلام فاتحه و خلاص سه بار بخواند و منقول است که روزی حضرت رسالت پناه  
صلی الله علیه و سلم را در همین ماه صفر وجد پیدا شد و آرزو کرد اگر از جانب حق رحمت میشود که  
از دار الفنا بدار البقا بروم تا دید این چون و چگونه او را به پیغم در آن زمان بهتر جبرئیل علیه السلام آمد و  
پا رسول الله خدا تعالی گفت که حلت شما در ماه ربیع الاول باشد حضرت خوشحال شد و گفت  
هر که آن ماه را بین نماید من را فرود بهشت بدهم و آن ثواب این مان باقیست هر که آن ماه  
را اول به بیند ثواب یابد همچنین هر که در روز دوازدهم ماه ربیع الاول چهار رکعت نماز بخواند  
و در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص سه بار که وفات حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در آن  
روز شده بود ذکر ماه رجب و رجب دلالت خدا بر آن گویند چون اول ماه به بیند این دعا  
بخواند اللهم بارک لنا الرجب الشعبان و بلغنا الشهر رمضان و در شب اول است که گفت نماز

بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص یکبار پس چون حضرت رسالت پناه ثواب این نماز  
را بنایت بسیار فرمود سلمان فارسی عرض کرد که یا حضرت من میخواهم که این نماز را همیشه ادا  
کنم حضرت فرمود این خاصه این ماه است و الا باید که در اول شب هر ماه میتوان بگذارد و سلمان

همچنان کرد و قال علیه السلام من ادرك الرجب فاعتسل في اوله و اوسطه و اخره خرج  
من ذنوبه كيوم ولدته امه و الايمان و رجب بی رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت در اول  
روز بعد غسل و در هر رکعت بعد از فاتحه کافرون یکبار و خلاص سه بار بخواند بعد از این تسبیح بخواند

مسئله در ماه صفر

مسئله در ماه رجب



لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شئ قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطى لما منعت ولا ينفع ذا الجند منك الجند ووده ركعت روز پانزدهم بگذارد  
بعد از غسل نقرات مذکوره بگوید لا اله الا الله وحده لا شريك له تا قیصر اهلها و احدا صدام  
نیت صاجه و لا اولاد و در روز آخرین بعد از غسل نوزده رکعت بگذارد نقرات مذکوره و بعد  
بگوید لا اله الا الله وحده لا شريك له تا قیصر و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد النبى لا حق و

علی له و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم برحمتک یا ارحم الراحمین و در جمعه اول ماه ربیع  
که آنرا ایامه الرغائب گویند باید که تمام شب را بیدار ماند و در او ایضا آورد و اندک در آن شب تمامی  
تا آنکه آسمانها و زمینها بر یکدیگر مبارک جمع میشوند و آمرزش انسان از خدا میخواهند که در آن  
شب بیداری میکنند و بطاعت و عبادت حق مشغول باشند و در تمام ماه ربیع شب معراج شهر  
است باید که همه شهر را بیدار ماند و در او بطاعت و عبادت حق مشغول باشند تا اتفاق بر آن است  
که شب بیست و نهم ماه ربیع است و یک نشانه او آن باشد که آفتاب در آن روز بوقت برآمد  
شعاع و شععه نداشته باشد و نماز در ایامه الرغائب دو رکعت بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه  
اخلاص چهل بار بخواند و در شب معراج صد رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص  
پنج بار و بعد از این چهار که درین سه ماه یعنی ربیع شعبان و رمضان این او را و در بامداد  
شبانگاه بخواند اول سه مرتبه فاتحه و سه مرتبه اخلاص و سه بار سوره الفلق و سه مرتبه سوره  
الناس و سه مرتبه کافرون و سه بار آیت الکرسی و سه مرتبه سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله

والله اکبر و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و سه مرتبه اللهم صل علی محمد و علی آل محمد  
و علی کل ملاء و نبی و سه بار اللهم اغفر لی و لوالدی کما یتبانی و سه مرتبه اللهم اغفر لی  
و لوالدی و لوالدین و لوالدین و لوالدین و چهار صد مرتبه کلمه استغفر الله تکرار کند و ثواب این از حد  
و حد بیرون است اما باید که در هر بامداد و هر عصر بخواند باشد و ایضا هر که در ماه ربیع شهر  
یا این و یا بخواند استغفر الله ذی الجلال و الاکرام من جمیع الذنوب الا تمام حضرت  
عزیزت قسم بخواند خود را بیدار کرده است که اگر نه از هر روز پس فرمیده او نباشم و باید که در هر  
صد بار بگوید سه هزار سال شود و ایضا در ربیع شهر یا این و یا بخواند استغفر الله و مال

مسئله در بیان ماه شعبان

محبوبی گویند این عانیز آمرزیده گردد و کرم ماه شعبان و شعبان در لغت شاخ  
 زدن را گویند بگو آنکه جلله گناهان او درو شاخ میزند و دیگر آنکه جلله نیکیها می آید درو شاخ  
 میزند یعنی پیدا میشود و در اول شب شعبان دوازده رکعت نماز بگذارد و در هر رکعت بعد  
 فاتحه پانزده بار خلاص بخواند آورده اند که عطا کند خدا تعالی او را ثواب دوازده هزار  
 شهیدان و بنویسم مراد را ثواب دوازده هزار سال عبادت و بیرون آید از گناهان  
 کلی گویا که الحال را دوزخ امید باشد تا هشتاد و نوزده مرتبه گناه ننویسد و در شب  
 پانزدهم شعبان که آنرا برات گویند و برات در لغت پیروی را گویند تا هر که حرمت این شب  
 را بکند بنماز و وضو صدقه و غیره و کس من عبادات شد از آتش و فزع نجات یابد و برات  
 بمعنی نجات است و تصور مردم در آن شب چراغها و شمعها فروزند عین بهشت است و این  
 روایت در افسان العظمین مذکور است زیرا که پیغمبر فرموده است کل محدث بدعت و ک  
 محدث بدعت ضلالة و کل ضلالة فی النار و شاید که درین شب هیچ بخورد و با حقیرات  
 که ثواب بسیار است و اگر غسل باین خیرات آمیزد یک لذت از لذتها میبهرست یا بدوین  
 شب تسه غسل بکند یک اول شب یک میانه شب یک آخر شب چنان از گناهان پاک شده  
 بر آید گویا که از دوزخ امید و سوره الفیح این سه رکعت بخواند علی هذا المثال صد رکعت نماز  
 بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص سه بار و در هر برات در وقت ضحی غسل کند و سی رکعت  
 به پانزده سلام و اکتد و در هر رکعت بعد از فاتحه سه بار خلاص این نماز در پانزدهم ماه رمضان  
 نیز ادا کند و در ماه شعبان هر روز صد رکعت گفته باشند این عام لاله الا الله ولا نعبد الا ایا  
 خلاصین له الدین و لو کله المشی کون و کرم ماه رمضان و در عرب رمضان چهار  
 تا فتنه را گویند چون سنگ غیره پس آنچه بر سنگ تافته و آهن تافته میفتند بسوزد و همچنان این ماه  
 گناهان را دوزخ و ایران ابسوزانند درین ماه دوازده بار بهشت کشاده شوند و در دوازده روزه  
 و فزع بسته شود و از مقبره مسلمانان شراب برآید میشود و چون وقت نماز شام میشود و بهتر  
 جبریل علیه السلام شراب ظهور آید بهشت را به پیش حضرت رسالت پناه محمد مصطفی علیه السلام  
 مسلم آرد که بنوشد حضرت میگوید که امتان من نشسته اند من چون بخورم جبریل آید که پر که شما

مسئله در بیان ماه رمضان

بخورید پس خورده شمار برده و در شربت استان شما اندازم تا ایشان بیشتر روزه غلط  
 کنند پس هرگز انصیب ایشان پس خورده حضرت شود بیشک کمزیده گردد و از غلظت گناهان  
 خلاص گردد اگر در ماه رمضان در رکعت نمازدا کند و هر رکعت بعد از فاتحه انا متحنا بخواند  
 تا سال دیگر آنکس انگاهسان حق تعالی باشد و بعد از آن ده بار انا انزلناه بخواند و ده بار  
 درود فرستد حق تعالی حساب بر او آسان کند و در تحفته المندک گویند آورده است که  
 امیر المومنین رضی الله عنه روایت میکند که حاجه کائنات علیه افضل الصلوة فرموده است هر  
 یکبار در دو رکعت نماز در هر شب ماه رمضان بخواند در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص شد  
 بار حضرت فرمود بدان خدا که مرا برستی خلق فرستاده است پیغمبری هر که بگذارد این  
 نماز را بفرستد حق تعالی سوگند او هر رکعتی از آن مقصد فرشته که بنویسد بر او احسانات  
 و دودار و دیانت و بار و نیکو او در خان و بنا کند بر او شهرت و قصر و پرست  
 یاران بطریق تعجب گفتند این قدر بیاید فرمود آری و جبرین هم بیاید بجزر کشته بفتا و جبر  
 پذیرفته و این نماز را با ما میگذارند پس از تراویح اما در قرآن خوانی آمده است که امامت  
 جایز نباشد و در دستور القضاة آورده است که می توان این امامت کرد زیرا که  
 حضرت رسالت پناه فرمود مرعیه الله و سحر و اکر این نماز را خلف امام مین آورده اند  
 که در روز قیامت ماه رمضان صورتی پیدا کند و در یعرش سجده افتد فرمان حق بر او شود  
 که ای رمضان چه میخواهی گوید یا رب صائمان من محنت بسیار کشیده اند و طاقت و فرخ ندارند  
 ایشان را از فرخ سخاوت ده حکم یا رب تعالی شود که نجات و اوم صائمگان حج البعد از آن گوید نشاند  
 شرب طهور و آب نوشاندنش باز گوید که سزاوارد طعام بهشت بخوراندنش باز گوید برهنه اند  
 حلهای بهشت پوشاندنش باز گوید بپایه اند بر اقامت بهشت پیش ایشان بیارند و مولود  
 کنندش باز گوید یارب یارب یارب تو میخواهی که خوش شوک من دیدار خود را وعده کرده ام  
 باز ایشان بعد از آن راضی شده سر بردارد مسئله در دستور القضاة آورده است که اگر  
 صلی را در نماز نفل سهو شود سجده بر او لازم گردد و اگر چند نماز که محاسن از یاد تو بود  
 الحال بیان کنم و در عشره بیشتر آمده است هر که بگذارد در شب عاشوره رکعت نماز در هر

مسئله در بیان سخاوت ماه رمضان امامت و حق روزه داران و قبول شدن

مسئله نماز است





چندان ثواب است که در تخریر فحید و برابر هر رکعت ثواب بی بی مریم و عیسی صلوات علیهما و آلهما  
 پاک شود و در بیان نماز شب معراج و در تحفه المذکورین آنکه در هر که بگذارد شب است و تقیم  
 در پیش رکعت در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص مغیث بار و از خدا تعالی حاجت خواهد بر آورد و در  
 و ثواب است حج یا بد و ثواب حق سیم برده بیا بد و گویا چنانکه در صدقه داده باشد و در روز  
 قیامت بامان حق تعالی باشد و در تحفه شامی آمده است که رسول علیه السلام شب معراج برابر انبیاء  
 علیه السلام دو رکعت بگذارد و در اول رکعت بعد از فاتحه الم تر کیف تأخر و در دوم لایلاف تا آخر خواند  
 پس بر کاین نماز بگذارد و ثواب انبیاء یا بد که در تخریر و تقریر بخند و در تحفه المذکورین آنکه  
 که پیغمبر فرمود هر که بگذارد شب عرفه دو رکعت نماز بخواند بعد از فاتحه هر چه خواهد حق تعالی حاجت  
 او را بدهد و در روز قیامت او را ثبات دهد و در او را و مذکور است که سیمین شب چهار رکعت نماز  
 بگذارد و در هر رکعت بعد از فاتحه خلاص معوقین یگان بار بخواند و بعد از فراغ کلمه تجید بخواند ثواب  
 بسیار است و در شب عید اضحی در سیم یا چهل رکعت حضرت ابو هریره گفت که پیغمبر علیه السلام فرمود  
 هر که بگذارد شب عید اضحی و دوازده رکعت نماز در هر رکعت بعد از فاتحه آیه الکرسی یکبار و خلاص بخواند برین  
 آید از گناهان چون از پوست بنویسد یا به اعتقاد عبادت بنافزاید مراد از رحمت الفردوس و بنار  
 شهر که هر شهر که هزار خانه دهد و اگر داند خدا تعالی در این بار حاجت و ثوابی از زوال که در ابتدا و ثواب  
 گفته ام یا بد و در تحفه الاختیار مذکور است که عطا می کند خدا را و با هر موی که در تن است قصه  
 و بهشت از هر در پی سفید و از دنیا بیرون رود و با جامی خود در بهشت نه بیند و اگر احکام سفر  
 اول چون کسی غرض سفر کند باید که چهار رکعت نماز بگذارد بعد از تحیت و خود در هر رکعت بعد از فاتحه  
 خلاص چهار بار بعد از سلام صد بار دهد و فرستد و سیمین نهد و دعا طبر بخواند و این دعا  
 طبر نام غلام بود و در هر شب بخواند و خواننده این دعا را ثواب همان مرغ روزی شود و دست که در فی  
 اوجیات و چون بسفر رود اهل بیت را بحق تعالی بسیار حق تعالی تا آمدن او اهل بیت او را  
 سلامت دهد و حکایت چنان آمده اند که شخصی غرض سفر کرد و چون روان شد زن او را  
 در گفتگی حل ترا بخند سپردم و چون از سفر باز آمد زن خود را مرده یافت گفت بار خدا یا پیغمبر شما  
 در دفع گفته بود که هر که اهل بیت را بخند یا سلامت یا بد زن من وفات شد چگونه است

مسئله در بیان نماز شب معراج

در بیان نماز شب معراج

باقی برآورداد که آنس پنجمی دروغ نفرموده است شما محل را بخدا سپرده بودید نه زن را و اگر گوید او را  
 شکاف کن چون آن شخص گور را شکاف کرد زرش مرده و فرزندش زنده بود و شیخ بخورد و چون بچه  
 در رکابند سوره کافرون خلاص فلق و الناس بخواند بجانب مغرب در حکایت آورده  
 که سوداگری هر شب همین چهار سورت بخواند و چهار جانب میدرد یک شب فراموش کرد و هر دو  
 شب روان بر وقتند و مالش را غنیمت بروند و همان سالار الفتند که او سالار کاروان شما حج  
 قدرت بود که در هر شب هر مرحله منزل قلعہ رست میکرد و بپادشاه آمد گفت آری پختی من شب  
 همان را و فراموش کردم که قلعه من همان بود و چون کس در سفر رود باید که تنهارود و دوسر  
 نیز رود که ثالث ایشان شیطان می باشد باید که سه کس رود که راجع ایشان حق تعالی است  
 باید که در میان دو مسافر و سه و بیشتر یکا بادشاه کند و حکومت او قبول کند حکایت  
 آورده اند که در شب شیخ معین الدین حسن نجفی چشتی قدس الله سره لعزیز شیخ عثمان هارونی که مرشد  
 او بود در سفر بود به شیخ عثمان هارونی گفت که حدیث نبوی چنین است که دو کس در سفر روند یکی را  
 بپادشاهی قبول کند شیخ معین الدین گفت شما بادشاه باشید و من خادمی مصلحا و فایداور اگر رفت  
 و راهی شد چون شب باران بارید آن گرفت شیخ هارونی در خواب رفت و شیخ معین الدین چادر خود را  
 بر سرش گرفت و استاد چون علی الصبح شیخ هارونی بیدار شد حال چنان دید که گفت شما را چه بود که  
 در تمام شب محنت کشیدید گفت خدمت بادشاه را چنان میتوان بجا آورد شیخ دعا کرد و حال صاحب  
 باطن علوم اولین آخرین شد و مسافرا باید که در سفر جای مصلی و آقا به و مقراض و آستره بخورد  
 همراه داشته باشد و مسافرا باید که در سفر نیک محضر و نیک صحبت و حسن ظن بوده باشد تا نیت  
 نیک خود نگا داشته حق تعالی شود چنانکه آن سوداگر را که حسن الظن با آن مذکور بود و در میان  
 بهشت مشرف شد و آن چنان حکایت کرده اند که در زمانه ماضی دزدی بود بزدی شهر که  
 تمام آن ولایت از بدی او بجان سیده بود و در شبی دزدی میرفت گذرش بمقصود زنی افتاد که  
 خود بجهاد و اندیشه مشغول بود و فرزندانش بگریه فریاد که ای مادر از گرسنگی مردیم و این شب شب  
 سوم است که بایان گرند ایم بیوه زن گفت ای جان مادر فرادشاه الله تعالی در بازار بگردم اگر  
 جای مریایم بیارم بجای شما بدیم والا در ویزه و فقر کرده بیارم چیزی را چون توانم

سخن شنید آنش شفقت در دلش اثر کرد که عاجز و باین عجز عبادت تبارک و تعالی میکنند و من  
 بوجود این قوت خصیان میکنم اما چون در خانه چیر تارم فاما بجای دزدی کرده بسیارم و  
 باین پیوه زن بدهم در حال نف و در خانه جهود و در آدا اول چیر و اندک روزا گرفته زودتر  
 آمد و در خانه آن پیوه زن نف پیوه زن گفت کستی گفت فقیر نذر شما چیر آورد است  
 پس آرد و در پاد و دلو و در پیش تو کشید که من بعد دزدی کنم اما یک فکر و دشت که زان جهود  
 نیز بسیارم و باین پیوه زن بدهم و آن جهود آگاه شده بود که در چیر نبرده است باز خوا  
 آمد نشسته بود چون زود آمد گرفتارش و فی الحال کشتند و در دریا انداختند قضا را چون  
 زود در دریا بود ناگاه و دریا او را بر کماره انداخت اتفاقا کاروانی در آن ناحیه بود فرمود  
 سالار کاروان مردی پار سا بود نماز جنازه بجا آورده و کفن کرده دفن کردند چون کاروان کوچ  
 نمود و در تر رفت سالار کاروان گفت که صیرفی من مینی بمیان من بجهاد مرده و در کوفتن  
 کرده شد بجهاد یک نفر گشته که و گورش شکاف کردند او را نیافت اما بجانب مغرب فرار  
 شده بود در آن قبر سالار گفت من درین روزان در روم نظر منشی کردم متع نشد چون مرد  
 روزان که و سر او بر ولایت برآمد و آن روز در برشتهای و بهشت که مکمل بزر و یا قوت بود نشسته  
 دید یعنی و سر و دیان در پیش نشسته و یک حور عین و بهایش نشسته و کاسه شراب بر دست چو  
 سالار را دید گفت مر حبا خوش آمدی بیا و این لاینت خود را بگیر بمیان را بدو داد و گفت  
 برو سالار گفت قصه خود را بگو که چه سبب بدین وجه رسیدی درو گفت روزی بر شما بسیار خوار  
 گزشت سالار گفت اندک بگو در حال اندک چه دید میشود در وقت حال خود را از اول آخر  
 گفت چون سالار برخواست و در وقت بلی چه میروی دنیا اندک نده است سالار گفت بلی  
 ساعت در آدم چه گذشت باشد درو گفت اگر قبح را نوشیده می بودی هرگز بیرون نمی رفتی  
 سالار برآمد و اسب و در نظر بود و در آن ولایت همه خرابی و ویرانی پیدا شده بود سالار  
 برآمد و چون مردوان را میدید او کاروان می پرسید که کاروان فلان کس بجا رفت بجا  
 خبر از چوین و در شهر رسید پرسید که کاروان فلان کس بجا رفت گفتند که مرد و درین  
 ولایت الحال راه گذر کاروان نیست و آن فلان سالار را شنیدم که در قبر در رفت بود و

مسجد عروس

بیرون نیامد گفت آن سالار منم چون عالمان حساب کردند سیصد و نه سال گذشته بود  
 و چون مسافر از سفر باز آید باید که در روز بیاید در خانه و در شب آید و بهتر است که اول  
 مسجد رود و بعد از آن بخانه رود و چون رخانه برسد اهل بیت را سلام دهد و اهل بیت را  
 چون عروس و اورخانه آرد باید که پاهای عروس بشوید و آن آب اور چهار گوشه  
 بیندازد و بکشد و اگر زنی در آن خانه پیش نشوید باید که پیش از خواب فتن طهارت بکشد و بکشد  
 چادر او بر زمین اندازد و دیگر طرف بر عروس باشد و بر آن تخت وضو بگذارد و بعد از آن  
 خواب و بعد از این معلوم باد ای فرزند که نمازهای فاضله دعا و اور بسیار است اگر زیاد بخوابد  
 در دیگر کتابها بین این مقدار چون در اور و نقیر بود با لباس شما در تحریر آوردم و زیادت از  
 اور و خود نوشتنم زیرا که آورده اند هر کس که صبح و عصر خود کند آن عظم نصیحت او کس دیگر  
 استقامت پیدا نمیکند کقول الشاعر امرتك الخیر لیکن ما اقمرت به و ما استقمیت فما  
 قولی لك استقم آورده اند که روزی زنی کوک خود را در پیش امام یوسف آورد و گفت  
 یا امام فرزند من شکر میخورم و از بسیاری شکر خوردن حمت پیدا کرده هست و رقی او دعا  
 بکن تا دلش از آن برگردد و امام گفت که بعد از یک هفته اورا در پیش من بیا چون بعد از هفته  
 او در دل کوک از آن گشت یاران گفتند یا امام روز اول چرا دعا نکردید گفت در آن روز من  
 نیز شکر میخوردم دعا من در اثر نوحه که حال چون از شکم من برآمد دعا من قبول شد  
 بدان که عزیز در رساله شیخ فریدالدین عطار قدس سره خواندم که شب روز خلیفه بیا  
 دیگر اند در حکم حتی که اگر اورا شب فوت شود در روز میتوان بجا آورد و اگر روز فوت شود  
 در شب میتوان بجا آورد و باید که در وقت بیدار شدن از خواب وقت صبحدم و در وقت فتن  
 در خواب وقت خفتن باید که سر کلام خود را کلام طیب و غیره من الایحیات بکن آورده اند  
 چون کسی از خواب بیدار شود و زبان خود بگوید دعا گو یا و در معنی تمام درست و غلط  
 باشد باز بوقت خفتن اسم الله بر زبان اندانچه در میان است همه آمرزیده شود و اگر اول  
 و آخر سخن زشت باشد همه دعیات قبول نشود و اختلاف در آن است که اگر در اوراد  
 زیادیه و کم شود بقول امام شافعی رحم هر چه شود قبول شود و بقول امام ابو حنیفه باید که



از آن امور که کم کند و زیادت نیز که او را و مثال آن است که گنجینه نشان دهد که در  
 فلان موضع ریزد فلان سنگ گنجینه است پس اگر آن کس بعین همان شک از جایی بیاید کند  
 گنجینه بیاید و الا محروم ماند و اگر در نماز زیاده و کم شود باید که سجده سهو بجا آورد و اگر سجده  
 سهو بجا نبرد آن چیز نیکو که سجده سهو در نماز بسیار است و قیام میشود اما عوام را ازین معنی خبر  
 نیست و در وقت و روزه آورده است که سجده سهو واجب نشود و زیاده کردن در نماز  
 چیز است را و یا نقصان کردن در نماز چیزی را پس بایست بر پنج اسم میست تقدیم رکن تا خبر  
 رکن تا خبر و تکرار رکن واجب قرائت مجمل و نقصان ایک نام است چون ترک واجب پس بوجود  
 این اشیا اگر سهو واقع شود سجده سهو بیارد و اگر بعد از آنکه سجده سهو لازم نگردد و نماز درست  
 باشد اما نقصان اگر بیارد و دیگر او کند نمازش روا باشد اول بیان تقدیم رکن کبیر تحریمیه  
 گویند بر کعبه آید یا بگرد و تحریمیه اول باطل شد زیرا که وقت تحریمیه قیام است اما اگر تحریمیه  
 در حال قیام قرائت فراموش کرد بر کعبه آید باید که برگردد و قرائت بخواند و رکوع بار دوم کند سجده  
 سهو بیارد و اگر رکوع را ترک آورد سهو و سجود و نمازش فاسد شود زیرا که ترتیب ازین  
 است میان تاخیر رکن چون قرائت تمام کند و بقدر است یا گفتن تسبیح تاخیر کند بعد  
 از آن بر کعبه آید سجده سهو آورد و علی هذا المقدار اگر از رکوع بالا شد و در قیام وقت و تاخیر  
 کرد نیز سجده سهو آورد و علی هذا المقدار اگر در حالت تاخیر کند سجده سهو آورد و در قیام اول  
 اگر اللهم صل علی محمد و آل محمد گفت سجده سهو لازم نیاید و اگر اللهم صل علی محمد و آل محمد گفت  
 سجده سهو لازم شود که تاخیر رکن حاصل میشود و چون از سجده اخیره باز گردد یعنی سجده  
 دوم بجا آورد قیام رود و اگر دانسته رود و درین میان قرائت خواند اگر بفراموشی  
 بخواند سجده سهو آورد و اگر عمدتاً کند نمازش نقصان پذیرد و در بیان تکرار رکن  
 چون رکوع را در رکعت کند سجده سهو لازم نیست و اگر سجود را نکند نیز سهو واجب آید  
 و در میان واجب چون بعد از سجد و سجود بخواند اما بقدر گفتن تسبیح تاخیر کند بعد  
 از آن تاخیر بخواند سجده سهو لازم آید و اگر میان فاتحه و سوره گفت کند نیز سجده سهو لازم  
 آید و اگر تکرار کند فاتحه یا تفصیل اگر در رکعت اول است سجده سهو لازم که واجب یکبار

مسئله  
بیان  
کندمسئله  
بیان  
فراوان

خواند نیست و اگر در رکعت آخرین تکرار کند لازم نیاید زیرا که مخیر است میان خواندن نما  
خواندن و یا با تفصیل خواندن در رکعتین اول و دوم فاتحه خواند و ضم سوره کرد و یا باز فاتحه خواند و ضم  
سورت کرد و سجده سهو لازم نیاید زیرا که گویا طول قرات کرده باشد و در تاخیر سلام چون قعده خیر  
تمام کند و سلام زد و ترنم در سجده سهو لازم آید و اگر قعده اخیر تمام کند و برخیزد و بپزد که اگر قعده اول  
است تا رکعت دوم را سجده بقیه کند دست نشیند و سلام دهد سجده سهو آورد و اگر قعده دوم سجده باید که یک  
رکعت دیگر هم کند که دو رکعت نفل شود و آن چهار اول فرض و سجده سهو آورد و اگر در قعده اخیر نشیند  
و برخیزد و اگر رکعت دیگر را قیام کرده است نشیند و قعده تمام کند و سجده سهو آورد که تاخیر کن شده است  
و اگر قیام کرده و سجده باید که یک رکعت دیگر هم بگذارد تا هر جمعه نفل شوند و فرض او سرگیرد و میان  
قراآت بمحل چون سجده تشهد فاتحه خواند و یا سجده قنوت سورت خواندن خلاص و غیره و اگر  
اگر تشهد تکرار کند و یا قنوت را تکرار کند سجده سهو لازم نیاید زیرا که جای دعاست گویا که دعا را در  
کرده باشد اما چون تشهد را سجده فاتحه خواند اگر در رکعت اول بخواند سجده سهو لازم نیاید زیرا که در محل  
نشاست پس اگر نشناخته باشد و اگر در رکعت دوم خواند سجده سهو لازم آید زیرا که در محل دعاست و  
اگر در رکعت سوم و چهارم بخواند سجده سهو لازم نیاید زیرا که مصلی در آن دو رکعت مخیر است انشاء  
و انشاء است و در میان ترک حبس چون در رکعت اول بخواند و در آخرین بخواند سجده  
لازم آید زیرا که قرات در هر دو اول واجب بود و اگر قرات فاتحه هم فرض است و هم واجب  
فرض بدان معنی که سورت قرآن است و واجب بدان معنی که واجب است که از تمام قرآن او را بخواند چنانکه  
تکبیر تحریمه را فرض نیست که شروع کند بیک نام از نامهای خدا تعالی چون الله اهل الله اعظم و غیر  
ذلك واجب نیست که الله اکبر گوید کلف تکبیر واجب است پس اگر ترک کند فاتحه را و بخیر و دیگر  
و یا کلف تکبیر را هم دیگر بگوید سجده سهو لازم نشود و اگر فاتحه پیش از سورت بخواند نیز سجده سهو لازم  
نشود و اگر ضم کند سوره بدو نیز سجده سهو لازم نشود و اگر ترک کرد قعده اول را نیز سجده سهو لازم  
نشود و اگر در قنوت کرد و نزدیک بقعود است نشیند و سجده سهو آورد و اگر نزدیک بقیام است باید  
نشیند اگر نشسته است هم سجده سهو لازم میشود و اگر نشسته است هم سجده سهو لازم میشود و تکرار تشهد  
و قعده اول باید هر دو قعده نیز سجده سهو لازم میشود و در تعدیل ارکان خلوات است چون در

مسئله در بیان قرائت بمحل

مسئله در بیان ترک دعای

مسئله در بیان قرائت در هر دو رکعت اول و دوم

رکوع و سجود آرام بگیر و بقبول ایام عظیم سجده سهول لازم می شود و بقبول ایام محمد لازم میشود و بقبول  
 ایام ابویوسف و شافعی چهار روز سرگیر و که تعدیل بقبول ایشان فرض است مسئله تبرک  
 دعا و قنوت در تر سجده سهول لازم میشود و در ترک بلند خواندن ایام را در سه نماز سجده سهول لازم میشود  
 و اما سفر و مخیر است و نیز در ترک هسته خواندن ایام را در دو نماز سجده سهول لازم میشود و اما در سجده  
 را و سهو تقدیری لازم کننده سهو نیست زیرا ایام و نه بر روی پا که در حقیقه الاسلام آورده  
 اگر کسی را در قعده اول شک شود که قعده اول است یا آخر یا گوید آخر است یا گوید اول است پس  
 گوید که بمشال مقدار ثلث تسبیح درگاه سجده سهول لازم شود و در ترک بکسرت عیدین از زوائد  
 و رکوع مختلف است المصحح آنست که سجده سهول لازم نشود از جهت بسیاری مردمان رسیدن محنت  
 ایام و بابیشان یکسان است عزیز اگر ازین نسبت و هشت صورت که بر هر یک از ایشان سجده سهول لازم  
 میشود بجز در نماز صلا و یا هم بیاید پس همه همین و سجده فضیلت چنانکه کفایت رمضان اگر یک روز  
 بخار کرده است عمدا یا بجهت یک کفایت لازم میشود و صلوات بر او که سجده سهول از نماز است تا اگر در عین

همین مسجد کسی بدقتند کند انکس مقتدی کرد و قال علیه السلام الانسان مرکب من الخطاء والنسیا پس اگر کسی ادر نماز نسیان و سهوی واقع شود نماز و نقصان شود آن نقصان اباییکن دو سجده بر بندد و ازین جهت سجده را چنان نقصان گویند و جبر پستی را گویند چنانکه جبر بسته بسته را گویند و حق را نیز جبروت گویند و جبروت از گویند که لاممكن یعنی ممکن گرداند اگر معلومات قدیمه حق بود اما در مقام احدیت چون سایر صفات غیر ذات بگانه اند پس لاممكن اند و از ان جا جبر کرده به تکلیف رود و نمود پس جبروت نام نیست و چون مصلی از نماز فارغ شود دست بر وارد آنچه دانند از حاجات دینی و ایمانی بخواند فاعلیت آدمی نیست که از و چیزی نخواهی سخت گوید و خاصیت حق آنست که از و چیزی نخواهی تیر کند والله العفی و انتم الفقراء و گفته اند

که الدعاء صفروستان دعاء لایمان و دعاء السلطان و این مناجات را اکثر بخوانند  
که روز دوشنبه اولیا الشریع العربی بقاری آورده است چون باین یسبغ می و آب کهن قانی  
و معروف کنی و غیره که من اینها جنهم و ثواب این از حد و عبیر و ن است بسم الله الرحمن  
الرحیم اللهم یا بادی شاهها بر خست خود ما را اگر خداوند اظا هر و باطن را در زیر بر خست

خویش جمع دار الهی تفرقه و پیریشانی و سرگردانی از راه ما و از راه جمیع مسلمانان دور گردان عفو و عافیت قرین وقت ما گردان الهی سعادت و غنیمت سابق و قاتل ما گردان الهی ما را بگمارد از شر ما بگمارد هر چه به بندگی بخشی دینی و دینش خودش قرینی بخشی الهی ما را از یاد خود مغفول نگینی و بقیه خود مقهور کن و بغیر خود مشغول کن اگر چه پرسی حجت ندارم اگر گویی طاقت ندارم و اگر بخشی طاعت ندارم از بنده خطا و ذلت از تو عطا و حرمت از تو قدیم

لم یزل او عزیر یسجد لله اصلحنا و اصلح فساد افعالنا و اصلح فساد افعالنا

و اصلح فساد اعمالنا و اصلح فساد قلوبنا و اصلح فساد صدورنا و اصلح فساد و

امورنا و اصلح فساد بیننا و بینک یا مصلح یا مصلح الصالحین الخالصین و

یا خیر الناصرین برحمتک یا ارحم الراحمین قال علیه السلام الدعاء من العبادات یعنی

دعا کردن مغز عبادت است آورده اند که چون بنده مومن دو رکعت نماز بکند و از حق تعالی

حاجت نخواهد حق تعالی را غضب در کار میشود و میفرماید ما همان نماز را بر سر و او

زنند که مرغنی و خود را فقیر ندانسته است و در باب الاخبار آورده است که شیخ

فرمود که حق تعالی وحی کرد بسو مومن که یا محمد بران بنده مومن که بعد از حاجت انسانی استنجا

نکند مرا جفا کرده باشد و اگر استنجا کند و وضو نکند نیز جفا کرده باشد و اگر وضو کند و دو رکعت

نماز نکند مرا جفا کرده باشد و اگر نماز کند و وضو نکند و حاجت نخواهد مرا جفا کرده باشد و اگر

حاجت نخواهد مرا و پدر را در آن بگوید مرا جفا کرده باشد پس چون همه چیز را بجا آورد

و اگر من او را و مادر او را و پسر او را و نه اقربا و حاکمش را و انکس من جفا کرده باشم او را بجا آورین

بدان ایفرزند که کلمه طیبه عقب هر نماز گفتن سنت رسول است و بعضی مردم منع میکنند

اما م عظم هر فرموده است که ویل کل الویل لهم و لمن تبعهم الا نیا و فی شام

البیاتی مثل عزابی حنیفة رض عن الذین یمنعون عن الکلمة الطیبة بعداء المکتوبة

فقال هم الروافض لان فی هذا الشرک لان رسول الله صلی الله علیه و سلم قد کان یجهر مع

الصحابه الکلمة الطیبة بعداء صلی الله علیه و سلم المکتوبة مقتدا اما بعداء الدعاء فمن ضعیف

و فیستان النوازل فی باب الذکار ایضا كذلك و فی شرح الکونین من قال لا اله الا الله

صالحه در بیان فعل رسول از وضو و نماز و دعا



منفس بعید عندهم قال الا الله یصیر کما قل وایضاً فی مفید الاستفیداء واین سخن را در تحفه بقیه بیان گفته است که اگر الله مطلق محمود کافر شود و الا کافر نمی توان گفت  
 و فی شرح النوازل البرهانی من باب الا ذکار مسئل عن عمر بن یقول الکلمة الطیبة  
 بعد اداء المکوبة متصلة قال بمق یتقر الله ذنوبه ویمرة الثانية اعطاه الله تعالى  
 ثواب الانبیاء علیهم السلام ویمتی الثالثة اعطاه الله ثواب الملائكة و فی قنای الخ  
 من قال الکلمة الطیبة بعد اداء المکوبة فی الروایة یتقو فی روايته لا یتقو و لکن یاتم هذا  
 اختلاف اللسان و فی قنای لعیانی فی هذه الروایة مخالفة الاصول والمفرد  
 ولا یقبل حدیث المسلمین لان هذه الکلمة لو قال لها کافر یصیر سنیاً فکیف یصیر  
 المسلم کافر هذه الکلمة و انفسه محیط است که فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 یاران را فرمود که کافر نیارست اگر بخورد مل او کرده شود قبول آید و الا مردود باشد  
 لقوله علیه السلام لا صلوة الا بالقراءة ولا صلوة الا بفاتحة الكتاب ولا صلوة الا  
 بالجماعة ولا صلوة الا بحضور القلب سأل ابویک و علی رضی الله عنهما فکیف حال امته  
 یا رسول الله فقال علیه السلام لا یقبل الصلوة عند الله ولا یوصل الى الله الا بالصلوة  
 احادیث امتی الا ان یشدی بحضور القلب او قال بعد التریفة الکلمة الطیبة بالتسمیة  
 متصلة عن عمن مامضه فی قلبه بغير الحق قبل الله صلوة کصداتی او حی الله تعالی  
 الی یا محمد لا اقبل الصلوة الا بعد الا من قال بعد کل فریضة کلمة التقوی بالتسمیة  
 متصلة قبل السنة ایضاً حاکم عن الله تعالی یا محمد لا قولی ولا امری الی الله الا  
 بسم الله الرحمن الرحیم کالاسلام والا ییمان والصلوة والصوم والذبح والطاعة  
 والعبادات والتعلیم والتقلید ولو قال بالابتداء لكل واحد منهم ثبت الایمان فی  
 الاسلام پس ایام عظیم فرمود و اما و آگاه باشید که چه طایعات عبادات است  
 عند الله عز وجل عند الناس پس شخص استاده شد و گفت یا ایها المسلمین که بعضی از طالبان  
 و خطباء گویند که بعد از نماز کلمه طیبه گویند و سئل الشیخ انست که هرگز نماز را ادا نکنی  
 پاک گردی پس گفتن کلمه چه حاجت که کلمه گفتن در آغاز اسلام فرض است و اول بار نیز

هر بار پس یک عبادت نماز است کلمه را بر او چه میگویند مگر چیزه شرک افاده باشد و نماز  
چیز شرک است که کلمه گویند و بسم الله الرحمن الرحیم ثبوت وحدانیت و ایمان است هر گاه که  
بعد از ثبوت نفی کند کافر گردد و یا امام مابعد از نماز کلمه گویم باینده و بر سر کلمه بسم الله الرحمن الرحیم  
ابو حنیفه با قهر سخت گفت ای مرد اگر تو بگفته ایشان عمل کرده توفیر کافر شده زیرا آنچه  
ایشان کافر شده اند و از امر خدا و رسول بیرون شده اند پس بر شیطان گشته اند و از  
مسلمان شود و تو به کن که کلمه گفتی در شب روز فرض است غیر معین بعد از فرضیه فرض  
عین است لقوله تعالی والزمهم کلمه التقوی و بسم الله گفتی بر سر کلمه فرض حکمی است کلمه

تقوی سر بیان است و بسم الله بر سر کلمه هر وقت جان ایمان است لقوله تعالی و اذکوبک  
و بسم بالعشی و الابکار و می تسبیح نماز است و از اسم الله هر عبادت که با بسم الله است قبول  
افتد بیشک و بسم الله در شک است و معنی کلمه بسم الله این است که نیست خدا و موجود و  
معبود و بحق و محمد فرستاده اوست و با بسم الله متصل نیست که آغاز کردم سلام و ایمان اینام  
خدا که تمام و عام است مومنان و کافران و جمیع خلایق را درین جهان و بسیار بخشاینده  
دران جهان مومنان اند کافران او نیست نمایان عبادت مگر خدای معبود که اوست حق  
و رحیم و در قرآن هزار و چند جا به اول اثبات بعد از نفی است چون الله لا اله الا هو

جو این است که الله الذی لا اله الا هو الرحمن الرحیم و آنچه گفته بودند که نماز عبادت است و کلمه  
نیز عبادت چون بگذارند نماز یک شود عبادت کلمه قبول افتد لقوله علیه السلام ان الله  
طیب یقبل الا الطیب فمسائل ششمی بدانکه در عوارق المعارف آورده است که حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرموده است چون بیاقتد هر یک از شما را حاجتی پس بگوید  
در رکعت اول بعد از فاتحه قل یا ایاها الکفرون یا ایاها و در رکعت دوم خلاص سه یا بگوید  
فراخ این دعا بخواند بیشک بر آورده گردد دعاست اللهم انی استخیرک

بعلمک و استقدرک بقدرک اللهم انک العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم و لا اعلم

و این دعا را فی الجیوب اللهم انک تعلم ان هذا الاثر باینکه آن حاجت را باینه نماید پس  
فی دینی و معاشی و عاقبت اهری فافعلی ثم باریک لی الخیر حیث کان تد رضى به و شیخ

صیاد الدین ابو نجیب سہروردی روایت کرد کہ جب برگفت کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم این عالم استخارہ بیاپان چنان تعلیم مے کرد چنانکہ کے سورت قرآن انکے تعلیم بنمانند تا وزیر وزیر و ضم کے غلط بخواند و کراحوال مردہ۔ ہر انکہ مردہ را در حق میتوان نہاد و امام عظیم ابو حنیفہ رحمہ اللہ و مودہ است الحمد لنا و الشفق لغیرنا و محمد آنست کہ بقر قبلہ یک جانب گورا پارہ کند و شق آنست کہ گورا وریان پارہ کند کہ از سامی گویند بقر امام عظیم محمد میتوان کرد کہ سامی بقول امام شافعی است و چون مردہ را و قبر نہاد باید کہ اول رویش برہنہ کند و کفن و کند تا قبر خود را بہ بیند بعد از ان بپوشد و حضرت رسالت پناہ را بعد از ان عباس برہنہ کرد و بود و گفت چون باز کردم لیان مبارکش جو جنبید چون گورا خود را نزدیکش بروم مئی مئی میگفت و دستہای مردہ بر سینہ نہد یکہ دراز کشد و تمام مردہ بہ پہلو و راست بگرداند و اگر آیت از کلام اللہ بخواند و بر خاک ببرد و در محل اندازد نہ مردہ از ان خاک چراغ نورانی شود و قبر او کشادہ گردد و چون ادا دفن کنند باید کہ اول طرف سرش بنشیند و سورہ یس بخواند و بطرف پا چو نشسته سورہ تبارک المذی بخواند اگر مستحق عذاب باشد آمرزیدہ گردد و مقبول است ہر کہ این رو و ایک بار بخواند از عذاب آمرزیدہ گردد و اگر در وقت بخواند تمام اہل مقبرہ آمرزیدہ گردد و اگر نہ کرت گوید ہر چند مردن کہ بعد از ان میرند و در ان مقبرہ دفن کنند ہمہ مرندہ شود و اگر از ہمت مرد و پدر بخواند بت پدر ہر حق را بخشود و شوند و ہر چند گناہکار را باشد آمرزیدہ شوند و در و این است بسم اللہ

الرحمن الرحیم اللہم صل علی محمد و علیٰ آل محمد و دامت الصلاۃ و صل علی محمد ما دامت البرکات و صل علی اسم محمد فی السماء و صل علی روح محمد فی الارواح و صل علی نفس محمد فی الانفس و صل علی قبر محمد فی القبور و صل علی تربت محمد فی التراب و صل علی روضہ محمد فی الریاض و صل علی نوا محمد فی الانوار و صل علی حبسہ محمد فی الاجسام و صل علی اللہ تعالیٰ علی خیر خلقہ محمد و آلہ اجمعین۔ و فصل در سورہ فاتحہ نیست کہ چہ بار کرت بخواند و در خلاص و وارزہ بار کہ ثواب بسیار است و وہ کرت بسم اللہ الرحمن الرحیم بخواند آور و ہ اند کہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم بر مقبرہ گذشت و در ان مقبرہ یکس را بغایت ب

سخت بود حضرت رسالت پناه صلعم عظیمین شد بهتر جبریل آمد و گفت که یا حضرت ده کربت بسم  
 الله الرحمن الرحیم بخوان چون حضرت صلی الله علیه وسلم خواند و در حال غذا یا ز قهرا گرفته شد و  
 فی الحال ده جور در پیش نشست حضرت صلی الله علیه وسلم آن جور را پرسید که شما کیا می گفتند  
 مایان انبیا کت تسمیه شما آمده ایم تا روز قیامت با او همراه ایم و در عرصات و در پل صراط نیز  
 همراه ایم و چون از پل صراط در گذر داد و از پل چشمه حقیق بگذریم و میوه های خوشی را بر بختیم  
 و از آن میوه های که قطره آب بچکد از قطره حوس پیدا شود آن همراه از وی باشند و این صراط  
 رسالت پناه صلعم بای خدیجه را بخوابید و گفت از جهت شما چه عمل کنیم گفت بسم الله الرحمن  
 الرحیم بسیار بخوان و ده بار کلمه طیبیه بگوید بر سر قبر بهترین است آورده اند که عید صمد بن عمر  
 را چنان حکم بود که چون کس میفرمود تا تمام قرابات و عزیزان او جمع شوند و از جهت آن  
 مرده صمد را کلمه طیبیه بخوانند که بیستم غنی از خسته های آن جهان بر سخت نمائند بلکه همه آسان شوند  
 آورده اند هر که این عار یک کرت بخواند تمام اهل مقبره از عذاب نجات یابند و تمام قبر با پر  
 نور گردند و ثواب گوینده گفته اند که برابر هر حرفی که ذکر کند چندان نیکی او نوشته شود و  
 چندان بی او دور شود و چندان کوشک بر او در بهشت یابند و اگر کسی در راه  
 باشد فاتحه بخواند از جهت شباب فتن همین دعا خواند بسندست دعا نیست لاله الا الله وحده

لا شوبک له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو لا يموت ابداً ذوالجلال والاکرام بیده الخیر وهو علی کل شیء قدیر و اگر در راه بعایت شباب باشد بگوید بسم الله  
 و بالله و علی ملة رسول الله کافیت و هر بار چون کسی بر قبر کسی گذرد اگر خاک از آن  
 قبر بگیرد و بر آن بخواند یا حبیب الفقراء یا انیس الغرائب یا معین الضعفاء یا دلیل المتحدين  
 یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا مدیع السموات والارض یا ذا الجلال والاکرام جزا  
 یا ارحم الراحمین و آن خاک را بر آن قبر یا شد اهل آن مقبره را حق تعالی بیا مرز و همه قبر را  
 پر نور گرداند و اگر نخست شهادت را برابر زانویت بر قبر او نهد و سه کرت بگوید اللهم لا تعذب  
 هذا المیت بحرمته النبی علیه السلام ایضا عذاب او برداشته شود و اگر سوره پس او در  
 حال نزع جان بخواند برابر هر حرف نیکی است نوشته شود و برابر هر حرف بدی او دور شود و چون



میت را و من کند و مردم برگردند و یکی از ایشان بایستد و بیت را تلقین دهد و بعد از آن  
تلقین و اذن میت را بگوید بقرآن ابراهیم الشاهی و فی خزانه الحجاز  
و فی اورد الزاهد الصغاری کتابه التخیص یعنی ان یلقن المیت علی مذهب الامام  
الاعظم ابو حنیفه رضی الله عنه فمن لم یلقن فهو علی مذهب لا اعتزال و بیان ذلک  
فی التخیص کیفیة التلقین هذا لیسیم الله الرحمن الرحیم ینتبت الله الذین امنوا  
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا و الآخرة یا عبد الله او امة الله هذا بیت الوحیة  
و هذا بیت الوحیة و هذا بیت العزیز و هذا بیت الجیرة و النذامة هذا اول منزل  
من منازل الآخرة و اخر منزل من منازل الدنیا فاذا اتاک المکان الکریمان الخلق  
الماتون ان لا یفتاناک و لا یضربانک الا باذن الله فیسکالک عن ربک و عن نبیک و لا  
تخف و لا تحزن و قل لها الله و همذ نبی الاسلام دینی و القرآن اما فی و الکعبة  
قبلی و المؤمنون اخوانی و انا اشهد ان لا اله الا الله و کذا لا شریک له امانا  
بر نبی و اعترافا بوحایة و اشهادان عجل عبدة و رسوله و نبیه و صفیه و رساله با  
و من الحق لیظهر علی الدین کما و لو کره المشرکون و این روایت در مشرقات و تفسیرات  
است و چون در راه را و من کند و در خانه یا میاید پدران و در باید که خبر تصدیق از جبهه  
بگویند که مطلقا رسید نیست و پدر و میرسد و خلاف مرغزله را که ایشان قبول ندارند تصدیق  
قال علیه الصلوة و السلام ما لیل اشد علی المیت من اللیل الاول یعنی لا و لایاته ان  
فی ذلک اولیة و ابرار کتین بار و احد و یقل فی کل رکعة فاتحة الکتاب ایه الکرسی و  
سورة الحمد النکاش و حالنا و عشر ضرات سورة الاخلاص فی اذغ من الصلوة صل علی  
سبعین مرة و یقل هذا الدعاء اللهم صلینا هذه الصلوة و انت تعلم و تزدان نبعت  
الف و وحی بر خشتک یا ارحم الراحمین بعث الله تعالی فی ساعة الف ملک فی قبه و

بیز کفی ملک سفرد و هبة لاجل ذلک المیت صدق یا رسول الله **منقول**  
در ذکر لیسری شیخ نجفیان ثوری قدس سره بجانب بابا برخواست تا خبر بوزخ حریه بار و ج  
باز و در هر دو مقام از این شرف یافت از این است خبر بوزخ در بار بار افتاد و یافت همان

و پیش خزان داشت بدران شب پدر خود را در خواب دید که بر تخت نشسته خروزه بهشت میخورد  
 گفت بابا از کجا بخوری گفت آنچه شما تصدق کرده بودید چرا آن بمن رسید چون بیدار شد  
 دانست که همان پوست بکار شد ایضا آورد و اندک که دو جوان در زیر سایه پلندی که  
 آنرا جریر گویند نشسته بودند ناگاه قدرت الهی جریر بر ایشان افتاد و بایشان هیچ رحمتی  
 نرسید هر دو در میان جریر سلامت ماندند و هیچ طرف راه نیافتند تا بدر شدند آورد و اندک  
 بعد از یکسای هر دو بیرون شدند و ایشان روی آفتاب را دیدند برآمدند چون بجای رسیدند  
 مردمان نیک متحیر ماندند که چه چیز شمارا حیرت داد گفتند حصه یک خورده می خورد و هر وقت میخوردیم  
 چون تقصص کردند زن آن یک کس همیشه از جهت او تصدق میداد و حکایت آورد و اندک  
 که پیرنئے بخدمت رسول آمد و گفت ویر شده است که دختر من وفات یافته و او را بخواب  
 بنیم رسول فرمود در شب جمعه چهار رکعت نماز بگذارد و در رکعت اول بعد از فاتحه و تسبیح  
 یکبار و در رکعت دوم تسبیح و در رکعت سوم و آخری و در رکعت چهارم الم تشریح بعد از فاتحه  
 یگان بار و اگر نداند در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص چهار بار و چون نماز بگذاردی سر بسجود  
 و در دو بگو و بخوابگاه رو و تیر در دو بگو آورد و اندک که علی الصبح آن پیر زن گریه کنان  
 بدرگاه رسول حاضر شد گفت یا رسول الله دختر خود را بدفع عذاب گرفتار دیدم و گفته است  
 تا زمان است جمع شوند من بگویم نوع اول نگو نسا در آتش میسخت گفتم چرا گفت از موجب  
 خوار نمائش که رکوع و سجود نمودم نوع دوم آتش و زنجیر بر سر افتاده بود گفتم چرا گفت  
 همیشه سر خود را برهنه میداشتم و نامحرمان مرا میدیدند سوم بجهت تشنه شدن  
 یک گوش میزدند از دیگر گوش می پرانند گفتم چرا گفت سخن چینی میکردم چینی سخن کی بگوید  
 میرساندم و پنجم فرموده است الفتات لا یدخل الجنة یعنی زن چون داخل بهشت نمیشود  
 تا عذاب نشود و داخل نشود چهارم هر دو چشم او را پس از تشنه کشیدند گفتم چرا گفت نامحرمان  
 را نظر کردم پنجم روی او را ایله های سیاه دیدم گفتم چرا گفت روی خود را بیاراستن  
 از نامحرمان نوشیدم ششم بانور تشنه دلبسته بر پند و زبانش از سر بهشت کشید  
 بودند گفتم چرا گفت شوهر را بدیدم گفتم و از او پرسیدم تا چه میگویند و چه میگویند

آتشین بر سرش میزد و گفت چرا گفتی مال شوهر را بید ستوری او بیجا و آدم ششم دوم را سلام  
 دیدم در پستان او آویخته دمی گزیدند گفتم چرا گفتی پستان خود را بید ستوری شوهر کو و کلام  
 بیگانه بید آدم ششم شکم او چون طبل برآمده بود و از آواز آن برآمد گفتم چرا گفتی حرام خوردن خود  
 و آن آن بود که شکم من سیر و خوردنی دیگر بخوردم بے فوچی و هم بید ما و آتشین بر یا و  
 نهاده که بخور است جنبدین گفتم چرا گفتی بید ستوری شوهر از خانه بیرون می آید و مرا گفت  
 مادر رسول خدا را بگو که زنا را ازین صلهتها آگاه کند که دیگر آن ترک کند و شوهر مرا بگوی تا مرا  
 بجل کند چون پیر زن این گفت چند کس بے هوش شدند و رسول علیه السلام از آن جوان  
 بجل خواست جوان ندانید که مرا بسیار رنجانیده است رسول علیه السلام فرمود اگر بشفاعت من  
 امید داری آن فقیره را بجل کن جوان کلی کرد شب و دم در خواب بید بخت با منی بهشت  
 و تاج مطح بر سر نهاده مادر را در کنار گرفت و گفت سلام ما بر رسول علیه السلام برسان زیرا که  
 چون چشم مبارک بر آب کرد و سیل آمد و عذاب هر تخفیف کرد و چون شوهر مرا بجل کرد با من  
 در چه رسیدم و در اچتناب کفتر آورده است که حضرت نماز بار شب در روشنی میگذاشت  
 و چون نماز تمام می کرد چراغ میکشید آورده اند که امیر ایم خلیل الله خواب دید که سیل  
 بکش مهر ستمیل علیه السلام گفت این جل خواب شماست اگر خواب بخوردی چرا همین طور  
 میدیدی و ذکر صاحبان بعد از آنکه در حدیث صحیح وارد شده است که پیغمبر علیه الصلوٰه و السلام  
 فرمود است هر که در گزاف سخت یک وزه بخورد او را بگریان و فرخ کاس نباشد و در آئین  
 الواعظین مذکور است هر پیغمبر شد که مرید خود را اول با و کردن نماز و انقض کجاعت و باز نمودن  
 از صاهای و با و کردن نماز و آیین و پرورده داشتن امام مبین نظریه اوصال و منسل است و اگر داند  
 که قبول کند او را مرید بگیرد و الا در گناه مرید شریک است و در رساله امام جعفر صادق  
 رضی الله عنه مذکور است که غسل طریقت پند پیروجا آوردن است هر مرید که پند پیروجا نیارد  
 در طریقت جنسیت و بعد از آن نصیحت مذکور اگر داند که مرید لائق است او را خلوت و در خلوت  
 هر کس داخل نشود که پیغمبر فرموده است الخلوۃ هدایۃ و الخلوۃ ضلالۃ و اگر بعد از  
 خلوت داند که مرید حرارت ذکر را تواند نگه داشت بعد از آن ذکر ببرد و این در روایت علی

بطریق استقامت در اقل ایام بعضی نگهدارد و ایام بعضی از آن بعضی گویند چنانکه یا با او تمام  
 چون این هر سه روزه نگذشت تمام وجود پانصد بضیعه بنمید ششصد و پنجاهان نگهدارند این روزه  
 از گناهان چون بضیعه از موی پاک شود و در مقابل احسان آورد و هست که سپرد و هم ایشان را  
 بیست هزار ساله عبادت را ثواب است و چهاردهم را ثواب سی هزار ساله عبادت است و پانزدهم را  
 ثواب چهل هزار ساله عبادت و در عرصات چون پنجاه هزار سال مردان یکایک است و شصت و روزه  
 و از آن ایام بعضی استغفار گویان وقت سحر بر شتران بهشت سوار استاده باشند و در اول ماه  
 اگر تا هفت روز روزه دار و هفت روز بخورم شود و بدین هشت روز هشت بهشت و مباح  
 گردد و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که درین ماه رجب شعبان هر روزه را ثواب هزار  
 ساله بنویسند سلمان فارسی گفت یا رسول الله من هر دو ماه را تمام نگهدارم حضرت فرمود شما را  
 قوت آن نیست اما باید که سه روزه از اول ایشان سه روزه در میان ایشان و سه روزه در  
 آخر ایشان نگه داری تا ثواب همه روزه باروری تو گردد و در ایام بعضی اگر قوت روزه داشتن  
 ندارد باید که درین سه روزه بجای او چهار رکعت نماز بگذارد بعد از ظهر و در سبک است بعد از فاتحه آیه الکرسی  
 یکبار و اخلاص بیست و پنج بار ثواب او را گفته اند که هنوز از جای برخاسته نباشد که آمرزیده گردد  
 اگر هم روزه دارد و هم نماز را او کند فضل باشد و پیغمبر و مفضل احسان آورد و هست که اگر  
 کسی آیه الکرسی نماند باید که بجای آیه الکرسی شکر کلمات بخواند و هر روزی که باشد بعد ازین  
 بدانکه در سال تمام شش روزه هست که روزه داشتن هر یک ایشان ثواب صد هزار ساله است اقل  
 ماه رجب که اول هجرت جبریل بر محمد صلی الله علیه و سلم در آن روز نازل شده بود و قصه او آنست  
 که حضرت رسالت پناه با دختران نبی بی علمیه و غیره و در ویرانه ها و خانه ها میران گوشتندان  
 میچراپیدند هجرت جبریل میکائیل هر دو صلبوت دو جوانان در رسیدند در دست هجرت جبریل  
 کار بود و بدست هجرت میکائیل طشت بهشت پر از آب بهشت بود حضرت رسالت پناه را  
 راستا خوا بانید و سینه اش بپاره کرد و دلش را کشیدند دلش را نیز پاره کردند و اندرون دل  
 دل را بان آب شستند اما درون یک قطره سیاه ماند هیچ نوع شسته نموشد آوردند  
 که آن رشک زمان بود زیرا که از جانب نان هرگز دلش آرام نمیداد چنانکه روزه حضرت رسالت



پناه از جای پناہ چون بہ نزدیک دروازہ سرب رسید غلام از سرب بیرون شد حضرت  
 فرمود کجا بودی گفت شترے بہتم حضرت بشتابے آمد و در پیش ہر زن خود شد کہ فلان غلام  
 بچہ کار آمدہ بود گفتند کہ ما خبر نداریم مادرش آرام نکرد و باز پس غلام بیرون رفت بر سید شتر  
 پناہ خانہ و بچہ رسنہ گفت در فلان خانہ و فلان رسیان حضرت درآمد و نشانے را  
 تحقیق یافت دلش آرام شد و دختران بی بی حلیمہ چون این دیدند کہ بختہ در پیش مادر شتر  
 بی بی حلیمہ در حال پیش رفت اور نشستہ یافت چون نگاہ کرد بر سینہ مبارکش نقش سرخ  
 بود و حال خود را بد و نمود و غیر ازین چند حجرہ دیگر بی بی حلیمہ از و دیدہ بود و چنانکہ اورا دانا  
 کہ بی بی حلیمہ شیر نہشت چون اورا گرفت چندان شیر پیدا شد کہ ہفت کودک دیگر را ہم بدیہ  
 گری گرفت و چون اورا بخانہ خود میبرد یوسف کاہن بر سر راہ نشستہ بود گفت کہ محمد آفرینا  
 ہمین کودک است ایضا بی بی حلیمہ را یک بزر بود چون او در خانہ او دراز برکت او صد بزر  
 شدند و ایضا یک شتر بود در خانہ او از برکت او صد شتر شدند و رشک دیگر از مردمان آنکہ  
 شے از حضرت رسالت پناہ کوچ ہمراہ میرفت بی بی عائشہ شتر سوار بود شتر از راہ شتر  
 از قافلہ جدا شد حضرت چون شخص کہ دبی بی ازید بد پس گشت کہ از ان طرف یک نفر حضرت  
 بود و بہار شتر بی بی را گرفته آمد منافقان بدخت بدان سبب چند گوی سگے خورد  
 و رخ بی بی عائشہ حضرت از ان نعمت کردن ایشان بجایے غمگین شد بہیت آیت الحق  
 آمد و نشان پاک بی بی عائشہ نہ کہ بیچ زن پنجم بران ہرگز نہ کار نہ بودند اما حضرت رسالت  
 چناہ را گاہ گاہ بود و خاطرش جو آمد کہ کلام اللہ بیشک بر حق است و بہت شے یک نام خداے  
 شارت مگر ستاری او میکند آورده اند کہ روزے حضرت رسالت پناہ بآن کس ہمراہ  
 شے خوار نشد و آنکس افرمود تا بروخت سوار شود فرما را بیفکند چون رسم عزیمت کہ  
 از رندارند بکہ نگشتہ ده بود ناگاہ یاد پیدا شد فرما بباد افتاد حضرت گفت کہ فرود آئی  
 چون حضرت بالا دید بکنا گاہ چادر کہ لنگا و بود یاد بروخت آلت ذکر اورا بہنو حضرت  
 رسالت پناہ متخیر شد جبزل اندر الجلیل و رسید کہ با محمد من بعلم قدیم خود ازین نعمت  
 خبر داشتہم از ان آلت ذکر اورا پیدا نکردم تا مل شہا اکرام گیرد دوم روزہ بہیت و ہفتم

روز جب معراج حضرت رسالت پناہ صلعم دران بود یعنی در شب آن روز سوم پندرہم  
 ذی الحجہ کہ سال اول بزرگ عمارت مکہ دران روز بنیادہ اند چہارم بیست و دوم ماہ محرم کہ  
 اول امامت حضرت دران روز پونچم دوازدهم بیع الاول کہ حضرت رسالت پناہ دران  
 روز زوار انصاری بقار حلت نمود و اگر در شب دوازدهم تصدق و خیر کند بہتر باشد و ششم  
 ہفدہم ماہ جمادی الآخر کہ مولود حضرت دران روز بود و گفتہ اند کہ مولود او در ہفدہم بیع  
 الاول بود و ششم روز از اول ماہ شوال بیدار روز عید فطر اگر کسی نگہدار و تواضع صائم الدہر  
 یابد و ہر کہ صائم الدہر باشد اوراد قبر نمایند بلکہ بصوت ہمراہ بالا برند و دیگر اگر نہ روز اول  
 ماہ ذی الحجہ نگہدار و حضرت فرمودہ است کہ اورا باتش و وزخ کا سے نیست و اگر عہدہ نگاہ کنند  
 بابرہتم و ہشتم و نہم البتہ نگہدار ایضا آورده اند کہ اگر روز آخر تاضی روزہ اردو یا چار سال  
 عبادت کیا بد و بسیار روزہ ہائی منوع۔ بدانکہ در تمام سال پنج روزہ دشمن منوع  
 است و روز عیدین سہ روز عید اضحیٰ کہ آنرا ایام تشریق گویند و گفتہ اند کہ اگر کسی ایام بھینا  
 نگہدار پس سیر و ہم عید اضحیٰ را نگاہ کند محسوب است و اگر درین روز ہائے منوع کسی نیت روزہ  
 کند و لازم است کہ فطر رکبند اما قضا اورا تو ان گھدشت کہ نیت کردن یہ و لازم شدہ بود  
 و اگر کسی نذر کند صوم تمام سال صوم بر و لازم شود و این پنج روزہ فطر کند باز قضا نگاہدار  
 مسئلہ اگر کسی نذر کند کہ تمام سال شمس را روزہ نگہدار و حال آنکہ در سال قمری یعنی وارو  
 ماہ روزہ دوا پس واروہ روز دیگر نیز بر و لازم است نہ نگاہدار و نیز کہ سال شمسی روز از سال  
 قمری کتان است و در تفسیر ہر ایک آورده است کہ روزہ صمت در زمان ہتھری علی بود  
 اما الحال نسخ شدہ است پس معلوم میشود کہ الحال روزہ صمت و روزہ بیژر و ہر جان کہ  
 ہر دو عیدین کا قرآن سیکے نگہدار اگر بتبایع ایشان نگہدار و کافر گردد و اگر از برای حاجت  
 نگہدار و عاصی گردد ایضا بھنے جہاں روز ہفدہم روزہ نگہدارند و بوقت برآمدن ہاتھاب  
 فطر میکنند مگر وہ است زیرا کہ فطر از وقت شام گذرا بیدان مکر وہ است و اگر گویند کہ پیش از  
 برآمدن ہاتھاب کسے حاجت ماروان شود بن شرخص است و اگر بہ پیش ہاتھاب سجدہ کنند کافر  
 گردند و روزہ داشتن روز شک مکر وہ است اما در ستادی قرآن خوانی آورده است کہ

عاصی گرد و لقب بر علیه الصلوة والسلام من صام يوم الشك فقد عطي و روزه شك است  
 هم شعبان است و اگر درست او دیده شود و فيها والا افطار کند زیرا که روزه دهن در آن روز بزرگوار  
 و برشت پس هر طاعت که بدعت باشد ترک آن اولی ترست و دیگر در روز دوشنبه و پنجشنبه  
 و فتره یکی ویدی بندگان ابر حضرت عزت عرض میکنند پس باید که درین روز روزه باشد و هر که  
 جمعه روزه دارد آتش و زخ بر و حرام گردد و ثواب نیاید بسیار است و یک روزه تنها داشتن بزرگوار است  
 باید که دو روز روزه دارد تا از خلاف بر آید آورده اند که نه بود و صائم الدهر هرگز روزه نگیرد  
 نمیکرد چون فاتحیت است او را در قبر نهادند در آن خان تجلی نور پیدا شد و چشمان همه مردم خیره  
 شدند چون تجلی قرار شد آن آن او در قبر یافتند نیک متحیر شدند تا گاه تا نور ایشان آواز کرد که  
 این کار خدا را پیوسته میکرد و هر که کار خدا را پیوسته میکند او را در قبر نخواهد ماند  
**در بیان احویات منقولست از آنکه سلف حکم اکثر ایشان را در ادا کردن حاجات**  
 دینی و دنیاوی بر آورده میشد اول مهت کرت فاتحه و صد بار درود و هفتاد و نه بار اتم  
 نشخ تا آخر و هزار و یک بار خلاص یا از مهت کرت فاتحه و صد بار درود و این فقیر و سیر  
 میکند بجهت آنکه اول و گیر گفته اند هر که هر شب هزار بار خلاص بخواند خدا تعالی را در خواب ببیند  
 بدان امید هر شب کنیم دیگر هرگز دشمن صعب پیش آید باید که این عار را بر او خواند و یا  
 بر آن جهت خواند که دشمن دست در حال خراب شود آورده اند که هفتصد مرتبه را چون دشمن  
 در پیش آید این عار را بر او خواند در حال زمین شکافت شد و او را قوی و دعی این است

مسئله در بیان احویات ابریکرت

لهم الله الرحمن الرحيم اللهم لك الحمد واليك المنة والشكر لا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم  
 و هر که هر روز حاجات دینی و دنیاوی فاتحه را در هفتصد مرتبه بخواند در روز  
 یکشنبه مقفاد یابد و در روز دوشنبه شصت بار و در روز سه شنبه پنجاه بار و در روز چهارشنبه  
 چهل بار و در روز پنجشنبه سی بار و در روز جمعه بیست بار و در روز شنبه ده بار و خواند بیشک حاجتش  
 بر آورده گردد و الا خدا آورده اند که فرستای قیامت هفتصد مرتبه براق در دست گرفته بیاید و  
 فرماید کند آن کسی که در عمر خود بیازده بار این دعا گفته گماست اللهم ربنا ولك الحمد بر حمتك يا  
 ارحم الراحمين تا او را بر این براق سوار کنیم و در پیش محمد مصطفی برمش دیگر این عار را بخواند

و بجانب آسمان نگر و حق تعالی بنظر رحمت بد و نگر و دعا اینست انهدان لك ربنا و خالقا اللهم اغفر لي  
 دیگر هرگز در چشم باشد باید که این فنون ابر خاکستر خواند و خاکستر را برگرداند و چشم  
 خود بماله دفع شود فنون اینست تربت نتر که یکی حضرت امام عظیم بهم میفرماید که هر که این دعا عقب  
 هر نماز و کثرت بخواند جمله علم و دین و آخرین بد و روشن شود و این علم را از یرکت این دعا  
 یافته ام دعا اینست اللهم اننا نستعينك بك على طاعتك و دیگر آورده اند که سلطان سکنه  
 و القهرین چون با دشاه تمام عالم شد عالمان خانه راجع کرد که سبب من چیست پیدا کنید که مرا  
 احتیاج قلعہ نباشد آورده اند که جمیع عالمان متفق شدند بر این سبب که این اسرار هر وقت  
 بار بخواند او را احتیاج قلعہ نباشد و حق تعالی فرمان میدهد بشاه و هزار فرشتگان را تا چهل  
 هزار او را در روزگار نگاها رد و چهل هزار و شب بعد از آن دو قرن قلعہ رست نه کرد  
 و صبر صابر صاعدا دیگر هرگز او دیده ناریک شود هر روز این دعا را بخواند چنان  
 او روشن شوند دعا اینست یا قریب یا مجیب یا سميع الدعاء یا لطیف المايشاء احفظ  
 علی صری دیگر هرگز بوقت سحر بایزده کثرت این دعا بخواند و نظر بسوی آسمان کند  
 بنظر رحمت بد و نگر و دعا اینست الله الله الله الحی القيوم القائم علی کل نفس کسبت  
 دیگر هرگز وقت سحر بایزده کثرت بگوید اللهم اذعوزک من ضیق الدنيا و عذاب الآخرة و دنیا  
 نیستی و همه فات دنیا وی فراهم نشود در آخرت از عذاب سرمدی خلاصی یابد دیگر هرگز  
 باید و بایزده بار این دعا بخواند چنان بر آورد که دریا الهة الرفیع جلالة دیگر اگر کسی  
 دشمن صعب پیدا شود هزار غلوه آورد بمقدار چه کند و بر هر غلوه یک بار بخواند یا صلتی و ان  
 ارد و در پیش مرغان اندازد در حال دشمنان هلاک شوند دیگر اگر هر روز سه کثرت گوید اللهم  
 بارک فی المؤمن و فیما بعد الموت علینا هون الھی سكرات الحق صبر عزرائیل را چشم  
 خود نمیند و تلخی جان کندن نه چشمه چنانکه طفل سستان با در او دهن گرفته در خواب  
 رود اگر هر روز این دعا بمیت و پنجبار بخواند ثواب شبیدان یابد آورده اند که روز  
 حضرت رسالت با مرتب شهیدان در پیش بی بی عاتشه بیان می کرد بی گفت پرورد  
 ثواب ایشان کسی باشد حضرت فرمود که ثواب یک در روز و شب بیست پنج بار بگوید یا

مسئله نهم در چشم - مسئله در بیان هرگز بگذارد - مسئله در بیان دعا و روشنی چشم - مسئله در بیان دفع دشمن -



کند و یکی هر که هر روز بیت و شجرا را این دعا را بخواند ثواب تمام اولاد آدم یافته باشد  
و عاربت اللهم اعظم لی ولوالدی کاربانی صغیرا و کبیرا و جمیع المؤمنین و

الموتى والمسلمين والمسلمت الا حيلة منهم والاموات يدحمك يا ارحم الراحمين  
وغير بايد که در آخر قصه بعد تشبه و بعد در دو خوانده باشد همچون عايد كوره را ديكي كره  
قصه آخر بعد در اين عايد بخواند هر چه ظالم را بد و سترس باشد ميت رب الهی  
ظلمت نفسی انك انت العفو الرحيم فاعف عني و عني فانه لا يغفر الذنوب الا

انت ظالم کثیرا دیگر هر که حاجت واقع شود پیشتر فرموده است که در مقبره مسلمانان  
رو و در کو مشرق و پشت مغرب بنشینند و فاتحه خواند و حاجت خواند بیشک برآورده

گروہ و آنچه بتیغی مردمان خورونی را چهره مسیت بر آید گویند گزگان میزند گفته اند که  
جائز باشد از جهت عموم البلوی و اگر شیرینی بکنند یا روح کسی ثواب یا بداد بآید که در خانه فقیر

خدا ق کند و در مقبره بدن که ده باشد بلکه جائز نباشد و اتم گردد دیگر هر حاجت واقع شود  
پس که این امارات شیعیه آرد حاجتش برآورده گردد و و عایش مستجاب شود و هر که هست و پیش آید روح

میرزا حسین قزوینی علی کم الدرد و صیت کرد که غیر مادر و پدر و حسن حسین حضرت شما کسے دیگر مرا

بیدار است باید که پشت خود را غسل و بیهوش این امر خاص برای بی فاطمه بود زیرا که شوهر تشنه  
از این خود را بشوید که شوهر بعد از وفات زن را جنبی میشود و در حال زن دیگر را نمیتوان گرفت اما

و دیگر نیا شهر زن اباید که شوهر خود را بشوید که چهار ماه و ده روز تعلق بدو دارد و مرضی است  
و دوران بهشتی هر یک هشتاد و نه روز و دوران کفن کردن و چهار فرشته مقرب مدد و جنازه

را که در وقتش را فرستگان کف فتنه و فتن کردند و صاحب خزان علیهم اجمعین بر همه کلمه و

حضرت زکریاؑ کو یہ خبر ہوئی کہ تم کو ایک پسر عطا کیا جائے گا جس کا نام زکریا ہوگا۔ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ میں نے یہ خواب دیکھا ہے کہ میں نے ایک پسر کو جنم دیا ہے جس کا نام زکریا ہے۔

بابت کتبیم چون رفتندش قبر دیگر در آنجا شده بود و در نشناختند از قبر بی بی فاطمه علیها السلام

علی آواز شنید که قیصر مرا به کسوفهای مرقضی علی پرسید که این شش قبر دیگر کیانند بی بی فرمید  
 که این شش عورتان را خداست عزوجل مرتبه ای بدانی و او بود ایستاده کرده بود و مذکره بایان  
 را بجواری بی فاطمه برسان و عکا ایشان متجاسم اسامی ایشان نیست چنانچه عا نشسته  
 رقیه حلیه نمائند و ریخته نیز گویند یعنی خانه و ریخته هم میگویند و این در شش اعظمین  
 مسطور است دیگر هر که این آمار را هر روز بخواند سه کثرت جمله حاجات دینی و دنیاوی و

پیر آورده گردد و یا من هو دعو علیه و علیا علیه و قن باذاته یا من علمه دان و علی  
 عال و ذاته قریباید دیگر هر که هر روز این آمار را سه بار بخواند مرتبه او بلند شود و یا غریب  
 المتعال فوق کل شیء علو امر تفاعله دیگر هر که رحمت بیماری بر سر این را هفتاد و کثرت بخواند  
 شفا یابد دعا و رحمت المجید الذی مجد نفسه عجیداً دیگر اگر بیماری را صد کثرت بگوید یا  
 سلام شفا یابد دیگر هر که بیماری را صد کثرت بگوید و میست یا بگوید صلوات الله علی عیسی  
 علیه السلام شفا یابد آورده اند هر که پیغمبر را از پیغمبران خدا هر روز سه کثرت بخواند و در  
 ذرات قیامت همان پیغمبر او شود و دیگر هر وقت بامداد یکبار بخواند جمله قضایای او

بر حاکم شود الحمد لله الذی در قننا معرفته ولم یترك علی القلب الحمد لله الذی جعله  
 من امة محمد صلی الله علیه و سلم ولم یجعل من امة سائر الانبیاء الحمد لله الذی سخر

عیون و لم یفصح علی رؤس الخلائق الحمد لله جعل الرزق فی یدیه و لا یجعل بید  
 غیره بر حمتک یا ارحم الراحمین آورده اند که روزی امام حسن بصری از کنجشک شنید که  
 این آمار بر زبان خود را ندید از آن نسی سال از و فراموش شد بعد از نسی سال بپوشش آمد  
 بیخوابت تا باز بخواند و در آن زمان هاتف بر سرش آواز داد که یا دیگر گوی زبیر که همان  
 ثواب شمارا این زمان فرشتگان میویند هنوز تمام نشده است و در مانده شده اند از نوشتن

و این است یا هو یا هو یا هو یا من لبس الا هو دیگر هر که هر روز یکبار بگوید تو فقی  
 ذکر الله باید و خاطرش از واسوئله خالی گردد اللهم طهر قلبی عن الشک والریاء  
 و زین لسانی بالذکر و التناء بر حمتک یا ارحم الراحمین دیگر هر که هر روز سه کثرت  
 این دعا را بخواند تمام کار او خدا تعالی بکند و افعی من امری الی الله ان الله بصیر بالعباد

مسئله در بیان دعا به بیماری و نوزاد

دیگر در روز پنجشنبه نذر دارد و در شب جمعه وضو جدا می کند و تحیت وضو بگذارد و در شب  
 خواب و بیداری دست و این اسم را تکرار کند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را بخواند  
 یا کبریا العفو ذوالعدل انت الذی مالا کل شیء بعاده دیگر اگر کودک گریه کند باید که این اسم را  
 نوشته در گهواره بندد و اگر کسی نوشته یا خود نگه دارد و هیچ شیء و شیء بر او نگذارد و این فقیر وقتی نوشته  
 یکس واده بود چون رستر که شده شاره تیر از سپرد و در گذشت ابابره خوش میخ اثر کرد  
 اینست یا مشتمل مشخبا فتلا مون دیگر اگر سوره بول کردن تواند بسیار در لیسان کوی  
 نارسیده و نافه باشد و بران صورت خلاص بخواند و بدو گره کند و بکشد هفت کند و بر  
 ستور بند و کشاوه گردد و دیگر گفته اند اگر کسی صد تا کرده باشد این عار را یکبار بخواند و بر  
 خود بر آفرید و بفرمان خدا تعالی دعا نیست بسم الله یا استغفر الله یا جبار الله  
 الله یا قهار الله یا عزیز الله یا اول الله یا آخر الله یا ظاهر الله یا باطن الله  
 یا باطن الله یا رب الله یا خالق الله یا رزاق الله یا رحمن الله یا رحیم الله یا  
 رحیم یا ذی الجلال و الاکرام و الاحول و الاقوة الا بالله العلی العظیم بر جنتک یا ارحم  
 الراحمین دیگر هر که در تمام عمر خود یکبار این را و بخواند بشک نیست بر سر است اللهم  
 لا تفرق بی و بین حبیبک صلی الله علیه و سلم و علی آل محمد بر جنتک یا ارحم الراحمین  
 دیگر هر که این را چهار بار در پیش خود نگه دارد و هیچ دشمن بر او ظفر نیاید و هیچ جاد و جادو کار  
 نکند و هیچ دیو و پری بد و آسیب نرساند و هیچ زهر بر او کار نکند و از وی نیاید ایمان نرود  
 الهی بجز من نیست روح الله الهی بجز من نیست کلیم الله الهی بجز من نیست خلیل الله الهی بجز من  
 محمد رسول الله بجز من نیست یا ارحم الراحمین دیگر یک بار بوضع تن پوشید و در گلو بند و دفع شود بفرمان  
 الله تعالی بسم الله الرحمن الرحیم هذا کتاب من الله العزیز الحکیم و من عباده محمد بن  
 عبد المطلب الهاشمی الی الهی الف حرمها من جمیع و بردها من زعمیر فاذا جاء کتابه فخذ  
 فاحرقه من جمیع غلات بنی الان و لا تأکله لحم ولا تشرب من دمه حیوا لله حیوا و دیگر  
 یک بار بوضع تن نذر باید که بر برگ برین پوشید و صاحب را بلیساند بجز نیست یا مشخبا  
 یا شعی یا یا شعی یا بر جنتک یا ارحم الراحمین دیگر یک بار کاه باید که نوشته در گلو

انکس بنو الله يا غافر الذنب وقابل التوب شد يد العقاب في الطول كاله الا  
 الله مخلصين له الدين ولو كره المشركون وراشرا وبنو سبطهم کاهلی فلان بن فلان  
 مسکله در خبر صحیح وارد است که اگر کسی صائم فوافل باشد و او را در وقت رفق او و یا  
 شود بر ضیافت رفق اگر داند که فطار نکند رفق رنجیده شود و میتران فطار کرد حتی که اگر  
 حال جا بنین جهانی باشد و معلوم سازد و فطار کند ثواب شصت هزار صوم باید و اگر  
 معلوم سازد و فطار کند ثواب چهل صوم باید و چون قصای این صوم بجای آرد ثواب هزار  
 ساله باید و اگر معلوم کند فطار نکند ثواب یکروزه یا یکساله غاصی شود که دل برادر و من  
 رنجانیده است و اگر داند که با فطار کردن او مفرج نشود بهتر آنست که فطار کرد و نپاید  
 نشاید و در اجتناب از فقر آورد و است که اگر کسی بر ضیافت حاضر شود و میداند که صاحب  
 خانه بخور و نهار ضیافت اما بطریق چال کشش میکند اگر این کس حاضر آمده صائم نباشد باید  
 که بگوید که روزه دارم و باین کذب تم نشود چنانکه آورده اند که روزی حضرت رسالت پیام  
 صلی الله علیه و سلم را یکی از صحابای عت نموده بود چون حضرت اجابت و بیارانی میکرد و عت بسیار  
 حاضر شدند و آن صاحب خانه مرغ و نان حاضر داشت و یکی میگفتند حضرت این حدیث فرمود  
 که هر که ناهخوانده برود شکم او از خیال آتش بپزند و خیال خون ریم عاصیان اگویند ایضا  
 روزی امیر المومنین عمر رضی الله عنه را کسی دعوت نموده بود حاضر شد و شهادت مبارک نشست  
 چون طبق و پیش نهاد میگفت بسیم الله یعنی پیش آید همه دست انداختند اما چون ضیافت  
 خاص بر امیر المومنین عمر نبود دست خود را برداشت و منع شد گفتند چرا فرمود و بخورید  
 روزه دارم مسکله در ادب ضیافت گفته اند که اگر جهان در خانه کسی حاضر شود خدمت همان  
 کردن بهتر باشد از نهار تفعل و اگر در روز فرموده اند که اگر همان ناسته روز در خانه او باشد خدمت  
 او بجا آورد و فوافل ترک کرد و اگر پیشتر از سه روز نماند بعد از آن فوافل او کند که این مان با خدا  
 از اهل بیت شمرده اند چنانکه آورده اند که وحی شد بسوی ابراهیم خلیل الله که ای خلیل بر تو باد  
 که جهان خود را و همانان ما را که است بکنی خلیل الله عرض نمود که یا رب جهان کیست و همان  
 شما کیست حکم شد که جهان شما آنکه او را دعوت نمائی و همان ما آنکه بی دعوت تو حاضر شوند



مسئله در بیان کرامت حضرت خلیل صدوق از آنجا که صمسئله در بیان کرامت حضرت خلیل صدوق از آنجا که

چون همان خود را خدمت کنی درجه بهشت روزی گردمنت و چون همان مرا خدمت کنی درجه بهشت آرد و آنکه که روزی کافری بصیافت هتبر ابراهیم خلیل الله حاضر شد گفت یا خلیل الله اگر منم خلیل گفت خورونی من لایق کافران نیست کافر برگشت در آن زمان خطاب عتاب ابراهیم بر خلیل وارد شد که ای ابراهیم هتبر هتبر بمقتدا سال است که من این کار را پروردگارم که هیچ وقت او را از دربار خود درانده ام و چون بر آقوت روز نهم بدیش تو استاد جرش کردی خلیل الله عقبت آن کافر و دید او را بسیار و در خدمت بسیار کرد گفت حال تو چیست که انقدر از امت میکنی و اول ایزد بودی خلیل گفت که چون ترار اندم عتاب حضرت عزت بر من چنان شد کافر گفت پس تو آبر من که از جهت اینچنین دشمنی که من بشم بر این چنین خلیل که تو با منی عتابی ز سر سدا بیان را عرضه کن در حال مسلمان شد و ایضا آورده اند که روزی ابراهیم خلیل صیافت کرده بود چای از جهودان حاضر شدند خلیل الله خدمت ایشان بسیار کرد گفتند یا خلیل الله این مقدار خدمت بر چه چیست گفت روزی از جهت یک کافری چنان عتاب بر من شده بود از آن می ترسم چون طعام خوردند خلیل گفت باری یک سجده بجهت خدای من بکنید چون سجده کردند خلیل دست برداشت که یا الله العالمین سر کاران بران من فرود آمد و قلوب ایشان پرست تست چون سر برداشتند همه مسلمان شدند ایضا آورده اند که روزی مرتضی علی بن ابی طالب از جهود می سفید ریش در گذشت چون پیش حضرت رسید گفت حضرت مسلم پریدم فافرا موش شد گفت در راه خطای او تو درو بخو آمده باشی مرتضی گفت از جهود می در گذشتم فرمود برو خاطرش بدست که مرتضی آمد و گریه اش نمود و گفت مسلمان باش که من است و افتخار نمود در حال مسلمان شد و ایضا آورده اند که ابراهیم خلیل الله هرگز به همان فطاری که در سه روز در خانه او همان نیاید هرگز سه روز فطاری کرد و روز سوم همان آمد فطاری کرد اما بعل خود متعجب بود که مانند من کی نکرده باشد در آن زمان هتبر جبرئیل آمد که چون این خطره را بخود راه دادی بر بندگان خانه را بچین چون سر در بیا بیان نهاد بدو بشیر رسید که در خانه نشسته بود و عبادت الله میکرد و در ویش گفت هر جا که وقت فطاری من است تا بشما همراه افطار بچم و این روز

چهل روز است که من فرزده دارم در حال و انا رسیدار شدیم که خود و دیگر خلیل و او و  
چون از آنجا برآمد در پیش دیگر یافت که عبادت اندیکه گفت مر حبا که وقت قطار من  
است تا همراه تو قطار بچشم و امر و ششخت و دست که روز دارم در آنجا گویا می بود خوشبو  
هر دو از آن خورد و من چون اول را پرسیده بود که از شمار اید تر در عالم باشد او بدین سخن  
فرستاده بود این چنین پرسید این گفت که پیشتر برود دیگر بر یافت او نیز گفت مر حبا که قطار  
کنیم و این در نزد و دست که من فرزده دارم در آن مان رفته آید آن میگذاشت یک از آن  
را فرمود که بیا آمد و گفت خلیل ششخت گفت بریان شو بر بیان شد گفت در خوان شود  
خوان شد گفت در پیش من آئی آمد هر دو از آن خوردند باز گفت برو آه و مرده زنده شد و فر  
خلیل گفت چون مستجاب الدعوات بیجائی در حق من نیر دعا بکن آنکس گفت که چهل سال است  
که دعا من قبول نمیشد خلیل گفت اینچنین کرمت را چه گوئی گفت آری یک دعا من دست  
چهل سال است که مستجاب نمیشود آنی است که رفته در بیابان میگذاشتم پانصد و بیست  
که هر روزه پانصد شبان نگاه میداشتند و بدست هر شبانه چوب زرین بود و عقرب هر  
شیان پانصد سگ می بودند و یک روز هر سگ حلقه زرین آویخته بود گفتم که مال ز که باشد  
گفتند از ابراهیم خلیل است عجب پیدا شتم که این طور کس چگونه خلیل باشد و او را من  
بنامی بر ابراهیم گفت که دعا تو مستجاب شد و آن منم گفت پس بفرمان پادشاه و در کعبه نماز ادا  
کرد و سر پر زرین نهاد و وفات یافت آن ماکا فتن زرین از غیب پیدا شد قبرش کا فتنه  
او را دفن کردند در آن زمان ابراهیم خلیل از اعمال خود پشیمان شد ای عمر من معلوم باد  
که این قصه را که گمان نبود که عابدان از بهترین بهتر باشند و رفته کافر شوند زیرا که من اینها از  
هر اولیا چهل و دو مرتبه فضل است چنانکه اویس قرنی در آن تعریف بسیار میکنند کس تو هم کنده  
اویس قرنی از خلفا و اشدین فضل داشت آورده اند که حق و حقی کردی و جنت هر دو  
علیه السلام که ای مومنی چند چیز را من در چند چیز نهاده ام و مردمان بجای طلب کنند نیاید اول  
بزرگی را در تو نهاده ام و اگر کسی در کبر طلب کند نیاید دوم تو نگری در تو نهاده ام  
اگر کسی در حرص طلب کند نیاید سوم علم در طلب شکم خالی نهاده ام اگر کسی در بے طلبی و شکم پر

طلب کند نیاید چنانچه قبول دعوات اور بر پیکر کار می تلقیم حلال بنام اگر کسی بفرمان طلب  
 کند نیاید بر پیکر کار می تلقیم حلال بنام اگر کسی بفرمان طلب  
 من خیر الصبح وخیر المساء وخیر القضاء وخیر القدر وخیر ما جرى به القلم  
 بالله من شر الصبح ومن شر المساء ومن شر القضاء ومن شر القدر ومن شر ما جرى  
 به القلم اللهم انی اسألك عيشاً بلا بلاء ودليلاً بلا هلكة ورزقاً بلا غناة وعمل  
 بلا خطاء وحنة بلا حساى رؤیة بلا حجاب اللهم ربنا اتنا فی الدنیا حسنة و  
 الآخرة حسنة وقنا عذاب النار اللهم اغفر لی ولوالدی كما ربیبانی صغیراً واغفر  
 لجميع المؤمنین والمؤمنات والمسلمین والمسلمات الاحیاء منهم والاموات برحمتک  
 یا ارحم الراحمین ویکسر اگر کسی را بزم و پریشانی شد باید که این دعا را چهل روز بخواند  
 روز هفتاد بار بخواند الحیدر لای حیدر نفسه تجیداً و نیز اگر چهار روز میان فرض و سنت  
 پاداد هر روز چهل و یک بار فاتحه بجز نام و بر ص بخواند دفع شود و یکس الفاظ مبارک  
 سید الساعات شیخ الشایخ فوزان مرشد محقق شیخ علی بن قنبر علی قدس سره این آیه اذن کردند  
 است که بزوغ تلخ هفت کزت بخواند بزم و صاحب بزم و بر ص بیست و نه مرتبه و از اب وجود خود  
 پاداد دفع شود و بفرمان اب العزیز یه نیست بسم الله الرحمن الرحیم بفتحنا ابواب السماء بما  
 صنعهم و نجبرنا الارض عیوننا فالتمی الماء علی مرقد قدسنا و ارسلنا علیهم روحنا و صرنا فی یوم  
 نحس مستمر تنزع الناس کانهما استحجار فخل منقصر و انزل الله من السماء من ماء فاحیا به الارض  
 بعد موتها و بث فیها من کل دابة و تصرف الرياح و السحاب المنحی بین السماء و الارض  
 لا یتلکم یقوم یعقلون برحمتک یا ارحم الراحمین ویکسر اگر کسی دفع چله انواع وانه که بر وجود خود  
 پاداد شود این بخواند و پاداد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا سامع النعم یا دافع النقم علیم جمیع  
 الاعم من العرف العظیم ارفع کل بلاء و آفة و عاهة و لا تم من کایخشیات فسیکفیکهم الله  
 وهو السميع العلیم یا حی یا قیوم یا حنان یا منان یا دیان یا سبحان یا سبحان بسم الله  
 الله اکبر الله اکبر الله اکبر ان لا تکبر قد مات محمد صلی الله علیه و سلم فمت یا ناریا یا  
 بحجیم الارباع و الاسعاع والله و اعین هذه الاسماء و صلی الله علی خیر خلقه محمد و اله

بر حمت یا ارحم الراحمین دیگر هر روز یک بار بخواند از جمله آفات و بلیات و در دوا خلاصی یابد  
اینست الهی بحمت صدقت ابوبکر الصدیق و خلافت او و بحمت عدل عمر و صلابت او و  
بحمت جبار عثمان و سخاوت او و بحمت علم علی و تجاوت او و بحمت سخاوت حسن و زینت  
او و بحمت شهناو حسین و غربت او اذ نعنی کل هم و غم و بلا و دیگر باید که بر آن ضرر و  
جهانی هر روز یکبار بخواند یا حافظ النوح فی الماء و ابراهیم فی النار و یوسف فی البئر و یونس  
فی السم و محمد فی القار حفظه من جمیع البلاء کما حفظتهم حق ایاک نعبد و ایاک نستعین بر حمت  
یا ارحم الراحمین دیگر باید که صبح و مسا گوید این که ثواب بسیارست و اگر میان فرض و  
سنت باشد پنج بار گوید هر حاجتی که داشته باشد بر آورده گردد و الله الله الله الله الله  
العلیم الله الله الله الله الله الصمد الحق نبی صلی الله علیه و آله بحمتک یا ارحم الراحمین و ضرر  
سه گان بار گوید بر حاجت یا علیم من کل علیم و یا قدیم من کل قدیم خلاصنا من النار  
بر حمتک یا ارحم الراحمین و دیگر برای حاجت دوازده بار بخواند یا قوی یا قوی یا قوی یا  
غنی غنی غنی است آورده اند که فرشته است از فرشتگان خدا پادشاه کسرت و و  
بر سر کرده کسرت و در هر روزه کسرت در هر دین ده کسرت بان و در هر زبان بلفظ  
و دیگر تسبیح گوید مر خدا عزوجل را روزی که آن فرشته بدرگاه حق التماس کرد که یارب  
مانند من بنده شما باشد که از من بیشتر عبادت تو بجا آورد فرمان بپادشاه شد که مرده  
فرزندان آدم علیه السلام آفریده ام که او بماند شما یکده بیشتر از شما عبادت میکند فرشته  
و ستوری خودت تا زیادتش بکنم فرمان شد که برو چون فرو آمد و دهقان دید گفت ای  
دهقان من میخواهم که درین شب با تو همراه باشم دهقان گفت هر چند خواهی باش چون شب  
شد طعام پیشش آورد فرشته گفت من نذر کرده ام که سه روز طعام نخورم همچنین تا سه روز در دنیا  
می بود چون تحقیق کرد آنکس بجز فرائض دیگر چیزی بجا نیاورد و اما بعد از نماز بار و استغاثه و شستن با  
پدنهانی بیعت فرشته بعد از سوم روز سوال کرد که شما بعد از نماز بار و استغاثه و شستن با  
میخوانم و نماز نیست لبم الله الرحمن الرحیم سبحان الله اضعا فاما سیم و سیم جمیع خلق مکالمه  
لبنا وین فی وکما ینبغ لکم وجه ربنا و عز وجل الله و الله اضعا فاما سیم و سیم جمیع خلق مکالمه



كما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله ولا اله الا الله اضعا فاما هلاله  
 خلقه كما يحب بنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله والله اكبر اضعا فاما كبره و  
 يكبر جميع خلقه كما يحب ربنا ويرضى وكما ينبغي لكرم وجه ربنا وعز جلاله ولا حول ولا قوة  
 الا بالله العلي العظيم اضعا فاما سجده وتمجده جميع خلقه كما يحب بنا ويرضى وكما ينبغي لكرم  
 وجه ربنا وعز جلاله صلى الله عليه وآله وسلم والجميعين برحمتك يا ارحم الراحمين هر که بخواند  
 این اهار این نویسانند خدا تعالی بکس او ثواب ششاد ساله و دیگر آورده اند که روزی حضرت  
 رسالت پناه در مسجد نشسته بود شیطان این مرد را خطابا داده دید حضرت رسالت پناه فرمود که بخت  
 اینجا تو نیست بلکه چه شهادت شیطان گفت اسرار کائنات من بخت نبوده ام زیرا که دعا  
 گنجینه حق تعالی بیاوم هست که از بخت آن بهشت خواهم رفت حضرت رسالت پناه صلعم بنیاد  
 متحیر شد در آن زمان مہتر جبریل از رب پچیل در رسید گفت که یا محمد شیطان است بیگویی باید که  
 همان عار از روی بیاورد از پیش از وفات او میبود سی سال مانده باشد این عار فراموش خواهم کرد  
 یا بشیریت لعنت بر روح و روح معظم و کرم بیت لبم الله الرحمن الرحيم يا الله البشرو  
 يا عظيم الخطر يا سريع الظفر يا معروف الاثر يا عزيز الرحمن يا ملك يوم الدين  
 بحق اياك نعبد و اياك نستعين برحمتك يا ارحم الراحمين و هر که بر این استغفار را  
 هر روز سه مرتبه بخواند حق تعالی او را وادارد پدر او را و هر چه بخواهد استخفایه الله لا اله الا  
 هو الحق القیوم استعینده و استغفره و اتوب الیه انده هو الثواب الرحيم دیگر هر که بعد از  
 هر روز صیحه یکبار این آیت بخواند ثواب بیت ساله عبادت بیا بدقل و ب عفو و ارحم و انت جبر  
 الراحمن استخوان و سبع اسماء الله و در حضرت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مرتضی  
 علی آفرمود که یا علی مرا دعا کن که هرگز در عرش که تسبیح فرشتگان آسمان و زمین و  
 حاملان عرش هست و هر آن بنده موحده که این دعا بخواند او را بیت تسبیح چیز گرامت شود و او را  
 از آفتها و آمو و پلای دینی و دنیای امان بیاورد و در نظر بندگان عزیز شود و سوم طبع حق  
 باشد چهارم بخت و دولت پدید آورد و پنجم در حجاب کافران منصور باشد ششم و صف بر او  
 رخسار و سحر و جادو را که از او بداند و از هر دشمنی که از او بداند و از هر دشمنی که از او بداند

و از آتش سوزان و از آب روان از آسیب دیوان و پریان از گناهان صغیره و کبیره و از محبت  
بدان از حرکت نمیشینان بدو شرطالمان باری تعالی خوانده و نگاه ازنده این سما که در چشم  
دعای او تجاب گرداند ختم دعوات او آسان گردد و در هر یک مفاجات نمیرد و باز در هر یک گویا بر روی روضه  
بهشت گردد و از درم سوال کند و کبیر بر آسان گردد و سینه درم باریگان بر انگیزد و چهار درم نامه  
اعمال بدست است او دهند یا نزد درم عذاب و توبه بر روی آسان گردانند شانزد درم ثواب چهار  
پنجاه درم مرسل یا بدین قدر از تعداد آن نماند ثواب و سینه محروم نماید و درم روز قیامت رو او  
چون ماه شب چهارم تمام باریان باشد و درم او را شراباً ظهور بخواند و درم ثواب چهل شیدان و  
چهل علمای فاضل یا بدین بیت و یکم فرشتگان عزت دهند و بیت دوم بهشت و فرشته با طیبها  
پر نور و حلها که بر سر بر حلیمین امان نوشته باشد در قبر و نازل شوند و بیت سوم بر بطحط چون  
برق بگذرد و بیت و چهارم ثواب فرشتگان مقرب یا بدین بیت و پنجم بهشت و در بهشت بر  
کشاده گردد و تا بهر که خواهد در آید یا علی اگر بیمار بخواند و یا بر خود بداند و شفا یابد اگر کبیره  
و در از جایی بجنبند و اگر با اعتقاد و برستی بخواند دفع شود و اگر غازی بخواند و بر خود بداند اگر  
بهشتا و شبان و در با کافران جنگ کند یا تاراج او بقدرت الهی کشود و اگر فضیلت این  
نامه ها نوشته شود زاهدان و عابدان دستها از زهد باز دارند و بخوانند این مشغول شوند یا علی  
هر که در عمر خود یک بار بخواند جمله گناهان صغیره و کبیره او سیاه مرزد یا علی اگر گیسوی روی زمین قلم  
گردند و برگ رختان کاغذ و همه آدیشان در پریان بنویشتن ثواب این نامه ها مشغول گردند  
نخواهند که حضرت رسالت پناه بدینجا رسید ابو بکر صدیق رضی الله عنه بر پای خاست  
گفت یا رسول الله جان من تو با درم ترضی علی البقره تا این ابنو بسید و صحابه و هیت کند  
تا بخوانند بنویشتن این اسماء و تفسیر و زنده و الضیاء چون از جهان فانی رحلت نماید با او  
گور نهند که استخوان او برهنه نشود و پند از بندها جدا نشوند و حلها نور بدان گور فرود آید و  
چنین کرد محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم در ترضی علی را هر که شک آید که فرود و اسناد این اسماء  
بسیار است اما مختصر کرده شد **اول** یا یکم را آغاز هر اسم بسم الله الرحمن الرحیم بخواند اللهم  
یا جلیل قبلات الجلال و الجلال فی جلال جلالک یا جلیل یا دائم المقبول و یا منعم

المصطفى يا من لا اله الا انت يا احكم الحاكمين **اسم ثان** اللهم يا لطيف باوصاف كماله يا

للطائف والطائفة في لطافتك يا لطيف اناسمنا كتابا انزل من بعد موسى مصداقا لما بين

يهدى الى الحق والى طريق مستقيم يا خير الرازقين برحمتك يا ارحم الراحمين **اسم الثالث**

اللهم يا سميع اليرهاون ولقد صرفنا اليك من الجن يسمعون القرآن تسمع بالسمع واسمع في سمعك يا

سميع والذين آمنوا وعملوا الصالحات امنوا بما نزل على محمد هو الحق اليقين يا احسن الخالقين برحمتك

يا ارحم الراحمين **اسم الرابع** اللهم يا معز من المذل يا عليم العظيم تعظمت بالعظمة والعظمة في عظمة

عظمتك يا عظيم الله لا اله الا الله واستغفر لي وللمؤمنين والمؤمنات والله يعلم وانتم لا تعلمون

يا خير الناس **اسم الخامس** اللهم يا رحيم توحمت بالرحمة والرحمة في رحمتك يا رحيم يا

حفيظ تحفظت بالحفظ والحفظ في حفظك يا حفيظ الصادقين يا منعم الخافظين **اسم**

**السادس** اللهم يا كريم تكرمته بالكريمة والكرامة كرامة املاك يا كريم ان الله يعلم غيب السجود

والارض والله بصير عما يعملون يا اصدق الصديقين **اسم السابع** يا غفور تغفرت بالمغفرة والمغفرة

في مغفرتك يا غفور لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا احد برحمتك يا ارحم الراحمين **اسم ثامن** وعلى

بزرگوار پرست که خواند حق تعالی جمله حاجات و مهوات دینی و دنیای وی بکفایت رساند و رزق او

در رخ گرد و عاقبت بخیر گردد و دو ششمانش مهر گردد و در لبش الله الرحمن الرحیم یا قاهر العرش العظیم و

ملك القديم والصراط المستقيم يا مرسل الرياح ويا ذا الجود والسماح يا الله يا رحمن يا رحيم يا ارحم

يا صمد يا حي يا قيوم يا فطر يا وثر يا ذا الجلال والاكرام اسم ذلعي وانفرادي وخصوعي بين يديك

وخصري اليك سجد على كل عيب واضح عني شر كل ظالم من اتله وعاشته ومرضته شدة

وبلاء يا سميع يا قدوس يا ملك الوحي والروح برحمتك يا ارحم الراحمين **اسم تاسع** يا ذا الجلال

از خواجگان امام حاد الدين پيرسجاي و مدعي قدس سره العزيز و عايت کرده اند که راجع به پيش آيين

و عار انجوسيد و رآب و ان اندازد اگر در ان بهر غرض و حاصل شود و در قیامت چنگ و در و در

من باشد استغفر الله الرحمن الرحيم لاحول ولا قوة الا بالله العلي العظيم - بسم الله الرحمن

الرحيم - بسم الله الملك الحق المبين من العبد الذليل الى المولى الجليل مني الصغوات ارحم الراحمين

و بگویم که بعد از خواندن این دعا خواند و در میان خواندن سخن بگوید اسباب دینی و دنیای

اورا حق تعالی بسیار و این است یا مستبک یا مسبق یا مقدر یا مقرب یا مقرب القلوب والافعال  
 یا دلیل المتحیرین یا غیاث المستغیثین تو کلت علیک وفوضت امری الیک لا حول ولا  
 قوة الا بالله العلی العظیم و دیگر آیه در و او انرا که نام عظیم کوفی هزار مرتبه بخواند در خواب  
 میگفت پاره چهره و یکی خود را بمن بنما و در هر از که این جواب شنید که بگوید سبحان الله الازلی  
 الازل سبحان الله الابدی الابد سبحان الله الواحد الاحد سبحان الله الفرد الصمد سبحان الله  
 الذی رافع السموات بغیر عمد سبحان الله الذی لم یخلق صاحبة ولا ولد سبحان الله الذی لم یولد  
 ولم یولد ولم یکن له کفو احد و دیگر دعا که عید نامه آورده اند که هر که در قبر یا خود همراه نه مرتبه فیکر چون  
 نوشته را به زمین بگذرد و او را نرسد که عهد نامه حضرت سالت پناه یا خود همراه دارد و اسما و بیضا  
 است در سجده و دیگر نظر کنی بسم الله الرحمن الرحیم اللهم یا فاطر السموات الارض عالم الغیب الشهادة  
 هو الرحمن الرحیم اللهم انی عهد الیک فی هذه الحیوة الدنیا بانی اشهد ان لا اله الا انت وحدک  
 لا شریک لک وان محمدا عبیدک ورسولک فلا تکلفی لنفسی فانک ان تکلفی الیهما تقر بنی من  
 الشر وبقا عدلی من الخیر فانی لا اتق الا برحمتک فاجعل لی عندک عهدا حتی توفیت الی یوم  
 القيمة فانک لا تخلف الیما یا الله یا الله یا الله برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله علی  
 خیر خلقه محمد و آلہ اجمعین و دیگر دعا و عامه حسیبه الثواب بسیار است اگر اسما و هر دعا را بیان کنم  
 در این مختصر بگذرد بسم الله الرحمن الرحیم اللهم بارک علینا وادفع عنا بلائنا یا رزق فلیک  
 و ارحم لبتیک و اشفع لبتیک و ان الله یستجیب من فی القبور جمیعاً لبتیک و صلی الله تعالی علی  
 خیر خلقه محمد و آلہ اجمعین و دیگر دعا که این دعا را هر روز سه مرتبه بخواند و بگوید اگر چه تفرقه  
 اجلس سیده باشد بحکم از تعالی عمر او زیاده گردد و اگر بیار چهار مرتبه بخواند شفا یابد و دعا شریف  
 بسم الله الرحمن الرحیم - الله قدیم ازلی و نزل العلل و هو قدیم ازلی بالاولیة لم یزل ولا  
 یزال برحمتک یا ارحم الراحمین و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد و آلہ اجمعین و دیگر دعا که  
 این دعا را هر بار بار شک حاجات بخواند برآورده گردد سبحان الله القادر و القاهر و الکافی  
 ملاک یوم الدین ایاک نعبد و ایاک نستعین و دیگر دعا که ماه نو به پیشه یازده مرتبه  
 یا ایاک نعبد و ایاک نستعین و دیگر دعا که در هر روز بخواند برآورده گردد سبحان الله القادر و القاهر و الکافی



از آن جانب کشاده گردد که او را خبر نباشد از آن واسطه و ایضا چون ماه نوبه بیند باید  
که چهار کثرت فاتحه و چهار کثرت سوره قدر و ده کثرت دود و ده بار اخلاص بخواند ثواب جزیل یابد و  
آن ماه بخوشحالی بگذرد و دیگر محال حاجت یابد که در وقت سحر دوازده کثرت یا باسط

و یا زده کثرت یا رحیم بخواند و یک یا رحیم بر حمتک یا ارحم الراحمین بخواند بر آورده  
گردد و دیگر یا محاجات این اسماء بدین ترتیب بخواند بر آورده گردد و اول هشت کثرت  
یا الله و شوره کثرت یا جلیل و شوره کثرت یا رفیع و هشت کثرت یا جلال و هشت کثرت

یا متین یا ذوالجلال و الا کلام بر حمتک یا ارحم الراحمین و دیگر یا محاجات هر دو  
چنانی این عاریکیار خواهد کفایت بشود و اگر کسی را جزام و برص و سپس باشد باید که  
این عاریه هفت کثرت بر پاره آب خوانده و در آفتاب پخش کند باشد اندازد و آن آب را  
آنگس هفت روز نوشیده باشد هر علت که داشته باشد دفع گردد و هفت بسم الله الرحمن

الرحیم لا اله الا الله صلی العظیم لا اله الا الله الحی القیوم لا اله الا الله الواسع الرحیم لا

اله الا الله محمد رسول الله لا اله الا الله ملاک یوم الدین بحق ایاک نعبد و ایاک

نستعین اللهم صل علی نبی الاهی بر حمتک یا ارحم الراحمین و دیگر در مجالس آورده

که روتختی ملاحان کشتی را در دریای عمان می رانند تا گاه از آن درون دریا آوری بر آید

که کیفیت آنکه صد و دهم بن و پنهان او را چیزی پیا تو را نم که طرور در هر دو جهان بلند و کافی

باشد بکنا چند کثرت این آواز صادر میشود چنان مقل از آن میان برخاست و صد و

در میان داشت در آب انجست باز آن آواز صادر شد و گفت بسم الله الرحمن الرحیم

یا مفضل یا من یسیر و من یتق الله یجعل له مخرجاً و یرزقه من حیث یشاء لا یحتسب من

یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ علی امره قد جعل الله لکل شیء قدراً چون آن موت

ال کشتی در آن زمان او را ملامت کردند گرفتند همدیگر پیوندند که باد مخالف وزید و

کشتی را شکست و آن جوان بر یک تخته نازد و آن تخته را چیزی بر دوش از آن جزیره

برآمد میگشت دید که دختر از جنس آ و میان نیز گرسنه و تشنه در آن جزیره نشسته

گرفت حال دختر پرسید که چگونه پدید آمدی گفت یادم برسد و اگر

بود و مرابعایت دوست میداشت تا که بسفر مرابعایت بر و این سوم روز است که کشتی شکست مرا  
 با و در بخارسان پیر و از احوال پدر خبر ندارم جوان گفت این روزها بدین کواچی پنج کشتی را گذر هست  
 یا گفت آن کشتی را درین کواچی گذر هست چنانکه چند کشتی آمدند چون میخواستم که فریاد کنم و در میان با و کشتی که  
 کلمان پیدا میشد تا کشتی دور میرفت و من نمیدیدم هر دو در آن محل صدف جمع میکردند و بدان مشغول  
 میشدند تا تسلی دل خود میکردند ناگاه کشتی پیدا شد چون فریاد کردند باز همان کوه پیدا شد چون این  
 آیت بخواند بجزر خواندن کوه ناچیز شد و با و کشتی را بجزیره ایشان نزدیک آورد چون فریاد  
 کردند ملاحان هر دو ایشان را سوار کردند و همان صدف را که برای بازی جمع کرده بودند با خود  
 همراه گرفتند چون خشکی بیرون آمدند هر دو بولایت بصره جمع کردند که وطن آن دختر در آنجا بود  
 چون در شهر شدند تمام شهر بر آشوب و غوغا بود و پرسیدند که حال چیست گفتند مرد این شهر  
 باز رگانی میکرد و دختر دشت در هر سفر بخود همراه میبرد و در یکا همان بود که کشتی شکست و آن  
 دختر غرق شد و آن کس یک تخمه مانده بخانه رسید جوان گفت آن دختر را من آورده ام در  
 حال خبر بیا زگان برسانیدند مادر و پدرش از غایت فرحت پای برهنه بیرون و دیدند دختر را  
 بخانه بردند و آن جوان را نیز جلای محبت کرده بنشانند و با انواع نعمت محو پرورند و منتش  
 بجای آورند چون روز چند بدین بگذشت مادر و پدرش بدین متفق شدند که دختر از  
 جوان چگونه خلاص یافته باشد الحال نکاح کرده پدر و سپاریم چون مادر از دختر کیفیت  
 احوال پرسید و دختر قسم بخدا یاد کرد که آن دوازدهمین جوان پارسا تر در عالم ندیده ام  
 که بجز زمان جز خواهر گفتن نام من بزبان نمیراند چون این شنیدند عقدا و ایشان بخت  
 محکم تر شد هر دو را بنکاح یکدیگر ساختند روزی و سر پرده زن و شوهر با یکدیگر نشستند و بودند  
 بدان صدف بازی میکردند گفتند که صدف را کنیم و بپیمیم که روان و در میان ایشان چگونه  
 میباشند چون نشستند در هر یک چندان گوشت شب چراغ بودند که تمام خانه پر نور شدند و هر یک  
 تمام عالم قیمت داشت پس این آیت بدین رجه رسید و اگر کسی را بپیمیشد پیش آید سه کثرت  
 در و و سه بار بخیر و سه کثرت این آیت بخواند و باسمان پدر و پیشک حاجت او بر آید و هر سه  
 گاه آورده اند اگر کشت و دوست حافظه او را هرگز نرود و استخوان او هرگز نرود و اما اگر تمام

کلام الله را بدو داشته باشد باید که سوره یوسف را البته یاد باید کرد که نیز حکم او این است که  
استخوان و گوشت در پوست او نریزد و دیگر این گفته اند که هر که این آیت را یاد کند غلظت  
آورده اند که بزرگ را مریم بود و وفات یافت بعضی از آن جماعت گفتند که من نام حال  
چه باشد میگویم گفت فلان کس از یک نخلستان است و او را ترس نیست مریدان گفتند از کجا میدانی  
گفت در حدیث صحیح دیده ام که حافظ این آیت را غلاب نباشد و این را آخر سوره عمران است

و آیه نیست خدا نزل علیه من بعد اللهم امنه نغاسا یغشی طائفة منکم و طائفة تابذات

الصدور و دیگر هر که این آیت را یاد کند ثواب بسیار است آیه نیست لمن الت استخوان فی

تا قد ضلوا ضللا کبیرا و دیگر در این آیت چندان بنمیران مرسل کرده اند هر که این آیت

بار بخواند بعث او با پشیمانان مذکورین باشد آیه نیست و تلك حجتنا آیتها ایا ایهیم علی

قومه تا الی صراط مستقیم و دیگر بعد از عید فطر تا عید اضحی باید که در وقت بامداد سوره

فجر یکبار بخواند باشد ثواب بسیار است اما اگر در نماز فجر بخواند بهتر باشد تا همگی

را ثواب حاصل شود و دیگر در بیان انوشیروانی شرح باور و زیارت که روزی حضرت

رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که من خون حرام من یک از آن بر خاست که باید سوا

الله من خون ما را گزیده میدانم من که هم حضرت فرمودان استطاع احدکم ان ینفع

اخاه فلیفعل یعنی ایستد که نفع برادر مسلم شود و بگوید پس در پیشگاه الانوار آورده است که

سر خیا و دو هزار نوع بیانشد هزارش را هیچ دارد و هزارش را این خون در کار است مثلاً

که اگر گفته اند که پیشگاه فرستاد و گویم الله الرحمن الرحیم سلام علی موسی و هرون و سلام

علیکم طبعتم فادخلوها خلدین اخرج باذن الرحمن یا سوره باد اخرج باذن الرحمن

یا سیاه باد اخرج باذن الرحمن یا سفید باد اخرج باذن الرحمن یا زرد باد اخرج

باذن الرحمن یا سبز باد اخرج باذن الرحمن یا خام باد اخرج باذن الرحمن یا بلب

باد اخرج باذن الرحمن یا هفت رنگ باد اخرج باذن الرحمن یا احمر باد اخرج

و قرآن من القرآن ما هو شفاء و رحمة للؤمنین و لا یزید الظالمین الا حسالا و یجر

حلاله و حلاله و الله اعلم بالصواب

عیسی و زینب و داود و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بحضرت کلاه و کلاه دفع شو  
 بفرمان خداوند لا اله الا الله محمد رسول الله بخواند و بگوید یا الله العالی من  
 شر کل ما خلق و من شرهامة و من شر کل عیون و لامة بخواند یا الله العالی من شر کل عیون و لامة  
 یا غفور یا غفار دفع شود بفرمان لا اله الا الله محمد رسول الله بر جنتک یا ارحم الراحمین ایضا  
 افسون دیگر بر آسرخ باد و اگر سرور و باشد نیز باید که بر باد چه سندی که آنرا گزیده باشد و بدندان  
 نگرفته باشد بخواند و بدندان سندی آس کرده و آب اندازد و آن آب را چادر کشد و در پی آنرا  
 در و سرخ شود و بر سرخ باد و در خمس اوقات بخواند اینست بر سرخ بیا برید یاران سرخ بیا برید گیاه  
 سرخ بروید بر سرخ بیا برید گیاه سرخ را بچید تصاب سرخ بیا برید کار و سرخ را بیا برد گل و سرخ بر  
 را برید این سرخ باد و آن سرخ باد و هر دو مایه شود و در موضع شومند بحضرت زبور داود و نورست موسی و خلیل  
 عیسی و فرقان محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم بر جنتک یا ارحم الراحمین ایضا افسون از بر آسرخ باد  
 و در خمس اوقات بخواند دفع گردد و لبسم الله که بلا لبسم الله مکتوب بلا لبسم الله شافی لبسم الله کافی  
 سرخ باد و سوخته باد و هر بلا بپاشد و و فریق باد و بیرون شوی باز نشوی تخی سلیمان سپهر این  
 داود علیه السلام بر جنتک یا ارحم الراحمین و دیگر آورده اند که در روز حضرت رسالت پناه صلعم بر  
 کنار آب رسیده چون شمع شمعش شده بود و موزه کشید و در آن جایگاه طهارت جدید ساخت  
 و عبد الباقی سحر و با و همراه بود و ناگاه از رخسار خود آمد و موزه مبارک را بنهار گرفت و بالا  
 بروازان میان موزه مایه افتاد و عبد الله گفت یا رسول الله اگر این مایه موزه را بالا گرفت  
 مار باندام مبارک شما گستاخی میکند و حضرت فرمود بپیکر و زیر که اگر چیز مل گفته است که هر که هر  
 روز سه بار این آیت بخواند هیچ مار و کژدم و شپش و پلنگ و غیر ذلک بدو زحمت رسانند آیت  
 اُخِيتَ اللَّهُمَّ اِنِّی اَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَمِشُّ عَلَى رِجْلَيْهِ وَ مِنْ شَرِّ مَنْ يَمِشُّ عَلَى جِدَارِی  
 وَ مِنْ يَمِشُّ عَلَى رِجْلِی اِنَّ اللَّهَ یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ اللَّهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ و دیگر آورده اند که در خانه  
 شخصی آتش افتاد و تمام کتب خانه او سوخت بلکه کلام الله نیز سوخت مگر یک سطر که بر آن آیت  
 آیت نوشته بود ماند آورده اند که خواننده و نگاه دارنده بلکه بنظر بیند این آیت را حق تعالی  
 از جمله آفات و بلیات نگهدارد و اینست نص من الله و فتحه قریب فالله خیر حافظا وهو

مسئله انشود سرخ باد



مسئله در بیان درازتر گ

مسئله این افسون نهاده است که در هر حالتی پیاپی بخواند و پیاپی بخواند و پیاپی بخواند

ارحم الراحمين و بگر آورده اند بر حاجات و در جهانی بخواند بر آورده شود این است  
بسم الله الرحمن الرحيم. الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله. الحمد لله الذي هدانا لهذا الذي كنا لنهتدي لولا أن هدانا الله.  
حرفه مکتوب من بناها برحمتك يا ارحم الراحمين و بگر آورده اند که در فرخ را نغزده روز  
اند هر که با خلاص بگوید اللهم ارحم الراحمين این نوزده حرف میشود و حق تعالی بیکت این نوزده  
حروف آن نوزده در روز و فرخ برکت به نبرد و اگر بعد از تسمیه اعوذ بالله من الشيطان  
الرحيم بگوید شیطان مرا از گزند ظاهر و باطن و بگریزد و بگریزد آورده اند که کاله الا الله محمد  
رسول الله هر حرف به نقطه است پس گویند این کلمه را با خلاص بیچ گناه مانند نقطه  
در وجود نماید و بگر و حافظ ایمان بر هر بنده مومن است که یاد کند و بعضی گفته اند هر که این  
را یاد دارد و خوف کفر نیست لاله الا الله المحي القيوم لاله الا الله الواسع الرحيم لاله  
الا الله محمد رسول الله و بگر هر که هر روز بخواند از دنیا با پیمان و والاهم یا و یا السلام و  
اهله مسکننا بالافان حتى نلقاك به لاله الا الله محمد رسول الله و بگر هر که این را  
را یک بار بخواند ثواب یک روز و پیاپی الحمد لله صل على محمد بعدد انفس المخلوقات  
صل على محمد بعدد اشجار الموجودات وصل على محمد بعدد سواكن الارضين والسموات  
وصل على محمد بعدد حروف اللوح والدرجات وصل على محمد بعدد كل المعدادات و  
المعلومات من اول ازلها و اوسط حشره و آخر بقائه و الله الطيبين الطاهرين برحمتك يا  
ارحم الراحمين و بگر هر که کار بسته شود باید که این اسم را که میخواند یا قلح آن کلمه را که خواند  
گردد و بگر هر که این درود را یک بار بخواند ثواب هزار درود پیاپی الحمد لله صل على محمد بعدد  
ما احاط به علمك وما يرى به قلبك وما نفذت به قدرتك ومشتيتك و بگر  
افسون را نه است که در خلق پیدا میشود که آنرا بلغظ هندی گشتی گویند و از زمین بار یک  
بنایت پدید می آید باید که نه کا واک را بگیرد و یک طرف آن در زمین خود بگیرد و یک طرف  
آن در زمین بجا ریزد و این افسون بخواند در آن بدست شود افسون هندی است  
سکلی سکه این تسکا چوک + تسکا کوئی تنه بونجه لوگ + سکن ها لا کسی بھوک بھوک  
ادیا و س پر بھوک. دمل کلٹی میاوی سوک + تسکا او بر بھوک بھوک و بگر این



ورحمتك لا اله الا الله فرح حتی وغمی وپیر هر که بعد از نماز بگوید یا رب العالمین عا بنخواند همه قصصا  
 او گزشته بر جای شود لا اله الا الله لها واحد و نحن له مسلمون لا اله الا الله لها واحد  
 نحن له مومنون لا اله الا الله لها واحد و نحن له مخلصون لا اله الا الله لها واحد  
 له عابدون لا اله الا الله محمد رسول الله و پیر یا پیر که این عار یا پیوسته عقب هر نماز بخواند سجا  
 گردد و حشر او باین طائفه گردد که ذکر میشود و عاقبت اللهم اجعل دیننا دین نبیین  
 ایماننا ایمان المؤمنین و اسلامنا اسلام المسلمين و صلاتنا صلوة الخاشعين و ركوعنا  
 ركوع المتواضعين و سجودنا سجود الخائفين و تشهد ملائكة المقربين و نياتنا نيات  
 الفانين و اعمالنا اعمال الصالحين و ذنبا ذنوب المستغفرين فالله خير حافظا و هو  
 ارحم الراحمين برحمتك يا ارحم الراحمين و پیر دعاء طبرستان یا رب العالمین حدیث در یکجا در کتاب  
 مکنات قال الله تعالى يخلق ما يشاء والله على كل شئ قدير قال عليه السلام كان الله  
 لم يكن معه شئ و هو الا يقين كما كان و در تفسیر ابوالکسیر سمرقندی آورده است که  
 حضرت صدیق زوقیل علی رضی الله عنهما از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم سوال  
 کرد که یا رسول الله این کان ربنا قبل ایجاد السموات و الارض قال علیه السلام کان فی العمل  
 لا تحت و لا فوق هواء اختلفوا فی العباد بعضی گفته اند که عا گوری را گویند یعنی عقل و افهام  
 از کما آن حقیقت بحر کوری نصیب ندارند لقله علیه السلام ما تقلم تقل و ما تقلم نکل و این قول  
 قریب پنجاه مرتبه است که عامر خلق در ضلالت میفتند و صوفیان گفته اند که عاوندن صاحب بار  
 گویند اما مردان برابر یکست که اندک قریب آفتاب را میپوشد و آن مراتب او حدت یعنی چون  
 جلال و جمال هر دو بهم مصداومت و شتمند جمال بطریق وحدت که حقائق ایمانی را گویند  
 هر اجمعت چونند و جمال و جمال از نام چالیست بطریق احدیت که از اجمعت و سانع و صرف  
 و عیب الشیو و ازل الازل نامند و بود و ازل و که و جب تعالی ازل الازل و قدیم  
 الاقدام است تا یقین حدت بهادرین بود پس چون جمله اسماء و صفات قدیم اند جمله بحسب  
 سبل و حدت نزول کردند که احدیت را ذات صرف و سانع گویند که جمله اسماء اگر چه قدیم اند  
 اما در استقامت نقد بوده اند این و عراقی فرماید بیهیت بحق آنکه تو نامی نداری بهر نامی

که خواهی سر بر آری و وحدت را ذات بقضای صفات و حقائق ایمان نامند که در اینجا  
 مصرع ثانی را عمل باید یعنی بهر نامی که خواهی سر بر آری چنانکه در تفسیر جواهر افغانی آورده است  
 التصادیت الجلال والجمال بنو لا حقیقه الا ایمان و وحدت تجلی اول و محل است و از وحدت  
 جمله اسماء و صفات تنزل مراتب احادیث کردند که از تجلی ثانی و مفصل گویند یعنی بهر  
 اقصای خود که در چنانکه خالق مخلوق است که میتوان آفرینش کرد و در پیمبر و پیوست که  
 متقیان پروردگار و مومن با ایمان بادی به هدایت و غیر ذلک من صفات الباری که وحدت  
 حقیقت ایمان و ازین اراده ایمان و مومن که المؤمن و المؤمنین ازین همست و ازین نجاست  
 که حضرت رسالت پناه فرمود و اتقوا من فلاسته المؤمن فانه ينظر بنو الله مراد ازین است  
 و نور دیدن خود را و غیره را گویند چنانکه معلومات در باطن عالم و معلومات با عارضیت  
 که نباشد از بجای دانسته شود و معلومات او شیئی است اما چون نفوذ و در با قضا آورده  
 و ازین نجاست که میگویند حضرت رسالت پناه از نور خالص است و بعضی گویند که آن نور نور است  
 مخلوق و این قول اهل فقه است و صوفیان در مراتب و احادیث سه مراتب دیگر را نام میبرند  
 بگو علم و نور و شهود یعنی چنانکه وحدت مراتب اسم الله است که جمله اسماء و صفات تعلق بدو است  
 چون بدین مراتب رسید جمله اسماء تکاثره و متعدده تعلق بعلم دارد و نور شهود ازین دو مرتبه  
 که معلومات و مراتب حدیث معلوم و معدوم بوده اند بدین مراتب علم معلوم و مفهوم گشته یعنی  
 چنانچه چنانچه میتوان کرد کمالات چنانکه غرض در باطن قاصد و نیز این مراتب اعیان ثابت گویند  
 اگر چه ثبوت قدیمی بود اما بدین مراتب چنان خود بخود دید و مقید کرد که از ازل تا ابد الایمان  
 مورد چنان کم و بیش نشود و چون اصل جمله اشیا ثابت کرد و جمع کرد یعنی از باطن علم بظاهری  
 علم آورد و جزو کل در یک مراتب معین دید و گرد آن التوحید و صور خانه وحدت و حقائق یک  
 و غیر ذلک من کلامهم گویند و چون از این مراتب کن رسید که آنرا علم کن فکان گویند و روح را  
 و مکتب گویند گویا که کاف تا مومن رسید بهست که هر چه بودنی و شدنی است شدند و میشوند و  
 معلوم باد که این شش مراتب مذکور از احادیث تا روح سراجی بهیچ یک از دیگر و تمایز نیست صفات  
 تعدد از ذات استخراج نمود مگر تعدد که ذات بلا تعدد و منقطع الاشارات و البیارات صفات



تعدد دارند از جهت اختلاف تا اثر هر صفت را جدا نمایند و از این جهت صفتی از صفتی دیگر نیز جدا  
 ندارد پس چون از عالم باطن به عالم ظهور رسید پرده آفریدنیایی سپاه که چون اشیای تعالی حد  
 حد و ندارد که ذات و صفات باری تعالی محبوب بدانست و آن اسرار پرده وحدت نامند  
 این نیست که ذات صفات چنان داشته باشند که بدان پرده محبوبانه اند بلکه محبوب با فعالیت  
 که افعال و تمثیل و صورت دارند و او را مثال صورت نیست که حجب ذات به صفات و حجب صفات  
 با افعال از این محسوس و این پرده را نور تجلی محمدی گویند که نور اول نور الوت که از نور حقیقت محمدی  
 گویند و این نور را نور مخلوق محمدی گویند و آورده اند که روزی جبرئیل فرسید که حضرت سید  
 پناه صلی الله علیه و سلم در خواب بود و جبرئیل از پشت مبارکش بگرفت حضرت بیدار شد گفت  
 یا اخی چه آورده باشی جبرئیل گفت که من بسال شما کلمات بوده ام مرا اخی مگوئی حضرت سید  
 پناه فرمود از کجا یاداری جبرئیل گفت از آن یاد دارم که هیچ شئی نام و نشان نبود مگر  
 ستاره روشن و تابان بر عین پرده سپاه میدیدم که نو هزار سال می نمود و نو هزار سال می  
 میشد و من نو هزار گزت او را دیدم بودم حضرت فرمود که اگر آن ستاره را الحال به بینی بشنای  
 جبرئیل گفت که حضرت سالت پناه خود را بدان صفت بد و نمود و بهتر جبرئیل گفت صدقت  
 یا رسول الله که همان توبه بودی جبرئیل گفت یا رسول الله چه میکردی حضرت فرمود یا اخی  
 نو هزار سال در قیام بودم و نو هزار سال در سجود و قیام مرا میدیدری و در سجود غائب میشدم  
 در آن سجده ای ای عایشه اندم که اسباب بزرگ بر تعالی اند سبحان العظیم الذی لم یزل سبحان  
 العظیم الذی لا یجعل سبحان الحاد الذی لا یجعل سبحان العظیم الذی لا یجعل سبحان العظیم الذی لا یجعل سبحان  
 سال پیش از آنکه شما میدیدید نور مرا همچنان مخلوق کرده بود و درین پرده هزار بار دو آسیا  
 آفرید بعد ازین ده هزار پرده که شما آفریدید همچنان نامتناهی و درین مراتب انتهایی و بی نهایت  
 ده هزار پرده که شما آفریدید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده که شما آفریدید نامتناهی و  
 بعد ازین ده هزار پرده که شما آفریدید همچنان نامتناهی و بعد ازین ده هزار پرده که شما آفریدید  
 رنگ آفرید همچنان نامتناهی بعد ازین ده هزار پرده که شما آفریدید همچنان نامتناهی و میان  
 یک پرده آفرینش پرده دیگر و از ده که سال می بود که التانی من الرحمن و التمجیل من الشیخ

ازین سنی است بعد ازین هیول آفرید که آنرا عرش کل عقل کل ام الکتاب نامند و بعد هرتی  
 که نمودار او بود و درین لطیفه است که در حس و لمس نیاید و کلام و انجا ثابت است هر حرف کلام  
 الله منزله کوه قاف واقع شده و دیده میشود و بیست گفته اند که لایل تمام حکمت در دو دوازده  
 سین است و یکصدان او خالی مانده است و بعد از آن عالم کشفیات هشتاد و شهر کاوند و بر این  
 این بنا آفرید و بعد از آن نهر شهر و شهر یک دم آفرید اما نوری بودند و خاک نبودند و آدم  
 سیاه را گویند یعنی یک روز پیدا میگردد و بعد از نهر سال در شهر دیگر آدم دیگر آفرید تا هشتاد و نهر  
 سال شوند و درین مدت بیستم یک از ایشان عاصی نبودند پس درین میان یک از ایشان عاصی  
 شد غضب الهی در کار شد آن شهر را با آن آدمیان بهم فانی و مضمحل ساختند که فرزند نهر  
 از سرعت کتابت و از تجلیل احوال از حد گذشت و حکم انجیر است که الانسان مرکب من  
 الخطاء والنسیان حکایت را در اموش که در زیر که اول برین شهر مرغ را پیدا کرده بود و بعد از آن  
 سال آدم را آفرید قصه مرغ انیس است که حق تعالی چون این شهر را آفرید همه را از سپندانه سفید  
 مخلوق ساخت و در آن میان مرغ را پیدا کرد و حکم باری تعالی شد که این سپندانه رزق تو است بعد از  
 تمامی ایشان موت تو باشد آورده اند که آن مرغ سپندانه را بنایت اندک اندک میخورد و در  
 خوردن او تا خیر تمام میکرد حتی که بر خوردن هر دانه این دعا میخواند و بعد از آن او را فرود میبرد و  
 آورده اند که آن شهر را مخلوق سپندانه همه را تمام کرد و یکدانه باقی ماند آنرا نهر سال در گلو سر خود  
 نگاه کرده بود و چون او را هم فرود رسانجاست که که یارب اگر باز میخوانی طریحات مانی چندان  
 شنید تو گویم که در حضر نیاید فرمان حضرت عزت شد که مرغ هر چند که بحیات باقی مانی از آن  
 نگروی و این عمر تو در حسابی عدد نیاید و لیکن تو مخلوقی و مخلوق را بیش ازین بقا نماند چون  
 جان میداد میگفت که مهربانیت جان کنان چه سخت است و بعد از آن همان آدمیان  
 مذکور در آن شهر را آفرید تا نهر که بعد از نهر سال دیگر بای آفرید و باز غضب خود مضمحل کردند  
 و عار طیر نامه نیست که حضرت امام عظیم در پیچ شبانه نمز کرد و ثواب این دعا بنایتی بسیار است  
 اما مختصر نموده شد لبهم الله الرحمن الرحیم اللهم انا عبد من عبادك وسول من سواك و رقیق  
 من ارقائك و تعرف معروفاک یرغب الخلاق الیک کما وجود افانت موضع السائلین و

منتهی الراجحین لا تاخذنا بظلمنا الکبیرة ولا تقصنا بصراننا القبیحة واستجب دعائنا  
 وارحم قضیة غما وفاقمتنا وارحم لقمة حسابنا وجد نجماک علی جملتنا و باحسانک علی ما  
 فاتنا و عرفتک علی قلوبنا و قد استوجبنا العقوبة منك فقد نری مکارمنا و تسعیر  
 کلامنا و لا تخف علیک شیئا من امورنا نسألك یا الله بالقرآن حرفا و آیه ایه و  
 سورة سورة و بالکتاب الیکون الذی لا یمسه الا المطهرون و نسألك بالتوراة و  
 الانجیل و الزبور حرفا و آیه ایه و سورة سورة و نسألك بما اوجبت للمؤمنین علی  
 نفسک ان تدیکنا برحمتک و تجعلنا فی جوارک و لا تقنطنا بغضبک و لا تهلكنا  
 بنزاک و تجعل امواتنا مرحومة و اعمالنا زکیة مقبولة ان کنّا صدقین فاستجب دعائنا  
 وان لم تکن کذاک فاجعلنا صدقین و اجعل کلامنا خالصا بوجهک الکریم و ذینا  
 بذینة الاسلام و جعلنا هداية المہتدین اللهم انی اسألك نجاة من الزکوة و  
 من حر السموم و الفونی من الفضل و النور یوم السواء و المخفر یوم الحساب و الحنة  
 یوم النار و اظل یوم لا ظل الا ظل عرشک اللهم اعطی الامان من شدائد  
 الاهیال اللهم اعطی الامان یوم تخرجون اهل القبور و ینقضون التراب من  
 المہام اللهم اعطی الامان اذا وضعت الاعمال فی کفة المیزان و یقول النبی صلی  
 الله علیہ وسلم امق قروا قد دعیتم الی حساب الجبار اللهم اعطی الامان اذا فرق بین  
 اهل النیران اللهم صل علی محمد و علی آل محمد کما صلیت و سلمت و رحمت و توحدت  
 علی ابراهیم و علی آل ابراهیم انک جمید مجید و صلی الله تعالی علی خیر خلقه محمد  
 و آلہ اجمعین و سلم تسلیما کثیرا کثیرا و یجاد علی سبیل السموات و الارضین بل ان  
 فی قرآنہ کبر و کبر و ان فی شہر شہری کشف و کشف و ازود کث سیر و ہر سال بحیان  
 و کبر یائی خودیہ نیاز و دواز شہود چالیت و کار شد و یاجاد این نیاز غا و ہذا اول در  
 ربما فرید و ان در سید بود و درین کلمہ اللہ سید بود و حق تعالی بظہر ہیبت بد و نظر کرد  
 از ہیبت اللہ تعالی چون لہستہ کوہ برآمد و بگرداختہ شد و جو شید و دو و سبز از ان برآمد و  
 رفت و ان در ہا نہ تختہ ہم متصل شد اما قدرت الہی ہفت تختہ شد کہ ہر تختہ با نصد سال

و در بیان خلقت ہفت آسمان درین روز جمیع ایشان

راه پهنائی داشت از هفت آسمان کردند و آنچه در دو مانده بود و نیز بانه تخت بود آن  
 نیز بقدرت الهی هفت جا شد و آن هفت زمین شد که هر زمین پانصد ساله راه درازی  
 دارد و پانصد ساله راه پهنائی دارد و بر بالای هفتم آسمان دریا است که از بحر حیوان می آید و  
 درازی او و پهنائی او برابر هفت طبق آسمان زمین است و عرش ابریتعالی بر آن آید و بحر  
 نور آفریده شد و حکم شد مگر تمام ملکوت اگر در آید بهمنش شدند نتوانستند در آن جان مورچه  
 بفرمان ایزد تعالی پیدا شد و حکم برو شد که تو بر راه مورچه بدان را بخت و گفت بسم الله  
 الرحمن الرحیم در حال عرش بالا شد و حاملان عرش از چهار طرف بر کف نهاده و پرده شدند  
 حاملان هر یک دو سر دارد و در تحت عرش کسی که ارض الجنة کسی و مستقیمها عرش الرحمن  
 و این هشت هشت بر بالای کسی موجود اند و لوح و قلم نیز بر بالای کسی است و آن لوح از  
 یاقوت صخره است و قلم از نور است که هزار ساله راه پهنائی دارد و سه هزار ساله راه درازی  
 دارد و هر قلم نیز بر بالای کسی است و صور را بهمن گرفته استاده است و صور را هفت شاخ است  
 و طول و عرض او همانند قلم است و در وقت نشخ ثانی که پایی بو دارد و احیاناً هفت قسم  
 در یک شاخ صور او احیاناً انبیا باشند و در دیگر او احیاناً مؤمنان متقی و در دیگر او احیاناً  
 عاصیان و در دیگر او احیاناً کافران و در دیگر او احیاناً دیوان و پریان و در دیگر او حیل و حی  
 چون خرنده و پرنده و بهائم هر همه را در آن شاخها جمع کنند و چون نفع کند هر واحد بقای  
 خود بشناید و چون قلم را بیا فرید فرمان حضرت عزت در رسید که اکتب ما هو بکامین  
 آورده اند که چون قلم بقدر باری روان شد از اول تا آخر پیچ زده نیست که نوشتن چون  
 باحوال امتان ماضی رسید که از شومیت گناه بصر در آب غرق شوند و در پیشت آتش بار و مضموی  
 مخ شوند و غیر ذلک من القصاص المشهوره قلم روان بود اما برمت بنیامحمد مصطفی صلی الله  
 علیه و سلم در رسیدید که گناهان این است از امتان ماضی بسیار بودند یک متحیر شد که باری  
 و رخص این است چه خواهی کرد و از غایت بهیت سرش بر قید امان فرمان حضرت عزت این  
 شد که اکتب بانهم عباد مذنبون و انما ملک عفود و در تحت طوفی نیز بر بالای کسی است  
 منبج او در صحن و ساخت و جویلی رسول الله است اما پیچ جویلی در بهشت نباشد که شاخ



درخت طوبی در آن جوئی نرسید و باشد و این چهار جوئی که یک از شیر و دیگر از عسل و دیگر از  
 شراب و دیگر از آب خالص از شکاف چند درخت طوبی برآمده است در روزی جبرئیل گفت که در  
 اورتم در آن جای که آغاز این جوئیها بود و دیدم بسم الله الرحمن الرحیم نوشته بود و این چهار  
 جوئی نوشته میم و از چهارم نامشده و آن بود و طوبی را شصت شاخ کلان است که از پنج  
 شاخ شده است در شاخ و شاخچه و در صد قع میوه باشد که هر یک بلون دیگر و طعم هر یک  
 متفاوت باشد و سدره المنتهی نیز بالای کرسی است و آن درخت کنار است و هر ورق او  
 چندان طول دارد که اگر استپانازی سده روز پای پی نبرد از زیر سایه یک شگه بیرون نرود و  
 آن مقام جبرئیل علیه السلام است و در پایین کرسی و آن دیه خیر حیوان آسمان است که آنرا  
 فلک اُس نامند و در میان آن دریا و کرسی است هزار ساله راحت و بهتر عزرائیل بر  
 آسمان چهارم است و تخمه را در زیر بغل خود گرفته نشسته است که طول و عرض او پانصد ساله  
 راه است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در شب مسراج از او پرسید که هنگام موت  
 چگونه خبر می یابی بهتر عزرائیل گفت که درین قریب من درختی هست که آنرا شجرة ایتقین نامند  
 تا هر که در دنیا تولد شود او را و رزق او را در برگ این درخت نوشته میشود و چون  
 اجل این شخص نزدیک برسد آن برگ زرد میشود و بفرشته گان میدهد تا آن برگ شسته و  
 طعام و شراب آنکس بد که بخورد و قیوم دعاوی صحت نیابد و ایضا به برابری هر شخصی  
 دور و نزدیک درین قریب من که از یک اعمال و چرخ آید و از دیگر رزق او در زیر و چون  
 نزدیک موت شود هر دو بسته میگردد و حضرت فرمود که ارواح را جبرئیل گفت لایب است من  
 تعالت و گرانی پذیرد و فرمان خدا اگر صالح باشند زیر عرش ماتم و اگر بد بخت باشند باطل  
 السافلین میفرستم و از چگونگی حال او خبر نمیشوم که خدا تعالی باو چه میکند و ایضا در همان  
 چهارم حضرت معراج میرفت و دید که قطار اختران میرود اما اول و آخر آن قطار دیده نمیشد  
 از جبرئیل پرسید که یانگی این چه قطار باشد جبرئیل گفت از آن پیش که آسمانها و زمینها آفریده شده  
 این قطار میرود و من نیز از آمدن و رفتن او خبر ندارم که از کجای آید و کجا میرود و بر هر شتر و  
 صندوق بسته بود فرمان بالا عزت شد که یک ازین اختران را بنشیند و یک صندوق را در



مسئله در بیان آثار پادشاهی بر زمین و آسمان و حیوانات و گیاهان

مسئله در بیان خلقت جن و انس و سایر کائنات

آمد تا ختم و انبیا و خلق کل و فضل ایشان باشد چنانکه محمد رسول الله از روی مرام  
 مقدم بود تا در آخر پیش موخر آمد تا ختم انبیا و اکمل ایشان باشد که بعد از او که  
 را نه هر چون چنانها شدین اول آغاز ایجاد و بلا که کرد چنانکه در حین خلق شدن عرش عالم  
 او خلق شدند و در حین خلق کرسی که و بیان خلق شدند آورده اند که چون حضرت زکریا  
 پناه صلی الله علیه و سلم در شب معراج میرفت بر ایشان سلام ایشان چنان گفتن که الله اکبر  
 محمد رسول الله مشغول بودند که آواز آن حضرت نشنوند بهتر خبری گفتش که جواب سلام  
 این شخص را باد گویند گفتند که این کیست جبریل گفت که این محمد آخر الزمان است که شما  
 کلمه او را میگوید بعد از آن جواب دادند و همچنین تا سبع سموت هر چه در ایشان است از  
 فرشتگان آفرید و چون زمین را همیا کرد آنچه از وحوش و طیور است در او آفرید و نیزه  
 سال همچنان افتاده بود و بعد ازین حکومت پادشاهی زمین را بر فرشتگان تحویل نمود  
 که میان سایر حیوانات حاکمی و عدل باشد و تحت ایشان برلمان بود و نام مکتان ایشان  
 پور نهاده بودند پادشاهی ایشان مدت شانزده کاب و هشت و چهار هزار سال بود  
 و بعد از ایشان پادشاهی زمین را تسلیم کرده بدیوان فرمودند و اذ قال الله تعالی  
 خلق الجن من نار یعنی چون فرمودیم شراره زرد از سر آتش و و جانور  
 آتشین آفریدیم که نام مارچه و دیگر را مارچه و در صورت پنگا و دشت و دریا و چون  
 زنبار مارچه را در وجود و مارچه را در وجود و جامعت کردند اول فرمود ایشان که زایید نام  
 او را ابلیس کردند و ابلیس را ابلیس را از آن میرودن کشیدند و چون از فرود بر  
 زمین آمد بحر طبق زمین که میرسد مدت ده هزار سال عبادت الله میکرد و در زمین  
 چون بدین زمین رسید صوفی شهران را میرید و نمر سناخت و مدت ده هزار سال  
 عبادت الله تعالی کرد نام او را ابلیس کردند و بعد از آن او را بر آسمان بر آوردند چون  
 به قسم آسمان رسید علم فرشتگان گشت و درس سبقت نام او را عزرا زیل کردند و نام او را  
 او را درش و پدرش را نیز بدین زمین رسانیدند پدرش را پیر شد و نام او را درش را پیر گشت  
 و ایشان را هفت پسر و یک دختر تولد شدند تا که پادشاهی زمین با ایشان شد و چون آن

حاکم بخت پیغمبرانی کرد و سجد کرد و او را از آسمانها انداختند تا نام او شیطان شود  
شیطان انداختن را گویند و چون پیغمبران تولد شدند یعنی محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم او را از  
رفتن با آسمان منع کردند نام او جیم شد زیرا که پیش از پیغمبر با سیر آسمانها میکرد و سکونت  
درت شانزه یک و سیصد هزار سال بادشاهی دیوان و پیر یان بود و تخت ایشان  
بلکان بود و ایشان نام بلکان را چکپور کرده بودند و چون ایشان سلب کردند  
بادشاهی زمین را با اسپان داد و تخت ایشان نیز بلکان بود و نام بلکان پس برگزیده  
بود و در شش یک و هشتاد هزار سال بادشاهی اسپان بود و در بادشاهی  
اسپان احسان از ایجاد آدم نهاد و خاک او را جمع کرد و در میان طائف  
و مکه در آن نهاد و کما قال الله تعالی خیرت طینة ادم اربعین صباحا پس معلوم باد که در وقت  
آدم سبوقین مذکورین این نجاسط است که ایشان بخور گشتند و آدم را پهل روز بتا و  
آرامی پیدا کرد تا سلسله مجسم و مجبوته درو باشد و در ده اند که فرشتگان حاکم  
گل بجای کردند شیطان بخت در پیش اسپان میشت که اسپ هیچ از احوال خود خبر  
داری که ازین خاک شخصی پیدا خواهد کرد و این را نسل پیدا شود که نسل تو سواری کنند و بر  
هر دوش و طپور والی باشند و یکی از دست ایشان بقتل روند و رحمت بینند خیر الحال این  
گل را خراب کن ران مان فرمود تا جمع و خوش و طیب جمع شدند و آن خاک از زیر پا  
خودها آوردند و مالیدن گرفتند تا بمانند سفال که از زیر سیم ایشان برآمد سوخته و یافته  
میگشتند و آتش او را بک آن سفالها محو فروختند تا بجا نماند سوخته و با چیزه گشتند بکها هفتاد  
بار بچنان کردند کما قال الله تعالی خلق الانسان من طین حماء و حمار گنده بودی را گویند و ایشان  
قال الله تعالی خلق الانسان من صلصال کافخر و صلصال گله را گویند که از میان دو سوم جابزد  
برآید و خشک شود یعنی گل بچنان خمیر میشد که گنده بجای رسیده میکرد و ایشان چنان مالیدند که  
بماند صلصال میگشت آن گل چون هفتاد گشت چنان کردند فرشتگان بنایته در مانده شدند  
و گریه بنیاد نهادند و چندان گریستند که آب چشم فرشتگان آن سفال گل شدند گلک صعب  
به نام بید از آن در آمدن نتوانستند زیرا که اگر در آیند در آن گل در مانند و بیرون آمدن نتوانند



بعد از آن حق تعالی بید قدرت او را چنان ساخت از گوشت و پوست و استخوان مایع هنوز  
 در وی داخل نبود اول شیطان را نرآمد بعد از مدتی برآمد جمله ملکوت و جوش و طغیان از وی  
 که شمشیر در وجه چهره دیدند شیطان گفت که او را عالم صغری بنام سائر تن و چون زمین است  
 و بر زمین او مویست برابر گیاه که بر زمین است و سر او مانند آسمان است و چشم او شنوائی و  
 گویائی او چون ستارگان است عرق او چون جویبار روان است اما در اندرون گنبد  
 مخفی است و چون همیاشد حق تعالی قطره از رحمت خود بر او فرستاد و آن قطره را چهار جا  
 کرد یک قطره وجود او را مزین کرد و بقطره دوم بینائی چشم او را حاصل کرد و بقطره دیگر او  
 عاقل کرد تا حق را بشناسد و آن قطره دیگر همچنان معلقی است که بوقت دعا و مومنان نازل  
 میشود و چون ارواح بنزد کیش برودند پذیرفت که این نیز جای بافرخت است مگر در اینجا  
 دیدار الله تعالی به بینم چون درآمد در وجس شد گفت کاشکے بال و پر مرا شکسته بودند  
 تا بدین طایفه آمدیم حضرت بابا آدم در حال از جا بچید و نشست عطسه آمد چون عطسه کرد  
 گفت الحمد لله تعالی گفت بر حکم یک فرشتگان گفت در باورین میت مرید میان نبونم  
 قدوش تو میگوئیم یک که تها بیان رحمت نافرستادی و بر و اول فطرت رحمت فرمودی  
 توان شد که ای ملائکه کسیکه اول فطرت مرا بشناسد و محمد بن گوید برو چگونه رحمت بختم  
 در میان و گفت بابا آدم هنوز سوراخه مانده بود ارواح بنی آدم را از آن سوراخ در بطن آدم در  
 آورده تا با ایشان عهد کنند و ایجاد ارواح بیست هزار سال قبل از صورت بابا آدم علیه  
 الصلوة والسلام بود و قسمت و نصیب هر شخصی از خیر و شر پنجاه هزار سال پیش از یک ارواح  
 بود که الحال بوقت میرسد و حق تعالی سه عهد کرده است بار اول عهد استعدا و یک  
 و حدت بود که مومن اراده مومنی کرد و فصل اراده ضلالت و عهد دوم در پشت گنبد است  
 عصا الله بعد سن نام که مسکن ارواح مومنان در آنجا باشد که هنوز نیامده اند الحال نیز در آنست  
 و عهد سوم در پشت بابا آدم تا او را بر فرزندان خود شاهد گرداند اما چون را کند کافر از مومنان  
 و مومن از کافر خاصیت و جدا گردد تا الحال در مومن کبر و مومنی و بدی از آن اثر است و در  
 کافر عداوت و عین و حرم از آن اثر مومنان است و چون هر یک بعد از استخراج بخود بینی مشغول

شدند و در خود دیدند و تحجب کردند گویا که حق را فراموش کردند پس از آمدن تعالیٰ نزد آمد الکسری  
 بر یکدیگر قائل گشتند و در رسیدن اول حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گفت بکی یعنی بلکه هستی  
 خدایه پایان و در متابعت او جمله انبیاء و اولیاء و مومنان اما از گفتن کافران سکوت کردند  
 یعنی هیچ گفتند در آن زمان عهد نامه را نوشت و در پشت دوی بود سفید رنگ در آن بنام  
 نوشته را و آن در را از برای بنا کعبه الهی فرود آوردند که الحال آنرا شکاسود خوانند و بجای  
 سفید بود اما چون دست عاصیان بدو میرسد سیاه شد و طول و درشت و راحه است بسین  
 فرزند که حق تعالیٰ سزایش مالا که چگونه کند فرمود مرا که را که شما خود را از و بهتر میدانید پس  
 آنچه من در دنیا آفریده ام نام هر ایشان را بگوئید که هر چیز چه نام دارد و فرشتگان گفتند  
 سبحانک لا علم لنا الا ما علمتنا انک انت العلیم الحکیم پس فرمان را الله تعالیٰ شد که ای  
 ملائکه اگر شما نمیدانید از و پرسید تا ما بپایان هر چیز را بشما بگوئید و ازین معلوم میشود که فضیلت  
 بعلم و اوست و عبادت که اگر فضیلت معلوم نبود و با آووم را بهتر از ملائکه مکرر که او عالم بود  
 ایشان عابد پس فرمان حق تعالیٰ بر کوم شد که ای آدم تو بسیار موزان مرا ایشان را که قال الله تعالیٰ  
 یا ادم ابنهم باسمائهم با آووم بر عرفات ایستاد و تمام زمین بماند خروار یکدست بدو  
 و نام هر گیاه و هر جانور را بر زبان جدا جدا ایشان خواند و بعد از آن حکم سجده شد فرشتگان  
 را که آدم بجا از شما افضل شد و اذ قلنا للملائکه اسجدوا لآدم فسجدوا الا ابلیس ابی و استکبر  
 کان من الکفین بعد از آن با آووم را بر تخت بنشانند و ملائکه بر پشتند و به پشت برزند  
 و چون قصه بر آمدن از بهشت بالا مسطور است بر آمد و در کوته بلند و جای و شوارحی باشد شیطانی  
 به پیش پادشاه اسپان میرفت و کیفیت احوال میگفت که فرزندان این شخص اولاد ترا زیر پای  
 خواهند آورد و الحال چون یک تنهاست او را باید گشت اسپان تمامی دزدگان را چون شیرو  
 پلنگ گنج میگرد و در پیش با آووم میآمدند تا جنگ کنند با آووم هفت میل است  
 قوت داشت هر سنگ و درخت و چوب که بدست میآمد بر ایشان میزد و نزدیک نمیشدند اما در  
 و روز خواب کردن بر و حرام بود و روزی از روزها همه دزدگان اتفاق کردند و سنگ را میخواستند  
 کردند که او سنگ تو دلیر تر دزد گان اول تو بدانشش آویز بعد از آن پایان از هر طرف بر

ریزیم اما چون رو بآدم را دیدم خود را بجنبانید و بر پایش افتاد و بآدم  
 دست خود را بر پشت او بایده و گفت که تپید بند فرزندان من باشی لشکرندگان پریشان  
 بعد از آن بآدم خوابی کرد و سنگ گهستانی میکرد آورده اند که امتحان پانصد کرت  
 قیل چهار صد کرت جفت جفت زانیده بود اول قایل و قلمه در یک شکم دیگر بایل و دیگر  
 نوله شد پس حکم باری تعالی بر آن بود که دختر اول ابی پسر دوم و دختر دوم را به پسر اول داد  
 باشد قایل قبول نکرد و دل که قلمه من همراه زانیده است از من باشد فرمان حق برین نیست  
 بلکه شمار یا سکنید میان ما و بایل و قلمه بصوت امتحان و بآدم گفت که هر دو سوگند  
 بخورید و سوگند ایشان آن بود که هر یک از مدعی و مدعا علیه و طبق التئین سبکشد  
 و اگر بر صفای نهاد و دیگر را بر مرده کیسه بر حق مجبور و طبق و کیسه نا حق مجبور  
 طبق آورد و ایشان هر دو را بر طبق گوشتدان مانند گوشت بایل غائب شد آن  
 گوشت را به هنگام دفع آفتاب نازل کرد و گوشت قایل رو شد قایل بدست هنوز قبول  
 نکرد و بایل را گشت اما بر پشت خود در داشته میگشت روزی دید که دوزخاغان از آسمان  
 فرو آمدند و یکی را دیگر کوشت و در خاک دفن کردند و این فهم دفن از آن است و بایل  
 را دفن کردند چون بآدم را بجایت هر م حاکم شد و کوز پشت کرد و اولاد او چهل هزار  
 خانه شده بودند تا زمانیکه و تا بوقت شام در آنجا افتاده بودند و طفلان در میان  
 قبر و و پهلوی او میدویدند و زیر رگانه در پیش او میشدند و طفلان این سبک و نذر میکنند  
 یا ابا البشر خدا بشما دست میباید داده است طفلان این سبک و نذر میکنند  
 و اندک زنده است گفت در پشت از جای بجا شدم از شویت آن بدین جای رسیدم  
 و اگر درین دنیا از جای بجا شوم پیاد که پهل السالین دم و دوز حضرت رسول علیه السلام  
 در قبر سفید و زیر برش بود روزی جبرئیل آن نور را از آنجا کشید و در پیشانی بآدم ماند  
 و آن در از فراق دو پارچه شد پارچه در سیت امور افتاد و پارچه دیگر برنج شد از آنجا بخیبر  
 علیه السلام فرمود که الا زمینی یعنی بیخ از من است اما حوا گفت یا آدم امروز از پیشانی  
 تو چنان نور میآید که من هرگز در ایام جوانی ندیده بودم و جبرئیل در آن زمان نازل شد که

اے آدم این نور از محمد آخر الزمان است کہ در اولاد تو پیدا میشود و او ختم جملہ انبیاست بآدم  
 آدم گفت کہ منی حوالہ از قوت رفتہ ایم بحال کا محاسن از بایان نمی تواند بجا آمد جبریل سبب  
 از جنت بیاد و نصف از ان ہر یک بخورد و در حال چون خجہ خرماء ہر دو راقوت پیدا شد با ہم  
 فراہم آمدند و سلوی نام چشمہ است ہر دو را غسل کردند باز از ان نور در پیشانی آید و آید  
 بعد از تولد شیت آن نور در پیشانی شیت می تابید و قبل شیت با شاد و احد و منفرد شد  
 جنت شد و با او ہمراہ دختر از جنت او را بہتر جبریل از جنت حوری بیاورد کہ نام  
 اولیاد بود و بہتر جبریل گفت ہر با آدم را تا بہ شیت عہد کند کہ او نیز با فرزند خود عہد کند تا  
 زمان محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم کہ هیچ احدی خواہد در کفر خواہد در اسلام چونکہ این نور خود ہمراہ  
 دارد بنا محرم دست نہ اندازد با آدم با شیت بچنان کرد و با فرزند ان تا رسید بزمان محمد  
 مصطفی صلی اللہ علیہ وسلم از بہتر شیت شمول زاید و آن نور در پیشانی اے تابید و آید  
 نام شمول انواس است و از وقایع تولد شد کہ آن نور در پیشانی اے تابید از جبریل  
 تولد شد باز آن نور در پیشانی اے تابید کہ تا آخر فرزند میرفت و عہد ایل بغایت خوبتر  
 باشد اما خواہد و یوسف بہتر نسبت بہت احوال ہم حصہ زبانی داشت و در سنگام  
 مہد ایل اولاد آدم بانصد تک خانہ بودند ہمہ مسلمانان ایمان پہنچیدہی مہد ایل آورد  
 و در پیش او سجدہ میکردند قبل اسمہ ہلایل و چون جہد ایل وفات یافت فرزند ان او  
 بغایت صغیر بود بہر شیطان بگام او آمد بہکوت پیر قوت و نوحہ آغاز کرد کہ مہیات  
 مہیات خدا چگونہ دوستان خود را بکشد و میراند و فرزند انش صغیر باشد کہکی غنیمت  
 کرد و تقطش گفت کہ او بدعت تو کہ شیطان ندیدی کہ قنیان و شمول و شیت  
 و آدم بہر رفتن با نیز رفتی ایم از ان حق و بہکوت فقیر صرف پوش آمد و سر انجام خانہ جہد ایل  
 و پیش گرفت بغایت کہ خانہ از نعم و اندوہ و نیاوی بلکہ نہ اما ان تذرو ہر بہ کہ در زمان  
 جہد ایل نو آمد نبود و در طریق کوکان رفت کہ اگر کاسے بچشم کہ باز تمام اولاد آدم و شتر  
 شما بیایند و تذرو ہر بہ بیارند شمار خدا و اید کوکان از انجا کہ کوکے ایشان بود گفتند کہ  
 کرم کردہ باشی سگو تبارشید ویت دست میکرد و دستار و جامہ مہد ایل در و پوشانید اول

جبریل  
 جبریل

شیت  
 شیت



اهل بیت اورا بہت سجدہ کردن فرمود بکذا تمام ولایت گیر شدند کہ ہمہ اہل زندہ شد  
 چون مردمان در پیش نبوت آمدند شیطان برقع بروش منہاد و خود در دین نبوت  
 نشست و سخن میکرد و علم تلخ بیان کرد کہ اے من ہمہ اہل بودہ ام اما نمی بودہ ام  
 بدین صورت آمدہ ام و بہشت و دوزخ و عت نبوت اگر عمل نیک و کمند بصورت نیک انجامی  
 شوید پیش از ان نام و نشان کافر و نبود اما شیطان بہشت آن پانصد لک خانہ  
 ہمہ را کافر گردانید بعد از ان بصریکہ از ایشان نبوت تراشیدہ داد کہ در خانہ خود بد و سجدہ کردہ  
 باشند تا حاجت شما بیان روا کرد و چون اخراج کلان شد آن نور در پیشانی او متاثر شد  
 اخراج در سہ ہا پیدا کرد از انجا نام او ایس شد و سلاح حرب نیز ادرست کرد و بکافران  
 نیز او جنگ میکرد و چاہا را نیز اول و دست کرد و پیدا نمود و چون درین بخت رفت  
 شیطان باز بظاہر پیدا شد و در گوشہ نشست اہل محلہ بد و رجوع کردند بکذا باز تمام اولاد  
 آدم در پیش او شدند و این بخت مکار طعم میخورد و شرابے آشامید گفتندش کہ شما  
 چہ حال ست کہ طعام و شرابے خوری شیطان گفتہ اینچنان در دیشان ست و من و من  
 بودہ ام ہر کہ بدین حالت میرسد از طعام و شراب باز ماند شمار باید کہ خانقاہ برائے من  
 رست بکنید و پانصد جوان مردمن بدہید تا ایشان امانت خود بحکم ایشان بچنان کردہ  
 چون بخانقاہ درآمدن ہمین اسباب ملہی چون چنگ ورباب و غیر ذلک پیدا کرد و  
 اعمال آن بچوانان آموخت حتی کہ بعضی چیز مکاشفات نیز بدیشان نمود چنانکہ حور  
 قصور و براقی و طعام لذیذ چون چاہا و باغہا و چاہا خوب بلند و میوہای گوناگون  
 تختہای رفیع بلکہ بر تخت دیوار نشانہ و میگفت کہ این خداوست ایشان سجدہ میکرد  
 و بیکدیگر بدین نوع کافر شدند و این احوال در میان صوفیان جاہل عامی تا این غایت  
 باقیست زیرا کہ جاہلان اور خلوت در آبر و قص و سماع و سرود کنند بعضی گویند کہ ذات  
 خدا دیدیم و بعضی گویند کہ صفات خدا دیدیم و بعضی گویند کہ حور و باغ دیدیم پس برہیز بکنید  
 از صوفیان جاہل کہ از شیطان بدتر اند بلکہ خود شیطان اند کہ حق تعالی در کلام اللہ تبارک  
 جن و انس یاد کردہ است قال لا تعالی من الجنۃ و الناس و چون بعد مدت مدید شیطان

احکام عمل بدین صورت بدایۃ الجنۃ سوزد

از خانقاه برآمد تمام پخته و سرودند و در قصص و سماع گشت آن تمام اولاد او کافر شدند و متابع  
او گشتند و چون محل کلان شد آن نزد پیشانی او می تابید و از فوج نبی آمد تو لشد باز آن فوج  
پیشانی او می تابید و قبل فوج بن لام و لام بن ملک ملک بن کل و این پیغمبران بودند از پشت  
آدم علیه السلام و چون فوج علیه السلام مبعوث شد به پیغمبری جبرئیل آمد که الحال نکاح کردن  
خواهر حرام شد و پیش ازین و ابو و چون فوج دعوت نمود کفار همه انکار آوردند که چند پیغمبران  
گذاشته اند نکاح خواهر حرام کردند و شما حرام کردید و هر روز فوج نبی آمد را کافران می بستند و نفاقان  
می کردند و می زدند و چون فوج نبی آمد آوازه کرد و دعوت نمود آوازه داد و از مشرق تا مغرب  
می گذشت و کافران پنبه را در گوش می نهادند پس از آن فوج علیه السلام مناجات حضرت  
ذوالجلال کرد که یارب دشمنان تو مرا بغایت بلاک رسانند بهتر جبرئیل و آن را از پشت آورد  
و گفت که این را نهان کن تا کلان شود از و کشتی بساز و تو در کشتی سوار شو و کافران در  
آب غرق شوند بعد از سه صد سال درخت کلان شد و آنرا پاره پاره کرد و یک کاس میشت  
چهار هزار تخته برآمد اما کشتی همیانی شد و بر هر تخته نام پیغمبر نوشته بود بعد از آن بهتر  
جبرئیل از دریای عمان درخت آورد و پاره پاره کرد از آن چهار تخته برآمد و بر هر یک نام  
این چهار یار نوشته بود و کشتی بدان چهار تخته سرخام یافت آورده اند که چهل کس آمدند  
به و ایمان آورده بودند و چهل کس در کشتی سوار شدند و از حیوانات از هر چیز یک زو یکانه  
با خود همراه گرفت چنانکه شیطان آمد و دست ای پیشانی فیل مالید موش از بینی او افتاد  
کشتی را سوراخ کردن گرفت بهتر فوج دست را بر پیشانی شیر کشید عطسه زد و گریه پیدا شد و  
کمین موش نشست کقول الشاعر گریه را از عطسه شیر آورده و چون برآمد از کشتی همه  
آدمی زاد مردند مگر سه پسر بهتر فوج ماند و زن فوج بعد از برآمدن از کشتی نیز کافر شدند و فوج  
را آدم ثانی گویند که بعد از آدم علیه السلام تمام مردمان از نسل فوج اند کقول الشاعر ایو الفرس  
و ایو العرب ایو الهند و آن سام و یافت و حام اند چنانچه مفسر است که فوج نبی را  
در خواب پخته بودند و اندام نهانیش برهنه شد یافت رسید خنده کرد و حام رسید خاکسپرد و اندام  
سام رسید بهره را سقط گفت و اندامش را پوشید و پدر را بیدار کرد حضرت فوج قد حق

یافت پدر عاگرد یافت را هشت پسر بود و بهتر چهل شش پسر یافت را در کوه قاف را  
و آن دو پسر او در دنیا ماند احوال همه کافران و ترکان اند که بعضی غیر ترک باشند و از عیبت  
که در ترکان در هیچ زمانه نیامید میسوزش شده بود بعضی گفته اند که نبود هیچ غیر ترک بود و بهتر از  
بحام فرمود که ویت سیاه باور و سیاه شد و احوال و اولاد او سیاه رو و میز ایند در هند  
در پاستام دعا بخیر کرد که در عالم تمام اولاد او بزرگترین شد و عمر نوح علیه السلام هزار و هفت  
صد و پنجاه سال بود و او آن نور در گذشت و در پیشانی می تابید و از او رنجیل تولد شد آن  
نور در پیشانی رنجیل می تابید و از او شلخ تولد شد و آن نور در پیشانی شلخ می تابید و از او عابد  
تولد شد و آن نور در پیشانی عابد می تابید و از او قلع تولد شد و آن نور در پیشانی قلع  
می تابید و از او عوحی تولد شد و آن نور در پیشانی عوحی می تابید و از او هرع تولد شد و آن نور  
در پیشانی هرع می تابید و از او ناخور تولد شد و آن نور در پیشانی ناخور می تابید و از او  
تارخ تولد شد و آن نور در پیشانی تارخ می تابید و از او آذر تولد شد و آن نور در پیشانی آذر  
می تابید و از او لبر اشم خلیل الرحمن تولد شد و آن نور در پیشانی خلیل می تابید و از او آن نور  
در گذشت و در پیشانی اسمعیل علیه السلام می تابید و از او در گذشت و در پیشانی قیصر می تابید  
آورده اند که ابراهیم را دو پسر بودند یکی اسمعیل و دوم اسحاق و از اسحاق نیز دو پسر متولد  
یعقوب و ثانی عیسی و از بهتر یعقوب دو زاده پسران یوسف و بنیامین از یک مادر  
بود و آن ده زاده را و دیگر تاجک از نسل بهتر یوسف و بنیامین اند و در میان تاجک  
هفتاد هزار اویا و هفتاد هزار انبیا میسوزش شد و از آن ده پسران سائر عجم اند و از نسل اسمعیل  
یکه محمد رسول الله به پیغمبری میسوزش شد و این بنابر عظمت قدر رسول بود که یک تنها  
پایشان برابر یک فضل بود و از قیصر قیدار تولد شد و آن نور در پیشانی قیدار می تابید  
و از او حمل تولد شد و آن نور در پیشانی حمل می تابید و از او سلیمان تولد شد و آن نور در  
پیشانی سلیمان می تابید و از او نوب تولد شد و آن نور در پیشانی نوب می تابید و از او  
تولد شد و آن نور در پیشانی او می تابید و از او عدنان تولد شد و آن نور در پیشانی  
عدنان می تابید و از او محمد تولد شد و آن نور در پیشانی محمد می تابید و از او نزار تولد شد و

مسئله زبان حضرت پیر علی السلام

آن نور در پیشانی نثار محو تابید و از ویلیاس تولد شد و آن نور در پیشانی ایلیاس محو  
و از و مدرک تولد شد و آن نور در پیشانی مدرک محو تابید و از و حزمیه تولد شد و آن نور در  
پیشانی حزمیه محو تابید و از و کمانه تولد شد و آن نور در پیشانی کمانه محو تابید و از و هاندر که  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گاه گاهی بکنانه سر زاری میکرد که من از فرزندان کنانم  
بنیای تو والد و نخی بود و از و نصر تولد شد و آن نور در پیشانی نصر محو تابید و از و قصی تولد شد  
و آن نور در پیشانی قصی محو تابید و از و مناف تولد شد و آن نور در پیشانی مناف محو تابید  
و از و اشتم تولد شد و آن نور در پیشانی اشتم محو تابید و از و عبد المطلب تولد شد و آن نور در  
پیشانی او محو تابید و از و عبد الله تولد شد و آن نور در پیشانی عبد الله محو تابید و از و حکامیت  
آورده اند که عبد المطلب نذر مقرر کرد که اگر مرده پسر تولد شود پسر آخرین است و در عمرانی کعبه بود  
بجستم پسر و از یک مادر بودند و عبد الله از مادر دیگر که صغیرترین همه پسران بود متولد شد  
او را بکشید اما چون فرزند بود در پیش عالمان آن زمانه رفت و کیفیت حال پرسید ایشان  
گفتند که در کتابهای ما چنان نوشته است که ده شتر را نذر کن و ده شتر و پسر تو را نذر کن  
هر که برآید از آن نفع کن عبد المطلب همچنان کرد و قرعه بر عبد الله برآمد باز ده شتر و دیگر را بر و فرود  
باز قرعه بر عبد الله برآمد همچنان تا پانصد شتر ده و از و اما چون پانصد برسد قرعه  
اشتران آمد عبد المطلب قبول نکرد که چندان کرت بر عبد الله آمد یک کرت بر اشتران آمده  
باشد چه شود همچنان تا هفتاد کرت دیگر قرعه انداخت بر اشتران برآمد بعد از آن پانصد شتر  
را نفع کرد و از اینجا است که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود انا ابن الذی نعیم یعنی اسمعیل و عبد الله که اسمعیل  
بر کیش بائیل نجات یافت و عبد الله به پانصد شتر بعد از آن چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم  
روز جزا احمد مجتبی حجری مصطفی صلی الله علیه و سلم از رحم مادر بر زمین آمد آن نور او که در وحیت بود  
باز و یک فروسلان بدو مسلم شد و گفته اند که از عهد پشت آدم تا عهد عبد الله هیچ احدی نبود  
که بنا محرم دست اندازی کرده باشد خواه مسلم خواه کافر مرد و زن هر دو عصمت الهی بودند و هیچ  
این انبیاء که بعد از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بودند نجات از کافران به برکت این نور یافتند  
و معلوم باد که این نور در پیشانی انبیاء بمنزله عاریت بوده و در پیشانی کافران بمنزله هدایت



مسئله در بیان ولادت حضرت رسالت با صلوات علیه و آله و سلم

قصه ولادت حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم و اشرف ک  
 زنان مح آمده بر ولادت او گواهی میدادند که بجز و فرو و آمدن او چنان نوید یافته که بیان  
 خانه شام میدیدیم و عید طلب گفت چون که صبح در آنجا میفرمیدیم که از روزنها تو متولد  
 کیفیت پرسیدم گفتند که زان عبدالله پسر زانید و زین خانم زان نور زان اوست و در زمان  
 ولادت حضرت رسالت پناه در روزم نوشید و ان باد شاه بود و در اکثر اوقات حضرت رسالت  
 پناه سر فرازی میکرد که من در زمانه باد شاه عادل تولد شده ام و نوشید و ان در چهارم بود  
 از شرب که بمقدار ده رسی راز کشیده بود و هر رسی چون قدم مرد بود و در شب ولادت چهارم  
 بهج آن چهارم بر افتاد و در میل آواز آن افتاد و در تیرفت و ولادت و ان شکر چنانست  
 زده پدیشان شدند که یکدیگر نمیدانست و مادر و پدر از احوال فرزندان و فرزندان از احوال  
 ایشان خبر نبود و میخواستند که آتش از فرزند اما آتش نمیزد آب گشت از روی سوزی که  
 دست در آتش نمیسوخت و آتش بجای دهیم اثر نمیکرد و ساه نام در پا بود که درون حصا  
 میرفت تمام آب آن خشک شد و اندک آب در چتر با استاد بودند چون کافران دست زان  
 آب میکردند آب چنان گرم بود که دستها میسوخت گفتند لشاعره کان بالنا ما با الماء من بللی  
 حزنا و بالنا ما بالنا من ضربه و ضررم سوزش را میگویند پس یکی عاجز شده در پیش کاهنان فتید  
 که کیفیت حال پرسند کاهنان گفتند که مسلم بایان نازل شد میدانیم چه واقعت و مسلم ایشان  
 شیطان بود زیرا که همان از منته شیطان بود غیب را برودان میکرد و کافران میان بنمیزان کاهنان  
 فرق نمیکردند و راول و سبحا و شیطان پشت تا پشت گذر کرد که با یاد آدم را از پشت بیرون کشید  
 چون مهر ابراهیم خلیل الرحمن تولد شد تا آسمان چهارم میرفت و چون مهر عیسی علیه السلام  
 تولد شد تا آسمان پنجم میرفت و هر یک از این طالع شیاطین غریب برآفت که آنچه درین بین  
 از یک بزرگتر میشود و آوازه آن اول محاطان عرش میشد بعد از ان بر تمام ملکوت این شیاطین  
 از هر شنگ این محسوس بود و هر کاهنان میگویند که درین زمان نزدیک آسمان میرود و در میان ملکوت  
 سخن میکنند از یک از امور غریب میشوند و صد هزار گنبد ظاهر گشته گویند کاهنان چون حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم تولد شد کاهنان چشم بر راه ایشان داشتند که شیاطین بنایند تا

بایان را خبر کنند نگاه چون بجانب آسمان دیدند تمام روی آسمان شعله آتشین گرفتند بود که شیطان  
 را با لشکر از آسمان بپال کرد و از آسمان زمین گدازیدندش بکاهنان هیچ گفت حتی که یک  
 متحیر شدند و این شعله از ستارگان بود و تا این غایت چون دیوان پریان بر زمینها خود میروند  
 و بالا میروند و هرگاه که نزدیک میروند از ستاره شعله میخیزد و اگر پریان برسد همانند خاکستر میگردند  
 بر زمین می آیند و اگر خلاص شوند صد هزار دروغ حاصل میکنند قال الله تعالی ولقد زینا السماء الدنيا  
 بمصابیح وجعلناها رجوما للشیاطین واعلمنا انهم عذاب السعیر و چون فرشتگان دیدند که فرغان  
 در هوا میباشند و میگفتند که ای پرخشان زمین شما خراب شد که من بعد تقویم نیاید و محمد آخر الزمان  
 پیدا شد کقول الشاعر من بعد ما اخبر الاقوام کاهنهم بان دینهم المعراج لعمری و  
 الحق تفتت الانوار ساطعة و الحق یظهر من معنی و من کلم و چون در پیش بان شدند دیدند  
 که بان پارچه پارچه افتاده اند و چون بهیبت تمام بر کافران بگذاشت بعد از آن یک نور تابید  
 که در آن شام اشتران بصیرت دیدند و نوشیروان عادل دو شتر باز به پیش عبد المطلب ستان  
 که این پسر پیغمبر شود من بدست او مسلمان شوم و در قصص و اوست که چون متبرک  
 عادل شود نوشیروان عادل را و والدین حضرت را و ابی طالب را و حاتم زریز را و اولاد  
 خلیل الله را بخت گشتند کند و ایمان آرند بانه میرند در حال و در اوستان  
 ابوالمطلب ستم قندی و اوست که چون مادر رسول الله حامله شد پدر وی عبد المطلب دو  
 جدا و عبد المطلب وفات یافت در زمان که حضرت هشت ساله بود و نگاه میکرد و او را ابو طالب  
 پدر علی رضی الله عنه و اسم امه آمنه بنت وهب توفت امه و هو ابن ستم شهر و الطاهر  
 التي ارضعت حلیمة فادخل الله تعالی الیه و هو ابن اربعین سنة فاقام بعد الوحی بمكة  
 ثلثة عشر سنة ثم هاجر الى المدينة فاقام بها عشرین سنة فوفی و هو ابن ثلث و  
 ستین سنة و آنچه بخانه آورده بود و از زمان که زن بود و پنجم زن او خواستگاری و پیغمبر  
 ما تزوج من النساء اربع عشر سنة اول امرأة تزوجها خدیجة بنت خویلد و هي سبابة  
 النساء و كانت اسبق النساء اسلاما و یگر زن او سوده بنت قیس و ستم عاتقة بنت  
 ابی لکین تزوج هو کاهن ثلثة بهکنه و تزوج بامدینه حفصة بنت عمر و ام سلمة بنت ابی

در بیان احوال حضرت زکریا علیه السلام و حکم که از او آمد

و ام حبیب بنت ابی سفیان را این شش زن قریشی بودند و جبریت بن ابی لطف و صفیه  
 بنت حمی بن خثلم بن زینب بنت جحش را این زن پیرین حارث بود و يقال لها ام المساکین  
 بسخاوتها و حمی اول نساءه مات بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم و میمونه بنت الحارث و  
 این خالد بن عباس بود و زینب بنت خزيمة امرأة من بنی هلال و امرأة ابن بنی کنده و  
 التي طلقتها النبي و امرأة من بنی کلیب و حضرت رسالت پناه را چهار دختر و سه پسر بود  
 فاول اولاده القاسم ثم ابنة زينب ثم ابنة طاهر و ابن طاهر بعد زول حمی تولد شد  
 از ان و او را طاهر نامیدند ثم ابنة ام كلثوم ثم ابنة فاطمة ثم ابنة رقية نفوسه كلام  
 ولد و امن خديجة ثم ولد بالمدينة ابن ابراهيم من سوتيه يقال لها فاداية القبطية  
 و زوج فاطمة من علي بن ابي طالب زوج رقية من عثمان بن عفان فانت بعدا اخراج  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم الى غزوة بدر فلما رجع من بدر ووجه ام كلثوم و هذا اليه  
 عثمان ذي النورين و زوج زينب من ابي العاص بن ابي الربيع و مات اولاد رسول الله  
 صلى الله عليه وسلم قبله الا فاطمة فانها عاشت بعدة ستة اشهر و معلوم بادركه اگر  
 پسران حضرت پیش از وفات شد و قال و قيل مروان پیدا پیش از که این طوب  
 پنجم را پسران چگونه پنجم را نشود و حال نیکه پنجم است بعد از و درست نبود که او هم  
 انبیا بود این جهت وفات ایشان مقدم شد آورده اند که ابو جهل بدبخت و ولید  
 میگفتند که محمد را پسر نیست محمدر و مردن او و این و خراب خواهد شد و در عرب کسی را که فرزند  
 نشود و او را پسر گویند و میگفتند که محمد را پسر است این جهت سرزنش ایشان حق تعالی فرمود  
 انا اعطيتك النور فصل لربك و انحر ان شاءك هو الا بقى یعنی ای محمد بدستی  
 ترا حوض کوثر عطا کردم و پرتو باد که نماز را پسر است پرتو و کار خود بجا آری می باشد تران را  
 شکر کنی و بدستی که دشمنان تو را پسر اند و برایت آورده اند که ابو جهل را اولاد نماند و  
 دیگر آورده اند که اگر چه پسران و لیکن نام و نشان ایشان معلوم نیست چنانچه حضرت را  
 هست که چهار و در چهار پسران در عالم پراکنده اند و کانت نساءه کلهم شيباءة الاعانت  
 فانما بکون فقر و جهل و هي بنت ستة سنين و بنی بها و هي بنت تسع سنين و کانت

سید بن طاووس در بیان این سادات و اهل بیت و در بیان این سادات و اهل بیت و در بیان این سادات و اهل بیت

نساء وكان فتح خير بعد الهجرة بست سنين وفتح مكة بعد الهجرة بثمان وكانت

وفاته يوم الاثنين في شهر ربيع الأول والتاريخ الذي تخرج بالكسب الى يومنا هذا انما

هو تاريخ الهجرة امر بها عمر بن الخطاب ان يجعل التاريخ من وقت الهجرة بمشاوره اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم پراگمه انسان بر چند نوع انداخته بعد از آنکه او را پیکار دارند و

لطفه اند ملک جن وویو و آنس پر همه را ده حصه میتوان کرد آن نه حصه ملک اندر آن

بجای این سه طائفه اند که مذكور اند باز این سه طائفه را ده حصه کنند آن ده حصه جن اند و

ن یک حصه و بقیه این دو اده حصه بود چنانکه در یک حصه انس اند و انس سه و بیست

نوع اند و صنف همه بطرف هند اند و همه بالوان مختلف از بعضی را تا قو گویند که در سینه

م دارند و بعضی را مالوح گویند که گوش ایشان چون گوش فیل و بعضی را سنگسار گویند

سزا کی ایشان چون مرگ نہ دیتے رادوال پاؤ گویں پشیر طرف کی پے ایشان

لک و شلر ندارند مگر جماع که در آنجا را میجوایند گشتند

ل و تشریب ندارند مگر جماع که دائم المده است جماع گرفته اند و علی بن ابی طالب و این همه

ن و نوح اند و دوازده نوع بطرف شمال ند چنانکه عرس و مجوس و وینگی و تنگ

موجود و قریب و شمال چون کے رو بہ قبلہ و پشت بہ شرق بہ پیش و رخ بہ چین

رست را گویند و کبیر شین دست چپ اینجا بفتح شین مراد است و شش نوع پهلوان

ند و پنج کبیر شین مراد است که ایشان زنگبار و برکات گویند بعضی در جزیره عثمان

روپای عثمان آورده اند که پادشاه بركات مدت دوازده سال در سفر بود

ای خود میرفت که در جهان بغیر از من پادشاهی باشد تا من با او جنگ کنم بعد از آن

سال امراء و خوانین او عرض کرده اند که بخیر از شما پادشاه عزیمت نوش نوع و کرده اند

ن ایما حوج و ما حوج و ترک خود و ترک حرز و غیر ذلک گویند و این همه در وقت

بیت نیا بند و باقی ماند یک نوع که لا اله الا الله محمد رسول الله میگویند

مقام و ستم فرقه گشته اند و است بهتر مرئی هفتاد و یک فرقه بود و امن بهتر

و نه میوزان میان برقی می بود دست محمد رسول الله هفتاد و سه فرقه اندو



یک فرقه ازین طائفه نجات یابند که بیست و جماعت باشند و دیگران همه هلاک گردند  
 در روز قیامت با هزاران بانی مانند این همه بسبب نیکی و درویشی و سیری و پیشوائی گمراه گشتند  
 در چشم حق که پیغمبر علیه السلام فرموده است هر که در آخر زمان بیست و جماعت مانند  
 برابر هر قدر که در دنیا بر دار و از برکت کار که باشد ثواب یکسج قبول یابد و دیگر هر که  
 این دعا را بخواند ثواب بیست و سیست یا اجدد الایودین یا اکریم اللاحین و یا ارحم  
 الراحمین و یا غیاث المستغیثین امن خلدنا انا خلقناه من طین لا زب یا معشر الجن  
 و الانس ان استعتم ان تنفذ و امن افطار السموات و الارض فانفذوا لا تنفذوا  
 الا بسطان فبائی آلاء و یکما تکذبین و یرسل علیکما شواظ من نار و نحاس فلا  
 تنصران و دیگر هر که کشادن کار بسته این بخواند یا من لا یعلم الغیب الا هو یا من  
 لا یدبر الامر الا هو یا من لا یکشف الضر الا هو هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن  
 و هو بکل شیء علیم و دیگر این دعا را ثواب بیست و سیست یا کاشف کل کربة  
 و یا مجیب کل دعوت و یا جابر کل کسیر و یا مبشر کل عسیر و یا صاحب کل غریب  
 و یا مونس کل وحید یا لا اله الا انت و امنع عنی کل بلاء برحمتک یا ارحم الراحمین  
 و دیگر در بیان **سبعات عشر** باید که در وقت کرده باشد اول چون طلوع  
 آفتاب نزدیک شود تا بر آمدن دوم بعد از عصر تا غروب این را خضر پیغمبر باید اہم  
 یمنی تسلیم کرده است و خضر پیغمبر از محمد مصطفی ام موخته بود و او را بر اہم را گفت که چون محمد  
 صلی اللہ علیہ وسلم را و خواست بنی از ثواب پس هر که بدست برین کند هر پیشانی که در روز  
 و دعا بیاورد و این عادت اول هفت کرت فاتحه و هفت کرت معوذتین و هفت  
 قل هو اللہ احد و هفت کرت قل یا ایہا الکفرون و هفت کرت آیت الکرسی و هفت کرت  
 کلمہ تمجید و یک بار عد و اعلم اللہ و ذنبتہ ما تعلم اللہ و لا اءا علم اللہ و هفت کرت اللهم صل  
 علی محمد عبدک و نبیک و رسواک النبی الامی و علی آلہ و بارک و سلم علیہ و هفت کرت  
 اللهم اغفر لی و لوالدی و لمن توالد و لارحمہما طریانی صغیرا و اغفر للہم جمیع المؤمنین  
 و المؤمنات و المسلمین و المسلمات الاحیاء منهم و الاموات برحمتک یا ارحم الراحمین

مسئله در بیان دعا

مسئله در سبعات عشر

وہفت کرت اللہم اجعل فی وہم عاجلاً واحداً فی الدنیا والاخرۃ ما انت لہ اہل ولا  
تفعل بنا ما نحن لہ اہل انک انت غفور رحیم جواد کویم ملک بروروف رحیم  
علیہ السلام سوگند یاد کردہ است کہ بدان خدا کہ مرا بہ تحقیق فرستادہ است بدستی کہ آنی  
می آموزد گناہان کبیرہ اور کہ ازود وجود آیدہ است ویدفع اللہ عنہ غضبہ ویاہر صلب  
شمال ان لا یسب علیہ شیئاً من النبیات الی السنۃ والذی یعثنہ مقبل بحد الا من  
خلقه اللہ سعیداً و ترک نمیدہد او را مگر یکیک آفریدہ باشد اور اشقی من عوارض المعاف  
وفیہ نقل من احیاء العلوم روایت کردہ اند کہ حضرت ابراہیم را گفت کہ ابراہیم باید کہ  
در رکعت نماز بگزارای اول بعد از فاتحہ قل یا ایہا الکفرون ہفت بار و در رکعت دوم بعد از  
فاتحہ اخلاص ہفت بار و تسبیحات رکوع و سجود نیز ہفت گفتہ باشی بعد از سلام سر بسجود بنہ  
: بار یکصد و ہفت بار و در بخوان چون سر سجود برداری یکبار سبحان اللہ حین  
تسبون و حین یسبحون ولہ الحمد فی السموت والارض و عشیاً تا آخر بخوانی بعد از آن  
بخواب وی و کلام دنیاوی نکنی و روی بقبلہ آوردہ خواب کنی صد و گفتہ باشی تا در خواب  
حضرت رسالت پناہ را بہ پینی ابراہیم تمی بہچنان کرد حضرت را در خواب پید کہ مد آسمان  
چہارم چلہ انبیاء و اولیاء جمع شدہ اند و او نیز در ان میان نشست و طعام بہشت با ایشان  
خوردن گرفت و در آن خوردن سوال کرد کہ یا رسول اللہ تو اسبجات عشرچہ باشد  
حضرت فرمود کہ من از جبریل بر سیدم جبریل گفت واللہ اعلم ثواب و از حد ہر وقت  
اما تا بشما در خواب خورنی بہشت نخورد از دنیا رحلت کند چون ابراہیم بیدار شد پوت  
آن میوہ در دہن دشت ولدت او در دہنش بود بعد از ان چہار ماہ طعام و شراب دنیاوی  
نخورد و روایت کردہ اند کہ جوانی در بیابان می رفت ناگاہ دزدان چند از کمین گاہ برخواستند  
اورا بکشد ہدیرین بودند کہ وہ قلندران پیدا شدند و دزدان شکست دادند و او را  
بزدیک خانہ اش رسانند و چون برگشتند جوان پرسید کہ شما کیا نیک گفتند ہمان وہ  
ایم کہ میخواندی گفت سرای شما چرا برہنہ است گفتند در سر ہر دو عالم اسم اللہ الرحمن الرحیم  
نی گوئی و دعا استخارہ اینست اللہم انی استخیرک بعلمک و مستقدرک بقدرتک

واسألك من فضلك العظيم فانك تقدر ولا اقدر وتعلم ولا اعلم وانت علام  
 الغيوب اللهم تعلم ان هذا الامر خير لي في ديني ومعاشي ومعادتي وعاقبت امری  
 فاقدره لي ويسر لي ثم بارك لي الخید حیث كان ثم ارضني به باید که آن حاجت رهین  
 بنام دیگر آورده است که مرگ را خود و نه جز بهرست و هر چه به او بدتر از آن بود که مرگ  
 پوست کند گو سفند زنده است هر که این دعا را عقب شمس صلوة بخواند بفرمان الهی تعالی را  
 ایمن گردو این است اعدت لكل هول في الدنيا والاخرة لا اله الا الله وكل هم وغم  
 ما شاء الله كان ولكل حرب زعم ولا حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم وكل ذنب يستغفر  
 الله ولكل ضيق يحل له ولكل مصيبة انا لله ولكل نعمة الحمد لله ما أصاب من نعمة فله  
 الله ولكل رجاء الشكر لله ولكل محبة سبحان الله ولكل قضاء وقدره توكلت على  
 الله ولكل طاعت ومعصية لا حول ولا قوة الا بالله واقول اكل السخنة وذهب الله  
 صل على محمد وعلى ولاده ویکر منقول است هر که این بابی را به حفظ ترکی بی هر چه  
 که بخواند بشیاء و اگر در بابی پلidan کبیر شمع شبستان اتیکن به بل محظوی علم  
 گلستان اتیکن به پیش شکم ایشم شب ترسان اتیکن به ای برجنی شکل نه آسان اتیکن  
 دیگر طریق گشتن زهر باید که بوزن سادایین ادویه پاکیزه و همه را آس کند زهر کشته شود  
 عقر قرع و پیا مول و مرج و فلفل و راز و زنجبیل و زکامه چون این مجموعه همراه آس  
 تداوی هر مرض باشد باید که میان دو گشت یعنی سیاه و ابراهام گرفته باشد و قبل از  
 خوردن بخورد و درین دارو بقول حکیمان و بفرمان خدا تعالی مطلق هر مرض شفای  
**باب دوم** مشتمل بر چهار فصل **فصل اول** در توبه اعلم بان

التوبة على اربعة اوجه. توبة العام. وتوبة الخاص وتوبة خاص الخاص وتوبة  
 خاص الخاص واما توبة عام. قال الله تعالى يا ايها الذين امنوا توبوا الى الله توبة  
 نصوحا **پاراگراف** بعضی از قصص گویان گویند که نصوصا نام شخصی بود کفن کش بر بقیع  
 خانه او بود و در آن زمان بر جهنم را و علیه السلام جبریل آمد که در خانه این شخص قبله گاه را  
 کن جهنم را و او را و خانه خرمیدن خواست نصوصا شمع کرد که پیغمبر خداست تا توبه من قبول

مسئله در بیان ترکیب زهر قاتل و دارو مخرج هر مرض

نشود خانه را بتوبه و شتم توبه او بدرگاه خدا قبول شد و این آیت را در شان او می آید  
 و در رساله شاه قاسم پدرالدین کروری آورده است که آنکس که فرمود این  
 محض غلط است زیرا که اگر در شان او فرمود مضاف و مضاف الیه می بود یعنی توبه نصح  
 می بود و حال اینکه نصوص است و اینجا است پس منی چنان میشود که آنرا که بیان آورده  
 بازگشت کنید پس خود را از کارهای ناشائسته و محرمات در آن حالتیکه شما با خلاص می شوید و  
 و تفسیر کامل آورده که یا ایها الذین این نذر عام است بمرسته طائفه چون کافر و مفت  
 و سمن پس تقدیر چنان میشود که یا ایها الذین کفروا امنوا یعنی کافران بر شما باد  
 که بوحده انیت الله و رسول الله ایمان آرید یا ایها الذین ففروا اخلصوا یعنی اگر نیک  
 منافق آید بر شما باد که اخلص کنید و عبادت و ایمان و یا ایها الذین امنوا توبوا که  
 آنرا که ایمان آورده آید توبه کنید از معاصی علامت توبه نزدیک بعضی مذمت است که همیشه  
 از گناهان ماضی در سوزش باشد اما اگر در هر ساعت گناه میکنید و بمر ساعت توبه بے  
 خلاص میکنید قبول نشود بلکه بهتر باشد و بکدام شتن گناه باشد و آن کفر است  
 و در رساله شاه قاسم پدرالدین کروری مسطور است که اگر بنده در هر روز صد  
 مرتبه گناه بکند و صد مرتبه خلاص توبه کند چنانکه در دل و بازگشت گناه نباشد حق تعالی  
 میگوید که قبول کردم توبه این بنده را که بغیر از من فریاد ندارد و از نیجاست که پیغمبر صلوات

الله علیه و سلم فرمود التائب من الذنب کمن لا ذنب له ای من کان مخلصاً فی التوبة فلا یبق علیه  
 اثر الذنب آورده اند که در از من ماضی و بلیه بود و روزی گناه از او در وجود آمد چون میخواست که توبه  
 کند شیطان بدو وسوسه کرد که ای نفس نافرجام شرم نمیکنی از چنین حدی که حاضر و ناظر است و توبه  
 حضور او گناه کردی بانه بدو توبه بازگشت آری چون شیخ زمانه درین اندیشه شد با تفسیر آواز داد که  
 یا عبد الله انت لی وانا لا یعنی می بنده من از تو و تو از منی در حق بازگشت و من از تو ام در حق اجابت تو  
 که توبه می کنی اجابت و بازگشت آری من و عذرت را اجابت نمایم و این شیطان است که در باطن تو  
 وسوسه میکند قال الله تعالی یا عبادی الذین اسرفوا علی انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله ان الله غفور  
 الذنوب جمیعاً انه هو النفع العظیم یعنی معاذ میگفت که من از ان بندگان می بودم که حق تعالی



اضافت بخود کرد که یغیادی گفت و ابوهریره بصری گفته که ازین شرف شریف تر میان آنچه باشد که  
 ما بان ابدین موجود ملوث گناهکار حق تعالی عبادی گفت و فضیلت لا تقطوا هتوزیرجا باشی گویند که  
 مغرب ریخت که از او توبه گویند و طول و پانصد ساله راه است و آن همیشه بر عاصیان بازست که  
 بعد از برآمدن آفتاب از جانب مغرب علامت توبه بقول علی رضی الله عنه گریست تا اگر از آن گناه ماضی  
 نترسد و گریه نکند و تائب نیست و توبه راسته شرط است گناهان ماضی را همیشه بنزدیک خدا و یاد کند و  
 تقصیر است کند و در حیرت که اگر گناه کبیره باشد و همیشه یاد کند نزدیک خدا و بنزدیک مردمان آن  
 صغیره گردد و اگر صغیره باشد و او را موش کند شاید که کبیره گردد و آنچه از گناهان در حال باشد همان  
 را ترک دهد و آنچه استقبال است از آن توفیق بر اجتناب آن جوید قال الله تعالی التائبون العابدون  
 بدان که فرزند که توبه مقدم آمد از عبادت زیرا که هیچ عبادت قبل از توبه قبول نیست  
 بعضی مفسران این اخاص بر فوافل کرده اند که فوافل بنحیر از توبه قبول نشود زیرا که فوافل بنحیر  
 که بر کس لازم نیست و لازم میشود بشرع کردن پس اگر چه جن و او کرده شود قبول نقد و الامرو  
 باشد و نفس و بمنزله زمین غیر مکروه که بر و اجناس نبات و بنت شده باشد و این چنین زمین  
 شایان ندمت نباشد تا مکروه نگردد و چون مکروه گردد باید که آن نبات لایینی را از و بردارد  
 تا بعد از آن صلاحیت نداشت بکند و آنچه فریضه است بمنزله وین است و دین از دوست و دشمن  
 بهر تقدیر قبول میتوان کرد و قبول توبه و توبه باشد که خمس جوارحه را از آن نامرضیات نگذارد  
 اول زبان را از شمر که در و ذکر زلف و خط و خال باشد و کذب و محش و برنامحرمان سخن کردن  
 سخنان لایینی و از غیبت نگذارد و اگر غیبت بر چند نوع است اول چنانکه کسی افعال مذمومه  
 داشته باشد و یا در عبادت تقصیر کند چنانکه در نظر مردم بهتر و کند و در نظر خدا و گناه خوب  
 کند و گناه کند و این کس گناه خود را پوشیده میدارد و غیبت کند و آنرا در پیش مردمان اظهار  
 بکند دوم چنانکه کسی در وجود عیب داشته باشد و یا این کس بصوت و یا ببال و یا بتوانائی و  
 یا بجوانی و یا بهر اوران از آن کس بهتر باشد و آن شنی ناقص و را در میان مردمان ذکر  
 میکند نام مردم او را با شتمن میگیرند و درین صورت گناه غیبت کننده و شنونده برابر باشد  
 زیرا که این کس بر غیبت سماع غیبت میکند و منقول است که روزی نبی بی عایشه صدیق

رضی الله عنهما در خانه با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم نشستند و گفت یارسول  
 الله فلان زن را مود و کوتاه است حضرت فرمود نمیتوان گفت که غیبت است باز روزی  
 گفت که یارسول الله فلان عورت را دامن بجایت درازست حضرت در حال فرمود  
 کتاب دهن بینداز چون انداخت گوشت خام و خون از دهن او افتاد بی بی عایشه  
 گفت یارسول الله این چه باشد حضرت فرمود هر که غیبت شخصی میکند گوشت او خورده  
 آورده اند که دوزنان در عهد رسول الله صائم الله هر روز روزی از صرورت ایشان  
 سخن افتاد حضرت فرمود هیچ فائده ندارد که گوشت خام و خون میخورد روزی ایشان  
 باقی نمی ماند یاران تعجب کردند حضرت فرمود در وقت نمرود قدحی پر آب را در پیش ایشان  
 برید تا هر دو ایشان در آن آب بنهند چون آب دهن انداختند گوشت خام خون  
 از دهن ایشان افتاد یاران گفتند یارسول الله چه واقعه است حضرت فرمود غیبت میکنند  
 گویا که گوشت او میخورد و علی بن ابی القیس من ابن الرحله ماکولات و مشروبات نامرضی بگوید  
 و از بهتان و غمزه بگوید و بهتان آنرا گویند که آنچه در آن کس نباشد این کس نماند

گوید و در حقیقت که ان الله لا یغفر ان یشرك به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء  
 و چهار چیز را که غیبت بکند عذاب نباشد اول آنکه امیر طایفه که با و شاه و امیر و حاکم جایز  
 باشد از آنکس اگر کسی غیبت کند غیبت نباشد دوم اتهام چنانکه دو مصاحبان در میان  
 خود غم و اندوه میکنند بر آنکه فلان مصاحبت مایان چنان و چنان بدکاری میکند و  
 اگر نکرده خوب میشد این نیز غیبت نباشد بلکه تمخوری باشد سوم چنانکه کسی گناهکار  
 بد کردار باشد که در اظهار از و بدی در وجود آید آن نیز غیبت نباشد مثل ربا خوار و ربا  
 خوار و حرام خوار و شارب خمر و غیر ذلک این طور غیبت نیست چهارم آنکه کسی بتبع اهل  
 ضلالت باشد و بدعت خود را مخفی دارد و اظهار نمیکند و دیگر کس آن بدعت او جاری نکند

و ذکر بکند غیبت نباشد بلکه ثواب یا بد لفظه علیه الصلوة والسلام من احان لاهل  
 البدعة امنه الله من فزع الاکبر و در حقیقت هر که بعد از غیبت پشیمان شده این  
 دعا بخواند هر دو آمرزیده شوند اللهم اغفر لنا و لمن اغتبناه برحمتک یا ارحم الراحمین

و بیان آنکه گویند و هر که در غیبت میکند

و هر که در غیبت میکند

جوراج دوم آنکه نظر را از جمله نامیدنیها باز دارد و قال الله تعالى قل المؤمنین یغضون ابصارهم

قل المؤمنین یغضون ابصارهم قال علیه الصلوة والسلام زنا العیون نظر و ایضا

قال علیه السلام النظر سهم مسخوف من سهام الشیطان جوراج سوم آنکه گوش را از جمله آوازه

حرام نگه دارد و چنانکه از آواز زن بگیا نه لفظه علیه السلام اصوات النساء لعنة و آواز مرد

که نوحه کند و شسته نده هر دو لعنت است و مستغرق اند و آواز ملاهی که حرام آنفاقیست

لفظه علیه السلام الملاهی حرام و الجلس علیها فسق و التدبیر بما کفر جوراج چهارم آنکه

دست را از گرفتن محرمات مگهار و چون سر زن بگیا نه و یا آلت ملاهی مسطور است که هر آن

ملاهی را در دست گیرد و چنانست که ذکر سنگ ایدست گرفته باشد پس بهتر آن باشد که دست

را بشود بدو عکس بدارست را از رنجاندن خلق مگهار و جوراج پنجم آنکه پای را از رفتن بنا

مرضیات وارد آمدن بمجالس شکر ربان و مگهار دارد که هر قدم و در بلای بدی باشد بنا

شریعت پنج بنا اند و چون این پنج مذکور را کس مگهار و بدو همراه شود پس یکی ده چیز بشود

و این احوال شریعت گویند و این چنین کس اگر کسی طریقه و حقیقت و معرفت گوید و او باشد

زیر که طریقت عین شریعت است و معرفت عین طریقت و حقیقت عین معرفت

مقول الشاعر بیت شریعت را مقدم دارا کنون و طریقت از شریعت نیست بیرون

پدرا آنکه نفس نیز بر چهار فرع است اول نفس اماره دوم لوازمه سوم ملهمه چهارم مطمئه و

او فرزند با نیرید بیطامی قدس سره فرموده است که خاصیت است در وجود آدمی که

طبیعت او بدوگان در دهر می ماند پس نفس اماره آزاد گویند که هر چه زیان بده باشد او بدو

رجوع میکند چون حسد و خند و بغض و ریاء و غش و هرام و زنا و غیر ذلک من الکبائر همیشه

کس مستی پیدا میکند پس لائق این نفس است که بخواهد او را همیشه قطع و قمع میتوان کرد و کقول

الشاعر فاصرف هواها و حاذران قولیه ان الهوی ما قولى یعی او یصم یعنی

بشکن هوا آن نفس را و خاور باش تا بر تو والی نشود بدستی که اگر هوا والی شود بر تو ترا

بلاک و شمشک سازد و هر وقتیکه نفس از هوا و منکر کردی شیطان از تو دورتر گردد

زیرا که نفس منزله و ثوی کنده است و شیطان قاضی هر وقت که نفس از تو چیزی طلب کند

شیطان بد میتوان داد که قوت آبادانی تو نفس است اگر نفس احراب کنی تو خراب بشوی  
 پس از دعوی نفس از حکومت شیطان اجتناب تام حاصل کن بقول الشاعر ولا  
 تقطع منها خصماً ولا حکماً فان تعرف کیدا الخصم والحکمه یسپی قران بر داری  
 مگر خصم را و حاکم را که بدی هر دو ظاهر است نفس آرزو میکند که طعام و شراب بای شیطان  
 گوید بدو چون کس بد نفس نخ و بیماری آغاز و شیطان نه گوید که زبان تو چوب  
 دیگر سیگوید و دل تو بجای دیگر کجاست فراغت یابد و بعد از آن عبادت الله بجا آرد و بگوید  
 اگر حلال نباشد نفس طلب حرام کند شیطان حکم بر آن کند که آتس قوای روح تو مست موند  
 و تو به باز است تو به میتوان کشید آواز ده اند که اکثر در ویشان نفس امید به بخی  
 بصورت سنگ چه و بعضی بصورت مارچه و بعضی بصورت شغال چه چون از روی بید  
 که گیتی میگفت که من نفس توام در ویش در حال سنگ چه بید رنگ برو میگرفت  
 اما هر چند که میزد و کلانتر میشد و می مرد و بعد از پنج بسیار در ویش میپرسید که بدست بچه خوابی  
 مرو گفت باین میرم بلکه اگر گفته مرا قبول کنی میرم و علی بن ابد کورست که شیخ احمد خضرویه  
 خلوت نشسته بود که کوس غازیان کو حق گرفت تا هر که بفرامیرد اسباب را چنانکه نفس  
 مر شیخ را گفت که ترا نیز می باید که بفرامیرد کافران توجه نمائی شیخ گفت ای نفس قوی بیداری  
 که در خلوت طعام و شراب چه دهم در نجاست نیز نخواهم داد نفس گفت قبول کردم ولی بایست  
 ای نفس در خلوت از مردمان جلالی در انجا نیز جدا باشم گفت قبول کردم و علی بن اقبال  
 هر چند که میگفت نفس قبول میکرد شیخ عاجز شده اند و دست نفس میزد و بر آواز و از خلوت  
 بیرون دوید و مناجات کرد که یارب نفس از من چه میخواهد مانتی آواز داد که اندرون  
 خلوت بنشین از و بر سر تا به تو راست گوید نفس گفت یا شیخ دو عرض داشتم اگر شنیدی  
 میزدی و جنگ خوب میکردی هر کس تعریف تو میکرد من کلان میشدم و با اینکه ترا گشت  
 من خلاص میشدم زیرا که من هر روز صد که پیدا میکنم و همه را تو قطع میکنی اگر یک سر تو بود  
 شود خوب شود پس هر که امید مغفرت کند متابعت نفس اترک هر بقوله علیه الصلوة  
 والسلام الاحق الذی اتبع نفسه هواها و طمع المغفرة نفس شیطان هر دو



مردوان اند چون یک دزد محکم به بندی دزد دیگر از توبه ترسد بدان که فرزند  
 که این چنین نفس گشته نشود مگر توبه که توبه عام اول ازین نفس می باید کرد هر که برین قسم  
 نبود سر او را بهشت گرد و قال الله تعالی و تخی النفس عن الهوی فان الجنة هی الماوی  
 توبه عام یکم توبه خاص قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا توبوا الی الله توبه نضوی  
 یعنی توبه و بازگشت کنید یکی از نیاست که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم هر روز میخواست  
 که توبه میکرد یعنی از جمله خطرات و لذات نسیم دنیاوی و ایضا کفش حضرت  
 پاره شده بود پارگی را دوختن گرفت بعد از دوختن باز پاره کرده ماند که بباد که خاطر  
 من از خط و نیا جمع شود و بدین چیز میفرمود و ایضا روزی حضرت جامه پاره پوشیده  
 بود بی بی عایشه نه گفت یا رسول الله بذات شریف شما این جامه بهتر نماید از خود کنید  
 انداخت که این خط و نیاست و ایضا روزی حضرت رسالت پناه در رسید دید که  
 علی بن عاصه پاره چه نمید بر حسب خود میدوخت گفت این چه کار است گفت یا رسول  
 الله شما را جامه دوخته خوش می آید از آن دو ختم حضرت چندان تبسم کرد که دندان خراش  
 او نمایان شد و گفت یا حمیرا الحال مع محمد رقیب کردی که از لذات دنیاوی او را  
 بازداشتی بدان که توبه عام از حرام است و توبه خاص از طلال و این با انابه گویند توبه  
 علیه السلام من سر دس به یعنی کسی که کم خورد از نصیب خود و سر دس به دفع کند خود را  
 خود را قاذبی به یعنی بخود بکشد کرده خود را یعنی صاحبان و بدو رجوع کنند ساد  
 قومه پس بهتر و سر غنه قوم خود شود و درین هنگام توبه و نفس بوازمه بکنند و لوله آه ترا گویند  
 که لایمت آرد و نفس اماره وجودش باز بردار شود و درین هنگام نفس منزله بهائم زمانه دار  
 میگردد پس نفس اماره از آن عاصیان است و لوامه از آن مومنان مطیع است مجموع و مکر توبه  
 خاص از خاص درین هنگام توبه پسندار عباد است یا ایها الذین امنوا امنوا یعنی ای مومنان  
 از ایمان ربانی اخلاص در دل پیدا بکنید تا شما را نفعی کند و ای مومنان از اعمال یا با بگشت  
 با خلاص کنید و خطرات نفسانی شکنید و اسے مخلصان اعمال خود را از عجب بندار نگارید  
 و امام جعفر صادق رضی الله عنه فرموده است که عاصی بعد از توبه بر حمت و مطیع محبب بعید از

رحمت و عاصی است مطالب باید که از احوال آدم و شیطان خبردار باشد زیرا که گناه  
شهوت بود و امر زیده شد و گناه ابلیس از عجب پندار عبادت بود که خلقتی من نار و خلقتی من

طین و انا خیر منه تا بعلت آن بدی و عذاب سرری گشتار شد و خطاب علیه لعنتی الی  
یوم الدین بر و فرو آمد و درین هنگام نفس را طعمه گویند که هرگاه که نفس عجب پندار عبادت  
کند از ان توبه و استغفار کند کما قال الله تعالی فاهلهما فجورهما و تقویهما یعنی طالب باید که  
همیشه در غم و اندوه گناه آن نفس باشد هرگاه که نفس عجب آرزو از ان بتقوی بکشد بلکه کشت  
کرامت و خلوت نیز حفظ نفس است ازین در گذرد و در عوارف المعارف مسطور است که هر که  
به نیت کشف و کرامت در خلوت در آید همان نیت او را به گمراهی میرساند و شیطان با او تکیه  
کند و این از ان اولیاء الله است که همیشه در غمخواری استقبال میباشند آورده اند که مالک  
دنیار یکی از مریدان امام محمد واسع هر بود و در مناقب امام محمد واسع گفته اند که روزی آتش هرو  
افتاد تا که تمام هرو سوخته شد امام نعلین او را پا کرد و بته تکلف بر سر کوه آمد و بنظر آید این  
مردم مشغول شد و گفت که گران باران باران شدند و سبک باران نجات یافتند پس همچنان است  
کارما و شما ایشان در دنیا و آخرت اما بعد از وفات یکر از صاحب آن بخواب دیدش که امام  
محمد واسع در عقب پاک نیار میرفت مالک دنیار را پرسید که واقع چیست که مرشد شما عقب  
و شما پیشتر میرید گفت من همیشه جامه کوچیدم و او در یک رستان دو نمیس بالا و یک  
و یک پوشیده بود و ایضا فی حدیثی که توبه خاص الاخص قال قائل وجودك ذنب لا یقاس بها

ذنب اخر و قال السبیل کل اناس یتوبون من الذنب و انا اتوب من کاله الا الله فیما که لایرا  
نفی است و نفی که شک است زیرا که نیت گفتن بدرگاه جل و علانیت را عیب است پس نیت  
گفتن اثبات محو باید آن نیت در وحدت و اثبات نیست و کلامه الایامی استثنای است و  
در استثناء مستثنی منه محو باید این نیز عیب است پس شایان اینست که نیت نفی گوید و نیت  
اثبات بلکه الله را بر زبان رانده باشند و چون الوهیت الله است در کل احوال انبیاء و  
غیر احق و آنچه بظا هر گفته اند از حدیث عوام اناس گفته اند و از حدیث او کرده اند چنانکه آدم صغی  
الله از جهت آداب ربانی میگفت ربنا ظلمنا انفسنا و حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه

کرت استغفار میگفت از جهت اینکه عاقل خلق متابعت ایشان کنند و درین هنگام نفس را  
مطمئن گویند و این نفس پندارن است که در کل احوال نفس ایشان چنان محقق گنجان گرفته  
بود که در فراغت و مشقت نمیدیدند مگر حق را چنانکه ذکر یا پیغمبر را کافران در پیش انداخته بودند  
تا او را بکشند و ذکر یا در حق و گفت او در حق بن امان و در حق و در نیمه شد و ذکر یا در ان ایشان  
آمد کافران از ره را بر سر در حق نهادند تا او را در حلقه کشید خطاب حضرت عزت بر او شد که  
چون بجز از من امان خواسته حال تو این شد و اگر او کشتی معنی کذاب باشی از ان بیست  
از بریدن وجود خیر شد زیرا که اولیا را بر لب خود و انبیا بر لب خود هر گاه که در مشاهد  
محبوب از خود خبر داشته باشند آن خبر حجاب اکبر است میان محب که العلم حجاب اکبر  
از ان است و وجود کذب لا یتقاس بها و ثبوت نیز عبارت از ان است و الله اعلم بالصواب  
**فصل دوم در علامات پیر کامل و ملائمت آن بدان ایفرزند که طلب**  
**حق و متابعت رسول الله است صلی الله علیه و سلم لقوله تعالی قل ان کنتم تحبون**  
**الله فاتبعونی پس هر که بپیغمبر است رسول الله پیب شیخ تراوی و سیر زاوی خود را بر**  
**پیشوا سازد و اوصال و فصل است** كما قال الجنید للشبلی یا شبلی اذا رایت صلیا

و لم یکن بین یدیه تفسیر و علی یمینیه احادیث و علی شمالیه کتب الفقهاء علم ان  
شیطان و ما صد منه مکر و استدراج یعنی هر گاه که یک از احوال و اقوال و بر خیزد  
این مذکورین باشند آن صوفی را شیطان مشوب کرده اند و از ان جناب تمام محو باید زیرا که  
چهر و پیشوای را شاید که قال الله تعالی و اعرض عن الجاهلین و چه خوش گفت آنکه گفت  
فرمانی که که تر شود از قول پاکتر باشد از ان کسی که که اختلاط با عامی و در تفسیر  
ایمانیت آورد و اند که الخناس الذی یوسوس فی صدور الناس من الجنة والناس یعنی  
شیطان بر دوش است شیطان جن مشهور است و شیطان انس شیم جابل که بدی آن در  
خشی است و بدی این در اظهار پس پیر کامل را اول اعمال و اقوال و بطریق مذکور موجود  
مح باید بعد از ان اول لازم است که از چهار علم آگاه باشد و بعد از ان بر حلقه آمد و ان امور  
پیر را و مقتضی چهار شرط است اگر این شروط و موجود باشد پیر را شاید و الا دست تلبه

بکس نپذیرد تا ضلّان منحل گردد اول علم تفسیر و احادیث را بتمام دانسته باشد یعنی آیت تاخ  
و منسوخ و معمول به را از یکدیگر امتیاز میتوان کرد زیرا که ایمان آوردن بکلام الله فرض است  
و تمام کلام الله علی فرض نیست چنانکه بعضی بد بختان آیت قرآن را بجهل حیل و تدبیر  
رواج احوال خود و آوردن و قرارگاه خود میسازند پس پیران ادانسته باشند که این آیت و کلام  
واقع نازل شده است و این بدان شان است و این محول به است تا مریدان خود را و  
شک و سبب نیندازد و علم احادیث را نیز بچنان دانسته باشد که این حدیث در کتب  
صحیح یافته شده است و یا این حدیث در کتب کتب صحیح یافته نشده است زیرا که بجهل حیل  
متابعیت نمیتوان کرد و حضرت امام یوسف را ده هزار حدیث اقرا پیدا بود و هر که زبان  
می چنانید امام میگفت که فلان حدیث افتر است و فلان صحیح است و علی بن افضلی شمر را  
از مرشد خویش شرف الدین ابوعلی پانی پتی سوال کرد که چستی چه امری را خود گفت گوی  
لا اله الا الله چستی رسول الله شیخ شرف الدین گفت این شخص مروج است زیرا که  
مرد مق و عالم بود از روی چگونگی این سخن در وجود آمده باشد این که افتراید و گفته باشد  
و جائی که بر خود کرده باشد و این و و نیست زیرا که بر خدا و رسول افترانیز میگویند گما

قال الله تعالى ومن اعظم من افترى على الله كذبا - وقال عليه السلام من حدث  
بحديث ما حدث به فهو احدا الكاذبين <sup>مفسر</sup> سرور اینها چنین فرموده است و منی قال  
شعوب بن یساف هر که عدا دروغ بگوید بمن بجای خود گوئید در آتش و این ظاهر است که  
اکثر مردمان آیت کلام الله را بغیر محل حجت میسازند و آن کفر محض است اگر اعتقاد بدان  
داشته باشند چنانکه قصه تصوح بالا گذشت و یا چنانکه بعضی شیعیان در باب تعصّب  
قال گوی آیت را جز آنکه این نیز کفر است و یا بعضی صوفیان جمال این آیت را حجت میکنند  
فبشر عباد الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه و این آیت را در باب طماع ملاهی  
می آورند اگر اعتقاد بدان داشته باشند کافر شوند زیرا که شان نزول این آیت جای دیگر  
است پس بر و انما باشد باین قصه تا مریدان او و تخرش نیابند و دم علم فقه را بتمام دانسته  
باشد حتی که اگر یک مسئله فقه ندانسته باشد شاید که برخلاف آن مسئله کاری بکنند پس هر که اخلا



مشربیت قلیل و کثیر ظاهر شود و در مشایخان چهار در سبک بیان نموده اند چنانکه  
 در ازمنه ماضی درویش بود و کرامت مشهور تا که اگر کور و ننگ و پیرس در نظر او گذشت صورت  
 یافتی باین پیدایستی با جمع اصحاب زیارتش روان شد اما چون بر در حجره اش نشست آن  
 شیخ از خانه برآمد و بطرف قبله آب دهن انداخت باین پیدایستی بدو تسکینی نکرد و  
 از آنجا برگشت یارانش گفتند چرا گفت از او شب رعیت خبر ندارد این همه کرامات او مگر و  
 استدراج است زیرا که پیر تا خود و انا نباشد و خود را سخات نداده پس میدان را چگونه  
 بیایگانند و نجات دهد قال علیه السلام لکل شیء عماد و عماد الدین فقه پس پیر عالم باشد باینکه  
 اگر آیت کلام الله و حدیث نبوی بحکم مخالف باشند شاید که عمل با حدیث کند زیرا که او را که  
 او در کتب حقیقت قرآن نمیرسد بقول شاعره جمیع العلم فی القرآن لکن یتقاص عن  
 افهام الرجال و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را خود بیان بود و اگر حدیث  
 نبوی و روایت نفع در خلاف شوند عمل بر روایت فقه میتوان کرد زیرا که حدیث نیز بر کمال  
 دارد و عقول باین از ادراک آن معانی کوتاه است و اما آن ماضی که قریب حضرت صلعم بودند  
 و عالم تر از بایان بودند عمل بکعبه ایشان میتوان کرد و سوم علم مناظره را نیز دانسته باشند عقیده  
 خود را و عقیده مریدان را از فساد آن نگاه کنند و هر که پیدا ندی با و بحث و مناظره کند  
 بعلم مناظره او را رو کند و یا مرید او قولاً لغزش یا بدیدان یا در از مرید که اکثر مریدان بدست  
 این زمانه چنان بقول پیر اعتقاد دارند که اگر ایشان را که کفر یقین کنند یقین خواهند کرد پس  
 پیر را باید که اول ایشان را ازین بیایگانند که اگر من گمراه شوم شما از من باز گردید و متابعت  
 من نوزدید چنانکه باین پیدایستی مریدان خود را میگفت که اگر من سخن موافق شرع گویم مرا  
 بکشتن میباید و باید که مرید نیز با الهام فریفته نشود که انحال الهام را رواج نیست و الهام تمام  
 پیغمبران بود و در عجزه العجزا را آورده است الا الهام لیس سبباً للمعرفة و کذا بقول  
 شیخ الجاهل و اگر علم نحو و صرف را نداند جمله علوم ناقص باشد زیرا که هر دو عیب که درین زمانه ما  
 با جابت مقرر نیست از آن است که اعراب غلط خوانده میشود و یا کلام الله را بخواند چند جا  
 در کلام الله باختلاف اعراب کفر لازم میشود و چهارم تعاطر دانسته باشد و آن نفس من روح را گویند تا

از آن نیز خبردار باشد زیرا که در اکثر اوقات چون کشف اطوار روح شود و مرید آن را  
 صفات یا ذات داند کافر شود و یا چون ذات روح را به پیوند گوید که ذات حق را ویدم  
 کافر شود و بپیر عالم باین مراتب باشد تا مرید انقراض ندهد که وصول بین الحق و الحق حصول  
 بیستم نیست بلکه وصول مراتب است و حق تعالی همچون جسم و جوهر نیست ضد جسم و جوهر است  
 که وصل و فصل ندارد و از اینجا است که وصول جسم ممکن نیست که الصندان لا یختصمون  
 و شناسای ذات و صفات باشد زیرا که باری تعالی جسم نیست که وصول و جسم فهم کرده  
 باشد بلکه وصول و صفات اوست و صفات او از ذات امتیازی ندارد پس حصول او با  
 وصل و فصل باشد زیرا که اگر او را مکان حصول گوئی کفر محض است که اشارت بدو و جهت  
 کرده باشی و اگر وصول قید در مکان گوئی بمرت کرده باشی زیرا که مکان حادث است و او  
 قدیم و قدیم را در حادث بقید آوردن کفر محض است و چون دو جسم باشد و حصول و جسمین  
 باشد که ذات و صفات از یکدیگر انشائی ندارند و وجه عدم تمسید صفات بعضی و غیر از آن  
 است که او تعداد دارد و ذات بالاتر و والا جبرلیکی پیش نیست بدان لحاظی که هر چه  
 چون پیری یا نبی که بدین اوصاف مذکور موصوف باشد پس در از چهار شرط که بین  
 المشایخ متعارف است پس اگر بر جای دارد همه شروط را پس و کامل و کمال است و اگر یکی  
 شرط از این شرطها نماند پیشوایان را نشاید مشروط اول اینیکه بعد از علوم ریاضت بجا  
 آوردن که العلم للعلمی کالعلم للعلم یعنی در ثوب آتش مجاهدات نفس که ختن و در مصباح  
 نظر حق بین با سوسه الله را سوختن مشروط و وهم آنکه بعد از ریاضت و پیش مرشد  
 رود که او نیز همچنان باشد و تربیت آن در حق این کس با نفع بوده باشد یعنی با نفع  
 انواع خدمت فرماید و تربیت و هدایتی پیدا کند مشروط سوهم عنایت یعنی چون  
 این کس بنهایت ریاضت و اکثر خدمت میرسد که عنایت الهی و نازل گردد و آن مشروط  
 باحوال و آگاه شود که این کس عنایت گشت که من بعد خود لغزش نیابد و نه کس لغزش ندهد  
 سازد و اگر اجازت داده شود و مرید را بجا نهد پس سازد مشروط چهارم افزون بر  
 کامل است و آن آنست که آن پیر از آن نیز از حقایق آورده باشد دست بدست از زمان

مشایخ در بیان چهار شرط را نشان میدهند

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم و آن است که سید زاده و یابو زاده کامل و کامل  
 باشد بل کامل است که از خدمت اذن حاصل کرده باشد و محمول هم با پول و فرزندان  
 بنحیه این شروط اریجه کس پیری را شاید و آن نقل که در اکثر جا مستور است من لا یستزله  
 فتیحه الشیطان آن در شان کس است که خود پیری و پیشوائی کند و اذن از کس نه آورده  
 باشد پس این چنین کس الشیطان گمراه خواهد کرد و اگر مشائخان کبار چون ابولیس قرنی  
 و غیر ذلک اگر چه مجمع این جمله شروط بودند از علوم و ریاضت اما چون اذن شیخ بر ایشان  
 نبود از ایشان خان داده همانند قال الله تعالی فاذا نفخ فی الصور فلا ینسأ بینهم یعنی در  
 روز یکم صور بدم گفته نشود که فلان سید زاده یا فلان شیخ زاده و یا فلان عارف زاده  
 بیارید بلکه گویند آنچه عمل کرده است و حساب آرید قال علیها الصلوة والسلام من ابطاء  
 به عمله لم یسر به نسب یعنی هر که را عمل از دست رفته نسب او را دست گیری نکند و  
 درین زمانه فساد که اکثر آدم صورت و شیطان سیرت بر سجاده پدر و پدر کلان نهان شده  
 و خود را پیر و پیشوای جهان ساخته اند و از جهت جمع کردن مال و ناموس دنیاوی  
 دین خود را در باخته اند و از جهت از دیار غربت بگردان بعضی میگردند و ماورای قاف  
 جامه میپوشانند چون جامه پدر یا رسد بیشک پاک گردد هر گاه که گناه در وجود شما آید روح مادیه  
 شود پس هر مردی که بدین اعتقاد کند که هر دو و علی هذا القیاس اکثر مشائخان جهان چهار  
 رکن شریعت را خراب میکنند و بعضی چون پادشاهان تخت می نشینند و مردمان بیخ فوج  
 و هجوم در پیش و میشوند و چون مرید یک ازین جهان شود سائر پیران را مانع را بدست می گیرند  
 و گاهی از پیری دست بکشند و میگردانند و دیگر اعتقاد میکنند و انبیا خبر میزنند که پیغمبر فرموده است  
 صلح که هر که یک مسلمانی را شکسته شود کارگردان ازین خبردارند که با پیر بطلانی است  
 پیر را خدمت کرده بود و در آخر ایام امام جعفر صادق علیه السلام پیری او را مسکوم با دو کف  
 فوج رفتن بدست که در هیچ از نه چنین نبود و این اولیا سلف بعضی را دوازده و بعضی را  
 بیست نفر مرید بودند و از نه پادشاهان سلف گفته اند که هر چه که خلیفه بسیار باشد  
 نشانی او اعتزال است پس اگر مرید اگر نه از گناه غرای کشیده درجا که بوسل

در نوشته باشند ایشان ابر خود گواه کن تو به تو قبول شود حاجت زخمن به پیر ندارد  
 كما قال الله تعالى انتم شهداء الله في الارض واگر عزم آن آری که من نیز پیر شوم پس  
 اول این چهار علم مذکور بدست آورید از آن در خدمت پیر کامل شو چنانکه بانی پیر بطامی پیر  
 که بجه پیر گزین عارفان شدی که سلطان الحارثین نام تو شد گفت آنچه از علوم است  
 بتمامه دهنم بعد از آن خود را بخدمت پیران کامل به پروروم تا بمقام عارفی رسیدم و آن  
 فرزند اگر در پیش نظر پیر تو به زبان گوئی و چون برگشته آئی آنچه انواع ذنوب عصیان است  
 از تو در وجود آید بجز ضلالت حاصل نه آری و بعضی خانقاه رست کنند و مریدان ادر خلوت  
 در آرند که محض عامی و جاهل باشند کی از آن جاهلان گویند حور و قصور و باغها و درختان  
 گوناگون دیدم و بعضی از آن گویند پیغمبر و چهار یار و سائر پیغمبران پیران او دیدم و بعضی  
 گویند که صفات حق را دیدم و بعضی گویند ذات حق را دیدم و از بهتر موسی در گذشتم او صفات  
 دیده بود و ما ذات او دیدیم بلکه درین زمانه بعضی سگ سیران گوه میخورند و عامیان جاهل که  
 بدتر از کافران اند باور میکنند که ما از مقام محمد مصطفی در گذشتیم و ازین خبر ندارند که هر انبیاء و  
 چهار مرتبه از اولیا فاضلتر است و رجا که انتهای اولیا است ابتدا و انبیا است و در جای که ابتدای  
 محمد رسول الله است انتهای سائر انبیا است که فرزند زنده نهاده چهار صد و نه بار که از مرشدان این  
 زمانه دور تر باشند ایمان خود را به مالکیت ندی و گمراه گردی و عادت این ناقصان این است  
 که گفتار و کردار برخلاف شرع میکنند و میگویند که کینه مرید ما بمرتبه منصور صلاح رسیده است و  
 از احوال منصور خبر ندارند که او را سنگ و چوبی کوفتند بجز تبسم و خنده چیزی نمی گفت و اگر  
 ایشان را کسی چیزی گویند که افعالشان با موافق است بجز قهر و غصه کس ندارند و شمشیر  
 حکم میکنند و میگویند که اگر عالمان کشته میشوند دین حق اظهار نماید پس این مزگام کافران  
 باشند قصه منصور صلاح بشنو که نام او حسن بود و نام پدرش منصور بود اما چون حق تعالی  
 بدو یاری کرد نام او را نیز منصور کرد و در آورده اند که از اول امتداد این وشت اما در  
 هشتاد سالگی در طلب روزی گذرش بر مسوره افتاد که دائم المدام حیوات الله مستعمل بود  
 چون شب شد دید که جامی زغیب پیدا شده آن مسوره نوشیدن گرفت و منصور از غیب



فریاد و زو که نصیب کن قطره ازان در کام او انداخت چنان بحالت استغراق  
رسید و در تو حیدر و مستغرق شد که ندید مگر حق را در حال ناله حق گفتن گرفت و بعد  
از ان پنجاد سال درین حال بود و در پنجاد سال به پنجاد قلم را ندیده بود و دینی از بابت  
عالمات او را میزدند با قلم و دیگر بخت و جهان اثر تو حیدر رو شده بود و سریت کرده بود  
روزی در بازار میگذاشت توده آبنیبه بنظر دید محض نظر پنبه جدا شد و چون چوب خشک زو را  
میدید در حال بنبر میشد و فریاد پخته شده میریزید و میریدان میخوردند و گاه که میریدان گرسنه  
میشدند و اسیر او میگوشتند و خرا ازان جواب میداد بعضی را میریدان میخوردند و بعضی را توده کرده  
بر جامه مانند روزی هشتاد و میریدان او بد و پیراه بودند که ازان میان گفت که آرزو میایم  
که اگر میرگو سپند بریان جو بود در حال بعد و هر شخص دو نان یک سیر بریان از غیب پیدا  
گفت که من همراه شما و شما اگر سته باشید و گاه دوست را از کثرت پر کرده میگرفت و ریش را نشان  
میکرد و دو سال مجاورتی حضرت مکمل مبارک کرده بودند از شدت گرا پوست و گوشت او را  
و از وریم میرفت و آورده اند که او در هیچ مذہب نبود بلکه هر کس که در چار مذہب  
مسلم بود همان را در عمل آورده آورده اند که روزی قاضی زمانه او را سبب چوب زد و  
هر چوب آواز میآمد که لا تخف قاضی همچنان بر یک قرار میزد و خواجه عثمان یکی که مرشد او بود  
پدر مشکوحه او بود میگفت که من از منصور بنیای معتقد تر گشتم که از هر چوب و از لا تخف و شنید  
پران کرامات او التفات منی کرد و همچنان بطریق شرع او را میگرفت روزی جنید بغدادی  
گفت که از منصور ازین سخنان برگرد و الا بردار خواهی شد گفت و تنبیه من بردار شوم و فتوی  
خواهی شد مسطور و صحت که یک اکا و لیاء الله جمع شده بودند و جنگلی فتوی بقتل او دادند  
زمان زمان بادشاه بارون رشید بود قاضی امام یوسف بود او را گرفته در بندخانه انداختند  
دوست و پای او را بنه نجیر و چوب محکم بستند چون درآمد چهار صد در بندخانه بودند گفت  
ازین خانه برائید ایشان گفتند بسته ایم جنیدان نمی توانیم چون بنظر غضب ان میاید  
آلات آهن گداخته شدند گفتند راه نیست چهار صد جا خانه سوخت شد گفتند باز شناخت  
بیامدند و نگذاشتند همه ایشان مختلف شد که هیچکس ایشان را نمی شناخت حتی که در خانه آمد

هزار علامت و نشانه اهل بیت ایشان قبول میکردند ایشان گفتند منظور ما بیان خلاص  
 میکنی تو چرا ایندی گفت شما بشوید نفس گرفتار شده اید و من بواسطه محبت و از محبت کجا  
 سه ماه در بند بچانه بود و هر کس که در بند بچانه میکردند در کل اوقات طایفه پیران از الوان نعمت و آفرین  
 و آن بند پیران میخوردند اگر حکم کشیدن بدین جهت فراغت بیرون نمیشدند روزی صاحب  
 سخن رسید و دید که زنجیرهای آهنین بر چایه و منصور رفته و اقامه را بپادشاه باز نمود و گفتند مگر  
 که ناپ بود که سخت بعد چند روز صاحب سخن رفت و دید که آن بند بچانه محض حاصل شده است که تمام  
 دیوانه مانده است و نه نشان خانه و اقامه را نیز بپادشاه باز نمود و هر چند شخص کردند بند بچانه را بر  
 چایه نیافتند بعد از آن چند روز صاحب سخن رسید و دید که منصور زنجیرها و دست و پا نشسته  
 است و عمارت نیز بر چایه است ایشان از او پرسیدند که دیوانه روز اول تو کجا بودی و روز  
 دوم عمارت کجا بودی گفت روز اول به پیش خدا رفتم دوم در روز دوم خدا آمده بود از غلبه  
 تجلی او عمارت بند بچانه غائب شده بود و بعد از آن شب چون منصور حلاج در خواب دید که خیمه است  
 و سران خیمه قریب با سمان است و او امن آن خیمه تمام دنیا را گرفته است اما حضرت در آن خیمه  
 نشسته است گفت یا رسول خدا این چه خیمه است گفت این خیمه شریعت است گفت در سران خیمه  
 سوراخ مینماید چراست گفت چون باشد تو امت من از شریعت بگرد و سران خیمه سوراخ میشود  
 گفت یا رسول الله این سوراخ بچه پوشیده شود فرمود هر که سر خود را در آن بپند پوشیده بود منصور  
 گفت سر من خدا این باد چون وز شد باینید بسطای بر و در آمد در حال پیش او سجده کرد  
 منصور گفت من سجد بخدا الله فقد کفر چرا پیش من سجده کردی باینید گفت من به پیش تو  
 سجده نکرده ام بلکه تو آئینه بودی در توحش را دیدم منصور گفت چرا بقتل من فتوی نمیده ای گفت  
 یک فتوی من چه باشد که یک کم صد هزار فتوی جمعه شده اند کاغذ را از و گرفت و فتوی پست  
 و نوشت که من بدل دینه فاقنوه باینید و پیش امان شد گفتند چه حالت است گفت  
 تو ای بخود نوشته داد صد هزار اولیاء الله بیک کرت روان شد و بحیر و روان شدن همه  
 الحق میگفتند چون نزد یک بند بچانه رسید منصور زنجیرهای آهنین شکسته بیرون  
 رو گفت مرغ نبوده ام مرا بسته برید و او را به پنجاه رس بستند و هر رس او سران زدند تا صد

کس را گرفتند و چون نزدیک بار رسید هر همه رسیان را گسیلید و زیر سر در است  
 پسرش پرسید که من چه کار کنم گفت بهمان که فدا من علم الباطن یاری عمل التعلیل  
 علم فی الحقیقه و سریش پرسید که من چگونه برفش خود زور آورم باش و الانفس بر تو زور  
 کند و دیگر کس از او پرسید که عشق چیست گفت امروز فرود آمد پس زود خواهی دید یعنی امروز بر دادم  
 و فرود آید و ریزه کند و پس فرود آید آب اندازند پس هر که دعوی عشق و عاشقی کند تا بدین حال  
 راضی نشود و بقول الشاعر سحر اسرار خدای چون بیدار می گویند و چون بر داند جنید  
 از او پرسید که هر شب با نصد رکعت نماز کردی و درین شب هزار رکعت چرا تو خود را بخواب  
 می پرتی گفت در میان او و من نیست که شالو بران اطلاع نیست یعنی برای او و او را میگردم بعد  
 از آن اول تنها و او را پرسیدند خنده کرد و گفتند چرا گفت بر سر مناجات بودند حق مناجات  
 ساقط شد و چون پایش بریدند نیز خنده کرد و گفتند چرا گفت که این برای عبادت بودند و عشق  
 عبادت ساقط شد و چون پایش بریدند هم خنده کرد و گفتند چرا گفت برین حق شما  
 بود ساقط شد و چون بر و سنگباران کردند هر سنگ انا الحق میگفت و آن دار نیز نهان  
 میگفت و هر قطره خون که از او افتاد صورت انا الحق نوشته میشد و هر اندازه سنگ  
 و نظاره کنندگان نیز انا الحق میگفتند و آن حال تنها و او را پرسیدند که چرا گفت  
 زور و دومی باشد تا من زور دومی نباشم و دستها را بر یک دیگر مالید بمانند طهارت کردن  
 گفتند که چه میکنی گفت رکعتان فی العشق کایص و صغیر الاید مرافقه و روی قبلی  
 آورد و الله اکبر گفت جان حق تسلیم کرد و روز دوم او را پارچه پارچه که ده در آتش انداختند و  
 نیز انا الحق میگفت و میسوخت روز سوم او را و آب انداختند و دریا تمام برگشت که مرگ  
 بلاک کند اما چون پیش ازین مرید خود را آگاه کرده بود برین چنان و چنین گذرد و بر لبها  
 که خرقه را بر او ریخته تا عامه خلق را مضرت نرسد و در آن خرقه را بر او ریخته و دریا آورد  
 دریا برگشت و گوشت باقی ماند بعد از آن نماز چهارده اش بجا آوردند و درین کردند بعضی  
 از مشائخ آن در خواب دیدند که خدا با توحید گفت مرا بیا و زیر گفت او را  
 در پیش تو که حاضر شد گفت اهل شیطان آمد و گفت ای منصور من نیز دعوی بهتری

میگوید و تو دعوی خدائی من مردود و تو مقبول چرا گشتی گفتن طعون تو در مشیت  
 دینی بودی خود را هم میدیدی او را هم  
 اما من خود را نمیدیدم گماهر گفت  
 کسانیکه ترا میزدند ایشان را چه حال باشد و کسانیکه شمار از دند حال ایشان چه باشد  
 گفت آنانیکه میزدند ایشان را چه بود شد بگو او شریعت که شریعت من گزید و دیگران  
 حقیقت که یکی از الحق میگفتند و آنانیکه میزدند ایشان را یکباره شد از حقیقت و از شریعت  
 نشد زیرا که ایشان حقیقت من میدیدند و از شریعت مردم مانند کسب ایشان آفرینان  
 بدبختان که خود را بنصوح علاج نسبت میدهند بنصوح از سران سرکافت و با این رشتی که بر خود  
 او میرفت از اخلاق و شیوه است تا بدین راه پاک نشوند و این بدبختان را اگر کسی یک چوبه  
 اگر قوت داشته باشد بقابل آن زخم شمشیر نکند و الا دود و دگرنگ از دور ترگزیند  
 و منصوبند بیان را میگوید و خود بیرون نمیشد و بعضی از این بدبختان مردود ملاهی  
 طالع دارند و گویند که میان عاشقانیم این شخص کفرست لقوله علیه السلام المکاحی  
 حرام و الجاوس علیها فسق و التلذذ بها کفر و ایشان اطاع ملاهی را و دارند بلکه قصر  
 کنند و شوریده حال پیدا کنند و گویند که با حال سخت داده است و درین میان  
 ایشان را خیر از غیب مکاشفه میشود و چنانکه بهشت و دوزخ و کرسی عرش و این  
 همه اطوارات شیطانی است و در شرح مشارق مسطور است که بعضی حرام اتقائیه  
 و در قانع الیعدت آورده است که شیطان گفت خود را در و بر گاس میکند پس است  
 میشود و مستی شیطان و گریه آغاز میکند و نعره میکند و میزدن و میزدن و عامه خلق  
 ایشان را عاشقی میداند و حرام اتقائی را حلال میداند کافر شوند و بعضی ازین  
 طائفه الت ملاهی را در میان آورده بلکه چنانکه از راه رادیش خود می آورند و یا تخم  
 مرد و از وی غزل خوش و از وی میشوند این نیز حرام اتقائی است زیرا که اصحاب رسول  
 رفع صوت را تلاوت قرآن نزد یک حربه از آن منع میکردند چگونه باین جا بلان بر  
 بخت روا باشد و وجه تحریر این در جمله و اکثر کتابهای فقه مسطور است نظر باید کرد  
 مختار الفتاوی و تفسیر کشاف و سایر تفاسیر و تحفه الفقهاء و لبان ابواللیث کفر در

در بیان بعضی از این کلام اتقائی است



و غیر ذلک من الکتب المشهوره و در قانع البدعت آورده است که آنچه بعضی صوفی  
چاپل در رساله‌ها آورده اند که در پیش حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرستاده  
زده اند و حضرت رقص کرده بود این لفظ محض کفر است و افتراء و بهتان مگویند  
حضرت مرزیا که اگر چادر مبارک حضرت رازق اوقات تاسع سموات سوخته می‌شد چنان  
در قصه چهل تن این گفته شود انشاء الله تعالی دیگر اگر رقص حضرت کرده بود و بر پا  
و یا سنت نوشته مرزیا که آنچه پیغمبر صلی الله علیه و سلم کرده است از مس و قبل و یا غیر ذلک را  
سنت است یا تحسین قصص سنت می‌بود و حال اینکه در کتابها با فقهاء حرام اتقاقیت و آنچه  
در بعضی رساله‌ها نقل از کشف المحجوبین کرده اند که امام اعظم ابو حنیفه هم سماع را حلال دانسته  
است و شیخ الاسلام لها نوری قدس سره میفرماید که تمام کشف المحجوبین را از اول تا آخر فصل  
بفصل بیکه کلیه و حذف حرف در تحت نظر آوردم و دروندیدم اگر در و بوده باشد هم  
باشد مرزیا که در حدیثها و کتابها با فقهاء حرام نوشته اند و اگر در و حلال باشد این مصنف  
غلط گفته باشد و به خلاف فقیهان مسئله آورده باشد و آن که بجنس است و قصه  
چهل تن نیست که ایشان از بیت مهر عیسی علیه السلام بودند بلکه است او ازین بیشتر  
بنموده آورده اند که روضه مهر عیسی بر کناره دریای میگذشت و کس قصصاران  
در آن نواحی جامه و شسته چون مهر عیسی را دیدند جامه ایمان آوردند و چون کناره  
در پائینی میگذشت کس قصصاران از آنجا مسلمان شدند و این همه یکم چهل کس شدند  
و یک کس ایمان بود که چون مهر عیسی را دیدند و گهواره سخن میگویند و زنی با سپهر در پیش  
او ایستاده بود و گفت عجب مکرر زمان که سپهر را در سخن در آرد و ایشان پاک  
بنشینند فرزندش و حال گفت لا اله الا الله عیسی روح الله لے ما در من که مکرر  
ماورش گفت چه خوب است در آن عتقا مسلمان شدند و آن فرزند را نیز بهمه عیسی نهاد  
آن هم چهل کس شدند و در گنبد دیواری بودند چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله  
سلم در شب معراج میرفت به آنجا رسید و در آن گنبد را کوفتن گرفت گفتند کیستی گفت منم  
محمد گفتند در میان ما منی نمی‌گنجد چهر پیش گفت بگو منم خادم الفقرا چون حضرت

چنین گفت در رایاز که در حضرت درآمد گفتند که چون خادم الفقیر با منی و از کعبه ایامان  
بخش کن جبریل حضرت را تعلیم کرد و پاره آب را گرفت و آن را در آن آب باید  
تا آب شد و آن آب هر یک را در دهانه چشاند گفتند آمانا خادم العتر بود و بعد  
از آن یک روز ایشان طاس را در پیش نهادند و رنگ دست بر کشاد در حال آن که هر چهل  
کس آن رنگ کشاده شد و خون همه در طاس فرو میشد حضرت رسالت پناه را از یگانگی  
ایشان بهایتی شوق پیدا شد سر اجنبانید حتی که دستار مبارکش بجانب قفا آمد و نیم سر او  
برهنه شد و بجهت شد تا رنگ سر آن گنبد سیوخت و بهتر جبریل آن دستار را  
گرفت نه افتاد و گفت یا رسول الله اگر تمام سر شما برهنه شده میبود تا سبع مکتوبات عشر  
و کرسی همه سوختند و این تنبیه است بر آنکه هرگز سر حضرت از روی شوق و محبت برهنه  
نشده بود و نه جامه او بر زمین افتاده بود زیرا که رقص کردن برهنه ساختن جامه  
را از تن بدر کردن خلاف شرع است و خلاف شرع هرگز از حضرت در وجود نیامده است  
و آنچه ایشان حجت می آرند که فلان مشایخ رقص و سماع را رائج داشته است و ایشان  
اقرار بدان مشایخان میکنند پس ایشان را نیز حجت آن مشایخان میتوان بجا  
آورد که آن صاحبان ندیده اند که حق را چنان که بایزید بسطامی اکابر و اشتریک  
و از ان اولیا الله منقول است که سماع را چند شرط است اگر تمام بر حائے باشند  
متابعت مایان کنند و الاضال مضل باشند شرط اول آنکه همه مجالس اهل علم باشند  
حتی که مسطور است کسیکه حافظ قرآن نباشد او را مرید نمی توان گرفت و در عارف  
المعارف آورده است مرید و قمر مرید گردد که در بیست سال هیچ گناه او نوشته  
نشود یعنی هیچ گناه از او در وجود نیاید شرط دوم اینکه همه اهل آن مجالس فانی از خود  
و باقی حق باشند و فناء ایشان متعین معلوم میشود که هیچ تنگی بر او اثر نکند و هیچ  
بنفس و کینه در دل ایشان نباشد که قول الشاعر فرمود رفت بر سحر و بیک جمله فناء  
بشری چونکه همه ذات بود باز همان ذات شده یعنی چنانکه اکل و شرب اثر تیغ بر او نماند  
این اهل کردند و یا شیخ کامل در آن بیان داشته باشد که او بصفت مذکور موصوف

باشد پس ایشان ساجد و سکنند در مذبح و ایشان پاک نذر و سوم شرط اینکه قوال  
 و فتمه گویند نیز بمانند ایشان باشد هیچ طبع دنیاوی نداشته باشد و از خطوط نفسانی  
 یا ایشان خبر نباشد شرط چهارم اینکه یکی ایشان با طهارت باشد که الوضوء صلاح  
 المؤمن و بی سلاح شیطانی یا ایشان کارزار بکند شرط پنجم آنکه در میان جوانان امر و  
 نباشد شرط ششم آنکه در آن میان زن باشد و نه در جای که زنان ایشان آید بپنند  
 شرط هفتم این که در جای باشد که رون نداشته و در پوشیده باشد بلکه آواز ایشان  
 نیز نرسد و این پزختمان و میان جمع مردم از زمان و مردان و صغیر و کبیر حاجی آرند  
 زن و مرد و کودک و در قصص میدارند چگونه از ریاضانی باشد و چگونه از ضلالت نجات یابد  
 شرط هشتم اینکه بر دیار حلیم باشد یعنی اگر کسی بر ایشان و بر افعال ایشان بدگوید یا کسی  
 خصومت مخفیانه بلکه گویند ناجازست و مایان خود میدانیم که خلاف شرع است و مایان را باین مختار  
 نیست زیرا که اگر با اهل شریعت و دعوی حکایت کنند خوف کفر است و معلوم نیست که ایشان حجت قوی  
 بیارند مگر در رساله و بر رساله عمل نیامده است زیرا که بایت کلام الله و بحدیث رسول الله عمل  
 کرده نشود و کتب فقهی بوجود اختلاف پنجم کرده شود پس چه جائی آنکه بر رساله عمل کرده شود و کتب  
 فقهی عمل نشود و هر که از کتب فقهی باز گردد و قرار بر رساله کند گو یا که فقه را نکر شده باشد و منکر فقه  
 رساله مسلم و در سخوارف المعارف سری متخطی فرموده است که اگر قصص کنند و فقه  
 بر سر نهند و او را از آن خبر نشود پس این هنگام رقص و سیاح کند شرط نهم اینکه اگر مردان  
 و یا غیر ذلک از مردان حالتی او را کار کنند پس شیخ چنان قوت داشته باشد که در حال  
 ایشان را از احوال خود بپاگاهانند چنانکه حماد الدین ناگوری را گفته اند که در روم سفر  
 مرید خود فرو آورد گفت ای مرد بد آنچه لائق حال من است بپیدا کن گفت چه باشد گفت  
 آلات تلاهی گفت درین ولایت عالمان اکابر شیخ میدارند گفت من و اعم تحت ایشان  
 را مرید در حال از هر گوشه پیدا کرد و باین شرط مذکور در گوشه رفتند اما چون فتنه  
 پوشیده نمیشد ماند در حال این سخن را عالمان شنودند و پیر بادشاه زمانه بر وند بادشاه  
 فرمود تا او را بپارند چون رسول آمد برخواست و هفت قدم روان شد باز گشت

و نشست گفت امیر بادشاه فرض بود بجا آوردم و رفتن پیش بادشاه فرض نیست  
رسول رفت بادشاه با جمیع عالمان بنزد کیش آمد همه مردمان ترسیدند عالمان  
گفتند شمار انشا بد که خلاف شرع پیدا کنید گفت اگر چه خلاف شرع است ولیکن من  
مرض دارم که بغیر ازین صحت نمی یابم و این در کتب فقه مشهور که از سزاگندای حرام  
حلال گرد و اگر طبیب جادق فرماید گفتند مایان از مرض شما خبر نداریم شیخ و حال تو آنان  
را بیرون کشید و آلات ملاهی را بیک جای جمع کرده نهاد و بر بالا ایشان چادر انداخت  
از زیر چادر چندان نغمه گوناگون پیدا شد که بادشاه و عالمان جمع بیک کت در پیش  
شدند و بهوش افتادند از آن حالت که شیخ را بود از وصول و مرکاشه خبر ارشدند و  
چون بهوش آمدند گفتند که این کار خاصه شما باشد و کسی دیگر نکند آهنگی غسل کردند که در شریعت  
جنب شدیم که این خلاف شریعت است شرط و هم اینکه از سبقت مراتب و در خبر باشد که بدان  
مانند سبقت کی جامه می پوشند و ترکی باره جامه بگویند و آن چنانست که جامه سفید را می پوشند  
و بر آن جامه شش رنگ جامه را بدوزند اول پارچه کبود و کبود مراتب نفس است که در مراقبه و غیر مراقبه  
تکلیف کرده کل ماسوی قدرت دادند و دوم پارچه حقیقی رنگ بدوزد که این مراتب را می یابند  
که در حال از اکثر اول برداشته دارد و نظر بوجدت کند و در چهار ناچار پاس انقاس کند که قول اشهر  
فرود بر خیال غیر حق ساعرض آن - این ریاضت بسا که آن فرض آن - پارچه سوم  
سرخ خالص دوزد که این مراتب فواید می یابد و در این مراتب یک چهار ناچار سبک دوزد باشد  
زیرا که القدوسی صاحب الوقت که در کل احوال سر به پیرو همان معلومات قدیم دارند که نشو و نموی  
عشق نام غیریت یافته است پارچه چهارم زرد بایزد این مراتب سر می یابد که میان روح  
سراجی و روح انسانیست و الی هذا درین فواید روح است و آن جامه سفید که نام وجود  
او گرفته است بمراتب روح می یابد هر گاه که سالک آن مراتب روح سراجی شتراق یابد بر علم  
لذت برده کشاده گردد که هر دقیقه بر و فرود آید از مسائل مشکل فی الحال بکشاید چنانکه  
امام عظیم رحمه الله می گفت که علم عطا است گاهی باشد گاهی نباشد پس بر شتابا و که بر یک  
بقدر امکان خود فتوی و روایت و پیرو علم لدن آنرا گویند که او را نیز دو یک خدای



چنان مراتب پیدا شود که اگر مسئله شرحی در آید و فی الحال حکم پاره پنجم سیر می باید آن  
بر مراتب نفسی می ماند که کم شدن و ختم انبیا در آن است پاره ششم سیاه باید و  
آن بر مراتب اخفا که نماید کم شدن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم  
در آن است که می گفت سُبْحَانَكَ لَا تَعْصِي نِثَاءً اَعْلَيْكَ اَنْتَ كَمَا اَنْتَ

علی نفسیک از آن حالت است. شرط یازدهم اینکه ازین اسماء خبر دار باشد طریق  
نزول و عروج اودانسته باشد که هر دو پیش که عالم باین مراتب باشد جمله ماسوا  
الله را در خود پسند از طفیل این اسماء زیرا که هر چه هست ازین اسماء خارج  
نیست یعنی چنانکه از ازل الازل از مراتب احدیت که آنرا اخفا گویند که این بود  
نابود خود و خوش خفته بود و بعضی رسید که آنرا مراتب وحدت محض مانند و از آن بوحده  
که آنرا ذات صفات گویند و از آن بعلم نور و شهود که آنرا کثرت اسماء و عیان ثابت  
و ظهور علم گویند و از آن بتوحید که آنرا انحصار وحدت و حقیقت مختلف اشیا که می باشد  
برای ظهور باشد و از آن بر محل کن که آنرا مکتبه و سرلوحی و غیر ذلک و از آن روح انسانی  
و از آن بسیر که میان روح و فواید و از آن بقوا که محل اخذ است که آنرا اخفاء بنده میگویند و  
از آن بضمیر که آنرا سر بنده میگویند و از آن بقلب که درین صفت مومنی و کافر می می باید و از آن  
بصدر که در آن جا صفت سلام می باید و از آن تبارک و از آن بدایع و از آن اثر در جوارح  
پیدا شود و تا در عمل آید و از دماغ بخواس و محال می باید پس هر چه است محال است  
او سمعیت دارد و بصر سمعیت بصارت او بصیرت دارد و کلام به سمیت صفت و تکلیم دارد  
پس چون سر و اخفا در علم او میریزد است در جای که علم است بصیرت و در جای که بصیرت  
است و زندگی کل اشیا بر زندگی اوست و قیام هر شئی بقیومی اوست و قیام دوم  
هر شئی بقیام و قیومیت اوست پس چون به سمع و بصر به علم به میشتی به  
میشتی استی کل یوم هو فی شان شود و چون به پانزده مراتب مذکور سمعیت و بصیرت  
نزول یافته بدین طور ظهور ظاهر شده خود چنانکه ندارد و بخود قیام ندارد و ساکنان  
حق را شنوند و از او بینند و از خود به و زنده خود را و غیر ابطال می کنند اگر بدین جمیع

کنند و ابا شد و درین اشکال نظر کن تا اسرار انهم کنی داین شکل مرغ بمنزله قلب خود این اسرار گوشه  
 بگوشه چنانکه نوشته شود بر بینی و بر ران و بینی و خود در میان و در گوشها گردل بدین ترتیب بگردانی  
 تا من احتصم بالله فقد نجحنا نجات یابی و ایستشطان گردی و در حالت استغراق با وی نیز از  
 دست مرده مگر خود درفته شود شرط دو از و هم آنکه این چنین شخص لازمست که دوزه از فروض و  
 و خوب و سنت از و در ترک نرود تا اگر دوزه از شریعت بجای نیامده باشد و او را حال بدین  
 احوال باشد همه مکر زبانی و استدراج شیطان بود چنانکه منصور و یارید و سبطی و غیر ذلک اگر چه  
 سخنان ناموافق در شرع میگردند اما در حال غیر حال ادا بشریعت از دست نمیدانند و در  
 رساله ابو علی و و باری مسطورست که اگر سالک این حالت استغراق دست و بدنش را ترک  
 و بدین گفت دوزه آداب شریعت از دست نهد زیرا که برکت ظاهر باطن بریده و دیگران یک متابعت  
 حضرت رسول الله است اگر از یک کس برداشته میشد از حضرت رسول الله میشد و چون از و برداشته  
 نشد او ترک نکرد و با چگونگی ترک بهم که باین را بهر از باطن نمیشد مگر متابعت او پس حال  
**فرمان** که از و در و نشان خام طبع و صوفیان جاہل دورانی تا و دست شیطان  
 نگر دی و با زمره عالمان متقی و پیران گزاشینی تا دشمن شیطان و دوست رحمان شوی چنانکه در صحیح  
 واردست روزی شیطان مویهایش خود کرده و بریده سجدت رسول علیه السلام حاضر شد حضرت  
 رسول گفت ای ملعون چرا ریش آکنیدی می گفت یا رسول الله حق تعالی ابر من خطاب کرد که برو  
 و ریش حبیب من آنچه از تو پرسد بد و راست گویی و راست گفتن بمن دشوار بود و بنا بر آن ریش را  
 کندم رسول گفت بگوئی اول اینکه دشمن تو کیست شیطان گفت دشمن من توئی و بعد از تو عالمان است  
 تواند حضرت از شادی چنان برید که کلاه مبارکش باسمان رسید و گفت که دشمنان تو دوستان خدا  
 تعالی باشند و دوستان تو دشمنان و عیب گوین و برهمنان و آنچه معلمان کفرانده شیطان گفت آری  
 در امت تو شیخان جاہل و صوفیان نارسیده که از حقیقت درویشی و تصوف خبر نداشته باشند  
 چیز از مکاشفات بر ایشان نخایم و عقیده عقاید ایشان تباه کنم حضرت گفت راست گویی که  
 با امتان من چه خواهی کرد و گفت متقیان را و وقت نزاع ایمان سلب کنم و اکثر عاصیان را  
 گفت است بد بخت متقیان را چگونه فریب دهی گفت جاہل باشند بوقت نزاع بعضی دیو بری را

بصورت خود و براق و قصه و بهشت لقم و اورا مبارکبادی کویا نم آن جابل العجل خود غره شود بخیار  
 و ضیق و بیخ و بخت را دیو و پری بصورت پیروم شد و غریزان او میدارم و ایمان در میان خوف و  
 است خوف از او کم شود و فکر و دلقوله تعالی و لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون و ایمان  
 عاصیان را بدان ملک بخت که ایشان از فایت گناهان خود و بهشت باشند من دیو و پری را بصورت ما  
 کردیم و در رخ و شراره کم و امید او منقطع میشود و از رحمت خدا نا امید شود و فکر و دلقوله تعالی  
 الله لا یبیس من روح الله الا القوم الکفرون بدان الیضرب الذکر که شیخ زاده شیخی را شاید و میت  
 زاده پیری را شاید و در شرح مشارق آورده است هر که به شیخ زادگی و سید زادگی  
 پیری کند او ضال و مضل است و لهذا هر پیری که خلیفه بسیار داشته باشد نیز نشانی گمراهی است و مشائخان  
 کبیر از واجتر از فرموده اند و حضرت شاه ناصر خضر و اسرار خلیفه بودند از ان اورا مشائخان قبول نمیدادند و یکبار  
 جلاله خلیفه را و شیخ نصر الدین بود که تمام ولایت ما در النهر را به ملک رسانده و قتل عالمان بجای آورد  
 پس پیری را کسی شاید که دست بدست تا عهد رسول الله از پیر کامل آورده باشد چنانکه این فقیر خاکباز  
 صغیر و کبیر از سلسله اجازات از حضرت پیر خود رسیده است و اورا از هر چند خود یکی این مشائخان  
 از سلسله بطریق مناجات و تحریروا هم آورده ام که طالب این سلسله باشد شاید که اسامی شریف ایشان  
 بیاد دار و ما در هنگام مصیقت احوال بعد از تعالی شفیع آورد و حاجتش بشکایت آید که ما قال علیه  
 والسلام من احب شیئا اکثر ذکوه آورده ام هر که هر روز و حکایت از اولیا ماضی مذکور  
 و یا بشنود و بشکایت خاطر ادا آید میاید شود اول شجره خیمه اهل بهشت که این فقیر حقیر مسمی بملا  
 یزید ننگرهای از حضرت شیخ المشایخ و اولیا و پیشوای زمانه شیخ یگانه فرد الزمان بمنزلت عین  
 الانسان حضرت شیخ علی زمینی بن قنبر علی قدس سره آورده است حضرت شیخ را بهیت نفر  
 و آشنایان هر دیان بودند که بغیر از اهل علم شخصی را امر بدین میگرفت و تلقین میکردند و اگر چه عامی محض  
 خدمت او روزی چند میگذرانید از برکت شیخ چنان مؤثر میگشت که درین زمانه فساد ذره از  
 شریعت مصطفوی تجاوز نمی نمود و خود را بنود انشا الله الی بحرمات را از و نیاز شیخ را  
 المسلمین شیخ علی بن قنبر علی که بانو داشت الی بحرمات را از و نیاز شیخ المسلمین شیخ سالار به عطا  
 روحی و قدس سره که بانو داشت مناجات او بیکه عارف الحارثی را چنان شرح فرموده که یک کون اند

علم فقہ اور امام اعظم ثانی می گفتند و در علم سخن اورا شہاب الدین ناگوری سے گفتند آورده اند کہ روزے و انشمنہ ان از ماوراء النہر و خدمت او حاضر شدند و میان ایشان مباحثہ در مسئلہ فتاویٰ و شیخ خراسانی را فرمود تا فلان کتاب را بیارند و کس برداشته آور و نہ شیخ در حال یکشاہ و انگشت را بران سطر بنا و دو انشمنہ ان و در ان حال عذر تقصیرت بجا می آورد و در مریدی او اختیار کردند و **وایضاً** آورده اند کہ چون ہمایون بادشاہ ولایت ہند را مسلم کرد بعد مدتے لشکر افغانان بدو مقابلہ نمودند بادشاہ از برائے شجاعت و عا د شیخ بجانب اجمیر متوجہ شد وقت منعی بود کہ در رسید چون شیخ سر از مراقبہ بالا کرد اہل مجلس واقفہ را باز نمود کہ بادشاہ زمانہ قیامے دارو گفت کہ چہ میخواید بادشاہ گفت ملک میخوام شیخ در مراقبہ شد بکذاستہ کرت سر بالا می گرفت و طریق حاجتش منی رسید باز در مراقبہ شد بعد از مراقبہ سوم دست برد آورد کہ از برائے سلامتی سر بادشاہ فاسخ خوانید حضرت ہمایون بسبب ہمان دعا از حد و نجات یافت بعد از نجات از موضع لاہور دو واسطی را بر بدیہ شیخ فرستاد و **وایضاً** آورده اند کہ روزے فرزند ایشان شیخ حسین بہوا فرستاد و جوانی در سیر خرابات بیرون شدہ بود و زوان چند از ہر طرف بدو رسیدند و ششیر چند بروی زدند اما بوجودش اثر نمیکرد چون در خانہ آمد شیخ برو قہر و غضب تمام فرمود و گفت کہ فقیران را بسوار می میر چہ کار گفت اے پدر طریق اثر ناکردن تیغ چہ بود شیخ دست مبارک خود را بدو نمود کہ بگوید شدہ بود باز شیخ را از اینجا کہ عاوت درویشان ست از اظہار کرامات عار پیدا شد سر بر زمین نہاد و اودار الفناء بدار البقار حلت نمود **الہی** کجاست را ازو نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بہار الدین صاحب رحم کہ با تو داشت و اورا از اینجا حاکم گویند کہ در اینچ احوال بغیر لا بدی تکلم نمی کرد و روزے فرزند صغیرش را بنزدیکش راند کرد تا مگر باین فرزند تکلم کند طفل اورا بغایت مزاحمت رسانید چنانکہ از ریش و تیغ اورا می گرفت و بدو ملاعبت میکرد و شیخ دست را بطرف زمین اشارت کرد و فرزند سر را بران او نہاد و بعد از مدتے چون دیدند طفل جان سخت تسلیم کردہ بود و آورده اند کہ روزے از مریدان او انکار نمود و مباحثہ کرد کہ فی زمانہ کرامت نیست شیخ



و شافعی کے شاگرد ہیں۔

گفت بہت کرامات علیٰ فی دار دنیا۔ لہا کون فقہم اہل النوال یعنی کرامات  
 اولیاء حق مست مرید گفت اگر کسی واسطہ باشد پیدا کند و برین مبالغہ نام نہو  
 شیخ دو رکعت نماز بعد از سجدہ و وضو بجائے آورد و گفت از جان بہتر بیخ نیست  
 و سر زمین نہاد و طاعت بنود الہی بکھر مست راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین سید حامد  
 الدین قدس سرہ کہ با تو داشت الہی بکھر مست راز و نیاز شیخ الاسلام  
 و المسلمین شیخ حسام الدین قدس سرہ کہ با تو داشت و بعد از بیعت ایشان راز  
 محرمت منع میکرد و از انکہ سادات بودہ اند و ادب سیادت او نگاہ میکرد و اما حضرت  
 سید حامد الدین از عمر خدمت بقایت و لگیری بود و از عدم خدمت پیر  
 خود عدم سعادت خود را قیاس میکرد و بعد بلا غایت و جہد بلا نہایت مے نمود  
 کہ مگر وقتی از وقتہا بہ یگانہ نوع خدمت مشرف شود قصاراشے حضرت شیخ حسام الدین  
 قدس سرہ کہ بر بام بود چون میخواست کہ فرود آید حضرت سید حامد الدین قدس سرہ خود را  
 در طاقچہ زمینہ پایہ پنهان ساخت کہ مگر پائے مبارک ایشان بر بدن ایشان  
 برسد ہمدردان بود کہ حضرت پائے را بر پشت ایشان نہاد اما چون دانست کہ آدمی  
 است در حال جست زدہ فرود آمد گفت کیستی گفت منم فرمود غرض چہ بود گفت  
 خدمت و گیر میرنمی شد این را ہم نوعی از خدمت دانستم پس حضرت شیخ حسام الدین  
 قدس سرہ خواست کہ اورا اذن ارشاد بدہد تا بخواند شید کہ اگر قیص خود بدہم در وقت  
 پوشیدن دامن بلائے سر ایشان خواہد آمد و اگر دستار بدہم نیز بفرق او قرار یابد  
 و این را ایے ادبی میدانم کہ لباس من بفرق ساوات قرار یابد اما بہتر آنست  
 کہ سر او را دل خود را بدہم تا وقت پوشیدن در زیر پائے ایشان در آید چون حضرت شیخ  
 حسام الدین صاحب سر او را بدو کشید و داد حضرت سید حامد الدین از انجا  
 کہ حد چند ان آداب مرشدی اورا رعایت مے داشت سر او را دل گرفتہ  
 بر سر خود بست بعد از چوں حضرت شیخ حسام الدین دانست کہ در اخلاص طلبا بہت مست  
 و در خدمت ثابت نہت شفقت لاناہایت در شان او مداکر و ممرات او را نگاہ

اللہ تعالیٰ درخواست کرو و او را اذن ارشاد و اونس لائق حال طالب این است که اگر چه سید زاده  
و شاهزاده و خان زاده باشد خدمت را از دست نهد الهی بحکمست راز و نیاز شیخ  
الاسلام و المسلمین شیخ نور قطب عالم قدس سره که با تو داشت و مناقب او آورده اند که وقتی  
که بادشاه زمانه ناگوار او در تحت حکم آورد و در قریب شیخ نزد بیوه بود که خود را در حفظ او

محفوظ می داشت سپاهیان بدو مزاحمت می رساندند و اموال او را بے تکلف می خورند  
بیوه زن استعانت به حضرت شیخ برو شیخ در پیش ظالمان شد که قیام را بغایت مظلوم  
نمی توان ساخت ظالمان خنده آغاز کردند قطب از جائے نمی خیزد و شما چگونه آمدید  
شیخ گفت مگر نخواستہ باشم ایشان فی الحال کس اینمزشش دو امید ندگفت که در خانه هم  
نشسته است و در اینجا هم حاضرست ظالمان ترسیدند و از اینجا بجا شدند و این  
احوال ابادشاه نشان دادند بادشاه را پافصد مردان خوانین بودند فرمود تا پانصد

مسجد و پانصد مہانی متبیا کنند و بادشاه نیز مسجد و مہانے تیار کرد و این هزار و دویست  
بیک کرت او را دعوت نمودند در یک ساعت در هزار و دویست جائے پیدار بود و تخت  
خود نیز نشسته بود و در بعضے جائے خوردنی خورد و در بعضے جائے نماز را اقامت  
می کرد پس هر که دعوی قطبے کند از چنین طلب کن الهی بحکمست راز و نیاز شیخ  
الاسلام و المسلمین شیخ علاء الدین اسعد لہا نوری قدس سره که با تو داشت الهی بحکمست  
راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سراج الدین قدس سره که با تو داشت الهی بحکمست  
نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ نظام الدین اولیاء احمد و محمد بدو آنے قدس سره که با تو داشت  
و در مناقب او آورده اند که روزی در تنگناے می رفت یک  
بچگان را افتاده دید که می طاقت شده فریاد می کردند گفت ما در ایشان چه

شد گفتند که درین شب او را دوجور و گفت فریاد میکنند ما در ایشان چه فریاد کردند و در  
حال از کوہ بیامد و بران بچگان خود ایستاد ایمنآ آورده اند که شیخ را پانصد  
قوال بود که هر روز برقص و سماع می رفت روزی عالمان زمانه جمع شدند و شیخ  
رکن الدین قریشی بدو پیش کردند تا با او مباحثه بکنند چون پیش در رسید هر دو با هم

در مناقب شیخ نور قطب عالم

مسئله در مناقب شیخ نظام الدین

هر جا که روند و شیخ در قفس شد قوالان را فرمود که چستی قرار نماند باشد قوالان سرود نواختند  
 چون بجانب شیخ رکن الدین رسید از دامنش گرفت و بنشانیدش باز بر قفس شد بکذاشتن  
 کرت او را منع کرد چون بکرت بمفتم بر قفس شد شیخ رکن الدین روان شد و جمله عالمان  
 متابعت او کردند بعد از ساعتی پرسیدند که یا شیخ چرا را که می گفت من با او چند سخن  
 در باطن کردم که شوار ابدان اطلاع نشد اما درین سخن گفت که می گرفتم در هر کرت باطن  
 می برآمد و در کرت بمفتم بجای رسید که مراد را نجان نبود آورده اند که چون مفتاح  
 انجمن را تصنیف میکرد یک مسئله بر مصنف و شوار آمد مرید خود را فرمود تا فلان وظیفه  
 و کتاره دریا بخوان که حضرت علیه الصلوٰه و السلام بتو نماید و مشکل را حل بکند مرید بچنان کرد  
 حضرت علیه السلام را وید گفت یا نبی او را بار دیگر کجا باشی گفت در مجلس شیخ نظام الدین خواهم  
 یافت آورده اند که بار دیگر مسئله مشکل افتاد همان مرید بمجلس شیخ نظام الدین رجوع  
 کرد چون پرسید دید که شیخ بر قفس بود و بهتر حضرت علیه الصلوٰه و السلام موضع رقص ابدان  
 پاک میکرد و مرید در شک افتاد که شیطان باشد یا حضرت حضرت علیه السلام باز گفت که شیطان  
 بصوت پیغمبران نشود و درین اندیشه بود که حضرت علیه السلام در پیش او آمده و مشککش فرمود مرید  
 گفت یا پیغمبر خدای این چه حالت است گفت اگر موافق مشرح میکند اما طالب خلص است  
 که طلب باخلاص دارد و مرید چون این شنید بسیار در پیش شیخ نظام الدین ایستاد بعد از  
 فراغ شیخ طلب انابه کرد و در طلب شجره شد شیخ گفت که استاد شما مشرح است شجره مراتب  
 نکند اما چون آنکس الخلق بسیار کرد و کلاه و شجره بدو داد چون در پیش استاد شد واقعه باز نمود  
 استاد بدو تهر و غضب تمام کرد و فرمود که شجره را بدو برگشته بدو مرید ایام نمود که من شرم  
 دارم بعد از این هر دو با هم روان شدند چون رسیدند دیدند که شیخ باز در قفس بود ایشان  
 در مجلس او استادند چون شیخ بطرف ایشان آمد هر دو استاد و شاگرد او هم صداقت  
 کردند اما سنگ و روی مریدش بجای تیر شد شیخ گفت چیزی به باطن داشته  
 باشید و الا کار شما به ظاهریست و حضرت شیخ را گفته اند که چون به نظر تیر به کمر نگاه میکرد  
 در حال سرش از تن جدا می شد بعد از فراغ مریدان پرسیدند که یا شیخ مایان چند آن تیر را

باطنی کرویم برایشان چنانکه شیخ گفت کہ من چند ان تیر طریقت برایشان زدم اما حجتہ شرعیہ  
چنان پوشیدہ بود کہ تیر طریقت در حجتہ شرعیہ اثر نہی کرد ایشان شجرہ را بدو دادند  
شیخ گفت من چہ کہتہ بودم اما شاگرد ثواب طاعتی کرد و درین حال من مخیر نہ ام اگر مریا بنیہ  
بکشید مجبور ہستم گفتن باز در قص شد تمام آن مجلس بیک کرت کار و زو نہ اما در پیچ اثر نکرد  
بعد از فراغ معذرت نمود ایشان گفتند کہ این چنین کار خاصہ تو باشد و کسی گیرانشاید  
**مناقب دیگر آورده اند** کہ بادشاہ زمانہ را در ہر وقت پانصد طبق تصدق می فرستاد  
شیخ را نیز پانصد طبق می فرستاد بادشاہ را غیرت بکار شد کہ تصدق او بمن برابر و مساوی می باشد  
آنچہ از اموال و املاک شیخ دادہ بود ہمہ را حمانعت نمود اما شیخ بعد از آن دو چند ان طبق می کشید  
بادشاہ چون دید کہ باین نحو است مردان او را کار بکار میگرفت بزور و ستم و قلعه دہلی را راست  
می کرد و مردان این واقعہ را بہ شیخ باز گفتند شیخ گفت این قلعه بر بادشاہ حرام است او میر  
و درین قلعه خزان بچہ نہ چون قلعه ہتیا شد و بادشاہ بطرف قلعه سوار شد مردان گفتند کہ یا شیخ شما  
چہ گفتہ بودید شیخ گفت دہلی دور است ہذا چون بادشاہ بدو ازہ رسید مردان تعجبیل کردند کہ  
یا شیخ در آمد گفت مہنور و درست آورده اند کہ چون بادشاہ سر بدو ازہ در می آورد از باکا  
دو ازہ بقدرت اللہ تعالی سنگ از دیوار جدا شد حتی کہ بر سر بادشاہ رسید و مغز او برآمد  
الحال تا این زمان ہرگز خرم نشود و در قلعه دہلی می یابد الہی حکر مست را ز دنیا ز شیخ  
الاسلام و المسلمین شیخ فرید شکر گنج مسعود سلیمان چشتی قدس سرہ کہ با تو داشت در مناقب او آورد  
اند کہ شیخ فرید بہا و الدین فکر یا ہر دو در پیش شیخ شہاب الدین شہروردی شہرزد و سید جمال  
بخاری و شہباز قلندر سرور و غیر ہمراہ بودند اما شیخ فرید را و رول خطہ آمد کہ شیخ را سینہ بہنایت  
کلمان ست بماند زمان چہ واقعہ باشد حضرت شیخ شہاب الدین دریافت آہا ہر چہ را را یگان مرغ  
بداد و گفت این اورچا فوج کنید کہ کسی نہ بنید ہر سہ کس مرغ را گشتند اما شیخ فرید بے کشتہ  
آورد و گفت چہرہ گفت ہرچہ جان نیست کہ او نمی بیند بعد از آن حضرت شہاب الدین او را فرمود کہ  
بر مردان خدا تر اطلب کن کہ ترا بمن کار سے نیست و از عمدہ تو نحو اہم بر آمد شیخ فرید گفت  
کہ یا کسے را بنیائی فرمود و در پیش قطب عالم شود و طلب شد چون بزرگ یک شہر قطب عالم رسید



دید که باکو و کان بازی و لعب میکنند و چون بفکرش آمد دید که بر تخت نشسته است اما چنان آگاه شد  
 که یکی در آن میان کو و کان همین شخص بود زیرا که مراتب قطبان است که در یک ساعت هزار گز شمر  
 بنمایند قطب عالم را بجز مدت افتاب و خورشید که در شب آتش کردن افتاب و از و ناچیز شد و در  
 حوائج بلند شیخ را دید که عوافر و در حال آن جایگاه روان شد و دید که دختر صاحب جمال  
 سرش نه قوم حکام الله را میخواند آتش طلب کرد و حاجت فرمود گفت اگر چشم خود را کشیده بمن  
 ببری آتش بد چشم شیخ و در حال کار در برابر گرفت و چشم مبارک را کشید و بدو داد و آتش اروان کرد  
 بعد از گرم کردن افتاب قطب عالم بیرون آمد و چهارت بگرد فرمود فر چشم تو چه حال دارد گفت  
 حضرت درو میکند گفت بکشائے که باز آمد چون بکشد آمده بود اما کنیزی داشت تا نشان  
 مردان گم نشود علی الصباح همان دختر جلال و زر را گرفته در پیش قطب عالم شد شیخ آن اموال را  
 بفقرا تصدق کرد و او را شیخ فرید تزویج کرد و اذن ارادت او را بجانب پٹنه فرستاد اما دولت  
 پٹنه را را جپال جوگی گمراه ساخته بود قصه او آن بود که روزی با دوشاه پٹنه در شکار  
 شد اما در بیابان و دشت گل بغایت مصفا دید فرمود اما او را ازین بکشند چون زمین را کاویدند  
 دشت از خانه کشیده بود چون همان خانه را خراب کردند دیدند که جوگی در آن خانه نشسته است  
 و پنج آن دشت در کاسه اوست با دوشاه بدو متوجه شد جوگی چون برآمد عالم تسبیح را بیان کرد  
 تمام ولایت اگر اه ساخت چون حضرت شیخ فرید در آن لواحق رسید گوشه را بجزو قرار داد و  
 در آن زمان تمام نظر مردان بدان جوگی گرفت آوردند که شخصی را اذن محله داده  
 گاؤ شیر دار نمائی استاد در پیش شیخ رفت که ای گوشت نشین و عاکن تاناده گاؤ من شیر بدی شیخ  
 دهاکر و همچنان شد بکذا تا اهل آن محله بدو جوع کردند چون شهرت یافت سخن ابیاد شاه  
 رسا شریف پادشاه شیخ را دعوت نمود فرید علیه الرحمۃ حاضر شد و گفت که این چنین  
 مسلمانان را شاید که دین خیر مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم را تبدیل بد با دوشاه گفت که  
 جوگی چنان و چنین گرامت دارد اگر شما بدو برابری کنید از او برگردیم شیخ فرمود لهذا  
 آسان خواهد کرد چون در رسید شیخ را گفت تو که باشی شیخ فرمود صاحب این ولایت منم  
 جوگی گفت که مرا با شما کاؤ مشورت نیست بلکه کار به گرامت است جوگی بر مصداق

خود بنشست و در هوا شد شیخ هر دو کفش مبارک خود را بالا انداخت جوگی چنان رفته بود که دیده  
 نمی شد و آن کفش او را بر سر زده باز آورد و بعد از آن شیخ فرید بالا پرید جوگی نیز در عقب  
 او بالا رفت بعد از ساعتی جوگی فرو آمد بعد از شیخ فرو آمد جوگی در اقدام شیخ افتاد و توبه  
 کشید و مسلمان شد گفتند چرا گفت مرا بر بکت عمل بود با این آسمان رفتم و بالا را ندانم اما  
 او را بر بکت عمل ایچان بود از من در گذشته بود و در کنگره بهشت رسید تمام عالم مسلمان شدند  
 و شیخ الحال در اینجا آسوده است و او را از اینجا شکر گنج گویند که روزی بار بار می شنیدند  
 گفت چیست یکی از آن میان گفت خاک است فرمود و خدا بد شد بعد از آن چنان دیدند همه  
 خاک بود باز بر آن راه آوردند گفت شیخ شکر است گفت خواب شد باز شکر شدند و  
 آورده اند که روزی بر مقبره نشسته بود و مرید خود را و فن میکرد و چون کردند رنگ  
 روش متغیر شد باز بر جائی شد گفتند یا شیخ چه حال بود گفت گم گار بود و عذاب میکردند  
 من بشفاعت استاد و منور سخن تمام کرده بودم که قطب عالم در رسید و او هنوز در  
 عالم بود که شیخ معین الدین در رسید و او هنوز در کلام بود که او از نعلین شیخ عثمان را در پی برد  
 شد و لطف بر ملایکه آواز کرد که به نظر دیوانه خوابید سوخت و الا بگریزید یا ران گفتند یا شیخ اگر  
 بوی بخشد فرمود تا حضرت رسالت پناه علی الله علیه و سلم همه حاضر می شدند و الهی می  
 از دنیا ز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ قطب الاقطاب قطب الدین بختیار را و شیخ حشمتی و غیر  
 ره که با تو داشت و در مناقب او آورد و اندک که شیخ فرید گنج در وقت  
 داد بعد از سنت فجر در خواب رفت و در آن میان اسلام شد شیخ فرید متحیر شد قطب  
 لم آستین را و در پیش او داشت شیخ فرید در آن میان در آمد و لایقی را دید که جای پاش  
 رفت و وضوهای گوناگون است شیخ فرید در آن غسل کرد باز از آن آستین پیرا رفت و شیخ را  
 آورد و بکذا مناقب هر یک چند آن است که در تحریر نیاید اما بعضی را که میا و داشتند با هم  
 یم الهی بجز هست را ز دنیا ز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ معین الدین حسن بختیاری حشمتی  
 نداشت در مناقب او آورد و اندک که روزی هندو را هندوان می سوختند و تمام  
 تا آنکه دست افروغ و چه نمی سوخت مردم نیک می شدند ناگاه از جانب قطب شیخ آمدند

مسئله در مناقب قطب الدین بختیار

مسئله در مناقب شیخ حشمتی

برآمد که این دست را بنزد یک من وزن کنید زیرا که روزی من در جلدی دست را بالا کردم و از  
 آن برآید موافقت بطاعت دست را بالا کرده بود از آن نمی سوزد و مناقب شیخ ابوالقاسم بن  
 مختار بن محمد الهی کجاست راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ عثمان بن قیس سرکه که  
 تو داشت الهی کجاست راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حاجی شریف زندی قدس سره  
 که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین خواجه قطب الدین و دو و چشتی  
 قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ ناصر الدین ابو  
 یوسف چشتی قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین  
 خواجه قدوة الدین ابو محمد چشتی قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز  
 خواجه ابوالسحاق چشتی قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز خواجه ناصر الدین  
 چشتی قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز خواجه مشاهیر علو دینوری چشتی قدس  
 سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز خواجه مشاهیر از رفاه یافته است الهی کجاست  
 راز و نیاز خواجه ابوبکر بن محمد قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز خواجه ابو  
 حنیفه چشتی قدس سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز خواجه ابراهیم بن ادریس  
 سره که با تو داشت الهی کجاست راز و نیاز خواجه فضیل بن عیاض قدس سره که  
 الهی کجاست راز و نیاز خواجه عبدالواحد بن زید قدس سره که با تو داشت الهی .  
 راز و نیاز خواجه امام حسن بصری رضی الله عنه که با تو داشت و بدانکه امام حسن  
 معتقد را همای بود روزی در کنار مهانی بود شنیدند آقا به حضرت رسالت پناه من  
 الله علیه و سلم بر آب برای طهارت بود از آن آب بخورد حضرت گفت که این آب چه شگفت  
 دین پیغمبر خود حضرت فرمود من یعنی نیکو کرد و گفت بمقتضای این آب از من برکت هر دو جهان برآید  
 چون بزرگ شد سوداگری میکرد و نام او ابو سعید بود چون حضرت حسن گفت نامش حسن  
 کردند و هر دو را پیشرفت و او را حسن نامی میگفتند و رسالت کناره دریا بار بار میروار  
 کرد و در دم برآید و آب از کلاه نتران روم آشنائی داشت بار بار او را در خانه او بنادید  
 آن کس گفت که پسر شاه بلایان را درین دور سیر نیابان است اگر میخواهید شما را با نام

امام رفت در میان خمیه دید بغایت کلان ستاده اول چهار هزار کینه گان صاحب جمال هر یکی  
 با طبقهای مروارید و دست ازان برگشتند و روان شدند بعد ازان چهار هزار سفید ریشان  
 ازان گشت کردند و روان شدند بعد ازان دو هزار طبعیبان و دیران ازان خمیه گشتند  
 و روان شدند بعد ازان دو هزار لشکر ازان خمیه گشتند و روان شدند بعد ازان  
 بادشاه باد و از ده کس خوانین و ران خمیه درآمد و آن خان که آشنائی او بود او را نیز  
 آورد بادشاه گفت ای فرزند مرا اگر به کینه گان و زور و خزان نجات می یافتی میدادم چنانکه دیدی  
 و اگر بر داری سفید ریشان نجات می یافتی آورده بودم و اگر بطبیعی طبعیبان نجات می یافتی  
 آورده بودم و اگر جنگ و حرکت می یافتی می کردم و اگر بزاری ما و خوانین نجات می یافتی آورده  
 ام اما کار بخداست که ازین هیچ چیز قبول نداد و بعد از مردن امام ازان کس سوال نکرد که  
 این چه کار است گفت بادشاه را پس وفات یافته است در هر سال همچنان میکنند امام هم ازان  
 جامی روان شد گفت که بارها مرا برضائی خدای تصدیق کن که اینچنین خدای قادر که ازین  
 چیز بکس هیچ قبول نداد و چگونه طلب او را ترک هم و طالب دنیا می فانی با شتم و از انجا به ملک  
 رجوع کرد بعد از اطوان در طلب علم شد تا امام زمانه گشت اما چون اصحاب کم شدند و در  
 هر روز حلت مینمودند مگر مرتضی علی رضی الله عنه مانده بود اما هم حسن باتفاق صحابه و پیش  
 مرتضی علی که م الله وجه شد و بیعت کردن خواست و گفت که حضرت رسول فرموده  
 است اصحابی کالقوم بایهم اقتدایم اهتدایم آنچه تو از حضرت آموخته باین فقیه تعلیم کن مرتضی  
 فرمود که روزی در خدمت رسول الله صلعم نشسته بودم حضرت فرمود چشمان مرا بین  
 که چگونه می پوشم چشم پوشید و گفت لا اله الا الله باز فرمود که چشمان من پوش و بگوئی گفت حضرت  
 رسالت پناه فرمود و در یافتی مرتضی علی که م الله وجه جهان روشن هر چه اندک کرد و فکر و بجهت تعلیم  
 کرد و تا این زمان همان روش در میان صوفیان رسالت داد و راسته صد کس مرید بود و بنام  
 مانند او گشته بودند و ازان میان بدو کس اهانت داد یکی عبدالواحد بن زید و دیگر جمیع عجمی ایجاد شد  
 پنج خانواده از عبدالواحد بن زید از میان یک مرید امام فخریه بوده اصل نام بن حارث و قصه او را  
 در فصل بیان مذکور کردم باز او را برآورد و آورده اند که روزی زنی سر برهنه میرفت امام گفتش آن زن



سر پیش آن خان از خود خبر داشت سر پوشید گفت ای امام من از محبت آدمی چنان مستور عجل بودم که هرگز  
 را فراموش کرده بودم و تو دعوی محبت خدای کنی چگونه در پیش من سر را دیدی امام واقعه باز پرسید گفت  
 شوهری دارم که در چند سال محبت کنی او کرده ام اما چنان محبت او آشفته ام که از محبت او خبر ندارم  
 ولیکن درین ایام خواهر زن دیگر بگیرد هر چند میکنم این محبت او را نمی توانم صبر کرد ایام فریاد برآورد  
 که این فتنه بجهت من است بگوید و او در کلام مجید خود فرموده است ان الله لا یغفران لشیء من غیره

دون ذلک من یشاء الهی بحکمست راز دنیا را میرالمومنین علی رضی الله عنه که با تو داشت  
 الهی بحکمست راز دنیا را زمره کائنات خلافت موجودات شیع روز جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله  
 که با تو داشت الهی بحکمست ذات مقدس و مظهر خویش که مرادات و مشروعات این بچاره برآورد  
 غیر که دانی بمنش کمال کرمک من خدیوم فقرات فلان شجره دیگر از سلسله سهروردیه  
 که تعلق با پادشاه سهروردی دارد که حضرت شیخنا از او زن داشت و از او با این فقیر ملا درویش  
 شناسائی رسید الهی بحکمست راز دنیا را شیخ الاسلام و المسلمین شیخ علی ترمذی که با تو داشت  
 بدان اسک فرزند که ارواح جمعیست لطیف که تعلق دارد و بدین انسانی تعلق تصرف و  
 تدبیر و روح غیر نفس است و نفس غیر روح زیرا که در هنگام خواب میرون میرود و نفس بر جای میماند  
 یقول علیه الصلوٰۃ والسلام التوهم ان الموت و در حدیث دیگر در مشارق

آورده است که ان الله یغفر الذنوب و احکم حثیشا یرد علیه کما حیث یشاء یعنی قبض میکند در  
 خواب باز میگردد و اندر میآید چنانکه روزی این فقیر از حضرت شیخ پرسید که بدینچنان چه  
 یگویند که ارواح صورت ندارد حضرت شیخ فرمود که محض غلط میگویند و این در اکثر جایهای  
 مستورست اما چون در رحم منزل می شود بهار اید میدارم که ارواح ما را بمنزل مورد پرور  
 بود و مصنف این رساله نیز نشان گفته بود با در خود تصدیق مذکور که لایل دران ایام من  
 و خیر بودم پس فقیر نیز از ان مقام خبر دارد و در فقر از ان احوال خبر دارد و که گفت چون من از  
 رحم فرود آمدم مرا در فلان پیر نهادند بودند الهی بحکمست راز دنیا را شیخ الاسلام و المسلمین  
 شیخ سالار بدیه عطاء الله حبیب مد روحی قدس سره که با تو داشت الهی بحکمست  
 راز دنیا را شیخ الاسلام و المسلمین شیخ قطب الدین محمد اجمری قدس سره که با تو داشت

الهی بحسب راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ نظام الدین مہاجر قری قدس سرہ کہ با  
 تو داشت الهی بحسب راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ سید جمال الحسن البخاری قدس  
 سرہ کہ با تو داشت و پیر سید جمال بخاری اول است کہ ابن جہانیاں گویند۔ الهی بحسب  
 راز و نیاز شیخ رکن الدین قدس سرہ کہ با تو داشت نقل است کہ شیخ پانزدہ ماہ در حج  
 ماور بود بعد از ولادت جہاد و شیخ بہاؤ الدین ذکر یا زود و رکش پرسید کہ این مقدار چہ اہر در حج  
 دیدماندی گفت در ہر ماہ دو سیارہ از کلام اللہ یاد میکردم اذان و یرمانم و اواز پر خور  
 اذن آورده بود الهی بحسب راز و نیاز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ بہاؤ الدین قریا  
 قریشی قدس سرہ کہ با تو داشت و ذکر یا نام پیر او بود منقول است کہ شیخ راحضرت شہاب  
 الدین دعا کردہ بود کہ ہر کہ ترا ببیند و بعد از جہازہ ترا بہ بنید و ہر کہ بعد از جہازہ تو منارہ ترا  
 بہ بنید یعنی گنبد ترا اورا بدو رخ کاری نباشد چون این سخن بہ شیخ فرید شکر گنج رسید و خاطر  
 گذرانید کہ مرا شیخ قطب عالم بیچ و دعا نکرد قطب عالم دریافت حق او دعا کرد کہ ہر کہ مرید تو شود  
 و مرید تو آرزو قیامت ہر کہ درین سلسلہ تو اقتدا کند اورا از آتش و دوزخ خلاصی باشد و  
 شیخ رکن الدین آورده است کہ در شب حق تعالی را در خواب دیدم بمن چنان ہمزد و گفت ہر کہ  
 سہ کرت این را تکرار کند اورا بہتو بخشیدم از برکت این اسماء یعنی شیخ رکن الدین و شیخ صدر  
 الدین و شیخ بہاؤ الدین باید کہ این سہ کرت تکرار کند الهی بحسب راز و نیاز شیخ  
 الاسلام و المسلمین شیخ شہاب الدین سہروردی قدس سرہ کہ با تو داشت منقول است  
 معراج حضرت پندرہ سال بود اما چون برگشتہ آمد جایی خواب نمود گرم بود و این را طلسمات الهی  
 نید کہ بر بعضی یک ساعت بلیا شد و بر بعضی چند سال شیخ شہاب الدین را مریدی بود مؤذن  
 و در ہمین التماس جو بود کہ اگر من طلسمات الهی امید دیم روز جمہ در مسجد دمشق کہ آنرا معاویہ  
 بنا نموده است در رسید و در زیر آن مسجد جوئے آب میرفت در حال جامہ کشید بعد از آن  
 ب در آمد چون سر بالا کرد و ولایتی بیرون شد کہ نام آن ولایت نمی شناخت چنان  
 کہ بر سر آب نشسته بود ناگاہ یک درویش نیک محضر برویش آمد گفت چہ شخصہ و اقدہ باز  
 اورا در خانہ برد بعد از مدت دختر بدو نکاح کہ دو فرزند آن چند از تو ز شدند و از آن

روزے نیز برائے غسل و ران جایگاہ جامہ کشید چون در آب در آمد سر بالا کرد کہ باز در میان  
مسجد بیرون شد و جامہ ہائے او بچنان نہادہ بود و مردمان ہنوز بمسجد حاضر نشدہ بودند  
جامہ پوشیدہ و در مسجد متحیر شد و نشست بعد از آمدن شیخ مسجد چون نماز ادا کرد شیخ بدو تبسم  
کرد کہ متحیر سہمباش میخوای دیدی آن مقام را بدو معائنہ کرد و توشہ گرفتہ روان شد بعد از تہ  
ماہ و در آنجا رسید زن و فرزند از خود را بیاورد الہی بکرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین  
شیخ ضیاء الدین ابوالنجیب عبدالقادر سہروردی قدس سرہ کہ با تو داشت الہی بکرمیت راز  
و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ وحید الدین ابو عمر سہروردی قدس سرہ کہ با تو داشت الہی  
بکرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ محسن عبداللہ معروف بہ عبود سہروردی  
قدس سرہ کہ با تو داشت الہی بکرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ احمد سواد  
و نیوری قدس سرہ کہ با تو داشت الہی بکرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین شیخ مشاہ  
علو و نیوری قدس سرہ کہ با تو داشت الہی بکرمیت راز و نیاز شیخ الاسلام و مسلمین  
شیخ جنید بغدادی قدس سرہ کہ با تو داشت در قبال البدر عت شیخ الاسلام  
لہا نور می آورده است کہ آنچہ بعضی صوفیان گویند کہ شیخ جنید رقص میکرد و سماع می  
کرد راست است اما در آخر عمر تائب شد و توبہ کرد و آورده اند کہ شیخ خواجہ زاوہ  
حضرت سری سقطی بود و در پنج سالگی نماز میگذارد اما سرانزدیک نہاد و روزے  
سری سقطی گفتش کہ ای پسر مرا دورتر بیا دید نہاد و گفت آری بفرمایند بچنان است  
اما سرمن از کہ اللہ میگذرد از آن نزدیک جوینم روزی چہرہ سری سقطی بطواف کعبۃ اللہ  
میرفت و در مسجد حرام چہار صدہ لیلیہ اللہ را یافتند کہ ہمگی در بیان شکر بودند چون  
سری سقطی را دیدند مفرح شدند کہ از جواب احسن شنویم سری سقطی اشبارت بجنید کرد  
کہ از و پرسید شیخ جنید گفت شکر گفتار بانی نیست بلکہ شکر آن بود کہ چون نعمت  
منعم را صرف خود کردی پیش قوت آنرا در عبادت او صرف کن باز نعمت دیگر  
طلب تا شکر بجای آورده باشی ہمگی پسندیدہ روزے و راز و نیاز گذشت  
کہ در کان اورا بنگ و کلون میزدند گفت بنگ نزنید کہ پائے من شکند و او می

پائے نمی رسد بلکه از عبادت محروم مانم الهی بجز مرتبه راز و نیاز و شیخ الاسلام و المسلمین  
 سری سقطی قدس سره که با تو داشت الهی بجز مرتبه راز و نیاز و شیخ معروف کرمی قدس  
 سره که با تو داشت منقول است که رودی سر بر آفتاب نشسته بود سر بر آرد و تبسم کرد و باز بر آفتاب  
 نشد باز سر بر آرد و در گریه شد مردمان پرسیدند که چه حالت گفت در هر زمانه چهار مرتبه در  
 عیب باشند و غیب از آگونی که هیچ ذره از شریعت و افعال و اقوال تجاوز نکرده باشند  
 ولیکن از مراتب خود نیز خبر نداشته باشند و نه مردان دیگر خبر داشته باشند و نزدیکی صاحب  
 مراتب باشند و در هر زمانه چهار صد ابدال میباشند و امام شافعی پهل بود و منظر دریا را کسی  
 پرسید که امام شافعی از کیان است گفت ابدال است و از مالک و نیاز پرسید که چه حال  
 دارد گفت بعد از و بماند و کسی نمیشد و ابدال آنرا گویند که صاحب مراتب صاحب  
 علم باشد که از جمله لغزیدنی خبر داشته باشد و نیز قیام زمین با ایشان است که گفته اند  
 كَوْنُ الْأَبْدَالِ كَحَفَّتِ الْأَرْضُ وَمَا فِيهَا و در هر زمانه چهل و نود میباشند و مراتب  
 ایشان اعلیٰ است از مراتب ابدال که فی کل شیء انتباه دارند و در هر زمانه چهار  
 نقیصه باشند که هر چهار گوشه دنیاوی بر ایشان آبادان میباشند و ایشان  
 را نقیبان حق گویند و خاصیت ایشان آنست که هر چه خواهند شود اگر آفتاب  
 را در شب باز آرند برگشته باز آید زیرا که وجود ایشان از خوفانی و کجی باقی چنانکه  
 آهن را کسی به آتش گرم کند تا سرخ شود بعد از آن هر چه به آتش میسوزد بدان آهن سوخته  
 می شود از خشک تر در هر زمانه دو نفر نجیب باشند که ایشان را نجبا گویند و معنی نجیب  
 در صراح بیان کرده است پوسته پیراسته و پیوسته را گویند چنانکه میوه چهار مغز پس  
 گویند که پوست اول ایشان شریعت است و پوست دوم بمنزله طریقت و مغز بمنزله  
 حقیقت پس معلوم باد که تا کسی بشریعت آراسته نباشد بحقیقت نرسد زیرا که ابتداء  
 انتباه هر چیز شریعت است که متابعت حضرت رسالت پناه است چنانکه اول  
 پوست پیدا شود و بعد مغز و ایضاً نجیب گرامی شده را گویند و نجبا جماعه و  
 انتخاب برگزیدن را گویند و معنی نقیب نیز بیان فرموده است نقیب توده مردم در



نیکی افعال و اقوال و دانسته و جهل و قوت و نقیصا جماعت و ایضا نقیب نفس را گویند که مجرور  
صفحات باشد چنانکه سگ که بر در صاحب خفته باشد و مردم را به بانگ کردن در آزار و آوا  
نیز نقیب گویند و مردم و روسه نمیدارند و مردم و دنیا و آواز نگاه نگذارند پاکس و تنقیب  
در سفر با گشتن را گویند و آواز و تیغ را گویند و ایضا کسی را که در خود را همیشه از  
دست خود نهد و ابدال دیگر کردن را گویند قوله تعالی من الخوف امنا یعنی از  
خوف بسوء امن برآمد و ایضا لا بدال قوم من الضم الحین لا یخلف الذین  
من هم اذا مات واحد بکل الله تعالی تمکنه باختر یعنی چون بمیرد بر جائے  
او دیگر را می نشانند و در هر زمانه یک نفر قطب می باشد و قطب آن گویند  
که جمله ذرات و بنیادی را چون خرد و یکت دانا باشد و در هر زمانه یک نفر غوث میباشد که  
احوال این جمله خبر دارد و ایشان از مراتب و احوال او خبر ندارند و غوث فریادس را گویند  
هرگاه که مراتب قطب نقصان یا بد غوث از حق تعالی می خواهد و نزدیک بعضی محققان  
میری و پیشوای را نشاید مگر قطب پس شیخ فرمود که هرگاه که یکی از ایشان بمیرد و بجای او دیگر  
نشانند چنانکه غوث بمیرد و بر جائے او قطب می نشانند و چون قطب بمیرد و بجای او نجیب را می  
نشانند و چون یکی از نجیب بمیرد و بر جائے او نقیب می نشانند و چون یکی از نقیب بمیرد و بر جائے او آواز را می نشانند  
و چون آواز بمیرد و بر جائے او ابدال می نشانند و چون یکی از ابدال بمیرد و بر جائے او یکی از مردان غیب  
نشانند و علی بن القیاس مراتب همچنان از یکی به دیگری میرسد یعنی چون غوث بمیرد و بر جائے او قطب  
نشانند پس بجای قطب خالی ماند بعد از آن یکی از نجیب را بجای قطب بر و پس نجیب یک کسی  
می شود یکی از نقیب را بجای نجیب بر و پس نجیب یک کسی میشود یکی از آواز را بجای نقیب بر و یعنی  
بمراتب ایشان میرسد آواز از چهل یک کم میشود یکی ابدال بمراتب آواز و رسا پس ابدال  
یک کم میشود از چهار هزار یکی از مردان غیب را بمراتب او میرسد پس مردان از چهار هزار یک  
می شود یکی از عامد خلق را بمراتب او میرسد و درین زمان یکی از مردان غیب را بمراتب ابدال  
در خاطر داشتیم که مگر را بجای او خواهد بود اما بنده می زنار دار را از مار برید و بمراتب او رسا  
ترسد هم که بسا آن زنار در گردن من اندازد و از آن در گریه شدم بدان قدر

فرزند که شیخ از نجیبان بود و عادت در پیشان هست که خود را از هر چیز فروتر می بیند و در خوف  
 می باشد از انجمنان گفت در انجمنان یکی از مریدان سوال کرد که قطب در کجا وفات یافت  
 که این اولیا مذکورین بر اقباب یکدیگر رسیدند گفت قطب در روم بود و هند و در گجرات  
 بود و من در وکن بود و ام گفت میان روم و گجرات چه مقدار مسافت باشد گفت سه ماه  
 مرید سوال کرد که یا شیخ از اطراف عالم چون خبر داری از این مسئله نیز جواب بده که مر قدام و  
 نیم مر و ناقص کیان گفت فردا بترا چون آمد شیخ رحلت نموده بود و متخیر شد اما بسر قبرش  
 رفت و فریاد کرد که ای خواجه آواز یکشیر باز گفت ای سپهر خواجه شایان کیست که زوال ندارد  
 گفت جواب دینی می خواهم گفت دین روز نگفتم که هنوز متخیر بودم اما امروز از حیرت خلاص شدم و  
 مر قدام منم که ایمان اسلامت آورده ام و نیم مر و توئی که ایمان تو در خطر است و مر و ناقص کی  
 است که از هیچ بلا ای قیامت نگذشته و لاف میزند چنانکه ابو بکر صدیق رضی الله عنه می گفت  
 من بمانم بدان کسان که از اسهال قیامت نگذشته اند و خنده قهقهه میکنند یعنی مر و ناقص کی  
 است که از هولها نگذشته باشد و لاف مشا به و درویشی و شیخی میزند و بعضی گفته اند که مر قدام  
 آنست که کار را بجای اظهار کند که فلان بکرم خود ادا موجود آورد و نیم مر و آنست  
 که اظهار کند که می کنم و از دور وجود آید و ناقص آنست که اظهار کند که می کنم ولیکن از دور وجود  
 نیاید و شرمند شود که المذاقی اذا و کلا خلف وین ترکیب مکر است الهی بجز حیرت  
 را از دنیا ز شیخ الاسلام و السالین شیخ داود طائی قدس سره که با تو داشت آورده  
 اند که روزی نشسته شد در محفل شخصی در آمد و طلب آب کرد و کینزک آب آورد و بخورد  
 گفتند چرا گفت بخواه این کینزک روزی تعلیم کتاب کرده بودم مبادا که این باجر  
 آن تعلیم برسد و از ثواب محروم بام روزی که گرامه سخت بصرای نشسته بود و ماورش در رسید  
 گفت چرا در سایه نمی نشینی گفت در عراق ناشائستنها می دیدیم و عا کردیم که خداوند پائیم  
 بشان تا از جمیع و جماعت باز مانم و این ناشائستنها را نه نیم الحال نمی توانم جنبید و بعضی گفته  
 اند که بوقت آمدن او در مسی خلق چنان بود و استقبال تو جبر نمودند که بعضی مر بعضی را زیر پا  
 می کردند شیخ دعا کرد الهی کثرت خلق نوعی را از انواع دنیاوی مستحق مراد من کن تا ایشان را روم

زمین شد و دیگر آورده اند و در هر خانه که می بود تا آن خانه خراب می شود بخانه دیگر می رفت تا در  
 سر آن یکخانه می بود و بسری دیگر می رفت و باز است می کرد گفتند چرا گفت بخانه می آمد که از  
 من در دنیا آبادانی نماند چون وفات شد خانه آخرش خراب شد و دیگر آورده اند که  
 روزی درون رشید و امام یوسف هر دو بجلوت آمد و رفتند اذن بدخول نکرد و مادر او را شیخ آوردند  
 مادر پستان بالا کرد که بخت همان بشیری که از پستان من خورده که ایشان را اذن ده گفت یارب  
 رضاء تو در رضا ما درست حالا اذن نمیدادم بعد از دخول چون نصیحت شنیدند وقت برآمد  
 مبلغ زهد پیش کرد و قبول نکرد و گفت من از میراث پدر خانه فروخته ام و دعا کرده ام که یا  
 رب هرگاه این نفقه حاصل من صرف شود و رحم قبض کن درون رشید از مادرش پرسید که  
 نفقه رشید کجا باشد گفت در دکان فلان بقال درون رشید از آن بقال پرسید که نفقه رشید خرید  
 مانده باشد گفت ده یا دوازده درهم مانده است و هر روز نیم دانگ میخورد و خلیفه آنرا حساب کرد  
 که این مقدار روزی او باشد چون روز آخر شد بعد از سلام با درواشت بقیه آورد و گفت که  
 ای یاران ما و وطنی شما ندانم که من میدانم که دعائی او مستجاب باشد چون کسی را فرستادند و گفت  
 درست شب نماز میگذارد و وقت سحر بعد از دو تر سر زمین نهاد و وقت با دروید از میگردیم  
 که مرغ خوش پیده بود و او از شاگردان امام عظیم بود رضی الله عنه الهی بکرمش راز و نیاز  
 شیخ الاسلام و السالین شیخ حبیب عجمی قدس سره که با تو داشت آورده اند که در اول  
 حال ربوا خوار بود و او را حبیب ربوا خوار میگفتند مال البقر خدا را نمیداد و هر چیزی که از وی یافت  
 از سیرم و طعام و شراب و گوشت بر او می گرفت روزی از خانه قرصه در سر گاوی میاد و بر او از خانه  
 قرصه را دیگر سیرم بر او میاد و دو سر را در یک پارچه پارچه کرده انداخت ناگاه فقیری از در وارد  
 یافت گفت مرزن خود را فرمود تا از آن گوشت ببرد زن چون سرش باز کرد و دید که سر گاویست  
 هتیا شده و پوستش بر دو گسترده است زن بگریخت حبیب پیش آمد و دید که همچنان است سر فراز  
 کرد که از خدا شرم نمی کنی چندی گرفتار نفس باشی حبیب از آن حال بطلاقت شده بجانب حسن  
 بصری دوید چون در راه میرفت کوکان از دگر بگریختند که از شومیت او بایان خواهم نوشت  
 چون تو به کشید در آن ساعت صیت دوازده او در تمام عالم می آنگاه شد که حبیب از میان

وہمیان ست چون ازان طرف برگشتہ آمد کوکان بدو نزد یک شدند تا سایہ او بر ایشان افتد  
 و بہ برکت او آمرزیدہ شوند و آن اموال را تمامہ بقرضداران بخشید و دوران خانہ نیز چیزی  
 نماند و روزی ز نش فرستاد کہ جای مزدوری کردہ بیار شیخ رفت جای دید کہ آب و سبزہ بنایت  
 خوش بو و ندر انجا تمام روز عبادت اللہ کرد و وقت شام بخانہ آمد ز نش گفت چہ گروی گفت  
 وعدہ کردہ است کہ فردا بیکجا بدیم بکند او سہ روز میرفت و خالی می آمد روز چہارم ز نش انبان  
 پستش داد کہ فرزندان تو از گرسنگی مردند باید کہ امروز خالی نیامی باز در انجا عبادت اللہ کرد و وقت  
 شام انبان را از سنگریزہ سپرد کہ از بہت اینکہ دل زن آزرده نہ گرد و چون بخانہ رسید بوسے  
 طعام بمشامش رسید و رنگ و روی خانہ بلباس و گیر وید گفت چہ حال ست ز نش گفت کسی کہ  
 تو مزدور شدہ چہ مرد با مروت بودہ ست و نیکو کار و نیک محضر تو ستی بودہ است امروز سیرا  
 با طعام و لباس و زر بار کردہ آورد و گفت کہ حبیب را بگو آنچه تو می کنی ترک مری کہ من مزدور  
 همچنان میدیم حبیب قصہ حال باز منو و چون آن سنگریزہ رختند ہمہ در و مر و در وید و اقصا  
 روزی و دوزی را بر سر دار بالا کشیدہ دید یا پیاپی مے بوسید گفتند چہ گفت و طلب خو رفت  
 من در طلب خود روم یانہ الہی حکمر مت را از دنیا ز شیخ الاسلام و المسلمین شیخ حسن بصری رضی  
 اللہ عنہ کہ با تو داشت آوردہ اند کہ روزی جوانی بدکار کہ سیح از نیکی از و در وید و دنیا بدہ بود بحالت تنم  
 رسید امام برو حاضر بود و نطق زبانش بستہ بود ناگاہ امام قسم کرد گفتند کہ چہ جای قسم ست گفت این جوان  
 در خاطر آورد کہ اسی پروگار نش و بیان افعال من بد و احوال من زشت مخصوصاً درین ہنگام جلہ  
 اعتقاد باین دازند کہ فلان بد کردار بد و زنج رفت و من نیز می دانم کہ جای من در و زنج ست بیا  
 کہ دیدہ و دانستہ بدی می کردم اگر صفت رحیمی تو در کار شود کہ گمان مردم بجای دیگر مار و مرا بجای  
 دیگر باری میچ از رحمت تو کم نشود اللہ تعالی المعجز و خطرہ او را بخشید ازان قسم کردم در ان شب چہل کس  
 اولیاء اللہ او را بخواب دیدند کہ آمرزیدہ حق شدہ است آوردہ اند کہ در قریب شیخ بخوسی  
 آتش پرست بود روزی بحالت نزع رسید امام برو حاضر شد گفت اسی شمنون چونے گفت چنانکہ  
 داند گفت و چنانکہ رضا اوست گفت چو نشت رضاے او گفت چنانکہ مراے است شین  
 گفت کہ ازین سخن بوسے آشنائی مے آمد و شما چرا ایگاز مے گردید گفت مرا خاصیت مٹھا



مسلمانان برپا نه کرده است میگوید که دوزخ است و گناه می کنید و می گوید که بهشت است  
تصدقات نمی کنید و می گوید که دیدار حق است و بغیر او دوستی نمی کنید امام گفت بقدر گناه عذاب  
کرده شوم و برکت ایمان بپذیرم شمنون گفت من نیز بنقدا و سال عبادت آتش کرده ام را  
نخواهد سوخت امام آتش طلب کرد و دوست در آتش زد و بیج نسوخت گفت تو نیز انداز قبول کرد  
گفت من عبادت الله کرده ام از آتش نمی ترسم و تو عبادت آتش کرده از وی ترسی شمنون گفت  
ایمان آورم بشرط اگر صفا من شوی اول نابودن عذاب قبر و نجات از دوزخ دوم رسیدن  
به بهشت سوم دیدار پارتی عالی ایام فرمود قبل کردم گفت نوشته بمن بده تا با خود در گور بزم بخوار  
کرد شمنون مسلمان شد چون مرد بهی از دفن کردن امام بجای تو دیگر شد و از وجود بیرون آمد  
که بدکار کرده ام بدرگاه لم یزل صامیت نوشته فرستادم از کثرت عزم و الله و در خواب رفت دید  
که شمنون طلبای پویشیده در بهشت امام متحیر آمد و گفت ای شمنون چوئی گفت چنانکه می بینی نزد  
خدا ائمه عالی با تو چه کرد و گفت از برکت ایمان و صامیت شما عذاب قبر نکرد و از دوزخ خلاص  
شدم و محبت رسیدم و وعده دیدار کرد و تو احوال ز صامیت خلاص شدی نوشته خود را گیر  
امام چون بیدار شد نوشته را در دست خود یافت و بطرف دیگران نوشته بود بطریق مذکور که

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ إِنَّهُ هُوَ الْبَرُّ الرَّحِيمُ  
امیر المؤمنین رضی الله عنہ بنی طالبی کرم الله وجهه که با تو داشت و درین شجره صوفیان را همه شیخ می  
نویسند آلهی سحر مست را از دنیا و خواجگان کائنات و خلاصه موجودات زبده نعمات شیعیه و  
جزا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم که با تو داشت آلهی سحر مست  
ذات مقدس و مطهر خویش که مرادات و مشروعات این بیچاره بر آورده و تیر گردانی نیک  
و کمال کرد یک شجره سوهم از سلسله کبر و بیدار از آغاز و بعث و بیان رسول الله کتم تا  
آخر نبایت قال علیه السلام کُنْتُ بَيْنَ آدَمَ بْنِ لَدَا أَطْلُفٍ بَرَانِ اَكْ فَرْزَنْدِ  
که از قبل ولادت و بعد از ولادت همیشه پیغمبر بود چنانکه هر سنگ و درخت بدو سلام می کرد و از  
آیام طفولیت باز آورده اند که اول سلام بدو درخت باز بخان کرده بود از آن خوردن  
باز بخان ثواب است اما جبرئیل و میکائیل بر او نازل شدند و پیش از جبرئیل ساکنی همیشه زند و شد

در کوچه را و درون غار می بود که یاقینا المذنب و در شان اوست روزی جبرئیل بصوت آدمی  
 در آن غار برود و آمد و گفت اقرا باسم ربک الذی خلق الانسان من علقه و بجز  
 گفتن این آیت روح طلب او را چون لوح محفوظ که چون وزه از فضائل او بود همه  
 کلام الله از اوّل تا آخر بیاوش شد و بعد از آن بهر عاونه آیت را فرو می آورد و آنچه  
 حضرت رسالت پناه صلعم یک کت از جبرئیل می شنید و هرگز او را فراموش نمی کرد و لقول تعالی  
سقر تک فلا تنسی در شان اوست و آنچه در کتب مسطور است که قرآن در لیل القدر  
 نازل شد آن از لوح محفوظ باسمان دنیا نازل شد و فرشتگان او را برگ و چمنان  
 یا قوت نوشته و آن قبل از ایجاد آدم علیه السلام بود جبرئیل از او غائب شد حضرت  
 رسالت پناه فرمود که این چه باشد که میاد من شد مبادا که نگردد من شاعر گشتم از آن  
 اندوه خواست تا خود را از کوه اندازد و شیطان او از کشید که ای محمد از تو نشاید که شاعر  
 گردی موت تو به که شاعری تو حضرت چون نزدیک بکوه رسید جبرئیل را دیده و در هوا بصوت  
 اشتر که با من راست را بر پائے چپ نهاده و میگفت که یا محمد ترسول الله انت ترسول  
الله وانا جبرئیل و هذا عهد ذک الذی اخبرج ایاک من الجنة و این فریاد کننده مشر  
 تو است باده از فرقیته مشو بعد از آن حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم بطرف خانه خود  
 آمد بی بی حدیجه کبری رضی الله عنهما منتظر می او بود چون این بشنید گفت صدقت که  
 و پیغمبری تو هیچ شک نباشد مایان پیش ازین دانسته بودیم بی بی گفت باش تا نوافل را برسم  
 و نوافل هم خدایچه بود و عالم زمانه بود که هر که کتاب مسبو قین را در حفظ داشت خدایچه چون قصه  
 بدو گفت نوافل گفت صدقت که در پیامبری او شک نباشد اما چون او بگوید که جبرئیل اندرون  
 حال تو سر خود را برهنه کن اگر جبرئیل باشد شرم کند و بیرون رود و اگر شیطان باشد بیرون نرود  
 بی بی چون بخانه رسید مهتر جبرئیل از درون خانه درآمد حضرت گفت باز آمد گفت و درون است  
 یا بیرون گفت اندرون است بی بی سر را برهنه کرد و مهتر جبرئیل شتاب از خانه بیرون شد گفت  
 چه شد گفت بیرون شد چون سر پوشید باز درآمد خدایچه گفت آستیا که تو پیغمبر گشته بمن نوافل  
 چنان گفته بود بعد از آن چون خدایچه ایمان آورد در آن شب بمقتا و هزار سر واران قوم

جن آمدند و ایمان آوردند بعد از آن مرتضیٰ علی کو دک بود اکثر اوقات در خانه حضرت رسول  
 او شش روزی چون بخانه او میرسد وقت صبحی بود که حضرت با خدیجه سیر و نماز صبح میگذارد و بعد از  
 سلام حضرت مرتضیٰ سوال کرد که این چه امر است حضرت گفت یا علی من پیغمبر شدم گفت چند سال است  
 که باین چشم نبوت تو دیشتم راست باشد گفت ایمان بسیار گفت باش تا ما در و پدر را پیغمبر بدانی  
 گویند که مادر را پسید اما اصح آنست که چهار قدم بجانب خانه برداشت باز فکر کرد که محمد کز و دو کوه  
 بنود برگشته ایمان آورد از آنست که او را در چهارم جا ذکر میکنند و مراتب از دیگران کم  
 شد روز سوم ابیطالب را وارش سوال کرد و مادر مرتضیٰ علی نیز فاطمه نام داشت و بعد از مرتضی  
 او ایمان آورده بود اما بابی طالب نمیگفت از ترس و او پیغمبر مرتضیٰ علی را گما باشد گفت نه لم  
 مگر در خانه محمد بوده باشد چون ابیطالب سید وقت صبحی بود و باز رسول الله در نماز بود و بعد از سلام  
 پرسید که ای حاکم گوشه این چه امر است گفت یا علی من رسول شدم گفت است باشد چند سال شد که  
 منظوری تو بودیم اما چرا اظهار نمیکنی گفت از فتنه و غوغای قریش میترسم گفت از من شنیده  
 چه گفت پس ایمان آر گفت اخذت النار علی النار یعنی از جهت تنگ کار و آتش اقبال دارم  
 لیکن از جهت تو شمشیر نبرم بعد از آن مرتضیٰ گفت که چه می کنی گفت پاسبانی میکنم تا کافران نیایند  
 گفت از مرگ ابوطالب بگشایدی که از قریش میترسی ایمان پیغمبری او آر گفت من آورده ام  
 تو نیز آر گفت اخذت النار علی النار و لیکن شمشیر از برای شما خواهیم زد بعد از آن چون رسم عرب  
 است که در حین شرح و شادی آواز بلند میکنند ابوطالب آواز کشید مرومان گفتند که در قبیل  
 عبد المطلب چه آواز شادی است خبر یافتند که محمد پیغمبری معصوم شد ابو جهل و پدرش و سایر  
 قریش لشکر کشی کردند اما حضرت را نه در بودند هر همه برداشتاوند و هر همه بمنزله شیران بودند که در پیش  
 بعد مدت ایشان میآستاد آورده اند که ابو بکر صدیق را در آیام جاہلیت چنان عادت  
 بود که هرگز از زنان او و در مانع نمیآمد و تمام عرب بر سخن او استوار میداشتند صدیق را در آن  
 زمان کفار را نصیحت داد که ای بد بختان پیش ازین که یک حمزه بود و بیخ کفر میکنند الحال نه  
 شیران غران استاده اند بیخ قریش را خواهند کز و غرض اینکه من در پیش او روم اگر او پیغمبر  
 بود خواهم شناخت قریش معقول داشتند قول و را چون او الصدیق بجانب سواد

محمد و زنگنه با حضرت رسالت پناه پیش آمد حضرت فرمود آنا رسول الله گفت صدقت  
 صدقت صدقت و ایمان آورد تمام لشکر کفار برهم زد بعضی مسلمان شدند  
 بعضی در دشمنی ماندند بعد از آن لشکر امیر المومنین عثمان بن عفان و زبیر بن عبد الله هر دو  
 طفل نابالغ در سفر بسوداگری رفته بودند چون از سفر باز آمدند اموال و دنیاوی چون اسب و سوار  
 و اشتر و غیر ذلک من نعیم الدنیا سر یک بمقدار کاروانی تحصیل کرده آورند ابو بکر الصدیق  
 بقدم ایشان پیشتر شد گفت منزه شمارا که محمد بن پیغمبر معبوث شد هر دو برانتران سوار بودند  
 و اشتر را بخوابانیدند و از پشت اشتر جستند بفرح و شادی آواز بلند کشیدند آنا امیر المومنین عثمان  
 فرمود که این اموال من همه تعلق بفقرا دارد و در حال فقر آن اموال احقیقت کردند و پیش  
 حضرت شدند و ایمان آوردند پس درین هنگام صد و سیصد و سه کس اصحاب پیدا شدند آنا وزیرین  
 چاه کاویدند و نماز در آنجا میکردند از جهت اینکه کافران برایشان مکر میکنند زیرا که چون ایشان نماز  
 می استادند از خود نمی بودند پس درین هنگام اکثر کافران برایشان دخل میکردند بتوانستند و حکما  
 گفته اند که سه چیز از سه کس برگزینید و اول مکر از کافران و دوم ظلم از سپاهی سوم جهل از  
 افغانان و حضرت نماز بجانب بیت المقدس میکرد و در کعبه الله کافران بتان نهاده بودند و  
 ابو جهل و پیش امیر المومنین عمر شد گفت یا عمر از غم داند و محمد بنیر خاطر من چنان بار نشسته است  
 که شرح نمی توانم کردن بغیر از شما پهلوان و معتقد و رور و زمین نمی بینم اگر کلام محمد بنیر خود با الله من  
 خاک در دهن او باد و بیک صد اشتر سرخ و یک منتر خود تو بهم و دختر او صاحب جمال بود  
 امیر المومنین عمر قبول کرد ابو جهل او را شراب خورانید و مستش کرد و گفت بیا سوگند ببتان  
 بخور که خلاف سخوی کردی چون در پیش بتان شدند جمله بتان گفتند لا اله الا الله محمد بنیر  
 رسول الله ابو جهل و رپای امیر افتاد که این سخن را و پیش کس مگوئی روز دوم نیز شراب خورانید  
 آنا بتان همچنان کلام طیب می گفتند که اگر تمام عالم برهم زند یک سر موئی او نقصان نمیدکند از بیم  
 چون شراب خورانید و مست شد سوگند ببات و عزیزی یاد کرد و از آنجا شمشیر آویخت و حکم کرده  
 روان شد که درین زمان که محمد را خواهیم آورد و راه دویده میرفت آنا و فرشتگان بصورت  
 گوساله شدند و در بصوت آوی همان گوساله را میگردانند و گفتند که توانستند چون امیر المومنین



عمر رسید گفتند یا امیر اگر گوسال را گرفته ایان کرامت کرده باشی امیر و عقیب ایشان دویدن گرفت  
 حتی که بغیر مانده شد و قوتش از دست رفت بعد از آن یکی از آن گوساله گفتش یا عمر تو را  
 گرفتن بخودانی داد که مصومم حتی است چگونگی فرخواستی رسانید ازین سخن دل مانده شد اما  
 از جهت همان عهد ابو جهل آهسته آهسته میرفت از پیش دو جوان رسیدند و عرضش  
 پرسیدند که عزم تا کجا داری واقعه باز نموده گفتندش ازین عزم برگرد که او مصوم بعصمت  
 الله است و دین او در تمام عالم برپا گزیده شده و ما در خواب تو نیز مسلمان شدند امیر گفت  
 مسلمان نباشد گفتندش شما بدست خود و خرغ بشیر ایشان بدان دخل نکنید مسلمان شدند  
 و الا کافر باشد امیر چون بخانه رسید هر غریب را بنمیشد و دو بخواب داد که این را بجا خودن بیاکن  
 او دست نکرد که این مرد است در دین محمد علیه السلام شمشیر بر سرش زد و سرش شکست از کثرت  
 اندوه در خواب شد آورده اند که در آن زمان حضرت رسالت پناه کلام الله را حق و رتی کرده  
 بمسلمانان و فرستادند و درش گفت ای دختر همان در حق را بیا را بخوانیم که تا دین محمد برپا شده  
 نماید هر دو چون کلام الله آغاز کردند او بیدار شد ایشان بکسبت زده گشتند و تعاضل و زدند  
 امیر المومنین عمر فاروق رفته گفت که ای خاهر قتل از خورده دل من و درش رسیدان و گردنم اندازد  
 و پیش محمد علیه السلام روان کن که در حق او بادی بسیار کرده ام خواهش گفت یا عمر رسید پاک  
 او کینه نمی باشد دست بدست گرفته روان شدند آورده اند که امیر المومنین عمر فاروق همچون  
 در قهر میشد زمین از قهر او میترسید که قول الشاعره نظم ابو بکر صدیق شیخ صحاب به کرد و بود اسلام را  
 قتیحاب به دووم دان تو فاروق را فرق دین چند قهرش بر قید رسد زمین و حضرت  
 رسول صلی الله علیه و سلم همیشه می گفت که اگر عمر مسلمان شود دین حق اظهار یابد و در آن زمان هر  
 جبرئیل علیه السلام نازل شد گفت مرده شمارا با و یا محمد آنچه می گفتی قبول شد و عمر مسلمان  
 آمد حضرت از کثرت فرحت استقبال نمود و معانقت کرد و امیر را بنزد یک خود بنشاند و  
 اسلام عرض کرد بعد از عرض اسلام امیر گفت یا محمد پیش ازین از شما و شن تر کسی را ندانم  
 و الحال از شما دوست تر کسی را ندارم چون ابو جهل منتظر کلاه توست بیایا از جهت شما کلاه را  
 ببرم و در آن زمان بیک کت روان شدند و گفتند و کس کافران را گفتند و لشکر کفار شکست

یافتند و نه میت شدند امیر المومنین عمر رضی اللہ عنہ شمشیر آبیخته و ریت افشاده و بتان را گفت که  
 ناچیز شوید و کلمه رسول من بگوید و من نمی توانم بدست خود شکست و در حال ریزه ریزه شده  
 و با و پیدا شد بماند خاک ایشان ابیرون برو که الله را از بتان خالی کردند بعد از آن هزار بار  
 در سجده می کردند و با کمال بلند کردند القصه ابو جہل بد جہل کس را بجانب پادشاه بعین  
 روان کرد که اگر توجہ نمایند فہما و الا دین پدر کان و پدر شما خراب گرد و پادشاه بہشتا و ہزار  
 سوار توجہ نمود و بر کنارہ مکہ الله فرو آمد حضرت رسالت پناہ و اصحاب انجا کہ خلقت انسان است  
 بہشت خور و نہ ہتر جبرائیل با بہشتا و ہزار فرشتگان فرو آمد و بر کف جبرئیل نرہ بود کہ یک  
 کنار او مشرق و شام و دیگرش بر مغرب بود گفت یا رسول اللہ حق تعالی می فرماید کہ یا محمد ابو جہل  
 لشکر تو روی زمین جمع میکند و بہشت تو لشکر تو آسمان فرستادم اگر میگوی و دشمنان تو  
 ہلاک شوند بشاخص این نیرہ بعضی رابطون مشرق و بعضی رابطون مغرب اندازم و الا  
 من میدانم کہ ہمگی مسلمان خواہند شد و از تو معجزہ شگافتن بہتای طلب کنند ہزار ہانتاب  
 آفریدہ بودم کہ معجزہ تو در و نہاودہ ام حضرت مفرح شدہ پادشاه بوقت ضعی رسول اللہ را طلب  
 کرد ابو بکر صدیق و عمر خطاب بدو ہمراہ روان شدند و بی بی خدیجہ بر و خود استاودہ میگرفت  
 و میگفت کہ یا آلہ العالمین محمد را بتوسیرم از شکم او آواز برآمد کہ محمد معصوم خداست اگر تمام  
 عالم بر ہم زند یکسر موڑ او کسر نکند بعد از آن حضرت سبحانہ بی بی خدیجہ رضی اللہ عنہا از سوال  
 کرد کہ این چه آواز بود ہتر جبرئیل گفت ترا و خبر باشد نام او فاطمہ است کہ در رو و قہمت  
 شفاعت مردان بتو باشد و شفاعت زنان با او آوروہ اند کہ در و نیاسہ نور و روشنائی  
 چنان تابیدہ اند کہ روشنائی آفتاب را ناچیز کردہ اند اول آنکہ چون ہتر ابراہیم خلیل اللہ بطرف  
 روم میرفت و کافران بدو دخل کردند چون بی بی سائرہ را از صندوق کشیدند چنان توکل  
 کہ روشنائی آفتاب را ناچیز کرد و دوم آنکہ چون بوقت طلب کردن کافران معجزہ را از  
 ہتر موسی خواستند او دست بالا کرد و سیم آنکہ چون حضرت بطرف این پادشاه روان شد  
 از پیشانی او چنان نور تابید کہ روشنائی آفتاب را ناچیز ساخت و حضرت رسالت پناہ را در  
 کفر خاں چنان روشد مصلحت است کہ ابو جہل پادشاه را بخوار کرد کہ در پیش او استاودہ

بیشود و در سخن نرم گوید و او صاحب است خاک و در بین او تا به تو سخن کند لغو و با صد مرتبه  
چون روی حضرت را بدید گفت این روی خالی از رحمت و برکت نباشد و الحال قیام نمود  
و کسی زمین را بدو پیش کرد و خودش بر کسی دیگر نشست دل او چنین مثل موم که آخته شد از  
عنیم گفت تو چه آخر زمانی گفت آدمی گفت پیش از تو ابراهیم بود که آتش بر دگرار شد و من  
موم بود که عصا او همه چیز را فرو برد اول حجره همه اینها را بیان کرد بعد از آن گفت  
ترانیه معجزه می باید نمود و با بیان آریم گفت هر شکل بر خاک آسان است گفت اول این  
بگو که در دل من چیست خبر سئل آری علیه السلام گفت و خرمی دارد و ناموزون که مردم از تو میزد  
او میخواست تا دحق او دعا بکنی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم همچنان تشریف کرد و دعا کرد  
منقولست چنان صاحب جمال گشت که تمام خانه از نور تابید و پادشاه گفت معجزه  
دوم اینکه امروز از ماه بیست و نهم است و ماه غائب است در وقت اظهار راه کافران  
اواد تو میخواهم حضرت قبول کرد گفت بمنزل خوشیستن و در خانه شو چون حضرت روان  
شد او چهل گفت ای محمد بر زمین سحر تو میرود به بنیم که بر آسمان چگونه رود حضرت توقف کرد  
تا باد و چیز که گوید ابو بکر الصدیق منعش کرد که باین سگ حاجت سخن نیست چون وقت  
شام شد پادشاه گفت چنان تاریکی پیدا کن که کسی ندیده باشد بعد از آن چنان روشنایی  
پیدا کن که کسی ندیده باشد از تاریکی و درخ بمقدار سوراخ سوزن بیرون شد جهان چنان تاریک  
شد که کافران فریاد برآوردند که زهره مایان تر میدار سوال شد رفع کن بعد از آن بمقدار سوراخ  
سوزن نور بهشت بتأیید روشنایی پیدا شد که تا مشرق و مغرب دیده میشد و پنهانی بعد از آن  
گفت ما منتاب را حاضر کن تا معجزه آن از تو میخواهم از طرف مشرق بماید و تا نیمه آسمان بالا  
آید بعد از آن فرو آید و سفت شود از کوه آمد و بر تو در و فرستد بعد از آن ما منتاب  
و نیم شود و به حسب تو در آید از آستین تو بر آید و نیمه دیگر از طرف دامن در آید و از جانب حب  
تو بر آید بعد از آن باز چشم متصل شود و بطرف مغرب فرو آید باز از آنجا طلوع شود و چون بر  
نیمه آسمان برسد چنان کلانی پذیرد یعنی از میان بشکافد که تمام کناره آسمان را حلقه گیرد  
حیث که اگر در آسمان بنگرد و آسمان خالی باشد باز یکجا شود و بطرف مشرق فرو رود ۴۱

لعین خورشید شد که چنین نتواند کرد و آواز جهت سرزنش او چهل و بازگشت ملاست بسوی  
 کفار حقیقی و در حال این معجزه را میسر اند و اظهار یافت تمام کافران شرمند و متحیر شدند  
 اما پادشاه گفت ای بدبختان چه سخت دل دارید که این چنین کس را به پیغمبری قبول نمی  
 کنید مقتدا و هزار لشکر تمام مسلمان گشتند و چهل گفت ای محمد من پیدا شدم که سحر تو بر زمین  
 روان است و دانستم که ساحری تو بر زمین بر آسمان است بعد از آن مسلمانان روز بروز  
 افزون گرفتند اما کافران نیز هر طرف هجوم کردند حتی که در شهر مکه افتد یک بدیگر می جنگ  
 میکرد و بعد حکم بای تعالی بدان شد که با محمد ترا میباید که بطرف یثرب روان شوی و  
 یثرب قبیح و زشتی را میگویند یعنی حجاجه عصبیان در وید پیدا می شود چون از مکه افتد بیرون  
 شد بهتر جبرائیل فرمود که درین نواحی مکه اندر سه روز بجای باش و بر تخت خود مرقضی علی  
 را بنشان و تو درین سه روز بطرف کوه برو و پنهان شو که کفار بتو مکر خواهند کرد حضرت  
 رسالت پناه و ابوبکر الصدیق هر دو روان شدند و صدیقی شبان خود را فرمود که در فلان غار  
 هر روز شیر را آورده باش چون حضرت با صدیقی در غار شدند کافران دیدی او شدند اما بحکم  
 الهی عنکیوت برود آن غار را بنزد و شد و کبوتر بران در پیچیدنها و وسیع خود را بران طالبان  
 گرفت تا چو بیرون کند کافران گفتند که درین غار کسی نباشد اگر بویی با فضل خواب می شندی  
 و کبوتر از آن برخاسته می بودی ابوبکر الصدیق گفت که با پیامی کفار بر سر ما می رسد یا رسول الله اگر  
 نظر کنند بایان را خواهند دید و ما دو کیستیم حضرت فرمود ما دو کس نیستیم بلکه سویم با خداست  
 منقول است که در آن روز ایستاد و سوره بخود حضرت رسول الله صلی الله علیه و سلم  
 در خواب شد ابوبکر صدیق خرقه خود را پاره پاره کرده و در آن سوره اتهم می می نهاد و نادانان  
 بیرون نیامد و حضرت را زحمت نرساند یک سواد باقی ماند و در آن انگشت خود را بنهاد  
 چنانچه ما را مد و انگشت او را که بدین چون حضرت بیدار شد حال چنان دید انگشت او را در  
 دهن گرفت و برادر بیرون نمود و حضرت فرمود که با ادب یا رخا مرا چرا گزیدی گفت یا رسول  
 الله مدت سه سال است که من درین غار گذرانیده ام زیرا که در آن سه ماهی در کتب خانه بودم  
 طالب علم و در آن صفت شما میکرد و مناجات بدگاه الهی می کردم که محراب را بمن بها حکم شد که درین



عاریاکن با ایشان را برپا گرفت تا برشته انگشت او را گزیدیم تا شمارا به پنجم روز سوم حضرت برگشته  
آمد و بطرف یثرب روان شد بعد از آن فتح مدینه و با صلح آوردن با اهل یثرب و آمدن بنی نضیر  
و ابو جهل همیشه لشکر کفار جمع میکرد و دور مدینه بحضرت رسول خدا جنگ میکرد و بیست و پنج جنگ کرده  
بعد از آن هفت نفر از مرداران اعدایان عنقریب رسول خدا را در حضرت فرمود و بیاید لکان اذان  
است که اعدایان ملک میگویند چون ایشان اسلام آورند تمام لشکر خود را مسلمان ساختند  
آورده اند که در جنگ کفار زمان اعدایان میرفتند و تیر بار جمع کرده باصحاب خود و حضرت  
منع می کردند و جنگ است ششم چون ابو جهل حاضر شد و آن روز لشکر آسمان بنصرت الهی  
نازل شد و لشکر اعدایان جمع بود آورده اند که سرازین کافر جدا شد و تیغ و دیده می خوردند  
کافران شکست خوردند ابو جهل بگریختن این بدبخت اوقات و در هفت پهلوان بود  
میجکس او را گرفتن نمی توانست هفتم امر امیر اهل اسلام پیغمبر بر پیش و بی طاقت شده افتاد  
چون انس بن مالک در رسید او را افتاده یافت چند شمشیر زو بیج برداشت و گفت ای  
انسان شمشیر تو کشته نشوم بلکه شمشیر من بگیرش چون شمشیرش گرفت از پیام کشیدن نتوانست  
گفت قبضه اش بدست من ده دنیا من بدست خود بخش تا کشته شود انس دریافت که بر ما که  
میکنند قبضه اش بدست خود گرفت و دنیا من بدو داد چون شمشیر بکشتن برایش می پاشی زو پاشی انس  
را بشکست انس خواست تا او را بکشد گفت سینه مرا بشنو بعد از آن بخش اول کلمه امر از یک  
به گفت میر چون در پیش رسول خدا بری بر زمین بخت بزن تا او برسد و گوید که دشمن من انا ان  
حال درین حال هنوز شمشیر است چون انس کلام او میاورد حضرت فرمود او که شد گفت اذان  
مسکت پیغمبر گفت لشکر خود را ازین بلا خلاص یافتیم و منقو است چون حضرت  
به طرف مدینه میرفت کنده پیروز میاورد و گفت مرا در چادر بگیر بدو از هجرت رسول خدا  
مرا به نصیب سازد بدو تا از مهاجران باشم چون او را بیرون کشیدند وفات شد و نشان  
او این است آمد و من بخیرم من پیغمبر خدا را که الله و رسول الله بدر کرده  
الموت فقد وقع آثره که الله بیدار قتل ابو جهل حضرت را و او را هزار اصحاب  
پیدا شدند باز حکم باری شد که بفتح کن الله بیرون شود و در که الله باز کافران تبارک و تعالی

بودند و بالائی بام که نیز تیان بودند و یکی ایشان سه صد بیت بود و چون حضرت بولایت که  
 درآمد در نوای او فرو آمد تا سر انجام کرده بر کافران ریز و بادشاه که سفیان نام داشت  
 روزی به تجسس خود را مدیک تنها اما سپی داشت با و پای که بیا و برابری میکرد و چون از  
 خانه برآمد اسپ سکرشی کرد و او را قوت منع کردن نبود بجانب سؤل شد روان شد چون  
 اصحاب دیدند سر انجام تیر و کمان کردند تا او را بکشند حضرت منع کرد و چون سفیان نزد یک رسول  
 آمد و رول کرد که او را بشمشیر بزنم و بگذرم تا چون اسپ روی حضرت را دید چنان شجاعت استاد  
 که پای را از پای نگرفت سفیان فرو آمد و بجزرت مصاحبت کرد و حضرت فرمود ایمان بیار  
 گفت می آرم بجزر شرط اول اینکه سبب آمدن من بیان کنی که چه بود قصه حال باز نمود که اسپ  
 سکرشی کرد و درین قریب عزم شمشیر کردی اما اسپ یاری نکرد و گفت صدقنا دیگر آنکه شب در  
 خانه من چه کار میکردم گفت در بچه سپرد تو و مادر تو و من میکردم و دیگر بادشاهی از دست برود  
 این اقوت خود سازیم گفت صدقنا و دیگر آنکه اگر حال بیان آرم ننگ عار میکنم اما شرط دیگر آنکه فدا  
 جنگ میکنم اگر ظفر من یافته هم ایمان آرم و اگر ظفر تو یافتی هم ایمان آرم اما باید که آنچه در خانه من  
 بیاورد آنچه در کتبه الله و آید همان اامن ده حضرت قبول نمود علی الصبح ابو بکر الصدیق را و  
 هزار سوار از شهر در گذشت و دو هزار سوار بفاروق همراه بود و دو هزار سوار به ذی النورین و دو  
 هزار سوار بر تضرع اعلی این بیست هزار سوار رو برو دشمن روان شدند و حضرت رسالت پناه با  
 دو هزار سوار بمیدان استاد و اصحاب شمشیر چون جنگ کردند قوت کفار بسیار بود ایشان  
 را اندک شکست دادند اما ابو بکر الصدیق از آن طرف بیک یابگی تاختند و کفار را شکست دادند  
 آورده اند که اسپان ابروگان بمید و آیند و زنان کفار بر خانهها جمع شده و می استخوان  
 و دج و ثناء حضرت می گفتند و در آن دج بعضی یادمی کردند که حضرت خوابم زاده من هست و  
 یا عزم زاده و یا خاله زاده و غیر ذلک من الانساب است معلوم باد که در نوای که الله تعالی  
 کشید حرام است اما در الوقت حلال شده بود از جهت ضرورت سلیمان پارس که بالائی بام  
 کعبه را و تیر می انداخت و ابو بکر الصدیق او را شکست بعد از فتح برای جنگ  
 چنین روان شدند و درین شهر گام یازده هزار اصحاب بودند و چنین بمیل از کتبه دورست

کقول الشاعر فسل حنینا و سل بکرا و سل لحداد فمسل حنف احمد اذ هی من  
 الذخیر بعد ازیں روز بروز ماہ بہ ماہ و سال بہ سال دین حضرت رسالت پناہ اشکال فرمود  
 و در چہل غزوات حضرت خود ہمارہ بود و دیگران اصحاب میگردید و سر حج و اداعہ حجون  
 حضرت رسالت پناہ گرفتہ برآمد ہر جبریل نازل شد و این آیت آورد کہ الیوم کملت  
 لکم دینیکم و اتممت علیکم دینی و رضیت لکم الاسلام دینا حضرت رسالت پناہ  
 صلی اللہ علیہ وسلم دانست کہ نعمت الہی کلام اللہ بود و چون کلام اللہ تمام شد عمر من در دنیا  
 نباشد زیرا کہ من بغیر از کلام اللہ یک سخن نمیگفتم پس بنا بود کہ کلام اللہ نابود و سخن من  
 باشد و بنا بود کہ سخن نابود و عمر من باشد و بقدر اشتہای او را نیک و او کہ این امتان ضعیف  
 و این عاصیان نحیف کہ در دنیا و آخرت ادا نموده و نعم ایشان پیغم شود و ام الحال وقت بعثت  
 منست از چہ اصحاب بیک از ہر سنگ و چوب بیت اللہ غریب و نالہ برآمد بعد از آن رخ بگردید پناہ  
 چون در پراسامت رسیدت محرق او را پیدا شد سی صد کس اصحاب برادران محل فکر و فکر  
 تلقین محروم و مودا صحابی کالجویم یا لیم اقدیم اہلیم کما قال اللہ تعالی  
 اذ یبایعونک تحت الشجرۃ و معجزہ ہست سرور کائنات بجدیت کہ در حضرت آمد  
 بعد ازین بدان اسے فرزند کہ افضلترین بشر بعد از انبیاء و رسول ابوبکر صدیق است  
 رضی اللہ عنہ چنانکہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم میفرماید در شان او کہ تا طلوع  
 و غروب شمس نیست افضل بر بشر بعد از انبیاء مگر ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ زیرا کہ مرتضی بہ  
 پر سیدین مآورد و پدر چہار قدم برداشته بود از ان چہارم مرتبہ ذکر شد و بعد از ان او  
 دین نبوی مخفی بود و بجز و دین رسول جان نیاورد و ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ ظہر  
 دین بود بعد از رسول اللہ زیرا کہ بجز و گفتن رسول کہ لا رسول الا اللہ و تصدیق کرد  
 سبب ایمان او اکثر ایمان آوردند منقول است کہ چون جبریل علیہ السلام بخدمت  
 رسول اللہ نشستے بود کہ اگر اصحاب سے آمدند ہر قرار می بود و چون ابوبکر صدیق  
 رضی اللہ عنہ آمد جبریل علیہ السلام قیام نامے نمود حضرت رسول از او پرسید کہ وجہ  
 قیام تو خاصہ برآ ابوبکر صدیق چیست گفت در وقتیکہ حق تعالی فرمود ائی تجاہلنی

الارض خليفة و فرشتگان گفتند آنچه که فیما بین فیما بینک الله مآء  
 من نذر خواستم تا بگویم تا روح صدیق اکبر من باز نمود که گوی سر ایشان آنست که دیدار  
 حق تعالی نه بیند و تو خواهی دید پس از آن باز او استا و من است دیگر آنکه در روز قیامت  
 بر پائے است و بگوید که یارب امت محمد رسول الله را بمن بخش والا از جهت ایشان مرا بدوزخ روان  
 کن خطاب حضرت عت بر و شود که ای صدیق تو در دنیا جان و مال از برای رسول بخش بودی  
 و الحال نیز جان خود را از برای امت او می بازی به آنچه دوستان محمد و دوستان تو باشند بنویسیم  
 آورده اند که ابو بکر صدیق در ایام جاهلیت نیز عبادت او را بجای می کرد و در کتب کثیر  
 علیه السلام گفته یار رسول الله از ابو بکر صدیق پرس که چهار چیز در ایام جاهلیت از دور وجود میاورد  
 است و نه کسی اظهار کرده است حضرت از سوال کرد گفت اگر سائل رسول الله می بود بدیگر کس  
 نمیگفتم اول آنکه دروغ نگفته بودم زیرا که مرد بد روغ گفتن انگشت نما میشود و دیگر آنکه غرور  
 بودم که نیز سبب شهرت است که فلان غماز است سوم غم خورده ام زیرا که شرف آدمی بقل است  
 و این زایل کننده عقل بود



انصار بعد از صدق ادایمان آوردند و با کچھ کہ تمیزی علی اول بیان آورده بود بعضی دہشت  
گفتہ اند کہ ایمان او مظهر دین نشد و صدیق ابو بکر مشکل دین شد و ز زمین و آسمان و گفتہ  
اند کہ **أَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الرِّجَالِ أَبُو بَكْرٍ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الصِّبْيَانِ عَلِيٌّ وَأَوَّلُ**  
**مَنْ آمَنَ مِنَ النِّسَاءِ خَدِجَةُ وَأَوَّلُ مَنْ آمَنَ مِنَ الْمُتَّقِينَ زَيْنَبُ بِنْتُ نَابِتٍ وَأَوَّلُ مَنْ**  
**آمَنَ مِنَ الْعَبِيدِ بِلَالٌ** و چون ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ بر حجت ابی طالب منہاج  
المومنین عمر فاروق بر خلافت نشست اورا و چندان علم بود زیرا کہ یک حصہ از حضرت  
حاصل کردہ بود و یک حصہ از صدیق حاصل کردہ بود بعد از مراتب ابو بکر بر سایر بزرگواران  
انبیاء مراتب فاروق فضل اراد اگر چه امیر المومنین عثمان در ایمان سابق بود اما در حین  
ایمان ایشان نیاز اورا و نیاز دیگران اورا و بوقت ایمان فاروق ثمان را از بیت اللہ دران  
کردند و اذان را پاد از بلت خواندند و از جماعہ عدل او یکی آنست ابو جحیم کہ فرزند او بود چگونه  
بکدر و ساد و قعود او مشہورست و اورا از انجا فاروق گویند روزی دو نفر ہم  
و دعوی کردہ مے رفتند امیر المومنین از ایشان پرسید کہ چہ حالت است یکے اذان گفت  
کہ این شخص را در پیش حضرت ملزم کردم و اذان و دعوی نمود باز بخوابستند فاروق  
گفت چرا توقف نمیکنی گفت اگر چہ حضرت گفتہ است اما یار دیگر شما میان  
ما قضا بکنید گفت خوب بہ نزدیک بیا چون نزدیک شد بشمشیر خیابان بر سرش زد و کہ  
مردہ بر زمین افتادہ گفت ہر کہ سخن رسول را قبول نکند قضای من نیست و اورا اذان  
فاروق نامیدند کہ فرق کرد میان حق و باطل قتل آنکس مہ شرع را بود لقولہ علیہ السلام  
**مَنْ بَطَلَ دِرْہِمٌ فَأَقْدَلُوہُ** ہر کہ درین زمانہ سخن قاضی و عالم را قبول نہ کند کافر و قتل  
اورا شریعت را و ابا شد پس چگونہ باشد حال کسی کہ قول صاحب مہ شرع را قبول نہ کند و  
چون بر خلافت نشست شخصی را اندر کردہ باہتہا مے بکوفہ فرستاد آن شخص چون بکوفہ  
رسید بعد چند روز لشکر را ماندہ تنہا بخانہ آمد خبر فاروق رسید کہ فلان کس بے لشکر آمد اورا  
طلب کرد و گفت چرا گفت من با و شاہی شمارا قبول ندارم از جهت اینکه دو کار را بر خلا  
فت مہطلے کردہ یکے اگر حضرت را میدید کہ چون ما در پیش او میرفت از نور یا میرفت

کہ پہلو اور اترنے پوریا پودی و تو بر بالائی بویا چیز می نرم انداخته بودی گفت وادشربا فدا  
 هم تا خدا ازان باز که من بر رسول الله ایمان آورده ام هرگز بدو چیز نه نشسته ام گفت دیگر  
 آنکه رسول الله هرگز دو چیز را از قع یجا نخورده بود و حشرات و روغن و برنج را بیک جائے  
 کرده میخوردی گفت قول اول محض روغن است و قول ثانی گمان است + + + +  
 زیرا که روز پیشینہ مرا با و اثر کرده بود گفت روز جمعہ چگونہ خواہم خواند طیب فرمود کہ بیض  
 مرغ را بشکن ز روی او جدا کن و پودر آن را با نمک بہ پرویانہ و در او همراه کرده بخور اثر  
 باد دفع شود بہمان کسی روغن و حشرات خیال کرده است مشفق است کہ روزے  
 مرتضیٰ علی کرم الله وجهہ در پیش بی بی فاطمہ لاف میزد کہ درین زمانہ هیچ کس بازوی مراقبت  
 نخواہد گرفت بی بی در دل گذر اینکہ چہ رسول الله استثناء نکرد حتی کہ این سخن را بحضرت رسالت  
 پناہ معلّم رساند کہ مرتضیٰ شما را استثناء نکرد حضرت توقف کرد و روزے مرتضیٰ رض از شر ہر گاہ  
 چون برب جوئی آب رسید شخصی را بغایت حبیب ایستادہ دید گفت چہ شخصی و چہ خواہی  
 گفت مرتضیٰ اعلیٰ را میخوانم گفت منم مرتضیٰ گفت از جوئی بگذر و لیکن بہمان کنش مرا گرفتہ  
 بیا مرتضیٰ او انگشت در کرد و جنبیدن نتوانست مرتضیٰ اعلیٰ غضب و قہر در کار شد فریاد  
 بر آورد و بہر دو دست بالا کرد تا زانو در زمین رفت آنا کشفین را جنبانید پائے را از زمین  
 کشید و بجانب روان شد مسجد رسید رسول الله نشسته یافت ہیبت زدہ و در پیش او شد  
 گفت یا رسول الله واقعہ چنان دیدم اگر آن شخص کافر باشد وین حق ما بطل گرداند حضرت گفت  
 یا علی آن شخص است کہ تو ام دین با و است مرتضیٰ رض و انست کہ گوید و لگن شد نشست حضرت  
 فرمود یا علی حق تعالی تمام قوت زمین و آو فلیس من نہادہ بود و تو فلیس را جنبانیدی  
 مرتضیٰ ازان مفر شدہ فخر سے کرد بر سائر اصحاب امیر المؤمنین عمر فاروق  
 گفت قوت و زور مردان و رفیق معلوم خواہد شد چون فاروق وفات یافت گفت  
 کہ مرا بہن همراه نہید بعد از وفات اصحاب برگشتند و مرتضیٰ برای تلقین بر قہرش ایستادہ  
 زمین از ہر طرف پیچید تا اورا بشکند و بشکند امیر چنان زور کرد کہ از ہر طرف ہر گرفت  
 از ہر دو جانب پہلو را بہ پہلو گرفت و از طرف پائے را بہ پائے گرفت مناعت

برین بود تا زمین بیایا سید باز منکر و نیک آمدند و در تراستادند و گفتند من شریک است فاروق  
 گفت من نمی شنوم نزد یک بیایا ابا ایشان گزرا دیده میترسیدند نزدیک تر نمیشدند  
 امیر گزرا میگرفت و نشست تا بر ایشان زند قبر چند فرسخ کشاده شد و ایشان بگریختند  
 گفت شما که در تمام عمر در زمین می گردیدید خدای من را می شناسید و من بمقدار یک گز از  
 زمین فرود شدم خدای را فراموش کردم مرتضی چون این را بدید آن شاهزادگان را فرمود  
 تا او را دفن نکنند و در آیام خلافت فاروق در پیش خود کسی را استاده نمی نامیدی خواه از اجاه  
 بنده و میگفت که پیغمبر فرموده است هر که اهل دوزخ را دور و نیاید بن خواهر پس گویند  
 شخصی را که او سر دار دنیا و می باشد و شخصی دیگر از جهت دنیا و پیش او استاده باشد و او را  
 باشد چون پیر نیرد یا نمی بیند خود میرفت و فرمود چون فاروق بر حجت حق پیوست امیر نیز  
 عثمان بن عفان معدن حیا بر خلافت نشست و از کثرت حیا هرگز اندام خود را ندیده بود  
 چنانکه روزی رسول الله صلی الله علیه و سلم با اصحاب بلش یک جا در پوشیده نشسته بود خبر یافت که عثمان  
 آمد در حال جامه طلب کرده بپوشید بی عایشه رضا از و پرسید که با اصحاب بلش همچنان بود  
 و همین آمدن او جامه چپا پوشیدی فرمود بلش همه نشستند و او از فایت حیا هرگز همچنان  
 نه نشسته بود از آن پوشیدم و ایضا وجه شرافت او بر مرتضی آن بود که بجز شنیدن خبر  
 نبوت خود را از اشتراک داشت و تمام اموال خود را از فرج بصدق داد و مرتضی را نزد آورد  
 از آنکه بعد از آن چون پدرش آمد استخارایا اعتقاد از و پرسید که من ایمان آورم باز پدرش گفت  
 آری ایمان بپوشید ادبیار و دیگر معلوم باد که چنانکه خلافت ایشان به مراتب است مرتبه  
 ایشان نیز به بالا می رسید یک بیک است هر که چنان نماید که مرتبه اعلی ایشان اعلی و افضل  
 ایشان افضل و کافر است و او را از آن ذوالنورین گویند که مرتضی یک دختر رسول الله آورده  
 بود و او و دختر رضی الله عنهما آورده اند و مشغول است که روزی رسول الله را باسی  
 و سه هزار اصحاب ذوالنورین دعوت کرد حضرت اجابت نمود و خلایان را فرمود که قدمهای  
 حضرت را درین راه در شمار آرید جمله میفاد قدم شد بر برابری هر قدم یک بنزد آزاد  
 کرد و پیر اصحاب را با ابوالان نعمت خوشنود کرد و ازین عمر مرتضی انگلیس شد فاطمه زهرا را

گفتش یا علی چرا نگین بوده گفت یک دانا و رسول منم و یک دانا عثمان چون او چنان بهمانی کرد  
من شرم میکنم بی بی گفت برو رسول خدا را با همه اصحاب او دعوت نمائی گفت در خانه  
پنچ بیست گفت ترا بنا برون کار نیست چون مرتضی به طرف رسول خدا روان شد  
بی بی را برهنه کرده بر سیده افتاد که یا آلهی مرا از مرتضی و مرتضی را از رسول خدا شرمند مکن  
بکفایت ایشان طعام فرست در حال خوانی فرو آمد چون مرتضی بخیر است رسول خدا  
حاضر شد گفت یا رسول خدا در خانه پنچ ندارم ولیکن دختر شما چنان میگویی که حضرت با تمامی  
صحابه اجابت نمود آن خوان چنان کفایت کرد که از تمامی اصحاب بگذشت خبر بل  
علیه السلام فرو آمد که امی حجاز از جهت خاطر عثمان نعمت دنیا و خوراندیده بود و من طعام  
بهشت خورانیدم و قدمها را تو درین راه نیز مفتاد شد چون او غلامان آزاد کرد من بپای  
هر قدم مفتاد و هزار عاصیان را آزاد کردم و دیگر بدان ای فرزند که حضرت رسالت پناه  
صلعم را شصت و سه سال عمر بود و در بیت و سه سال سیخبری کرده بود پس درین بیت و  
سه سال یک سخن را بغیر نزول جبریل و بغیر آیت سها و یه نمی گفت و اکثر آیتها مخصوص آن  
وقت بودند که عمل بدان دین زمانه نمی بود و چون جبریل آیت محو آورد حضرت رسول شرمند  
کاتب را میفرمود تا پنده جامی بنویسد بعد از ولایت رسول خدا صلی الله علیه و سلم ابو بکر صدیق  
و فاروق پنده کلام الله را یکجائی جمع میکردند و روایت را در آن میدیدند و چون بخلافت  
عثمان آمد پنده را یکجا جمع میکرد و آنچه حاصل بودند از عهد و وعید و حلال و حرام جمع کرد و آنچه  
مخصوص در آن زمانه بودند از اهمه باتش سوختند و کافرا از پوست آهنان بگرفت این  
کلام را بران پوست بنوشت و پیش ازین در عهد رسول خدا یک مصحف را رسول خدا سوخته بود و  
آن چنان بود که یکی از کاتبان آن مصحفها در عهد رسول خدا عبد الرحمن بود چون آیت از رسول خدا  
شنود و پیروی در آن میان از خودی در آورد و چون تحقیق کردند زیادتى نوشته بود حضرت  
خواست تا او را بکشد اما اگر بخیه در مسکن عثمان دو آمد عثمان را بشاعت استاده کرد  
رسول فرمود صلی الله علیه و سلم من بکسر وینه یا فاقه الله عز وجل الرحمن گفت توبه کردم و راجع شد و  
مصحف را حضرت صلی الله علیه و سلم خود بسوخت چون این خبر پسران ابوبکر صدیق



رضی الله عنه رسید که آنرا از ایشان محرم نام از آنجا بیاید و عثمان از پیش گرفت گفت اگر  
صدیق اکبر نزد من بود تو مرا از پیش نمی گرفتی محمد پیوسته شده افتاد بعد از آن گفت که از شما  
سکه خطا واقع شده است از آن گرفتیم پس مرتضی علی او میان آریتم تا در میان ما و شما  
مناصبت و دل کند چون مرتضی آمد و خبر گفت که آنکه در فلان مرحله تو مسافر بودی و نماز را  
مقیات کردی چرا گفت من صاحب لشکر بودم فرمودم تا درین منزل بمانم و روز معینم بایتم  
چون نماز بجای آوردم واقعه دیگر افتاد و روان شدیم مرتضی قبول کرد و گفت و دیگر آنکه غیر  
فرموده بود که بر جای من بنشینید و شما بر منبر رسول بجا آمدید گفت آری بدو دلیل می آید که اول حضرت  
را یک منبر بود و صدیقی با او شد و فداقتی که اگر من هم منبر است میگردم مرتضی ایستاد  
میگردد بعد از آن هر با شاه منبر است میگرد پس منبر از مشرق تا مغرب دراز می کشید و دیگر  
آنکه من خود را لایق آن هم ندیدم که مرا نیز بوده باشد و دلیل دیگر آنکه حضرت فرموده است  
که بر جای من بنشینید مرا از آن تزیین می کرد و او است زیرا که زنان پیغمبران بعد از ایشان  
بر سایر ناس حرام اند مرتضی آری را نیز قبول کرد و گفت و دیگر آنکه مصحف های سوخته آذین بدو  
چه باشد گفت شما خود رسول الله را دیده بودید که مصحف خطا را بدست خود سوخته بود و بایک  
همچویم میزدیم که فلان آیت ناسخ و فلان منسوخ و فلان خاص و فلان عام و فلان عام و فلان  
ما اگر این مصحف ها بعد از ما باشد و درین غلط واقع شود دیگر گوید که من در مصحف چنان دیدم و دیگر  
میگویند که من چنان دیدم و همه مخصوص درین زمانه بودند آنچه خواند بود و اگر فهم و آنچه خاص و زوائد  
بود سوخته اند مرتضی ایستاد و چون قبول کرد و محمد از آن بشارت شد و خداوند تفسیر کرده برگشت  
و آنچه از حال محرم و کار است پانصد آیت باشد و بایقیه همه و عده دو عید است کقول الشاه  
مستوفیات **بسم الله الرحمن الرحیم** و دیگر شرح این آمد از تفسیر منیر: آری بر او شد  
از قرآن بیان تا گویم شرح هر یک را عیدان و جمله قرآن شش هزار آیت کلام شش  
صد و شصت و شش آیت شد تا یک هزار شش صد و یک و آن یک هزار شش  
صد و شش و آن یک هزار شش و عده شد بر مئمان و یک هزار شش و آن و عید  
آنرا بر مئمان را امر می باشد و آنرا که از آن را امر می باشد عذاب و یک

هزارش قصه پنجمین آن یک هزارش عبرت بر کافران - پانصد آیت از حلال و احرام  
 جمع کرده کردگار اندر کلام - آیت صدر پیر شیع و دعا تا بدانند اینچنین گفته خدا  
 شصت و شش آیت شده منسوخ و دور - هم ز تورنت و ز انجیل و ز پور - اینچنین فرمود  
 شاه اولیاء - مخزن اسرار هک کبریا - آورده اند که مردان حکیم نام شخصی بود که به فرید  
 ذوالنورین و بنیگین امیر یاری و محبت داشت همیشه در میان صحابه فتنه انگیزی میکرد  
 روزی خط نوشت بطرف کفار که ازان جانب شما هجوم کنید و ازین طرف من تا فرزندان  
 ابوبکر صدیق را بکشتم و بنیگین عثمان بران خط مهر کرد و بجای داد که در مسجد ایشان برود  
 و مکر و مکاری کند تا ایشان او را جاسوس خیال کنند و چون ترا محکم گیر و خط را بدیده که من  
 رسول عثمان ام آبا بدی شما نمی خواستم و ابوبکر صدیق با فرزندان بسیار بودند باز محمد از ان  
 جانشکر کشید چون نزدیک آمد ذوالنورین را بفتنه غلامان سلاح دار بودند همه همی کجنگ  
 شدند امیر منع کرد و همه را آزاد کرد و گفت مرا بکشتن کاری نیست چون محمد در رسید امیر  
 کلام الله میخواند و سر بالا نکرد و محمد شمشیر کشید و برگردش زد و امیر درین آیت بود **صِبْغَةَ اللَّهِ**  
 چون سرش بر زمین افتاد آن سر بریده آیت را تمام کرد و **وَمِنْ أَحْسَنِ دِينِ اللَّهِ صِبْغَةَ**  
 و او را سه حصه علم بود یکی از رسول و دو حصه از شیخین رضی الله عنهما ازان جامع کلام شد و  
 چون ذوالنورین بر محبت رب العالمین رحلت کرد امیر المومنین و حیدر المسلمین سلام الله علیه  
 علی ابن ابی طالب کرم الله وجهه بر خلافت بنیست و او را چهار حصه علم بود یک حصه از رسول  
 و سه حصه از ثلثه و او را ازان حیدر نامند که چون تولد شد اعمهانی او را در کنار می گرفت  
 و نگاه می کرد و در اکثر اوقات روزی دست نه از گردن بگیرد و امیر دست انداخت و دست  
 و را بنام خن کن را اعمهانی گفت هذا حیدر و حیدر شیر کوچک را گویند و بعد از انبیاء و اصحاب ثلثه  
 افضلترین بشر امیر المومنین علی مرتضی بود رضی الله تعالی عنه  
 مشغول است که چون بر خلافت بنیست سلیمان فارس را با جمیع لشکر بکومت  
 تشاد بعد از آن که خبر کرد که سلیمان سر شبتاره نه را به بیت المال خریده و ازان  
 نه عمارت کرده چون تحقیق کردند اول از سر داری اخراج نمود و گفت که خانه را

کفار اندک مانده بودند که توبیت المال تلف میگردی بعد از آن شخصی دیگر را فرستاد  
 بحکومت مکه از دینیز کس خبر کردش که او بر دعوت داعی حاضر می شود که تو تکران خود را  
 میخوای و فقیران استاد و موباشند و او را نیز اخراج کرد و روزی در خانه امیر حسن بهمانی  
 فرو داده بود بعد از نماز شام چون مردم از مسجد بر آگنده شدند آن شخص خرمه برآمد و دید  
 که در گوشه مسجد فقیری زنده پوش نشسته است و یک مشت آرد وجود دست دارد و میخورد  
 چون این شخص برآمد پاره او را داد و او گرفته در خانه آورد چون امیر حسن او را انواع نفعت  
 در پیش آورد و واقعه باز نمود که در مسجد چنان فقیری نشسته است که آرد حجاز غریب را ناکشیده  
 میخورد و افطار صوم میکند امیر حسن تبسم کرد که آن خلیفه زمان است که این همه تعلق بدو دارد  
 در ضحای خود ترک داده است و آن امیر المؤمنین علی است رضی الله عنه و صحابه بیت المال را  
 و خراج را بر خود حرام گردانیده بودند چنانکه روزی فاروق را دستش بر دهن خراج حیرت  
 اندازید و فرزند مالید باز بخاطرش سید سرش ابراشید که مباد ازین نفع گرفته باشم و امیر  
 المؤمنین مرتضی را اذان باب العلم گویند که بعد از امضاء شش اعلم الی مانده بود و بیج  
 بکشت سخن او فهم نمی شد چنانکه او میگفت که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم چند علوم  
 را بخود همراه برد از جهت آنکه کسی را ندانید تا از سخن او فهم داشته باشد و من نیز از مسئله از  
 رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام به کسی سخن اہم گفت زیرا که کسی را فهم آن نیست ابو الحسن غفالی  
 از ما در هم سوال کرد که مقصود در از حاتم محبت نوشید پیوسته گفتن انا الحق گویند حضرت  
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم را هر چند پیش مرشد طلب می کرد و حل من مزید گفت چه عجب است که او  
 مقصود از سخن او آوند ما بود و آوند او کبر ترین آوند ما که دریا را در یک دم فرو می برد بلکه خود  
 دریا بود چنانکه در روز و شب چندین بار دریا در پائے عمان میرود اما او نه اذان بزرگ  
 شنود و نه اذان خرد شود بعد از این بدانکه ده نفر از اصحاب بشارت جنت است  
 اول ابو بکر صدیق رضی الله عنه دوم عمر فاروق رضی الله عنه و ثالث عثمان و رابع علی و خامس  
 و ششم ابوجعفر محمد بن اسماعیل و هفتم سید عالم و هشتم و نهم و دهم عبد الرحمن و منقول است هر که رسول الله  
 را بخوبی بشناسد و در روز قیامت بر او شاکست و در آنکه او بصوت دیده بود

وایمان آورده بودند که ایشان مطلق بهشتی نباشند اما چون فحش ثابت شده اند سکوت کرده اند  
 آورده اند که چون صدیق مسلمان شد و الدین را گفت که من صدیق اکبرم نزد یک خدائی  
 پس مانند مرا چگونه آورد و پدر بدو رخ روند بیایید مسلمان شوید مادرش را اول مسلمان شد اما  
 پدرش از او بگریخت و در خانه دیگر رسیده و در آن خانه در آمد صدیق اکبر حتی مناجات کرد و رسول  
 خدا نیز دعا کرد و بعد از آن چون صدیق بر در آن خانه رسید پدرش قحافه از خانه بیرون شد و بر  
 تکلف کلمه گفت مسلمان شد و فاروق را آورد و خواهر مسلمانان بودند و مرتضی را نیز آورد مسلمان  
 بود و معلوم باد که چون کسی نام پیغمبر ذکر کند در روایت می توان گفت و چون نام اصحاب ذکر  
 کند رضی الله عنه می توان گفت و چون نام اولیاء ذکر کند رحمه الله علیه می توان گفت پس اگر  
 شخصی بر یک از آل یا اولیاء در دفترش منتهی بود مثل شخصی که یزید بن العابدین سلام گوید الله  
 صل علی محمد و علی آل محمد و باریک و سلم علیه تو هم رفیق هست زیرا که در وقت رحلت او  
 که نام پیغمبر ذکر شود و این نام پیغمبر ذکر نشود لهذا آورده اند که اگر بنا بر آن برائے روح  
 سودا و یا فقها از برائے روح فقر و غبت غلق و یا بر آئیده بر بلندی درو گوید که هست  
 زیرا که بغیر ذکر پیغمبر و دشایان نیست و فقها آنرا گویند که خوشبختی را در آتش بسوزاند و یا بر  
 کوه اندازد و بمالد و بداند که این اصحاب اربعه را نسبت نیز بحضرت رسالت پناه صل الله علیه و سلم  
 هست و نیز بدین باب ایشان نسبت دارد چنانکه ابو بکر صدیق بن قحافه بن عامر بن عمر بن کعب  
 بن روح بن عبد المناف و عمر بن خطاب بن رقیل بن عبد العزیز بن روح بن عبد المناف  
 صدیق بن قحافه و عمر بن خطاب در روح یکجا میشوند و عثمان بن عفان بن ابی العاص  
 بن ابی امیه بن عبد الشمس بن عبد المناف و علی بن ابیطالب بن مطلب بن هاشم بن  
 عبد المناف و پیغمبر بن معاویه بن اوسفیان بن حرب بن عبد الشمس بن عبد المناف و نیز  
 عثمان و عبد الشمس یکجا میشوند و از جمله اودان رسول الله و مسلمان بودند یکی حمزه که از اول  
 آغاز مسلمان بود و عباس در آخر عمر مسلمان شد مشغول است که چون حمزه را کافران  
 کشتند او را هفتاد جایی کرده بودند و دلش را عبد الله کتب نام منافق بود کثیر و زندان گردید که  
 ازین آل چه بلا دیده ایم گفته اند که حضرت همیشه انگشت را بر دندان میگذرد که اگر مصفا و



کافران ازنده جدا جدا میگروم دل من قرار می شد بهتر جبرائیل علیه السلام فرود آمد که حق تعالی  
 زنده را بنی کرده است اگر دل تو قرار نشود و مرد را بقتل و جای بخت چنانکه فی بی عایشه رضی  
 الله عنها افضلترین نسا بود و در نسا حضرت یحیی از بی بی خدیجه کبری رضی الله عنها و بر بعضی  
 خاصیهایی بی فاطمه زهرا می فتن داشت و بر زنان فضل و از ان بود که اول دختر صدیق بود  
 که او را صدیقه گویند بقیع پدر و دیگر آنکه دیگر زنان همه بویه بودند و دیگر عقد نکاح او بهتر جبرائیل  
 در شب عراج بر آسمان چهارم بسته بود آورده اند که حضرت میفرمود یا علی فکر جلی چنان کن  
 که هر کس ترا ببیند و روانه پذیرد تا ترا حضور دست و در الحال بیان شجره کبریه بشنود  
 آنکه فرزند که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم مرا صاحب اربعه را تلقین ذکر فکر  
 داده بود اما چون حضرت رحلت نمود ابو بکر صدیق که چون خلیفه رسول بود یا امیر المومنین فایض  
 آنچه دانست از فکر و فکر آمیخت و چون صدیق رحلت نمود امیر المومنین عثمان ذکر  
 فکر از فاروق آمیخت آنچه امواتی بود و چون عثمان رحلت نمود مرتضی آنابته ذکر فکر  
 از ذوالنورین آمیخت آنچه امواتی بود و این بنا بر رعایت ادب یک و دیگر ایشان بود که  
 تا دست پدست بر رسول الله رسید و چون همه صاحب رفتند مرتضی تلقین و اجازت را  
 به حسن و حسین رضی الله عنهما داد و امیر حسین اجازت بفرزند خود داد و علی الصغر بقیع بن  
 العابدین داد و ابو ترکه خود را امام مجتهد باقر رضی الله عنه داد و بفرزند خود امام جعفر صادق رضی الله عنه  
 داد و ابو اسحاق شریک بن بابویه بطامی داد و یک نفر بفرزند خود موسی کاظم قدس سره داد  
 او برادر ناه و خود داد و ابو علی بن موسی ارصاد داد و به شیخ معروف داد قدس سره او به  
 شری سقطی داد قدس سره او به حمید بغدادی قدس سره داد و ابو علی بود باری داد قدس  
 سره او به ابو علی کاتب قدس سره داد و عثمان مشربی داد قدس سره او به ابو القاسم طائی  
 داد قدس سره او به ابو بکر الشیخ داد قدس سره او به امام احمد غزالی داد قدس سره او به  
 سلسله پیدا شد و بیکه اذن به خواجہ فرید الدین عراقی داده بود و دیگر با ابو العجیب جدی  
 داده بود قدس سره او به شیخ عواد الدین یاد بوسی داده قدس سره او به شیخ نجم الدین  
 کبریه قدس سره داد و او به سید علی بن الاقدس سره داد و او به شیخ محمد الدین بغدادی

قدس سره و او شیخ احمد مرغانی قدس سره و او به نور الدین عبد الرحمن السنواری قدس سره و او و  
 او به علاء الدوله قدس سره و او به شیخ محمد فرغانی قدس سره و او به شیخ الاسلام و المسلمین  
 علی الثانی سید علی مهدی قدس سره و او به ابواسحاق خستانی قدس سره و او به سیدان  
 داده است به سید احمد نور بخش قدس سره و او و او به فرزند خود یوسف نور او قدس سره و  
 او به بنیره خود یعنی فرزند فرزند حضرت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره و از ویان خاوم  
 و المساکین بنده تا چیز که نیز و بیک پیش در ویزه تنگناری قدس سره و از ویان خاوم  
 شیخ پاره میوه آورده بمشال قره قدس حضرت شیخ یک دانه از آن بخورد و یا نگشت و سطر شکم خود  
 را زیر میکرد و گفت شیخنا باین کس سیر نمی شود گفت اگر چه سیر نشود اما اشتها و نفس بجانب میوه  
 بسیار است پس بواسطه نفس ابرجائی آورده باشم حضرت شیخ می فرمود که هر بمشال خجی بوستان  
 می باید که اگر یک خجی بشکند در حال دست در دیگر آویزد یعنی کامل العلم بود که مگر مرید او بلغزد  
 بدلیل واضح راه او را بگیرد و اگر مرید صاحب علم باشد که دلیل او را نقص دهد او در حال دلیل و گویاید  
 تا هیچ وجه او را بخت و دلیل مانند شخصی از آرایش دنیاوی گرفته باشد باید که معرفت او  
 بیان نکند زیرا که تا غایت نخواهد رساند و به گمراهی خواهد افتاد حضرت مولانا جامی قدس سره  
 نصیحت لطیفه میفرماید نظم سخت از کسب دانش بهتر و مشو به ز جهل آید نادانی بدر شود  
 بود معلوم هر آناد و بنده چه که نادان مرده و داناست زنده چه نیاید بهر چکس عمری و به باره  
 بهر چکس رو کرانت نیست چاره چه کسب علم کردی در عمل کوش چه که علم به عمل بهر نیست بهر  
 چه حاصل زانکه دانی کمیاری بهر مس خود را نکردی زرمسار را چه عمل کن معنی اخلاص علیست  
 بنزد بخت کاران خام کاریست نه زکار خام کس سودی ندارد چه چو علوا خام باشد خلعت آرد  
 بکن زین کارخانه با کتب رو چه خیال خویش را ده با کتب خوی چه زوایای بود این بخت مشهور  
 که دانش در کتب و داناست در گور چه بود بهر خرد و منت او ستادی چه زوایش بخت  
 هر دم کشاوی چه گیس امر قرآن باز گوید چه گاه از قول پیغمبر از گوید و درین نیزه از  
 میل زعارف به زبان بکشای از جنس معارف به معارف گر چه مو یا یک باشد چه  
 چه حاصل چونکه دل تاریک باشد بهر مکن با صوفیان خام یاری بهر باشد کارخانه خام کاری

طریق سخته کاری را ندانند بخامی میوه بافت نشانند و اصل خویش آن میوه بریده  
 بماند تا قیامت ناریده و منته دست می از سیم و اندر به بجز و دست پیر و پیر پرور  
 چو در دستش بنی دست ارادت و دست آید ترا گنج سعادت و اگر این شجره را کسی  
 بطریق مناجات بخواند باید که تا شیخ مصروف کفری بشیخ الاسلام گفته باشد و مافوق را امام  
 و مرتضی را امیر و حضرت را خواجہ

فصل سوم در بیان چهار علم و طایفه آن - بدان که چهار علم بطریق مختص  
 بیان کرده شد اما آنچه مابقی مانده که از دانستن آن لابد است بطریق اختصار بیان نم  
 تا این مختصر بتطویل نه انجامد اول علم توحید پس نزدیک بعضی اهل تصوف توحید بتینج نوع  
 است اول توحید ایمان دوم توحید علم سوم توحید کلیفی چهارم توحید تقیین پنجم توحید  
 عزیزی بدانکه در عمده آورده است که ایمان و توحید نزدیک بعضی یک است  
 آن بعضی اهل اعتزال اند و وجه صحیح ناگفتن ایشان از برای مشهور بودن قول ایشان  
 زیرا که اگر توحید و شناخت خدای ایمان بودی پس اهل کتاب را ایمان بهتر از مسلمانان  
 بودی زیرا که ایشان خدا و رسول خدا را می شناسند و ایمان نخواستند و در حق ایشان کلام  
 ناطق است یَعْرِفُونَكَ لَمْ يَكُنْ يَفْقَهُونَ ابْنَاءَهُمْ و این قول شیخ معجم است که سه صدر رساله  
 بدین طریق انشاء کرده است بلکه ایمان گرویدن است چنانکه در عمده آورده  
 است اول خیر که بر بنده واجب است بعد از بلوغ پیش از جمله فرضهای  
 شناختن خدا است و ایمان آوردن بدو اگر کسی ایمان نه آرد و شناخت مسلمان  
 نشود و دوم توحید علمی قال الله تعالی اِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ بدان ای فرزندان  
 عالم آنرا نگویید که صدر هزار مسئله شرعی بر او داشته باشد بلکه عالم آنست که سعی بلیغ کند  
 بحائز خیرات از جهت و عدم موعود و باز ماند از معاصی از جهت دین مذکور  
 کلام رسول بدان ناطق است کما قال علیه السلام السعي الى الخيرات دليل المعرفة و  
 والتهى عن السيئات دليل المعرفة وايضا قال عليه الصلوة والسلام حركة التطلعة  
 دليل معرفة كحركة الجسم دليل الحيات يعنى هر كس بقدر باور و اعتقاد خود عمل می کند

اگر یقین صحیح داشته باشند پس عمل و ساعت بساعت افزاید و اگر یقین او ناقص باشد  
 عمل او روز بروز نقص پذیرد قال ابی العزیز اگر آخرت از خاک می بودی و حکم او بر  
 بقای بود و دنیا از طلا بودی و حکم او بر فنا بودی پس عاقلان را بایستی که باقی را بجزئی  
 و فانی را بر ترک دادی که فانی و بنگی را نشاید و من عجب میدارم این مردمان را که آخرت  
 از طلا و دنیا از خاک فانی را بسبب آن ترک نمی دهند ابو سیطانم شخصی بود روزی غلام  
 را بخرید و گفت ای غلام پیچوری گفت هر چه خورانی گفت چه پوشی گفت هر چه پوشانی گفت چه  
 کار کنی گفت هر چه فرمایی گفت چه خواهی گفت غلامی خود سپردن را گویند و غلام را اختیار  
 نمی باشد ابو سیطانم فریاد برآورد که من حق را چنان شناخته ام و بر زمین افتاده و جان را  
 بحق تسلیم کرده و در تفسیر همین آیت آیا که نمید و آیا که مستحقین آورده است که من  
 را در حال استی که بندگی کردن و بنده شدن و بندگی کردن آنرا گویند که عبادت الله را از  
 برای ثواب ترس از عذاب بجای آورده و بنده شدن آنرا گویند که احسن باشد یعنی هر چه بود  
 از خوب و زیشت زشتش نداند قال علیه الصلوة والسلام الناس كلهم اموات الا العالمون  
 والعالمون كلهم اموات الا العاملون والعالمون كلهم اموات الا المخلصون والمخلصون  
 كلهم اموات الا المقربون والمقربون في خطر عظیم اگر مقرب یک ذره بر خصم خود  
 رود از صحن قربت بیرون شود پس ازین خطر مهلك تر چه باشد سموه توحید  
 تكليفی قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبيلنا پس اولیا الله  
 از جهت بشارت این اجتهاد را در عبادت الله بر خود لازم می کنند و در هر  
 شبه تکلیف تمام می نمایند چنانکه نفس اول از نامرغیات نگاه دارد و بعد از آن هر خطره  
 که ماسوی الله بوده باشد و بر لذت و نیاوی و کل خطره نفسانی را بتکلیف دفع کند بلکه نفی  
 از وجود نیز بتکلیف می کند تا آدم که خبر الوصیت در رسد تا تکلیف از او دریابد و در باب  
 آن ساعت و در نظر ظاهر می طرفه العین می نماید اما بر سالک هزار اندر هزار می گذرد و چهارم  
 توحید یقین و آن ضروری را گویند و آن خاصه غیر این است که از حین خلقت ارواح ایشان  
 تا خلقت اشباح ایشان پیغمبری از ان یقین معزول نگشته که در تمام طغلوست بلکه در حین ولادت



از رسوم کفر اعراض نمودند و برضاد او راضی بودند منقول است که چون محمد رسول الله توکل شد  
و ستمها بر چشم نهاده تا ما در راه بنیاد بر بنه و چنانکه خلیل زاتش بجهت کمال یقین استبعا و نحو  
نمود و ذکر یا ازاره سر باز نزد و بکذا حال بنیاد را پنجم توحید عزیزی و آن توحید شیطان و  
سایر کافران معتدین است که اگر چه شیطان و عوالمی معرفت الله میکند و فرعون در اکثر جا گفته  
که خدا حق است و به یقین می دانستند که مایان خدای را می شناسیم و از جهت تنگ کافری  
از سخن خود باز نمی گشتند آن توحید بر ایشان عزیز بود یعنی دشوار بود که اگر ایشان تحقیق  
خدای می شناختند هرگز سرکشی نمی نمودند و زک از حضرت شیخ پرسیدیم شیطان را دور  
حقیقت چه گناه بود گفت لایک و حقیقت گفته کار بود زیرا که چون کاتب عزم کتابت کند  
پس الف افتضای این می کند که من در از کشیده بلکه کسری واقع شوم و ال افتضای برین میکند  
که من بهر دو طرف کسری داشته باشم پس اگر کاتب دال را در از کشد نام دالیت از میرود  
و در حق او ظلم کرده باشد و اگر الف را کسند نام الفیت از او میرود و در حق او ظلم کرده باشد  
و برین بدخشان آنچه عزیز تر است تصدیق رسل است ابو جهل را گفته اند که در دوزخ  
بانگ او یلایکند و میگوید که کارهای خدای همه حق بودند اما محمد رسول الله نبود و لغو یا الله می نمود  
لعنة الله گوید همه حق بود اما ابراهیم خلیل الله نبود و دوم علم نداشت بدانکه آنچه در  
نماز فرض است و انستن آن نیز فرض است و انستن سنت نیز سنت است و انستن  
واجب نیز واجب است و انستن مستحب نیز مستحب است و انستن مباح نیز مباح است  
و انستن مکروه نیز مکروه است و انستن حرام نیز حرام است باید که مکروه و حرام را بدانند  
تا بدان نادانستگی و ان نفی و انستن مفسد نیز فرض است زیرا که بسا وقت نماز جهان  
فاسد شود و ایشان بدان خبر دار نباشند بدان ایفرزند که آنچه در بعضی نسخها گویند  
که هر که احکام و ارکان نماز نداند کافر است آن بنا بر انکار است یعنی اگر کسی منکر شود کافر  
گردد و اگر کسی هرگز نماز نکند و روزه ندارد اما اقرار و تصدیق دارد و مسلمان است زیرا که  
عمل خیر ایمان است و ایمان غیر عمل آنچه گفته اند هر که احکام و ارکان نداند کافر است راست  
زیرا که حکم ایمان میان خوف و رجاء بودن است و آن هر یک از مومنان راست است



مگر از مرد صالح و ورین زمانه فساد شداید که کوچ بکوچه گیرد و مردمان را دعوت نماید و از برای  
مقتدیان تحمل نام بکند حتی که آورد و اندک که اگر امام در رکوع آید و از پس آواز غلغله کسی را شنود  
آن شخص را بخود داند که کیست مهلت بکند تا او در نماز شریک شود و اگر میداند که فلان کس  
ست مهلت نکند که خالی از میان باشد و این روایت در تهذیب مسطور است و شاید که مؤذن  
وقت شناخته باشد حتی که اگر قبل از وقت اذان بگوید یا عاده لازم شود و شاید که مؤذن یکی  
باشد و امام دیگری آید اگر مؤذن و امام یک شخص بود باید که در وقت اقامت گفتن از موضع اقامت  
دور تر رود و بعد از اقامت بموضع اقامت آید سنت اینست که در وقت صلوة و فلاح  
روی را بگرداند میمناً و شمالاً و انگشتان را در هر دو گوش فروخت کند یعنی سبابتین و اگر  
مسحی روزن داشته باشد سر از روزن بکشد و باید که بلا تزییح بخواند اما اگر بغیر تبدیل کلمه الحان  
بکند رواست لقوله علیه السلام زیف الحانکم منقول است که دختر می از اهل منزله  
همیشه در آرزوی همین بود که اگر از مادر و پدر خلاصی یابم مسلمان خواهم شد بلکه از ایشان فرار  
بکنم و مسلمان شوم روزی مؤذن با و از پشت اذان می گفت دختر پرسید که این چه باشد کافر  
گفتند که بهترین کارهای مسلمانان همین است و دختر از آن آرزو مانده شد و مسلمانان رسید  
و منقول است که در اول آغاز اسلام از برای طلب کردن مسلمانان بنماز اصحاب مختلف  
شدند که چگونه میتوان خبر کرد و طلب کرد بعضی گفتند که در وقت نماز علم استاده بکنیم  
باز گفتند که این رسم یهودان است نمی توان کرد بعضی گفتند که شاخ را سوراخ کرده می توان  
و میداد گفتند که این رسم بلکان است بعد روان شب امیر المومنین عمر با چهل نفر اصحاب  
اذان را در خواب دیدند که همچنان میتوان گفت قصه را بر رسول الله صلی الله علیه و سلم  
رسانند حضرت کافر موداری در شب معراج مهر جبریل را همچنان تعلیم کرده بود اما در آن زمان  
اندک بود چون عقلت و غافل در میان مردمان شایع گشت عالمان کونجی علی الصلوة  
و حی علی الفلاح بر آن افرودند بعد از آن چون شایع تر گشت متاخرین الصلوة بحیه  
من النوم بر آن افرودند و آنچه در اذان مؤذن کافر میشود و اینست اول آنکه در آغاز  
الله اکبر الله را سه بار و یا الف بقیعاً در اول او بار و دوم خون اکبر را

اکبار گوید که اکبار نام شیطان است سوّم اینکله شهد را مکشد بجز با یعنی اشهاد گوید و یا  
 بخلاف الفی یعنی شهد گوید زیرا که صیغه ماضی است اشهاد گواه گردانیدن را گویند پس  
 معنی چنین میشود که کسی گوایی داده است و یا شما گواه باشید پس گویا که خود ازین قول استنباط  
 می نماید که اشهاد صیغه متکلم است و یا اشهاد را دو چشم را بجای حلقی تبدیل و بدیع یعنی شکل گوید  
 که این از معنی می آید پس گویا که سخن لغو گفته باشد و یا اینکه دو کلامه میشود و چنانکه اش خویش را  
 میگویند و حد باز گردانیدن و مخالفت را گویند کما قال الله تعالی ای الذین یجادون الله  
 ورسوله اے یجادون پس چنان گفته باشد که خوش مخالفت کنید توحید را بتعالی را چه هم  
 آنکه لا اله الا الله تشدید گوید زیرا که لا از برای اثبات بالبعد و نفی ماقبل است و تشدید  
 بمنزله الی غایت که سرت من البصره الی الکوفة واقع میشود پس معنی چنان میشود که نیست  
 الله باطل تا آنکه الحق نیز نیست و ازین صریح ترکفرنی باشد پنجم آنیکه محمّد رسول الله گوید  
 زیرا که نام حضرت محمد است و محمد کسی را گویند که خصایل پسندیده او بسیار باشد و حمد  
 ستایش را گویند و محمد بافتح همچنان است محمد کسبر معنی ثانی خلاف مذمه پس این چنین نام  
 شریف را تغیر داده باشد بنام دیگر و دیگر آنیکه محمد ستوده شده را گویند و محمّد ستانیده را  
 گویند نیز معنی تغیر می شود و یا اینکه محمد را مجد گوید بهاء و چشم زیرا که مجد فرو میرانیدن آتش  
 را گویند و ایضاً جامه کهنه و یکسکه در راه تیز رود و چیز بے خشک را گویند پس معنی بسیار تغیر  
 میشود ششم آنیکه حی را بگویند یعنی حیای گویند که حیای معنی شرم میشود و یا بے تشدید گوید  
 زیرا که معنی حی زندگی است و معنی حی بے تشدید داشتن چیزی بر پائے چیزی را گویند  
 و در تمام اذان سر مداند هر سر و لا اله الا الله و بعضی مؤذنان لا اله الا الله گویند  
 نیز درین کفرست زیرا که بهاء و چشم حق تعالی را گویند و بجا حلقیه روشنی را گویند و ایضاً  
 ناقه اگر زنده را گویند و درین معنی بغایت تغیر می یابد بیان احوال سامع مقررست  
 هر که در عین اذان سخن کند در عرصه عرصات حین خواندن کتابت و مانده شود و هر که در عین  
 اقامت سخن کند در وقت نزع زبان او بسته میشود که کلام گفتن از او صادر نشود و بعضی  
 گفته اند که این مراد از مؤذن است و سامع و اگر کسی استنباط نماید که در عین اذان کسی



چگونہ تکلم فرماید کہ در این فقیر چشم خود دیده است کہ افغانی اذان میگفت ناگاہ روزه اذان را  
 دید بروی بگذشت در میان اذان بگشت و احوالش پرسید کہ بجای میروی و بعد اذان ما  
 بقیہ اذان تمام کرد و در ترجمان الصلوٰۃ مذکور است کہ اگر سامع روزه باشد باید  
 اگر ایستاده باشد باید کہ بنشیند و اگر نشسته باشد باید کہ ایستاده شود اما همچنین اگر از حال بحال  
 بگردد تمام نذاه او عفو می شود پس چنانست کہ در آن روز از مادر تولد شدہ است و در  
 در حین اذان واقامت باید کہ سامع ہر کلمہ ابوؤن موافقت کردہ باشد و بعد از  
 تمام شدن حاجت خوابد و دعا کند بیشک بر آید و در چند جائے دعائے بیشک  
 مستجاب میشود اول حین افطار صوم و دیگر بوقت سحر و سوم بوقت باریدن باران  
 چہارم بوقت اضطراب و در ماندگی کہ دلش رنجہ شود از ہر عمر کہ باشد و این لغات مذکورین  
 از صراح استخراج نموده شد و اینچون مؤذن بگوید اللہ اکبر سامع گوید مرحباً  
 مرحباً یا قائلین عدلاً بالصلوٰۃ اہلاً کثرت کباراً واعظمت عظیماً سبحان اللہ

بکرۃ و اصیلاً و چون اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰهُ گوید سامع گوید رَحْمَتُنا بِاللّٰهِ  
 تَعَالٰی رَبَّنَا وَبِالْاِسْلَامِ دِینَا وَبِحَجَّتِکَ یَمُّنًا وَبِالْقُرْآنِ اِمَامًا وَبِالْکُتُبِ قِبْلَةً وَبِالصَّلٰوةِ  
 فِرَیضَةً وَبِالْمُؤْمِنِیْنَ اِخْوَانًا وَبِالنَّبِیِّیْنَ وَالْقُرُوقِ وَذِی النُّجُومِ رَبِّیْ وَ

الْمُرْتَضٰی اَمَّتْہُ رَحْمَتُکَ اللّٰہِ تَعَالٰی عَلَیْہِمْ اَجْمَعِیْنَ و در اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلَهَ اِلَّا اللّٰہ  
 شاید کہ او غامی غنہ گوید یعنی اثر لادن پیدا کند ملک الف ایستدید لازم و چون  
 اَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدٌ رَّسُوْلُ اللّٰہِ گوید سامع ہر دو انگشت ابہام را بر برد و چشم نمید یعنی ناخن  
 ایشان دیدہ برد و بدان ناخن نظر کند حق تعالی چہا ہزار گناہ کبیرہ اورا عفو کند  
 و در قرآن خوانی مسطور است کہ این انگشت نہاوی سنت است ترک نمولو آنکہ و  
 و ہر کہ بجای آمد و در عرضات حضرت رسالت پناہ صلّی اللہ علیہ و آلہ وسلم اورا  
 چنان طلب کند کہ کسی گم شدہ خود را بطبیہ و گوید قرآۃ عینی بیست سیصدی و مولی  
 و یا این گوید صدق رسول اللہ و بعضی گفتہ اند کہ سنت یا با آدم است کہ روزی  
 آنکہ ذکر دہ اگر حال محکم آخر الزمان مسدیدی چہ خوش بودی فرمان حضرت

غرت شد که بر سر و ناخن خود نظر کن چون نظر نمود جمال جهان اراست حضرت و ان وید  
 ناخن را بر چشم نهاد و گفت صدق رسول صدقه عینی یک سیدی و مولای و چون  
 حی علی الصلوة گوید سامع گوید لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم و اگر حی را  
 حی گوید بهائے و چشمه نیز خوف کفرست زیرا که حی مقرر شده و معنای آن خداوند است  
 بسوس علف را گویند و چون حی علی الفلاح گوید سامع گوید ما شاء الله کان و ما لم  
 یشاء لم یکن و چون الصلوة حی الزوم گوید سامع گوید صدقت و بریت اللهم  
 یهتدنا عن نوافل القافلین ولا توفیق الا بالله العلی العظيم و اگر سامع این اوجیات  
 نداند باید که بهر کلمه موافقت کرده باشد کافی است و چون اذان تمام کند باید که  
 مؤمن و سامع این دعا بخواند حقاً یقیناً صادقاً خالصاً لا اله الا الله الواحد القهار  
 رب السموات والارض وما بینهما العزيز الغفار رب هذا الدعوة السابعة  
 و الصلوة القائمة ات تحیل الوسیلة والفضیلة والدرجة الرفیعة والبقعة  
 مقاماً محموداً الذی وعدت ان یوم القيمة انک لا تخلف المیثاقه و در شرح  
 مشارق مسطور است که بعد از اینهمه را منصوب خواند و چون مؤمن قد قامت  
 الصلوة گوید سامع گوید اقامه الله ما دامت السموات والارض اللهم ارحنی  
 اعوذ بک من شر الشیطان الذی یوسوس فی الصلوة یوم علم روز و ان  
 نیز بطریق اختصار بیان کرده شد و اگر بشیر بران خواهد در کتب فقه ببیند اما آنچه در  
 کفارت او گفته اند که کفارة الصوم کفارة الظهار بعضی عوام الناس  
 می کنند یعنی چنانکه در ظهار کس بزین و طی می کنند و کفارت صوم نیز نمکنند  
 آن محض غلط است زیرا که در کفارت ظهار نیز و طی منع نیست مگر از آن زن که از او  
 ظهار کرده باشد پس اگر کسی را وزن باشد از آنکه ظهار کرده است و طی نکند و بدان کند  
 دیگر حلال است و این تشبیه بر آنست که کفارت بسیار از حیاتی کفارت قتل یکین در ظهار  
 و صوم پس کفارت کشنده بهین خیر است میان اینکه نیمه آزاد کند و یا ده دریش را طوام خوراند  
 یا جامه پوشاند که اکثر بدن ایشان پوشیده شود و طعام میانی خوراند که شیرازت و بر سر پوشد و اگر فوت

این اشیا و ثلثه نداشته باشد باید که کمتر روزه بخورد و چون اصناف کفارت صوم کفارت ظهار  
کردن ازان است که در کفارت قتل بنده مومن می باید که آنرا بکشد و در ظهار خواه مومن خواه کافر  
خواه افک معیوب باشد رواست پس کفارت صوم و حق کفارت ظهار است علم حرام  
علم حیض و نفاس و ازان نیز شمه گفته شده است اگر اکثر بران خواهد درکت فقه نظر کند  
لیکن از صاحبان و در وجوب این علم گفتار خوش می فرماید که قول شاعر مشنویات  
لے ترا دل دلیل نفس نفیس به خم و نیت همیشه بود اینس نه گردانی کم و زیاده نفاس +  
اکثرش چل شبانه روز شناس به تا بدین علم آشنا نشوی به ای سپر به که خدا نشوی + ازان  
سیر جاپلی و نادانی به پاورین ره مننه که در دانی به و این علم نجاست حسب ترین علوم است پس  
بشرخص لازم است که قدری ازین بدانند بعد ازین بدانند ان لے فرزند که چهارند حسب حق  
اند و السنن ایشان فرض است و اختلاف در میان ایشان اختلاف برحمت است نه اختلاف  
بن اوت که اختلاف رحمة گفته اند و حقی مذنب را نشاید که گوید مرا بشافعی چه کار است زیرا که  
در هنگام ضرورت از مذبی به دیگری انتقال کرده و شود و چنانکه به حج رفتن پیاده به مذیب امام  
احمیه روا نیست پس عالمان حاجی ماضی یا مذیب مالک می برند که در مذیب او زکوة شرط  
نیست به چون بعرفات حاضر شد باز به مذیب ابوحنیفه میگرد و ایضا چون که مطلقه تنه را  
حیله بکند باید که او را از احکام و ارکان ایمان بر پس اگر بدان عالم باشد باید که احکام و ارکان  
شماره بر سر اگر نداند تا بی تحلیل نکاح جدید میکند و اگر همان را نیز می داند باید که او را  
در مذیب امام احمد رم و در آرد که در مذیب اوحی تعالی را بذات و صفات شناختن و خبر  
است اگر آنرا نداند و اندک نکاح جدید کند و اگر آنرا نیز نداند این هنگام تحلیل باید که  
ایضا چون که جنس با جنس از غله بفرشد اگر می باید باشد رواست اگر چه زیاده بگیرد  
و نسیه نیست اگر تو ده گندم درون خانه و تو ده جو بیرون خانه باشد نیز نسیه است و اگر  
جنس هم جنس بفرشد چون می باید باشد رواست و درین زیاده گرفتن روا نیست اگر نیم  
سوم باشد یا چهارم یا اگر که انتقال به انتقال می فرشد اگر چه در یک انتقال زربار باشد و  
یا در یک انتقال باشد باید که برابر بگیرد و زیاده روا نیست پس اگر این را نسیه می دهد

مسئله در بیان عیوب و کمالات

مسئله در بیان عیوب و کمالات

بقول ابو حنیفه مطلق روانیت اما شاخین فتوی داده اند بر جواز نسبه و این مسئله را از  
 مذہب امام مالک پذیرد و از و ایضا چنانکه گوشت اسب بقول ابی حنیفه رضی اللہ عنہ روا  
 نیست اما بقول امام شافعی حرام است و صحابہ حنیفہ چارہ ضرورت فتوی بر حلالیت  
 آن داده اند و در شامل سبغی آورده است کہ ابو حنیفہ رضی اللہ عنہ قبل از موت خود سبغہ  
 روز از قول خود برگشت و گوشت اسب را حلال گفت و همچنین از مذہب مالک انتقال  
 کرده و شود بدان ایفرزند کہ دوستی چهار مذہب چون دوستی چهار یار از دست دراز  
 شجرہ شریف شریعت بد باغبان ایشان کمال یافت کقول الشاعر  
 دین حقت راست شدہ چارتن ہم از راہ تحقیق ہر یک باغبان ابو حنیفہ در ہاشم

نعمان بود کقول الشاعر  
 و نام پدرش ثابت بود و در شرح مختصر امام محمد کہ ہستی آورده است کہ پیغمبر مرده است  
 کہ بعد از من شخصی پیدا شود کہ نام او نعمان بن ثابت باشد اگر من پیغمبری مسخوف شدہ  
 نمی بودم او را پیغمبر می گفتم پس اگر شخصی گوید کہ بکلام دلیل مذہب صحیحان بویہ می باشد گفتہ  
 شود کہ اگر این آیت ایشان آورده شود هیچ عجب نیست قال اللہ تعالی کتیمرہ طیبہ  
 اصلہا ثابت و ذکر عہد فی التکاور زیرا کہ اصل ثابت بن زوطی بن زہربان و چون عمر قرضی  
 با خبر رسید ثابت نعمان را اور کہ اگر گرفته و پیش او بروم تفسی و رحن او و اگر و او علم را  
 از ہفت کس صاحب گرفته است یکی از انس بن مالک عبد اللہ بن حسن زبیر عبد اللہ  
 بن جریج زبیدی و عبد اللہ بن ابی ادنی و عبد اللہ بن ابی اوف و ثالث الاقصع و چار  
 بن عبد اللہ رضی اللہ عنہم اجمعین و از پیش زہربان صحابہ نیز گرفته است چون عایشہ بنت  
 عجز و ابی حنیفہ رضی اللہ عنہم از پیش اصحاب گرفته است اما او را نسبت در وقت سبغہ  
 حاد می کنند و او از شاگردان ابراہیم بن یزید بود و او شاگرد علقمہ بود و او از اسود و از  
 شعبہ قاضی گرفته بود و ایشان ہر دو از فاروق گرفته بودند علم او فاروق از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 مات ابو حنیفہ و ہوا بن سبعین سنہ بتاریخ سنہ خمسین و مائتہ مناقب ابو حنیفہ کوفی مذہب است  
 کرده شدہ است کہ امام اعظم ابو حنیفہ کوفی چون حج کرد و آمد و در رکعت نماز نماز کرد



دو ستون در رکعت اول برپا راست استاده تا نصف قرآن بخواند و رکوع و سجود کرد و در رکعت  
ثانی برپا چپ استاده تا قرآن شریف ختم کرد و چون سلام داد بگرفت و مناجات کرد و  
گفت **اللّٰهُمَّ مَا عِبَدْنَاكَ مِنْ غَيْرِكَ حَقٌّ مَعْرِفَتِكَ فَهَبْ لِقَصْدَانِ**  
**عَمِلْنِي بِكَمَالٍ مَعْرِفَتِي فَمَتَّعْتَ هَآؤُنَّ مِنْ جَانِبِ النَّبِيِّ يَا اَبَا حَنِيفَةَ قَدْ مَعْرِفَتُ**

**وَ اَخْلَصْتُ الْمَعْرِفَةَ وَ حِدَمْتُ وَ اَحْسَنْتُ الْخِدْمَةَ فَقَدْ غَفَرَ لَكَ وَ لِمَنْ يَتَّبَعَكَ وَ**

**كَانَ عَلَى مَذْهَبِكَ اِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ مَعْنَاهُ فَارِسِيَّةٌ** یعنی ای اژدها و الجبال و اے

بادشاه با کمال و اے موجود لا یرا ل نه پرستید این بنده ضعیف و این وجود ضعیف

ترا اے ذات لطف اللطیف چنانکه حقیقت من را در می پرستیدن تو هست ولیکن پیش

تر اینانکه حق شناختن تو هست پس بجستای نقصان خدمت را بکمال معرفت بروی

تا حق آواز داد از گوشه خانه که ای ابو حنیفه ما را بشناختی و خدمت کردی آفریدم ترا و کسی

را که متابعت تو کرد و در بندگی تو تا روز قیامت و الهی استطورت کردی

هتر عالم صلی الله علیه و سلم در سجده نشسته بود اعرابی در آمد و کاسه خربا به پیشش نهاد و گفت

از راه دور آورده ام چون رسول الله زخمی را بخورد و عبد الله بن مسعود رضی الله عنه بر

پایه خاست و گفت یا رسول الله دوش خواب دیده ام عجیب تعبیر فرمائی گفت چنان دیدم

که ستاره از آسمان بر زمین فرود آمد و از لوز آن ستاره تمام عالم نور شد رسول صلی الله علیه

و سلم متفکر شد هتر جبرئیل ابغیران ب الجلیل در رسید و گفت اے رسول اولین وای

سرور دنیا و دین تعبیر خواب این مسعود آنست که بعد از رحلت تو بدو القاب بهشت ابدال

و بهشت روز مردی بیرون آید از کوفه کبیت و ابو حنیفه همه دنیا را بنور علم او منور کند و

سنتهای ترا بکمال برساند رسول علیه السلام خوشدل شد و آنش بن مالک رضی الله عنه

پیش خود خواند و قدری از آب دهن خود بر کام او میخ بست و او را گفت که ترا عمر

درا از خواهد بود و ابو حنیفه را خواهم دید سلام من بدو برسان و بگو که عطای خود محمد ترا

مبارک باد و نیم خرم که دوست داشت و در حریر کرد و ابو عبد الله بن مسعود داد و گفت و

بدست تو این خرم را را بکسان ده تا با ابو حنیفه برسانند چون رسول صلی الله علیه و سلم بدو

خرامید عبدالله بن مسعود را امانت را نگه داشت تا آخر عمر خود را نگاه بشاگرد خود و علقمه را و دو قصه از  
 بگفت و چون علقمه را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود ابراهیم خنی را و دو قصه آن بگفت و  
 چون ابراهیم را وفات نزدیک آمد بشاگرد خود حماد را و دو قصه آن بگفت و درین وقت ابو حنیفه  
 هفت ساله بود بشاگردی حماد میگردد و هشتاد سال عمر او بود و آنچه او می دانست ابو حنیفه  
 در یک سال نزدی می نوشت و حماد هر روز آن خبر را بنیم را از صدوق بیرون کردی و بر دست  
 نهاده ای و گفتی بحضرت عطا دهند این حرف را که او را بمن بنمائی رسول ابو حنیفه رحمه الله علیه  
 نزدیک آمد و گفت آن را بنام ابراهیم و کسی آنرا نمی خواند و آنست خود حماد بودی داد و در حال بخور و جو  
 سر او را در کنار گرفت و گفت من می دانم که بنیم خرامی را رسول الله امانت تو خواهد بود و در تو می دیدیم ترا  
 مبارکباد و قصه خواب عبدالله بن مسعود رضی الله عنه با دی بگفت و چون حماد وفات یافت پدر ابو  
 حنیفه را که ثابت بوده است قصه صحیح کرد ابو حنیفه را با خود بر و در که خیمه دیدند زده و گرد آن خیمه  
 آدمی ابنوه در آمده ابو حنیفه گفت بدان حاجت من چیست بپرسیدم را دیدم سالخورده و نوزانی گفتم اینست  
 گفتند انس بن مالک است در آمدم و بروی سلام کردم چون آواز من شنید گفت این آواز  
 آشنایم دیدم مرا گفت از کجا می آئی گفتم از کوفه گفت کنیت تو چیست گفتم ابو حنیفه انس بن  
 مالک گفت رضی الله عنه بدان مرا بگیر و به بالا کنیز تا من را به بنیم که صاحب دین بزرگ است آنگاه مرا گفت  
 نزدیک من آئی تا امانت تو دارم تسلیم تو کنم چون نزدیک رفتم قدری آب بن دروین من کرد و گفت ای  
 آب بن مصطفی است صلی الله علیه و سلم چون آن آب بن خوردم حلاوت عظیم یافتم انس بن  
 مالک گفت اکنون آب بن مصطفی علیه الصلوٰه و السلام خور و خود را چگونه می بینی نشان آن  
 با من بگوئی ابو حنیفه رحمه الله علیه بر پا و خواست و زبان بر کشا و گفت ای انس این عبت  
 خود را چنان می بینم که اگر انواع حکمت و انواع علوم در هر یک دانه ایان روی زمین جمع شوند  
 و هر یک از من هزار مسئله باستان سپرد بتوفیق حق تعالی آن همه را جواب دهم با صواب  
 بگویم و از هیچ کس نپرسم و اندیشه نمیکنم و از همه زیاده ام و ندانم من همه آفاق بر سر و  
 دیگر در مناقب او خوانده ام که جمیع آدمی و حیوان بغداد آمدند از وی سوالات کردند و از  
 جمیع سوالات یکی این بود که در عالم شهرت و آن شهرت محله داروی محله از وی روشن

است و سی محله یا یک فردان سی محله تا یک پیر از شهر است این شهر که راست و آن محله  
 که نام جو آب فرمود که آن شهر رمضان است که سی محله و دوازده شهر است و سی محله شب  
 تا یک و آن یک محله که پیر از شهر است شب قدر است که ليلة القدر خیر من الف شهر  
 چون این بیان کرد بسیار از جهودان مسلمان شدند و دیگر فواید بسیار آورده است  
 که روزی شخصی پرسید و سوال کرد که چه گویند در حق مردی که گوید که از بهشت امید  
 منی دارم و از آتش دوزخ نمیترسم و مرده و خون میخورد و به آنچه ندیده ام گواهی میدهم  
 و از خدای عز و جل ترسم و زن را نکاح نمیکم و صحبت کردن با وی حلال میدانم و نماز بارکوع  
 میجو و نمیکردم و فتنه را دوست میدادم و حق را دشمن میدانم و از رحمت خدایم گریزم و دهر  
 و سارا راست گوی میدانم و از جنابت غسل نمیکم امام محمد فرمود آری باران در مسئله اتحاد  
 چه میگویند گفتند که این شخص کافر باشد امام اعظم گفت آری باریان این شخص مسلمان باشد  
 و نسیم کرد و گفت آنچه گفته است راست است از بهشت امید میدارم و از آتش دوزخ نمی  
 ترسم از خدای امید میدارم و از وی ترسم آنچه مرده و خون میخورد و گوشت ماهی میپزد و جگر  
 میخورد و آنچه گفته است بدانچه ندیده ام گواهی میدهم یعنی کلمه شهادت میگوید و خدای را جل  
 جلاله و رسول خدا را ندیده است و آنچه گفته که از خدا نمیترسم یعنی ظلم نمیکم و آنچه میگوید که  
 زن را نکاح نمیکنم و صحبت با وی حلال میدانم یعنی کینه نداشته باشد و آنچه گفته است که فتنه  
 را دوست میورم میدانم یعنی فرزند و مال را دوست میدارم و آنچه گفته است که حق را دشمن  
 میدانم مرا گفته است و آنچه گفته است که از رحمت خدایم گریزم باریان را گفته است  
 و آنچه گفته است که چهره و ترسار است گوی میدانم یعنی دین قول و قال است اینها و کیست  
 الشیخ ایمنی و قال فی القدر ای لیست الیهود و علی شی و آنچه گفته است از جنابت  
 غسل نمیکم یعنی تیمم نمیکند و قیسه که آب نباشد و دیگر از مقامات او رحمة الله علیه است  
 که روزی و جهودی با او همراه شدند و هر دو را گفت چرا بدین نحو زورنه آئی گفت یا امام مسلمانان  
 من را بکشیدم اگر بدین نحو بکشید و ما کن با خوانی از آسمان فرو و آید و پرواز از ان طعام  
 میخوریم و نگاه بدین نحو و آید بدین جمله عرض کرد و الحمد لله رحمة الله علیه و در کتب نماز

گذارد و روی زمین نهاد و گفت یا رب مرا و پیش این بریگانه خجل گردان خواهی فرود آمد چه  
 گفت سر بر آن که کارت بر آمد و طعام سپهر خوردند امام گفت بپهلو خود و فاکن و ایمان بیا  
 گفت او امام مبرکین تاس نیز و انکم اگر مثل تو نتوانم که خوان فرود آورم مسلمان بشوم و اگر نشوم  
 و جهود و انان بود هر دو قدم خود بر قدمگاه امام عظم گزید و هر دو دست خود بجای دستهای او  
 نهاد و گفت یا رب بحق این امام که همچنان خواهی فرستد آراسته در حال خوانی و دیگر فرود  
 آمد ابو حنیفه رحمه الله متحیر شد چه و گفت ای امام از تو و کرامت دیدم یکی آنکه تو منودی و دیگر یکی  
 من منودی هم ترا شفیع آورد و هم تا کارم بر آمد و در حال مسلمان شدن و دیگر آنکه از مقامات او است  
 که چهل سال شب نخفت و بوضوئی نماز خفتن نماز با دعا و گزاردن صد و پنجاه هزار مسئله یا  
 جواب فرموده است چهار مسئله را جواب در توقف داشته است اول مسئله و هرست و دوم  
 فتنی مشکل سوم مسئله محل اطفال کافران است که در بهشت باشند یا در دوزخ زیرا که  
 عمل صالح ندارند گویم به بهشت روند و عمل بدی ندارند که گویم بد دوزخ پس توقف کردن بهتر  
 باشد چهارم وقت خفته کردن زیرا که اگر گویم بخروگی خفته کنند تا رسیده را بی سبب در زمین  
 باشم و اگر گویم بپروگی خفته کنند عورت او را دیدن روا نیست که ناظر منظور هر دو در صحت باشد  
 باشد و بعضی علماء گفته اند که خفته در خروگی باید کرد و اما مؤمل بآن زن و مسلمانانی که  
 زیاده از خفته کردن است و علامت مسلمانانی است و دیگر از فضل و بزرگی امام عظم  
 الله است که چهار هزار شاگردان را بدو فتوی رساند اینها روزی که از به  
 بختان آن زمانه با یکی از اصحاب امام مباحثه کرد که امام چه داشته باشد اصحاب گفت نداشته  
 باشد آن به بخت گفت پس من با متحان بروم رفت به نزد یک دروازه امام دور کو فتن  
 گرفت که امام را بیا گایید تا بیرون آید چون بیرون شد گفت ترانه طلبیده ام باز درون رفت  
 بکنز آنست که بیرون شد بعد از آن گفت که من طلبیده ام ترا مسئله پرسیده ام دارم گفت  
 اینکه مرز طلبیدی آدم چگونه است امام فرمود چون در شکم بود ترش باشد و چون بیرون  
 آید ترش گردد گفت یا امام تو از آن چشیده نفوذ بالله من هذا القول الشدید یا امام  
 گفت لای و روایت چنان دیده ام بعد از آن گفت یا امام من شنیده ام که تو مادی



واری فرمود اگر می گفت بغایت صاحب حسن است که روی او چنان زیبایی دارد و پانچو  
 چنان دوست او چنان و موهای او چنان و دندان و لبها پس او چنان زیبایی دارد حتی که  
 آن بد بخت اندام نهانی را نیز یاد کرد که چنان است امام فرمود هر چه هست آفریده خداست  
 گفت غرض اینیکه من می خواهم تا بنعل خود وارم امام فرمود او حاکم نفس است باش تا او را برسم  
 چون امام برگشت بر آن بد بخت ازین جدا شد و بر زمین افتاد و همه عالم متحیر شدند گفتند  
 امام این چه بود فرمود تیغ صبر من گردن او را زید و ایضا آورده اند که در قربت او چو  
 متوطن بود هر روز صبح خانه خود را می رفت و آن روزی که او را در محسن امام می انداختند از آنجا  
 می گرفت بیرون می کرد و روزی که امام حجر را و شاه زاده بود و در درسه نشسته بود که آن جوان  
 رفته را باز در محسن امام انداخت امام محمد علیه السلام سقطش گفت و قهر و غضب تمام نمود  
 خواست تا او را تفری کند اما چون امام ابو حنیفه رضی الله تعالی عنه خبر یافت گفت ای  
 فرزندان هفتاد و سال است که او همچنان می کند من تحمل نمی کنم زیرا که حق همسایه همچنان  
 است و شما در یک روز دل و رانجه نمودید چون جهود از آن احوال با خبر شدند در حال مسلمان  
 را قبول کردند و ایضا آورده اند که قریب او و دختر بود مستوره که بغیر از شب در  
 روز بیرون نمی شد اما در شب که بیرون می شد بر امام ستون ایستاده میدید و نمیدانست  
 که آدمی باشد بعد از وفات امام چون بیرون شد آن ستون را ندید و پد خود سوال کرد که  
 ایام امام ستون می بود اما درین شب نیست چه شده باشد پدرش گفت ای جان پدر  
 آن ستون زمین بود افتاد یعنی امام اعظم بود که هر شب نماز می گذارد و دیگر از مناقب او  
 اینکه در راه رمضان شصت و یک مرتبه قرآن می خواند یک مرتبه در روز می خواند و یکبار  
 در شب می خواند و یک مرتبه در قریح ختم میکرد و دیگر اینکه هرگز به آسمان و آفتاب  
 نیز نظر نمی کرد و می گفت که تا صفت اذان عمر گذشته که به آفتاب و آسمان نیز نگریتم  
 روایت ندیده بودم که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم هرگز به آفتاب  
 و آسمان نمی نگریست زیرا که هر دو مؤنث معنوی اند و آسمان فرنی است  
 برشت که آب و دیگر اینکه از مناقب او اینست در شب است که حضرت رسالت پناه

صلی اللہ علیہ وسلم فرموده است هر که بر او بل خود را یا محرم نگشاده باشد اگر عورت بد روزی گرفت  
 شود همان شخص از روزی خانه و نظر و ابروی فی الحال خلاص شود پس امام باقر علیهما السلام فرمودند که اگر عورت با کسی  
 آفریده که نظرش بنا محرم نمی افتد چون عورت را در دونه میشد او را از روزی خانه میدیدند  
 بیایست دیگر آورده اند که روزی در راه میگذشت طفل روان راه میرفت با او همراه شد  
 گفت ای طفل پاپه را محکم بزد و وقف باش که راه خلیس است تا من فقی طفل گفت ای امام اگر من  
 بیفتم یاد بر خیزم تو وقف باش که اگر بیفتی سائر مردان بر تو افتند و بر سر خواهی شد و همه  
 مردم هلاک شوند امام دانست که طفل را ناست زیرا که پیغمبر فرموده است علیه الصلوٰۃ و السلام  
 ذلّ عا لیه ذلّ عا لیه یعنی لغزیدن عالم گمراهی را سبب است تا تمام عالم گمراه شود پس امام  
 گریه شد و چون ماتم زده با محاب خود پیش آمد که کیفیت احوال پرسیدند باز خود امام گفت بر شما  
 باد که هر که بچه بقدر علم و دانش خود علم بیان کند و فتوی دهد که راه شریعت را سخت است و دور  
 و دوازست بعد از ان خلاف پیدا شد و دم بدم شب امام شافعی رحمه الله علیه  
 فرمود این عبد الله ابن محمد بن ادیس بن عباس بن عثمان بن شافعی بن شاذب بن  
 عبید بن یزید بن هاشم بن عبد الله بن عبد المطلب بن عبد المنفی و ولد یزید  
 من سبت و خمیسین و مائت و عاشر اربعه و خمیسین و مائت یوم الجمعه و دفن بمصر  
 رحمه الله علیه و انه قد اخل العلم من مالک بن انس و محمد بن الحسن و بشر بن عباس  
 و اصحابه یصرون الی مسلم بن خالد بن مسلم النبی عن خلف بن ایوب و الله تعالی  
 اجعل العلم بعد بنی در صحابه ثم بعد ثم فی التابعین ثم بعد هم فی المجتهدین و در  
 الله تعالی علیه و اصحابه من شاذ و ابر و من شاذ و ابر و من شاذ و ابر و من شاذ و ابر  
 امام شافعی هم چنان ذکر بود که در هیچ احوال سزا جز بناییدن قرآن نمی کرد و روزی حج سبقت  
 او را بست میکرد گفت یا امام هر را باندازه تا لیس است تو به پیر نشوید گفت لب پیریده به که ذکر کرد  
 غم موش کرده آ و ر و و اند که مدت سه سال در رم ما در بود و در حالت دلا و ق ما در ش قریب  
 نبع شد زیرا که طفل سه ساله و دانش بر می پیرد بعد از ان زمان امام عظم از دار الفضا بهار  
 البقار حلت نمود و حازه او را از روزی تا چهار روز بنا پیرد و حال خلاص شد از ان شافعی

مسئله در بیان عادت امام باقر علیهما السلام

نامیدند که بشاعت ابو حنیفه رحمه الله علیه تولد شد مصافح و دیگر امام شافعی  
 رحمه الله تعالی علیه آوردند که امام احمد بن حنبل گراسته که احادیث نبوی بیاید بود اما در اکثر  
 اوقات در پیش امام شافعی گرفت و مسئله سوال می کرد و امام احمد پیر بود و امام شافعی  
 هنوز طفل بود صاحب امام احمد بزرگ و عاقل گردید و گفت یا امام شما راسته که احادیث در یاد  
 است و پیش این که در کس برائے چه میورید گفت نه چنان است ای امیر که آنچه من یاد کنم پوست  
 مسئله میدانم و او منقر آن مسئله میدانم و دیگر آوردند که روایت امام شافعی رحمه الله علیه را  
 چه او چارینا که متصل بر روایت امام عظیم می آید و روایت امام مالک و امام احمد رحم را گاه گاه  
 می آید گفته اند که مادر امام شافعی رحمه الله تعالی علیه یقین صاحب جمال بود و در ایام  
 جوانی بیوه شد و خواست تا امام یوسف رحمه الله علیه را شوهر کند چون امام را از کار خیر عاقل بود  
 روزی امام شافعی رحمه الله علیه خود با امام یوسف رحمه الله علیه گفت که مادر من چنان اختیار  
 دارد و امام یوسف گفت خود اگر او را میدیدم بهتر می نمود از روزی خاتمه بدو نمود و امام یوسف  
 رحمه الله علیه قبول کرد چون تزویج کرد و بدو سپرد و در آن شب امام شافعی رحمه الله تعالی  
 علیه دعا کرد که یا رب این شب را کفان کن او را و دعا کرد که آن شب روزی ده ساله شد  
 اما برساند مردمان یک شب بود امام شافعی علیه الرحمه در کتب خانه امام عظیم رحمه الله علیه  
 در آمد و کتب امام عظیم رحمه الله علیه در پیش امام یوسف رحمه الله علیه بود و کتب را مطالعه  
 کرد و هر روایت که خواست میداشت مخالفت نمیکرد از آن مشهور عالم گشت و دیگر  
 آنکه بعد از امام ابو حنیفه رحمه الله علیه بود و در اطراف عالم می گشت مردم را بزمی خود  
 می آورد و همه بزمی امام مالک رحمه الله علیه و او بن انس بود و  
 انس بن مالک بود دیگر آنکه انس بن مالک رحمه الله علیه در ایام طفلی مدت هشت سال در میان رسول  
 بود از آن منتهی صحابه ششم است حضرت انس رضی الله عنه گفت روزی در زیر درخت خربانه افتاد  
 یا قثم از آن پیچوردم که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم رسید گفتم یا رسول الله از آن چو  
 پیچوردم یا نه حضرت قثم کرد و دست مبارک را بر شکم من نهاد و گفت ای شیخ بطنک ایمنی بر کن  
 شکم خود را که بدین دامن نشوئی از زشت میفشان که از آن بیگانی و نخوری و ایضا گفت

روز سه رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم سوار می آمد و بی بی فاطمه الزهرا رضی الله عنها  
چنانکه عادت طفقان است هر دو استقبال نمودیم حضرت مرا پس پشت سوار کرد و بی بی  
فاطمه رضی الله عنها را پیش خود گرفت چهارم مذهب امام احمد بن حنبل  
آورده است که امام احمد رحمه الله مرثیه گوشه نشین بود که بغیر از ضرورت بیرون نمیشد  
بدان کسی فرزند که هر چهار مذهب را بر حق دانی و در حقیقت ایشان شک نیاری  
حتی که اگر شخصی از یک مذهب منکر شود کافر گردد و گفته اند که در شرع چهار رکن است همین چهار  
مذهب اند هر که از این خارج است از خواجه است پس بدان که ایمان بقول ابوحنیفه  
رحمه الله تعالی علیه ایمان محمل است که گوید قبول کردم دین مسلمان را و آنچه در دست  
و بنیادم از کفر و کافر می دانم در دست و گفته اند که الا یقین اقرار باللسان و تصدیق  
بالقلب و الا یعتقد بالجهان جهان میانه دل را گویند زیرا که او هرگز از جای خود نمیخیزد  
یابد و آنچه گفته اند که اصل تصدیق است و آن تصدیق مختص بجهان است چنانکه اگر بر زبان و  
دل سخن ناشائسته بگذرد و تا بجهان او بر جای باشد کافر نگردد و قلب گردد را گویند پس در  
اکثر اوقات بر دل اندیشه ناموافق می آید اما بادرے جهان اندیشه را داخل نمیدهد اما  
کافران را همان اصل که جهان باشد نیست اگر بر دل ایشان اندیشه مسلمانی آید چه اصل  
نیست غلط میشود و ایمان بقول شافعی اقرار باللسان و تصدیق بالقلب و اعتقاد بالجهان  
و عمل بالارکان است که بقول او نماز حازه بے نماز درست نمیدارد اما عالمان متاخرین او  
و صحاب او فتوی بر حراز حازه کرده اند تا سنت و جماعت خلاف نشود و الله تعالی اعلم

**فصل چهارم** در ذکر قال الله تعالی فاذا ذکر الله قیاماً و قعوداً و علی جنبین  
اگر چنانچه بیت در شان نماز است در حین حرب اما کلام الله اصل  
است بجز طرف که عالمان اسخ میباشند معنی او بغیر و دیگر وقت که معنی او محض غلط کند پس این هنگام  
توهم گرفت که قول الشاعر جمیع العیلم فی القرآن لکن تقاصر عنه افعال الرجال  
قال الله تعالی الخناس الذی یؤسوس فی صدور الناس و در تفسیر در شان این  
آیت آورده است که خناس نام شیطان است که بر قلب آدمی را در دهن خود گرفته است و میگوید



الان لعاب پیدا و دودل بودن جمله انواع معاصی و مافوق انما چون فی اللہ تعالیٰ را بد زبان را  
 خناس از دے یگر نزد پس چون ذکر نام اللہ سبب نجات از ویست پس بر سر بندہ مومن لازم  
 است کہ نام شریف اللہ را فراموش نکند اما خاصہ کہ دوم از شیئی و ساکنی زنده و عرض است کہ  
 نام شریف اللہ را در ہر نفس فراموش نکند کہ کل نفس اذا خرجت یقول ذکرا اللہ فصلا میت  
 زہما کہ چون نام شریف اللہ را فراموش کند شیطان بالوع معاصی و بدی و کینہ و  
 حرص و ہوا و دودل او فرودے آرد پس از مراتب مشائخان افگندہ باشد بسبب  
 این معاصی قال اللہ تعالیٰ من اعرض عن ذکری ای عن القرآن فان لہ معیشۃ

ضنکا ای ضیقنا و عن ای جبر ای کسلہ القناعۃ حتی لا یشتہر نفع الذکر التکلیف  
 والقناعۃ والتوکل فیکون حیوانہ طیبہ ومع الاغراض الحرمین والشرع فیہا فضلا  
 وحالہ مظلمہ کما قال بعض المتصوفہ لا یغیر صلاحد عن ذکر ربہ الا اطم علیہ

فقتہ و یکنو شغلیہ و رزقہ و در تفسیر ماریک من عینہ الشؤن شوریہ  
 شدن پس ازین طایع معلوم ے شد کہ اگر صاحب ذکر را ترک دہد از ندق محروم ماند و از  
 احوال مشائخان یاد ماند پس مالکی راضا ید و ایضا قال اللہ تعالیٰ و اذکر ذکرتک اذا  
 کسیت یعنی چون طرفہ بعین جو از ساکت و طلب فراموش شود و در حال بدان طرفہ بہ  
 خورد و بیا و آمد و تکلیف کنندہ باشد در یاد کردن ذکر بعد ازین بدانکہ اگر نیز بر چهار نوع  
 است اول ذکر عام دوم ذکر خاص سوم ذکر خاص الخاص چهارم ذکر خاص الاخص اول ذکر  
 عام و ان منہ فی شریع را گویند کما قال اللہ تعالیٰ فاذکر اللہ قیامًا و قعودًا و سلا

جنتو لہم و در تفسیر حسینی در معنی این آیت آفرده است کہ ہر قیام و ہر قعود و  
 ہر حرکت و ہر نظر و ہر قدمی کہ موافق شریع جاری باشد ہمہ ذکر خداست زیرا کہ اگر او خدا را  
 فراموش کند ے بود پس خلاف شریع از در وجود ے آید و چون خلاف نے آید پس گویا کہ در  
 صحیح احوال فراموش نکردہ است پس مومن اگر تلاوت قرآن کند و یا صوم دارد و یا نماز گذارد  
 و یا از ہنوی یاد ماند کہ پاکہ ہمیشہ در ذکر است زیرا کہ او شیئ شناس است کہ خلاف امری  
 کند قال علیہ الصلوٰۃ والسلام حرکۃ الطاعۃ دلیل المعرفۃ بحکمہ الذکر المحسم

حکایت در بیان ذکر خاص

دلیلی الحیات دوم ذکر خاص ہر آنکہ طائفہ مشغول بطلب از دنیا و مرتب اند کہ اقال اللہ  
 تعالیٰ والذین جاهدوا فینا لندینہم سبلنا پس ایشان اول شریعت مستقیم میدارند  
 بعد از ان ہر لذت دنیاوی چون مال و فرزند بدو پیش سے آید تکلیف کردہ انرا نئے گذرند  
 کہ اقال اللہ تعالیٰ المال والبنون زینۃ الحیوة الدنیا والباقیۃ الصلوات الخ زیرا کہ  
 ایشان ہر خطو فی نفسانی و دنیاوی را گویا کہ فراموش کردہ اند ویرا کہ اگر باین جہت علائق  
 و از مد حضور ی را نشاید پس ذکر کہ بغیر حضور باشد فائدہ و نتیجہ نہ ہر کہ اقال اللہ تعالیٰ  
 واذکرت ربک اذا نسیت یعنی و اگر باش حق را چون فراموش کنی ماسوی اللہ را والا  
 ذکر سے را نشانی و ذکر از او بیند کہ ظاہر و باطن او مد ذکر مساوی باشند چنانکہ شیخ الاسلام  
 و المسلمین حضرت شیخ علی ترمذی قدس سرہ میگوید کہ ذکر اللسان بغیر ذکر القلب لقلقة  
 و ذکر القلب بغیر حضور الرب مستعد اگر چه ذکر لسانی را ثواب بسیارست چنانکہ مشہورست  
 کہ مردگان سے گویند اگر باز خدا ایتالی بارانندگی میاد و تمام عمر اگر یک کثرت کلمۃ اللہ را سقیم  
 بسندہ بود اما در ہر صبح و شب و لان تا دل ذکر را بخود مسلم و لازم نگیرد نتیجہ مدد و باز  
 عفتہ اند کہ اگر نہ ہزار کثرت ذکر را بنویسان گوید و یک کثرت بدل ثواب این فضیلت و آنکہ  
 دائم حضور اند و ذکر قلب بای حضور چہرے نئے دارند زیرا کہ آنچہ نتیجہ و مقصود باشد  
 حاصل نشود پس صاحب دلان ذکر لسان را قبول ندارند و حاضران ذکر قلب را قبول ندارند  
 و ایضا شیخ مے گفت کہ در ایام جوانی مد ولایت ہند در طلب علم بودم در نواحی مالکپور  
 شیخ سیلوہ را مدس و محقق یافتیم تا کافیہ و ہایہ و وقایہ در پیش او گذراندم بعد از ان شیخ را  
 ذکر دیدم خواستم تا از وی یقین ذکر و فکر بگیرم شیخ التفات نہ کرد و گفت من از مد و ست از است  
 بدون بسیارست استبعاد مے نایم زیرا کہ درین راہ خطرات عظیمست ماہم پیر ۱۲۰۰  
 بیاتات را در پیش او بروم شیخ فرمود کہ بعد از ان مرا شیخ سالاریدہ سببید تا بدین درجہ  
 رسیدم و از حراتہ شیخ سیلوہ میگفت کہ چنان کہ اگر یوستی بر بام شستہ بود و کبر و غالب  
 شد و از بام افتاد اما بوجہ دشواری رسید و ایضا فرمود اگر در شریعت و یا خواب  
 مے کرد ہمیشہ انگشتان را بشو بطن تبسم مے چہرہ روز سے در باین مسائل بود و خلق

امیر معروف میگفت که از هفتاد و پنج سالگی که در آن حال بود که غافل باشد در حال گفت که غافل هستم  
مرحوم خدای تعالی که در خواب بود باز بر او اندیشید که اگر غافل باشد باز شیخ گفت  
غافل نیستیم سوختم ذکر خاص الزامی بداند در بدن آدمی ستم چیز راسته نوع رزق بقدرت چنانکه  
نفس را اکل و شرب و سر را مشا هده و قلب را ذکر پس چون طالب بحال استغراق رسید نفس را  
اکل و شرب و سر را مشا هده و قلب را ذکر باز میماند که وا ذکر ربك اذ نسیت دور مذمت است  
ای نسیت الاكل والشرب والمشاهدة فالذکر پس این هنگام محقق مذکور رسید و بانی  
والا بهجوری ذاکر حضور را مشا هده و چون ناگاه ازین مرتب باز آید تکلیف کرده باز همان اجوبه  
و فقیر را یادری بود که در زمستان سخت عرق عرق می گشت از احوالش پرسیدم که هرگز چگونه  
بدست می آید گفت که برادر شنیده که الصوفی صاحب الوقت این مرتب تکلیف من است که  
تسلیم عمر در دو باشم چهارم ذکر خاص الزامی و این ذکر را حد و نهایت نمی باشد و این گم شدن از  
است که تود و گم شو که توحید آن بود و گم شدن کم کن که تفرید آن بود و ذکر ربك اذ نسیت  
در هر سه ایشان این تا خطا بیست یعنی چون فراموش کنی تو نفس خود را پس این هنگام ذاکر و مذکور شد  
مگر واجب تعالی که اذ نسیت السیفین یزکبه البکم و اورا بهجرت است مشق و است که  
مجنون و مشق بیلی مشق شده روزی بیلی را برو گشت افتاد و گمانه سرش را در کنار میگرفت و گمانه  
پایش را بر میالید و گمانه دستهایش را بر پیش میکشید و گمانه او را بسیار از حال بیجای بگردانید مجنون  
گفت تو کیستی که مرا تشویش میدی گفت منم بیلی گفت بیلی کیست گفت معشوقه مجنون گفت کیست  
مجنون گفت توئی گفت من خود بیلی شده ام مجنون بیلی را نمیدانم پس این هنگام که العلم حجاب پاک  
است ازین شان برخاست که علم دانش انانیت را گویند پس ازین بدان که فرزند  
راستای حق تعالی آنچه بر پیغمبر ما نازل شده اند جلگی نود و نه اند و حضرت رسالت بنام  
صلی الله علیه و آله و سلم همان را با صاحب بطریق ذکر و تفکر تلقین کرده بود و بعد از صاحب  
شاخان کبار در هر اسمی که نتیجه یافتند همان را پیش می گرفتند و بدان روش  
می مانند اذ ان چهارده خاواده موجود شد و این شاخان کبار اسمی را بر اسمی  
تخصیص کرده اند اما بیشتر اک بهم دارند در همه اسماء که همه را بد کرده گویند تا صافی

دل حاصل شد و خصوصاً کالہ الا اللہ در ہمہ سلسلہ مشترک است کہ آغاز حال مرید را تلقین  
 میکند از جهت بسیاری برکت او بدان سلسلے فرزند که اول مرید را از حلقہ معلوم  
 پادار و در معارف و در آمد و بعد از آن اگر مرید را از تجلیات شیطان بازخواهی کرد و نگاه  
 خواهی داشت و مرید نیز متشرع باشد و از خلوت در آمد چون از احوال خلوت  
 نجات یافت بعد از آن کہ قوت حرارت ذکر دارد و او را ذکر دهد و معلوم پادار و فرزند  
 کہ ذکر امانت است و درست و در دهن هر گاه توان انداخت و کاکل حوا

الدَّيْنِ أَفْوَكَ الْكَلاِبِ زنهار صند زنهار کہ ذکر خاص است و عام نیست هر کس نمی  
 توان داد کہ طاقت ذکر نخواهد بجای آورد و آیات سماویہ برین حلقہ ناطق است کہ آن  
 لَوْ كُنَّا إِلَّا مَنَاتٍ إِلَىٰ أَهْلِهَا و باید کہ ذکر را در گوشه تار یک کہ هیچکس نباشد باید داد و سخن  
 تصوف را نیز در جای بگویم کہ هیچ مخلوق نشنود منقول است کہ عبد اللہ شطاری مرید  
 را از مریدان خود ذکر تلقین می کرد و او در آن جای پس استاد بود از تلقین پادار و گفت  
 این نیز حیوان است مبادا کہ طاقت نشنودن ذکر نیارد فریاد آورد و ایضا روزی این  
 فقیر در مقبوس شیخ المشائخ والا ولیا سید السادات میان سید علی تریزی مرید بایان  
 میرفت سخن در تصوف افتاد و شیخ دهن مبارک را بگوش فقیر نزدیک رساند و مقصود باز گفت  
 اگر چه در آن میان جز من و او شخص نبود اما ادب مشائخان بچای می آورد و مرشد فقیر آنچه ذکر  
 داده بود بزبان خود پنج یا شش نفر از دانشمندان کہ کینه ایشان این فقیر است و الامر سائر  
 مریدان را بر ای تلقین این فقیر را اذن میداد هر چند مانع می نمودیم قبول نکرد و میگفت  
 کہ قبول کردن امر مرشد واجب است و بعد از وفات اذن مصلی و سجاد و بغیر از فقیر دیگر کس  
 نکرد و فرزندان را نیز اذن نداد کہ قوت آن نداشته برخلاف این زمانہ فساد کہ چون پدر  
 بگذرد پسر پیشوائے جهان می گردد و چنانکہ بادشاهی از پدر پسر میماند محض ضلالت  
 است و ذکر نیز برخلاف این طائفه می توان بمرید تلقین کرد زیرا کہ بحمد سیدان جاهل  
 به پسر ناقص کہ میراث گشته باشد بمرید تلقین ذکر می کنند و پیش هر جائے آوردن  
 آداب مشائخان و او را مرید و ذکر می گویند و او هنوز در معاصی مستغرق و غافل از حال



تمام پر آگنده می کنند و آنان خبر ندارند که در عوارف و احارف آوده هست  
 صریحاً و گویند که تا بیست سال که را که چنین بیخ ذره گناه او را ننویسد و الا مرید بی را  
 نشاید بود این چون کسی تعلیقین و ذکر کند اول میت و اراوه هر کلمه بدو بیاموزد و بر بار بدر بنمای  
 که فلان خطر ریاست و فلان صفاست و فلان تجلی رحمت است و فلان شیطان است بحال  
 چون فقیر معروف بسلسله چشتیه است سخن چندی که از حضرت شیخ در رسیده است بیان  
 خواهد کرد و اما بدان شرط که هیچ احدی بغیر از تعلیقین کامل در خوشی ننماید و الا گمراه گردد و غیر  
 بدین شرط که این کلمات را بدست شخصی و شیخی و هر کس که از احوال این حال نادان باشد  
 نمیتوان داد و حضرت خواجه حافظ درین بیت میفرماید: بیایا در من صافست زراز  
 و هر بنایم به بشرط آنکه نهائی بجز طبعان دل کوشد بهریر که ایشان درین مراتب چون طفل  
 شیرخوارند اول مرید را بفرستد تا سه روز و سه روز و درین سه روز یک کلمه نتفطرند  
 مگر اگر کند بعد از آن غسل و یا وضو و چوبیده کرده در پیش آید اما شرط اینست که غسل بکند بشرط  
 دوم روی بقبله مرید را بنشاند یا مرید یا پدر و زانو و بهتر آنست که بر سجده بشیند و در گ  
 پای چپ با انگشتان سبابه و ابهام بگیرد و دست چپ را بر دست راست نهاده یعنی دست  
 راست را بر آن راست بنهد یا طعن انگشت ابهام دست چپ را بر ظاهر ابهام دست  
 بنهد و باطن انگشتان این دو چپ را بر ظاهر انگشتان این دو راست بنهد بشرط سوم چپ را  
 را پوشیده و او را این پوشیدنی دل است از باطنی است که دل را از حرص و هوا و کینه و حسد  
 خنجر و بغض خالی دارد بشرط چهارم اینکه مرید را نیت جزم باشد و تعلیقین محض باشد و این ذکر است  
 که مرشد من دست هست از اصحاب و اصحاب اند بهر حال آوده هست و من متابع ایشان میروم تا  
 مگر بشرف ایشان بر درجی و وصال برسم که در هیچ احوال ازین برنگردم بشرط پنجم آنکه لا اذیتان  
 چپ خنجر و در کتف راست هاتم که تمام بکنند و از آنجا بنویسم و نفس کشیدن برگرد و الا آغاز و نماز الله را  
 بر ایشان چپ بر دوم را بر پنجا بکشند بشرط ششم اینکه فهم معنی دارد و چون که مقصود الله را  
 مطلوب الله و بشرط هفتم اینکه معلوم باد که حواس باطنی نیز پنج اند هر پنج را بسته چیز بر بند اول اند  
 دل بگویم از زبان حواله کند که بغیر اسم الله چیز در نگردد و در دل و زبان زیاده دوم اینکه

آنچه دل را خطرناک است آنست که اندیشه غیرت پیدا شود و از بار او ذکر دفع کند یعنی فهم  
 بمعنی آن کلمه مذکور بجا رود تا خود را سیر آن معنی سازد و سوم اینکه دل را مشاهد حاصل بشود  
 اگر بجای رحمانیه است نیز در آن آن کرار از دست ندهد و اگر ملک ملکوت چون همیشه و دوزخ  
 باشد از آن نیز برگردد که آن سدا و او اند که بدان سبب امتحان بنده است از بار ماندن که باید  
 ترک کند و اگر شیطان و دیناویست صحت مرشد را در دل گذرانند تا همان دفع شود و بگوید  
 شیخ نور ذکر در باطن و فیض از این شرط هشتم اینکه ذکر در شب روز چهار تا چهار آورده باشد خصوصاً  
 بعد از خمس صلوة البته میتوان ذکر حلی کرد که طافیت دل و محو شدن نام و رنگ و طلب خدا  
 حاصل میشود حضرت شیخنا را مرید بود که در قیام و قعود و مشی و اقدام و رکوب سر را چنانید گاه حلی  
 گاه خفی چون یکجا حل در رسید شنیدم که جان میداد و میگفت که بغیر از او چیزی در دنیا آرزو ندارم  
 بجز آنکه اگر در نیجات بقا شریف حضرت شیخ مشرف میشدم چه خوش بود که تا سب برین محوری  
 میخوردم دیگر آنکه حیف از آن عمر ماضی که بنگار که رانیده ام چون شرائط ذکر و نستی باید غسل هر  
 وقت بکنی که آن محض برائت تلقین بود و با بقیه شرائط را فکر در هیچ حال ترک ندهد و اگر آب برائت ضو  
 موجود نباشد تنجیم کند و چون ذکر را خواهد میرید و اول بقا میداد تا سه کرت بگوید **اَسْتَغْفِرُ اللهَ**  
**اَلَا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ وَ اَتُوْبُ اِلَيْهِ وَ اَسْأَلُهُ التَّوْبَةَ** و سه کرت در و دها اگر در و در اصد بار اگر  
 کند بهتر باشد و یک بار یا جلیل **مَنْ كَلَّمَ جَلِيلٍ وَ يَعْزِيْزُ مَنْ كَلَّمَ عَزِيْزٍ وَ يَاقْدِرُ مَنْ كَلَّمَ**  
**قَدِيْرٍ** خدایا من التَّوْبَةَ و سه کرت کلمه طیبه بعد از آن بطریق مذکور **اَلَا هُوَ اللهُ** بسیار  
 اما اول پیر چشمان پوشد تا مرید را به بیند و ذکر آغاز بداند از آن مرید چشمان بپوشد و آغاز  
 کند تا طریق را دانسته باشد و چون ذکر خواهد کرد که در این کلمات ذکر را مکرر کند و اگر بعد از  
 خمس صلوة ذکر میکند باید که بعد پنج گنج ذکر حبلی آغاز و پنج گنج را چنان بکند اول سی و سه  
 کرت سبحان الله سی و سه بار الحمد لله و سی و سه بار الله اکبر و سی و سه بار استغفر الله بعد  
 از آن **اَلَا هُوَ اللهُ** را آغاز و بعد از آن **اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ** که آنچه بعضی عالمان ظاهر میگویند که درین  
 نفی کلام الله مقصود دارد اگر نفی الله باطل و ایرید کذب لازم آید لا تخم موجود و اگر نفی  
 الله مطلق و ایرید کفر لازم آید لا آن خالق محکوم موجود و اگر نفی الله منی دارد استثناء الشیء عن

تفسیر لازم نمی آید زیرا که این نفی جنس است چنانکه گوید که نیست در سلسله جنس انسان گزیده  
 استاقص نیز لازم میشود زیرا که اول بدون زید در آن ندیم بعد از آن چون غیر و هیچ احدی نبود  
 جنس نفی فرمودیم باز او را مؤخر آن آوردیم تا فائده حصر دهد و در نفی الله مطلق کفر محض است  
 این خود اظهر است و اگر نفی الله باطل کند نیز کذب لازم نه آید زیرا که ایشان مستحق هست نیستند  
 در ملکات او تصرف ندارند پس یکی یا که نیستند را ما در نظر محققان لا موجود الا الله مرادست یعنی هر  
 وجودی که جزا و خیال کنی آن نیست که او نیست هر چه هست همی است و مستلزم نیست که آن نیست پس  
 چون وجودی است او باطل بلکه معدوم است و وجود الله باطل چگونه موجود باشد زیرا که وجود ایشان  
 خود نیست که قال الله تعالی بل نقذف بالکلی علی الباطل فیدمغه یعنی میزنیم حقیقت را بر باطل  
 پس مشکتم ادا در حقیقت موجود شود و باطلیت ناپدید گردد و پس نیست موجود مگر حق و اگر شخصی گوید  
 که الله را مطلق نفی میکنم بقبول صوفیه نیز کفر لازم میشود زیرا که تاویل دارد و در تفسیر فائده

آورده است که الا من اساء الجناس کی الرجل والفرس اسم یقع علی کل معبود بحق او باطل  
 پس مقصود ناکر نیست که چون الله تجلی دارد میان حق و باطل پس من مطلق کلمه او را نفی میکنم تا کلمه  
 اثبات یا بدیهی است شریعت ندارد و اینها صوفیان گفته اند که کل ما سفلک عن الله فهو  
 اهلک پس غیر از ما از الله خلاص مانی و اما الله فخر خص بالعبود بالحق کم یطعن علی علیه  
 اما اگر جواب باخبر و بی که خود را از طلاطم این مواج بجز نجات دهی گوی که مانفی هیچ یک را  
 نداریم بلکه میگوئیم لا اله الا الله استحق بالعبادة الا الله پدر او که لا اله الا الله است و الله اسم منفی است یعنی نفی کرد  
 شده و لاحرف استثنای منه مخدوف است و آن نزدیک اهل شریعت معبود است یعنی نیست  
 چنین معبود بحق مگردانی که نام آن ذات الله است و در نفی الله چیز لازم است نفی و نافی و منفی  
 لا نفی است و الله اسم منفی است و نافی گوینده این کلمه است و در اثبات نیز سه خیر است اثبات  
 مثبت و ثابت اثبات لفظ الا است و ثابت ذات باری تعالی است و مثبت گوینده این  
 است و نزدیک طائفه صوفیه الا یعنی غیر است یعنی نیست معبود بحق غیر خداست از رف ذات و  
 صفات چنانکه میفرماید لَوْ كَانَ فِيهَا إِلَهٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا وَ زَوِيك اهل طریقت مستثنی  
 مورد درست است که اثبات دو معبود نزدیک ایشان کفر است و شرک است و نزدیک اهل حقیقت مستثنی

آید چنانکه اگر نفی الله حق دار ایم استغفار الشی من نفس لازم

منه محبوب زیرا که نزدیکی ایشان اثبات و محبوب کفر و شرکست لیکن الله و حق لا یستحق  
فی ملک تقرب ولا یجی فی رسل شاهد حال است و نزدیک اهل معرفت مستثنی است  
اثبات و مطلوب نزدیک ایشان شرکست یعنی لا اله معبود لنا ولا اله موجود لنا ولا

اله محبوب لنا ولا اله مطلوب لنا الا الفرد الذی علمه الله وهو الجامع لجمیع الصفات الکمال  
المنزه عن النقصان والزوال الخالق للبریات المکون للکائنات اما بهیال فقیر میرسد که نافی و

مثبت خود است کما قال الله تعالی شهد الله انه لا اله الا هو **وَالضَّالُّونَ** قال الله تعالی  
انما الله واحد و گفته اند که الله تعالی بهم شاهد است بهم شهود زیرا که او خود بخود گفت من یکانم  
بعد عباد متابعت او نافی کرده اند اما شهود شد و رسول الله نیز بهم شاهد است بهم شهود پس  
چون نافی و مثبت است در آوان ذکر خود را نه بینی و در نفی خودی به تکلف کنی تا بجای مقصود است

در رسد و ترا از نور باید و خود بخود ذکر گوید کما قال الله تعالی **وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ**  
یعنی و ذکر ربک حتی یأتیک **الْأَمَانَةُ** کما قال علیه السلام **مُوتُوا قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا** تا بهوت حکمی میری

و از میان برائی و او را بواجباری کما قال علیه السلام فی حق الصدیق من اراد ان ینظر الی الملیت فی  
وجه الارض فلینظر الی ابن فحان زیرا که او از خود رفته بود و بدوست پیوسته الغرض چون و اگر گفتن

لا اله الا الله در مانده شود بایستد و سه کرت کلمه طیبیه تمام کند باز پیوسته بدان **اَلَا اَللهُ اَعْلَمُ** تا آنکه بهیال  
داشته باشد در نفی و اثبات اراده دل اگر دانا باین احوال باشد لا موجود الا الله دارد و در اسفار

اگر فهم نداشته باشد اراده نیست مقتضی دارد و الا خود را در دهن نهنگ اثبات ندارد پس اراده آ  
الموجوده او بعد متصل بدین شوق کلمه الله را بر زبان راند بدین **سَلَامٌ** قرین باشد

از گویند که از عدم وجود کند و آن وجود را قایل شهود کند **وَالضَّالُّونَ** کار ساز را گویند یعنی چون  
الله هم ذاتی است که الوهیت دارد بر جمله اسما و صفات و تاثیرات ایشان چنانکه این تاثیرات

در ملک آباد عدم نیستیم بودیم و بهر ایت و راه نافی مظهر شد بدین ساک را شایان آنست که  
باز بهر ایت و نصرت از وجودید تا از خود بدو پیوید تا مگر طریقه العین بعین برکت این هم بدان

ظلمت آباد عدم پیوید و چنین که این جمله مخلوقات از یک اصل است بلکه نیست مختلف مگر در  
خیزند اراده انت اله انت اله انت الرشید **وَالضَّالُّونَ** منتقل است که طالب را از دستبرد



وند نام چاره نیست و چون آنکه را بد کشد هر همه را هوش دران بد بیند و چون اگر بفرست  
 اهم باز ماند چند گشت که تواند این را تکرار کند جل جلاله و عم نواله و جل شانده و تقدست همام  
 و عظم شانده و لاله غیر و در ثواب این لفظ گفته اند قال علیه السلام مَنْ سَمِعَ اسْمًا مِنْ اسْمَاءِ  
 اللَّهِ تَعَالَى فَقَالَ جَلَّ جَلَالُهُ غُفِرَ لَهُ ذُنُوبُهُ كَيَوْمِهِ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَلَوْ قَالَ بِسْمِ اللَّهِ  
 اللَّهُ بِسْمِ اللَّهِ وَبِأَنَّ التَّائِبِينَ سَمِعَ خَشْيَ وَكُلَّ خَشْيَ مِثْلُ سَبْعَةِ هَذَا الدُّنْيَا بَعْدَ  
 ازین معلوم باد که ذکر جلی را در همه احوال کرده باشد و چون از جلی فارغ شود یا سبب انقاس کند  
 که خشی از هوش دور نکند زیرا که جلی بران تاثیر است تاثیر او در دل نیستد که دل خشی آرام  
 گیرد و چنانکه لاله را با نفس متخرج بیرون کشد و الا الله را در اندرون در آرد و نفس را بر سر  
 چنان خود مانده اینکم نزد یکشد و در آرد و در ساله شیخ سالار بده قدس سره دیده اند که اگر  
 هر سه هزار سال مستقبل قبله شسته باز کرد و هر باشد اما یکبار ترتیب را خطا کرد یعنی لاله را در  
 کرد و الا الله را بیرون کشید آن عبادت او حیاتاً منتهی اگر در معنی نتیجه باطنی از آن نیاید که  
 تجدید عبادت کند و صرفیان گفته اند که العبادات اختلاف العبادات گاهی در نفس هم باشد  
 بگفته اند و در بیرون شدن و در آمدن گاهی این هم را حسین ربک نفس کند که آنرا محاربه  
 اکبر گویند و هر چند که تواند یاد کند تا آنکه حرارت هم تمام وجود او را گیرد و در تحت نام گفته  
 باشد تا آنکه خود در شکم آواز ذکر جاری میشود و او را بطرف دیگر باز نگذار و گاهی چون آواز  
 فریستم که بر یکدیگر رسد میشود و گاهی بماند آواز که ترو گاهی بماند آواز باکیان و بر سر او  
 فقیه در یک نفس شش صد بار میگفت دیگر ذکر چهار ضربی که آن نیز بیشتر است در اکثر  
 سلسله بابی که بشرائط مذکور هیچ بنشیند لاله را از انوسه چپ آغازند و با سه الیه را بکثرت  
 بر سهام و از اینجا لا آغازند و بجانب راسته دست فرود برد و همان الیه را باز بالا کشد تا برابر بنشیند  
 از کتف دست الله را آغازند تا برابر پستان چپ آید و دو پای او را بر انوسه چپ تمام کند باز لاله  
 آغاز و بطریق مذکور و خشی هر چند که تواند کند چون لاله را از انوسه چپ آغازند تا کتف دست نفسی نفس  
 کند و چون الیه را از انوسه راست فرود برد و نفسی با سوی الله کشد و چون الله آغاز و بنشیند او را  
 ثبوت سازد و شستی را شایان نیست که اراده دارد که ذات الله را از وجود واجب و معلوم



کل شئ مالک الاصله به و کردند و هویت بدان متصل کردند و شود که عبارت از وحدت  
 است و چون لله ملک السموات والارض که همه اشیا را در دیدند لاجرم تملیک در اول  
 در آورده و در حرف کردند که شد و چون لام و ثلث بدو متصل کردند و شد که عبارت  
 از وحدت است و چون الف تعریف در آورده و الله شده و هر گاه الف حذف شود و الله نیز  
 اهمیت را شاید اگر لام و ثلث را حذف کنی که نیز است را شاید و اگر لام تملیک حذف  
 کنی پس که یکه که نیز است را شاید باید که مرجع یا دوزانو بنشینند و آواز را درین جلی بنایند  
 پست کنی از پستان که آغاز و بجانب پستان چپ فرو برد و آوازه همین دارد که ذات همه  
 چیز از وجود خداست یعنی چنانکه در ذات بحت و در طاکم طلال و جمال مستغرق بودند  
 الحال این گوئی از ضرب این پدید بیرون زفته است مگر اینکه نام بدو زده شده است و  
 سلسله فردوسیه نیز این ذکر و فکر باین فقیر رسیده است که خروج و دخول نفس است و چنانکه  
 مقرر شد نگاه دارد و گفته اند که هم عظیم است زیرا که در خروج و دخول نفس حیوانات خلق و  
 دخیل میشود اما چون ایشان از خبر ندانند فایده نمیدهد و نیز درین آیه باری تعالی اهل  
 چشمیه و نیز روان شطاری اهل ذوق کبر و اهل شوق سهر و رویه اشتراک دارند و  
 است از نظام الدین اولیاء قدس الله سره هر که این فهم و معنی پنج بار بگوید بعد از سحر و اذکار  
 نیاید و اگر پانزده بار بگوید تمام شب خواب نیاید و در الهیات مشائخان کبار گفته اند هر که این  
 اسم را نهد مشائخ را نشاید و دم از طالبی نزنند مستقوس است که ابو الحسن قدوری بسبب حدیث  
 ما در طلب علم محروم مانده بود و برادر دیگر او در طلب علم رفته بود و در سه دریا بان پنهان  
 گشتی کرد تا نفقه نامد از آن پدید آید و دید که سفیدریش در آن نواحی در نیر درخت نشسته  
 و پیش او شد آن سفیدریش گفت که چرا در علم سعی نمی کنی و انفع خدمت باز نمود و گفت غل  
 کرده بیا تا ترا چیزهای آموزم فهم و معنی این بار تا چگونه پدید بری و هر روز در زیر این  
 درخت بمن پیش آئی امام ابو الحسن تا سه روز معنی ظاهر می آید نیست و در روز چهارم بمن  
 پیش آمد گفت که دانستم اینکه ذات ناشایسته ای و از گوش و از بصارت حشمت و از ناظره نظر  
 و از حکم انسان و از بویایی و حیوانی نفس را از خود پدید و از حرکت رحل و از شمار دهن من زدند

از دست و در معیت اینهارا از نظر بر و آتم و ندیدیم مگر او را گفت ای فرزندانم در سیدی در نزدان  
 علم اولین آخرین در موجود شد و الا سوار بدان ال الا ح ض دی ال الا الاله ان ا  
 ظری ال الا لاش ال اده مع ی **و ایضا** ذکرست چه از سلسله شطاریه  
 که خواجیه مشاد علو دینوری از عبدالمهدی شطاری آورده است دوست بدست بدین فقیر  
 رسیده است و هشت رکن را در صحت ششم و دهم ذات اتم صفات پنج تصویر می شود  
 و ملاحظه معنی و اوکل نفس واحد و در دهم ذات باید کرد در حال نزول یعنی در زمان نزول  
 کشد و آنچه بتلقین کامل ازین مقدمات ابریه آورده است درین یاد آرد و باز عروج نیز دارد  
 و معکوس می کند و چون بایست که قریب است برسد باز الله را به نزول برده و یکی را یاد کند  
 و کل نفس واحد عبارت ازین معنی است **و ایضا** کل نفس واحد آنکه مقید را خروج نشده است  
 از بطریق بطریق که امتیاز حقیقی یافته باشد پس مطلق و مقید را در ال الا واحد و در او از شدت انیکه بشود  
 تمام در این زیر ناف بر و ولید کران یلا حظ المذنی حتی لا یسکن غیر الله و قلبه طرفة عین  
 و اگر که در اوقات شیطانی و نفسانی پیدا آید فکله آن یلا حظ صفة المؤمن حتی لا یسکن غیر الله  
 قلک المکمل و ذات و چون سید عظیم سالک بلیته و بیان الله آنرا بینه است به تکلیف تمام نزد  
 واقع کند تا آنکه توحید بر و تا پس آن هنگام نه از و نام ماند و نه نشان ماند که خود او است مقدمه  
 اول آ. س. ب. ج. ع. الله. سمیع. بصیر. علیم. نزول و عروج فهم دارد و عند الخول و الخروج  
 دوم مقدمه خاص ش. ب. د. د. ق. ح. ن. ش. بشوا. بینا. وانا. و اتم. قائم. حاضر.  
 تا نظر نشا در نزول و عروج فهم دارد. مقدمه سوم ملقوفات ع. ج. ک. ق. ل. علی الاعلی.  
 عظیم الاعظم. کریم الاکرم. قریب الاقرب. لطیف الالطفت. نزول کند و در عروج بعینه حرف آخری  
 اول کلمه مؤخر آرد یعنی کلمه ثانیه را مقدم دارد و مقدمه را مؤخر دارد و گفتوگای اعلی الاعلی و عظیم  
 العظیم و اکرم اکرم و علی هذا القیاس اما لطیفه لطیف الالطفت پس باریک است باید که در خدمت  
 مرشد کامل از ان آگاه شوی تا در حلول و تجلی یافتی کفاه تعالی و هو معکم اینما گنجهت بداند  
 ای مومنان که او با حاطت علم و قدرت پناه است هر جا که هستید و درین لطیفه که صفات از ذات  
 پنهانست ندارد که راز هره بیان نیست و اگر بیان کند بجهت ضلالت بضاعت نیارود و در تمثیل





چهارم سفر در وطن خلوت و در آنجا آن باشد که ظاهر صحت او بخلق باشد و باطن او بحق  
 که هیچ احدی از احوال و خبر ندارد و کما قال الله لیس فی قلبه خفیة الاذکیة چون نو اگر از خواب بیدار  
 شود و بیند که اسم مقصود همچنان بنفس جاریست پس این هنگام را که شاید و حضوری را  
 باید گوید که در حین خواب نیز از نرفته بود چون فاخر را و سوسه پیدا شود باید که این نماز دائم را ادا  
 کند تا حضوری حاصل شود خواه به تمیم و خواه بر وضو و نیتش چنان کند **تَوَكَّبْتُ أَنَّ اُرْدِي كَقَدْرٍ**  
**لَوْ جِهَ الْكِرِيمِ الْبَاقِي الَّذِي كَالَهُ اَلَا اَنْتَ الْبَاقِي وَ تَحْرِمِيهِ** بند و خواه در قیام خواه در قعود خواه  
 در طجایع خواه در مشی خواه در رکوب و هر جهت که روی داشته باشد اما روی باطنی به جهت  
 واحد دارد و بعد از تحریم به هر چه داند از کلام الله بخواند و بهوشی و بی تشبه در هوش سلام  
 دهد و تحریم را نیز در هوش بندد ببارفیع الهمدین و این را نماز دائم گویند و ایضا در رکعت نماز  
 قلب ادا کند باید که درین نماز روی بقبله داشته باشد و نیت او بر ضامن خدا کند و تحریم  
 بند و در هر رکعت بعد از فاتحه اخلاص سه بار و رکوع و سجود با شارت دل بجای آورد و تشبه  
 بخواند و سلام دهد و این همه بهوش کند و ایضا چهار رکعت دیگر نماز طجایع مذکور خواند  
**ذکر فضیلت کلمه طیبه** بدانکه در خبر صحیح وارد شده است که چون بنده مؤمن  
 سخن را آغاز کرد و در اول کلمه طیبه گوید بعد از تمام نیت طیبه گوید اگر چه هزار سال عمر داشته  
 باشد و هر روز صد گناه از او در وجود آید هیچ نوشته نشود ایضا آورده اند هر که هفت کلمه  
 طیبه در تمام عمر خود بخواند بعد از آن وقت معاصی او از دست فرشتگان افتد نویسنده را که  
 هیچ گناه باین هفت کلمه ننجذ و برابر نشود و در تراویح و قیل باشد و کس نگوید که من این گویم گناه  
 بکتم تا نوشته نشود زیرا که در مشروط المشارق آورده است که گناه کردن راه کفرست بسیاری  
 گناه کس در کفر می افتد پس شاید که بعد از خواندن هفت کلمه سبب گناه در کفر افتد و آن  
 کلمه او را فائده ندهد و بسبب کفر تمام اعمال و ضبط میشود و کما قال الله **لَعَنَّا مَنْ يَكْفُرْ بِمَا كَانَ يَكْفُرُ**  
**فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَ دَرَعَتَا يَدَيْهِ** آورده است که فردا قیامت خود و نه نوشته گناه تقدیر  
 در البصر بیارند و در یک پله ترا و نه نهند بنده متحیر شود و از جانب دیگر مقداره گشت کاغذی  
 بیارند و بر آن کلمه نوشته باشد در پله دیگر نهند آن گناهان را چون بخت بالا کند و ایضا

مستحق است که چون شخصی وفات یابد عبد الله بن عمر اهل و عیال او را میفرمودند تا یک  
 کلمه طیب یا فلاح او بخواند اگر چه سختی عذاب باشد آمرزیده شود و ایضا در حواشی نوشته  
 که هر کلمه طیب را بعد کشد و بگوید چهار هزار گناهان کبیره او آمرزیده شود یعنی لا اله الا الله  
 مستحق است که روزی در حضور حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم گواه گواهی داد اما بکبر  
 میداد حضرت فرمود که کلمه بگوئی آن شخص بجای می کشید چه بل علیه السلام نازل شد و گفت این  
 شخص بکذب است قبول نیست اما بسبب این در این گناه او با چهار هزار دیگر آمرزیده شد  
 ایضا آورده اند که شخصی فاجرو عاصی بود روزی بر عرفات برآمد و هفت سنگ را گرفت  
 و بر هر سنگ یکبار کلمه گفت بعد از وفات حکم باری تعالی شد که او را بدوزخ برزد و دوزخ را هفت  
 دروازه است هر دروازه که میبزدنش آن سنگ دروازه طے پوشید که من گواه توام نخواهم  
 بعد از آن بهشت برنش پس شاید که هر مومن متقی را نزدیک هر کوه همانندی و هر سنگ و نبات  
 کلمه طیب را با او بلند گویند تا گواه ایمان او شود و در خلاصه المملوک آورده است  
 که از آن باز که حق تعالی آنها را از زمینها آفرید فرشته پیدا کرد و پرسید و خود که کلمه بگوئی آن فرشته  
 لا اله الا الله را بعد کشیده است آن مد تمام نشود تا آنکه قیامت قائم شود و کلمه طیب بسیار گفتن نشان  
 حضور دل است و معنی نظر در قدم آن است که در افعال و اقوال از شریعت ذره تجاوز ننماید  
 و اگر قدم کسی لائق گوئی پس چنان بود که هیچ شئی استخراج نموده زیرا که قدم و ابدان خود بسیار  
 ندارند و ایضا چنانکه در اول بر اینجا و خود قدرت ندانند الحال بر حرکت و سکونت و کلم  
 قدرت ندارند و اسیر اند که هر چه تو بخواهی او کنی همه بعد در جاست و آنچه تو بخواهی تو باو  
 او کنی همه قرب است یعنی اول قدم بر خود و ماسوی الله نهی انگاه بمقصود رسی کقول السعدی  
 علیه الرحمة قدم باید اندر طریقت قدم که اصل ندارد و بے قدم و معنی فهم در دست  
 که حضرت سید علی همدانی قدس سره میفرماید که واجب تعالی بکمال عظمت خود به بنده نزدیکتر است از  
 نفس او بدل از منظر او و دیده از بینائی او و گوش از شنوائی و زبان از گوئی او یعنی محو  
 کل حال و بسین کل اقوال است بلکه خود او است پس از چنین حاضر و شاهد شرم باید داشت  
 یعنی شرم از آنکه این چنین حاضر را چگونگی فراموش کند و از دم احم شریف او را بیرون کشد و معنی

خلوت در انجمن نیست که بتبدی راشایان است که هزار اندر هزار عدو شکم هرگز هم مقصود  
از دست ندهد و دل را از حق خالی دارد و ملتی راشایان است که اسیر الهی ناپود مطلق دانند  
سپنج چون چنان دانست گویا که خلق را محمل کرده در عین خلوتش بحق دست و از پیرا که نیست  
که نیست محرم محل این خلق مگر او معنی سفر در وطن نیست که بجانب منزل اصلی خود رجوع کند و  
وطن اصلی در ظاهر امور آخرت است زیرا که از ان هیچ احدی از مومن و کافر اخلاصی نیست پس  
غمنخواه گی آن کند چنانکه پیغامبر فرموده است علیه الصلوة والسلام عجب دارم از چند نفر  
اول از طالب دنیا که مرگ در طلب است و او غافل از دو دوم طالب قصور که منزل او نیست  
و او از غافل سوم خنده فحقه کننده که هنوز از حساب گاه نگذشته است چهارم شخصی که در  
اکثر احوال اقوال و افعال و خلاف شرع واقع میشود و او خبر ندارد از ان که اگر اگاتین هیچ در  
نماند که در مکتوب آمده است فرزند کسی که در سفر رود همیشه در غم این باشد که بدن مال خود  
از دزدان نگاه دارد دست و پای را از زخمشم کوفت راه گاه دارد و این مردمان غافل که بخرج  
و دخول به نفس سفر ایشان است پس ایشان چگونه غافل باشند و نزدیک بعضی صوفیان وطن  
صلی وحدت است و معنی بجانب آن وطن فرض عین است و آن حاصل نشود مگر به بیرون آمدن  
تواری میان و بیرون آمدن به کار زبان گفتن است بلکه جذبه الهی است که سالک را از ان خبر نماند  
و آن هزار در هزار یک شخص را حاصل شود و حاضر باشد و در علول و اتحاد مفتی که ملحدان خود و  
مقید اند بتجید اکل و شرب جماع و سخن از وصال گویند و در سر بر گنبد گنبد رزم افتاد  
شنووم که سیرده بادشاهان آن ولایت در ان گنبد دفن کرده شده اند چون بر ایوان گنبد نگاه  
کردم دیدم که بران این نوشته بود قطعه که گور زنده بیا تا حالت گور به بین به این عالم پیرفته بود  
شور بین به شاهان جهان سروران عالم را در زیر زمین در دهن مود بین به و این احوال  
ذوق این درویشی است که در عین قوت نفس و گیر نیایستی ندارد و الله تعالی اعلم بالصواب

### باب سوم در سیر مملکت

قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلهم اما جهاد سبک با به که به است  
سرور کو بین باشد نه بطریق ملحدان که به و ولایتی را چهار دانند چنانکه حضرت رسالت پناه



صلی اللہ علیہ وسلم در اکثر اوقات نماز را بیشتر در گداز انداخته و گفته یارب اقمی اقامتی  
بر قول یارب سوادیم است که گفتوا الموت ای کنتم صدیقین یعنی چون حجاب بین العبد  
الرب حیات بده است پس سالکان را هر قدمی که میباشند زیرا که بر رفع این حجاب  
ایشان را مطلوب حاصل میشود کما قال اکبیر الصلوات والسلام الموت جسر یوصل الی حبیب  
الحبیب و چون مرگ صوری حاصل نمیشود پس ایشان در طلب مرگ معنوی سعی نمائند مگر شکر از ان  
احوال بر ایشان بدوشن گردد و کقول الشاعر فرودا که هست و عده دیدار با خداست و ایست  
در امر و زبود و زقاوت پدران ای فرزندان که در مرگ معنوی خطرناک عظیم است عبور از ان نتوان  
کرد مگر به سادگی مرشد کامل و غرض و مقصود او جز اللہ تعالی نباشد زیرا که اگر مقصود او طلب  
شفقت و کرامت باشد بهمان گمان فاسد او را گمراه سازد و مصالح شیطان گردد که در نزد  
مخدوم شیخ نشسته بودم سر از راقبه برآورد و گفت که بعضی کسان را در هر دم حالت منصور میرسد با  
راقبه شدند خود اتم تا در جنت سیر و مگوت ما به بنیم در حال سیرا اگر دو اعراض نمود که در دیدار  
بیت دین حال نمیشود و مگر نبشی وجود و نفسی وجود حال نشود مگر چهار سیر و این چهار تعلق  
بغبت قدم دارد و فواید او اگر در دنیا جنت نداد در حالت نزع البتہ دست و عهد و او را  
مانان مشاهده باشد که او را در قبر بهتر از ان باشد و قبرش روضه بهشت گردد و بروی  
پایان سیر اول سیر باشد بدانکه صوفیان گفته اند هر چه در بند آنی بنده آنی پس هر  
چیزی و غیره جز و گمان و شک و نفس نام دارد و از ان راهی شود تا بهمان اللہ تو نشود و آلات  
مانشاخه باشی و قدم اول بر سر و بهشت سره بنده که آنرا نفس نامند که درین احوال سر  
رضیات در پیش آید بهشت قدم شریعت و ریاضیت و ذکر و فکر و تلقین آنرا با پایال کن تا  
که دستقامت را شایان باشی و چون درین قدم مستقیم آمدی نفس و شیطان طوالت  
در و طوالت در نفس هر روز بتو پیش آید و چون درین نقطه های باران و سیلاب و سیران  
و خبار و چون گمراهی و زتابستان ناگهان در ان میان رنگبار زشت گوناگون پیدا شود  
و یکی ده هزار پرده نفس و شیطان اند بتو پیش آیند گلے ز گهای بد و گاهی با عبا  
و در و خزان و جوانان لطیف و چهره های لطیف بلکه حور و عرش و کرسی و آن

عرش و کرسی نباشد در آن مان اگر چیزی نامرضی کاهلی از تو در وجود آید عرش و کرسی شیطانی  
 بتو می نماید بر آنکه آن محض غلط است پس باید که صورت مرشد و قلب بگردان تا آن که در  
 و تجلیات شیطانی بعین همت او منحل شوند و قدم دوم همین الطوارات مذکورین باید باشد یعنی  
 بدیدن تجلیات شیطانی غره نشود تا گمراه نگردد پس منفی درین قدسین هرگاه ماسوی الله  
 باشد چون مرافق و شیطان بتو پیش آید از آن در گذر و بدینج و دوسره لا اله الا الله و الله  
 الله را قطع کن یعنی نفی نامرضیات و اثبات مرضیات باید کرد زیرا که هر چه نامرضی من ماسو است  
 سیر و وهم سیر الله بدانکه قبله بر و گونه است صورتی و حقیقی قبله صورتی آنکه مولد  
 شریف ذات پاک حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم در آن است و قبله حقیقی آنکه سجاده  
 آغاز مراتب محمد مصطفی از آن است که آن حقیقت محمدی گویند لقول الصوفیه هو قبلة

الواحد و الموجد یعنی از آن سوره که واجب تعالی اظهار بوحیبت بسبب شرافت او کرد که  
 لَوْلَاكَ مَا خَلَقْتُ الْكَافَاكَ قبله واجب شد و از آن سوره که کلی ماسو و وجود حقیقی از قبل  
 او یافتند پس قبله موجود شد پس ساکن را شایان نیست که اول بر خدایت قبله صورتی بطریق  
 شریعت و متابعت و مستقیم آید بعد از آن در طلب قبله حقیقی پرواز نماید مقصود برسد و بتبلیه  
 مقصود اگر چه هزار سال بپایست خود و در نرسد مگر آنکه خود را در پیکر تیز رو که مرشد کامل باشد  
 ضم کند بقول الشافعی قطره در بدن رفتن منزل کرسی به تو باین حامی بجهل کرسی  
 پس گران جانی و بس استرونی به با سبک روحان بدین ل کرسی به و درین مقام ساکن  
 را انواع منالبات چون ملک و ملکوت و نور و نار و انواع الهام رونی نماید و چون ساکن  
 مرشد کامل داشته باشد بعین همت او لغزش نیاید و بدین طوارات قدم نهاد و بگذرد زیرا که  
 این همه کائنات است از طرف واجب تعالی اگر درین مقام ماند ساکن را نشاید و او از کذابان  
 باشد بلکه گمراه گردد و این قدم سوم بود و باید که در هر هفته و یا در هر ماه و یا در هر سال البته تجدد  
 توبه در نظر مرشد کند و انما به از مرشد طلب کند مرشد او را بدور او بنشاند و سه مرتبه تکرار  
 کند استغفار فرماید استغفر الله الذی لا اله الا هو الی القیوم و اکتوب الیک و اسأله و  
 التوبة یعنی اول مرشد کلمه گوید و هر یک کلمه کاتبه حاجت کند و هر یک گوید توبه کردم از کلیه

مختورات و مکروهات و نامرضیات شرعیة قولا و فعلا حاضر ناظر استر و علانیة یلا اونها را  
توبه کردم و پشیمان شدم از اینها و داندم اینها را که بعد ازین در وجود من نیاید و قبول کردم آنچه  
قبول کرده است محمد رسول الله و بپذیرم از آنچه بنیر است محمد رسول الله بجهه مرشد گوید که  
چند کردی به پیران این فقیر گوید عهد کردم و قبول کردم بپیر خود را و پیران باطنی انا عهد رسول  
الله صلی الله علیه و سلم بعد از توبه کردن سه کثرت کلمه تجید بگو یانه منقول است که روزی  
ابلیس لعین گفت یا رسول الله من هست تر بعد از توبه باز در معصیت خواهم انداخت پس حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود هر که بعد از توبه متصل سه کثرت کلمه تجید گوید بعد از آن هرگز  
شیطان بدو و وسوسه نکند بعد هر شد دست او را در دست خود بگیرد و در حق او دعا کند  
و بگوید یا الهی سبع عضا که در از گناهان صغیره و کبیره و ظاهری و باطنی و از وسوسه شیطان  
بگذازد و دیگر فاخته خوانده برود بدو و اگر مستوره باشد باید که کاسه پر آب را در میان آورد  
نگشت خضر در آن آب نهد و مستوره نیز نهد بشرطیکه دست از پرده نکشد و خودش در آن  
پرده باشد و اگر زنان بسیار باشند شاید که زن صاحب نگشت را در آن آب نهد و دیگران  
در آن پرده بچا در او نزنند تا بیعت کند در حدیث آمده است که رسول فرمود علیه  
الصلاة والسلام هر که دست زن بگذازد و دست گیرد و فرای قیامت آمنا و صدقنا گشت  
و فرخ بر کف او بریزند تا از آن گرمی مغز ستر نکند و بوشد حضرت مرتضی از رسول علیه السلام در حق  
که اگر بخنص صاخته توبه کردن میخواهد چه باید کرد حضرت رسالت بطریق مذکور جواب فرمود پس  
چهارده خالوده را روشن اینست هر که شگیری و بپای گیری بعورات و بدد بدانکه اوصاف افضل  
و هو اخواه نفس شهوت پرستان بعد از آن دور کثرت نماز توبه بفرماید و در هر رکعت بعد از نماز  
خلاص سه باره العرش چون تزکیه نفس از هر مرضیات حاصل شود پس بحسب بر سر و تقوی  
او تمام او چشمه اگر در دو و نه بار و که آفتاب درین چشمها میاید بلکه چند آفتاب باران آفتاب میاید  
در عین مراقبه نه در ظاهر زیرا که اگر بعین ظاهر ملک و ملکوت و اطوارات سبعه دیده شود آن  
اولا و دوم و در عین مراقبه عین بعین باشد پس این هنگام تمام ممکنات در نظر ساکنین  
برق در جنبش آید و پندارد که هر چیز در جنبش است ناگهان درین میان اطوار بگردد

رسد و تمام دعو او را در گیر و بعد از آن تمام کلیات را یک نور کیو و بیند و آن موضع جلوس  
 در قیام و قعود و نشی و رکوب خود را فراموش کند و نداند که من در کجا ام زیرا که تمام عالم در نظر  
 او بجز کیو دی چیز دیگر نباشد مگر اینکه داند که من باین حالت در ویشان رسیده ام و بآن لذت  
 بسیار مفرح شود و این را اطوار نفس گویند و علم لدن حاصل شود یعنی هر مسئله شرعی که بر عالم  
 زمانه مشکل اقتدا می تواند حل کردن و بقیقه اقوال مشایخ و صوفیان غیرے را تواند فهماند و  
 این قدم چهارم بود یعنی برین اطوارات نیز قدم نهد و بگذرد و در طلب از دیا و مرتب بود و غره و  
 فریفته نشود که من چیزے کردم و چیزے نیاتم زیرا که این اطوارات سبب همه حجاب از واجبات  
 اند و درین غره و فریفته نشود و این را مقصود نداند که گمراه گردد زیرا که مقصود نیست مگر تهلیل  
 صفات نبده در ذات معبود که جزا و نه بیند و نه داند و نه خواهد و ننگر و الا ساک را شایان نباشد  
**معلوم باد** که هر اطوار بدیه هزار انواع و الوان و تا بد و مرید شیخ کامل داشته باشد که در هیچ کدام  
 باطوار شیطانی و او هانی مغالطه نخورد و الا بسا وقت باشد که گمراه گردد و چون نفس را با قیام ریاضات  
 اندکے کرے شاید که در طلب تصفیه قلب باشد پراکنگ نهایت تزکیه نفس نیست که در آوان مقبره  
 و مشاهده کل خطوط خود را چون ماکولات و مشروبات و اموش کند و از گذرگاه و قرارگاه شیطان  
 نجات یابد و تصفیه قلب نیز از آن حاصل میشود زیرا که قلب المؤمن عرش الله است عرش ذکر الله  
 دل منزله تخت است و زمینش نفس و شیطان مدعی کذاب بصاحب تخت پائے را در زمین است  
 بناده و دست بخت در او سخته و انواع که در وقت در شے اندازد چه هر وقت که پایش را بهمت  
 بدی مویلا که جاروب دل است از زمین برداشتی و در آن سکون نخواهد ماند و پیرے خواهد  
 افتاد پس تصفیه قلب حاصل شود پس این هنگام خالص برائے معرفت الله هیا باشد و قلب بخت  
 الا الله خاصه گردد و چیزے دیگر درو گرام نگیرد و معلوم باد که هر که در این هفت مقصود است  
 و هر همه با انواع معاصی ملواند که ساک سبع مذمومات را بهین بهت مرشد و به برکت در حیات  
 بدل کرده و در نوع اطوار بطریق مذکور بتا پدا اول عقیق رنگ که ده هزار پرده تعلقی بدین دار و بجز  
 الحسن الخفیه لطیف و انتهای که ساک را چندان شوق و محبت پیدا شود که در تقریر نیاید و  
 برین اطوار بر جمله ملک و ملکوت کشف و کرامت حاصل شود و در ده اند که در حق رسول



علیه الصلوة والسلام در بیان صفت بهشت بود و از آن پرسیدند که یارب رسول الله چه نیکی تقدیر  
 کردید مگر جبرئیل نازل شده بود و گفت با آنی نفسی تند بید که بر دیوار بهشت نشسته بودم  
 از شما بهتر اورا بر مردم حتی که کوچیک بود چه در وزن بر وزن و خشت بخشت و عصبه بوسه میکردم  
 و میدیدم و در آن اوقات بهوش دار باشد گاه بخود و گاه بے خود نمیدانند که در کدام محل ام و در چه  
 کار ام و من گفتم و شما را نا آشنا خیال کند و ساکت باید که برین اطوار نیز قدم نهد و در طلب از دنیا  
 باشد یعنی مفروض شود که من بارتب جهان برسدیم و چنین دیدم که این همه سواره ساکست  
 از جانب او و این قدم پنجم بود و نهایت تقویه قلب این است که از لذت خود بازماند یعنی فراموش  
 کند و آن ذکر است و این اطوار قلب چنان قوت گرفته اند که گاهی کامی اطوار سبعة را در عیان  
 بینند و مقصود برسد **سیر فی السیر** - سیر فی السیر یعنی ساک خود را و ماسوی الله را اسیر قضیه است  
 او داند و متصرف جمله اشیا نداند که او را و روح سراجی را نیز که اگر درین مرتبایک خود را داند او  
 مشرب باشد و مثال و مثال شخصی بود که چیزی از کسی عاریت خواسته باشد و بدان عیاری و  
 رعنائی کند و چون که از او پرسد که این چیزی از کس است گوید که از من است و بحقیقت دروغ گفته باشد  
 و شرمش از گردن بر که در طریق وصول بحق چهل چهار مقام اند اول ایشان توبه است و آخر ایشان  
 شرم یعنی هرگاه که اندیشه از دست بدو پیش آید شرمند از آن باز نگردد پس چون نصف و پلیر از  
 خود بگذرد نیست پس سیر در حق است یعنی در تصرف اوست هر چه هست پس هرگاه که ساک  
 لا اله الا الله را بر زبان راند اراده همان دارد که هر چه خواهد بود معدوم و مطلق است و هر چه  
 موجود بود موجود مطلق است یعنی واجب موجود ممکن معدوم است و باید که باطن ساک از سه  
 تجلی خالی نباشد هرگز اول صورت چون ایت اشباح و اجسام خواه لطیف خواه کثیف همه  
 تجلی ذاتیه اند زیرا که چون از کتم عدم در وجود او روح و حال نیز بر اختیار خود اختیار دارند پس  
 هیچ تجلی نسبتا تر ازین نمیباشد و دوم تجلی معنوی چون سبع اطوار و عالم نوری که هر همه مفقود  
 هزار عالم نوری اند و سوم تجلی در صورت و معنی او آن است که هر سیر بحسب استعداد دنیا  
 و اولیا بقدر ایت روشن نموده میشود و سیر فی الله در مقام سیر دست میدهد و در سیر سراجی  
 را که در آن محول کل حال است چون سکونت و حرکت و صحت و کلام و قیام و قعود و نشی و

و بصیر و سمیع و شمع و ذوق همه از دست چون ساک ازین مرتب آگاه شود اطوار زود و روی نماید  
 کرده هزار پرده تعلق بجهنم از دل برین حال هر لذت دنیاوی در حق ساکن حجت گردد و باطن  
 او نباشد مگر خطایر یعنی یا از جهت نگاهبانی نفس خود طعام خورد و یا جهت خاطر مستوره خود  
 خواب رود و یا از جهت خاطر کسی سخن کند هم بعد چندان رحمت اینک افعال و اقوال دنیاوی  
 از و در وجود آید چنانکه پیغمبر علیه الصلوة والسلام میفرمود که حیات من و ممات من سکونت  
 و حرکت و خوردن و آشامیدن من و نشستن و برخاستن و خواب رفتن من همه بر رضا  
 خداست یعنی از برای اختیار و رضای خود هیچ نخواهم از دنیاوی بجا آورده پس چون همه  
 چیز و نظر ساکن همچنان تابید قدم ببرد خود نهاد یعنی ندید خود را مگر او را این قدم ششم بود چنان  
 ساکن قدم بر خود و جمله سوسه الله نهاد و جمله را بدو بگماشت این مرتب رخصی گویند خواه حال  
 میفرماید که گداه فقیر خواهی سرسبز از خود و جمله جهان یکسر بر این گداه بے سر نشست  
 ای سرسبز که دهنده تاتو می نازی بسر پدال اگر فرزند که در کنه این حدیث علمای را  
 اختلاف است قال علیه الصلوة والسلام الفقر سواد الوجه فی الدارین و در عوارض المعارف  
 آورده است که علمای کبار و مشائخ آن بزرگوار فقیر را به پنج نوع بیان فرموده اند اول فقر خاص  
 آن کسی است که در تمام عمر سال و ماه کاسه سبزه ندارد و یا انبان میگرداند و جمع کرده میخورد پس  
 شایان حال ایشان آنست که اگر قوت یک روزینه دارند مگر دند و این چنین شخص محب خدا باشد  
 و در خبر و اوست که در بعضی خصایص یافته آوار کنند که انظر و اعیان کیف یا اولئکنا  
 در میان در تفکر شوند که دوستان او کیانند ناگهان فقیران تنده پوشش و در پیش پند پیدا  
 شوند حکم باری تعالی شود که میمجان من میان ز شیار اضی ام شمار اضی اید یاز که بند یار حبای  
 مادر رضای تو هست باز گویند که ای حجاب من خوراک و پوشاک شما چه بود گویند یارب تو دانا  
 یان که هرگز شکم سیر نخورده ایم آنچه مردم میبازند و میپوشیدیم پس حکم شود که بروید بجا نه نیست  
 پس گویند یارب آنانکه مایان را چنین رسد داده است همان یار یار یان روز به شش خطاب شود  
 که بخشیدیم و اگر این چنین فقیر قوت یک روزینه داشته باشند و بگویند و تو دایم قیامت گوشت  
 رسیده او ریزه پاره باشد که الفقر سواد الوجه فی الدارین و در حق اوست دوم مرتبه فقر که

ادنی تر فقیر است چنانکه شخصی از برای جیفه و نیا سائی و راه دارد و قاضی و معلم پیش رود  
 خود بداد و وکیل و وزیر و حاکم گردد و بر خلق ظلم جریان کند و از هر عمر خواه حلال خواه حرام که بخواهد  
 میخورد و از غیر فقیر است یعنی محتاج است بغیر خلق الفقر سواد الوجه فی الدلین و حق است  
 زیرا که در دنیا حق مردمان بظلم خورده و در قیامت روی او سیاه بر انگیزد و مردمان دست  
 بدانش آویخته باشند گناه ایشان را بر دبار کنند و او را بد فریخ فرستند سووم فقر عام و آچنان  
 است که هر چیز از حیوانات محتاج بخواب اند چون پادشاه و امرا و حاکم و دهقان پس شاید که نیت  
 ایشان در طلب دنیا همین باشد که طلب کنن دنیا را اگر از برای کفایت لایبی و معیشت روزگار  
 و سرانجام ولایت و در خیر و آردش است که بعضی حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم  
 نشسته بود و خود اندیشید که حق تعالی مرا خیر الرسل نماید و مت مرا خیر الامم گفت اما بر امت قهر موی  
 علیه السلام مرغایان بریان باهی بخت و روغن فروخته آمد و بر دست من چک و محنت رزق طلبی سلاط  
 کرده است بهتر جبریل علیه السلام در رسید و حدیث قدسی بیاورد که **إِنَّ مِنَ الذُّلِّ دَبَّ لَا يَكْفُرُ**  
**بِحَاصِلِهِ وَكَأَنَّكَ لَا تَرَى مَعِيشَةً** یعنی است تو بخت کنه کارمند بخت گناه ایشان بیچیز  
 بخشیده نشود مگر بخوارگی نفقه و اولاد بعد از آن حضرت مفرج شد پس اگر نیت ایشان همچنان باشد  
 ثواب اجر یابند و اگر نیت ایشان کثرت اموال و تنخر و سر فرازی باشد معذب گردند و روی  
 ایشان سیاه باشد **كَقَوْلِ أُولَئِكَ إِنَّ اللَّهَ عَنِّي أَعِزُّ هَذَاكَ أَسِيرٌ عَنِّي وَجْهٌ صَبِيحٌ فِي الدَّارِ**  
**فَصَبِيحٌ** اما شخصی عیال مند و شرمناک باشد باید که در اس هر صل بر مقتدایان و نوالگران بگردد  
 و بقدر کفاف تا فصل دیگر طلب کند و الا عذاب گردد زیرا که طلب رزق از برای عیال و فرست  
 و در تحمیل **إِلَى الْمَيْتِ** آورده است که چند نفر چون سر از قبر بردارند بجانب دوزخ روان  
 کنند اول امیر کاذب دوم بشت زانی سوم ذو عیال تنگبر اما بقدر کفاف تا فصل دیگر یعنی  
 مقتدر بخواه درم شرعی داشته باشد شاید که سوال نکند چهارم مرتبه فقر طالبان حق سایان  
 ایشان است که چار ناچار خاصه الله در طلب عبادت او مستقیم باشند و خالی از ریا باشند  
 اگر ریا کنند فردا روی ایشان سیاه گردد **كَقَوْلِ الشَّاعِرِ** فردا که پیشگاه حقیقت شود  
 پدید آید شرمند و رعدوی که کل بر مجاز گردد و پنجم مرتبه فقیر است که طالب طلب او نیستی

مسئله در بیان تشریح الیه

گردد و در عین یاد او وجود ماسوی الله را فراموش کند و احتیاج او که بنشیند و بنشیند بود از  
میان برخیزد که اذا تم الفقر هو الله در شان اوست و خواه فرید الدین را این چنین فقر  
را سواد الوجهه فی الدارین گفته است چه هر وقت که در سرے وجود دل ریافت گوید که حق را  
فراموش کرد پس سیاه روی و شرمسار باشد و هر گاه که وجود را فقد کرد و نابود شد نابود نیز نفع از سیاه روی  
تسبیح چهارم تسبیح الله قال الله تعالی وهو معکم اینها گفته چون حب تعالی همه جا  
بایست پس سالک از میان بر آید تا او خود بخود باشد و دعوی کذب نکند که منی تو باشد از ازل و  
ناتمام گردان تا به سبب کذب غم محوری نباشی و درین مراتب گاه سالک چون سحر بر روی باشد  
و گاه آنهم نباشد و گفته اند که پیش بر آب است از آب کسی چه گوید و بر آب کسی چگونه نشان جوید لا  
بلک در هواست زیرا که آب نیز می چسبد و کسی را اطلاع میشود پس چون سالک رحمت الهی خود  
از میان برداشت و حیثیت او را تمام اشیا را بیکسان بی خود را نداند مگر او درین هنگام اطوار سفید چون  
ماکیان سفید و یا سیاه آب بر روی نمائند که ده هزار پاره تعلق بجهنم دارد و کل اشیا را نداند مگر ذات  
واحد و از خود خبر نباشد مگر اندک انانیت باقی باشد و چنانکه از مراتب وحدت نزول بظواهر آن  
بود الحال عرفی و حقیقی همچنان حاصل شود که در هر مرتب خود را در عین آن مرتب داند و مراتب الهی بر او  
گردد زیرا که ادنی علی از قبیل لائق است او بر و یکسان شود و علم لدن بر روی نمائند پدرا نمک  
خلاف و کتب از مهربان املاک و ملکوت ازان است که بعضی اهل جهاد و اهل قیاس اند  
بعضی اهل دیده و بیان معتد علیه باشد اگر بسیاری مخالفت با اهل ظاهر را نقد و اگر اکثر خلاف  
با اهل ظاهر گفته باشد شیطان نباشد زحانی پس در محله غم که دو قدم تعلق با نبی دارد که اولیای  
دران دخل نیست اما اولیای شمه ازان روشن می گردد و مانعی خود و رفع انانیت ایشان حاصل  
شود و دران اختلاف است بعضی گفته اند که سبزه سبزه سفید است بعد از سیاه و بعضی گفته اند بعد  
سفید سیاه است و بعد سبزه و این تعلق با خرت دارد اما بقول فرید الدین عراقی و حضرت شیخ  
شبلی و شفیق بخاری و سبزه سبزه کفری قدس سرهم صحت است که بعد سفید سبزه سیاه  
تعلق با خرت دارد اگر چه هزار در هزار لفظ ازان به بعضی طالبان روشن میگردد و اما غیر آن در  
آخرت حاصل میشود و بقول سید علی بهرانی و اکثر اهل کبر و به ابو علی رودباری قدس سرهم



آنست که اول سیاه روی نماید و سبز تعلق باخترت دارد و قدم نهان بر طوار سفید که مرتب بر  
است آن قدم هفتم یعنی گذشتن حال نشود مگر بعد از الهی و چون جاذبه الهی در رسد و او  
ازین دو طوار خواه سبز خواه سیاه بدرخشد چنان توجید شود که از کم شدن خود پشیمان باشد بقول  
الشاعر تو دور و گم شو که توجید آن بوده گم شدن کم کن که تفرید آن بود و حدیث

أَنَا عَبْدُ ظَلَمٍ الْعَبِيدُ وَالْعَبْدُ مُتَّصِلٌ بِالظُّلْمِ وَالظُّلْمُ مُتَّصِلٌ بِالظُّلْمِ أَيْنَ مَرَّتْ  
راخفا گویند پس این **ال** فرزند چون بهین بهت متابعت رسول الله تا این مقام  
رسیدی باید که هر چیزی که رسیده آن چیز را از دست ده تا ابدالا باد و برین مقام بازمانی یعنی  
چنانکه تزلزل نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح را از دست ده تا از بلندی بر زمین نیفتی و گردن

ایمانت نشکند و شمر سار در میان اولیاء الله گنجینه نشوی كما قال عليه الصلوة والسلام

لَعَوْذُ بِاللَّهِ مِنَ الْخَوْرِ بَعْدَ الْكَيْدِ أَيْ مِنَ النُّقْصَانِ بَعْدَ الْكَمَالِ وَاین مراتب خطاطره

ایمین است و در باب رسا کاک نهرا اند نهرا ساها بے عدد و همیشه را بگرد و شاید که دائم المدام

ازین تجلیه نشسته مذکوره قلب را خالی ندارد حتی که اگر خواب بیند آن را نیز بختی داند و بداند که درین

خواب روح از قلب بر می رود و در ملک و ملکوت میران میکند تا هر چه از مکارشات بیند بر

اوست و **مشرق المشارق** آورده است که شیخ رسول با جمیع اصحاب در شب

روانی شده بودند چون شب با آخر رسید یاران همه مانده شدند خواستند تا فرو آیند و خواب کنند

حضرت منع فرمود و با که بسیار نشوید و نماز شما فوت شود اما بلال امیر خواب کرد و بگفت که

بوقت نماز شما بیدار کنم او روزه اند که بعد بر آمدن قیام اول حضرت رسالت پناه صلی

الله علیه وسلم بیدار شد و بلال نیز در خواب شده بود گفت ان الله يقبض الرُّوحَ حِينَ يَشَاءُ

ویند علیه حین شاء یا بلال قُمْ فَإِنَّ لِلنَّاسِ وَاین حدیث دلیل است بر آنکه حین

خواب ارواح بر می رود و اما نزدیک اعتزال ارواح بوقت خواب بیرون نرود و یک در حین

وفات نیز بیرون نرود و در فرق آدمی اتخو نیست که آنرا عصیته الابنه گویند در آن مجوس

و این اقوال محض کفر است زیرا که احادیث بسیار در خروج ارواح وارد شده اند و اینها و به نیز

برین باطن است که کافران گویند قال الله تعالی إِنَّا أَنشَأْنَاهُ كَمَا أَنشَأْنَا النَّبِيَّ وَآجِبْنَا النَّبِيَّ وَآجِبْنَا

نظم و طلب روح و غیر ذلک در بخار کلامی که همان تریک است

**بیان تعبیر خواب** - بدانکه تعبیر خواب حکما بر قدر حکمت خود چیز گفته اند که فلان نوع  
 خواب خوب فلان نوع بد است اما حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هر روز بعد از نماز صبح با  
 پر سید می که مگر خواب دیده یا شنیده می گویند گفتند یا رسول الله عرض چیست فرمود خواب  
 حق است و بجز نوبیکه معبر تعبیر کند بهمان است که در اگر چه بد باشد به تعبیر نیک نیکی پیدا می شود  
 من نیک خواه شما ام تعبیر نیک بگویم اما اگر در شب خواب ببینید که در خاطر شما بد رسد باید که  
 سه مرتبه کت آب درین بر دست چپ اندازید و از آن بپاشید و بگوید شما را ضرر نرسد و آن خواب  
 را بکسی بیان نکنید که من چنان دیده ام قال علیه الصلوة والسلام الرؤیا الصالحة  
 مِنَ الرَّحْمَنِ وَالْحُلُمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَمَنْ رَأَى شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَتَفَقَّ عَنْ شَيْئَالِهِمْ نَدْنًا وَ  
 لِيَتَعَوَّدَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ فَإِنَّهَا لَا يَضُرُّهُ مِنْهُ شَيْءٌ **سنت** که فرمودی در  
 خدمت رسول الله صلی الله علیه و سلم آمد و گفت یا رسول الله خواب دیدم که سقف خانه من  
 شکست حضرت علیه السلام فرمود شوهر تو که در سفر است سلامت باز آید هنوز خانه نرسیده بود  
 که شوهرش باز آمد که از چند کت مراد حضرت تعبیر آن خواب همچنان میگرد و اما روزی چون  
 باز برائے تعبیر آمد حضرت را نیافت بحضرت ابو بکر و عمر نزد احوال خواب باز نمود و ایشان  
 گفتند که شوهرت خواب در بعد مساعت خواب را بر رسول الله عرض کرد حضرت فرمود که ماقیل  
 یعنی شوهر تو خواهد مرد و این سخن آورده اند که شخصی علی الصبح خواب را بر زن خود باز نمود که  
 تمام دریا را من فرو بردم و بخوردم و زخم زدنش را نبود و گفت بغیر از عالم کس دیگر نمی تواند زن خود  
 بجانب عالم روان شد من همه جاهل و بدخت در پیش آمد گفت بجای می روی هر چند همت  
 کردند استاد گفت تا مقصود خود را نگوئی نباشم که بگذارم ناچار شده گفت که شوهرم خواب  
 دیده است خواهم ببالمان بگویم گفت آن خواب این گویی و من تعبیر آن خواهم گفت خواب بد  
 نمود آنکس در حال گفت که خواهد تر قید چون آن زن در پیش عالم شد واقعه را باز نمود گفت اگر چه  
 خواب خوب بود اما تعبیر او همچنان گشت چون سجانه آمد شوهرش تر قیده بود اما نزد یک  
 اهل تصوف خواب دیدن بر چهار نوع است برابر عناصر را بعد از آنکه تولد خواب ازین  
 عناصر راجع است چون خاک و آب و باد و آتش و ایشان در پاک کردن هر یک ازین

عناصر سخی بلخ می نمایند هرگاه که خاکش مصفا از مخطورات و مکروهات گردد بسبب صافیت  
 باغهای گوناگون و سبزه های لطیف و جوهرهای لطیف و قصرهای بلند و ایوانها سه بزرگ و  
 ملکوت بکلیست و عرش و کرسی اندر خود و مقادیر مرتبه خود در خواب بیند تا که دلش خوشتر  
 پذیرد و هرگاه که عناصر آتش مصفا باشد بسبب صافیت دریاها و آبها و جوهرها و سیاهی کردار  
 در آن و طامچی کردن و کشتی راندن و بر کشتی سوار شدن و طهارت کردن و شربت آشامیدن  
 در خواب بیند تا خوشحال او در خواب پیدا شود و چون عنصر بادش مصفا گردد بسبب صافیت در  
 و بلندی و پیاپی دیدن و از کوه بکوهی رفتن و بر سر آب غرق رفتن در خواب بیند بلکه سوار  
 شدن بر سر درختان بزرگ و از شاخ به شاخ پدیدن و علی هذا القیاس خود را چیست چالاک  
 پند و نفس بیند تا دلش خوشی پذیرد و چون عنصر نارش مصفا باشد از آن صافیت  
 صورت مادر و پدر و مرشد و استاد و اولیاء ماضی بلکه خلفاء را شنیدن و حضرت رسالت پناه  
 و انبیاء و صورت یار و محب و جمله نیک صورتی در خواب بیند چون طائوس و طوطی و غیر ذلک از  
 صورت های لطیف تا دلش خوشوقت پذیرد و پندار کند و لباس اهل تصوف چون مرگاشتم  
 روشن اندریرا که هر چه از حسن و سیاه از ایشان در وجودش آید بپاورد و دل او میگیرند چون  
 این چنین خواب بیند بر اعمال گذشته خود نظر کند که کدام فعل نیک و خطره نیک از او پیدا شده  
 بود که این نتیجه همان است باید که همان را از دست نهد و هرگاه که در باطن صفوی الایمن نامحلی  
 بوده باشد بر خاک زمین زشت و شور و گرد و غبار و ویرانه ها و خرابی و جمله چیزهای که او  
 و گیرند بنید و بر آب آبهای زشت و گندیده و ویسلا بپاشد و غرق شدن در آن در هر  
 دریای معطل شدن و عاجز ماندن از گذشتن و آبهای پلید و پد رنگ بنید و بر آب و از  
 بلندی افتادن و از درخت و از اسپ افتادن و در چیز آویزان شدن و بدست ظالمان افتادن  
 و معطل شده افتادن و غیر ذلک از سنگون با بیند و بر پیری آتش صورت های زشت  
 چون دیو و پری و مار و مورچه و کژدم و شیر و پلنگ و خوک و خرس و غیر ذلک از الموزیان  
 هر صورت که و گیرند او پیدا باشد بر بیند پس چون از چنین خواب بیدار شود این را تنبیهات  
 الهی و اندوخته ها را در حال بر افعال گذشته خود نظر کند تا هر سبب که در او بوده باشد از آن

برگردد و توبه کند و طهارت کرده در خواب و قیام و بیکر خواب نیک بنید و صوفی را باید که در حال  
 باشد و اتم المداغم زیرا که باطنی باز نیاید و مستقیلاً بدست اوست پس شایان او نیست که دائم توبه  
 آئیند کرده بدان بنید و همیشه باطن او مرمک باشد تا هر چه از نامرئی از و در وجود آید از آن  
 توبه کند و اتم آنرا بحق تعالی بیاورد و باشد و باید که گاه گاهی محاسبه بیه خود در خاطر خود بکند  
 منقول است که روزی اولیاء الله محاسبه میکرد و یادش آمد که در ایام جوانی زنی از و در طلب  
 زنا کردن بود و از آن بگریخت و بیک گاه خطر چنان شد که چو او غوثش را اجابت نکردم  
 بعد از آن توبه کرده بیووم بار و در حال این خطر فرو گزاه شده با ستاد و در گریه شد که در ایام  
 جوانی این خطر بود و بگریه چگونه آمد از شدت گریه در خواب شد حضرت رسالت پناه را در خواب  
 دید و کیفیت احوالش پرسید و آیه باز نمود و گفت ای شیخ شمارا درین ملامت نیست بلکه ملامت  
 زمانه است که زمانه روز بروز فتنه انگیز می گردد و از آن مردمان رفیق و فاجر تهور زیاده میشود  
 در آن ایام از هجرت من چند سال شده بود و حال چهل بر آن افزود و از آن این اندیشه نامرئی  
 در وجود تو آمد و ایضا منقول است که خواب بر سه نوع است یکی بر اوست چنانکه همتر بر اوست  
 فوج اسمعیل دیده بود و دوم دیدن بر آن خود و تاویل کردن دیگر در آن چنانکه یوسف دید  
 و تفسیر تفسیر کرد و سوم دیدن بچای غیر و تعبیر کردن غیر در آن چنانکه بی بی عایشه دید که چادر  
 سیاه در سر دارم حضرت رسالت پناه فرمود که شوهر تو از تو بگریزد و توبه بیه مانی چنانکه پیغمبران  
 چهل و چهار مرتبه از اولیاء افضل از پیغمبران چهل و چهار مرتبه است از مرتب نبوت و اکثر اولیاء از پیغمبران  
 حکم بر چیز کرده اند **باب چهارم در بیان چهار فصل**

اول و را خلافت حمیدیه قال الله تعالی و انک لعل خلق عظیمه قال الله تعالی  
 قل انکم من خیرون الله فاینها صوفی پس شایان بنده مومن است که در کل افعال و اقوال  
 متابعت حضرت رسول و کند خصله صا هر کدم از تصوف زند شایان حال او نیست  
 که هیچ زره را از اخلاق میبهد در خود راه ندهد تا متلج حضرت گردد و در و راه اند که روزی  
 اسبابی در خدمت رسول صلی الله علیه و سلم حاضر شد و از و گوشتندان طلب کرد و حضرت  
 بغداد را برده او را داد و آن شخص یسعی قوم نمود آمد و گفت ای قوم بر شما باد که مسلمانان ختم



كنيد زير كه محمد بن حنفه نا استماع طایفه منته بیدار و از فقر و فاقه نجات رسد انس  
 روایت کرده است كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هرگز غش و لعنت و دشنام بزرگان  
 نمی راند و چون بشخصه عتاب كرد میگفت ما نریت جینه یعنی چه حالت و سلطان  
 كس را كه از پیشانی او خاک میریزد و او هرگز در رخصی الله عنه روایت کرده است كه بعضی اصحاب  
 میگفتند یا رسول الله چرا در حق مشركان دعائی كه پراطلاك شوند فرمودی من ببعوث برآ  
 بر كردن بد گفتن نشد ام بلكه مبعوث برآ و تحت شده ام و ابو سید خدری روایت كرد كه رسول  
 الله صلی الله علیه و سلم از زن مشركه شرمناك تر بود و چون چنین غیر مشروع را میدید پنهانی  
 گفت اما ما یان اگر آنرا در روی او میدیدیم كنار میگردیم و بی بی عائشه رضی الله عنها عن  
 ابیها روایت کرده اند كه ندیدم حضرت رسالت پناه را متجمع خاطر و خنده كنده تا آنكه دیده شود  
 كام او بلكه همیشه تبسم میکرد و کیفیت تبسم در فصل و ضو بیان شده است و بی بی عائشه صدیق  
 رضی الله عنها گوید كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هرگز بر پیشانی و ناخوش نمی گفت بلكه  
 در سیاق كلام چنان مبالغه می كرد و تباهل میگفت كه اگر شخصی در روز سخنان او را می شنید و شنیده  
 میشد و ایضا بی بی عائشه صدیق رضی الله عنها روایت کرده است كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
 و سلم نه از بدست خود زده بود و نه خدمت گار را كه جفا می بسیل الله می كرد و هرگز طلب نظام  
 از كسی نمی كرد مگر آنكه شخصی محرات را در غل می آورد پس این هنگام از برای خدای او را جزو  
 تعزیه می كرد و انس بن مالك رضی الله عنه روایت کرده است كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
 سلام عبادت میکرد و مضی را و تناسبت میکرد و جازه را و اجابت میکرد و دعوت بند را و سوال  
 میشد و خود را در غلایه میبرد و ترسوار بود كه نقطه از برك خرابا بود و ایضا بی بی عائشه  
 روایت کرده است كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هرگز خود را بدست خود و در اكثر اوقات  
 عمل را نایه میکرد و میدید و شبیه گوشتدان و گاو خود را و گاو بیچاره و بی خانم میکرد و گاو  
 شتر گریه را و شبست را و سخت یابد و انس روایت کرده است كه حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم هیچ چیز  
 را بی از خود نمی نهاد و اكثر اوقات خاموش بود و هر سخن را جدا جدا میگفت و همیشه در  
 تبسم بود و چون سخن میکرد اكثر چنان را میسوزد آسان بالا میگرد و این اخلاق از تنبیه

ابوالمیث استخراج نموده شد بدان یحیی بن زید که متابعت حضرت را میبایست احوال از  
 دست ندی تا در بدعت نفی و اکثر کاهسانی احوال جای آری که کسی سبب بسیار گفتن  
 فرمود منقول است که حضرت رسالت پناه صلعم فرمود که است من صبح مسلمان  
 بخیزد و شام کافر باشد و در شام مسلمان باشد صبح کافر بخیزد صاحب پرسیدند یا رسول  
 الله چه سبب گفت از جهت پریشانی احوال و دانستن در تحمیر شدن از آباء گفت که به نجات  
 ایشان آنست که شب چون در خواب روند سه مرتبه بگویند اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ  
 أَنْ أَشْرِكَ بِكَ شَيْئًا وَأَنَا أَكْفَلُكَ وَأَسْتَخْفُكَ لِمَا كَلَّمَكَ بِهِ تَبْتَ عَذَابُ وَرَجَعْتُ  
 وَأَقُولُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ تَامِيَ الْفَاظُ كَفَرُ شَيْئُهُ أَوْ حَيْضُ شَيْئِهِ  
 شود و اگر در صبح بوقت بر حاشیاست سه مرتبه بخواند تمام الفاظ کفر شیشه او حیط شوند پس  
 هر چه ترا از عذاب نجات دهد آن چیز کیده است و هر چه ترا از عذاب بپوشد و میباید که  
 از آن بر بینی و اکثر بر همین از سوگند خوردن باید کرد اگر شخصی بگوید بقبله باشد و سگد  
 که سوگند بخداست از طمان بچنان است اگر همچنان باشد فیهاد الا کافر گردد و آفریده اند  
 که روزی از متقیان سوگند بخدا کرد اما سوگند درست کرده بود و او برده را به کفارت آن بپای  
 آزاد کرد و گفت اگر چه سوگند درست کردم مباد که خلقت گیرم و روزی بکذب از زبان من بپای  
 و در مشارق آورده است قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ حَلَفَ بِمَلَةِ غَيْرِ الْإِسْلَامِ كَذَبًا قَدْ  
 كَمَا قَالَ يَمْنَى اگر شخصی گوید اگر چنان باشد من چه دم یا ترسام اگر دروغ گوید چه دم و یعنی کافر گردد  
 و کفارت بر و لازم گردد شارح آورده است اگر انگل این مسکه میدانند که باین احوال کس کافر  
 میشود و او دانسته دروغ سوگند بخورد کافر میگردد و با اتفاق زیر که او را ضعیف بفرست اما  
 کافر شدن بدین لفظ رایج اند و دروغ سوگند خوردن درین اختلاف است و در شرح  
 مشارق آورده است که اگر شخصی را شخصی را سوگند دروغ بر طرف کند کافر گردد و اگر طمان  
 فرمای قیامت و احتیالی از و ناعه شود باشد و ایضا آورده اند که اگر شخصی دروغ بگوید  
 نیکی را و او در دل آرد که هر شش نخواهم داد و یا بیک حلیه از خود ساخته بکنم او را و در مسکت گفته اند  
 شمرده اند و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم فرمود که او براف آن فرض هرگز قاور نشود

تا آنکه عذاب بآتش شود و در آن یقین زنده در کتابهای فقه آورده اند که شاید مرده نمون  
 اینکه در حق ایمان شخصی بدعا کند زیرا که خدا ایمان کفرست پس گو یا که او کفر راضی است و رضا بکفر  
 کفرست مسلمانان در حق ایمان یک اند و خلق پیغمبران را نگاه کند که ایشان بلا ما عظیم میدیدند  
 و بر ایمان ایشان هرگز دعا نمیکردند بلکه همیشه دعا بپادشاه ایشان میکردند چنانچه مہتموسے قوم  
 خود را از بلا ما عظیم خلاص کرد و ایشان متابعت او را کردند تا او همیشه در غوارگی ایمان ایشان  
 موجود و در فوج بقر ایشان را چگونہ محضر لطیف نمود و آنا ایشان از بختی خویش مسلمان نشدند  
 وقصہ او آنست در تفسیر کامل آورده است که در آن عهد توانگری بود و عاقل بن سحر  
 نام و پسران عم میراث خواران او بودند چشم بر مرگ او داشتند تا کسی ببرد که مال او را قسمت  
 کنند شبہ اولیامانی طلب کردند و بکشتند و کشته را در میان دو دیه انداختند و علی الصبح  
 پیر نزدیک حاضر شدند که عم زاده مانیل را کشته یافتیم موسی علیہ السلام آنجا راہ بہ پیوند و یک  
 دیه نزدیک بود کشته طلب کرد و یافت حکم قسمت بر ایشان بردند بعد دیت بر ایشان  
 واجب کرد گفتند یا کلیم الله دیت میدہیم یاری از خداے خود بخواند تا کشته او را معلوم کند از  
 حضرت عزت فرمان شد کہ بگو تا مادہ گا و را بکشد و پارہ ازان گوشت گا و بر کشته زندان زند  
 شود و قاتل خود را بیان کند چون ایشان مردم بعلم ناقص عقل بودند ازین سخن در تعجب شدند  
 انخذ ناکھز و جواب دادند و از برای این بود کہ کتابهای مان بعلیتے دراز میبود  
 کہ ایشان مردم کم عقل بودند و بر تنبیط مسئلہ قادر نبودند چنانکہ است محمد رسول الله کہ چه مقدار  
 علوم را از قرآن کشیدہ اند و ہمہ احکام ایشان یک یک نوشته میشود و ازان دراز میشدند  
 قال اَعُوذُ بِاللّٰهِ اَنْ اَكُوْنَ مِنَ الْجَاهِلِيَّاتِ یعنی من از جاهلان و نهرل گویان نہ ام پس چنین  
 شدند گفتند پس بیان بکن کہ چگونہ است آن مادہ گا و گفت فقرہ لا فاحص ولا یکن  
 عوان باین ذلک یعنی مادہ گا و نیست نہ نیک پیر و نہ نیک جوان میان جوانی و پیر نیست باز  
 گفتند کہ رنگ او چگونہ باشد گفت گا وے باشد در وے و خوشترنگ کہ لون او خوش آید بزرگوار  
 را باز گفتند کہ کار کردہ باشد یا کار نکردہ گفت آن مادہ گا و نیست نہ بالیدہ شدہ و شدت  
 بار و نہ نرم کردہ شدہ بکشیدن آب مرکب و سلامت است از عیوب کہ بکے هیچ نشانی نیست

صفت در بیان در آن کتاب که از کتب معتبره حضرت است

رنگ او مخلوط بزرگ گزینیت گفتند الحال راست باشد و بدین وصف گامی در دنیا یک بود  
 و آن فرزندی را بود که باور و پدر نیک خوی بود و پدرش مرده بود از دشت بهرم آورد و بفرستاد  
 نصف حاصل را بایر و اراج پدر تصدق کرد و نصف دیگر را بر خود و مادر خود نفقه کرد روزی این  
 پسر در بنی اسرائیل منادی شنید که ماده گامی بدین صفت را باشد تا پیر بیای که باشد خجیم  
 پس واقعه را با مادرش گفت مادرش گفت ای پسر گوساله از میراث پدر تو بدین وصف در فلان مغازه  
 مانده ام بر و طلب کن اگر روزی تو باشد پسر بیای در تجارت و بانگ کرده بیا مد و گاو یک  
 بآن صفت موصوف بود در خانه آورد کلا نتران بنی اسرائیل بیا مد و خریدن خواستند گفتند  
 مادر دستوری خواهیم چون در آمد خفته بود بیدار کردن توانست که عاق نشود بیرون آمد گفتند  
 هزار دینار بدیم بفروش باز در آمد بدستوری خواستن او هنوز خفته بود گفتند بچهار دینار بخریم  
 بکذا شتاب میکردند و داخل و خارج میشد تا بهای او را به پیری پوست او رسانند که پوست  
 این ماده گاو پرازدینار کرده بدیم مادرش بیدار شد بفروختند و ایشان شش کاک خانه بودند  
 از جهت آتخان که مرده چگونه شود بر سر هر خانه یک دینار دادند پوست پیر شد و خجیوها  
 پس فریاد کردند آن ماده گاو را پس حکم شد که پاره گوشت بر کشته بزنند تا زنده نشود و اختلفوا فی  
 البعض یعنی آن گوشت از کدام جای ماده گاو بود این عباس و عکرمه گویند که گوشت ران بود  
 و سدی گوید که عقرون بود و آن گوشت هنوز و بلند استاده میان دو کتف و ابو عالبه گوید که  
 آتخان ماده گاو بران زد و بعضی گویند که دم او را بر کشته زد و بعضی گویند که زبانش را بر وزد  
 و صحیح این است که حق تعالی پاره گوشت داده کرده موضع معین نگردید پس را سکوت است  
 چون نزد در حال زنده شد و نشست و خون از رگهای وی میرفت گفت مرا پس از غم  
 کشته انطباع میراث این گفت باز پیر و میراث ایشان را نزد بعد از آن حکم شد بنا بر اول میراث  
 مرقاتل را تا این زمان کما قال علیک السلام کبیرت قاتل بعد صاحب البقرة مسئله  
 و تفسیر کامل می آید که ایشان را چه استنباط نبود چو اب که استنباط بعقل است بعلم بر ایشان  
 خمر حلال بود بسبب خمر عقل را نکل میشد از مسئله محرم میماند و بر محمد مصطفی و بر امت او حرام  
 شد بسبب کمال عقل استنباط مسئله میکنند پس زنها را پس که از خمر دورانی تا چون نوم سوزی



در دین بشری و مکرری و بعد از دیدن این مجزیه نیز آن بد بختان ایمان نه آورند و بر سر  
 پا و فرزند که دائم المدام در طلب علم باشی که سعادت داری بن علم است **النس بن مالک**  
 را پرسیدند اگر یک روز از عمر تو بماند یا شصت اگر تمام دنیا ملک تو باشد تصدق فقر کنی و یا بقدر  
 منتهی که در بدن توست کافران را کشتی گفت اگر یک روز عمر من بماند یا شصت در طلب علم کو شوم

کما قال الله تعالى أو لولا العلم درجته و حضرت رب العزت پیغام بر خود را که سرور اولین

آخرین بود و بجز سوال از دیا و علم بجزیره دیگر امر نکرد کما قال الله تعالى و قل رب زدني  
 علما و حضرت خواجہ احمد سبوی صریح از بندگان را بقوت علم چگونه الزام داد که تمام عالمان  
 عاجز کرده بودند **قصه و آنست** آورده اند که در آن عهد پیش بود دهریه و دهریان از خود

باری تعالی انکار دارند و طبعی ذوق بود خلیفه زمان به سبب حذاقت بر او بسیار محبت داشت  
 روزی گفت اگر مسلمان شوی و بخندان محبت و درم گفت مسلمان شوم بشرطیکه اگر عالمان  
 زمانه دلیل عقلی بر وجود حق تعالی بیارند و از دلیل نقالی انکار و ارم هر چه عالمان می گفتند قبول

نکرد و خلیفه زمان سبب نفر عالمان را جمع کرد و گفتند بایست که در علم حکمت او را بیان مائیم پس  
 صدر جاجه را از شبر پر کردند و هر کدامی عالم بیکان بیکان را بدست گرفتند چون او حاضر شد  
 همه را بیان کرد که فلان راجاجه را فلان عالم بدست گرفته است و در و فلان نوع مرضی و مجاز

و طبع است و فلان الکلی شرب طبعش سازگار است و فلان ناسازگار بعد از آن هر چه عالمان  
 می گفتند قبول نکرد که من دلیل عقلی گفته ام نه نقلی حتی که عالمان در ماندند و خلیفه پیشان شد  
 زیرا که عقاید تمام خلق تباہ شدن گرفت در آن زمان شنیدند که خواجہ احمد سبوی به بیت الله

میر و خلیفه فی الحال نفس را بد و روان کرد که در دین نبوی از خد افتاده است البته برگردید  
 محکم را بجاایت رسانید خواجہ قبول کرد و بدان شخص گفت که من مشرب در همین جامیگز دارم  
 و باد شاه عالم علی الصباح از شهر بیرون آید و جایها را خوب همیا کند و غشطر من باشد و من

زودتر نخواهم آمد و بعد مصاحبت باد شاه تقصیر و توان آمدن من از من پرسید و من جواب  
 گویم باد شاه مفرح شده و وقت باید و بیرون شد و انواع ماکولات همیا کرد و تمامی جمع شدند  
 بعد از آن شیخ در رسید بعد مصاحبت و مر جی باد شاه از و خواست که چرا از و در تشریف نمودید

شیخ در حال زبان مطهر خود را در بیان در آورد و گفت آسمان زود نه آمدیم ما عجب را دیدم و دیدن آن عجب بسیار متعجب شدم تا این زمان بر آن مانده بودم و آنچنان بود که برکنار دریا رسیدم درختی دیدم بنجایتی کلان بے تبر بریده شد بے آرمه تخته های مسطرت شد در شب ستاد منجمها در این زده شد و کشتی ترتیب یافت بے ملاحان و دریا روان بود و مردمان از هر دو طرف میگذرانید زمانے بدیدن این عجب متعجب بودم ستاد منجم چون سخن تمام کرد حکیم گفت چه بگوید و نهی گفتی که از تو نموبایستی زیرا که بے ستاد هرگز کشتی رست نمیشود بے ملاح هرگز نمیگردد شیخ فرمود این نهی را از تو دانستم و هیچ نازل بدتر از تو نموباشد که آسمان بے ستون استاده است و قطره آب در رحم مادر بنجایت تاریک کوحایه صورت دیگر آدمی رست شده خنجر هزار گویا بهاس از سر گل سر کشیده اند و تخم الوان بے شمار در تخت زمین مستر است و کم نمیشود علی هذا القیاس عجائب و غرائب بیان کرد که این همه بے تخلیق بے قدرت قادر پیدا میشوند بر همت خود مانده پس سرانجام یک کشتی چه باشد که بے ستاد نشود حکیم دهریه برخاست و بر پایه شیخ افتاد و مسلمان شد و این همه از برکت علم بود که حضرت شیخ وافر العلم و کامل الحکمت از لولود این فقیر نیز نیناسخی را رفته در میان مردمان عاجز و شرمند ساخته اما اگر گمراهی خود و یگانه رستم دیدم که با عالمان چیز بحث دارد و همه را عاجز نموده ورنیکه حوران در دست نیست و اگر رست اثبات آن در آمنت بالله بکنید عالمان عاجز شدند گفتیم فقیر اثبات آن در آمنت بالله خواهد کرد گفت چگونه باشد گفتیم تو میگوئی آمنت بالله و مشککته و کتبه

الح و قرآن بجز از کتابهاست و در آن حق تعالی فرموده که حُورٌ مَّقْصُودَاتٌ فِی الْجَنَّاتِ  
فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبِينَ ۝ لَمْ يَطْمِئِنَّ أَسْوَاقُهُمْ وَلَا جَانٌّ ۝ فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبِينَ ۝ پس چگونه منکر میشوی که کتاب در آمنت بالله است و اثبات آن در کتابت و بر تو با وای فرزند اگر علم نداری باری در خدمت عالمان کوشی و حله خدمت پوششی تا در دایره سرخ روی باشی که پیغمبر فرموده است من خدع خدام یعنی هر که خدمت کند کسی را خدمت کرده شود او را و ایضا قال علیه السلام کَرَّعَالِمًا أَوْ مَعَالِمًا أَوْ سَامِعًا أَوْ خَادِمًا وَلَا تَكُنْ خَامِسًا فَإِنْ تَكُنْ خَامِسًا فَهَؤُلَاءِ يَسُوءُونَكَ بِكُلِّ شَيْءٍ وَهُمْ لَا يَتَذَكَّرُونَ

و پدر فقیر هرگز دسترخوان از ضیافت عالمان نمی چید و علم از ک داشت بعد از وفات و  
 خواب دیدش که بر آسمان چهارم جماعت دانشمندان میروند و پدر فقیر نیز در عقب ایشان  
 میرو و گفتیم آنها پدرم دانشمند نبود که با درو ایشان میروند و می دانم که بخود اندیشیدم به تنه آواز  
 کرد اگر چه دانشمند نبود اما دوستدار ایشان بود و کما قال علیه السلام من أحب قومًا كنهم  
 منهم یحسبهم و ان کما یعمل یا عمار الیم و ایضا ما در بعد از وفات در خواب دیدم که  
 جامه های سبز پوشیده و بر کرسی نشسته پدر میسرش که مادر چیز از احوال آنجهان بگویی  
 گفت ای جان مادر حکیم از درجات عالمان که در حصر نیاید و چند ان فضیلت ایشان گفت که  
 در تقریر نیاید گفتیم بای از احوال خود چیز بگویی که چون می رفته از من گشتانده بده کسی  
 پریده با آسمان رفت و از احوال خود چیز گفت و هر قوم با دای فرزند که اگر شخصی دوست  
 تو سپارد و در آن خائن نباشی که ان الله لا یحب الخائنین آیه سماویه است و خائن خوار است  
 اگر خیانت راحل و اندکافر که دو اکثری باشد که بدان سبب سیو کفر و آید چنانکه ابوبلی  
 سینا بسبب خیانت کافر شد و قصه او آنست که در آن عهد بد و نفر طالب علم خواجه  
 خضر علیه السلام حاضر شد ایشان طلب علم اولین آخرین از و کردند که در حق ماعا بن خواجه  
 خضر علیه السلام ایشان را بر سر طایر رسانند و گفت درین غار دو مار اند هر که این اسم را چهل روز  
 و شب پیوسته بخواند چنانکه خواب نرود و مار بیرون آیند باید که ایشان را در دیگ بخت کرده بخورد  
 جمله انواع علوم روشن شوند آن دو نفر همچنان کردند بعد چهل روز هر دو ماران بیرون شدند  
 دیگر اند خفتد و آتش کردند در آن زمان جوانی هیزم کش در رسید گفتند ای جوان اگر این  
 گوشت را بپزی تا مایان در خواب رویم بعد گوشت را همراه بخوریم جوان در زیر آن آتش  
 کردن گرفت چون بخت شد سرش روشن باز کرد که این گوشت را به بنیم چه مزه دارد چون دید خیال  
 کرد که باهی است پاره از آن بخورد مزه اش خوش آمد باز چیز بخورد و بکند هر دو را بخورد و در آن  
 تمام علوم اولین و آخرین مستجمع یافت و آن دو نفر را در خواب مانده و خودش روان شد و  
 آن ابوعلی سینا بود اما کم بخت اکثر احتمال در علم حکمت و علم سحر میکرد و حرام نمیدانست کافر  
 شد و علم منطق و بیان کرد و بعد خود را با سحرال کشید و بسبب کثرت سحر و علم حکمت عالمان

زمانه را عاجز آورد و بادشاه بلخ را با تمامی رعیت بتبعین خود کرد و در دین نبوی خلق پیدا  
 کرد و این خیزش شیخ شهاب الدین مظهر وردی رسید در حال بجانب بلخ روان شد پرسید  
 بادشاه را اعراض کرد که چرا دین نبوی را از دست دادی گفت از دست نداده ام بلکه من  
 عامل بروایت ام و عالمان بروایت بدو برابر میشوند شیخ گفت او را به پیش من بخوان چون آمد  
 هر چند که در شیخ سخن کردن هرگز نتوانست و از برکت شیخ تمام علوم از وی فراوان شد شیخ  
 گفت که الحال چه باشد بادشاه گفت آتیا و لیکن کرامت دارد که در شب تاریک آفتاب را برگزید  
 بلخ می آورد و تمام ولایت بنور او منور میشود شیخ فرمود آن نیز آسان خواهد شد چون شب شد  
 تمام مردمان جمع شدند هر چند که نتوانست آفتاب را بر آوردن باز شرمند شد این هنگام  
 شخصی را برگزید بر آورد دید که کوفی کاغذ بدست گرفته نشسته است و پیش ازین سخن کرده چون  
 آفتاب نمود و از برکت شیخ در آن شب سخن روان نمیشد حکم کرد او را از گنبد انداخته بکشتند  
 آورده اند که منصور علاج رنگنا می توجید مرد و ایمان سلامت برد اما ابو علی سینا در صحن توجید  
 و ایمان را سلامت نبرد زیرا که در آن محل ارواح پاک حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلعم بدو پیش آمد  
 گفت که درین محل بقوت و مدد چه کسی مدی گفت بقوت و مدد خود آدم باز گفت محمد را چه کردی گفت  
 محمد از ناقصان است نفوذ بالبدنه به پنجه مبارک بر سرش زد و چون سنگتاب بیچم خورد و میرود  
 تا دفرخ نرسیده است و نرسد مگر بر فرقیامت بعد ازین عرض انیکه ای فرزند دالم المدام تخلق خلایق  
 باری موصوف باشی این بر چهار نوع است اول در طلب علم کوشی که علم شریف ترین چیز است  
 تا حق و باطل و عالم و جابل را شناخته باشی و نام عالمی بتواطلاق یا بدو عالم از صفات با برحق  
 است که پسب شرافت علم بر تو اطلاق گردد و فقر را و انبیاء شیخ دو اگر کسی طلاق نکرد زیرا که حق تعالی  
 را در ویش و نبی و شیخ و مشائخ نمی گویند و نشاید و اگر عالم گویند شاید و این مبتدی است که دوستی  
 بعالمان و اعراض از جاهلان بکنند دوم اینکه چون قدم بواوی طریقت نهادی شفقت بر تمام مخلوقات  
 او برادر داری زیرا که محبت بر هر چه که باشد بدوست است که محبت او وجودی است و با او دوستدار حق  
 است پس هر دوست را نشاید که بر افعال دوست خود سیرگی و بی مغزونی بگوید و قبیح بپزند سوم این که  
 نظرت بر هر چقدر در حال صلح آنرا پادکشی که چه بزرگ صانع این چیز کقول الشاعر کمال



بنده در راه یقین است، نظر هر کس که حق را به بیند یعنی مرگ را بیند چهارم آنست که چون بانها  
 رسیدی خود را و غیره را یکسان بینی که در وجود فرقی نیست بلکه خود را بگذارد که خود بینی جز گمراهی نباشد  
 و گمراهی پیشه شیطان بود که بران کس که با خلاق شیطان خلق گیرد **فصل دوم در**  
**خلافت ائمه** منقولست که روزی یک از اصحاب در پیش مرتضی علیه السلام بیاید و  
 گفت پیغمبر من در زبان در شمار رسول الله شنیده باشی بگوئی گفت آری از زبان رسول الله  
 شنیده ام هر که از پیش بنده مومن هیچ خاشاک بر دار و بهشت بر او لازم گردد زیرا که نصف کار  
 خلق نیک است مرتضی در گریه شد گفت یا علی من بمثل خود رسادم چرا گریه کردی گفت من  
 عاقبت کار را ندیده ام که باین مقدار دل خوش کردن بهشت لازم شود پس بحسین مقدار بد کردن  
 و فرخ نیز لازم شود پس بفرمود که بد آنچه از خلق باشد خواه قولا خواه فعلا خواه اعتقادا  
 از ان اجتناب تمام نمائی و آنچه سپردی از ان منع کرده اند منع تحریمی نیست بلکه از جهت آنکه لیس  
 بوی خلق آزار میرسد تا مودی نباشد و در قیام و قعود و مشی و رکوب به بنده مومن آزار نرسانی و  
 مومن را بحسب حقارت ندینی که ایمانا المؤمنون احوک واروده است و ایضا شاید که استاد  
 را بنام نه نامی چنانکه احمد و محمد و غیر ذلک بلکه خواجهر و پادشاه و خیر نامه و **و در عوارف**  
**المعارف** آورده است که من قال فی جواب اسنادیه لاکا یقلی ابراهیم یعنی چون استاد گوید  
 که فلان کار همچنان است و شاگرد گوید که چنین نیست هرگز نجات نیابد و چه چیز را گفته اند که سبب  
 درویشی هر دو جهان است بگو استاد را بنام نامیدن دوم مادر و پدر را بنام نامیدن سوم چون  
 زن و شوهر هر دو نام یکدیگر گیرند باید بقلب ناز و مودت میان خود بیایند و این حضرت سالت  
 پناه فرمود که مادران را دوست دارد گفتند یا رسول الله بایان هر کس یک مادر داریم و بلفظ  
 جمع یاد کردی یعنی مادران فرمودی گفت خواهان داران نیز مادرانند آ و روه اند که عا مادر  
 و پدر در حق فرزند چون دعا پیغمبران قبول است حتی که اگر بی فاطمه و مرتضی زنده بودند امام حسن  
 حضرت امام حسین رضی الله عنهما همچنان چنین گفته اند که چنانکه از سمعیل یا بنیج روان کرد  
 مادرش فیانی با جره گفت ای بار خدا یا اسمعیل را بتوسیرم بسبب آن دعا نجات یافت و معلوم  
 باد که فرزند که هر چه خلاف شرع باشد بهمه دست و معلوم باد که در ترغیب الصلوة

آورده است که بر مومن لازم است بهر احد از مسلمانان سلام کند اما سلام کمال و سلاطین شایسته  
 زیر که بے ادبی است و شاید که نام حضرت رسالت پناه تخفیف نکند یعنی چنانکه محمد گوید و بر علیه السلام  
 بلکه حبیب رسول الله و غیر ذلک گویند تا بآداب قرین باشد و چون شخص نام الله تعالی بشنود  
 جل جلاله لازم شود و لفظ تعالی بعد از عز و جل نیز لازم شود اما اگر غیر الله است دیگر شنود یا نه لازم  
 نگردد اما بهتر است و خاصیت مخلوقات نیست که چون نامش را یاد کنی تهنیت کند و خاصیت مجرب است  
 که چون با هم ذات یاد کنی رحم کند **پدال** ایضا زهد که با دوستان حق تعالی دوستی کردن و با دشمنان  
 او دشمنی کردن یکی از اصول دین است کما مر پس اگر عامل نامرضی را چون شارب خمر و زانی و  
 سازنده آلات ملاهی و نوازنده آداب و بهیوده گوشت و قبیح فعال و اقوال را کسی جز  
 و تغزیر و سخن درشت و نصیحت کردن منع کند و میباید که مدیحه باشد زیرا که این چیزها از قبیل  
 امر معروف اند و در شرع رواداشته اند که بغیر بد گفتن کسی بکار واره برآید و در نحو آید و مصدق  
 تحفه ملی در تصنیف خود آورده است که درین عهد جبر و یدم بشریت قریب و آنچنان بود که  
 دزد بزدی مشهور صاحب اموال او را به پیش قاضی آورد و همه کسان بزدی او گمان  
 میکردند اما از روی معاینه بیچکس او را ندیده بود قاضی از اثبات آن عاجز آمد خلیفه زمان آن  
 قاضی خواست که او را بمن بسیار درین ساعت خواهم اثبات کرد قاضی بسپرد و خلیفه او را کماحقه  
 زجر و تغزیر بکرد و گفت بعینه همان چیز کم شده بیار و در حال بیا و در آنچه صوفیان نگاهبانی  
 ربان میکنند از نیک و بد گفتن اینست که اگر برخلاف شرع باشد بضرورت شرع بد گوید و آنچه جز  
 اینست از خوبی و زشتی چون مورد و مار و پشه و مگس و قحط و فیل و غیر ذلک من العجائب  
 و بیا چون حور و قصور و آدمی و غیر ذلک من الحسنات همه را جز بر تو یک نور ندانند زیرا که در  
 تحت هر لفظ و وجود حکمت غامضه باری تعالی منبوض است که هیچ فعل او جز بجا است نباشد چنانکه  
 اگر شخصی تصنیف کند و یا کتاب بنویسد و دیگر بر آن نکشت نهند بر مصنف و کاتب نهاده باشد  
 و کاتب از روی مرتبه ادنی از او باشد بواجزی ساکت گردد و اگر بر مرتبه اعلی از او بود چون امرا و  
 ملوک فی الحال به تیغ جاسوس بر کند زیرا که اواز حکمت امرای خالی و عاریست چنانکه  
 گفته اند اگر سه روز را که بد شب است این به بیا بد گفت اینک ماه و پروین پس چه

جلالت آنکه گشت عراض بر موجودات باری تعالی هند که در آنجا جز کفر و ضلالت اسیر است  
 اورا بهره نیست کما قال علیه السلام انا غیور و الله یغیور منی ازین مرست آورد که  
 حکیمان هند اتفاق کردند تا گرسهت بکنند هر چند کردند کما حقہ همان ازین مرست پروبال  
 پاپه و اسطاح که از همه صفت نریود نتوانستند گفتند که خرابه بر عیب و ادراک است افعال و  
 نیز به ادراک است کقول الشاعر ز صد هزار حکیم این قدر نمی آید که که کنند بر پشته نهند بجا  
 و این آفتاب حقیقی که در رنگهای مختلف نمایست در عین او هیچ اختلاف نیست بلکه اختلاف  
 در الوان است که در رنگ نیک و در بد پند نامحسوس اما در حقیقت آفتاب یهیم بدی نیست چنانکه  
 گفته اند که در عجب آینه می تابد یعنی چنانکه با هر که باشد که در جهان بمجنس او پیدا نباشد  
 پس هر گاه که اقتضای عین دیدن در آینه کند اگر در آینه بیند کما حقہ نباید و اگر در شمشیر بیند  
 عین بے مثال خود را به بیند لا تشبوا الذکر فان الله هو الذکر و ازین مرست کقول الشاعر  
 نظم آفتاب در هزاران آگینه تافته پس برنگ هر که تاب عیان انداخته به جلالت  
 نور است لیکن رنگهای مختلف به تفاوت در میان این آن انداخته منقول است که  
 در حضرت بایزید بسطامی و شفیق بلخی بخودت ابو حنیفه رضی الله عنه حاضر شدند ابو حنیفه  
 خادم خود را فرمود که به بین بر و در میانند خادم گفت یا امام المسلمین امروز دو جهان آمده اند که  
 هر که جهان به بهتر از ایشان نباشد که بایزید بسطامی و شفیق بلخی اند امام بیرون شد بعد از آن  
 خادم دسترخوان در آورد که در آن میان طاس غسل و آب بر سر خود افکند خادم گفت چهره  
 ازین طاس غسل می گیرید تا ما را فائده حاصل شود زیرا که طاس بدین روشنی غسل  
 برین شیوه می دوشد را بر ایشان چه مثال است شفیق گفت مسلمانان بودن ازین مو  
 بار یک ترست بایزید گفت بهشت اندین طاس روشن ترست و نورانی بهشت ازین غسل  
 شیرون ترست و بطراط ازین مو بار یک ترست حضرت امام ابو حنیفه رح گفت قرآن  
 ازین طاس روشن ترست و خواندن قرآن از غسل شیرون ترست و عمل کردن بدان از  
 بار یک ترست خادم اجازت خواست که من نیز چیزی بگیرم گفتند بگو گفت وجود همان ازین  
 طاس روشن ترست و داشتن همان ازین غسل شیرون ترست و خوشنود کردن همان ازین

موسی باریک ترست اما در خاطر فقیر میرسد که علم حقیقت از جام جم روشن ترست و محقق  
 بودن از غسل بهشت شایسته ترست و بهیئت شمع بدان آفتاب بودن از رنگافتن موسی  
 باریک ترست چنانکه شبلی میگفت که هر چه منصور میگفت و میکرد و یقین میداشت همه درین  
 موجودست اما بهین که او پیداوار می کرد و من در بهمان اوسه خود را بارے داد و من گاهی  
 زیر که اکثر بسبب علم حقیقت در الحاد زندگی می افتد از آنکه بی همراهی مرشد کامل که طالع آن  
 در ریاست در آن غوص می نماید در را بدست نه آورده خود را هلاک می کند بعضی گویند مادر  
 خدایم بعضی گویند خدا در است بعضی گویند همه چیز ذات خداست بعضی گویند ارواح  
 خداست و بعضی گویند خداست بالا ترست و کذا گمراه می گردند و گویند که من خورند بر ایشان  
 چون سگان پلیدی خوانند که نه در دنیا بجز و دارند و نه در عقبی و آنچه صوفیان در وجه  
 خطر گرفته اند ایشان با قوال و اختیار می گویند کافر میشوند و ندانند که تصوف حالت  
 مقال نیست مگر اهل آن حال **فصل سوم در بیان صبر** قال الله تعالى واصبر على  
 ما يقولون یعنی صبر کن بر آنچه میگویند که از آن ترا ساحر و شاعر و جنون و توبه  
 منی من ترا گاه میدارم چونکه مرا زکیل گرفته و کار با گذر ششتم خور اگر چه هر عالم بتو دشمن  
 و با عی ندانم که جمال جان جانانه است و عالم همه در پناه جانانه است و ما را چه ازین که عالم  
 خصم شوند و پیش و پس از سیاه جانانه است و قال الله تعالى و جزا لهم بها صبروا جنة  
 و جنة و خبر و هر ایشان را بسبب صبر کردن ایشان در طاعتها و بپایان بهشت جاودان  
 و جاهدای حریزم و چون در دنیا دوستان او را با بود و در عقبی عطا بود و چون همتا  
 ایشان را غم بود و در عقبی شادی بود و چون دنیا ایشان را زندان و شوم بود و پس از شوم بود  
 و جانی جاودان و حله حریزم و درودترین کس را عطا و عطا بود و بهترین را هفتاد و نه هزار  
 یک بزرگ دیگر و نرم باریک و پند ایشان چون برگ گل بهر راه یک کرت پیوسته  
 بطریق که بهر یک رنگ دیگر باشد شیده دارد بلکه هر یک بهر رنگ بناید و بدانکه صبر بر چهار  
 نوع است یعنی صبر در نعمت با بدو شستن است اول صبر بر مصیبت است باینکه باریک  
 چنان بر مرکب پس نفس را که چنان است بر بدو شستن است و دوم صبر بر مصیبت با زبانند



دوران پیش کرد و بار دیگر بر عصیان نکرد و دوم صبر بر طاعت است و در صرح آورده  
که صبر یعنی عین است یعنی دام الدائم توست سرکش نفس را در خسته خانه تو کل  
اخلاص حبس کن تا در طاعت کوشد و طاعت آموزد از جهت ثواب حیل همیشه در طاعت بقدر  
استطاعت استقامت نماید و خود را از کسل و تنور باز باید منتهو است از سرور کائنات که چون  
شخصی خراب و یا بمقدار خراب و زنا او را قدر تصدق کند و فرط قیامت آنرا چون کوه بیاورد که در پایه نیکی  
او باشد صحاب پر سیدند یا رسول الله قبول داریم قول تو اما وجه کلانی این با بنیانی که چگونه کلان  
بیشود حضرت رسالت پناه گفت این تمثال کسی است که بره دینار که نه خرد و با انواع نعمت اول  
ترست کند و کلانی پذیرد و بعد چند سال نرا بد و نهارد و دینار بفروشد پس حق تعالی اعمال شما را همچنان  
می پرورد و از دیار مرتب شما می کند و حضور صدق قول خویش این آیت بیاورد و مثل الکیون

يُؤَيِّقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلٍ فِي كُلِّ سَنَابِلٍ مِائَةٌ  
حَبَّةٌ تَبَارَكَ اللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ پس چون نفس این ثوابها بشنود و دام در عبادت کوشد سوم  
صبر بر بلاست قال الله تعالى وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ

وَالْأَنْفُسِ وَوَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ الَّذِينَ إِذَا أَصَابَتْهُمُ مُصِيبَةٌ قَالُوا إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ اول  
عَلَيْهِمْ صَلَواتٌ مِّن رَّبِّهِمْ وَرَحْمَةٌ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ و در تفسیر کامل آورده است

که کل انسان مبتلی است بچیز از اموال و فرزند و تن خود و باغ و زمین و غیر ذلک من متاع  
الدنیا پس هر گاه که بنده مومن مصیبت ازین اشیا برسد و او گوید که انا لله وانا الیه راجعون  
حق تعالی بر او چیز عطا کند یک راه نمائی بطرف خودش و دیگر رحمت او بلا نهایت است چه اگر  
شخصی یک درم بدست خود تصدق کند یک به فقیر و عده است و اگر ظالم و یا سارق و غیر  
ذلک من الاوقات چون مرض و بیماری مال او را باند کوری را هلاک کند و او بر آن صبر کند یک  
به فقیر و هزار می یابد منتهو است روزی او صاحب رسول الله را دعوت بهمانی کرد و گوشت  
داشت آنرا فایز کرد و آن شخص را دو پسر بود یکی از آن هر دو غائب بود و دیگر حاضر بود و طفل  
بودند چون آن غائب حاضر شد این طفل حاضر گفتش بدین که بابا گوشت ما را ترا بکشت و  
آن شخص را جز آن گوشت دیگر نبود گفت چگونه بکشت گفت تو خواب کن تا من کار و برگردم

تو برانم که پدرم چنان بکشت چون کار در گلویش را در حلقوش بریده شد و پدر طفل همیشه خود  
 که مادرش در رسیده چنان حال دید آن طفل از بیست مادر بگریخت از بام افتاد آن نیز میزد  
 مادر هر دور در زیر پند پنهان کرد چون خوردنی بر رسول الله پیش آورد و جبریل نازل شد که  
 بغیر از طفلان خوردنی نخورد حضرت فرمود پس آن خود را بیار که خوردنی با من نخورند آن شخص در  
 خانه شد از زن پرسید گفت جائی بازی رفته اند و پیش رسول الله شد گفت که در خانه میستند  
 حضرت گفت بایشان نخواهم خورد و کذا چند کثرت تا خانه آمد باز به پیش حضرت رسول  
 الله میرفت او قبول نمیگردید و بعد از آن خود اعراض کرد که حضرت معطل است برو پس آن خود را  
 یافته بیار زن ناچار شده نمیدانید و بالا کرد و هر دورا حال چنان دید پدرش بی طاقت شده فریاد  
 برآورد و پیش رسول الله شد حضرت تخییر شد جبریل گفت وقت دعاست نه وقت حیرت  
 در حال بعد از دعا هر روز زنده شدند و با حضرت طعام خوردند پس حضرت صلی الله علیه  
 وسلم فرمود که الصبر مفتاح الخیر یعنی چون مادرشان صبر کرد حق تعالی بر او رحم کرد و ایضا  
 مشایخ کبار گفته اند که صبر کلید طریقت است منقوش است که یک از اکابران هند را دو  
 پسر صغیر بودند او تا نیمه روز میبخت بعد چون بخانه آمد بغیر از ایشان خوردنی  
 نخوردی روزی هر دو پسر در چاه افتاد و مرد کشیدند زنش لبزدی بود هر دو را در چاه  
 خواب در زیر بستر کرد و گفت که قاضی بیاید میچکسب و گویند تا خوردنی بخورد چون بوقت  
 نیمه روز از مدرسه در رسید پسران یافت زنش در حال طعام را در پیش نهاد و گفت پسران را  
 بخوان تا با من طعام بخورند گفت در خواب اند طفلان را از خوردنی جواب بقبول نکرد و خود  
 خود را تشنه چون بستر بالا کرد هر دو زنده بودند بنیاد کرده آمد و بعد از آن زنش چنانکه رحم  
 مادر است شفقت آورد و گفت حال چیست و افسه باز نمودند و یکان او گواهی دادند بر موت  
 ایشان قاضی گفت پیغمبر صلی الله علیه وسلم راست فرموده است که الصبر مفتاح الخیر  
 مگر بسبب صبر زن من زنده شده باشند قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا استعینوا بالصبر  
 والصلوة ان الله مع الصابرين و در تفسیر کمال در معنی آیات آورده است که  
 حق تعالی وجه تعانت بنده باین دو چیز از آن کر که الذین یجین المؤمنین واقع شده است

پس ربنه سنجانه بند بایان خبر صبر کاره و شفا نیست و بهترین طاعات بعد ایمان نیست از آن  
 اورا یاد کرد و چهارم مومن است بدانکه بدی معشوقه و تلخی او در حق عاشق شیرین تر از عمل  
 و نیک تر از آن است که مرده را کس جان بدهر پس در حضور معشوقه اگر کس گوشت ادا بر بند خبر  
 نباشد و اگر خبر باشد بهمان سید راه او است چنانکه زمان مصروف حضرت یوسف  
 از بریدن و سبیلای خود خبر را نبودند و چون از کربا علیه السلام از آن که بر سر او میرانند خبر  
 نبود و چون منصور که از بریدن است و پای و گوشت خبر نبود و چون عین القضاة مهدی  
 که از سوختن آتش خبر نبود آورد و اندک سوداگر از او را و التهر ولایت هند رفت ناگاه  
 نظرش بر دختر پادشاه زمانه افتاد و مدت یکسال بر آنجا ماند که نه از خود خبر بود و نه از مال بعد از  
 یک سال کس از او پرسید که چه حالتی جواب داد که قرار دلم دختر پادشاه بود آن خبر بدختر پادشاه  
 رسید گفت خود را در آب انداز و مرا بیاخته مناسبتی نیست آن شخصی این را بگوش دیوانه رساند  
 گفت محبوب مرا یاد کرد و در حال خود را در گرداب انداخت بعد یک روز خبر بدختر رسید آتش عشق  
 و موت در او اثر کرد و از آن جائی بخت خود را نیز در آن گرداب انداخت بعد سوم روز باز  
 را خبر شد ملاحان را فرمود تا در آب در آیند چون در آمدند هر دو را کنار یکبار گرفته و روان عزیز  
 رفته بچشیدند و هر دو را همچنان دفن کردند معشوقه و دوست که در آنجا خواجہ حسن بصری  
 در بازار شهر بغدادی گذشت ناگاه طبیب بر پا و بر آورد که من طبیبم و هر بنی که باشد و او  
 کم چون خواجہ این شنید گفت دعوی قوی کردی که من هر بنی را ده کم گفتم ای طبیب من  
 بنی دارم گفت چه بنی داری گفت بنی گناه طبیب گفت چنان ده کم که شفا یابی فرمود کن بنی  
 فقر بیا یعنی از خود دار حمله اشیا بر بنی و محتاج بدو دار و محتاج بدو باش و بنی مجوی چنانکه  
 ابراهیم علیه السلام در تحقیق از فرشتگان مقرب استعانت نمود و آن نیز ولایت او بود  
 ملک نبوت او بود زیرا که ولایتی انبیا آن بود که از خود در گذرند و فراموش کنند کل اشیا را  
 مگر او را باز گفت که برگ صبر بیا که کن یعنی چون غرض مقصود و محتاج جز او نداری  
 پس هر بنی که از او آید شیرین پندار که در ولایت محبت بر عاشق یعنی دیدن حرام است بنی  
 کقول الشاعر پیش گوید که غم و دشنام شمعین در هرگز آتش بهتر از این نیست و علی

با گرفت ابله تو وضع با بلبله مسکنه بیا میز به آنکه تو وضع سر فرو انداختن یعنی تو وضع را  
نشانی بلکه شکبر هم ترا گویند و اکنون وقت یابی که ظاهر و باطن خود را بر تو تسلیم کنی و چون تسلیم  
کردی مرگ محضی چشیده باشی و چون مرگ منوی حاصل شود هر گاه که با طاعت بتو پیش آید  
کام مرا تو تلخ گرد و این جان کنان در هر ساعت باشد و اگر توبه نیک و بد نظر کنند  
پس متحرک سکونت را شاید باز گفت که در دمان معرفت بینداز و چون چنان کردی پس بر تو  
یا که احوال و افعال خود را در کل همین سیر معرفت پنداری که هیچ دروغ نیست که اوست  
و یابی اوست و بدست تقوی کجوب بد آنکه قلب سالک چون مرگ یک چشم است اگر اندر تو  
در واقع تاریکی پذیرد پس بر تو یاد که تو وضع و مسکنه بتقوی داری نه اینکه تو وضع بحر ص  
موا و شهوت پرستی کنی و بغیر بال رضا بر نیز بینی بوس کشتی و غیرت و نارضائی و انانیت  
و در کن تا تمام رضا باشی آخرو ده اند که حضرت عزت مهتر موسی علیه السلام را فرمودی که

لَمْ يَصْبِرْ عَلَى بِلَاقٍ وَلَمْ يَرْضَ عَلَى اخْتِصَانٍ وَ لَمْ يَشْكُرْ عَلَى نِعْمَاتِي فَلَيْسَ بِمُحْتَسِبٍ سَمَاعِي  
وَلْيَطْلُبْ رَبًّا سِوَاكَ وَ بِهِ بِنِي طَاعَتِ كُنْ مَعِي تَالِيْنِ چنانچه با شکی هنوز مبتدعی چون  
کردی بر نام مطیع و طاعت این هنگام بر تو و فضل تو طلاق آید و در و یک اشتیاق ببیند  
از جزا و اشتیاق او چنین در دل نیاری که گفته اند الا تشبیه هو اللذات هر لذت غیر  
دوست را قریب دان و آتش شوق و زری آن بر افروز یعنی پیش ازین کار تو بتو و الحال  
از جانب دوست جدا به بتو رسد که همیشه اسیر طریقی او باشی و در شب و روز آسایش دو  
گیتی بر تو حرام گردد پس تو به تن او باشی یعنی هرگز از طلب مقصود و مخالفت را نباشی و گفته اند  
که النوم حرام علی کل حجت محب از دو حال خالی نیست یا در محبت و یا در وصال اگر در محبت  
پس مجوری از عذاب و فرج سخت تر است او را چگونه خواب بود و اگر در وصال است و اصل را  
خود خوابی آید کف گیری ستاری بزن یعنی چون همه را حاصل کردی پس بین راه تیر و  
باش و یا آنکه مذکورین ملازم دوست مده و یا آنکه چون فی الحال از خمین یک کف انانیت خیزد  
باید که به کف گیر ذکر و فکر و اراده همان را به حاکمیت بدل کن و بصدق هست فرو و آرد و اگر  
گفته اند که انتهای سالک در ابتلا است و است یعنی اگر در ابتلا مخلص بود و راهها مقصود و رسد

ص  
است و باین قدر قدس سره گفته است که اگر تمام در تمام کلمات از ده خود را بهترین



اگر در این راه پیر یا بود در انتها به بدعت نرسد پس چون فراتر باشد از بدعت تو بلند بود احوال در انتها آن بلند  
است گویی که آن الله یحب معالی الهیسم و معالی هم آن بود که غیر الله نه بیند و نداند و نخواهد و در  
طبق خلاص بخش زیر که خلاصه خلاص است و گفته اند که عمل نیست مگر بهیت یک و بهیت یک حاصل شود  
مگر با خلاص و خلاص و قس حاصل شود که ماسوی الله در دل سالک آرام نگیرد و اگر از اول خلاص  
نبود و در آخر نیز حاصل نشود عمل و ضبط گردد و بعد بدندان توکل بجائی تا شفا یابی طریق نجات  
اینست زیرا که چون توکل کردی و او را دیدی و خود را از میان کشیدی از مرض گناه که آن وجود  
از اینست لَوْ جُودُكَ ذَنْبٌ لَا يُقَاسُ عَلَيْهِ ذَنْبٌ خَلاصَ بَاقِيٍّ و گفته اند که اَلْاَصْلُ  
فِي الْاِفْصَالِ كَالْاِفْصَالِ فِي الْاِفْصَالِ وَبَارِئُ تَعَالَى قَالَ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس هرگاه که  
فرزند که چون بای تو خالی گفت اِنِّي جَاعِلٌ فِي الْاَصْلِ خَلِيفَةً و فرستگان گفته اند اَتَجْعَلُ فِيهَا  
مَنْ يَقْدِرُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الْاِفْصَالَ وَبَارِئُ تَعَالَى قَالَ اَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ پس هرگاه که  
از بنده عصبان و مجبور صادر شود باری تعالی آن را بصفت ستادی می پوشد و در تفسیر  
کمال و معنی ستار آورده است که حق تعالی را از ان ستار گویند که برابر هر انسان  
در تحت عرش قائم است هرگاه که بنده صلاح فعل نیک و قول میکند و میگوید بدان صورت  
همچنان میکند و میگوید تا ملکوتیان ببینند و حق تعالی می گوید که من گفته بودم که من بجز از شما  
و آنانم که بزرگان من چگونه عبادت میکنند و اگر نمود با الله این کس فسق و مجور میکند با تبعیض  
آن صورت را پوشیده میدارد تا آن بنده بدست در نظر ملکوتیان شمرنده نشود و در وقتیکه  
ابرار استیصال را بنده روح روان کرد باری تعالی گفت ببینید بندگان مرا از برای من بخون  
پس میریزند و در وقتیکه بهتر یوسف از زلیخا بگریخت نیز همچنان گفت که بنده من از ترس  
من چگونه از زنا میگزیرد و در تفسیر وَاَرَاكَ اَوْرَدَهُ هَيْتَ كَالْاَيُّوبَ عَلَيْهِ الْسَّلَامُ رَوَى  
بُورْهَانُ فَرْزَنْدَانِ اَلْحَقُّ بُورْهَانُ وَاَهْفَتَ لِجَنَّةٍ وَهْفَتَ دُخْرَانُ وَوَسَّوْهُ بِهَرَارَةِ اَلشَّمْسِ بُورْهَانُ  
وَهْفَتَ بِهَرَارَةِ كُوَسْفَتَانِ وَاَشْتَدَّ وَابْتَغَى كَأَوْجَحِيٍّ وَاَشْتَدَّ وَابْتَغَى كَأَوْجَحِيٍّ وَاَشْتَدَّ وَابْتَغَى كَأَوْجَحِيٍّ  
چهار بافتد غلام بود و در هر غلام را زن و فرزند آن و باغ بود و در فَصْلُ اَوْرَدَهُ هَيْتَ  
که ایوب چنان عبادت الهی می کرد که با هیچ احدی بد و مساوی نبود خداست که فرستگان طلب

میگرد که من گفتم بنندگان من دوستان من باشند چون ایلیس بدخت را در آن عهد بر آسمان  
 را بود بلکه معلم فرشتگان بود و حضرت عزت مناجات کرد که یارب منصرف باین چنین تو گری چگونه  
 عبادت تو میکنم اگر فرمان دهمی اموال وراثت کنم به منیم که چگونه عبادت تو کنی فرمان حضرت  
 عزت شد که ای ملعون او با اموال و استگنی دارد و اگر گمان تو بر نیست بر د اموال او را خراب  
 کن ای طغیانی لش بر زمینهای او زد و غلبه را بسوخت و غلامان را بر تخت اما دیوی و پری را بر تخت  
 آن دو هتقان کرده بجایه اش آمد و گریه میکرد و شکایت دوستان خود را چگونه رساند که تمام غلبه  
 او را بسوزاند هت ایوب گفت ای بدبخت که شیطانے مان ملک هم از دست بکند گاه اشتراک را  
 میکشت و بصوت ساریان میآمد گریه کرد و گاه گداوان را و گاه گوسفندان را میکشید ایوب  
 همچنان رخ میکردش حتی که اموال او را خراب کرد اما ایوب دو چندان عبادت بر آن افزود و با  
 حق تعالی بر و خطاب کرد که چگونه می بینی بنده مرا گفت یا الهی بهترین زمان بی بی حلیمه زن  
 دارد و فرزندان شایسته دارد و او را چشم که طاعت از دست و پدر فرمان شد که فرزندان را  
 را بکش دیوای را بر ایشان انداخت همگی بگردند در ماتم حاضر شد که خداوند تعالی فرزندان دوست  
 را بیک کرت همچنان بکشید ایوب منع کردش که مگر شیطان هستی ما هم خواهیم مرد با حضرت عزت  
 برو خطاب کرد که بنده مرا چگونه دیدی گفت ای یارب خدایا که به بدن درست و صحیح بوده باشد  
 فرزندان و مال جز در سر نیست چه عبادت نکند اگر فرمان دهمی او را در بدن مرض بکنم تا عبادت  
 تو چگونه کند حضرت عزت خطاب کرد که دلش بدست من است و بدش را بتو سپردم ملعون رفت  
 پاره لعاب پس خود در بدش مالید و تازه هزار دانه بر او پیدا شد و در هر دانه دو کرم بود و در هر  
 هزاره سال و بر دایته بشیر ده سال و بر دایته سه سال همچنان بود اما عبادت او را از آن  
 میافزود و ایلیس لعین خیل شد اهل قریه او سکر شدند که اگر بشنیدند صوت پر طبل چنین گرفتار  
 نشدند و او را از ده بکشیدند و در گوشه عمارت بنا کرد و در آن چای و دو بی بی حلیمه خدمت او  
 میکرد و روزی کرم از افتاد باز گرفت و در بدن خود جایه اما چنان بگریه شد که فریاد و بیاطاعتی  
 برزد و هتتر جبریل در رسید که چه فریاد کردی و چرا افتاده را باز بگریه گفتی که نصیب کرمان از  
 گوشت نیست پس میباید که از زرق محروم ماند اما چنان الم ناک کردش که الم او با تمامی کرمان

مساوی بود و بعل علیه السلام گفت که حق تعالی می گوید که سست نگذرد و ریزنده کرمان منم تا  
آنکه رزق ایشان باشد نگذارم و چون نطق خود را میخورد میریزانم پس تو حکم را تغییر دادی  
از ان الله تورساندم بعضی میرنجتند بعضی پیا میشتند روزی بی بی طهریه فرمودی میکرد  
و کار را می گفتش که اگر رشت بمانی مزدوری تو بدیم والا ندیم بی بی گفت ای بدخت من خیر  
یوسف پنجه ام که از خوف خدا از زنجار گریخته بود و آنه بیکرکان یعقوب در خانه ان با چنان  
نیاید است گفت پس موی گیسو و خود بریده بره مزدوری تو بدیم بی بی عاجز شده برید  
داد چون بچانه آمد رنگ درویش متغیر بود ایوب واقع پیدا حال چنان گفت ایوب  
سوگند خورد که اگر من صحت یابم ترا صد چوب زخم چرا گیسو را بریده دادی بی بی گفت اگر  
چنین هست چرا در حق خود وعده کنی که صحت یابی تا من از صحت خلاص شوم گفت چند سال  
ماند اخراجی که رانیده ایم بی بی گفت هشتاد سال گفت پس من از خانه شرم میدارم و اینکه  
عت سختی من بمرت آسانی بر آورده است و من دعا بختم روزی بی بی از خانه بدر  
شد و در آن ساعت بهتر جز بعل باید دست بر و آید کرمان اندوشتاد و در پیش کرمان  
او در شد و در خانه او چشمه پیدا شد و در آن غسل کرده حله هشت پوشید و جمال و بازان  
شد و حال در نیاز استاد چون بی بی سر از درون کرشمه دید مزین و مهیب بهیت خود  
که گریخانه خود را غلط کردم حضرت ایوب علیه السلام با ناکش او که فرموده مرتز که باری تعالی صحت  
بخشیده بجه بی بی درآمد اما بسبب آن سوگند و گیر بود بهتر جز بعل باید که باری تعالی مینداید  
که حله خوب درشت گندم کجا کرده برید و آنرا بری زن باین حله سوگند تو ساقط شود و اگر  
که حله هشت پنجه است هر که از او نمک شود کافر گردد و در تفسیر مدارک آورده است که همان  
فرزند ان او که مرده بود و در همه زنده شدند و در کشف آورده است که بعد از ان شانزه بسیار  
زاید و شیطان بعین خجل تر شد و حق تعالی آباد او را ملک دنیا و عطا کرد و در تفسیر مدارک  
آورده است که هر عاقل باید که چون ایوب علیه السلام صبر کند تا چون او ثواب  
هم در دنیا و هم در آخرت و تا سیاه روی کند طهران فصل چهارم در شکر قال الله  
تعالى اعملوا لى ذكركم انى انى الشكر قال الله تعالى انى





کلمات آن مگردانید که حدیثی را مانده بطرف دیگر رفته اند زیرا که آدمی را فضل بر دو اب معرفت  
 است و اگر معرفت نداشته باشد دو اب از او بکه دو اب را عذاب بند و او را عذاب سمری  
 بسبب ناپ معرفت کفوله تعالی و یقول الکفر لیکتبی کنت ثرا بای بی جمله شصت روز  
 جز از نه شود مرد باز چون تو دماغ خاک نابود شوند پس کافران گویند کاشکه اگر ما نیز خاک  
 بودیم و مرد و است دیگر آورده که تراب نام کافری بود روزی طالب علم کتابی نوشت  
 قلم از دستش بیفتاد تراب بجزمت تمام از خاک برداشت و بدو اوقی تعالی از ان حرکت  
 او را بیامرزید کافران گویند کاشکه ما بهائیم بودیم که خاک میشدیم و یا بمثال آن تراب میشد  
 عالمان کرده بودیم پس بر بنده لازم است که بر یافتن ایمان شاد باشد و شکر کند تا به سبب  
 کردن از وسلب نشود و در خلاصه السبلک آورده است که مرتضی علی را بر رسیدند ما

أَوَّلُ مَا أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْكَ قَالَ إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَنِي ذَاكَ أَفَيْتِلَ ثُمَّ قَالَ سَوَى خَلَقَنِي  
 سَبْعَةَ أَعْضَاءَ فَيَلَّ ثُمَّ قَالَ عَمِرَنِي حَتَّى عَمِرْتَهُ فَيَلَّ ثُمَّ قَالَ وَإِنْ لَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ  
 لَا يَحْصُونَهَا نَوْعَ سُوءِ شُكْرِ بِرِاعَالِ صَالِحِ بَيِّنَاتٍ كَرُوهُ بَارِي تَعَالَى مَا رِازَانِ بِنْدِ كَانِ  
 گردانید که توفیق داده شده اند بر اعمال و گردانید از آنها که کامل و کامل اند از اعمال صالحه ماست  
 و فاجران در کل احوال و گشتیم از آنها که واجب تعالی فرموده است رَدَّ لَهُ اسْفَلَ سَكَ فَيَلَّ  
 و گردانید از اینها که فرموده است الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ  
 سبب ایمان و عمل صالحه بارشایان اجر بیمنت کرد و ایضا ممنون با تمام را گویند یعنی منتها  
 بهشت تمامی ندارد چنانکه اگر شخصی یک پیوه بیرون در حال دریا و دیگر بر وید منقول است که  
 روزی بی بی رابعه بصری را دید که منور را بسته بود گفت چرا بسته گفت درو سر دارم گفت عمر تو  
 چند گذشته باشد گفت سی سال گفت درین سی سال بیماری تو بسیار بود صحبت گفت نه  
 در بیشتر احوال صحیح بودم گفت هیچگاه از قصور عبادت سر را بسته بودی گفت نه گفت و  
 بر تو باد که هیچگاه از بهیبت آن در سبب پایان از خوف الله تعالی سر را نه بستی و بجز در دو سه  
 دنیاوی سر را بسته داشته پهلوان ایضا اگر جز ایمان اعمال صالحه نداری نیز شکر را  
 کن که اعمال صالحه نزد بعضی کالاه الا الله محمد رسول الله است قال علیه السلام کالاه

اَلَا اللَّهُمَّ اَنْجِزْ حَوْنِ رَا بَجْتِهْ سَانِدِ سِمْ مِجْ عَمَلِ صَلَاحِیْتِ اَمِیْرِهْ اَزِیْنِ نَبَا شَدِ لِقَوْعِ  
 چہارم شکر نوشت یعنی شکر کن بر آنکہ گردانید ما را از امت محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ  
 وآلہ وسلم زیرا کہ اگر چہ انبیاء ماضی آدمی بودند و ملت ایشان ایمان بود و عمل صالح بود و ابہ  
 سبب گناہ اندک مسخ می شدند و یازندہ دوزخین میرفتند و ایمان را بہ سبب شرافت او عمل  
 اندک شد و گناہ بسیار حضرت یار تعالیٰ غفار کہ حبیب خود محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم  
 فرمود وَ لَسَوْفَ لَیْطِیْبُکَ رَبِّکَ فَتَرْضَی یعنی ای محمد صلی اللہ علیہ وسلم تو کہ از اندوخت  
 خود پشت مبارک خم داری من با تو دوست تو چنان بچشم کہ راضی گردی و دیگر آنکہ فراتے وقت  
 شفاعت ام انبیاء محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بکنند و بر اہم ماضیہ غنائم کفار  
 حرام بود و بر ایشان بغیر مسجد نازروا نبود و بر بار و اشد و بر ایشان بچاہ وقت و بر بعضی  
 سی وقت و بر بعضی چهل وقت نماز بود و بر ما پنج وقت شد و بر ایشان سال تمام روزہ  
 می بود و بر ایک ماہ شد و علی ہذا القیاس عجائب و غرائب بسیار بر ما و گذشتہ اند چہ  
 خوش گفت آنکہ گفت ششوی شکر حق را کہ پیشوا داریم بہ پیشوا کے چو مصطفیٰ داریم بہ  
 بہتر و بہتر و گزین ہمہ بہ سرور و خانم و گزین ہمہ بہ در حرمت کہ سرور کائنات علیہ  
 الصلوٰۃ والسلام می فرمود کہ یہم قدے نیست کہ من در نہادن و برداشتن او متحیر  
 نہ ام کہ بار خدا یا خواہم برداشتن و یا خواہم نہاد و یا در نہان خواہم مرد و یا بیج لقمہ را در  
 دہن نہ کردہ ام کہ بفرو بردن آن متحیر نہ شدہ ام کہ خواہم فرو برد و یا نہ بدان سلسلے  
 فرزند کہ خلق آزار مباش تا جزای تعدی خود نیابی کہ آوردہ اند کہ اگر شفعہ عفو و شفعہ  
 روز حیوان را بخجیدہ میداری و از عاقبت امر نمی آید بیشی کہ جزای آن خواہی یافت  
 منقول است کہ بعضی عالمان ہند چون سوار می شد نہ اسب را بتازیانہ نمی زدند بلکہ  
 پایہای خود بنیر سے چہانید نہ و مرکب را بر ہیئت خود میبازند تا بہ مقصود میرسید نہ اگر کسی  
 زمین را بکاود و ذکر را در آن جھیز نہ چہا لتے کہ زنا کردہ باشد یا در خود مکر در جبین غلبہ  
 شہوت و ترس افتاد و گناہ رو بہت در خسر است ہر کہ خاک خورد و غدا آب نکسین یا در  
 کر گوشت آدم بخورد زیرا کہ تا شائزہ گزین سئون و گوشت آدمیان ملوث است و اہلنا

ازین لاجہ کہ بہت بزد و کاذب اند و ازینست زیرا کہ خود قاتل خدا سے نارنجانیہ باشی

اگر دست کسی چرب بود اگر آنرا بخاک بشوید چنانستے کہ بکوشت آدمی شستہ باشد و علی  
 بن القیاس در چیزے کہ کہے تو ہم حرمت ندارد در بلا افتد منقول است کہ شبے حضرت  
 رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در مقصودہ فی الدنیا عایشہ صدیقہ نہ آمد بی بی مضطر شد  
 از چاہ خواب برخاست و قمیص آورد دست بالیدن گرفت حضرت صلعم فرمود کہ اضطرار بہر  
 چیست گفت و قمیص سوزنے دارم آنرا نہ یابم مباد کہ در اندام مبارک تو بخلد حضرت قسم  
 کرد و نہ اش چنان استبراق نمود کہ بی بی سوزن را یافت حضرت پیش بی بی فخرے کرد کہ نہ  
 طراچوہ استبراق دیدی ہتھ چربل نازل شد کہ مکافات این سخن خواہی یافت و ایضا  
 روزی در سفر رہے او درم شد سنگ را گرم میکرد و بران درمے نہاد تا آئاس بنشیند سنگ  
 مناجات کرد کہ یا رب امرض حبیب کو از کور سید و من چه گناہ دارم کہ با تشم بیسوزانہ خطا  
 برو شد کہ انتقام تو خواہم کشید فرشتگان آن سنگ را در جبل احزانہ اختند در وقت جنگ  
 کافرے آنرا در طلاخن در انداخت و بر رسول گذرودند ان مبارکش شہید شد و این  
 نزل بود کہ بدندان سہ فریزی کرد و بود و مسکلمہ و فتاوی سراجی آوردہ است کہ اگر کور ہم  
 عصا کش داشتہ باشد در مسجد حاضر شدن او لازم نیست اما در زمان رسول اللہ صلی  
 مسجد بہرست نشنودن کلام او حاضر بیشد نہ کوے بود از رسول اللہ درخواست کہ مسجد آمد  
 حاصل نیست رسول اللہ از خانہ او مسجد ریمان بہت تا بدان دلیل بیاید روزی چند  
 بدان شے آمد و منافقان حد خوردند و کاری چند بران ریمان بہرستند کور چون  
 بران دست آورد و بریدہ شد بدست دیگر ریمان گرفت آن نیز بریدہ شد ہر دو دست  
 بریدہ در پیش رسول اللہ حاضر شد حضرت چشم بر آب کرد و خواست تا در حق او دعا کند تا  
 چشہ آن باز یابد ہتھ چربل صدہ سید کہ ب العزت جو فراید کہ روح او را کور آفریدہ بود و  
 بحال کہ بہت و بر بلطراط کور بگذرد چون بدروازہ بہشت برسد او را چشمان ہم و در  
 بہشت با ہوشان دیدار بیند و تنہا نخواہد دید کور گفت یا رسول اللہ من محنت دنیا  
 نہ انتہا کردم و آن سے پایہ کہ بجزو چشمان یافتن دیدار بینم بدان لے فرزند  
 کوچان چہار باب توفیق باری باتمام رسیدند متخوام کہ خاتمہ کتاب را بیان کنم و دران

چند چیز باقی مانده بیارم انشاء الله تعالی **خاتمه کتاب** **فصل**

**فصل اول** در علامات قیامت و پیداشدن ساعت و خرابی دنیا و اورا از ان

ساعت گویند که در یک ساعت پیداشود و كما قال الله تعالی إِنَّ السَّاعَةَ كَآتِيَةٌ أَسْرَعُ

لَبَغْتَةٍ مِّنْ نَّكَاحٍ وَقَالَ عَلَيْكَ السَّاعَةُ إِنَّ السَّاعَةَ لَا تَكُونُ حَتَّى تَكُونَ عَذَابٌ آتٍ

خَسَفٌ يَّمْشُرُ وَخَسَفٌ يَّمْشُرُ بِأَلْمَشْرِقِ خَسَفٌ بِحَزْرَةِ الْعَرَبِ وَالْأَخَانِ وَالْجَالِ

و در حدیث و دیگر بعد و جمال عیسی علیه السلام گفته اند و دایه الارض و یامرج و یامرج

و طلوع آتش من مغربها و ناره تخرج من قعر عدن تَدْخُلُ النَّاسَ نَقْلٌ يَّمْشُرُ وَ يَمْشُرُ

و آرد که خسف فرودن زمین را گویند یعنی قیامت نمیشود مگر آنکه ده نشانی او پیدا

نشود اول آنکه قوس بسبب شویب گناه بطرف مشرق و زمین روند و قوس همچنان

بجانب مغرب و زمین فرود روند و قوس همچنان در زمین عرب فرود روند و جزیره یاجوج

را گویند و گفته اند که آنحضرت که باشد و دیگر علامات قیامت پیداشدن و دویست و

بقول حضرت مرتضیٰ علی رضی الله عنه آن از جانب آسمان فرود آید و از مشرق بجهت

دنیا از او پیر شود و کافران بدان مست شوند چنانکه در سوره یحیی ایشان مجبور آید و از جانب

دبر و گوش بیرون مجبور آید و ایشان ابدان محنت رسد و آن دو دجل و فرج و دامنه

را چون ز کام نماید و بعضی مفسران میگویند بر آنکه آن دو در گذشته است و دیگر علامات

او و جمال باشد و علامت دیگر دایه الارض باشد و علامت دیگر یامرج و یامرج باشد و

علامت دیگر بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب علامت دیگر پیداشدن آتش باشد

از جانب عدن تا براند مروان ابیک جان کند و در آن اقامت شریعت و کفار و پادشاهان

شهرهای زمین و قعر فرورفتن را گویند این همه علامات شده اند و بهم ایشان عیسی علیه السلام

است که از آسمان بیاید و جمال را بپاک کند و بیان این علامات تفصیل خواهیم کرد و نشانی

الله تعالی و ذکر کیفیت تولد و جمال و ظهور او در آخر زمان و شرح

مشارقی آورده است که نام او صائف و نام پدرش صائم است اما چون در اول حال

دعوی پیغمبری کرد و در آخر دعوی خدا کند از ان او را و جمال گویند و جمال که از پادشاه

در حدیث و دیگر علامات قیامت

در حدیث و دیگر علامات قیامت



گویند پدر و مادرش هر دو چادرگران بودند منقول است که ولادت او در تنیه بود  
و تنیه سه فرسنگ از مدینه بعید است و چون از رحم مادر فرو آمد در حال نشست و کلمان شد  
گاه دعوی ندائی کرد و گاه دعوی پیغمبری و تمام کافران بدو معتقد گشتند و اکثر سخنان  
غیب را بایشان می کرد و کرامت جو نمود و ران زبان سلمان پارسی ابو و داد در تنیه  
بودند چون از محوم کافران در محسن صاد دیدند هر دو نزدیک رفتند و افسه شنیدند شخصی  
بدان لعین گفت که احباب رسول الله آمده اند گفت دشمنان من اند نزدیک آمدند  
هر دو در پیش رسول الله صلی الله علیه وسلم شدند بحاجت جمع شدند و حضرت را پرسیدند  
که این چه باشد گفت پیغمبر منم و نبوده است که حق او را بدجال نمی ترسانید و این آن  
دجال باشد گفتند در پیش او برویم حضرت گفت موت او از دست ما نباشد بلکه موت  
او از دست مهربانی باشد و او را سخن زشت بگوید و امیر المؤمنین عمر بن خطاب آن  
نکند و تیغ بکشد و جگت بدل بیه فائد و واقع شود و امیر گفت من بیفرمانی نخواهم کرد  
اما باین که او را به پیغمبر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که تنه چند جمع شوند  
تا برویم جمع شده با چند احباب در تنیه رفت یا از آن گفتند در حال خانه او برویم اما  
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود که در خانه آن سگ رفتن نشاید اما شما دست بزنید  
او را و از دست زدن خواهد بیرون شد و در پیش آمد چون آن لعین در پیش حضرت  
رسول الله آمد گفت من جانت گفتم انما رسول الله گفت اگر تو بخیرائی من گواهی دهی آن  
پیغمبری شما را قبول کنم و گواهی دهم حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود مثل تو مخلوق  
که در چشم خدائی را نشاید آن لعین نیز گوی سگ خورد و بر حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم  
اهانت گفت امیر المؤمنین عمر بن خطاب گفت شد تیغ کشید اما بفرمان اب العزت تیغ گشت  
و بقتل چهار انگشت پیشانی امیر المؤمنین عمر فرموده شد حضرت دست خود بر آن زخم مالید  
در حال همچنان که بود شد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم فرمود یا عمر چرا بیجهدی کردی گفت یا رسول  
الله بیطاعتی عهدم را فراموش کردی چون رسول الله صلی الله علیه وسلم خانه نهاد و جال سنگ کلمان را  
گرفت و در راه گذر حضرت از اخوت تا که راه بسته شد همه جریبل فرو آمد و همان سنگ را

از راه دور کرد چون حضرت رسالت پناه صلعم در مدینه رسید و جال بدست قصد مدینه  
 کرد و سنگ کلان برداشت چون بر یک یار میزد و هفت دیوار بقوت آن سنگ شکست  
 چون صاحب سلاح پوشیدند و در پیش رسول الله شدند و اذن جنگ خواستند حضرت اذن نداد  
 و گفت که موت او از دست مہتر علیہ السلام باشد اما حضرت رسالت پناه صلعم بر بچہ ہما و دور حق  
 او پدید آمد و در حال مہتر جبریل در رسید چنانکہ موشے را گریہ بگیرد و از گردش گرفت و درشت  
 اما دجال دستہا را در زمین زد تا آنکہ گشتان را در زمین سخت کرد و مقدار دو چاہ خاک بہ  
 مہتر جبریل اورا در غار کوه قاف کہ تمام آپہا در آن میخیزد ماند و بہ زنجیر بست الحال ہر کو  
 بعد از باد ہمہ زنجیر را راستہ شکند و ما ہیان از دریا میکشد و بافتاب بالا میخیزد گرم و خشک  
 کرد میخورد و چون سیر میشود باز فرشتگان اورا بزنجیر بست بند علی ہذا القیاس بعد ہر بار اورا  
 خواب بیدار میشود و زنجیر را میخیزد و ما ہی میخورد حضرت رسالت پناه صلعم از جبریل پرسید  
 کہ آن خاک چہ کرد گفت چون در آنجا انداخت بمقدار دو پشتہ گشتند و بعد از وفات شما ہمدرد  
 ہفتاد سال از خاک در عالم برگردد شود تا بعد از آن علامات قیامت ظاہر شود و در روایت دیگر  
 اورا ہفت کہ حق تعالی بادیر و مسلط کرد و از مدینہ بدان غار بر و پس پیغمبر علیہ السلام فرمود کہ در آخر  
 الزمان و جالین پیدا شود یعنی لشکر دجال کہ ہمت مراد از زمان از مشی قیام و از قیام بہ  
 قعود و از قعود و ضلجاع موت بہتر باشد زیرا کہ سبب پیران و مریدان و مشائخان ناقص تمام  
 مردم از راه محمدی برگردد و سیر پیشواے شیطان شوند و علامت ایشان آنست کہ علم و علمار آون  
 دارند و ایشان را لشکر دجال علیہ اللعنة و علیہم در آن ان حیا و شرم از زمان بر و متعلق است  
 کہ روزی حضرت را کہ رسید کہ غریب و جال چہ وقت باشد گفت وقتہ کہ زمان در زمین ہوار  
 بروند و گفت لعنہ اللہ علی الفرج فی السی و علی الصاعداں از پادشاهان و علما از عالمان  
 بروند و سخاوت از نوکران و سبب شومیت آن مردم بروند و خبر رو باد و سرخ بسیار و باران  
 اندک گردد و در میان بے بار بلکہ زنان نیز باز نگینند حضرت شیخ الاسلام و المسلمین شیخ  
 علی ترمذی قدس سرہ را کہ پرسید از این کہ مشائخان سلف ہر کہ و تصوف و بیان و در ہفتہ  
 با چنان سے کردند کہ کسی را بدان اطلاع نرسد و ایشان را کسی از کاسل و کابل اہل از سے

نمی توانستند و مخالف این زمانه که صوفیان و سالکان نام دارند و مدعیان شهرت  
 و چون بنشینان خلق را دعوت میکنند و از مریدان ایشان زن و مرد و صغیر و کبیر و کلدان  
 و هند و یونانی و سیانی و مدت اند و خواه غلط خواه صحیح چه را شیخ گفت و معنی دارد و یکس  
 که این زمانه آخرین است و قائم نور محمد صلی الله علیه و آله قرین است که ختم شود پس هر احد  
 از جهت جمع کردن اموال نیادی بے محنت کار برادر پیش گرفته اند که ایشان را مردم شیخ و  
 مشایخ خیال کنند و پیروی بپوشند و در طلب نام و ناموس و نیادی اند و از عقبه غافل و  
 دیگر آنکه پیغمبر فرموده است که کل شیخ کفر است الی اصله پس چون وحدت و حق صلی الله علیه و آله  
 شدن قیامت نزدیک است از آن واجب تعالی بر آن هر یک او را جریانی او بعضی بندگان  
 الله بمنزل رسد و اکثر بسبب مرشدان ناقص در کل به مانند و گمراه گردند و در حیرت  
 هر که در روز جمعه سوره کهف بخواند خدا تعالی او را از رفته دجال بیند و پس پیغمبر فرمود که  
 در آن جهان نامه دجال لعین بفرمان رب العالمین از بدنامی و زنجیر خلاص یابد و بر کوهها  
 هندوستان بر آید و بانگ کند آواز از مشرق تا مغرب برسد و بگوید که هر که امر و زمین را  
 آید نجات یابد و الا روز دیگر قبول نمی کشد و من خدا را جهانم حله انواع کفار و اهل روافض  
 و بدعت و مردمان کم یقینی یقین بسبب کم یقینی بد و رجوع کند رختی که او را هفت خوانین  
 پیدا شوند و بعقب هر خان هفت کک لشکر پیدا شوند و شیطانان دیوان و پیران را بدست  
 کرده دهد چنانکه بعضی کسان را باین فریب دهد که مادر و پدر تو زنده گروش و بعضی را بکشند  
 باز زنده کنند و آن در حقیقت دیو و پری باشند و گاهی انواع طعام و شراب پیدا کند و بکند  
 که الهی در حق او بسیار باشد و چون لشکر جمع شود حکم کند که شما این سوار و من پیاده  
 مرا نیز سوار بکنید هر چه از فیل و اشتر و غیره بیاورند بر دوشه نشود و بعد از آن همان خرا  
 بیاورند که در دیانت و آن جهان است که در دین عالم چهل جزیره ایست و هر جزیره  
 چهار میل طول دارد و در همه گیاه و سبزی روئیده اند بوقت صبح صادق در خوردن پیش  
 تا با دانه را بخورد و در خواب می رود باز بوقت پیشین همه روئیده می باشد و در خوردن  
 میشود تا ناز شام همه را بخورد و چهل و شصت و شصت در آن محل می رود و در آن جهان

محمّدی را خشک سازد و دریا و عمان تا شتاتنگ او رسیده است و چون بران خمر  
 سوار شود عزم بیت المقدس کند با همه لشکر روان شود تا او را خراب کند و با او اسبابی  
 بسیار باشد حتی که اکثر مردان جاہل و شہوت پرست بدان خوش آنی نزدیکی او  
 جویند اول بکوه برسد بعضی لشکر را بخراب کردن مکہ ماند و بعضی را بخراب کردن مدینہ  
 ماند و خودش بکوفہ برو و در ہمہ ہفت کک لشکر ہمراہ اما مکہ و مدینہ ہر دو دارالامان  
 اند و گرد و پنج ایشان فرو آید اما گرفتار نتوانند و چون آن لعین نزدیک کوفہ برسد امام  
 محمد مہدی با استقبال او رود و بدان لے فرزند کہ نزدیک اہل سنت و جماعت  
 آنست کہ شخصے باشد در ولایت ہند عبد اللہ نام و نام مستورہ اش ایمنہ باشد از فرزند  
 تولد شود نام او محمد باشد و این محمد علیہ الرحمۃ بعد کلان شدن بکوفہ رود و اہل کوفہ او را  
 بادشاہی گیرند و او در اہل سادات باشد اما نزدیک رو فاض علیہ السلام این امام محمد  
 فرزند امام حسن عسکریست و در غار در آمدہ تیرہ راست می کنند و ہر وقت و حال پیروان گویند  
 این سگان بھر سال یکسپ و یک ختر خود بہ بیت او می مانند و گویہ سگے خورد و این  
 محض فقر است و در آن زمان در کوفہ شش ہزار زنمان و ہزار مردان باشند و امام مہدی  
 را برسد کہ من کیستم گوید تو مخلوقی از مخلوقات بابی تعالی گوید لا بلکہ خداے جہانم امام گوید  
 اگر خدائی چشم کور خود را بہت بدہ او را بہ پنجہ زند و بکشد باز زندہ شود باز سوال کند کہ  
 من کیستم گوید تو مخلوقی باز او را بکشد بکشد کہ است کرت او را بکشد زندہ شود بعد از آن امام بطرفی  
 کوه برود و باین ہزار جوانان بچنگ پیش آید ہفت کک لشکر شکست دہد و بکوه بیاید و آنجا  
 نیز شکست دہد و بیاید بہ مدینہ پانزدہ ہزار گرد و در بیت المقدس بیاید و امام را در مکہ و از وہ  
 ہزار لشکر باشد و در مدینہ پانزدہ ہزار گرد و در بیت المقدس نیز شکست دہد و تمام لشکر  
 او را بکشد و خودش گر بیختہ بجانب عرس برود مدت ستم سال انواع لشکر کفار را جمع کند و  
 امام در بیت المقدس امانت کند و در ستم سال ہر جا کہ نام مسلمان باشد در بیت المقدس  
 جمع آید روزی چون امام نگاہ کند بیند کہ آذاسمان ابرو فرو آید و بر صخرہ مبارک بایستد  
 چون امام بجانب آن ابرو شود ابرو بالا رود اما پرنجا جوانے را استادہ یابد چاہای سبز و شیشہ



دوستار سب و نش سب و رضا سب و سلام کند و نفقت کند و اندک کہ بین مہتر عیسیٰ کثرت  
 چند در بیت المقدس ہر دو باشند گاہے لایعنے نماز امام مہدی و گاہے مہتر عیسیٰ و مہتر عیسیٰ  
 دین پیغمبر را تقویت دہد و در مذہب امام عظیم باشند و مذہب ثلاثہ را نسخ کند و مردگان  
 زہرہ کند و از مسلمانان زند گیرد و در خمیر آوردہ است کہ ہر پیغمبر راقوت و زوہر  
 مردان می بود و مہتر موسیٰ راقوت و پیغمبران بود و مہتر عیسیٰ راقوت چہل موسیٰ بود و حضرت  
 محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم قوت چہل عیسیٰ و شہت کہ ہر ہمہ ہزار و پانصد کس راقوت او شود  
 سہ سال و حال لعین از جانب عرس چنان شکر بیار و کہ حد و عدایشان از جزائش کس نداند و  
 بیابان کہ میان مکہ و روم است بایستند و چہل روزہ راہ بہ شکر بگیرد کہ ہیچ احدی در آن مہار  
 مخفی و امام مہدی و حضرت عیسیٰ با جمیع لشکر مسلمانان قصد جنگ کنند و پیش آیند چون  
 دجال لعین سے حضرت عیسیٰ را بنیاد ہیبت خورد و ترسد و عثمان خربگردانہ حضرت  
 مہتر عیسیٰ بدان عصا او را بزند عصا از اوے و از خربگرد و ہر دو را بکشد **منقول است**  
 کہ دجال ہیبت و ہفت میل طول دارد و ہفت میل عرض دارد و آن خربست پنج میل دارد  
 پنج میل عرض اکثر لشکر و زیر ایشان ہلاک شوند و ہر طرف دو میل خون دجال و خروان شود  
 کہ اکثر مردمان در خون ہلاک شوند و عصا چون از ایشان بگذرد استادہ نشود تا آنکہ بدان پری  
 از تمام لشکر بگذرد زمین بفرمان بے العزت تافتہ گردد کہ کفار گریختہ نتوانند و چون عقب  
 سنگ چوب و درخت پنهان شوند ہمان چیز فریاد کند کہ کافر ہمین است تا آنکہ نشان کفر در  
 جهان نماید بعد از آن فراخ و خوشی و رحمت مسلمانان باشد بعد از آن چہل سال بگذرد و  
 مومنان خوشی با سال چون ماہ باشد و ماہ چون روز و روز چون یک ساعت بعد از آن  
 یا جوج و ماجوج پیدا شوند و گر کیفیت اظہار یا جوج و ماجوج بداند ایشان  
 شش قبیل اند یعنی سبے شش بر اول ترک حرص دوم ترک حرص سوم یا جوج و ماجوج  
 خیل ششم و یلم و در تفسیر را ہدی آوردہ است کہ ایشان از صد ہزار بیش اند و از  
 اولاد یافت بن نوح اند و بعضی از ایشان از ہر بلندی بلند اند و بعضی بقدر یک بلشت  
 قد دارند و ایشان را تولد و فاسل است و بعضی گفتہ اند ہر یک از ایشان نیم راہ ہزار فرسود

نشود و طعام ایشان گوشت و بر سال حدی عذوجل ابرے را فرمان دهد تا مار  
 را در ولایت ایشان بکشد بنایت عظیم و آن را تا سال دیگر ایشان را پس کند و چون سال  
 دوبار بار و در آن سال ایشان افزای بود و چون یک بار و شکلی باشد و هر روز در آن  
 سکنے که ذوالقرنین بسته است میگویند و گفته اند که آلت دیگر ندارند بلکه زبانها و ایشان  
 چنان تیزی دارد که شگ را میترانند بزبان و گویند فردا بیرون آیم چون وز دیگر باز آیند  
 سده چنان که بسته و هموار بود و دیگر و اما چون وقت بیرون آمدن شود یک تن ایشان سلمان  
 گردد و چون بوقت شام برگردند گویند که فردا انشاء الله تعالی سوراخ خواهیم کرد چون روز دیگر  
 بیایند سده شگاف میباشد تا هر مقدار که کرده میباشند بگذارد چند روز بیرون آیند و قصه  
 سده است آورده اند که در زمان سلطان سکندر ذوالقرنین میان روطافه ایشان  
 مجادله افتاد و جنگ تمام و نزدیک قوم زنده سر را پیدا کرد که هزار سر داشت و قوم دیگر درون  
 حصار بنده شدند چون کسی بیرون میآمد آن هزار سر را میخورد و ایشان از سلطان سکندر  
 خواستند سلطان خود تنها همراه ایشان رفت روزی بوقت پیشین سلطان میخواست تا  
 بیرون قلعه رود و طهارت کند ایشان منع کردند که شمارا هزار سر خواهد خورد گفت پس من برگردم  
 چه آمده ام که جنگ بیرون نروم گفتند سیاست و بدبختی کنیم والا از دست تو چیز نخواهد شد  
 سلطان بیرون شد آن قوم دیگر نیز هزار سر را فرستادند سلطان بر طهارت نشست بود که او  
 رسید گفت چه شغف که یک طبع شیر آید گفت من از بر سر بریدن هزار سر تو آمده ام و هر دو  
 طرفین اقوام نگاه کردند شیر خود را بر سلطان زد و حمله و مصاصت کرد سلطان از سرش  
 بگرفت و بر زمین زد و بگشتن شمشیر کشید که الحال در بریدن سر خود چه گوئی بر من یا نه شیر  
 زاری کرد که من بعد در آن قوم نروم و ولایت خود خواهم رفت مرا بگذار چون بگذشت شیر  
 بگریخت و آن قوم عاجز شده باز پیش این قوم آمد و صلح کردند و آن قوم که سلطان پرده  
 بودند نصیحت کردند و مال بسیار دادند و کوه قاف را در آنجا سوراخ بود و ایشان میآمدند و در  
 میگردیدند و مال مردمان را میبردند و گاه خراج از قریبان می گرفتند گفتند که این راه را نباید  
 تا من بعد با جوج و ماجج و زوی ولایت تو نکنند سلطان چون از آن جانب آمد و در بستر آن

راه سعی بلیغ فرمود آورده اند که دین قرین آهن از زیر زمین سرب و غیر فلکسین نوع  
 بسیار افتادند سلطان ازان آهن کوهی راست کرد و پنجاه رسن دراز کشید و بالا کرد و  
 در میان ایشان چوبی بهریم نهاده بودند و آن کوه سوراخها را راست کرد و سه روزه راه بطرف  
 مغرب کشید و پوست هفت گاؤ را یک انبان میکرد و جوان مردان رومی را نشاند تا بگذر  
 در پیران و میدان گرفتند و آتش دران کوه زدند از حرارت آتش چون موم بگداخت و متصل  
 شد و آنچه قرین آن کوه از گیاه و درخت بود همه از زلف آن کوه بسوخت و مدت یکسال  
 گرم بود و با جوج و با جوج از ترس پیش نمی آمدند و چون در آخر ازان بیرون آیند اول کلمان  
 ایشان بیایند از جانب مشرق جمیع انواع طعام بخورند و آبهای شیرین را تمام بخورند و  
 چون طاقه دیگر بیایند آب شور را نیز خشک کنند و چون طاقه دیگر بیایند خلاف نیز بخورند  
 چنانکه رسول علیه السلام را بر رسیدند که دران وقت مومنان روزگار بچه گذارند گفت بذر کبابی  
 تعالی و شش ماه ایشان اولایت بودند انگاه گرم در سر ایشان پیدا شود و ایشان بمرز بار  
 و نیزه ها موجود میشود و باری تعالی بآورد فرمان دهد تا ایشان را در دریای اندازد و برایتی باران  
 بسیار بارد و سیلاب ایشان را ببرد یا اندازد و هفت سال مومنان بغیر از تیر و کمان ایشان  
 نوزانند و چون ایشان بیرون آیند بهتر عیسی با جمیع مومنان در کوه حصار باشند بعد  
 ازان دایه الارض پیدا شود بعد ازان بهتر عیسی را باز با تسمان اندود خلق فتنه انگیزی پیدا  
 نوکرا اظهار کیفیت دایه الارض و دایه جنبند را گویند و آن جانور است  
 که در آخر زمان بیرون آید و در شرح و جمعی است که از هر صفت درو باشد که  
 سر او چون ستبر بود و چشمان او چون چشم نهنگ و گوشها او چون گوش فیل و سینه او  
 چون سینه شیر و رنگ او چون رنگ پلنگ و تهیگاه او چون تهیگاه ماده گاو و دم او چون  
 دم میش و پاها او چون پای شیر میان هر دو بندهای دست و پاست او مقدار دوازده گز و  
 بر دایه و گز بگذرد است آدم علیه السلام باشد و ابو هریره گفت که در او هر رنگ باشد و میان  
 دو سر او مقدار یک فرسنگ باشد و این جانور از زمین بیرون آید بیک روایت آن  
 است که چون سر او بر آسمان برسد و از حسین روایت است که تمام نگر و بیرون آمدن او

مگر بسے روز از حضرت رسالت پناہ پر رسیدند کہ از کجا بیرون آید گفت آن سجد حرام و چون بیرون آید گواهی دهد باطلی جمله دینها مگردین اسلام و بیک روایت از رسول الله است کہ درازی او شصت گز باشد و هر یک از آدمی را بگوید و بگوید هذا کافر بالله و هذا مؤمن بالله و مجبور بوسیدن در پیشانی کافر نوشته شود و هذا کافر بالله و در پیشانی مومن نوشته شود هذا مؤمن بالله و با او عصای موسی و انگشتی سلیمان علیہ السلام باشد عصارا بری مومن بالدر روشن گردد و انگشتی را به بینی کافر نهد و مهر نهد و در توضیح را همی آورده است کہ دوبار بیرون آید اول زود غائب شود و دوم کثرت بسیار با و بر هوا رفته باشد و گردن او طسه دارد و چون گردن اشتر و همه خلق سے زمین از مومن و کافر او را به بنید شے با همه سخن کند و خبر از مومن کافر بدد کفلمان کافرست و فلان مومن است و بعد از آن جز مومن و کافر نام دیگر نباشد کافر را گوید یا کافر و مومن را گوید یا مومن بعد از آن اگر شخصی ایمان بیارد قبول نباشد و حکم آن ایمان باس باشد و ذکر طلوع شمس از جانب مغرب قال علی السلام من تاب قبل طلوع الشمس من مغربها یا کاتب الله علیه و معنی کوبه در لغت باز گشتن و در شرع باز گشت بنده از گناه بعت و از جانب حق قبول کردن است یعنی قبول کند حق تعالی او را بدین ایمان و درون فریضه ریزا کہ رسول ما را ازین خبر داده است کہ یکے از علامات قیامت بیرون آمدن آفتاب از جانب مغرب است تا هر کس غیب باور کند در هنگام معاینه او را سود کند و اگر غیب باور نکند در آن هنگام او را سود نکند و او را از کافران شمارد و در شرح مشارق و افرودہ است کہ در آخر زمان کفر و معاصی و ظلم و سیرجی و فساد بسیار گردد و از شومیت آن حق تعالی یک روز آفتاب غروب کند و شب در آید و آفتاب اجبلس کند و فرمان برآندن بدو و آن شب را مقدار سه شب گردانند و در آن صبح و شب حیران بحکم عادت بیدار گردند و وضو کنند و مسجد بگذارند و بتلاوت مشغول گردند بامید آنکہ مگر صحیح صادق خواند و چون نظر بر آسمان کنند ستارگان برقرار باشند باز بخسبند و بیدار شوند ہم بدین نوع سه کثت بیدار شوند و خلق از درازی آن شب حیران گردند ناگاه به بینند کہ آفتاب از



سوسه مغرب بر آید سیاه چنانکه نشان سیاه باشد و بر آید بے نور و در میان آسمان آید و در  
 شرح و جمعی آورده است که آفتاب و ماهتاب هر دو بے نور و سیاه بیک جایز مغرب  
 بیرون آیند چنانکه دو شیر جنگ کنند و با یکدیگر پیچید چون خلق همچنین پیوستند  
 اهل دنیا فریاد و پانگ کنند و از هیبت آن مادران فرزندان و فرزندان مادران و پدران و پسران  
 از پدر بگریزد و گریه و استغفار کنند اما صاحبان را سود کند و کافران و فاسقان را بیخ سود  
 نکند و چون هر دو بنیمه آسمان آیند هتجر جبرئیل بیاید و هر دو را گرفته باز در مغرب کشت و بعد از آن  
 هر دو در توبه فرو برند چون رسول این گفت عمر نه گفت که این در توبه چه چیز باشد حضرت  
 رسالت پناذ صلی الله علیه و سلم فرمود یا عمر حق تعالی صریح آفریده است جانب مغرب بزرگ  
 توبه و صراحت در راه و طبق است از در مکمل از در جواهر و میان و و طبق چیل ساله راه سوارخانه  
 است و آن درازان رفد که حق تعالی آفریده است کشاده است و هر گنا هکار س که از وقت که  
 تا طلوع آفتاب و ماهتاب از مغرب توبه نصوحا کند آن توبه در آن در و آید و چون آفتاب  
 و ماهتاب از مغرب بیرون آیند و در نیمه آسمان رسند جبرئیل هر دو را باز گرداند و در آن  
 توبه در آید و هر دو طبق را بید و بعد از آن توبه قبول نشود و بعد از آن بقریب قیامت  
 قائم شود و نفع صورت باشد معاذ جیل پرسید یا رسول الله توبه نصوح چه باشد گفت چون  
 بنده از گناه بکلی برگردد و پشیمان گردد بر بدیهای خود و همه گناهان را ترک دهد و مسلمانان  
 این توبه نصوح گویند هر که این چنین توبه کند در آن در و آید و قبول شود و هر که چنین  
 در آن در دنیا بد و قبول نشود و هر که کفر و فسق و فحشاء در آن در و آید و قبول نشود و هر که کفر و فسق  
 علامات بادی بیدار شود از مشک خوشبوئی ترواز از پریشم نرم تر تا هر یک که اهل اندیشه  
 اهل علم و شریعت باشند و در شام ایشان برسد در حال روح ایشان تمیض شود و هیچ  
 احدی از مسلمانان نماند تا آنکه گویند و کله در جهان نماند که پنج خبر فرموده است که تا کلمه نماند  
 قیامت موجود نشود و تمام عالم کافرانند بعد از آن کافران در عمارت کوشکها و ایوانها  
 نمایند و در طلب نام و ناموس گردند و گویند که متى هذا الوعد ان كنت كما صدقتم و متى  
 آنچه مسلمانان در ماضی میگفتند آن ساعت گجاست چرا بیدار میشوید و مانترون الا

وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَكُلُّهُمْ خَصْمٌ لَهُمْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ تَوَصُّيَةً وَلَا إِلَى أَهْلِهِمْ يَرْجِعُونَ هـ  
 یعنی بعضی در عمارت خانه های بعضی بر تخت و بعضی در حرب میان خود و بعضی در  
 جنگ بدل و بعضی بر دست کردن سلاح چون تیر و کمان و شمشیر و بعضی در کا ویدن  
 جو بهای و بعضی در بنا کردن قلعه ها باشند که یک ناگاه صور را مهتر اسرافیل بفرمان ایستاد  
 و در مهتر اسرافیل الحال یکپایه پس و یکسپیش و پشت خم و بر دهن گرفته صور را استاده است  
 تا از هیبت آن آوازه ایشان بهوش و مستان شوند و ما هم یسکاری و لکن عذاب الله  
 شدیدی یعنی از بسیار هولها چون مستان از خود و بختگر در زمین لرزیدن گیر و کوها  
 جنبیدن گیرند و زمین تشنگا فزانه هر چه از خزائن است در و همه بیرون افتند و کفار گویند که  
 این چه حالت است بلکه گفتن نتوانند و در دل خود خطر گذرانند و این اولی مرتبه دیدن باشد  
 و در حال چنانکه آواز شدی و رندی صور باشد مهتر اسرافیل در مدتی هیچ احدی از حیوانات  
 تا گرس و تشنه و صور چه در عالمین نمانند و همه مسیرند از شدت آن آواز بغیر از چهار فرشته  
 مقرب حاکمان عرش هیچ از ملائکه و جن و انس نامه مهتر جبرئیل نیز و یک سده الهی براید  
 حکیمه زند و جان را بحق تسلیم کند و ارواح مهتر اسرافیل و میکائیل و ایچ از مخلوقات مانده باشند  
 او گوید یا اله العالمین توحی لایوت هستی و من بنده عاجز من از هیچ زنده سرگردانده باشد  
 خیر ندارم و تو علام النبوی پس حضرت عزت جل جلاله و هم نواله از و رسید که ای عزرائیل نهرا  
 در نهرا بلا عدد مخلوقات مرا گشتی و بر هیچ احدی و بسوزی کرده باشی یا نه عزرائیل خواهد گفت  
 یا رب آنکه بر دوس دل سوخته ام یک بر شد او که بهر سه صد سال هشت راست کرد و  
 بوقت درآمدن ارواح را قبض کردم و بدان محنت کرده بود و هشت خود را ندید و دیگر که در  
 در بیابان زنی بسیار فاده بود و طفل صغیر سینه او را میگردانید جهت آن صغیر بر قبض کردن  
 ارواح آن زن بسیار دل سوخته ام آورده اند که آن طفل فرعون بود پس حضرت عزت  
 بر و خطاب نازل شود که عزرائیل چند کاک و چند نهرا بنیاد و اولیا و در نشان مرا گشتی  
 بر هیچ یک و بسوزی نکردی و بر دشمنان من و بسوزی میکردی الحال لایق تو این است که  
 خود را خورد بگشتی مهتر عزرائیل بر بال است آسمانها را و در خود را بر ناپاید تا شری رسد و چای از آسمانها

در حالان محشر که مهتر عزرائیل و جبرئیل و میکائیل و ایچ از حیوانات مانده باشند  
 و در حالان محشر که مهتر عزرائیل و جبرئیل و میکائیل و ایچ از حیوانات مانده باشند

او شکسته گردانید اما در حاشی قبیض نشود و بهشت و باطن چنان کند بعد از آن برگاهم نزل مناجات  
 کند که یارب تودانامی باحوال من که جان خود خود قبیض نمیشود حق تعالی او را بجای خود بیاورد  
 بصفت قهراری او در حاشی قبیض کند **شماره دین عا و آنست که مشق است** که مشق است که  
 بعد از صلوات محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم یک از اصحاب علی بن ابی طالب نام روزی در خدمت کعب بن جراح  
 شد و گفت یا امام در دنیا پانصد بهشت خیر باشد یا نه و بدان بصفت که خبر از خداوند و در جواب  
 و آن چنان بود که روزی عبد الله را شتر را کم کرده بود و در میان بان بطلب آن میرفت ناگهان  
 گذرش بر حصای افتاد که یک خشت از طلا و یک از نقره چون اندرون در آمد همه چیزها بشمار  
 بهشت یافت اندک از آن بگرفت و بجا آمد و این خبر را کعب ساند و مشق است که کعب  
 را شتر را زانو بود و بر آن کتب طلا را پانصد خوانده بود و در سفر سفید ریش بود و بار رسول الله را  
 اکثر اوقات مجالست میکرد و احادیث او را پانصد گرفت اما ایمان نبرد و در بین از صلوات رسول الله را  
 روزی در کتابها یافت که قهر آخر الزمان پیدا شود هر که بدو ایمان نیارد و کافرست که با چهار مسلمان  
 پس ایام گفت آری در عهد ماضی پادشاهی بود نام او شد او و پادشاه تمام می زمین بوده است  
 و پدر او در دنیا چهار پادشاه گذشته اند که هر یک تمام دنیا داشتند و مسلمان یکی مسلمان و دوم  
 سلطان سکندر و و کافر یکی شد و دوم عمرو و سوره این شد و از خلفای زمانه پرسید که بهشت  
 چگونه باشد گفتند نه سردی گرم باز گفت که چهار وجوه است و در میان او چگونه باشد گفتند  
 چهار وجوه خشت طلا و یک نقره باشد و چهار جوی دارد از غسل و زنجیر و از آب و شراب زمین  
 او از طلاست و در میان او از نقره اند و بر گهای او از طلا و مرغان نیز از نقره اند و منقار طلا  
 و مشک خاک او بوده و سنگ نرینه او در بود و علی بن ابی طالب بهشت را بیان کردند شد او کسان را  
 با طرف عالم فرستاد چای که سرد و نه گرم بوده ارم را یافتند و طلا و نقره و در و جواهر و شک تمام  
 می زمین را جمع کرد و بهشت شد صد سال چنان بهشت مرتب کرد و از آن زمان بر سید  
 مسلمانان چگونه در بهشت در آید گفتند که محمد علیه الصلوٰة والسلام را فرشتگان در عاری و از  
 و سایر انبیاء و مؤمنان سوار باشند و با جمیع حشمت در آید شد و بدین بهشت چنان کرد و با جمیع  
 حشمت بنزد و کسان بهشت رفت و عمرو را گفت که الحال شب است فردا درون خوابم

درآمد حضرت عزت را بخت بکار شد که این چیز اگر چنانچه فانی است اما تمثال بهشت کرده و بهشت  
 نامیده دخول این او را روزی نگذارد و در شب سنگها تا فتنه بمقدار خم برایشان بباریدن گرفت تا  
 همه امیر و وزیر ساخت و هلاک کرد و آن بهشت دین دنیا بقدرت الهی غائب شده است عبدالمطلب  
 گفت آن بهشت را کس خواهد دید یا نه گفت آن از بهشت محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم یک کس بیند  
 گفت آنکس چگونه باشد گفت در بهای آورده است که شخصی باشد سرخ ریش و مرد بهاند و همب  
 و لا در و نام او عید الله بود و در طلب شهر را دید آن چهار به بیند و آید و در گرفت بیرون آید  
 عبد الله گفت او را خواهی شناخت یا نه گفت آری اما نام تو چیست گفت عبد الله گفت و الله  
 بالله که بغیر از شما کسی دیگر نباشد عبد الله اقرار کرد و تمام ولایت بدان وادی رفت و طلب کرد و  
 نیافت بعد از آن چون هتتر را بیل کشید و در مدت سی سال میوه های خوشه زمین بخت برین  
 هیچ نماند سر نباشد که بخورد بعد از آن در چیل روز متصل بالان بباریدن گیر و آن آب  
 سفید بشال آب منی بود و تمام دنیا را از قاف تا قاف یک دریا گرداند بعد از آن اول هتتر  
 چیل را زنده کند و این آب را در یک پر خود نگاه کند و التماس کند که یارب این آب را بچشم  
 حق تعالی آن گاه که را در زیر میستم زمین است زنده کند جبریل را بغیر از این آب را و حلق  
 او بریزد چون در حلقش بریزد تا دل او نرسد در میان دهن و حلق او خشک شود و فریاد  
 بر آورد که یارب یا دین الله یا سید رزق میرساندی الحال حکم بسوخت چرا زنی غیر سانی  
 بعد از آن تمام ملکوت را زنده کند و هر اندکی از ملکوتیان را بخدمت گاه خود که اول از آن  
 متعین بود بفرستد پس هتتر را فیصل را فرمان دهد تا صورت پدر قطره های خاک آبی که در حشر  
 جای پراکنده شده اند همه بطرفه العین جمع شوند و چون دوم کرت پدر شخصی هر آدمی  
 بجهان صورت او بر رویا جوان یا کور یا تنگ که مرده باشد راست شود و چون سوم کرت  
 پدر جمله انواع از سر زنده شوند اما یکی غائب در قبر خود باشند بعد از آن حکم باری تعالی شود  
 در جبریل را که محمد آخر زمان را از قبر برانگیزان و طلب کن هتتر جبریل در یافتن قبر او تخته  
 شود و مساجد پدر گاه لم یزل کند که محمد صلی الله علیه و سلم کجاست تا گاه سنون نورانی بر ولایت  
 مدینه انشاده بیند که سر او با سمان باشد چون پدر بخارود و بگوید الصلوة والسلام علیک



یا چشم که رسول الله حضرت رسالت پیاصلح در حال هست زده بر خیزد و بهیست زده  
 باشد و گوید یا اخی جبریل است مرا چه کردی مبادا حساب کرده باشد او گوید یا رسول الله  
 پیغمبر احی پیش از شما بر خاسته است حضرت گوید یا بشکر و الحمد لله که هست گناه کار مرا پیش از  
 من به وزخ نبرده بعد از آن در پیش منتر جبریل است و آن باشد رفته و او را بدان پاک کند از  
 گرد و غبار و بدست منتر عزرائیل حمله او باشد بهوشانند و بدست منتر اسرافیل تاج باشد  
 سرش کند و بدست منتر میکائیل تحلیل او باشد و در پست کند بعد از آن حکم باریستایی شود  
 که مردان را حکم بر خاستن است منتر جبریل گوید رجلا رجلا اول بی بی مریم قیامت است ارواحها  
 بر خیزد زیرا که خود را در صدف مردان بلند است شمرده است بعد از آن جمله مخلوقات حشر شوند

كَمَا قَالَ تَعَالَى وَنَحْنُ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ وَيَوْمَ نَأْتِي  
 النَّجْمَ نَمِرًا مَرْقَدًا مَا دَعَا الزَّحْمَنُ وَصَدَّقَ الْمُرْسَلُونَ وَوَصَّوْلُ س  
 چون تمام مخلوقات حشر شوند بی بی فاطمه زهرا زهرا بر خیزد و حکم شود که از هر چه بر خیزد  
 گوید یا رب یا اندام مرا بغیر از او در و پدر و حسن و حسین و مرتضی که دیگر ندیده است الحال در  
 حشر خلقت شرم دارم منتر جبریل عسکری را بدو پیش آرد و دوران برداشته و وزیر عسکری

## فصل دوم - بیان کیفیت آمدن خلایق و مردان رسیدن از بیضا به جهان

پدران که فرزند در روایت مسطور است چون شخصی در دنیا بهر جانب که گام بردارد قدم به ختم  
 یا شاه رسد و بیضی گفته اند که نارون نام در جهان کم میباشد که قدم به ختم هر شخصی بهر جا بر سر  
 نارون نام میرسد و این بنا بر مردن بسیار خلایق است زیرا که مقدار ایشان زده گزین بین نام  
 بگوشنت و چون آدمی مخلوط است پس چون بگوشنت شود در دنیا بگوشد کما قال الله تعالی  
 الْقَارِعَةُ وَالْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ قُلْ هِيَ الْآخِرَةُ قُلْ هِيَ الْآخِرَةُ قُلْ هِيَ الْآخِرَةُ قُلْ هِيَ الْآخِرَةُ  
 یعنی دوران روز و لیل نام چون کاه کوفته و غمره باشد آنکه بحین حشر جبهه ایشان را بیاورد  
 پس بهشتی بگوشانند که کسی پیر باشد بر سپهر افتاده باشد و کوهها را که حق تعالی چنانکه  
 رنگ بریزد زیزه سازد و با فرمان و پیر تا بر خلایق بپاشند تا که در دنیا ببلندی و پستی

نماند همه هموار شود قال الله تعالى فاذا نشفت السماء فكانت وردة كالدهان  
 و آسمانها بفرمان باری تعالی بشکافد و چون گل سرخ بنایند و چون روغن بگدازند و بر  
 خلایق ریزند و قال الله تعالى فیکف تنفون الکف ثم یوما یجعل الولدان شیعاً  
 السماء منقطر یاءه کان وعدة مفعولاً و از هیبت آن روز پسران پیشوند یعنی  
 موسی بر ایشان سفید شود و بعد از آن زمین که در تحت الشری است کما فرم کرد  
 باب الصلوة که مقدار ده هزار برابر این دنیا است بیارود و چون فراش آنرا در زیر زمین نهاده  
 کنند و این از ایشان بکشد تا بران زمین کیپایه راجع نیایند و این زمین و آسمان  
 را تا سبع ارضین و بر روایتی این زمین بر روایتی شانزده روی زمین را یک فرشته  
 بردارد و در دست خود بگیرد و بالا کند و بگوید که لمن الملك الیوم ای آسمان و آبریان  
 ای وحوش ای طیور ای ملک و آخنزنده و پرنده که پادشاهی این زمین میگردد دیدار  
 جهت این دنیا فانی خون مردم میگردد گیر میترختند و اموال بیکدیگر میخورند و بدین میگردد که  
 پادشاهی این زمین امروز را باشد هیچکس از بهره دم زدن نباشد و بر جمله خلایق  
 هیبت افتد باز آن فرشته خود بگوید الله الواحد القهار یعنی پادشاهی هر کس است که  
 گردن کشانرا بشکست و من بعد جز او کس از پادشاهی دم زند بعد از آن آفتاب بطریقیکه  
 در فصل ایمان مذکور است بیارود مدت پنجاه هزار سال بران زمین تا بیک پای بایستد  
 در خیمه است هر که لغو بگوید یعنی سخن بیپوده در یادتی چون سخن بهیضم میزد و یک میگردد  
 چوب خوب و غیر ذلک الخویات او را مدت پانصد سال بران زمین گرم استاده دارد  
 معلوم باد که اکثر وعده و وعید این عرصات در قبل کتاب بیان کرده شده است از آن  
 نیاوردم پس بعد از پنجاه هزار سال جمله عوام الناس در پیش عالمان و صالحان شوند و گویند  
 که در حق ما شفاعت کنید باز جمله بنی آدم در پیش بابا آدم شوند و بیان کند یا ای البشر حقیقت  
 و طاقت نبوی آریم در حق ما شفاعت کن و بگو تا حساب کنز خواه بد فرخ بر دو خواه بهیشت  
 بابا آدم علیه الصلوة والسلام جواب دهد که ای فرزندان من بسبب خوردن وانه گفتم  
 فرموده ام به پیش نوح علیه السلام روید نوح علیه الصلوة والسلام گوید که پیش ابراهیم

روید زیرا که من بسبب طلب کردن ملکوت قوم خود شمرده ام و ایما هم علیه السلام گوید که بر  
 من آتش غرور و سرور و دیگر گستاخی بدرگاه اوست تو نم کرد و پیش موسی علیه السلام رو  
 موسی علیه السلام گوید که چون بدیدم شما را در جواب من کن ترا کی آمد من هنوز در آن مهلت  
 ام و شرم میبرم از سوال دیگر و پیش عیسی روید عیسی گوید که من بدوام ده روزه میبرم  
 کافران مرا خلع دوم و گفتند بدان شمرنده ام تو تو اتم بدرگاه او سوال کرد و پیش محمد  
 صلی الله علیه و سلم پرسند حضرت را از احوال ایشان خبر بیا شد زیرا که بشراب بهشت مست  
 باشد چون تضرع ایشان بشنود در حال حسرت زده بر خیزد و در زمین گرم بایستد و زبان  
 شفاعت بخشاید و بگوید یا رب الارباب هر چه از یک و دیگر از دست بندگان تو دور و جود  
 است پاسو بایشان حساب کن و هر یک را پاداش خود بپردازان بفرمان رب العزت  
 کتابهاے خلایق روان گردد و صاحب خود بر سر مومنان را بدست راست بدهد و کافران  
 را پس پشت بدهد و حال که دشمنها و حبیبا ایشان شکسته بجانب پشت و گردنهای ایشان  
 بر پس پشت شکسته باشند و همه خلایق بقدرت الهی کج ساعت از خواندن خلاص شوند  
 كما قال الله تعالى سَفَرُكُمْ لَكُمْ اَيُّهَا النَّفْلَانِ بعد از آن میزان را نصب کند و دست او بدست مهر  
 میخاکمیل باشد و هر دو پله میزان با نصد ساله راه باشد و اعمال هر یک از بندگان چون کوبها  
 شوند و چای یک جائی نیکی و دیگر جائی بدی در هر چهر ساعت که شب روز بیتی و چهار ساعت  
 است و در هر ساعت یک صندوق بر او این بنده است و میشود اگر در آن ساعت عبادت الله  
 ذکر و فکر و تلاوت قرآن و غیر ذلک من اشرعاعات مشغول باشد آن صندوقها پر از نور باشد  
 و اگر در آن ساعت بکذب و فحش و غیر ذلک من اشرعاعات مشغول باشد نفخ با الله من ذلک  
 آن صندوق پر از آتش بود و اگر در آن ساعت غافل بود آن صندوق خالی بود پس در یک  
 طرف صندوقهاے ناری اندازد وزن کند و معلوم یابد که درسی روز به قصد و نیت  
 صندوق همیا میشود پس نظر کنید که چه مقدار باشد در سال و دو سال منقول است  
 که حضرت ابو بکر الصدیق و امیر المومنین عمر بن الخطاب و عیسی بن مریم و دیگران از آن کنند  
 یعنی اگر نیکی راجح آید بنده خلاص شود و اگر نیکی و بدی هر دو برابر باشد نیز خلاص یابد و اگر

اگر نفوذ بالله منته اندک بدی راجع آید شیخین است اندازند همین مقدار را بر سر ناپیش  
 خواهد بخشید و در هر چه هست که اگر بدی راجع آید باری تعالی بنده را فرمان دهد بدو پیش فرزند  
 و مادر و پدر و غیر ذلک از اقربا بمقدار این بدی نیکی اتهاست کن تا ترسناکات و هم اول در پیش  
 زن و مرد که از زن در تمام عمر بخوارگی کفاف تو میکردم الحال اندک از نیکی خود بخشش تا  
 خلاص شوم او گوید که شوهر من بجان خود در مانده ام نمیدانم که حال من چه خواهد شد بگذارد و پدر  
 هر یک از اقربا چون مادر و پدر و فرزند برود و هیچکس بدو دستگیری نکند شرمند و در پیش پادشاه  
 بایستد که پدر و مادر با بغیر از تو پناه ندارم و تو و عالم الغیوبی که هیچکس دستگیری نکرد از حضرت عزت  
 خطاب در رسد که ای بنده اگر در دنیا این مقدار شرم از من میکردی همه گناهان ترا بخشیدم  
 الحال برو و ترا بخشیدم و اگر نفوذ بالله که شفاعت شیخین نجات نیابد حضرت رب الارباب  
 بر و رحم کند امیر المومنین عثمان ذی النورین در آن زمین گرم بیک تیز روی باشد و این خبر را  
 بر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فاطمه زهرا برساند و ایشان هر دو در زیر عرش باشند و سجده افتاده  
 باشند و بگویند که فلان بن فلان بشیخین خلاصی نمی یابد اگر مرد باشد شفاعت او رسول  
 الله بکند و اگر زن باشد شفاعت او بی بی فاطمه زهرا بکند و اگر نفوذ بالله منته شخصی بجايت  
 گناهکار باشد که از نیکی هیچ نداشته باشد و کافر باشد که شفاعت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 مسلم خلاص نیابد و را بدوزخ روان کند و حضرت مرتضی علی رضی الله عنه در جانب یسار دوزخ  
 خمیه زده استاده باشد که من کافر و عاصی مسلمان را نخواهم بدوزخ مانده هر که حق تعالی او را  
 نصیب کرده باشد نجات مرتضی خلاص کند و اگر حق تعالی خلاص او نخواسته باشد چون پیش  
 حضرت مرتضی از سایر صورت او را در گون کند چون خاک و خرمس و یوزنه و غیر ذلک و بدان  
 فریب از وی بگذرانند باز بصورت آدم کند مستقول است که همان روز خود از دوزخ بیرون  
 آید که یک گام او در مشرق و دیگر در مغرب باشد داشته باشد و بگوید که یارب گرسنه ام مرا غذا بده یا پدر  
 فرمان شود که از چه میخواهی گوید ده طائفه آسمان را میخواهم چون مشرکان و بت پرستان و سبایان  
 و جهودان و مجوسیان و دهریان و رنخیان و خارجیان و سحان و جوگیان و بفرمان پادشاه  
 همه را در کام خود فرو برد و چون مشغول ماند پیران همه را بچیند باز گوید یارب گرسنه ام باز آفتاب و



ما بهتاپ و تارگان اید و در و چون این را بچیند در روز فرخ رود و معلوم با و که طافه نکند  
 را در شکم و موت باشد بلکه شکم او بین در فرخ است همیشه در آن مضیق احوال معاف باشد  
 پس بدان ای فرزندان که چون خلایق از میزان خلاص شوند صراط را نصب کنند از منی بار یک  
 و از تیغ تیز تر و از شب تاریک تر و سی هزار ساله راه طول داشته باشد و مرا و راه هفت کوه باشد

و در کل خلایق از جبر و انس بران باشد کما قال الله تعالی و ان منکم اهل و ادعاهما کان علی  
 ربک حتماً قضیاً معنی نیست هیچ احدی از پیغمبران و اولیا و کافران و مومنان مگر که گذر  
 بران روز داشته باشد و همه دران در روز در آید بعد از آن هر چه با مقتضای الهی رفته  
 است خلاصی یا بد و هر گاه بار تعالی هلاک کرده است در روز و از کفر و کفر تعالی کفر شیخی الدین

انفقوا و نذر الظالمین فیما کسبوا معنی بعد از روز در روز آنانکه مومنان باشند ایشان را  
 نجات دهم و آنانیکه کافر اند ایشان را در روز بگذارم و در خیمه است که در کوه اول خلایق  
 را از نو حیدر بار تعالی پسند که باری را چگونه شناسید و در تو حیدر و شرک آورده اید یا نه  
 بیگانگی او چگونه متیقن بودید و در کوه دوم از او کردن نماز پرسید که چگونه با حکام و ارکان  
 او کرده اید و فراتر و سنن و واجبات او چگونه بجا آورده اید سوم جاز روز پرسید و این سه  
 بالفعل است از هر حدی پرسند و در کوه چهارم انکیفیت ارج پرسند کسی را که استطاعت  
 را دورا حله و امن طریق باشد و در کوه پنجم از او ای نه کوه اموال پرسند و در کوه ششم از  
 حقوق والدین پرسند و در کوه هفتم از حق مظلومان پرسند پیغمبر علیه الصلوٰۃ و السلام فرمود  
 را پرسیدیم از درویشان است خود گفتند یا رسول الله درویش فقیر را میگردانی که در دنیا چیزی نداشته  
 گفت لا بلکه ایشان است باشد که نماز و روزه و حج و زکوة بجا آورده باشد از آن قیامت بیست  
 درویشان است زنند که خون را با باختری ریخته دو یکدیگر که مال مرا با حق خورده بکنند بخاطر  
 ظلم کرده باشد مظلومان جمله اموال او را ببرند و او درویش اند معنی مفسر اند از عمل خود پس بدان  
 سبب آتش سوز و مشق است که اگر سوم حصه دوم از کس ظلم خورده باشد یا نه و نماز که  
 مقبول بود که خدا باشد از سه پرسند و در تفسیر هر یک آورده است که چون جمله  
 خلایق را در روز فرخ است پس احوال مومنان چگونه باشد گفته اند ایشانکه آتش روزی مطیع

نه عاصی بفرمان باری تعالی بر کافران و فاجران حمله کند و ایشان را بگیرد و بر تبتیان چون انوش  
 ابراهیم علیه السلام سر دشود تا ایشان بگذرد و هر گروه فوج شده بگذرند پس هفت کوفت  
 و هر جا که غلط شوند در دوزخ روند پس در دوزخ اول که حجیم نام است درو عاصیان است  
 رسول الله باشند و کترین غذا بهای دوزخ آن است که نعلین آتشین در پای ایشان کنند  
 که مغز سر ایشان از شدت حرارت چون دیک مسین بجوشد **مفقول است از حضرت**  
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که دیدم بیابانی را در دوزخ که طول و عرض او نود و پنج ایستاده بود  
 خدای علیم دوران بیابان صد و نود و پنج آتشین دیدم بگذرگان دوران صد و نود و پنج  
 را در یک کاب سر بود و هر سر او یک کاسی بود و در هر کاسی او یک کاب و من بود و در  
 هر دهن او یک کاب و در آن بود گفتند یا رسول الله این عذاب از که باشد گفت از کسی که  
 دو سوره قرآن بخواند و خمر خورد و یا قمار بازی کند چون شیر بز و قطار و ایضا در دوزخ  
 صد و چهارم از راه در کثرت هر کس و در مقدار چهل ساله راه طول دارد و در دهن هر یک از آن  
 ماران آسیا آتشین می گردد که اگر یک مار از آن نبیشت بر کوههای دنیا زنده که بهیچون موم  
 بگذرند و در دوزخ دوم که جهنم است در آن کسانی باشند که از فرائض باریتعالی گردن کشی  
 کرده باشند و از جهت سستی و کاهلی نفس باز را بجای می آورده باشند و در یک حجیم در آن است  
 در آن دوزخ مرا نکسان را بجهنم باشند و هر هفته هشتاد سال و هر سال هشتاد ماه و هر ماه هشتاد  
 روز و هر روز هشتاد ساعت و هر ساعت او چون هزار سال این دنیا باشد و از حجیم آتش  
 او سخت تر گرمی دارد و حکما قال الله تعالی قل نار جهنم أشد حرًا یا ران گفتند یا رسول  
 الله برای عذاب این آتش نیز کافیست حق تعالی سخت گرمی برای چه یاد کرد و گفت ای یاران  
 من اگر این آتش را در آن دوزخ بیا بدور و خواب کند و در دوزخ سوم که نام او لظی است جمله  
 انواع مشرکان و کافران و بد سخنان باشند و منکران باشند حکما قال الله تعالی فاندکم  
 نارًا تَلْظِي كَأَيُّ صُلْحًا إِلَّا لَا تَنْفِقُ الَّذِي كَذَّبَ وَتَوَلَّى و لظی زبان زنده را گویند که با  
 ساله راه دور و زبان زنده گیر و در دوزخ چهارم که نام و سقر است جهنم است و در آن ترسایان و دشمنان  
 خلفای باشند چون روافض و خوارج و غیره و کاب باشند و در دوزخ پنجم که نام او سعیر است جمله

الذراع شیطانی و این میوه و ابل ذمه باشند زیرا که ایشان جمله حکام شرع شریف را می شنوند  
و کفر را می درزند و ایشان را عذاب سخت تر باشد از عذاب کافران کما قال الله تعالی و

جَعَلْنَا هَٰذَا رَجُومًا لِلشَّيْطَانِ وَآخِذًا لَهُمْ عَذَابُ السَّعِيرِ وَلَٰئِنْ يَكْفُرُوا بِآيَاتِنَا لَنَكْشَنَّهُمْ  
بِجَهَنَّمَ وَنَبْشُ الصَّيْدَ إِذَا الْفَوْاقِ فَخَالِحُوا وَرَحِمَتِ رَبِّكَ كَرِيمٌ که آواز او چون آواز خرست  
اما آواز او که خرد در حالت استادن آواز دهد و آن بغایت زشت نامی باشد مسماع را

کما قال الله تعالی اِنَّ اَنْكَرَ الْاَصْوَاتِ لَصَوْتُ الْحَيَّةِ و از غضب الهی چون دیگران  
میجو شد و زبا نهی او یکدیگر میزنند و از وی میگذرند و شرار است او چون خست از آن کمال  
باشد و پانصد ساله راه مردمان را باز گیرد و چون اهل کفار را در آن اندازند خازان مرغ  
نوزده فرستگانه که گره پیشانی ایشان باز شده است یعنی همیشه ترش و بیند و هرگز سخن  
خوب نگفته اند این کافران را پسند که پسندتان هیچکس از پیغمبران و عالمان شما را این  
احوال معلوم نگردند اند ایشان گویند که تحقیق ما را بیترسانیدند و لیکن مایان قبول بخیریم  
و اگر مایان عقل میوردم بودیم از دوزخیان و در آن زمان اقرار و اعتراف بکنند اما این

را سود بکنند و در دوزخ ششم که نام او زهریست و آن از برف و رمال است و سردی دارد و بخت  
سرد چنانکه گرمی دیگران بغایت گرم است پس جمله الذراع یا جوج و ما جوج و آن آدمیان مختلف  
الالوان که پیش ازین بیان کرده شده و درو باشند و در دوزخ هفتم که نام او با ویه است جمله  
مفضل مردمان چون پیران ناقص که بریان بفتق و میوه و بهر گشتن از طریق شریعت غافلند  
و جو گیان و برهنان و عیب گیان و نهان باشند و معالوم با و که هر دوزخی که برات  
از دیگر و فرود ترست آن از آن اعلی که ترست چنانکه تدریب مذکور شدند و در هجتم  
که این دوزخیان هفتاد هزار سال گویند دبتا دبتا میچرخم بر ایشان نشود بعد از آن اتقار  
کنند که در دنیا عالمان صبر نمی نمودند تا آن کار بخیر انجامید بایان نیز صبر کنیم هفتاد هزار  
سال صبر کنند از حق تعالی خطاب بر ایشان آید که اگر صبر کنید یا نکند من بر شما رحم کنم باز چنان  
هزار سال دبتا دبتا گویند بعد از آن یک کث از زبان ایشان این بر آید دبتا دبتا غلظت  
عَلَيْكُمْ تَسْقُوتًا وَكُنَّا كَمَا ظَلَمْتُمْ فَانْصَبْ

عزت عتاب بر ایشان نازل شود و بگوید قال اخسوا فیها ولا تنکحوا فیها وانه کان فریق  
 من عبادی یقولون ربنا امنا فاعفولنا وارحمنا و انت خیر الراحمین فاختار منکم  
 یحیی یا حی اسوکه و کرمی و کنته منکم تنکحون و در خیر است که کافران در دوزخ  
 بگویند ای پروردگار بدیدها نفس ما غلبتک و بودند اگر مارا بیرون کنی و باز بگردیم بر عاصی  
 و کفر پس آن هنگام از ظالمان باشیم از حضرت عزت خطاب شود که ای بدجنان خاموش  
 باشید زیرا که چون در دنیا بندگان استغفار و آفرینش میخواستند و عبادت من میکردند و  
 ریش و فتن میمانند شما ایشانرا مسخره و استهزا میکرد فتنید و خنده می کردید پس حال آخرت  
 من نا امید باشید بعد از آن دوزخیان چون سگ بانگ کنند بلفظ خود بفهمند و ندیدگان  
 بلفظ ایشان بفهمند و گاهی آرزو دارند که یارب اگر باران می بود و مایان می یافتیم بفشان  
 بار یتالی ماران و کرثان بر ایشان بار و منقوس است که حق تعالی مرگ را بمانند گوشت سیاه  
 کند و بکشد نصف او را در بهشت اندازد و نصف در دوزخ و همه اهل بهشت و دوزخ از آن  
 بچشند و ندانند که این مرگ است که من بعد از مرگ نباشد دوم اینکه کیفیت باز نمودن  
 احوال یک بدیدگی نباشد که من چه عذاب دارم و تو چه گناه عذاب داری زیرا که چون در دنیا  
 کسی محنت رسد باز نمودن احوال بدیدگی باز آید و دلش برشته میشود سوم اینکه ماران و  
 کرثان و دوزخ از دوزخ بدتر اند از روی سختی نه هر داندان ایشان چهارم اینکه در یارست در  
 دوزخ حجیم نام که سخت جوشیده است چون خوردن بالا گیرند گوشت و پوست رفته ایشان  
 بریزند و چون فرو بردند تمامی گوشت ایشان بریزند و باریک غداپ در حال بر و بندگما  
 قال الله تعالی یطوفون بینهم و بین حجیم ان و در خیر است که است حضرت رسول الله  
 صلی الله علیه و سلم هر چند گنهگار باشند رویهای ایشان سیاه نگردد و چنان ایشان زرد گردد  
 روزی که یهودان از خاندان دوزخ پرسند که ای خاندان ایشان کیانند که رفته ایشان سیاه  
 نگشته است گویند ایشان گنهگاران است محمد رسول الله هستند پس یهودان گویند که ای  
 است محمد شما را فخر می کردید و محمد شما نفع نکرد ایشان تضرع بدرگاه عالم نازل بر آید که چرا  
 ما را در سمر که کافران شرمنده کردی از حضرت عزت خطاب شود و جبرئیل را که بر و حال



است محرم به بن جبرئیل بیاید و خادون را گوید تا مردوخ باید کند بگوید ای خازنان حال  
 است محرم چیست عاصیان در حال فریاد برآرند که ای خازنان و کیست که از حال  
 مایان میسر شد گوید و میست جبرئیل که بر بیجا میران فرو و می آید ایشان فریاد برآرند که  
 جبرئیل سلام بر محرم برسان که ما چرا بجهودان ماندی چون این خبر به جبرئیل می رسد  
 انجیل محرم علیه السلام بر ساید در حال برخیز و بر زمین گرم ایستد که است مرا بکافران همراهِ ماند  
 یا اتمم به بخش و یامن بهشت فروم و بی بی فاطمه زهرا می آید استاده شود بیک دست ام  
 المومنین حسین گرفته باشد و بگوید که یارب جزاء طفلان بے گناه من بده و خویا نما من و دوتا  
 عذاب کنم حضرت یارب تعالی خطاب بر رسول صلی الله علیه و سلم آید که شمر و بنی را بنفقا و بار  
 بر پل صراط بکار و ای آتشین پاره پاره کردم و بگردنم باندید ای عذاب زنده کردم و من قسم بعزت  
 و جلال خود یاد کرده ام تا بی بی فاطمه و حمله مقتولان خونیان را زنده بخشند همیشه بدین نوع  
 معذب دارم بلکه عاصیان و دیگر را نیز بشومیت ایشان نجات ندیم تا آنکه بی بی فاطمه رضی الله عنہا  
 ایشان را زنده بخشد رسول الله هر چند به بی بی احاح کند قبول کنند بعد از آن بیک ناگاه  
 در سها تختها را پیران بیند که بجای تنه لطیف و لطیف و بلند و نرسند و در آن محلها می فریاد  
 باشند و در آن نغمها سرود و آواز گوناگون باشند که اگر آواز یک نغمه از آن در دنیا شنید  
 شود و مرغان از هوا و فرشته و آن از فرشتن بایستند و زهره های عاشقان بر قد  
 نظر بی بی فاطمه و حسن حسین و حمله مقتولان و مظلومان بر آن بر سر گویند یارب این ایام  
 و کو شکها و تخفنه ما کیان را باشد تا تنه بر ایشان آواز کند که این از کس باشد که قاتل خود  
 پیشتر تمام مقتولان بیک فریاد و شجیدن برآرند پس از آنجا معلوم میشود که زید و  
 دو به بهشت برسد و چون بی بی فاطمه رضی الله عنہا هر یک از شفیعان دست بشفاعت  
 زمین پس طفلان در زیر عرش بایستند و فریاد و گریه برآرند از حضرت پروردگار خطاب  
 شود که ای طفلان بے گناه چرا گریه میکنید گویند یارب ما در دنیا بیدار ما در و پدر  
 نشد ایم الحال طاقت جدائی ما را بریم گویند ایشان گناهکارانند بمقتدر گناه عقوبت  
 شما به بهشت پروردگار طفلان گویند هرگز نرویم تا ما در و پدر ما را زنجبختی حق ملائکه را فرما

که ایشان را بزور گرفته در بهشت برید چنان بگریزند که ملائکه ایشان را اگر فتنه بتوانند باز  
حکم باری تعالی شود از روی عتاب که لطفها را چون حکم من قبول نمیکند پس شما نیز  
به فرخ روید همگی یکبار روان شوند چون بر کار و فرخ رسد بفرمان حق تعالی نوزده  
و فرخ تبار چنانکه هر طفل والدین خود را بینند بخیر و دیدن چون مرغان مفید خود را در فرخ  
پیران اندازند از کثرت شفقت ایشان در تمامی عرصات بخیر و گریه بخیر و اما آتش و فرخ  
بگریزد از ایشان و ایشان والدین خلاص کرده بیاورند و منقو لست که پسر پیش  
رود و والدین در عقب او روند و اگر دختر باشد والدین را پیش اندازد او در پس و سقوط  
نیز برای شفاعت زنده شود اگر خلقت او ظاهراً باشد و بر پسران مردان فرخ روز اول  
فرخ عاشقان در رسد گویند گویند عاشقانیم گویند عاشقان را بیم نیست بگذرید بعد  
فرخ محبان در رسد ایشان را نیز همچنان گویند بعد فرخ مومنان مطیع و متقی در رسد ایشان  
را نیز همچنان گویند بعد فرخ عالمان در رسد گویند عالمان را بیم نیست بگذرید گویند یارب  
بگذریم زیرا که در فرقان مجید خود فرموده بودی إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ یعنی مسلمانان چنان  
برادرانند و با برادر چای دیگر فرموده بودی که هر که از اقربای خود و برادران خود قطع کند  
شفقت و مودت را پس چنانست که از من قطع کرده باشد پایان الحال نیز بران عمل کنیم  
از برادران عاصیان خود قطع نکنیم تا به یاد گرفتار نشویم فرمان شود که ایشان را هنوز بقدر  
گناه عذاب نیست شما بگذرید ایشان قبول نکنند فرمان شود ملائکه را که سلاسل در گردن هر  
ایشان اندازید و بسوی بهشت بکشید همچنان کنند اما ایشان اخلاص چندان قوت بخشد  
که اگر تمام ملکوت در یک کس بپسند چنانچه بدین نتواند بعد فرمان رب العزت بدان شود  
که اگر بجانب بهشت نیر و دید پس شما نیز با ایشان در فرخ باشید و حال بسم الله الرحمن الرحیم  
گویند و بجانب فرخ روان شوند چون نیز یک رسد آتش و فرخ از ایشان بگریزد و بگوید  
یارب تو عهد سیاه رویان کرده من طاقت تاب این سفید رویان نمی دارم پس ایشان  
بر جایهای فرخ برسد و دستها را فرولقان کند نهفتا و نهفتا و بیک تار پیران چون  
آیند بکدام قدری که اراده خدای تعالی باشد خلاص کنند و از طرف عاصیان فریاد کنند و بگویند

بعضی گویند که با کفش شمار است کرده بودیم و بعضی گویند که با خدست در متاع دنیا و بهرگیری  
 کرده بودیم و بعضی گویند که با خدست شمار اسبان کرده بودیم و همه را نجات دهند و چون  
 عاصیان را روان کنند شیطان بعین فریاد برآرد که یا اله العالمین مطیعان مرا چرا بخشیدی  
 که ایشان در کام عمر گرفته تا خون ناخ و زنا و خمر خورده و مال دیگر با حق غارت کرده و مورد  
 خطاب آید که ای بعین ایشان دست انداز گوید یارب بیترسم خطاب آید که اگر تو می تری  
 من از گرم خود شرم دارم که چون یکبار بخشیدم باز ایشان نشوم آن بعین نابکار و آن ملعون  
 شمر سار حضرت رب العزت دعوی و خصوصیت پیدا کند که فرار عان مرا چرا بر ما کردی ایشان  
 و قبول کردن امر من بودند حضرت عزت گوید ای ملعون من باز تو دعوی در پیش قاضی گزینی  
 کنم مشغول است که در آن زمان منبر است کرده شود و امام عظم ابو حنیفه اح را بر آن  
 استاده کنند و از حضرت عزت خطاب آید که ای امام این مسئله را بمثال دنیاوی قیاس کن و  
 این بمثال آن است که شخصی در دنیا زمین بگریب می کاشت شمارا و راجه حکم می کردید امام  
 گوید یا اله العالمین باز روی کتاب چنان حکم می کردیم که بقدر رسیدن فصل غله اجناس  
 تخم میدادیم و زمین را صاحب زمین میماندیم پس باز خطاب آید که ای ملعون بندگان  
 من چون زمین بودند و تخم تو گناه و بدی بود و ایشان کاشته بروی احوال لائق تو نیست  
 که بدی را در گردن تو اندازم و بد و فرخ فرستم و ایشان را بهشت برم ملعون در نجا بایستد  
 بد و فرخ نرود و تمام حکومت او را جنیدین نتوانند زیرا که بسبب این طوق لعنت که در  
 گردن او باشد ثقیل باشد حکم آقا الله تعالی علیک لعنتی الی یوم الدین پس فرمان  
 حضرت رب العزت شود که اول طوق را بریده و در فرخ اندازند و بعد سگ سیاه از فرخ  
 بر آید چون اگر به موش را گرفت در فرخ در آرد و در خمیر است که چون شفاعت کنند  
 مؤمنان را کافران نیز امیدوار شوند زیرا که ایان نیز بعضی آفتاب بعضی ماهتاب و  
 بعضی کوه و درخت و سنگ و گنبد و بعضی است و غیر ذلک من معبودات الکفار را بنسبت  
 ایشان نیز ایان را شفاعت کنند حق تعالی آفتاب و ماهتاب و ستارگان غیر ذلک  
 معبودان ایشان را چون دیگر سیاه کرده و در فرخ اندازد و در حق ایشان بد دعا کند که

مسئله در بیان قصه امام عظم

بغضب الهی گرفتار شوید که لائق عبادت نبو ویم چرا عبادت ما میکردید تا بشوئیت شما  
 ما نیز گرفتار شدیم بعد از آن امید کافران منقطع شود و معلوم باد که این غذاها و هوسها  
 بر کور در حالت کوریت و برنگ بر حالت لگی و غیر ذلک المیوبان بجان حال بگذرد  
 اما چون از دوزخ بگذرند اهل بهشت را بدریا بحر الحیوان بشویند اما در کفشیست  
 می آید و بر بیان این آیت که وَلَيَسْفَوْنَ مِنْ رَحِيْقٍ مَحْقُوقٍ خَمْرًا مَسْكًا یعنی حقیق  
 نام چشمه است بیرون از بهشت که بود از مشک زیبا ترست و همه مومنان از مردان و  
 زنان آنرا در آن چشمه بشویند چون از آن آب بیرون آیند بکلی جوانان تازه روی گردند  
 که بر بدن ایشان موی نباشد جز موی سر مگر بابا آدم و محمد رسول الله را ایشان باشد نوبتی  
 در با تر که هیچ کالای بهشت بر ایشان نباشد زیرا که اولو البشر و اواخر البشر و مردان  
 چون جوانان سی ساله باشند و زنان چون دختران سیزده ساله اما قد مردان شصت گز  
 باشد و هفت گز عرض سینه داشته باشند و قد زنان شانزده گز باشد و آنرا حلایا بهشت  
 پوشانند و بر سر اقبایا بهشت سوار کنند بعد از آن صفوف راست کنند صد و بیست صف  
 چتیا شوند چهل صف همه یغییران با امت خود باشند و هشتاد صف است رسول الله  
 باشد و طول هر صف پانصد ساله را و باشد و حضرت محمد رسول الله را در عاری  
 فرشتگان بر دارند و چهار پسران رسول الله در پیش همه صفوف روند و اسب بازی  
 میکنند و سائر مردان چون گوهر شب چراغ در آن صفوف نمایند و زنان را نیز در جای  
 بر دارند و بدین شادی و طرب در روزه بهشت در آیند بعد از آن فرشتگان در پیش آیند  
 و بگویند سلام علیکم فَاذْكُوْهَا خَالِدِيْنَ پس هر یک را بطرف سر ایستاده  
 خود روان کنند و در خیمه است که یکی از موسی را هفت سر است باشد و عرض دیوار هر سر  
 پانصد ساله را و باشد اما الطیف تر که هر چه از اندرون است مرصع و از بیرون بنمایند  
 مرغی را و در هر سر است هفتاد هزار میدان شکار باشد و عرض و طول هر میدان چون  
 هفتاد هزار برابر این دنیا باشد پس سر اول از نفره باشد و سر دوم از طلا باشد  
 و سر سوم از زبرجد و سر چهارم از یاقوت مرخ باشد و سر پنجم از مروارید باشد



است ششم از دریا باشد و سومی هفتم از دریا باشد لطیف تر از همه چون صاحب از سر اول  
دریا به حورانی که در آن سر کمال حال در خواب اند در آن زمان بفرمان حق تعالی بیدار شوند  
و باشند که بر خیزند و به قدم شوهران خود جاها را بردارند و بران شراب و درشان حور  
گفته اند و گوایب اگر با کافران ها کافران یعنی دختران سیزده ساله باشند و همه نارسی  
و پالها که کرده پرست گرفته و پیش شوهران خود آیند و مومن از دست ایشان بیایند  
بردارند و بنوشند و بر سر ایشان را بوسه دهند اما از دست آن حوران جهان نور خیزد  
که فرشتگان سر سبز و نهنگ و گویند مگر و دیار یاری تعالی را دیدیم با تفسیر ایشان آواز دهد  
سر بردارید این دیار نیست بلکه تجلی از دست حوران که بشوهران خود پیاله بالا کرده اند که  
از پیشش سراسر سواری حوران را بوسه کند و بگذرد و چون در سر که هفتم در آید تخت را بنشیند  
که پانصد ساله راه طول و عرض داشته باشد و بران تخت بستر باشد که عدد او واجب تعالی  
و الله اعلم تعالی مشکینی علیه السلام فرمود که شصت و شش یعنی شصت و شش  
بر فراشهای که استرهای آن فرش از استبرق باشد و در روایتی دیگر جهان و از  
است که بطایین نام چاهان است ابریشم است اما حقیقت است که اصحاب از رسول الله  
پرسیدند که صفت ابره چنان کرده که استبرق یاد کرد حضرت صلی الله علیه و سلم فرمود مثال ابره  
در دنیا ما موجود است پس بران فرشتهای که حور العین خفته بنشیند که اگر او را هزار دل بود  
باشد همه از دست رفته طاق شده خود را از اسب بر تابد اما بسیاری لطافت  
فرشها چنان پندارد که هیچگاه آرام نخواهد گرفت بلکه همه در جنبش باشد چون نزدیک  
آید آن حور از خواب بیدار شود و بر ویش بخندد و از دیدن او چندان برق بجهد که فرشته  
سر سبز و نهنگ و پندارند که مگر دیدار الله تعالی است که می بینیم با تفسیر ایشان آواز کند که دیدار  
نیست بلکه استبرق دندان حوران است مسلم در دخول جن در بهشت امام را  
توقف است اما اصحاب او حکم چادر دخول کرده اند اما تفسیر خوانده اند که در بهشت مایان  
جن و ملک را برینیم اما ایشان را نخواهند دید که آواز شنوند و بران عمل کنند و بعضی بر  
مسکرات و بهشت نشسته باشند اما جن را از و شوق باشد و ملک از دیدار محروم اند

هرگاه که تجلی ایشان بدرخشد سر بسجده دهند که مگر دیدار دیدیم اما باقی برایشان آواز کنند  
 سر بردارید که این دیدار نیست بلکه تجلی فلان چیز است **الغرض** چون حوران بخشدند  
 شود هر از غیرت و کینه در کار شود که میان آنها و پیره و نا آشنا چگونه در روی ما خندیدند و حوران  
 زبان معذرت بکشایند و گویند که یاری تعالی با و عده کرده بود که بر فرش شما بنشیند و این  
 شما که دیگر بر نیاید پس دستیم که بغیر از شوهر کسی نباشد بعد از آن میان ایشان مجامعت  
 حاصل آید اما تا نیم روز پانصد سال باشد و برایشان چون یک نفس بگذرد از غایت خوشی  
 و آب منی چون باد از نوک سیر و ن جهد و در فرج او گم شود اما چون آب سبب از نواد و از نخیلی  
 و بسیاری باشد بعد از فرج چون بنشینند و ملاعبت کنند این زن دنیاوی از چنانچه دیگر  
 پیدا شود و بجای تنه ظریف و زیبا و ملون آورده اند که این زن در بهشت از حوران زیباتر  
 باشد زیرا که این را دو درجه حاصل است یک درجه ایمان و ثواب دنیا و خدمت شوهر و عبادت  
 الله و دیگر درجه آن جهان از یک آن جهان زیبا شود اما حوران را یک درجه از جهان  
 است که آن زیباست بدان سبب ایشان را زیبا نیست **الغرض** چون شوهر این  
 زن به بنیاد نگیرد و اندک این همان زن است که در دنیا بزن دیگر نمی ماند اما حال از نخواهد  
 ماند و این زن شوهر را زیر کرده بنشیند و بآن حور دعوی کند که من در دنیا محنتها و شوهر را  
 میکنم اما حال تو چرا به پهلوی او نشسته حور گوید که تو نوبت خود را گذارنده اما حال تو بخت  
 در آن زمان به فرمان خدا کجاست از زیر عرش فریدی گیر تا کنی ایشان گم شود و هر یکی شوهر  
 را بگریه بسیار بعد از این بدان امر فرزند که خانه هر شخصی بر همین زن باشد  
 اما حوران چون کنیزکان باشد زیبا می مردان را مثال نیست بلکه روزی و قوت و حسن  
 بیشتر شود چنانکه در دنیا روز بروز ضعف و قباحات اما این زنان دنیا از حور زیبا تر باشد  
 و زیبا می حوران گفته اند که اگر یک ناخن ایشان در دنیا بتابد روشنی آفتاب را ناچیز کند  
 اگر آب دهن در دریا مانده و چنان شیرین شوند که اگر همه دریا را با یک شخص فرو دهم  
 به نشود و در شان ایشان حق تعالی می فرماید **فَإِنَّ كَذِبًا لَّكَ فِي ذَلِكَ** **وَالْمَرْجَانُ**  
**الَّذِي فِيهِمْ كَذِبٌ** **وَالْمَرْجَانُ** **فَإِنَّ كَذِبًا لَّكَ فِي ذَلِكَ** **وَالْمَرْجَانُ** **فَإِنَّ كَذِبًا لَّكَ فِي ذَلِكَ**

یعنی در آن باغهاست بهشت حوران کوتاه چشمان اندک لمس نکرده اند ایشان را آدمی و  
 پری دوری بجائی سرخ رسیدند آینه زردی را که سرخ محض و سفید محض از خسین بیدست  
 و اینها قَوْلَهُ تَعَالَى هَلْ يَكْفُرُ إِلَّا الْإِحْسَانُ یعنی جزای احسان نیست بجز  
 احسان یعنی مخلوق و آید در بهشت حوران بهشت و احسان بروایتی قول کَلَامَهُ اللَّهُ  
 است و بروایتی احسان بهر از ایشان عمل صالح است و معلوم با و که درین سطره هر یک را با  
 کما قال الله تعالى وَلَيْسَ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ بَيْنِي كَسَى که در دنیا از ترس ربی تعالی این  
 باز آمد و راجع تعالی باغ بخشد که در حوران اینجاست کَلَامَهُ تَعَالَى و در  
 این کَلَامَهُ تَعَالَى دَرْجَاتٍ یعنی در آن باغها از هر جنس میوه در یک جا و با شکر و بر وایتی  
 تجربی را شرح گفته اند یعنی اگر ایشان بر او انبیا باشند در آنجا نیز بالا روند و اگر شخصی بزیارت  
 ابوبکر و یا سایر کرون در بهشت روند در کشتی بنشینند و بصر جانب که خواست او باشد آب  
 بر آن جانب روان شود باز بوقت برگشته بخانه بیارندش و ماهی در آن کشتی بنشینند  
 پنجه و نیم بریان و گوشت ایشان را بخزند و استخوان را در آب اندازند باز ماهی پیدا شود  
 وَ اَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ جَنَّاتٍ دَانٍ یعنی میوه های این باغ نزدیک است یعنی  
 مسخر است اگر خواهد که در زمین من افتد و یا شلخ فرو آید تا من بگیرم در حال همچنان شود  
 وَ اَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى وَ مِنْ دُونِهَا جَنَّاتٌ هِيَ فِيهَا الْأَعْنَابُ وَ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
 یعنی غیر ازین و باغ دیگر در بهشت باغها اند که در حوران با و از کثرت بسیاری و بیودی چون  
 سیاه محض نماید وَ اَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا جَنَّاتٌ نَظَاهَتِ لَهَا مِنْهَا الْأَنْهَارُ  
 چشمه ها اند که میوه آب ایشان بالا حسی که از سر در حوران میگذرد وَ اَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى  
 فِيهَا مِمَّا قُرْآنُكَ وَ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ تَجْرى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ  
 و هر دوازده سواران و غلامان استاده باشند وَ اَيْضًا قَالَ اللَّهُ تَعَالَى فِيهَا خَيْرٌ حَسَنٌ  
 یعنی در آن باغها حوران اند بنمایند لطیف و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک و نیک  
 خَيْرٌ مَقَرٍّ وَ رَاحَةٍ فِي الْجَنَّةِ مِثْلُ مَقَرٍّ مَسْكُونٍ یعنی در بهشت خیمه ها اند که با نصد ساله را  
 پندری دارند و در آن خیمه ها حورانند که آدمی و پری که چون و کجا ایشان را ندیده اند و

اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى مُتَكَلِّمًا عَلَى رُفُوفٍ مُّحْضَرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ لِّسَمِيِّ اَنْ حُورَانَ دَرَان  
 خیمها تکبیر زده اند بر بالینها که رنگ آمیزانند بختها و سبزه و سفید و زار کشیده و رنگ خیمه نیز بهر  
 است و اَيْضًا قَالَ اللهُ تَعَالَى وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ اِذَا رَأَوْهُمْ تَبَاسُّتُمْ  
 لَوْ اَنَّكُمْ تَعْلَمُونَ كَرَامَتِ خَيْرِ مَسْتَكِبِينَ چون بنده مومن بدان نسیم حبت مفرح شود پس در خضره  
 شکر پیدا شود که اگر مارا شکر می بود در حال از هر سو به سواران بیرون آیند که اندام ایشان چون  
 در ناسفته نماید پس هر مومن شصت هزار امرا باشند و هر امرا را هشتاد هزار چوب داران باشند  
 یکی را چوبها بر سر و اید بدست و گاهی به مقدار شکر و شحم و هجوم تخمیا لشکر داران میدانها  
 که ملبو بشجر اند چون ایشان بر سر یکی درختان بمان روند تا صوف لشکر انقطاع نه پذیرد  
 هر یک از ان لشکریان صد و صد آهن را یکشد که نیمه چخته و نیمه بریان باشند بعضی از ان  
 بخورند و بعضی را خانه نهاییارند و چون سخنخواهان از داند باز آه و روان شود زیرا که در ان سر  
 قرار و سترش نیست بلکه ابد الایاد و در ان بقاست و اَيْضًا باین مقدار شکر و شحم زیارت  
 رسول الله و سایر پیغمبران و گاهی زیارت مادر و پدر و گاه زیارت برادر مومن بروند  
 و آن صاحب خانه ادا و تمام لشکر او را جهانی بدهد و گاه میان خود دعوت بهمانی کنند طعام  
 و شراب رنگ رنگ و پیش آرند و اسپان در پیش بر چند نوع اند یعنی را و دو پاس و دو  
 بال است چون مرغ و بعضی را گفته اند که هفت برابرین دنیا در زیر سم ایشان آید نوع اول عصر  
 گام نهفتا و هزار سال راه را قطع میکنند و نوع دوم را حساب نیست و در خیر است که در پیش  
 روز و شب نباشد بلکه بدت هزار سال مشک سیاه بار و آن علامت شب است و چار  
 هزار سال مشک سفید بار و آن علامت روز است و در پیش خواب نباشد زیرا که اگر گفت  
 و محنت موخیز و این امور در روز و شب حساب است چنانکه در روز یکشنبه مومنان جهانی بکنند  
 و یاران و مغان را دعوت نمایند و در روز دوشنبه مادر و پدر و مغانی بکنند و فرزندان را دعوت  
 نمایند و در روز سه شنبه فرزندان مغانی بکنند و دران و پدران را دعوت کنند و در روز  
 چهارشنبه عالمان و شایخان دعوت و مغانی بکنند و مستغلمان و مردمان را دعوت نمایند و در روز  
 پنجشنبه مستغلمان و مردمان مغانی بکنند عالمان و شایخان را دعوت نمایند و در روز جمعه حضرت



نو الهلال و بارخیزد اکمال جهانی بکند و هیچ مومنان را دعوت کند و معلوم بایدهای  
 کردن ایشان چون در دنیا پختن و کشتن نباشد بلکه از هر چه بخواهند در حال بجهان  
 نفع پیدا شود مسطور است که بچه در دل آرد که اگر از رعیت میبود بهتر بود بود حال  
 غلبه پر وید و در حال خوشه کند و بخت شود و در و گرد و جل کرده شود و پاک شود و نود  
 شوند و ایضا اگر کسی در دل آرد که از فرزند بودی بهتر بود در حال بنماید اگر خواهد که بیای  
 کلان شود تا بد و ملاعیت کنیم همچنان شود و اگر خواهد که در حال کلان شود همچنان گردد و  
 قال الله تعالى و فيها ما تشتهي أنفسكم و پس هر چه در خطر آید در حال موجود شود و تیر

و مفرح و مغمور شوند و مشغول گردند باری تعالی فرشتگان را فرمان دهد که بنده گان مرا  
 بهمانی من دعوت کنید چون فرشتگان بودند چو پاداران نماند بر گردند بکنایه چند کثرت  
 بر گردند بعد از آن بدرگاه علم نازل یابند که چو پاداران مایان را نمی مانند فرمان شود که شما چرا پی  
 ادب ابروید باید که شکستگی گرفته بر وید در تحت عرش خوانها اند پوشیده بر برای هر یک و  
 مسلمانان یکے را بر دارند بجز و بر دوش چندان پذیرند که فرشتگان بامید ویدار سر زمین  
 بنده چون بچو پاداران برسانند ایشان بخلاف قریب برسانند بکنایه دست بر سینه مکن  
 برسانند چون دستار خوان باز کنند سبب دران باشد چون سبب را بکنند از آن میان  
 حوسه بر آید که حوران دیگر بر برای او چون گشت در پیش آفتاب نمایند اما چشمان بر هم  
 نهاده تا صف بر کوری چشم او خور و تلف او آرد کند که پوسه بر چشمانش بده چنان پوسه و چشمان  
 باز کند و بخند و چنان برق چهره که فرشتگان بامید ویدار سر زمین نهند شوهر گویند که من چو  
 آشنا نمودم چرا بر ویم خندید و گوید باری تعالی مایان را فرموده بود که تا شوهران خود را ندیده آید  
 چشمان باز کنند چو متوجه پوسه داوی دانستم که شوهر من تو باشی بعد از آن چون مومن شوق  
 کنار گیری پیدا کند هر یک از حبیب خود خط را بکشد و بدست ایشان بدهد و هر خط چهار سطر  
 نوشته باشد که باری تعالی مفرمایند بنده گان چنانکه من زنده ام که زنده گانی مرا  
 زوال نیست شما را نیز همچنان کردم دوم اینکه عطا کردم شما را بادشاهی همیشه که حد و مرز زوال  
 و نقصان ندارد سوم اینکه تندرست گردانیدم شما بخلاف دنیا که هرگز رنجور و بیمار نخواهید  
 شد چهارم اینکه گردانیدم شما جوانان که هرگز پیر نشوید اما یک عنایت دیگر دارم که آنرا نیز به  
 شما خواهم کرد مومنان بکیارگی گویند یارب از عذاب دنیا و عرصات و دوزخ و صراط طایر  
 نجات داوی و نجات سرمدی بهشت رساندی پس کدام عنایت تو بهتر ازین باشد یا تفرقه  
 آواز دهد از روی غیب که من و عده و پادار شما اگر زنده بودم پس معلوم میشد که شما فراموش  
 کننده گان آید همیشه که در دهر آنکه که چندان غوغا و شور بر بهشتیان رسد که همه نعمات بهشت  
 را فراموش کنند فرشتگان همان اسبان و پیای را ببارید و پاداران سوار شوند و زنان را  
 فرشتگان در عاری بردارند و بجان پاداران را ببال روان شوند و دارا بجلال میداد است

در بهشت که اگر بران اسپهان تیز روه آن عمر که ایشان راست ابد الابد در آن بتازند  
 هرگز انتهای او را نیابند پس در آن میدان مقصوده را بیابند که چهار صد و نوزده داشته  
 باشد و از یک روز تا نوزده و دیگر چهار صد ساله راه باشد و از هر جانب بدان مقصوده  
 و آید و در آن مقصوده گنبد باند بعضی از نور و بعضی مرتب از یک شست طلا و یک نقره  
 و بعضی از مشک بنفشه انبیا بر گنبد نورانی بنشیند و علما و اولیا بر گنبد زر و عامه بر گنبد  
 بر گنبد مشک پس روان رب العزت شود و فرشتگان را که کاسهای شراب بر ایشان  
 بخورانند هر یک چندان بنوشند که فرشتگان درآمده شوند مناجات کنند که بار بخت  
 می شود روان شود که شما از میان بدر شوید مرا ایشان و نوزده هست بهمیرون روند

جز جبریل علیه السلام قوله تعالی عَالِمُ غُيُوبٍ فَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ وَحَسْبُ  
 آسَاوَرَمِنْ فَضْلِهِ وَ سَقْفُهُمْ رُحَمَاءُ مُنَادِّئِينَ بِرَأْسِهِ جَاهِلًا بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ  
 و در دست و پا و خنجر نقره داشته باشند و در و در و در و در گردن انداخته زیرا که زیور  
 در دنیا بر مردان حرام است و در بهشت روا گردد چرا که ایشان را ریش نباشد بجز آن  
 و دوست از غیب پیدا شوند و صاحب دست دیده نشود و پیاپی را بر مومنان برگرداند و یکی  
 بیکبار دست شوند و تمام وجود ایشان چون یک مرد یک چشم گرد و بینی چنانکه کسی چشم می بیند  
 و دیگر اندام نه اما در آن زمان تمام از اندام ایشان چون چشم شود و هر طرف بیند و  
 خودی را فراموش کند گمان نیست که من چنان شده ام و در آن سیاه و سفیدی تجلی شود  
 نماید و در آن دیدار باری تعالی را چنانکه مثل و نظیر است هر یک بقدر یقین و معرفت و تقوا  
 فوت و استغناء و خود بیند و یقین بداند که این همه خداست که او را مثل و مانند نیست

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيَرُونَ رَبَّهُمْ كَمَا تَرُونَ نَصْرَ لَيْلَةِ الْبَدْرِ لَا تَضَامُونَ فِي رُؤْيَاهُ  
 چون ماه شب چهارده هم پیشک و شبهه خدای را بینید بطریقیکه شبیه و نظیر نداشته باشد  
 و اگر لا تَضَامُونَ بمعنای پس چنان میشود که تجلی بر هیچیک از شما برابر نباشد بلکه یکی  
 هر یک بهتر خود خود باشد و این صحیح است کقول الشاعره میات نظر کنان روحیات  
 چون در گنبد از گرانها در دو گوشه خوش بیند نیست تفاوت نظر با هر روز

از حضرت شیخ الاسلام و اهل بیت شیخ علی بن قنبر علی قدس سره پرسیدم که مراد از کرا و چ  
 باشد و حال اینکه رفیق بلا جهت باشد گفت مراد از ویادانیت است و مراد از شکوه و خروش  
 یعنی خورشید و تابش خورشید و در دو هزار و پانصد سال مستغرق تعلق  
 افتاده باشد بعد از اول جبریل را بهوش آورد و گویند که بر خود را بر ایشان کشتن تا بهوش  
 آیند زیرا که حوران منتظر راه ایشان اند چون بهوش آیند باز دعوی طلب دیدار کنند  
 فرمان حق شود که چه مقدار رکعت کوید و دیدار و دیدار گویند و نیم روز فرمان شود که لا بلکه و  
 نیم هزار سال بگذشت حال حوران بشما منتظر اند بعد از همان گاه که تحت سیع ارضیت  
 و همان مرغ که در بحر حیوان استاده است هر دو را فرخ کند و به بندگان جهانی پدر و حضرت  
 ابی بنی مریم و آئینه فرعون هر دو را بر سوار کند و مزین کرده سپارد و اما از طفیل ایشان هر  
 مومن حوری عطا کرده شود که حوران بهشت در نظر او گشت بافتاب نمایند باز سوار شوند و  
 را در عمارت گرفته بطرف خانهها آیند و با وی از آن جانب بوز و شگ و او عقب ایشان  
 بر ایشان کنند تا به خانه برسند بعد از آن جهان نور و جمال پیدا شود که حوران بهشت بحال ایشان  
 مزین گردند و بعد از هر یک بقدر شوق و محبت خود حق تعالی را دیده باشند یعنی هر روز پنج بار و  
 بعضی زیاده بر آن معصوم است که اگر مردمان یک چیز بهشت را میدیدند بشمار این کلمات هرگز  
 نمی گفتند که بایر بایستی امتنی امتنی زیرا که تمام دنیا بقیمت تازیانه بهشت نواز زد و گفته اند که  
 چهار چیز در بهشت بهتر از بهشت است که هر یک در دنیا نیست زیرا که چون در دنیا شخصی چیزی دل  
 بند و مغرور شود از زوال او همیشه اندیشه ناک باشد و دیگر نجاست کردن با قریب و مجانب  
 سوم زیارت کردن پیغمبران چهارم فضل ترین همه آنکه دیدار باری تعالی بیند پس معلوم باد  
 از زندگانی نجات از دوزخ و دخول در جنت نشود مگر بتقوی و رحمت که چون بار تعالی  
 بهشت را بیا فرید جبریل را فرمود که برو و از بسین چون دید گفت والله بالله و بعن تک  
 ان چنین چیز آفریده هیچکس بشمار این آرام نگیرد باز گفت ای جبریل برو و در راه او نظر  
 کن که چگونه است چون دید همه ریاضت و طاعت و مجاهده و ترک لذات و بذل فی سبیل  
 و بذل نفس فی جهاد و محنت و مشقت و اندوه و غم و صبر و شکر و آنچه طریقه شریعت است



دید و گفت والله که بهشت نه آیند مگر اندک بسبب محنتهای که در راه است باز در فرخ را آفرید  
و گفت برو بهین حال مخالفان چون دید گفت بعضی یک کیچکس نباشد که درین آید و همه خلایق  
ازین بگذرند و بدین راضی نشوند گفت راه او بهین چون دید همه خلاف طاعت درین  
و عبادت و فسق و فجور چون شرب خمر و زنا و آلت ملاهی و نواختن و غیره و کمال من القبل  
که در چشم بد بخوان در دنیا آسان نمایند و کار حق برایشان دشوار نماید گفت بعضی یک که  
بسیب این راه ازین خلاصی نیابد مگر کسی که تو او را راه و نجات کرده باشی ایضا و  
خبر است که در میان بهشت و فرخ مجادله افتاد و در بهتر بودن و فرخ گفت که بهشت  
افسوس برین نعمتند زیرا که هر چه در دنیا قبیح ترین مردمان بصورت و خیس ترین خلایق  
و مال و جمال باشد تو آید و تو ما و او ایشان باشی نه شرفی که ما بهت زیرا که هر چه خوب  
ترین مردمان بصورت اعمد هر که بزرگترین خلایق از روی مال و جمال و شوکت اند بسبب  
فحش و زنا و حرام خواری و خلق آزماری این آیند از حضرت رب الترت خطاب شد برو که  
و فرخ معلوم تو باشد که قبیح ترین مردمان از چنان صورتند بدیم که هیچ چیز بهشت را برایش  
او زیباتر نباشد و زیبا ترین مردمان را که نصیب تو باشد چنان رشت و سیاه و گروان  
که تو از ایشان تبری و مراضی گردی قال الله تعالی فَاَنْقُصُوا النَّارَ الْكِبْرَى وَفَوْقَهَا النَّارُ  
وَالْحَارَّةُ اُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ رسول الله صلی الله علیه و سلم با جمیع اصحاب در میان  
تشنه شد انس بن مالک مافرساد که فلان کوه یعنی فلان چاه را از من سلام بگو تا آب بخورد  
بیرون کشد تا اصحاب من از آن بخورند چون چاه و دعا رسول الله صلی الله علیه و سلم چاه گفت که  
چان من فرست رسول الله صلی الله علیه و سلم این آیت مذکور بر رسول الله صلی الله علیه و سلم چندان بگریست که  
آب در من دره نمانده است و تمام آب خشک شد و آن چاه خشک شد و آب دره بود از آن  
تیس که بار از آن سنگ گرداند که آتش و فرخ را با آفرورد چون این جواب را رسول الله صلی الله علیه و سلم برساند  
تمامی اصحاب چندان بگریستند که تشنگی را فراموش کردند و محقق گشتند که ما بهین نیز از چنان  
واد نیست اعراف نام که در آن تودها و مشک است که نه بد فرخ و دخل و ارد و نه بهشت کقول  
الشاعر فله حوران بهشتی را در فرخ بود اعراف چه و ز در چنان پرس که اعراف بهشت

بعد از مرور صراط عالمان بران استاده شوم که قال الله تعالى وعلى الاعراف رجال و  
 بهشتیان خطاب کنند که ای اهل بهشت آنچه بایان گفته بودیم همه حق بود و گویند صدقنا  
 همه راست بود و بسبب تصدیق بدان رسید بدو رخیان خطاب کنند اهل و فرخ آنچه گفته  
 بودیم همه حق بود و یافتید پاداش اعمال را یا نه گویند ای کس عالمان همه راست بود اما به  
 سبب تکذیب از جهان محروم و به نیران مقصرون گشتیم و گویند که فران مر عالمان را که قال الله تعالى  
 اَرَأَيْتُمْ اَعْلَانَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ مِمَّنْ يَنْتَهِی عَنْ شَرَابِ خَدَّیْهِ بِشَارِزِی  
 و او بهشت اندکے بر مار نیزید گویند خاموش باشد که این را باری تعالی بر شما حرام گردانید و بهشت  
 بعد از ان عالمان بهشت روند بدان سبب فرزند محمد بن عبد الله تعالی فی رحمة و ارحم  
 الله علیک و علی والدیک کہ مقصود فقیر ازین قصص نکایت و فتنه جوانی و حکایت آموزی  
 نبود و یک عرض فقیر آن بود تا بدانی کہ آنچه شیعه است ترک دہی و آنچه حنفی است بپاورداری  
 تا بسبب عمل کردن تو آنرا بفقیر نیتجه امر معروف برسد قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم  
 الدال علی الخیر کفایه و در شرح مشارقی آورده است کہ چون حضرت رسالت  
 پناہ صلی الله علیه و سلم فرمود کہ ہر کہ صلہ رحم کند زنی از فرخ گردد و عمر او دراز گردد اصحاب  
 گفتند یا رسول الله درازی عمر چی معنی دارد و گفت مگر از و مکی کے پند و نصیحت گیر و بیا از شہ  
 فرزند صالح بزیاد و بماند تا ہر علی کہ پیدا و کند و بدان شریک باشد و چون از کسے مقدار  
 یک صحیفہ نوشتہ ماند از نصیحت ثواب او بجز از تعالی کسے نماند و کتاب نیز از قبیل امر معروف  
 است و در شرح مشارقی آورده است کہ ہمہ نیکیہا در برابر چہا و چون قطرہ آب در  
 دریاست باز گفت کہ جہاد و برابر امر معروف چون قطرہ آب دریاست پس چون امر معروف  
 لازم بود از ان گردن ساقط کردہ ام تا بر خود شن باشد کہ راہ قیامت دور و دراز است نوشتہ  
 اندک و بیا محرم نے پس دین راہ توشہ بسیار کن و فیصل صالح عمل را یا خود یا کن تا و نصیحت  
 احوال ہدای نگردی فصل سوم در اجاس مسائل و فوائد کلامہ بدان کہ  
 فرزند کہ درین فصل آنچه تو گفته بودی از مسئلہا محتملہ کہ ما در باشند بعضی را بیارم تا  
 ترا و سایر غلات را فائدہ حاصل شود مسئلہ اگر شخصی از دوسے بازار چیز بخرد از حلال

و حرمت آن چیز از بازار می رسد بانه جواب بقول امام شافعی هم نمیرسیدن روایت  
خریدن چیزی را بقول امام عظیم هم پرسیدن روا نیست زیرا که بازار محلی است و بازار خالی  
از حلال و حرام نمی باشد هر چه پیش آید بخرد و خدا بدان ماخوذ نگرداند شرح و قایم مسئله چون  
شخصی مال دنیاوی جمع کرده بود از نامرضیات چون جبر و زور و حرام بعد از وفات آن  
مال بر میراث خواریان حلال گردید بانه جواب اگر دزدی را که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرمود که  
بدترین مردان کس است که حساب اموال بخورد و دزد بد گیران بگذارد و ایضا قال

عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ الْبَيْعُ كَيْسَ الْفَيْلِ لَا يَنْفَعُ يَهْلَاكَ الْبَعْدُ الْكُوفُ پس میراث  
خواریان را حرام نکند بلکه بگذارد و بخورد و اگر قرض داران او بپایند که بریت مایان قرض  
بود از آن مال او کند و زکوٰۃ مال نیز بکشد و فقیران را خوردن حلال باشد زیرا که حق  
فقیر در هیچگاه بر طرف نمی شود فائے نوادر مسلم چون شخصی غصب کرد گو ساله را و یا مادامه  
گاو را پس گو ساله بمرد و ماهه گاو خشک شد تا دوان شیر از غاصب بزمانه جواب  
تحفه الفقه مسلم چون شخصی مالک شود مال حرام را و آوان را بجائے دیگر بفروشد نفع  
او را روا باشد بانه جواب اگر مال در هم و یا دوا نیر باشد نفع او بر بایع و مشتری حلال  
باشد زیرا که این مثل دارد چه هرگاه که ب صاحب رد کند مثل او را رد کند جائز باشد و اگر رد  
و مواسی باشد نفع او بر بایع و مشتری حرام باشد زیرا که هرگاه رد کند بهر جا که باشد جز  
این چیز رد کردن چیز دیگر نشاید و رد کردن این متذرت فائے نوادر مسلم  
چون بر شخصی مار آید و او از خود اندازد و بدو گیرے رسد و او از خود اندازد و بدو گیرے رسد  
و آن ثالث را مار بگذرد و گیر و تاوان جنایت بر عاقله کدام کس باشد جواب بر عاقله دم  
باشد زیرا که شخص اول بهیبت انداخت پس شخص دوم را شایان این بود که بر زمین انداخت  
پس چون او نیز بدو گیرے انداخت تاوان بر او باشد گو یا که عمد کرده باشد و دیگر  
اینکه تاوان بر فاعل درست نه بر یا شتر تحفه ملکی و ایضا در دستورات بعضیات  
آورده است که اگر شخصی سوار شود بر دیگرے و شک او پاره شود تا روده او بر آید و شخصی  
دیگر گردن او را بزند پس قصاص بر زنده گردن باشد نه بر آئیده مسلم چنانکه در

سراجی می آورد که اگر شخصی چاه بکند در زمین غیر خود و بخواهد کسی را در آن چاه اندازد تا در آن  
 و جنایت براندازد باشد نه برکننده مسئله چون کسی مال کسی را بجا که چایر سعی کند چنانکه  
 حاکم از او بگیرد از سعی ضمان رسد یا نه جواب بقول امام محمد رحم رسد و فتویٰ جمہور  
 عالمان نیز بر آن است زیرا که در خبر است که فرستای قیامت همان مال خود و فرخ اندازد  
 و سعی را فرماید تا از آن جا بکشد بدست هزار سال سعی آنرا بدین گرفته و دست  
 پائی زده بدیوار و فرخ بالا کشد اما چون قریب تخریج آید از دهنش بیفتد باز در دوزخ  
 رود و بکند بسوم کرت بیرون کند هزار سال بعد از آن دوزخ مبتلا باشد پس چون در آخرت  
 مأخوذ است بهتر آنکه در دنیا او را کند تا خلاص شود و مہنتہ الکافی مسئله چون کسی از کسی  
 در ہم و دنیا بر فرض و یا بیع و یا غیر ذلک بگیرد و در غیبت خصم آنرا و آتش اندازد و بیرون  
 بر آید تا او را انقیاد از آن مشتری و یا از آن کسی که از او گرفته است طلب کند و بر این کسر  
 بیع لازم نشود زیرا که گویا که در اصل مال نگرفته بود چنانکه شخصی چهار نفر و یا آنرا را بخرد  
 و میان او فاسد باشد بر بایع رو کند و بیع بکشتن بر مشتری چنانکه لازم نشود و مہنتہ  
 الکافی مسئله زمین باشد محل افتاده زید او را مدت چند بکار و یا ترک کند عمر او را  
 مدت چند بکار و یا ترک کند خالد او را مدت چند بکار و تا ده قبض زمین خالد باشد  
 باز زید و عمر و بیاید و دعوی کند و دعوی او مجموع باشد زیرا که القبض دلیل الملك المال  
 در ملک است و زید و عمر و صاحب نبود مہنتہ الکافی مسئله چون شخصی ترک دعوی را بپذیرد  
 سیال بطریق که در میان ایشان مانع نباشد چون در یکا و عدد و قطع الطریق بعد از آن  
 دعوی مجموع باشد مہنتہ الکافی و در دستور القضاات بعضی گفته اند که اگر کسی سیال ترک کند  
 دعوی و مجموع باشد مسئله چون شخصی ماده گاوے بدید کسی را بشرط آنیکه نگاهبان پس  
 او باشد و روغن را شربک کند و یا روغن را تمام بصاحب ماده گاوے باشد و روغن نیست  
 این بلفظ ہندی کہری گویند ہدایہ اما در وقتنا و می جو اہرے آرد کہ بسبب گاہانی  
 ماده گاوے منافع چون شیر و خجرات و روغن پیدا شود و ماده گاوے و گوشت سالہ از صاحب  
 ماده گاوے باشد زیرا کہ این ہم فاسد است پس گویا کہ شیر را پیش از تحصیل پر روغن فروخته





زن را بزدن تا آنکه به خشم مهر خود را بدان بخشدن بخشیده نشود وافی و دستور قصاص  
 مسئله مرگ زن دیگر را عصب کرده است زیرا که خود اگر شوهر آن زن را عصب بکند  
 بکیر و نکاح کردن آن بر عاصب طلال گرد و زیر اکیمیر له خلع میگردد یعنی مسئله اگر شخصی زن  
 بعقد قدیم داشته باشد و بر عقد جدید کند رواست اما اگر میخواهد که بزویک جدید چند روز  
 بگذراند اگر شبیه باشد سه روز اول عقد پیش او بود اگر بکیر باشد هفت روز اما بعد از آن باید که  
 قضاء آن را بصحیص تمثال بر نه قدیم باز گرداند مجموعہ خانی معاملات مسئله چون احوال  
 افتاد میان اجیر و مستاجر در اینکه کالا بر کس مار بیکان عمل کرده چون دو ختن قبا و غیره  
 مزدور گوید که باجر کرده ام بقول ابو حنیفه در بینة لا از اجیر می باید والا قول قول صاحب کالا  
 است بایمین اما بقول ابو یوسف در باید نظر کرد اگر اجیر شخصی باشد که اکثر اوقات را بیکان  
 عمل میکند پس قول قول صاحب کالا است صحیح و اگر اجیر مشهور بعمل را بیکان نباشد پس  
 قول قول جیر است بایمین یعنی مسئله مرگ و وزن و شست چون کس شیر و هر دو  
 بصورت چو ماه منیر و یک سر چابک سر سپر غیر را داد شیر و زنی دو می شد بر وی حرام که  
 تا قیامت نباشد حل پذیر و هر که حل این معنی کند مفتی افاق باشد بظنیر بیان نیست  
 که عمر و کنیز صاحب جال و شست و زید همان کنیز را بکس پس صغیر شیر خواره خود و نکاح خوانست  
 بعد از آن عمر و آن کنیز را آزاد کرد و حاکم نفس شد او شوهر دیگر کرد یعنی بکیر از زن دیگر نیز بود  
 زن ثانیه بکیر همان پس زید را شیر داد که این کنیز در نکاح او بود و کنیز بر بکیر حرام شد  
 زیرا که آن طفل پس او شد و کنیز زن پس شش شد زیرا که زنش بعد اول مسئله شخصی  
 دو خواهر و یک مادر بیک کس نکاح کرده پدر بد جاست هست باینه جواب جائز است بیان  
 آن است که کنیز که بود مشترک میان دو کس از و پس تولد شد و هر دو کس عوی پس بودند او  
 کردند آن پس هر دو کرد و کنیز که آزاد گرد و میراث هر دو از پدر میراث کامل و میراث بر بند  
 ایشان از و میراث یک پدر پس این فرزند عین مادر خود را و یک خواهر یک پدر و خواهر دیگر  
 از پدر دیگر را نکاح کرد و بیک کس پدر و است این هر دو مسئله از مشکلات حذر خوانی  
 آورده شد مسئله کفارت مادر اگر روزی کفارت دارد و حساب و ماه اگر هر دو ماه نیست

و نه روز باشد نیز درست و اگر بحساب شخصت روز دارد و نیست مگر تمام شخصت روز  
 شرح ابوالمکارم مسئله اگر مؤذن و امام جماعت یکی باشد و است یا نه جواب رفا و بهتر  
 و حضرت رسالت بنابر اصل اندیشه و اگر مسلم بعضی از اوقات خود اذان میگفت و نحو امامت  
 میکرد و قول ما لهذا یفید ما قلنا فی اخره الی قول ابو حنیفه در یقید ان المؤذن لا یجلس  
 بین الاذان و الاقامة فی المغرب یفید ان المستحب ان یكون المؤذن عالما بالسنة اذ  
 بالاحکام الشرعیة لان الاذان سننا و اذایا فلا بد من العلم بها و لا یمکن باب الجماعة  
 والدعاء الیهما فلا یفوض الی غیر العلماء و لهذا قال عمر رضی الله تعالی عنه لو استطعت  
 الاذان مع الخلق لاذنت فثبت ان الاحسن ان یتکون العالم اماما فی الصلوة بخلاف ما  
 یقول بعض المتأخرین ان الاحسن للامام ان یفوض الاذان و الاقامة لغيره فان الشی  
 صلی الله علیه و آله ما باشر الاذان و الاقامة بنفسه و قد کان امامهم فی الصلوة و قال شمس  
 الایمنه هذا فی حقیقه علیه السلام و فی خطبای اذان الامام بنفسه اولی لان المؤذن یدعو  
 الی الله فمن اعلى درجته منا فهو اولی الناس به و قد اذن رسول الله صلی الله علیه  
 و اقامه فی بعض الاوقات و روى عتبة ابن عامر کنت مع رسول الله علی ستر قلنا  
 زالت الشمس اذن و اقام و صلی تطهر کما یتصور و قد روى عن عاصم بن عاصم  
 و اگر اندک جدا شد اندک بخورد و بسیار را بخورد و مجموع یکی مسئله اگر صید را به تیر زد و خوش  
 اندون شکم رفت تا آن گوشت را بشوید خوردن را نشاید زیرا که بخوردن مسفوح پذیرفته  
 است و قاضی نوادر مسئله نه زن محرم و نکاح حرام گزیده زن پسر محرم و کجای قبول یک  
 نکاح بقول ابو حنیفه هم ایجاب قبول است بخلاف آنکه هم که نکاح بقول او و بیست اگر چه  
 پسران زن را ندیده باشد دوم زن پدر بر پسر نیز محرم و نکاح حرام گردد بدان تغییر  
 هر که درین مسئله دلیری کند و حیلها را زنی کند بجز خدا ملت و کفر ضیاعش را نباشد و از مذ  
 ابو حنیفه هم بیرون شده باشد و اگر حکام الله سبحانه و تعالی کرده باشد که قال الله تعالی  
 یتکون اماکنهم اباءکم زیرا که ابو حنیفه هم نکاح جزایجاب قبول چیر و دیگر نکرده  
 سوم با فرد زن محرم و حرام شود اگر پدر خورش دست درازی کرده باشد یا نباشد اما

مادرش را نکاح کرد و دست و رازی بد و نکر و باز طلاق کرد و دختر آن برو حلال باشد و خود  
 القضاة و الاشیاء مجموعہ معاملات مسئلہ منکوحہ و مزینہ و ملوسہ پدر بر پسر حرام است و الاشیاء  
 منکوحہ و مزینہ و ملوسہ پسر بر پدر حرام است اگر فرج داخل و را به بیند حتی که اگر پدر زن را  
 طلب کرد و دستش بشهوت برد و دختر نه ساله رسیدن بر و حرام گردد و اگر دست پسر مادر  
 بشهوت رسید بر پدرش حرام گردد و برو حلال نشود و یا نظر پدر بر فرج درون و دختر خود قضا  
 و اشتها کرد که اگر مر این چنین کینک بوطی عی کرم زن بر و حرام شود از جهت  
 بدون اشتها و یا پسر فرج درون مادر او پدرش حرام گردد و اگر زن ذکر مرد را به بیند  
 بشهوت نیز حرمت مصاهره ثابت میگردد و اگر برادر زن دست افتاد بشهوت نیز و دختر  
 حرام گردد و خزانة المفتیین مجموعہ خانی و تلفظ مسئلہ اگر مجلس نظر این چنین زنان مذکور  
 فی المسألة الاولى در حال انزال شود حرام نگردد زیرا که تصرف شهوت او در غیر محل است و الاشیاء  
 اول کرد و در بر زن و دخترش برو حرام نگردد زیرا که این تصرف شهوت در غیر محل است مجموعہ  
 خانی معاملات مسئلہ جمع کردن میان دو زن که اگر فرض کرده شود یکی از ایشان را ذکر و دیگر  
 نشانی نکاح جائز نبود پس جمع کردن در نکاح یک شخص نیز جائز نیست مگر در سه زن به غیر  
 اول چون دختر و مادر یعنی زنی که شوهر او را دختر باشد از زن دیگر جمع میان ایشان  
 بو است دوم خوشدامن و زن پسر آن یعنی اگر کسی زن را با شوهر آن در نکاح خود جمع کند نیز  
 رواست سوم زن و کینک آن زن شرح ابوالکلام مسئلہ محشین و طی کینک یکس روا  
 نیست مگر بدو تمام کینک را به بخشد و یا بخرد و یا نکاح کند منقول است که شخصی نزد  
 این عمر حاضر شده گفت که مادر من و طی کینک خود را این بخشد روا هست یا نه گفت نه نیست  
 بسمه چیز که با تمام بتو بخشد و یا از و بخری و یا در نکاح خود آری شرح السنه مسئلہ حرام  
 درون حلال سوگند است تا بیجان و بیجان اگر شخصی گوید که با تو سخن کردن حرام است  
 سخن گفت کفارت میبین لازم شود و بیجان اگر گفت که حلال است حرام او کل حل علی حرام  
 ال مسلمین علی حرام و نیست مگر در چیست یا امام فضیل و فقیه ابو جعفر و ابو بکر الاسکافی  
 بگویند سعید گفته اند که بدین الفاظ اگر آن شخص را یک زن باشد یا نه شرعاً بیایک



طلاق و اگر چهار زن داشته باشد یکی بیک طلاق بائنه شوند و اگر نیت داشته باشند  
 طلاق راسته واقع شود و لا یصدق فی عدم البینه قضایا نه صار عرفا و لهذا لا یجلف بالارواح  
 فی التوازل مسئله اگر شخصی گوید که حال خدای بر من حرام اگر فلانی کار نکند و نکرد پس و اگر  
 اگر زن باشد زنی طلاق شود بیک طلاق بائنه و اگر او را نباشد بعد از آن تزویج کرد زنی را برادر  
 کنارت لازم است جز طلاق شرح شمس مسئله مردی تزویج کرد زنی را در عدت و فوات و جماع کرد با او  
 بعد از معنی عدت اگر شوهر دیگر کند یا زنی را که شوهری که در عدت کرده بود شوهر نبود بلکه  
 زانی و بهر طریق عدت منقضی میشود و اگر در آن عدت از وحل گرفت نیز عدت منقضی میشود معنی  
 عدت نه بیض محل میفرات مسئله مردی تزویج کرد زنی را و او دخول کرد و او خبر ندارد  
 از شوهری دیگر آن زن بعد از فرقت تحجب العده علیها یعنی بر و عدت لازم شود و اگر آن مرد بر بدن  
 شوهر آن زن خبر دارد پس بعد از فرقت عدت لازم نشود و لا تحجب العده علیها زیرا که گویا او زانی  
 بود و زنا عدت نیست و نیز بر شوهر اول حرام نشود و سبب زنا و او قنوی برین است شرح شمس  
 مسئله در عدت چرا بیه حیض مقدار کرده اند و حال اینکه یک حیض نیز کافی بود جواب است  
 اول او برای شناختن پاک بودن رحم زن است از لطفه شوهر اول زیرا که در لطفه است پس  
 عدت او وضع محل باشد و حیض دوم تحریم نکاح زن است بر آن شوهر و حیض سوم از برافشایی  
 زن از دست تافق باشد میان کینک و سیده مسئله وَلَا عِدَّةَ عَلٰی ذَمِّتٍ حَلَفَهَا ذِی  
 شرح ابوالکلام مسئله چهار زن را عدت نیست اول مطلقه پیش از دخول دوم حریه که زکریا  
 از زوج و شوهر را در دار الحرب بماند سوم چون در ظاهر را بیک عقد تزویج کند باید که یکی را  
 نکاح کند و آنرا عدت نباشد و وحی کردن در این دیگر را شاید اما نکاح کردن یکی را با او دیگر را  
 نکاح کرد همان اول بر و خلاقی شود تا آنکه عدت او نگذرد آن دیگر بر و حلال نگردد و اگر یکی را  
 خلاقی داد و دیگر خواهر او را بنکاح کرد نیز نکاح روا نیست تا عدت آن نگذرد چهارم شخصی را بجا  
 زن بودند و زن پنجم بر و بکند زن اول طلاق میشود و او را عدت نیست مسئله العالم  
 كَقَوْلِ الْمُتَوَدِّي وَ اَيْضًا قَالَ الْعَالِمُ الْفَقِيرُ كَقَوْلِ الْجَاهِلِ النَّبِيِّ مَخْصَرٌ وَ شَرَحَ ابُو الْكَامِ  
 مسئله قرض را چرا قرض نامند جواب به معنی کوز که قرض نام بنیده است و

دریا از ان ایشان را قریش نامند و قیل و قیاس کسب را گویند و ایشان کسب و تجارت بسیار  
 میکردند از ان قریش نامند شرح شمس فاکمه هر که خوردنی خشک یعنی بقیع بخورد و نفع  
 روح بر و آسان باشد مسئله لعنت راندن بر نینید و راهست یانه جوابی که میرا که اوان  
 اهل قبله بوده است و پیسب سلام کشیدن بر او لا و رسول الله صلی الله علیه و سلم عاصی شدند  
 کافرو هر که بر و لعنت گوید بقول امام عظیم هر آنکس فحشی کرد و آن لعنت بر و افتد شرح ابالی  
 بقول ما تمه و لم یکن یزید بعد موت + سوی اندک در فیه الا غلام خال + پدران  
 فرزندان چون نو که نینید و در میان افتاد پس شمه از جنگ ابویان کنم که چون بود زیرا که اکثر  
 اهل روافض آنرا بکذب بدل کرده و زیادت نوشته و مردمان عوام را بدان سبب کافر  
 ساخته اند منقول است که ابراهیم نخعی هر را کس سوال کرد که هیچ خبر داری از ان جنگ که چو  
 بود گفت و شهادی خود را در جنگ بخون نیاوده ام الحال زبان خود را بخون آلوده حکم زیرا که  
 آنچه میان صحابه گذشته است از شرو بدی فقه آن جائز نیست تا عوام الناس در شک و پش  
 نه فقه و عداوت ایشان در دل نیارند که بسبب عداوت کافر نشوند و اکثر ازین اهل فقه  
 یا میر المؤمنین معاویه رضی الله عنه نیز شنیده اند که او از صحابه خاص رسول الله صلی  
 بود و در خیر است که روزی به پیش رسول الله صلی الله علیه و سلم نشست بود حضرت صلح فرمود که  
 ای معاویه از پشت تو بوی خون می آید گفت چه باشد یا رسول الله گفت از پشت تو فرزند  
 بزاید که پلاک کفنه او را در من باشد حضرت معاویه قسم بخورید که من در عمر خود زن نگیرم  
 و تمامی عمر بزن بود روزی مرتضی علی او را بنحریست رسول علیه السلام فرستاد که خلافت  
 بعد از شما بکیم باشد فرمود بعد من ابو بکر صدیق خلیفه باشد گفت بعد او فرمود فاروق گفت  
 بعد او فرمود عثمان بن ذی النورین گفت بعد او فرمود سوال کننده بعد از رحلت خلفائهم  
 حضرت معاویه مرتضی گستاخی کرد بطریق طاعت گفت که یا امیر سوال کننده من بودم  
 خلافت بمن میرسد مرتضی گفت لا بل سوال کننده من بودم زیرا که شمار من فرستادم  
 قبول کرد اما بعد از حضرت مرتضی دو سال خلافت بی بی عاتشه صدیقه نبه میکرد و بعد او  
 اختلاف در میان صحابه افتاد حضرت معاویه گفت من باشم و ابو علی نام اصحاب بود و بنحو

اضافت میگردانیدین سخن بیان ایشان جنگ تمام و طبیعت و یک هزار صاحب گشته  
 شد مدد پیش ازین حضرت رسول الله گفته بود که و لایست قیامت آن سنت که در میان  
 اصحاب من جنگ قریب کشی پیدا شود و آنوقت شمشیر باوشای بیجا ویدر سید شیب بول  
 از دیوار کج و گرفت تا خود را پاک کند بمقدور الهی در آن کافج کشته منوطن بود در  
 ذکرش پیش زود چنان مدد و الم او را که خود که در شب و روز نمی آید تا بحالت  
 نزاع رسیده حکیمان رسیده زین جزاین دارد ندیده که تا نطقه پشتش در فرج عزیز و نشاء  
 نیاید مساوی گفت من قسم یاد کرده بودم که زن شوخا هم که حکیمان با اتفاق یک دیگر نه  
 را آوردند بجای پیره و هم رسیده و چون امیر المومنین معاویه بدو دخول کرد و در آن  
 قرار شد اما بجنگت الهی تا سخن رسول الله شروع نشود و نطقه در رحم آرام گرفت و این  
 میرید تولد شد بدو خونی او از آن بود که در هر کدام تبر پیش آویخته بود و مشق کسب که  
 چون امیر المومنین حسین تولد شد حضرت رسول در گوش راست او اذان گفت و در  
 گوش چپ او اقامت گفت در آن زمان فرشته نازل شد بنایت عظیم مهربان گفت  
 یا رسول الله هر دو یال او خشک شده اند و سه های حسین ایتر هر دو بال او بال تا بر نشاء  
 چنان بالید بر شد و فرشته برقت حضرت از چیر دل پرید که این چه بود گفت که بدو خلقت  
 این فرشته عصبانی از دستش بیاید فرمان بای حضرت هر دو بالش خشک شد اما خطاب  
 رب العزت بر آن شد که چون بمیره رسول از پشت در بر آید تا ترا بر رویانم الحال  
 این بیان فرشته بود رسول علیه السلام خوشدلی کرد که بمیره من بمجد و ولادت صاحب دست  
 پس چون لائق حال اینها و اولیا است که خوشحالی را با ایشان راه ندید مهربان فرمان بای  
 الجلیل گفت که با حمزه هم میدانی که موت او در کجا باشد و با چه پیش آید گفت نه گفت من  
 او در دست که با از دست سواران سپر معاویه باشد و چنین و چنان بر کند رد و کشند  
 از شمر نام و بر سینه پیش بود حضرت گفت من زنده باشم گفت نه گفت مادر و پدرش  
 زنده باشند گفت نه گفت فلان را شدند گفت نه حضرت بگریست بر غریبی حال او  
 و ایضا در روز حسن حسین بی بی فاطمه عرض نمود که زود عید می آید و مایان جان

نداریم فاطمه زهرا این را بر رسول باز گفت و ران زمان مهتر جبریل دو جامه نمدی بداند  
بهشت بیاورد اما ایشان که خاصیت کودکان است قبول نکردند گفتند از برای ما جامه  
رنگین بیاورد مهتر جبریل فرمود که هر دو را و طشت آب اندازند بر نوحه که ایشان میخواستند  
باز رنگ شوند امیر حسن و جامه بنفشه خواست عدل بنفشه و امیر حسین جامه سرخ خواست  
عدل سرخ شد شاید که این پیش از سرخ بودن جامه سرخ بود و الاحضرت جامه سرخ را  
با ایشان بخوبی شناسید چون رسول آمد هر دو را خوشحال دید و نیز خوش دل شد باز جبریل  
گفت یا رسول الله پیغمبر میدانی که وجه بنفشه سرخ بودن جامه چه معنی دارد گفت نه گفت اما  
حسن چون جامه بنفشه پوشیده بدخواست بان او را زهر بدهند و اندرونش چون آب بنفشه  
آید و حسین چون جامه سرخ پوشیده و دشمنان او را بکشد و جامه او بخون رنگین شود حضرت  
رسالت پناه صلی الله علیه و سلم باز رنگین شد و شادیش بغم بدل گشت امیرضا مهتر  
جبریل در حضور رسول آمد حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم با حسن و حسین نشستند بود اما  
جبریل بصورت و حیه کلی بود ایشان هر دو دیدند و در دامن جبریل در آویختند و دستها  
او را میکشادند و نیک نیک میدیدند جبریل گفت یا رسول الله ایشان چه عرض دارند  
گفت در بصورت و حیه کلی آمدی و وجه کلی هر گاه که آید بر ایشان چیزی عوار  
از آن بتو نیز نظر نکرند مهتر جبریل در حال غائب شد باز آمد و دو سیب از بهشت بیاورد  
و یکان یکان بدست هر یک داد ایشان خوردن گرفتند رسول الله خوشحال شد باز گفت  
یا رسول الله دوست میداری ایشان را گفت آری گفت پیغمبر میدانی ایشان که پیغمبرند  
گفت نه گفت پس از آنجا خاک بیارم پاره خاک از آنجا بیاورد و گفت یا رسول الله  
این خاک را نگاه کن هر گاه که ایشان بر آنجا برسد این خاک سرخ شود و چون رخشان  
را برند خون بدر آید این علامت شهادت ایشان بود رسول آن خاک را با تهافی  
و ادب بر سر محافظت پس مع اوصاف فرزند که این مقدار کار با هرگز دروغ میشد  
و انحراف و ابتداع هر چیز از واجب تعالی است مگر اینکه گشت تعریف به بندگان در آن  
است مشق که حضرت معصوم رضی الله عنه را هر ده یک سوار بود و با جبریل



برابر روضہ رسول آمد و امیر زادگان استقبال نمودند چون نظر معاویہ بر او  
میرید ایشان را قسم روح پاک حضرت مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم میداد کہ از اسب فرو  
ن آیند و خود فرو می آمد و پاهای مبارک ایشان را بوسه میکرد و در پیش ایشان میدو  
حتی کہ بعضی مردان جاہل طعن می کردند کہ تعلق و چایلو سی می کند منتقل است  
کہ روزی پشتواره برداشتہ در روی بازار میگذاشت و میگفت **أَخْلَاكَ الظُّلُمُ وَالْكَرَمُ**  
یعنی از مردمان براه خالی کنی برای بادشاہ ہمہ اہل بازار گفتند بہ شرافت کہ اورست  
کہ با وجود این شوکت و دہد باز بر دوش پشتواره ننگ نمی کند آوردہ اند کہ امیر  
المومنین معاویہ رضی اللہ عنہ در کل حین و اوقات بہ نیرید صحبت می کرد کہ از فرزند بر تو  
کہ با خاندان رسول اللہ عداوت بخوئی تا بہلاکت ہر دو جہانی ہلاک نشوی و سبب  
عداوت ایشان آن بود کہ روزی نیرید خلاصی را برای خود بامید خریدن بہایش  
قطع کرد امیر حسین در میان آمد بجای خود بخیرید نیرید و لکیر شد یا محنت تر عداوت این بود  
کہ روزی نیرید گفت ای پسر اگر شہر بانو را در نکاح من دراری ہر وصیت کہ بکنی بعد از تو  
بجای آرم و شہر بانو زن عبد اللہ بن زبیر بود و طلاقش دادہ بود معاویہ گفت کہ وصیت  
من بہین است کہ بخاندان رسول اللہ عداوت بخوئی دیگر از اتودانی نیرید قبول نکرد و  
در حال سلمان فارسی را در پیش شہر بانو فرستاد کہ اگر نیرید را قبول کنی ترار یکسہ زن را  
سازم چون در راہ میرفت قاسم بن عباس بن عمر النعمی جولنے بغایت ظریف و با جمال  
در ردی قندی استادہ بود و عرضش پیر سید واقعہ باز گفت قاسم گفت عرض حال ما را  
برسان چنان از در گذشت امیر حسین استادہ بود و عرضش پیر سید واقعہ باز گفت امیر  
حسین گفت عرض حال من نیر برسان چون سلمان نزد کیش رفت شہر بانو زن  
صاحب جمال کہ در جمالت و زیبائی بی قرین بود و بد خود نیز برو عاشق شد گفت  
شہر بانو من رسول معاویہ بودم بجائے نیرید کہ ترار یکسہ ہمہ زنان سازد و در راہ قاسم و  
امیر حسین نیر خود را بتو عرضہ کردند و من نیز آشفتم تو شدم الحال بہر کہ راضی باشی باش شہر  
بانو گفت ای سلمان من چون کنیز کی خاندان رسول اللہ قبول شوم از ان باز نگردم مرا

امیر باید چون بامیر رسید در نکاح خود در آور و چون سلمان خبر امیر رسید رساند گفت  
 ای سلمان الحال فتنه در میان نرید و خاندان رسول الله دشوار پیدا خواهد شد بعد از  
 مدت چون امیر المؤمنین معاویه رحلت نمود و نرید به باد شاهی نشست اما امیر را و کان  
 هرگز به پیش او نرید و قدر روزی شخصی را بر ایشان فرستاد که مطیع و فرمان بردار پدرم بود  
 از من چیزی نرید گفتند شنیده ایم که بکسب طاعتی که افتاده بود و کار خلاف شرع از  
 تو در وجودی آید و تر نخواهیم دید نرید چند نفر را فرستاد تا ایشان را نزد لشکر گرفته  
 بیاورند چون لشکر رسید ایشان را در سجده حاضر کردند امام امیر حسین را همراه پسران بود و جنگ  
 کردند لشکر نرید را شکست دادند و خود را خلاص کردند بعد از آن پیروان را از آنجا  
 کرده امیر حسین را زهر داد و در حال شکمش چنانکه حیرت داشت گرفته بود و زهر و سبزه روان شد و  
 او در آن حال از شکار باز آمده بود پیر زن آب او را داد چون امیر حسین بر او رسید زهر  
 دهنده را پیر رسید که چه کس باشد حسن گفت ای برادر قول پدر من بود و دروغ نمی شود سکوت  
 بهتر است بعد از دفن کردن او نرید لشکر بسیار در عقب او روان کرد اما اهل کوفه کس را  
 فرستاد که اگر امیر حسین بیاید و بکنیم مرا و چون امیر حسین و ان شد پسر نرید حر نام علی  
 الصلیح پیشش هزار سوار بد و پیش آمد و نماز باده و عقب او داد و گفت ای امیر زاده اگر  
 روی این بدخت به بینی یا هیچ نبود و ترا از وضو نرید نداشت گفت من هرگز روی او را نه بینم  
 که سگ را بر بساط جای داده است بکدام سگ روز در راه میرفت و هر سه روز حریه و پیش آمد  
 و نصیحت میکرد امیر حسین قبول نکرد و همراه امیر اشتر رسول الله بود هر جا که در سفر آن شهر  
 خواب کرد ایشان فرو می آمدند روز سوم آن اشتر خواب کرد و هر چند کردند روان نرید  
 فرو آمدند امیر گفت نام این مقام چه باشد گفتند دشت که بلا چون درخت از برای بهنرم  
 بریدند خون بیرون شد چون از آن خاک را دیدند سرخ شده بود امیر گفت ساکن  
 باشید که مقام شهادت من بهین است من از چاه خود شنیده ام اما پیش از ایشان شهر  
 لک سوار نرید رسیده بودند و کمانتر ایشان عمر بن سعد بود و سعد از عسکر و پیشرو بود  
 و کمان را آب را گرفته بودند باز حر پیش آمد و فریاد برآورد که اگر کسی او را به بینی بهتر بود

امیر قبول نکرد گفت پسر تو بر جانی خود باش تا من از بهر تو اول جنگ بکنم بشکر بدید خود  
 این شش هزار سواران بیک یارگی تا خنند بگی شهید شدند بعد از آن پسر نه این خود  
 آورد و دهان یک پسر داشت شهید شد بعد از امیر حسین علی حضرت افرمود که تو با جمیع لشکر  
 جنگ اختیار کن زیرا که نسب رسول الله صلی الله علیه و سلم منقطع خواهد شد و در پیش  
 رسول الله چه عذر آری اما خود بتاخت و بی هیچ نوع بدست ایشان نمی آمد کمند تا بلای عدد  
 بر او سختند و از سپاهش انداختند چون ششست جوان بر او رسید بر او قتل گفت حسن بن  
 بن علی بوده ام آن برگشت بعد از ششمر بن جوشن رسید هر چند کار و بر گلویش میباید برید  
 خوشتر امیر حسین گفت که نام تو چیست گفت شمر گفت جامه از سینه خود باز کن چون باز  
 کرد سینه اش نمود گفت از قفا کار و بر آن که کشیده من هم تو باشی چون سر او را در پیش عمر  
 برد و شمر گفت ای عمر بهتر من قوم را شمر شمشیر را بر گردنش زد و بگشت که بهتر من قوم را  
 چرا گشتی بعد از آن جمع اصحاب خاندان را بطرف فرید روان کردند اما از آنان در عمارتی بودند  
 که پیچ نامیده بود ایشان را ندید چون در راه میرفتند سبب سر امام حسین را در خانه مرد  
 صالح نام نهادند علی الصبح چون سر را از طلب کردند سر سپرد خود را بریده فرستاد قبول کردند  
 بکنایه منت پرورش و کینه را بریده داد قبول نکردند چون کینه مقتدی را بریده دعا کرد که یا ای  
 شکل سپهر من چون حسین گردان بماند ایشان بهمانند بودند و صالح سر حسین را آورده  
 بدو همراه کرده دفن کرد و پسران انحراف کردند و درین شهر ده لک سوار یک کافر نبود بلکه همه مسلمان  
 و اکثر اصحاب رسول الله را دیده بودند زیرا که کافر را بعد از لعنت رسول الله تا این غایت در  
 روم در خانه فتنه نمیدادند و گمراهی در آن زمان بر سر او آنچه در قتل که مصنف رضی بیان  
 کرده است همه افترا و بهتان است و بسبب القتل عقیده مردمان از خاندان است زیرا که  
 بخاندان رسول الله این طور کار ما و ما شایسته جگر نه میسر و مسلمانان چگونه ایشانرا  
 بخوار می بیند شمر و سبب جنگ از آن قبول کردن حسین بود و امر پادشاه را فرمود بشکر  
 محض بکشتن قتل و نفرستاده بود بلکه سبب گرفتن او فرستاده بود تا گناه خود را بدو عرض کند  
 که من چه گناه دارم و آنچه بفرستاده ام گناه اند که نزد تو بقتل او را رضی شد کافر شد در

احیاء العلوم سے آرد کہ آن قول را اختیار نیست زیرا کہ از زبان او کے نشیہ و از دل  
 او کے خبر نداشت و گمان بد بردن مسلمان نہیں است کہ گفتوا المؤمنین خیرا واقع شد ہست و  
 ایضا بقصاص امیر پیش کشتن نیز سرداران لشکر را نیز علامت نارضا و است چه اگر راضی  
 بودے سرداران لشکر را چاہتے نہ کہ اورا در دنیا از یہیہ کس نیم و ترس نبود منقول است  
 کہ چون زین العابدین علی صغیر اور پیش نیز بدر حاضر آوردند زین العابدین بر تخت قرین  
 بنشست نیز بدو شہار را برگردن خود انداخت و اسادہ شد و گفت ای امیر زادہ باید کہ مرا  
 بخشن و بجل کن زیرا کہ من لشکر را برای قتل و نذر اسادہ بودم بلکہ میخواستم کہ گناہ خود را بدو  
 عرضہ کنم کہ چہ گناہ دارم چون نیز بدیہایت الحاح و ضرع و زاری نمود علی اصغر قبول  
 نکرد ارکان دولت باو ہمراہ در شفاعت استاذند و گفتند کہ ای امیر زادہ تو اولاد رسول  
 اللہ هستی و رسول اللہ را کینہ و طلب انتقام از کسے نبود و بیا تو ازین درگاہ رست عادت  
 حبس این مردمان رست چہ اگر از ایشان روزی ہزار بدی بیاید بدان لشکر ند و اگر  
 از اکابر دنیا و دین خصوصاً از عالمان اہل یقین ذرہ از ہزار صادر شود آنرا از اقلیم باقی  
 رسانند بعد از ان علی ہر گفت کہ ہشتم بابہ چند شرط بشرط اول اینکه قاتلان پدرم  
 قصاص کنی در حال دوازده نفر سرداران لشکر را بیا در و دگفت کہ اسے بد بختان من کے  
 شمارا کشتن فرمودہ بودم چہ اکتیہ گفتند شمر بن جوشن اورا کشت و شمر را عمر بن سعد کشت  
 گفت بسبب فراموشی شیارا کشتیم ہمہ را زندہ پوست کشید بشرط دوم ہمہ اینکہ پیش ازین  
 ابیہر خن و خشین فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا را در خطبہ جمعہ یاد نہ کردہ گفت ایہارا یاد بکنم نیز بد  
 قبول کرد بشرط سوم ہمہ اینکہ بادشاہی مدینہ را بمن سپار قبول کرد بشرط چہارم  
 اینکہ اہل و عیال و محاسن اہل بیت خود چنانکہ مستورات اندہمہ اتوشہ و بدرقہ  
 ہمراہ کن تا بہ مدینہ برسم نیز بد قبول کرد و بجز از سوار را بدو ہمراہ کہ چون براہ میرفت ایام محمد  
 حنیفہ بدو پیش آورد و از دہ پادشاهان بدو ہمراہ بودند و بادشاہ بن بدو نیز ہمراہ بود کہ  
 نام کہ سبب من کار و دشت امام محمد حنیفہ گفت ای نور ویدہ من این چہ حال است گفت بجز  
 شرط خون پدر را بخشیدم امام محمد حنیفہ گفت کہ غلط کردہ تاس من زندہ ام ولایت از من است



قصاص مع عفو بخیر از من بشما نمی رسد آن پنجاه لشکر را بکشند و بطرف روم روان شدند  
 چون بر سپهر نرسیدند را در قلعه محصور کردند و بیرون قلعه سواران جنگ کردند و نوغان بن  
 زمین پاشیدند هزار سوار سوداگر بود و در آن روز شهید شدند و لشکر نیز بد رشکست دادند مدت  
 هجده ماه که کردند و در مصاف امام حنیفه کسوفی استاد و هر روز رشکست میخوردند  
 چاره جز این ندیدند که نزد یک دروازه قلعه چاهها کنیزند و اندک خشخاشاک بر بال  
 آن انداختند چون امام ابو حنیفه پیچید و دروازه تاخت بلکی از حجاب در چاه افتاد  
 او را گرفتند و آواز دست راست او نیز شهید شد و بیرون قلعه در آوردند و رشکست تفرار  
 کردند که فرود امام را از بیرون قلعه بکشند در آن شب آن همراه امام بگریخت و این خبر  
 بشکر امام برساند مقدمه گفت که جوایمان شما خود را همیا دارند و من در برج قلعه تنها  
 شوم چون او را بیرون کشند من دروازه را بگیرم مقدمه نهان شد و لشکر ساخته شد چون  
 علی الصباح اول از دروازه برآمد همان کار و سیصد منی بر متعینان او کوفت که مردان  
 بجا حد و در یک کرت مردند و دروازه را گرفتند در حال لشکر را در حصار در آوردند  
 شترده کاک اجنامه همه کشتند اما نیز بد محسوس ریش را بکنند و سیاهی و یک بر رو خود لید  
 تاسیاه و شش شده و پوشین را بانه کوزه پوشید یعنی محسوس را بیرون کرد و بر شش اندرون را سیاه  
 گاه را بر میان بست و اسب او میان خود و خلائی در روان شد و از قلعه برآمد ایشان چون  
 میزدند را بنیافته بادشاهی روم را بجای شهر سپردند و دوست امام حنیفه را در آوردند و دعا کردند  
 متصل شد و شش کسان زمین در میان میفرستند دیدند که شش بدین هیئت گاه کا می خورد  
 و گاه چوب را بطرفی خدای ایشان دانستند که نیز بدست گرفته و بر شش علی صخر آوردند علی الصخر  
 گفت که چون بجای عفره که قدمش روان باشد از امانت نهاده چنانکه جاس بکن و بر بال آن  
 چوب را دروازه و بوقت شام او را از آن چوب کشید و در چاه آویزان می کرد و مردان نام  
 حکیم بود که دائم اوقات در میان محاب فتنه انگیزی میکرد و مقدار دویل از دوزخین را شکاف  
 کرد و باین چاه رسید نیز بد را بیرون کرده بر دوش صد کس فرو شرب او را نگاه میکرد و فرمود  
 که شکش چنین است که اسب که دوشه صد کس بیاه در و پیدا شد که شب روز از در آن نالان

شب و خواب بد که در پیش امیر حسین استاده است و فوطه بگردان انداخته و زاری و تضرع نمود که  
 یا امیر بر من هیچ گناه نیست که از گناه من در گذر و مرا بخش امیر نمی بخشید نیز بد گفت یا ابن رسول  
 الله رسول را کینه نبود ترانیر نمی باید چون جدا بد و شفیق آورد گفت بخشیدم گناه ترا از دل  
 شادی چون بیدار شد تا بپیم خورد و شکمش بترقید و آن کردمان بیرون آمدند و آن  
 سبب کس را بخوردند و تا یکی بمردند و تا این غایت که در دم سپاه را عادت است که کسی را نخورد  
 اگر بخورد می میرد و این قصه جنگ میان اصحاب که روافض بکذب و بهتان بدل کرده اند خدا  
 ما را و شمارا و حله مومنان او مصدقان را بحرمت شهیدان و شست که بلبایم زد و بر زمین  
 مصطفوی مقیم دارد و این یارب العالمین مسکله گوشت و شیر جانور پلیدی خوار  
 رو است **بیانه جواب** است جسط خلتو فی لحم الجمالة و شرب لبنها و اکل بیضها فقال

مالک و ابو حنیفه و الشافعی رحمهم الله تعالى یباح ذلک و ان لم یحبس مع استیجابهم فحبسها

وقال احمد یحرم الا ان یحبس الطیر تلك ایام روایت واحد و اختلاف الروایت عندی

الابل و البقر و الغنم فوری عند ثلاثه ایام کالطیر و هو الا طهر و الثانیة اربعون یوما

نقل من اختلاف الائمة مسکله اگر شخصی زرع را با آب پلید آب و ده آن زرع را خورد و آن

شاید **بیانه جواب** شاید و اختلافی اکل الزرع و الثمار و البقول اذا کان سقیمها بقاء

النفس و علقها بالنجاسة فقال ابو حنیفه و مالک و الشافعی رحمهم الله تعالى هی مباحة و

قال احمد یحرم اكلها و یحکم نجاستها اختلاف الائمة مسکله پس خورد و نه نافع حلال

**بیانه جواب** حلال است فی خزائن القناری و مسکله سور القراب طاهر بای حال کان

لانه یسم منقاره فی کل زمان و قال ابو القاسم هو الصمیم و علیه الفتوی مسکله لو

نصف المرأة فی ملک زوجها لا یجوز و علیه الفتوی مسکله فی الحیط لو باعت المرأة قال

زوجها و اشتری شیئا بتمن زوجها بغير اذنه بطل قناری و شتر و سق مسکله رجل یصنع

على القباء و القیص کیف یطرحه قال الشمس الائمة یجعل قفاه من تحت رجله و یسجد علی

ویل و البطانة تحت و کذا علی جلد الحیوان شرح هدایة مسکله اگر کسی بد و زه گرفتار

باشد باید که سوره کافرون خواند و سوره فلق و خاس و این ترتیب نوشتند بد که بخورد

فی الحال خلاص شود و اگر سوره و صحیح نوشته در کمر بند فی الحال خلاص شود و اما بعد  
بشباب تمام دور کند و الا روده آن زن خواهد افتاد و مسکمه قال شرف الائمة لا

يقبل شهادة الرعية للسحنة وللرئيس للعامل لجهلهم وميلهم خوفا منهم وكذا  
الزراع قینه وكذلك لا يقبل شهادة من ياكل في السوق وبين الناس لان ذل

يفعل من كان له مروة معدن فأكبره از خواجه احمد گیسوی منقول است هر که راتب را  
شود باید که این کلمات را بخواند و بدرد میرسد و اگر چنین نوشته آب کرده خورد و نیز مجرب

است این که کانی رفقان دور رفقان سنک نان دور کفون دور منون دور کفون منون

جنون دور با حسن ابلق قلیدی کتیر المدی کتیر المدی بر حمتك يا ارحم الراحمين مسکمه  
که بهستانی مو آرد که اگر مسافر بقیع افتد کند و نماز چهارگانی باید که دو رکعت رایت کند زیرا که اگر چهار  
رکعت رایت کند جامع باشد میان نقل و فرض در یک نیت و این جائز نباشد و باید که بعد از نماز  
رکعت اول دو رکعت خیره را بنا بر تعجیت امام بجای آرد زیرا که تعجیت امام واجب است و این بنا  
استاد خواجه لطف الله متع الله المتقین بطول بقایه مسکمه اذافات الرجل وترك امرأه

امراة وتزوجت المرأة بزوج آخر لا يجوز لابیہ و اخیه و عمتہ و غیرهم ان یاخذ منه شیئا و

اخذ فهو حرام نقل هدایه مسکمه اگر غلام کسی بدزدی اقرار کرد و حضور خواجه دست او را  
و اگر کسی غلام و یا کنیز را یا چیزی از متاع خانه بدزد و بچه واجب آید جواب درین صورت  
بیشتر قطع است و مال ایشان را نیز ضامن باشد تحفته الاسلام مسکمه اگر بدزدی مال  
دزدیده گواهان گواهی دهند بشوئند یا نه جواب اینست نه را اگر گواهی بدزدی دیرینه بیند  
نشوئند و مجموع نباشد زیرا که چون توقف گواهی کرد و گویی رضا بدزدی دارد پس هر که رضا  
بدزدی دارد گواهی او در باب دزدی قبول نباشد و حد توقف نیز بعضی یک روز است و نیز

بعضی سه شبانه روز است تحفته الاسلام مسکمه رجل اشترى بقره عن ثلث أهلها فاداهم

بكن فانبهوا الفساد البیعه من فداوی تناخانی مسکمه و لو لم یبشرط فوجدها حمله لا

یردها بخلاف الجارية لان التحمل فی البیاعیم زیاده فی الجارية غیرتساوی مسکمه رجل

ات ولده یترک شیئا للورثة و طلب الثمن من الورثة فین المیت ما علیه من الفرض فلا

حق للغزاة من الورثة خلاصه مسلم چون شخصی نیت روزه ورشپ کند باز در آن شب  
از آن نیت بگردد و آن روزه بر ولازم گردد و بماند جوابی اذ انوی فی اللیل تم رجم فیہ  
صح الرجوع خزائن الفتاوی مسلم بول الهرة لا یكون نجسًا لعموم البلوی و بہ اخذ الفقیہ  
ابو الیث ومن منیة الفقهاء ان هذه المسألة فی الهرة الذکور اما فی الانثى ونحوها لا یحکم  
امنیة مسلم اگر شخصی بر دیگر غلہ چون جو و گندم و غیره قرض وارد باجل معلوم و بوقت  
اجل غلہ یا نیت نشود قاضی تا فضل بگیرد و راجعت و ہر عجب انہ فی المسألة مسلم اگر کسی غلہ  
را وطی کند گوشت آن بہائم خوردن شاید بماند جوابی بد اما صرح آنست کہ وطی کنندہ خود  
بنحو و بخورد و دیگران بخورد تحفہ الفقہ و اختلافواہل یحوزان یا کل منها ہو و غیره فقال  
ابو حنیفہ رحمہ لا یأکل هو منها و یا کل منها غیره وقال احمد رحمہ لا یأکل منها ہو و غیره و لا یأکل  
الشافعی رحمہ و جہان قال مالک لا یأکل منها ہو و لا غیره و یحرم اکلہما علی الاطلاق  
الایمہ مسلم و اختلافوا فی رجل کرہ رجلا علی ان یقتل آخره فقال ابو حنیفہ رحمہ یحب  
القتل علی المکرہ دون المباشرة قال مالک و احمد رحمہما علیہما یقتل المکرہ و المباشرة فقال  
الشافعی رحمہ یقتل المکرہ و فی المکرہ روایتان و اختلافوا فی صفة المکرہ فقال مالک رحمہ  
ان کان المکرہ سلطان او متغلبا او سیداً مع عبدة افید منها جميعاً الا ان یتکون العتید  
جميعاً جاہلاً بخبر سیم ذلک فلا یحب القتل و قال الباقر یحب الاکراه من کل  
بن عاتقہ اختلاف الایمہ مسلم بعد صحیحین احمدی ابو یوسف و فضل نسبت گراہل علم و تقوی را  
گفتہ اند کہ اولاً و خلفائے راشدین نیز تہریب پدران خود فضیلت دارند بر فرزندان و دیگران  
چون فرزندان ابو بکر صدیق بر فرزندان فاروق و فرزندان ابو بکر بر فرزندان عثمان و فرزندان  
ابو بکر بر فرزندان رضی اللہ عنہم بر فرزندان بی بی فاطمہ زہرا رضی اللہ عنہا فضیلت دارند بر دیگران  
نسبت بر رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم دارند اعتماد مسلم المستحب ان یجوز النکاح مع امرأۃ راس  
کل شہر لدفع شہمة النبوة الحاصلة عن التکلم بکلمة الکفر و اللزوم ان یصیر وکیلاً من امرأۃ  
تزوین نفسہا بحضور شہدین کما وقع فی قلبہ شک و شہمة فتاوی زندوسی اما و مشکلاً  
عذر خانی آورده است کہ مہر دیگر مجبور این عقد لازم شود پس باید کہ اول ہمان مہر اولیہ را از خود ساقط



کند یعنی بخشش کند از زن بعهده بران مهر عقد بند و اگر زن نه بخشد حیل است که گوید مریزان  
 از زن حقوق خود را بمن بخش چون حقوق نه بخشد مهر نیز یکی از حقوق باشد و بخشد شود مسلم  
 زوج کردن مسلمان یعنی آنکه بغیر کلمه چیز دیگر نداند و میوه و ترسای و گنگ و کبود زن ضمیمه

نما کرده حلال است و علیه الفتوی اکثر العباد و يجب ان يعلم انه اذا كان في المسألة وجوه يوجب التكفير

ووجه واحد يمتنع التكفير فعلى المفتي ان يميل الى الوجه الذي يمتنع التكفير ليحسن الظن بالمسلم

ان كانت نية القاتل الوجه الذي يمتنع التكفير فهو مسلم وما كان خطأ من الالفاظ الا يوجب

الكفر فقاتل مؤمن على حاله ولا يؤمر بتجديد النكاح ولكن يؤمر بالاستغفار والرجوع عن ذلك

ذخیره مسلم رحمه رجل قال لاخر خرق ثوب فلان فالضمان على لادی خرق لا على الامر خلا

اذا امر غيره ياخذ مال الغير فالضمان على الاخذ مال الغير فالضمان على لاخذ ولا رجوع على الامر

حیطة مسلم اذا سال الماء من زم النائم فاصاب الثوب طاهر سواء من ماء الفم او منبتا من العرق

لان الغالب ان الماء الذي يخرج من الفم حالة النوم متولد من البلغم فيكون طاهرا كيف ما كان

عند ابی حنیفة وحمد رحمهما الله وعلیه الفتوی واقعات حسنا فی مسلم البقار اذا نزلت البقار

على يد اجنبی يحفظها هل يكون ضامنا قال ان تركها مدة يسيرة مثل ان ياكل ويشرب يقول

او يفيض او يتوضاء وخذ ذلك لم يضمن لان هذا المقدار عفو فضول اشتروا شئ وورثا

قرآن خوانی محارو که اگر خواب کرد و بهائم از او غاشب و بعیث از او هلاک شد چون شیر خورد و یا

وزد و بر و بقار ضامن باشد مسلم تعزیر کردن کسی را به مال جائز است باین جواب جائز

است بطریق که قاضی مصلحت بنیاد ماورین سه امور لازم است که مطلقا تعزیر نکند اول در نیک

شخصی مسجد حاضر نشود بر آن شخص اوقات صلوة دوم اینکه شخصی برای کندی در آن حجر حاضر نشود سوم

در اینکه شخصی در صف قتال شکست او کند دستور القضاة فالد لا خرقة پوشانیدن و بجز

داون مریدان اجازت است اما مرید شخصی باشد که هرگز در خانه او نشو و مجبور صادر نشود و الا آن

مرید باقات و بی و دنیاوی و هلاکت اموال گرفتار شود منقول است که حضرت رسالت

پناه صلح را سه خرقة تبرک باصحاب رسیده است یکی را با جادر خود و همراه پاره پاره کرد بهر یکی از

صحاب تبرک و آن خرقة که در شب معراج آورده با میسر المؤمنین علی مرتضی داده بود و خرقة دیگر

با اویس قرنی فرستاده بود و معلوم باد که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم اویس قرنی را  
 ندیده بود بلکه اویس قرنی بغیب بدو ایمان آورده بود و مهتر جبریل را و را خبر کرده بود و گفته  
 رفته به یمن و نوشتت اصحاب و گفتند یا رسول الله رفته به یمن شستن شکار بسیار میل است  
 چرا گفت اِنَّكَ اَجْدَرُ فِیْهِ مِنَ التَّحْنِیْنِ مِنَ الْیَمَنِ **قصه اوانس** که درین شهر بیت قرن  
 نام در آن شهر بوده زنی بود پس در دشت اویس نام اما از کفاف هیچ ندانستند چون بحث  
 نبوت رسول صلی الله علیه و سلم شنیده اند هر دو بغیب ایمان آوردند و همیشه صائم الکدر بودند  
 و این پیره زن بنایت پیری رسیده بود اویس از محبت رسول الله هرگز آرام نمیگرفت  
 اما از خدمت مادر خلاصی نمی یافت و روزی اشتربانی می کرد و شبانگاه دوانان جوین حال  
 می آورد و هر دو بدان نظاره می کردند و آوروه اند که درین رگ گان اشتراک می خوردند اما او را  
 در تمام روز عبادت الله می کرد و رگ گان اشتراک را و رعایت و پاسبانی و مراعات می کردند  
 آوروه اند که چون از شهادت دندان مبارک رسول الله صلی الله علیه و سلم شنید  
 معلوم شد که کدام دندان باشد تا بموقت او دندان خود را نیز بکنند و بشکند اما با احتیاط  
 همگی دندان خود را کشید باز بر وی پدید باز بکشید بکنند تا بهفت پاره دندانش باز می رسید و می کشید  
 چون رحلت حضرت قریش فرمود که این خرقة مر درین مطنفی و فاروقی روا کنند و با او را  
 قرنی بدین تا بهر که اویس پوشانند از او باشد و کیفیت احوالش معلوم کرد که چنانچه چنین  
 میداشت چون ایشان بر سیدند در قرن جو آنان اویس نام بگری بودند که در حسابی آمدند  
 بعد از مدت شخصی بایشان بیان کرد که درین شهر اشتربانی اویس نام هست و او صاف حمیده  
 او بیان کرد ایشان گفتند که همان باشد بعد از ملاقات واقع را باز نمودند اویس گفت خرقة را  
 در میان بنهم تا بگردن هر که در آید از او باشد گفتند بهتر است حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم  
 فرموده است که هر که این خرقة را پوشد شفاعت هست مراد و نیا بجا آرد چون در میان نهادند  
 خرقة بالا پدید و در گردن اویس آویخت اویس در حال از سر بکشید و بوسه کرد و نهادند  
 اول شفاعت را بجا آرم از ایشان فرزند رفت و غسل کرد و بعد از دو گاه سر بسجده نهاد  
 و تفسیر آواز داد که اویس نصیحت رسول الله را بپوشیدم سر بالا نکرد و باز تفسیر آواز داد

کہ دو حصہ بہت را بنو بنی شیم ہنوز سر بالا کر دیا زمتھے آواز داد کہ بمقدار عدد و شیم کو سفندان  
 صفاء و مناسبت را بنو بنی شیم و صفاء و مناسبت را بنو بنی شیم کہ ایشان را کو سفندان  
 ہنوز سر بالا کر دیا چون از آمدن او ویر شد فاروقی و تھنی رخ ہر دو در عقب دروان  
 شد ہر چون ادیس شکستہ یو ایشان را شنید سر بالا کر دو گفت ای امیرین اگر شما آمدہ ہو  
 بودید حق تعالی تمام است رسول اللہ زلمین جو بنی شیم پس در خطرہ پہچ احد نکر دو کہ ادیس  
 فضل از خلفای راشدین بود از ان خرقہ بدور سید زیرا کہ ابن الطاف الہی بود گلے بر کار  
 میشود و گاہی بر اصغر و از ادیس ترقی سلسلہ از ان کا ند کہ خرقہ بخد مت نہ آورد و در خیر  
 است فی العلوم آورده است کہ گاہ گرفتق نیز فائدہ کام دارد حتی کہ در عرصہ عصمت بیان  
 او و میان دو رخ ہنوز صدوق پیدا شود کہ ہر خرقہ این دنیا بودہ باشد و معلوم یار  
 کہ ہر سلسلہ تعلق با بویکر صدوق دارد گاہ او یک ترکی جو باید و گاہ فاروق دو ترکی جو باشد  
 و گاہ ذی النورین سہ ترکی می باشد و گاہ تھنی چار ترکی می باید بدان ای فرزند  
 کہ پہچ احدی را نرسد کہ انگشت تعرض را نہ کند را نہ در شجرہ چرا اسمای اولیا را نہ نوین  
 بعد از اکرم کرم رسول اللہ و ہم معظم واجب تعالی می آرند زیرا کہ مقصود اصلی با جز این نیست کہ  
 این اسماء را شفع آریم بدر گاہ طہ نزل تا امور کلی با طریق اسہل و اجمل سر انجام یابد پس چون  
 زبانہا را ملوث است از گناہ اول اسماء اولیا را نہ را یاد می کنیم تا لائق یاد کردن اسم خلفا  
 راشدین گردیم و چون اسم ایشان را نہ زبان را نیم زبان با پاک می گرد و تا مستحق ذکر اسم نہ  
 رسول اللہ گردیم و چون اسم او را نہ صدق دل و یقین نہ زبان را نیم زبان با پاک نہ گرد تا ہم  
 ذات واجب الوجود نہ زبان را نیم نہ را کہ رسیدن بدر گاہ طہ نزل بے ہمراہی سواران نہ  
 محال است و دیگر آنکہ گفتہ اند التاخیر یعنی التعظیم و دیگر آنکہ اسماء معظم چون درخت اند و ابواب  
 چون برگ ہر چند برگ سر بلند می و رو بہ او دار و اما ازین رو کہ قیامش بد رخت بہت پس  
 در نظر ادبے بہای دار و نہ را کہ باب درخت برگ را نہ رسید و رو بہ انیش کشیدہ و عوام الناس از  
 درخت بہ برگ منور و نہ را نہ و نہ را نہ کہ برگ را نہ بہت نیست بخود و برگ از درخت پس متفرق  
 باین سخن چون ضرور بہ برگست و وجہ تقدیم ایشان از نہت تا شخصے برگ را بنید نہ و یک

سایه آندخت سجود یعنی تا اولیاء شفیع نیار و تذکره شریف اسم ذات نرسد و اللہ تعالیٰ اعلم  
 مسکنه رجل علیہ دین ففسخ حتی مات قال شداد رحمہ اللہ ان کان الذی یمن مبیعہ او قرض  
 لا یؤخذ بہ یوم القیمة وان کان غصباً کان ماخوذاً قاضیان مسکنه لایکرة الکلام عند  
 الادان بالاجماع ای للسامع فتاوی کامل من تکلم فی الادان خیف علیہ من زوال  
 الایمان هذا محمول علی المؤمن دون السامع خزائن الجلالی مسکنه اذا اشتری شیئاً فصار  
 مغبوناً فیہ قال قاضیان ابو علی النقی له ولایة الفسخ وهما اختیار الامام ابی بکر و قال  
 القاضی جمال الدین اذا غر البائع بان قال قیمته بهذا المقدار فلا لایة التسخن محیط مسکنه  
 نام خداے عزوجل بجز بانی که بایکند حلال باشد و بیجه ابو فرضی الله عنه را پیر سپند که اگر گل  
 یاد و سرگوسفند بکند و گوسفند جز آن زنده ماند فرج کردن او شاید یا نه جواب شاید بیان  
 دو سینه و ورقهای خوانده ام نیز چنین آورده است و در نقطه گوید که اگر گریه سرگیان را و  
 تن جدا کرد و او مجربند بفرج حلال نشود و اگر سرگوسفند بششیر و یا بکار و زو جدا کرد و خوردن  
 حلال باشد لیکن فعل مکروه باشد اگر در وقت بسمل کردن مرغ و گنجشک را سر از تن جدا شد  
 از سبب تیری کار و او را بخورد و سر و ران خورد پیش از آنکه حیوان را بسمل کند مرگوست  
 پائے از حیوان برید مگر پوست را گذاشت معنی در آن و بعد آن گاو را بسمل کردند انگاه پوست را  
 از آن حیوان چون گاو و گوسفند و غیره بامید و آن عضو را جدا کرد حلال باشد آن عضو را  
 بخورد لفظ عربی نیست العضو البان یجلده جل مذبوحه سے مذبوحه سوو کمپه وزن  
 سنت است بوقت فرج باتفاق و اگر سے مذبوحه تقبله کند مکروه باشد ولیکن حلال باشد  
 اکل آن کفایة الاسلام مسکنه شخصی بقرضه از خود دست دراز کرده بود که تا قرض من ادا  
 کنی ترا نخواهم ماند شخصی دیگر در آید و از دست او خلاص کرد اگر بطریق کفالت و ضمانت  
 خلاص کرد قرض کننده طلب کند اگر بزرگ ضمانت خلاص کرد قرض از قرضه را طلب کند  
 کفر الاتفاق و رجحان الاسلام قاضی شمس الدین مسطور است که روزی شیخ شرف الدین  
 شیرازی قدس سره از حضرت قاضی شمس الدین سوال کرد که یا شیخ مشکلی دارم در اینکه سبب  
 وجوب سجده نماز و وقت چه چیز باشد قاضی گفت ای قرینه معلوم باد که این سجده خالی از



امریت یا روقصه و عید است و یا قصه و عید پس اگر قصه بود عید است سجده برای شکر و عید است  
 و اگر قصه و عید است سجده از برای خوف خداست مسئله لایحوز احدان بدخل فی ولایة  
 الخیر المنازعہ معه واخذ مملکتہ و ما له لان فیہ ایقاظ الفتنة النائمة قال شیخ الامام حسام الدین  
 رحمہ اللہ علیہ من ایقظ الفتنة فعلیہ لعنة الله والملائکة والناس اجمعین قال ابو عبد الله الحاکم  
 رحمہ اللہ علیہ من دخل فی ولایة الغیر مع عسکر القاهرة المنازعہ واخذ مملکتہ و ما له بلا موجب  
 یمتنع عن الایداء بقول الجمهور یجب القتال ویقاتل بكل ما یقاتل به مع اهل الحرب کالرجل  
 بالنبل والمنجیق وارسال الماء علیہ والیہ والقاء الحرق علیہ واخذ امواله واسبابہ ظلماً وجر  
 له وعبرة وتنبیہاً للخیرة وقال شیخ الامام العبد الجبار الحکیم الزاهد الامام الاجل برهان الدین  
 الواعظ وهذا بالاجماع اما التصرف فی امواله واسبابہ ظلماً فقد قیل ان یدباح وهو الصحیح وان کان  
 القاهر مسلماً او ذمیاً والمقهور حریباً یزول ملک عن امواله بالاستیلاء وبقهرهما وان کان ذمیاً  
 لا یمکن القاهر اموال المقهور وکذا اذا کان مسلمین لان اموال المسلمین معصومة لا یمکن بالقهر  
 والاستیلاء لا یجوز التصرف فیها وهذا اذ لم یکن بادیا بالظلم اما اذا کان بادیا بالظلم فعلیہ لعنة  
 والملائکة والناس اجمعین یباح اخذ اموالهم واسباب ظلمهم والتصرف فیها دفعا للفتنة القائمة و  
 حرز العالم قال ابو مطیع لما افتی ابو یوسف رحمہ اللہ علیہ بحمان اخذ مال البادی بالظلم والتصرف  
 فیہ اخبر بذلك ابا حنیفة رحمہ قال الجیب مصیب کان یخبر بن الحسن رحمہ اللہ عنده ولم ینکم  
 بشئ وکان هذا منهم بالاجماع فتاوی غرائب مسلمة البیضا اذا خرجت من الدجاجة الملیة  
 اكلت وكذا اللبن الخارج من ضرع الشاة الملیة فتاوی سراجی مسلمة من رای فقیروا فی المسجد  
 اغنی وراح فی بیتہ واکل الطعام فکانما اكل لحم الخنزیر ودم الحیض فتاوی خانیہ مسلمة  
 مال شخص مسلمان چون اسف گاو و اشتر و گوسفند و غیر ذلک بغیبت از صاحب مال میر و فوج  
 کردن آنرا شاید و اگر فوج کرد و ضامن باشد و او رتخفه ملکی می آرد که اگر فوج باریانت بود که از  
 هرگز بدی و حرام خواری صادر نشود باشد بزنج کردن ضامن نباشد و معلوم باد که  
 این خطا فی ورنج سواشی ماکولات است کما امر افاق کردن خرد و اشتر و کلب و غیر ذلک اگر  
 آن را بخر یا دریافت باشد و یا باریانت بخر تقدیر ضامن باشد مسلمة چون غسل بلیت

پاک کرده شود باین جواب پاک کرده شود باید که آوند غسل را با تسبیح پاک کند و آن غسل را بچوب  
وزن کند و آن جائے را نشانه کند و بمقدار سه آب بر آن اندازد که اگر آن چوب شستن  
می بود بر آن آب شستن میشد و بچوب شستن تمامه می شود و غسل باقی ماند چون بوزن آب  
چوب رسد باز بر آن مقدار آب دیگر اندازد و بکذاست که آب را در و بسوزاند پاک گردد و نقل  
مجموعه سلطانی مسئله کل در آنچه زید دراز گوش خود را فروخته است به خالده بیج فاسد  
و این دراز گوش در دست خالده نقصان یافته است به فتن سماویه شرعاً درین صورت  
رسد زید را که این دراز گوش را از خالده مع ارض نقصان بگیرد و باینجا چاب رسد و کذا

اذا كان النقصان بفعل المشتري وذكر في بيع الخلاصة وان كان يفعل الاجنبى

فالبائع بالخيار في الارش ان شاء اخذ ومن الجاني لا يرجع على المشتري والمشتري يرجع على

الجاني كما في الفحص ذكر في القنية في باب البعير الفاسد اشترى جارية بشراء فاسد ونقص

عند المشتري يردها ويرد ما نقص ولو ولدت يردها وولدها ولو قفأ عيبها يردها ونصف

قيمتها لانه مضمون بالقبض والادوصاف يضمن بالقبض فتاوى قران خانی مسئله اگر در

شیره موش نقد و بمیرد باید که موش را بکش پیش از آنکه رخیته شود و باینکه آن شیره را تا آنکه

خمر گردد و بی از آن خمر را سرکه کند حلال میشود و فی الخزانة مسئله سرکه شراب شرع است و سرکه

حاصل میشود باینکه نمک در خمر اندازد و در پیش آفتاب ببرد و باین خود سرکه شود سرابی فاکد هر که

این اسم را بوقت چاشت از بر او دفع دشمنان بقتل او و بچوب از بار بخواند آن کار را بکفایت رسد

درین کار سوگند فرموده اند که بهر یک نباید گفت و اگر نه عالم فتنه گیر و این سریت که در پیشانی

نهتر غزائیل نوشته است اسم این است یعنی درین حرفهای آ- ق- ذ- ل- مر که کنیز خود

بنیادم خود کج کج کرد و مهری نکرد لازم شود باین جواب نه و گفته اند که هرگز لازم نشود عجیبه

المسائل مسئله تزویج کردن زن را ببحر و نکاح کردن برود و مهر لازم شود چگونه باشد حل مشکل

این است که این شخص است که زن را میبندد و درین آن زن را بر سر زن نکاح کند برود و مهر لازم

شود یک مهر می که در همین عقد نامیده بود و دیگر مهر که بسبب آن لازم شده است زیرا که چون زن

زنا قبل از خروج و ذکر نکاح کرد حد ساقط شد پس فدیه حد مهر مثل لازم می شود مسئله در حد

زنا با امرأة فتزوجها ونكحها بطنها فعليه مهران مهر مثل بالزنا لانه سقط المحدثين تزوجها  
 قبل تمام الزنا ومهر اخر وهو المسك بالنكاح عجينة المسائل مسئلة في الفتاوى اليدوي  
 سئل عن علي آء بنار عن رجل جاء في مجلس فلان وحلبس فوق التعل علم بالعبادات مثل  
 الصلوة او الزكاة والجه والضم والحيض والنفس هل يجلبه شيء ام لا فاجابوا بان هذا  
 على اربعة اوجه استخفاف او حقارة او اهانة او مزاج ولو تقدم على وجه الاستخفاف طلقت  
 امرأة ولو على وجه الحقارة او الاهانة يكفر ولو كان على وجه المزاج يعز زوجه شر والفتوى على قولهم  
 في زماننا روضة العلماء مسلمة وركن آردوه است كدر حد ترقص صلح بمال جائز است اما در حاشي او  
 مے آرد ك صلح همچنان كند كه اگر ده درم سرقه كرده باشد به برابر او پنجاه درم از درو طلب كند تا تاوان  
 كچه بر پنج ميشود وغير او را تنبيه بود و او را خا فدي دست بر بدن ساق مے شود مسلمة الصلح  
 آردوه است كه بهج و شراب چند نوع است يك نوع احرام است چنانكه گوشت كه دروكر مان افتاده  
 باشد زيرا كه بجز افتادن كرم گوشت حرام ميشود و يا چون خوك و يا خمر و يا حرام الاصل زيرا كه در  
 عجائب الخرائب آردوه است كه اگر بائع مشتري را گويد كه اين چيز بدان شرط مي فروشم كه غاري  
 است يعني ملك غير است بخرقه و يا بجنب گرفته ام و يا شخصي حرام الاصل است كه من بعد شمارا را  
 مارجوع نباشد و آن چيز در ملك مشتري هلاك شود و يا خود را كرم مشتري را رسد كه من خود را  
 از بائع باز گيرد و اين چنين بهج مطلقا روا نباشد و نوعي كير فاسد است و فاسد را دور  
 است كير كير او بخص قريبي يك رسد او بصل چه اگر احد متعاقدين قنخ كند شايد كه چنانكه گوشت  
 كند و بوي شود كه روه شود نه حرام پس اگر قنخ كند شايد و اگر طبع سازد بهج روا باشد و يا چون كند  
 لبن بپزد و رفته مے سرخي آردوه است كه اگر شخصي شير را بپزد و بپزدان شرط كه باز  
 شير را از ماده گا و دو شيره بدهد بعد از مدت احد از متعاقدين قنخ كند دين كه برابر اين شير  
 بمن غلبه بدهن حكم شرع او را غلبه رسد پس شير را بشير و ادن روا باشد اما با فساد اما در  
 قنخ در مكي آردوه است كه شير ماده گا و را بر شير بزد و گو سفيد بد بپزد و بپزد و بپزد و بپزد  
 و نوع دوم بهج كروه و آن بهج جائز باشد اما اتم كرو چنانكه شخصي در شهر خود غلبه از شهر خود جمع  
 كند و باندگران به هم گران بفرود شد و يا شخصي بپوشد كاريان آيد و نخب آن شهر را كه بپوشد

بنمایند چون نیک بد یعنی نیک خواهی کار و انیان کند و یا چون یک کس بیج را سر انجام داده باشد دیگر و در میان در آید و یا در وقت افان جمع یعنی بعد از ان جمع درین صورتها بیج کند چنان باشد اما آن شخص آثم گردد و مسئله گواهی حربی بر حربی دیگر رواست با اختلاف ملت ایشان و گواهی حربی بر ذمی و گواهی ذمی بر ذمی رواست با اختلاف ملت ایشان و گواهی اعرابی و روستائی بر شهری و گواهی زیر اگله حروف نمونده بجای آورد و گواهی شهری بر اعرابی رواست و گواهی اعرابی بر اعرابی دیگر غیر رواست زیرا که در ان ولایت چنانند ایشان یافته نمی شود و نسخی مسئله اذا دعی عیب بالذباب

ثبت حتی یقیم البنیة وان اقام بنیة العیب ینبت العیب ان قال البائع ان مات علی عیب الذباب فهو علی یرث علیه وان اقام بنیة علی ذلک لان البائع غیره علی ذلک

الصحيح ان عیب الذباب ینبت لانه لا یعتبر وقت ضربه قبل یغرب وقت الشتاء وقيل وقت الصيف وقيل وقت الربیع شرح هداية مسئله چون مسافر در نماز چهارگانی با امام مقیم اقتدار چهار رکعت را تمام کردن بر فرض میشود و اگر بر قعدہ اول نشست نماز شمس شود اگر در شمس اول اقتدار کرد نیز تمام کردن لازم بود و اگر در شمس آخر اقتدار کرد نیز چهار رکعت را تمام کردن لازم بود و مسئله آورده اند که روزی نزد من رسول الله حاضر شد گفت یا رسول الله شوهر من دوستی ندارد گفت بنویسد که از ما مشرکان به پرسیزی بگذارد که من گفتم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم همین جواب داد پس از ان گفت یا رسول الله من حق او چیزی کرده ام از ان پس من دوستی او را بر من فرستد حضرت رسالت نهاده بنحیه در شتی و اعراض فرمود و او را از پیش خود دور کرد حتی که آن زمین که پر و استاده بود از ان نیز بریده انداخت پس گفته اند که اگر شخصی اندک و پیش از سحر و است با شریک اگر پس را با در خود مهربان بکنند از روی سحر کس کا فر گردد و قاتل او در مسئله اگر کسی از جهت پریان چنان نهد و یا از جهت ایشان مرغ و یا گو سفند و غیر ذلک را بکشد و یا گوشه ریای تاج غروب را برود و ان تمویذ نویسد پس آن کا فر میشود و زلش لملاق میشود اگر تمویذ نکاح کرد فیها والا همیشه زنا کار است تفسیر علامه یعقوب مسئله پوست بز خانه درون و



باشد بستان ابو الهیث سمرقندی مسئله در دلیل الحارثین بطورست که چون آن شهید را  
 نزدیکی حاصل نمیشود در آن میان بهتر چیز بل پاره خاک از موضع مدفن آن طفل میگیرد و در رحم  
 زن زشته است که آنرا ملک الارحام میگویند بپست آن میدهد چون از طرف مادر و پدر آب در رحم  
 قرار میگیرد آن خاک بدان آئینه و در دست چهل روز در دست بالیدن گیرد یعنی نه پیغمبر میگردد و بعد  
 فرشته دیگر از دست او میگیرد و مدت چهل روز میمالد تا اندامها بپوست میشود چون گوشت پست  
 و استخوان عروق پیرا حضرت عزت خطاب میکند که ای کس فرشته سرش جیبا کن و فواید اکل و شرب و کلام  
 و سمع و بصر و شمع و ذوق و روغن و محرم و پاپیایش است کن بقوت شعی من میدهم و دستهایش است  
 کن و قوت بطش من میدهم بعد از ترتیب جمله اندام مدت ده روز همچنان افتاده باشد بپس روح  
 بعد از آن گفته اند که حیات بمنزله سبیل طی است هر چیزی را که نجس میکنند زنده میشود پس اولی  
 او زنده میشود بعد از آن هر دو گرده در روده زنده میشود که این ارواح باقی گویند بعد از آن غنی  
 است میان جگر بند و روده که مخرج نفس از پست بدان راه حیات بالا میرود میکند و نفس پیدا  
 میشود پس این هنگام حیوان نام می یابد بعد از آن فرشته است که آنرا ملک الارواح میگویند  
 ارواح را داخل میکند که آنرا ارواح نفاقی و جاری گویند که سمع و بصر و ذوق خاصیت او است  
 طفل در شکم مادر بطرف ناف میباشد یعنی پشت او و بطن او و بطن او و بطن او و بطن او  
 می باشد و پس در تهیید او علی رسو و باری آورده است که نفس در است و ارواح بعد از آن  
 در حالت خواب ارواح بیرون می آید و در حالت بیداری داخل میشود و در وقت موت هر فردی  
 میروند طواف مرقدان را که نزدیک ایشان ارواح و نفس خردی نیست و منقول است که چون  
 ارواح در رحم می آید چهار خط را همراه می آید و یکوا اجل که مقدار کند آنست که شهور و ایام عمر  
 او باشد و در همان ساعت اجل و منقبض میشود کما قال الله تعالی إذا جاء أجلکم لا تأخرون عنه  
 ساعة ولا یکسبون دونه یعنی مقدار پایی گرفتن و پیچیدن پیش نشود و اما نزدیک اعتراض تفویض  
 باجل خود نموده باشد چه اگر قاتل بخشی مدت چهل روز زنده بود و اما نزدیک اهل سنت و جماعت  
 این قول محض کفر است و خطا و بیک رزق او زشته می باشد که مقدار کند آنرا و این شخص خود  
 و خطا و بیک رزق او زشته میباشد که مقدار کند آنرا و خطا و بیک رزق او زشته میباشد که مقدار کند آنرا و خطا و بیک رزق او زشته میباشد

دیگر مذہب او نوشته میباشد که این کس مفرج میرود و یا بهشت منقولست که اگر کودک  
 بعد از ولادت از است که او تا این غایت جمله امور غیب را یاد میدهد تا باشد مادرین حالت  
 فرشته محراب و پیشانی او را تحت میانه تمامه آن یاد و فراموش میکند از آن اندوه در گریه شود  
 منقولست که طفل بعد از ولادت در مدت چهار ماه گریه میکند و ران اشنا که الله الا الله  
 بیان میکنند و در چهار ماه دیگر <sup>در کتاب</sup> رسول الله را بیان میکند و در چهار ماه دیگر اگر مادر و پدر  
 مسلمان بودند میگوید <sup>اعفونی و اولادنی</sup> و اگر مادر و پدرش کافر بودند میگوید <sup>اللهم</sup>  
<sup>العن علی و اولادنی</sup> مسلم اگر طفل گریه کند باید که سوره لایلاف را نوشته در گلوش بند و آرام  
 شود مسلم به آنکه دیدار باری تعالی را دیدن راست و روزی خواهد شد بعد از دخول بهشت  
 مومنان را یعنی زنان اعدوان اخلاف مر اهل روض و حشویان را که نزدیک روض بخانه  
 بی بی فاطمه زهرا را زنان دیگر نه بنشیند و نزدیک حشویان که بخیر از بی بی عاتشه صدقه نه  
 زنان دیگر نه بنشیند و این قول آنها محض باطل است شرح عقاید مسلم در در مجالس آورده  
 است که زنی بود صاحب جمال از غایت گریه کردن چشمان او بے نور شده بودند و از و پرسید  
 که چرا گریه میکنی گفت شنیدم که فراس قیامت زنان او دیدار نباشد گفتندش که لضعیفه  
 این قول روض است لایل زنان را دیدار باشد گفت پس ازین قرار نسوم از گریه پر که  
 چشمان من از جهت دیدار او کور شده است مسلم چون شخصی چهار زن را داشت باشد  
 زن پنجم را نکاح کرد و نخواهد روا باشد یلنے جواب حیلہ آنست که از زن اولینہ که آنرا او  
 بعقد و آورده باشد از آن اولن خواهد اگر از آن دو بعد ازین هر چند زن آن که بکشد لای الی انما  
 روا باشد و این روایت در مشکلات حذر خانی مسطور است اما معنی را شاید که این مسلم  
 را برداشته اند زور آور بگذرانند بعد از آن فتوی دهند مسلم رجل نوى السفر فی رمضان  
 وهو صائم فقبل ان یخرج من العمرات ان اكل علیه الکفارة فتاوى سراجی و قان خوا  
 مسلم شخصی بدست کفار اسیر شده بود و نمیدانند که ماه رمضان کدام باشد پس تشری کرد  
 یک ماه را روزه داشته است شرعاً اگر تشری موفقت افتد روا باشد یلنے جواب باشد  
 اما اگر معلوم شود که آن تشری قبل از رمضان بود و یا بعد از رمضان بود نیز آن روزه محسوب

باشد یا نہ سیاح روا باشد قرائت قرآن خوانی مسئلہ مستاجر را روا باشد کہ در ہمتا جہ را بزند  
 صلوات علیہ اہل بیت علیہ السلام اگر زہد و پاک شود ضامن باشد و همچنین بکشیدین لگام عقب بلکہ آواز بخندان  
 میکند تا بمیرد و عمدہ ہا بضرر متعاد ضامن نباشد و اگر بکار بیت را بزند نیز ضامن شود با اتفاق اما  
 اگر دہ را مرد و کرد و در غیر موضع متعاد بزند و ہا پاک شود و باجماع ضامن شود و فتاویٰ نوادر مسئلہ اگر  
 شخصے اصل الحرز قہ در پیش کیے عہد کردہ کہ کسوت و طعام را بمن دادہ باشی و من بندگی شمار قبول  
 کردم کہ قدیم الایام پیش شما باشم و بعد از مدت آنکس خواہد کہ از پیش من بیرون رفتن تواند باز چو آن  
 تواند و آنچہ از طعام و کسوت بجای دادہ است آنچہ آنکس کہ دہ بہت ہر دو برابر پیشوئند و بیچہ آنکس  
 دیگرے چیز طلب کرد لعل از تار خانی مسئلہ در فتاویٰ افتخار آورده است کہ در سفر نیست را  
 قصر نیست زیرا کہ در ایتیان و ترک مسافر مخیر است و قیل ایتیان در حال نزول و ترک در حال  
 رفتن و رفتن طہیری و خلاصہ بنایتے تحت دانستہ نقل صلوٰۃ یا چینی مسئلہ مکروہ بہت لعل  
 باہل ہوا و بدعت کردن چون جملہ و قدریہ و روا فضیہ و خطابیہ و شہیدیہ آنکہ قرآن مخلوق  
 گوید اقتدا با ایشان مطلق درست نیست نقل از چینی مسئلہ مکروہ بہت تکرار جماعت  
 کردن مسجد کاہل آن مسجد از جماعت گزارده باشد و این در صورتے مکروہ بہت کہ قوم آخر  
 از قوم اول اکثر باشند اما اگر یکے یکے و دو بیک گوشہ باشند مکروہ نباشد و در جامع صغیر خالی گتہ  
 است کہ این جملہ در صورت نیست کہ آن مسجد و شارع عام نباشد تا اگر در شارع عام باشد تکرار جماعت  
 با ناک نماز و اقامت مکروہ نیست زیرا کہ امام معلوم و معین شرط است از پراکندہ اہمیت و این جائے  
 معلوم نے نقل صلوٰۃ یا چینی مسئلہ نماز گزاردن بر فوق مسجد مکروہ نباشد اگر جائے یابد و مسجد  
 و اگر جائے نیابد مکروہ نباشد نقل از چینی مسئلہ چون نے وفات یابد یا بد کہ موہلے او را در دو  
 گیسو کرد یکے را بجانب راست بر بالے قتیض بر فوق صدر او ماند و دیگر را بجانب چپ همچنان کند  
 سوال اگر مرے موٹو داشتہ باشد او را چہ باید کرد و گیسو کردہ همچنان بطریق مذکور ماند  
 بزبانے شود و اگر دو گیسو کردہ متعاقب او ماند آن نیز تشبیہ بزبان میشود از آنکہ زبان را ہم  
 دو گیسو کردہ باشد و ہر دو را نیز دو پیشو و اگر بر سر پہچیدہ ہا نہ آن نیز قلب مروض میشود و پس چہ باید  
 کرد جواب باید کرد کہ موہلے مرد را سہ گیسو سازد یکے را پس پشت در زیر یک نقل

نهند و دیگر را در زیر و دیگر کتف او بند و سوم را در زیر پشت او پیرا بر گردن بنهند نقل آن  
 خلاصه الفقه مسلم اگر کسی کالای خرید یا بدهد و در آن روز خیار کرد و بعد از آن اگر تصرف  
 کرد و در آن مبیعه چنانکه اسب بود بر شست و یا سوار بود یا در کرد و یا ماده گا و بود و بشود  
 یا کینک بود و طی کرد و یا بوسه داد و شهوت یا اورامس کرد درین حال همه جائز و در خیار  
 باطل باشد و هیچ جائز و لازم آید و نتواند کرد و نیز اگر کینک بشرط بخرید پس کلیله پیدا  
 بطریق که زمان دانشد و طی رد نتوان کرد کفایت الاسلام **باب** در و استن  
 راه فقیری هزار و یک منزل است و چهل و چهار مقام است **باب** اندر بیان خرقة  
 سوال اگر ترا پرسند که خرقة چیست و چند معنی دارد جواب بگو که خرقة پوشش بر پنج  
 معنی اطلاق کرده اند اول خرقة اصل است که کم یزل خواست تا کسوف خلق بر موجود است  
 پوشاند قوله تعالى اذا اراد شيئا ان يقول له كن فيكون آفرینش خرقة اصلی است که هر

دو عالم را پوشاند و خرقة دوم عرش و خرقة سوم زمین است و خرقة چهارم لیل و نهار است  
 قوله تعالى وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا و خرقة پنجم بیم است

**باب** اندر بیان خرقة اصلی پرورد و وجه است آورده اند پس جمله موجود است  
 از کتم عدم بصر است وجود آورده اند و این وجود معدوم بود چون ایشان را از نیستی هستی  
 آورده و این خرقة را بایشان داده است و نمیشی خرقة اصلی نام نهاده اند و این خرقة دوم عشق  
 است و این خرقة را نیز بوجود آورده است اول عشق را تا گفتن و یا پیر سیدان و تعلیم علم نشناس  
 و حاصل نشود و چون بر وجود وی آید که معلوم شود و دوم چهره نتوان داد که عشق نیست

قال النبي صلى الله عليه وسلم من اكل الطعام في بيت المصيبة في اليوم الاول تبرأ منه الايمان ومن اكل

الطعام في اليوم الثاني تبرأ منه الملائكة المقربون ومن اكل الطعام في اليوم الثالث فقد تبرأ منه

الرحمن قال النبي صلى الله عليه وسلم ان الله يرى من الذين ياكلون الطعام في بيت المصيبة قبل هضي

ثلاث ايام المراد بالهضي الاغنياء الناس لا الفقراء اذا هم يستحقون ويستحب لاطعام لاهل

المصيبة اذا لم يكن معهم فواحدة لان النبي صلى الله عليه وسلم اطعمهم على حمزة ايام التعزية واذا

كان فيهم نوح لا يبذلنا عانت على المصيبة وذلك مني فختار الفتوى ان اعزايها جائز الى



النبی ﷺ والسلام فقال یا رسول الله ان انبی مات والطعام یرسل مع الجنازة ما شاک  
 تلك الطعام هو حلال ام حرام فقال النبی ﷺ الله عظیم هو حلال وامر الصحابة باكله ولكن یكروه  
 ان کان بین القبری من تمجیدوا عظیمین ومن لم یاكل الطعام الذی یرفعون مع الجنازة فهو مبتدع ویتألم  
 الیهود ولا تمهم لا یرفعوا مع الجنازة ولم یاكل ایاها من مقدسی من الذخيرة الطعام الذی یحمل خلف الجنازة  
 یحمل كله لا المصيبة لیكون هذا الطعام لاجل حامل الجنازة فیحمل كله فی الملتقط لو حملوا  
 الطعام خلف الجنازة یحمل كله ولعمری البلی وقدر وقع فی بعض النسخة لا یباح اكله هذا الطعام  
 فهو مخالفة للنسخة المتقدمین والمتأخرین والحاکم بعدهم الا باحة المكروه ولا من زین وسعی الطحاوی  
 وسئل عن ابن عباس رفعه الله تعالى عنه عن الرجل یقوم باللیل ویصوم بالنهار ولا یخص بالجماعة  
 هو قال فی النار قال النبی ﷺ من منع میراث وارث حرم الله تعالى میراثه عن الجنة  
 فی تفسیر ابنی طالب الکرمانی ثانی **نور چشم** بد نظران هر کرا نظر برسد این نور  
 را نوشته محمد رسول خدا تعالی او را از آفت نظر امان دهد و سه مرتبه بر آن نظر رسیده بد بد نظر  
 رب العالمین شفا یابد **چشم** نیست بسم الله الرحمن الرحیم - اعوذ برب عیسی و شهاب  
 قابس و هجر یا بس و ما قاضی العین بال عین ردة العین الی العین فی کب لا حینة یا عظیم یا عظیم  
 یا عظیم یا الله یا الله یا الله برحمتك یا ارحم الراحمین **نور** عکبر مگر اگر کسی چشم تارک باشد  
 بیا روز پنج زعفران را و بساید و در چشم کشد با چوب سمره و آن و بعد از آن نزد چوبه بگیرد  
 پنبه آلوده کرده بالای چشم نهاید از آن و کلچ از گل کند و بالای چشم باند روشن گردد  
 بفرمان الله تعالی مجرب است **نور** عکبر مگر روشنایی تلخه ماهی و مشک و زعفران کف دیا  
 و چاکسوی این جمله را آس کند و با شهد آمیزد و در چشم کشد روشن گردد و انشاء الله تعالی  
**نور** عکبر مگر برگ سپند را بگیرد و بکوبد بهراه شیر کند در شب لاله علی الصبح و در دهن بگیرد و در  
 دهن و گزیده یوس و جمله علت بر طرف شود بچشم باری تعالی **نور** عکبر اگر کسی را دست  
 پلک عرق شود هم بدست و پلک عرق کم شود انشاء الله تعالی

# فہرست ابواب و فصول و مسائل و حکایات ارشاد الطہین

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۳	باب اول مشتمل بر چہار فصل	۳۰	کفار و کار کفر
"	فصل اول در توحید	۳۱	قصہ شیطان مع شیخ جلیل
۵	قرآن را مخلوق دانستن کفرست	۳۲	جبریل پانزدہ روز نیامده بود
۶	بیان عمل شیطان کہ مسلمانان ازین گدازند	"	سعی و شہ بار جبریل بصورت خود آمدہ بود
"	احوال ناپادہ و شیطان	۳۳	قصہ ہتر نوح علیہ السلام و وقیہ نوس
"	حال جن کہ بعد از دئی در توحید	۳۴	بیان صفت و فرخ
"	و کہ مضمون و جوانی شاہ توحید	۳۵	ہفت طاقت زہر عرش
۸	حضرت بائیزید بسطامی در مکرات موت	۳۶	قصہ رحم پیچہ بر بزرگ
۹	حکایت عشق رسول اللہ بحق تعالیٰ	"	قصہ رحم بزرگ بر کبیرک
۱۰	ذکر مصنف این کتاب یعنی اخوند درویش	۳۷	رحم بزرگ بر غلام
۱۱	بیان توحید باری تعالیٰ	"	ہفت شرط ایمان
۱۵	فصل دوم در بیان ایمان	"	تحلیل شیرہ جو کفرست
"	قصہ وجہ کلی	۳۸	بیان خمر خوردن
۱۶	ایمان مخلوق است	"	شہ پلیدہ غلہ
۱۷	اخلاص بچہار نوع است	۳۹	دخل در مسجد
"	قصہ شیخ احمد خضریٰ	"	سقوط جواب سلام
۱۸	ذکر خلیل اسد کہ آتش بر دگر از شدہ	"	سقوط حج دہین زمانہ
۱۹	در خبرست کہ سہ زمان حیات اند	۴۰	چند جا امام اعظم موقوف کردہ اند
"	قصہ امیر حمزہ رضی اللہ عنہ	"	چون از مسجد بیرون آید پیکر جسد بیرون آرد
۲۱	قصہ کشتی نوح علیہ السلام	"	عالمان کذب برائے دنیا پیش مالوکان روند
"	نیت نیک نیز بچہار قسمست	"	علم بے عمل دشمنی با خداست
۲۲	نقل شیخ شبلی رحمہ اللہ	۴۱	گفتہ بزرگمہر در صحبت عالمان
"	نقل حضرت طائی رومی رح	"	خاک گرفتہ از دیوار غیرے
۲۳	قصہ خالد بن ولید	"	حکایت اماماد سلیمان علیہ السلام
۲۴	قصہ ہتر موسیٰ و فرعون	۴۲	فضیلت عالم بزرگ
۲۵	حیوانات تسبیح بخت روند	"	قصہ مارون رشید
۲۶	قصہ خالد در خلافت حدیق اکبر	"	شفاعت چہار فرستہ حق است
"	بقا ایمان در چہار چیز	۴۳	ذکر مرید حسن بصری رح

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۵	بیان خالوادہ	۶۷	در حق کلمہ شہادت
۲۶	ہر کہ بغیر از ن کامل ارشاد کند	۶۸	در بیان آنکہ حد لازم نمی شود
۲۷	ذکر سید جمال و شیخ فرید	۶۹	نمرد و وقت اصحاب طلال بود
۲۸	مشاہدے گریہ کہ از خوف خدا کن	۷۰	چند خاصیت نمر و تر از جملہ گناہ است
۲۹	مسئله در بیان کمال ایمان	۷۱	در آغاز دو تمام سخن کلمہ
۳۰	دوستی باد و ستان حق	۷۲	قصہ ولی العبد
۳۱	باری و شفاعت پیر گیسو روز قیامت	۷۳	ابراہیم خواص دوازده سال در میان گشت
۳۲	برادر و خواہر و بنی گرفتار فائدہ دارد	۷۴	ثواب زیارت عالم و بزرگ
۳۳	قصہ مرثیہ کہ جمیع کرد و ناہماے صالحات	۷۵	ظالمی کہ خود و نہ کس گشت نہ بود
۳۴	بار و ستان حق دوستی کردن	۷۶	مناعت مالک دینار
۳۵	قصہ گریہ کہ بزرگے داشت	۷۷	سوال دل از جان
۳۶	عقاب انداختن بطرف کعبہ مکرمہ است	۷۸	مسئله در بیان محاضرات
۳۷	قصہ خلافت مارون رشید	۷۹	قصہ امام غزالی علیہ الرحمۃ
۳۸	{ بدترین مردمان کسے کہ چیزے	۸۰	فصل سوم در وضو و نماز آن
۳۹	{ بخود فرض کردہ دفنانکن	۸۱	در بیان وضو کہ بچند نوع است
۴۰	قصہ ہتھ پوسف علیہ السلام و طبیب حاذق	۸۲	قصہ رابعہ بصری رحم
۴۱	بیان عدل سبغہ ماضی رحم	۸۳	مسئله در بیان رفتن بقدم حاجت
۴۲	در بیان احسان و مقام حضور	۸۴	سنگ و دریرائے استنجا
۴۳	قصہ یاد شاہ زندین باغبان	۸۵	در بیان وضو و مسواک
۴۴	ذکر عتبہ غلام کہ مرید ذوالنون مصری بود	۸۶	{ مضمون حلاج در یک وضو خلال
۴۵	ذکر سخاوت مرتضی علی کرم اللہ وجہہ	۸۷	{ آگشتان فراخوشن کردہ بود
۴۶	حکایت عمر ابن عبد العزیز	۸۸	در اندام شستن اسم الفادہ ذکر کند
۴۷	{ قصہ علما کہ بچام آتشین در دہن ایشان برزد	۸۹	بیان ثواب سورتہا و ادعیہ پس از وضو
۴۸	{ قیامت شد اگر کسے خود فاسق است امر صرفی کن	۹۰	طریقہ شائہ کردن
۴۹	من بدل دینی فاسد کردہ	۹۱	مناجات بربق نام در زمان موئے
۵۰	انتخضت من برلسے او چادمانہ اخت کہ بنشین	۹۲	ذکر آخر زشت آدم و لغزش شیطان ملوک
۵۱	قصہ اولیاد اللہ کہ بر کافران برگشتہ بود	۹۳	وضو باطن
۵۲	قصہ غلامان فرعون کہ مسلمانان بودند	۹۴	مبالغہ در مسواک
۵۳	نعمون معلل بچهار علت بود	۹۵	مسئله در بیان شکستہ وضو
۵۴	ذکر درخت پرستان	۹۶	پرسیدن جوانی در حق زن کردن
۵۵	بسیب یک سخن پرہیز رود	۹۷	چهار خندہ وضو شکستہ

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۹۵	واجب شدن غسل	۱۱۷	بیان غیر المختص ب
۹۶	در بیان حیض و طهر متخلل	۱۱۸	ذکر حبیب عجمی کا الحمد را الحمد گفت
۹۸	استحاضہ و نفاس و حائضہ	۱۲۰	اگر مخزج و منی یک باشد نماز رواست
۹۸	بیان غسل مجیدین	۱۲۲	وقوف منزل در قرآن
۹۹	غسل کردن میت	۱۲۴	خ و وصل و فصل در نماز
۹۹	ماور کردن عمریدہ بپنججوہر	۱۲۵	م نماز را چہار رکن
۱۰۰	در بیان دخول باذن	۱۲۶	ختم درود روز باید کرد
۱۰۱	در بیان مقدار آب و غسل و وضو	۱۲۷	در بیان سجہ کردن و کعبہ و سمع اللہ
۱۰۱	خاک خود و بائع بشراب	۱۲۸	کعبہ کہ سبقت در او کردہ
۱۰۲	حضرت علیؓ نہ ہر شب چہار بار غسل کرد	۱۲۹	در اسم ہافیبہ قعدہ نماز نبود
۱۰۳	موت حضرت سلیمان علیہ السلام	۱۳۰	عدم قبول شہادی کہ تنوت نماز
۱۰۴	در بیان موت کہ بے خبر سے آید	۱۳۱	در بیان سر نہادن بسجہ بعد از فراغ وتر
۱۰۵	قصہ داود و دوشادہ کافر	۱۳۲	در بیان نماز جنازہ
۱۰۵	بوزنہ بسخ شدہ	۱۳۳	بیان نماز مقبول
۱۰۶	قصہ جریر رضی اللہ عنہ	۱۳۴	نماز بلا جماعت
۱۰۷	قصہ خواجہ گریگ	۱۳۵	در بیان دستار بستن
۱۰۸	قصہ جنید و جوائے	۱۳۶	در بیان نماز در مسجد
۱۰۹	بیان دیوانہ نسنے	۱۳۷	بیان خاک آدم علیہ السلام
۱۱۰	دیوانہ لا ابالی	۱۳۸	بیت المصنوع کعبہ ملائکہ
۱۱۰	در بیان نیم و وضو استعمال سوک	۱۳۹	بروز یا مصلی افگندن
۱۱۱	در بیان آب و درود و چاہ	۱۴۰	حکایت پادشاہ یوسف
۱۱۱	فصل چہارم در بیان نماز	۱۴۱	بیان پنج بنائے مسلمانی
۱۱۲	نماز بہ بیت المقدس	۱۴۲	کلامی آسمانہا و غیرہ
۱۱۲	صلوۃ خمس مثل پنج بھوکے ست	۱۴۳	چون عالم وفات پاید
۱۱۳	خواص نماز وہ ست	۱۴۴	کلامی و شکیانی آفتاب
۱۱۳	چند جا ذکر نماز در قرآن مجید	۱۴۵	در بیان خسف و کسوف
۱۱۴	چند نفر بگمان مسلمان اند	۱۴۶	در بیان شہر شمسی و قمری
۱۱۵	روزہ راستہ فرض ست	۱۴۷	قصہ علایان
۱۱۵	بکشت ترمیج	۱۴۸	یک اندام شیطان نرست و یک مادہ
۱۱۶	حقیقت صراج حضرت علیؓ علیہ السلام	۱۴۹	بیان مقدار گناہین
۱۱۶	م در بیان صدقہ فطر کہ واجب ست	۱۵۰	بیان مقدار راہی
۱۱۶	چون مستقبل قبلہ شوک آب دہن منید اند	۱۵۱	چہار طائفہ را نشان برابر باشند



صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۲۴	در بیان ہفت روزہ	۱۶۱	قصائے عمری پیش از وتر
۱۲۵	در بیان مار کہ در ہفت بر پشت اوست	۱۶۲	نماز افضل از تمام البلیل
۱۲۶	در بیان آن مردمان کہ نماز عشا بر ایشان نیست	۱۶۳	فضل بی بی عائشہ رضی اللہ عنہا
۱۲۷	در بیان دلالتی کہ شش ماہ شب اردو شش ماہ روز	۱۶۴	نماز ہفت و صوم
۱۲۸	بزرگوارے کہ قبر سے در خانہ خود کا دیدہ بود	۱۶۵	آیتہا عتبہ صلوٰۃ غمر
۱۲۹	در بیان نقل نماز و روزہ	۱۶۶	برائے مرادات و جہانی
۱۳۰	مسئلہ در بیان اوراد	۱۶۷	خواب کردن بظہارت
۱۳۱	برائے گمشدہ بگواند	۱۶۸	در ثواب سحر بزخاستن
۱۳۲	بعد فجر کے سترے قبلہ نشین	۱۶۹	سہ صد و شصت رگ آدمی
۱۳۳	در یاد در اخوند جیو محمد اللہ تعالیٰ	۱۷۰	تہکرت صلوٰۃ بر آدم علیہ السلام
۱۳۴	تسبیح پاکستان تلمذ	۱۷۱	خواب آید گناہان
۱۳۵	برائے کشائش رزق	۱۷۲	(و دارد کہ سولے حضرت علی علیہ السلام)
۱۳۶	اسم اللہ را خواندن	۱۷۳	(کہ ہمراہ ایشان سیر و مسے شوند)
۱۳۷	خطاب حق باموحدہ و ترس	۱۷۴	در بیان انگہ و در خود را ترک نکرد
۱۳۸	در بیان آسانی جان کردن	۱۷۵	صلوات العالیٰ
۱۳۹	نماز کے ہفتہ روز و یکشنبہ	۱۷۶	در بیان نماز اذان
۱۴۰	نماز برائے خوشخودی خصمان	۱۷۷	بیان ثواب لفظ اللہ گفتن
۱۴۱	برائے حاجت دارین	۱۷۸	مسئلہ نماز استغفار
۱۴۲	قصہ دو جوان	۱۷۹	نماز و دعا دیدن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
۱۴۳	چهار کت لعل از برائے معاش و نبوی	۱۸۰	در بیان دعا کے نور
۱۴۴	تہکرت کل طیبہ بعد از نماز	۱۸۱	در بیان نماز حاجات
۱۴۵	لحاظ حسن ظن و نور و باراد	۱۸۲	نماز و دعا و دعا و وقت سحر
۱۴۶	و طیبہ فرمود حضرت بی بی فاطمہ زہرا	۱۸۳	در بیان نماز کے ہفتہ
۱۴۷	در باب حفظ ایمان	۱۸۴	نماز قصائے عمری
۱۴۸	نماز در باب خوشخودی مشائخان	۱۸۵	(در بیان شبے کہ ہم گناہان دران)
۱۴۹	نماز ہفتہ	۱۸۶	(بخشیدہ شوند)
۱۵۰	در باب مذکر و نکر و سراج القبر	۱۸۷	نماز برائے دیدن طلب در خواب
۱۵۱	نماز آرد و جبریل حکیم رب البلیل	۱۸۸	در بیان شب قدر
۱۵۲	کینرک را دست نام وادن	۱۸۹	در بیان میر نظر
۱۵۳	نماز ہفتہ و سید استغفار	۱۹۰	نماز عیدین و کبریات آن
۱۵۴	دعا کے شب جو برائے حاجت و جہانی	۱۹۱	قصہ شبہ البطل

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۱۸۸	بیخ از آب منی شیطان است	۲۰۸	بیان خیرات کردن پس میت
"	{ اشارت باندا و ہما کہ شستن آنرا در وقت غسل ضرر من است۔	۲۰۹	قصہ پیر زنی
۱۸۹	وجہ تسمیہ ایام بیض و عرفات	۲۱۰	{ حضرت ابراہیم علیہ الصلوٰۃ والسلام خواب کردید کہ پس خود را بمش
"	{ بیان قتر بانی کردن آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم۔	"	ثواب روزہ ایام بیض
۱۹۰	مسئلہ نماز عاشورہ	۲۱۱	{ در سال شش روزہ کند کہ ثواب کبریک ثواب صد ہزار سالہ باشد۔
"	بیان روزہ ہائے عالم الدہر و بیان صفر	"	بیان حضرت خیر البشر صلی اللہ علیہ وسلم روزہ ہائے ممنوع۔
۱۹۱	ذکر ماہ رجب المرجب	۲۱۲	فصل ادعیات محرم
۱۹۲	علامت شناختن شب معراج	۲۱۳	{ بیان آنکہ حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را بطواب پسند
۱۹۳	ذکر ماہ شعبان	۲۱۴	شکستن صوم نقلی در ضیافت
"	ذکر ماہ رمضان	۲۱۵	{ اکرام حضرت مہتر ابراہیم خلیل اللہ مرکاز امتحان بر خلیل اللہ کہ
۱۹۴	بیان شفاعت ماہ رمضان	۲۱۶	{ انجام مہتر از دستہ باشد در بیان آنکہ علیہ السلام گفتہ سے شد
"	بیان نماز عاشورہ	۲۱۷	در بیان دفع حسرت ام ویر عی و دوائ
۱۹۵	بیان فضل محرم	"	براس دفع الخلع و از د۔
۱۹۶	نماز شہر رجب المرجب	۲۱۸	دعا سے دہقان حکایت فرشتہ
"	بیان احکام سفر	۲۱۹	دعا سے کہ شیطان یاد دلد۔
۱۹۷	مسئلہ دزد	"	دعا سے ضروریہ و بکار آمد
۱۹۸	آوردن عروسی و تہ	۲۲۰	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند
"	شب و روز خلیفہ یکہ گیرانند	"	دعا سے زیادت عمر و ماہ نو دیدن
۲۰۰	بیان مویجات سجود سہو	۲۲۱	{ قصہ ملا جان کہ گشتی در دریائے رحمان سے رائدند۔
"	در بیان تاخیر رکن	۲۲۲	گوشت و پرست عافیت نرید
۲۰۱	قراتت بے محل	"	افسون ہائے شرخ باد
"	در بیان ترک واجب	۲۲۳	{ صفت لبیم اللہ الرحمن الرحیم و کلمہ خود باسد من الشیطان الرجیم
۲۰۲	الدعاء مفرد و متکثر	۲۲۴	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند
۲۰۳	کلمہ طیبہ عقب ہر نماز گفتن سنت است	"	دعا سے زیادت عمر و ماہ نو دیدن
۲۰۴	دعا سے استخوان و بیان احوال مردہ	۲۲۵	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند
۲۰۵	بیان فضیلت لبیم اللہ پیش مردہ	۲۲۶	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند
۲۰۶	{ دعا سے قبر میست و صورہ لبیم اللہ خواندن	۲۲۷	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند
۲۰۷	{ دعا سے قبر میست و صورہ لبیم اللہ خواندن	۲۲۸	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند
۲۰۸	در بیان تلقین کردن میت	۲۲۹	دعا سے عہد نامہ کہ در گور ہمراہ مردہ نہند

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۳۳	بیان درود بزرگ	۲۵۲	قصہ ولادت حضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
۲۳۴	افسون ہندی برائے دفع دارہ حلق	۲۵۳	بیان فتنہ زندان و ازواج مہملات (آنحضرت سرور کائنات صلی اللہ علیہ وسلم)
۲۳۵	برائے پاد و در و سر و مار گزیدہ مخرب است	۲۵۴	الوارع آدمی و چہار طائفہ مکلف
۲۳۶	دعائے درازی عمر	۲۵۵	بیان دعائے بزرگ
۲۳۷	و جداخی گفتن حضرت جبریل علیہ السلام را	۲۵۶	ذکر مبعثات عشر
۲۳۸	قصہ مرغ کمرش بسیار بود	۲۵۷	دعائے استخارہ
۲۳۹	دعائے طیر کہ امام اعظم ہر شب سے خواند	۲۵۸	بیان کشتن زہر قاتل دارو (ساختن حشر مرض)
۲۴۰	بیان خلقت ہفت آسمان و زمین	۲۵۹	یاب دوم - تمثیل چہار فصل
۲۴۱	بیان لوح و قلم و درازی و پیمائی آن	۲۶۰	فصل اول در بیان انواع توبہ
۲۴۲	بیان درخت طوبی و امت آنحضرت (صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم)	۲۶۱	صدکرت گناہ کند و صدکرت توبہ کند
۲۴۳	ذکر عزرائیل علیہ السلام	۲۶۲	قصہ گناہ بزرگے کہ دراز منہ ماضی (یو قمع آمد و بود)
۲۴۴	در آسمان چہارم قطار اشتہار	۲۶۳	غیبت بر چند نوع است
۲۴۵	بیان اصل رود نیل و سیحون و جیحون و دلمون	۲۶۴	در بیان بہتان
۲۴۶	انسان در اودو مقدم است	۲۶۵	چہار چیز را غیبت گویند
۲۴۷	ذکر خلقت آسمان و زمین و کوہ و (آفتاب و ماہتاب)	۲۶۶	نفس بر چہار قسم است
۲۴۸	آغاز بادشاہی بر سید امین زمین	۲۶۷	مثیل ذکر یا پیغمبر علیہ السلام
۲۴۹	بیان خلقت جن و ابلیس کہ پسر جن است	۲۶۸	فصل دوم در علامات پیر کامل
۲۵۰	آغاز ایما و آدم علیہ السلام	۲۶۹	ذکر درویشی کہ دراز منہ ماضی بود
۲۵۱	بیان خلقت اداخان	۲۷۰	پیرے را چہار شرط است
۲۵۲	بیان حقیقت حجر اسود	۲۷۱	قصہ منصفہ حلاج
۲۵۳	سرزنش دلتا خدا آفتاب کے مرہا نگہ را	۲۷۲	رقص سرام اتفاقی است
۲۵۴	یہ وحیست زائیدین حرارہ		
۲۵۵	قصہ ہمدانیل		
۲۵۶	قصہ لوح علیہ السلام		
۲۵۷	بیان نسل ابراہیم علیہ السلام		
۲۵۸	حکایت نذر حبیبہ المطلب		

صفحہ	مضمون	صفحہ	مضمون
۲۷۹	چہل تن ہمت عیسیٰ علیہ السلام	۳۱۳	بیان قوت حضرت علی کرم اللہ وجہہ
۲۷۷	سماع را چند شرط است	۳۱۴	مہمانی عثمان حضرت علیہ السلام را
۲۸۱	ذکر شیطان خود را خرابانہ نزد حضرت م آمد	۳۱۵	نزد آنحضرت صلعم ہر ذہ کاتب بودند
۲۸۲	شجرہ حیشیہ	۳۱۶	عدد آیتہا کے قرآن مجید
۲۸۳	مناقب بہار الدین صاحب قدس سرہ	۳۱۷	ذکر شہادت حضرت عثمان رضی اللہ عنہ
۲۸۴	مناقب سید حامد الدین م	۱	بیان خلافت حضرت علی کرم اللہ وجہہ
۱	مناقب شیخ نور قطب عالم م	۳۱۹	کرسی چہار بار و بنید
۱	مناقب شیخ نظام الدین م	۱	شہادت حضرت حمزہ رضی اللہ عنہ
۲۸۷	مناقب شیخ فرید شکر گنج م	۳۲۱	بیان ابیات پندار مولوی جامی م
۲۸۹	مناقب قطب الاقطاب قطب الدین بختیار (اوشی حیشی قدس سرہ)	۳۲۲	فصل سوم - در بیان چہار علم
۱	مناقب حسن بختیاری م	۳۲۵	در بیان اذان
۲۹۲	شجرہ سہروردیہ	۳۲۷	در بیان آنکہ در اذان کافر مے شود
۲۹۳	در مناقب شیخ جنید نوری قدس سرہ	۳۲۹	در بیان کفارات
۲۹۷	مناقب شیخ داؤد طائی م	۳۳۰	در بیان حبیض و نفاس
۲۹۸	بیان حال اول شیخ حبیب مجہدی م	۱	درامب اربعہ و حیلہ مطلقہ ثلاثہ
۲۹۹	مناقب امام حسن بصری رضی اللہ عنہ	۳۳۱	مناقب امام اعظم م
۳۰۰	شجرہ سوم از سلسلہ کبر و یاز آغاز و بعثت و بیان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم (در فضیلت حضرت عمر م)	۳۳۷	مناقب امام شافعی رحمہ اللہ علیہ
۳۰۲	بیان ایمان آوردن حضرت علی کرم اللہ وجہہ	۳۳۸	مناقب امام مالک م
۳۰۳	بیان ایمان آوردن صدیق اکبر و عثمان غنی م	۳۳۹	مناقب امام محمد بن حنفی م
۳۰۴	ایمان آوردن حضرت عمر م	۱	در بیان ذکر کردن
۳۰۵	آمدن بادشاہ مین برائے معجزہ - (در قصہ آغاز	۳۴۰	در بیان ذکر عام -
۳۰۸	کشتہ شدن ابو جہل	۳۴۱	در بیان ذکر خاص
۳۰۹	قصہ سبیلان بادشاہ مکہ	۳۴۲	در بیان ذکر خاص الخاص -
۳۱۰	ابو بکر صدیق استاد جبریل م است	۳۴۳	آداب ذکر دادن پیر مرید خود را
۳۱۲	در فضیلت حضرت عمر رضی اللہ عنہ	۳۴۴	کسیکہ خس و خاشاک بدست بشکند قیہ
		۳۴۵	شیطان ست
		۳۵۳	در فضیلت کلمہ طیبہ -



صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۳	گواهی دادن پیش رسول الله بکذب	۳۹۵	در کبردی آخر الزمان	۲۹۷	کیفیت اظهار حاجت و توبه
۳۵۵	قتیب از چهار نفس	۳۹۷	قصه سدر سکندری	۲۹۸	بیان اظهار توبه الیه
۳۵۶	در بیان سیر من الله	۳۹۹	در طلوع شمس از مغرب	۳۰۰	بعد ازین علامت باید شد
۳۵۷	در بیان سیر من الله	۴۰۱	دل سوزی عزرائیل علیه السلام	۴۰۲	قصه شداد و باغ ارم
۳۵۸	در بیان سیر من الله	۴۰۲	چهار باد شاه هفت اقلیم شد و اثر	۴۰۳	در بیان صورت و مشرطانی
۳۶۰	در بیان سیر من الله	۴۰۴	فصل دوم در کیفیت توبه و خطا	۴۰۴	در بیان پل صراط
۳۶۱	در بیان سیر من الله	۴۰۷	بر آمدن حوک از دوزخ	۴۰۸	هفت کوتل
۳۶۵	بیان فائده تبیین خواب	۴۱۱	چهار چیز دوزخ بهتر از دوزخ	۴۱۱	است حضرت امیر مومنان
۳۶۷	باب چهارم در مشتمل بر چهار فصل	۴۱۲	شعاعت طفلان و علماء	۴۱۲	کاشانه سیه و سیه و سیه
۳۶۸	فصل اول در اخلاق حمیده	۴۱۳	دعوی کردن شیطان با خدا	۴۱۵	در نیت کردن هفت مرتبه
۳۷۰	بیان فتح کردن گاو که مجزیه موسی بود	۴۱۴	در قول جن در بهشت امام غم	۴۱۸	در سرالیه هر یک را با خدا
۳۷۲	قصه یوشی بینا	۴۱۶	در کماله توقف کرده اند	۴۱۸	در نری دانه انار جنت
۳۷۶	فصل دوم در بیان اخلاق ذمیه	۴۱۹	در بهشت روز و شب باشد	۴۲۰	در بیان کردن جنتیان
۳۷۷	استاد در انعام سخاوت	۴۲۰	بیان یار دیدن خداستیا	۴۲۰	در کشتن باشد
۳۷۸	در بیان حق مادر و پدر	۴۲۱	چهار چیز در بهشت	۴۲۱	در بیان مجاوره در بیان
۳۷۹	فصل نهم در بیان صبر	۴۲۲	در بهشت از بهشت اند	۴۲۲	در دوزخ همه نیکبها برابر بود
۳۸۰	فتح کردن اصفهانی که پسند بجای همانی حضرت	۴۲۵	فصل دهم در انجاس	۴۲۵	در بیان قطره تقابل در است
۳۸۱	یکه را در هند دو پسر مرده	۴۲۵	مسائل	۴۲۵	در بیان قصه
۳۸۲	قصه سوره اگر س	۴۲۷	لغت کردن بر نریه رقت	۴۲۷	در بیان
۳۸۳	معنی اسم یا ستار	۴۲۷	بر کتاب روزه ایمان گامه نخواست	۴۲۷	قصه اولیس قرنی
۳۸۴	قصه الیاب علیه السلام	۴۲۷	در بیان صلح بمال	۴۲۷	در بیان خلقت آدمی
۳۸۶	فصل چهارم در شکر	۴۵۲	نفس جد است در روح خدا	۴۵۲	نفس جد است در روح خدا
۳۸۷	در بیان شکر ایمانی	۴۵۵	باب دوم در استن راه فقیری	۴۵۵	باب دوم در استن راه فقیری
۳۸۸	در بیان شکر عملی	۴۵۵	باب دوم در استن راه فقیری	۴۵۵	باب دوم در استن راه فقیری
۳۹۱	بیان بیانی را به بیری رفته	۴۵۸	تقوید در فائده چشم	۴۵۸	تقوید در فائده چشم
۳۹۲	وقت خروج رجال بعین	۴۵۸	تمام فهرست کتاب	۴۵۸	تمام فهرست کتاب

## نقش سلیمانی فارسی

مؤلفه جامع کمالات صورتی معنوی مولانا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاهوری حاضر باش مشیرتالیفات ریاست بهاولپور، هموار اعمال مجرب و تقویات و عملیات و معمولات بزرگان حق آگاه قابل دید و حقیقت .. ۳۳

## نقوید سلیمانی فارسی

مؤلفه و مجرب حقیقت آگاه افلاطون زبان ارطودون مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاهوری حاضر باش مشیرتالیفات ریاست بهاولپور، متکبر اعمال و نقوش مجرب و واقف تمام تراکیب مستحبه قابل دید و حقیقت .. ۳۴

## محرر باستان سلیمانی فارسی

مؤلفه و مجرب عالم استحضار احکامات جناب مولانا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاهوری حاضر باش مشیرتالیفات ریاست بهاولپور، گنجینه حرز جهانی در روحانی مجربات ادلیا آتش و نقوش عملیات اسماء باری تعالی حقیقت .. ۳۵

## گنجینه عملیات مکمل فارسی

مؤلفه سیح علوم تمیز محی کبیر تعبیر موجود فنون غریب مجرم اسرار عجیب جناب مولانا مولوی حکیم محمد عبدالرشید عبدالعزیز صاحب لاهوری حاضر باش مشیرتالیفات ریاست بهاولپور، شتایر نقشها عجیب و غریب و تراکیب جدید و مفید معهودیه متبرکه آیات قرآنی حقیقت .. ۳۶

## معیار الحقائق شرح کنز الدقائق فارسی

مصنفه فاضل اجل ضیاء الدین محمد حسینی اصفهانی رحمه الله علیه حاوی مسائل فقهیه کتابت لاجواب که طلبا را از دیگر کتابت و فتاوی مستغنی مینماید - کاغذ رنگ خط خوب - قیمت .. ۳۷

## مجموعه مستطاب

رساله ایست حاوی کل مسائل فقهیه حنفیه زبان فارسی بطریق سوال و جواب اگر بچه را از بر کنایه شود تمام عمر از صراط مستقیم نالغز نموده و بدین محسوس قائم و استوار ماند و همچنان بر سر هر شیب و شاب هم مفید است لهذا موجودگی این رساله پیش هر مسلمان از واجبات است قیمت .. ۳۸

## خواب نامه فارسی

مصنفه ابن سیرین رحمه الله علیه کتابت لاجواب و علم تعبیر مصنف علامه رحمه الله علیه اقسام رویا می دهد و اخذات احلام را بوجه بیان نموده که او را حرف شناس هم مثل معبر کامل تعبیر خواب بی هیچ خواب میکند چه خوش و اند و بی هیچ اغلاط سخن خوبی خدا و کاغذ عمده طبع شده قیمت .. ۳۹

از دیگر کتب قاضی است که آثار قضایا و قضایا که در این کتاب  
درج شده است و قاضی که در این کتاب درج شده است  
و قاضی که در این کتاب درج شده است